

جلد چهارم

مجموعه آثار مهندس محمد توسلی

موضوعات «سیاسی، فرهنگی و اجتماعی»

دفتر سوم

سالهای ۱۳۹۰ تا ۱۳۹۳

پیش‌گفتار

مجموعه آثار فرهنگی، اجتماعی و سیاسی شامل مقالات، مصاحبه‌ها و نامه‌هایی است که پس از انقلاب ۱۳۵۷، به‌ویژه پس از سال ۱۳۷۳، که مسئولیت دفتر سیاسی نهضت آزادی ایران را برعهده داشتیم و تقاضای بیشتری از سوی رسانه‌ها مطرح می‌شد، ارائه شده است. به‌علاوه، آثار مربوط به سال‌های قبل از انقلاب در جلد اول خاطرات با عنوان «شصت سال ایستادگی و خدمت»^۱ از ۱۳۱۷ تا ۱۳۵۷ و در دو سال اول انقلاب در حد ضرورت در جلد دوم خاطرات با عنوان «تجربه مدیریت شهری در دوران بحران»^۲ آمده است.

این مجموعه آثار (حدود ۶۰۰ اثر) در ۷ دفتر تنظیم و ارایه شده است. اگر چه آثار فرهنگی و اجتماعی در این مجموعه وجود دارد، اما عمده آثار سیاسی است. روند این مجموعه آثار به خوبی شرایط سیاسی هر دوره را به لحاظ آزادی نسبی مطبوعات و رسانه‌های خبری نشان می‌دهد. در دوران پس از دوم خرداد ۱۳۷۶ و باز شدن نسبی فضای سیاسی، تقاضای یادداشت و انجام مصاحبه به‌طور محسوس افزایش پیدا کرده است. پس از سال ۱۳۸۴ و دولت محافظه‌کاران، این تقاضا کاهش پیدا می‌کند، به‌طوری که پس از آذر ۱۳۸۸، عملاً فعالیت نهضت آزادی متوقف

^۱ منتشر شده توسط انتشارات کویر در سال ۱۳۹۸ ^۲ منتشر شده توسط انتشارات کویر در سال ۱۳۹۹

می‌شود. اما پس از ۱۳۹۲، به تدریج فضای رسانه‌ای برای نهضت آزادی توسعه پیدا می‌کند و به‌ویژه پس از سال ۱۳۹۶ و در دوران مسئولیت دبیرکلی نهضت آزادی ایران، به‌طور طبیعی این تقاضا افزایش پیدا کرده که در تراکم نسبی آثار این دوره مشهود است. این مجموعه آثار در واقع منابع خاطرات جلد‌های سوم، چهارم، پنجم^۱ و ... مربوط به دوران پس از انقلاب نیز می‌باشد که در هر مورد ارجاع شده است. امیدوارم این مجموعه آثار در کنار خاطرات این دوران، برای انتقال تجربه به کنشگران اجتماعی و سیاسی در آینده مفید باشد. زیرا یکی از چالش‌های توسعه در آینده کشور، ضرورت ایجاد تحول در ساختار مدیریت کشور است. عملکرد حدود چهار دهه پس از انقلاب، بیشتر به آگاهی‌بخشی و نشان دادن نظری ریشه مشکلات فرهنگی استبداد دینی که پس از انقلاب حاکمیت پیدا کرد، اختصاص داشته است. شاخص‌های اجتماعی نشان می‌دهند که فرایند طی شده در طول چهار دهه گذشته به تعبیری با چهار قرن در قرون وسطی برابری می‌کند. آنچه برعهده نسل امروز و فردای جامعه است، ادامه این فرایند در راستای منافع ملی و دستیابی به مطالبات مشترک ملی یعنی آزادی، حاکمیت ملت، استقلال و توسعه ملی است. در این‌جا لازم می‌دانم از همه دوستانی که در تنظیم این مجموعه آثار همکاری داشته‌اند به‌ویژه آقایان احسان مالکی‌پور و حسین روشن سپاسگزاری نمایم.

محمد توسلی

بهار ۱۴۰۲

^۱ این خاطرات هنوز منتشر نشده اما بصورت پی‌دی‌اف قابل دسترسی است.

فهرست مطالب

پیش‌گفتار

ب

۱	مجموعه آثار از ۱۳۹۰ تا ۱۳۹۳
۲	سحابی ایستاد و همه چیز را گردن گرفت
۸	سحابی: اخلاق مداری و سلوک سیاسی و اجتماعی
۲۴	درس‌هایی از تجربه «نهضت مقاومت ملی ایران»
۳۱	زمینه‌های کودتای ۲۸ مرداد ۳۲
۴۰	برخورد حضرت علی(ع) با مخالفان سیاسی
۴۳	نامه ۱۴۳ فعال سیاسی و اجتماعی به خاتمی
۴۷	بازگشت به قرآن
۴۹	در فضیلت استعفای مهندس بازرگان
۵۹	نقش جنبش دانشجویی در اصلاح و توسعه آینده جامعه
۷۳	فاطمی؛ شهید گمنام/ خیابانی بنام تنها یار مصدق که اعدام شد
۸۳	سابقه همکاری دکتر حبیبی با نهضت آزادی ایران

۹۱	گزارش دیدار با سید محمد خاتمی
۹۴	وضعیت پیش از انقلاب انجمن اسلامی دانشجویان
۱۰۴	امام موسی صدر منادی اسلام رحمانی
۱۰۸	بازی برد-برد؛ پشت میزهای مذاکره
۱۰۹	اختلاف طالقانی و بازرگان در روش بودن در گفتمان
۱۱۸	نگاهی به دوران دانشجویی دهه ۳۰
۱۲۹	عسگراولادی دیندار و معتقد به تحزب بود
۱۳۴	هم بند حبیب الله عسگراولادی در سال ۱۳۵۰
۱۵۵	دانشجویان مطالبه خواسته های تاریخی ملت را نمایندگی می کنند
۱۶۸	چالش های حقوق بشر در ایران
۱۷۷	بازشناسی امام حسین (ع)
۱۹۰	باید به فکر زدودن آثار و پیامدهای فرهنگ استبدادی بود
۱۹۳	سابقه تاریخی راهبرد ضد استبدادی بازرگان و دستاوردهای آن
۲۲۶	بررسی دو دیدگاه در جمهوری اسلامی
۲۲۹	در یاد مانده ها و از یاد رفته ها/ از میرحسین تا بازرگان در ساختمان «یاد»
۲۳۹	اظهار نظر در مورد پیش نویس قانون احزاب
۲۴۲	رسالت نهضت آزادی ” جنگ حجت ” است نه ” جنگ قدرت ”
۲۵۶	اصلاح و تقویت زیر ساخت های فرهنگی - اجتماعی اولویت دکتر سبحانی
۲۶۱	مروری بر اندیشه و عملکرد دکتر سبحانی در دوازدهمین سالگرد
۲۷۲	نگاه مهندس بازرگان به مبارزات مسلحانه دهه چهل و پنجاه
۲۷۸	مروری بر زندگینامه شهید دکتر چمران
۲۸۵	وقت کشی پیامد توسعه نیافتگی
۲۸۸	مفهوم راهبرد اعتدال
۲۹۲	اندیشه و منش مهندس عزت الله سبحانی
۲۹۵	ارزیابی عملکرد دولت روحانی در اولین سالگرد
۲۹۸	مجسمه های شهری قربانی نگاه های بیمار

۳۰۰	” جنگ حجت ” راهبردی برای همه سیاستمداران
۳۰۳	دولت موقت، دولت دوران گذار بود!
۳۱۲	بازرگان و آب آشامیدنی تهران
۳۱۳	هسته‌های مقاومت بلافاصله بعد از کودتا شکل گرفت
۳۲۲	میراث طالقانی در جامعه سیاسی ما؟
۳۴۰	طالقانی سوسیالیست نبود
۳۴۸	چالش های فعالیت احزاب اصلاح طلب
۳۵۲	تلنگرهای آگاهی بخش نهضت آزادی ایران
۳۶۵	بررسی وضعیت انجمن‌های اسلامی دانشجویی در پیش از انقلاب
۳۷۲	در گذشته فضای دانشگاه ها به دلیل استقلالشان مانند جامعه بسته نبود
۳۸۷	سابقه آشنایی با آیت الله مهدوی کنی
۳۸۹	دانشجویان مطالبه خواسته‌های تاریخی ملت را نمایندگی می‌کنند
۴۰۲	اصول نادیده گرفته شده قانون اساسی
۴۰۶	بزرگداشت ۱۶ آذر روز دانشجو
۴۱۷	برداشت رحمانی و انسانی از آموزه‌های اسلامی
۴۲۱	ارزیابی عملکرد طیف گروه های سیاسی
۴۲۵	به مناسبت انتشار کتاب «دروغ» مهندس بازرگان پس از ۶ سال
۴۲۸	کلید علمی وحی الهی در ” سیر تحول قرآن ”
۴۳۴	مبانی روش سیاسی مهندس بازرگان
۴۳۸	نقش نهضت آزادی و سایر گروه های سیاسی در انقلاب ۵۷

مجموعه آثار از ۱۳۹۰ تا ۱۳۹۳

سحابی ایستاد و همه چیز را گردن گرفت^۱

زندگی عزت الله سحابی مقاطع مختلفی دارد و یکی از این مقاطع، زندان سال ۱۳۵۰ اوست، زندانی که هفت سال به درازا کشید. محمد توسلی در این زندان هم پرونده مهندس سحابی بود و چند صبحی را با او در زندان گذراند. مقابل محمد توسلی نشستیم تا از تجربه آن زندان و آشنایی اش با مهندس عزت الله سحابی برایمان بگوید.

مریم شبانی

می خواهیم به گذشته بازگردیم و در اولین آشنایی و فعالیت مشترک سیاسی شما با مهندس سحابی متمرکز شویم. شما به دلیل همراهی و فعالیت مشترک با مهندس سحابی اولین زندان خود را نیز تجربه کردید. از اولین آشنایی با مهندس سحابی بگویید؟

ابتدا لازم می دانم درگذشت برادر و همفکر دیرینه ام شادروان مهندس عزت الله سحابی را به خانواده محترم آن مرحوم، دوستان و همفکران و همه آزادیخواهان ایران تسلیت بگویم. به نظر من مرور زندگینامه مهندس سحابی و خصوصیات و شخصیت ویژه او می تواند برای نسل امروز و فردای جامعه ما بسیار آموزنده و عبرت آمیز باشد.

قبل از اینکه به گذشته بازگردم و اولین شناخت خود از مهندس سحابی را بگویم و آنطور که شما خواسته اید تجربه زندان سال ۱۳۵۰ با مهندس سحابی را بازگو کنم لازم می دانم این مقدمه را بیان کنم که در سه مقطع با مهندس سحابی تجربه مشترک زندان داشته ام. یکبار در سال ۱۳۵۰، دفعه دوم سال ۱۳۶۹ و دفعه سوم نیز ۱۳۸۰. در هر سه دوره از آقای مهندس سحابی متاثر بودم ولی همواره ایشان را دوست داشته ام و از ایشان تقدیر کرده ام. جامعه ما نیز همواره چنین نگاهی به مهندس سحابی داشته و دارد و همواره او را دوست داشته است. یافتن پاسخ به این پرسش برای امروز ما کلیدی است که چهره هایی همچون مهندس سحابی واجد چه ویژگی های اخلاقی هستند که بعد از ۶۰ سال مبارزه تا آخرین لحظات زندگی نیز به اندیشه و راه خود پایبند بوده و از خود پایداری و صبوری به خرج داده اند؟ به نظر من شاید پاسخ این باشد که مهندس سحابی علاوه بر تاثیر پذیری از محیط خانوادگی و شادروانان دکتر یدالله سحابی و مهندس مهدی بازرگان، مبانی فکری خود را مستقیماً از قرآن گرفت و مبانی محکم اعتقادی اش

^۱ گفتگوی محمد توسلی با خبرنگار روزنامه آرمان (متن کامل) - مریم شبانی - ۱۳۹۰/۳/۱۱

را نه از دیگری که خود از قران اخذ کرده و لذا با نگاه آخرت نگرانه و احساس تکلیف دینی و اجتماعی وارد عرصه فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و سیاسی شده و در نتیجه تحمل مصائب و مشکلات زندگی برای او در طول زندگی پرفراز و نشیب اش سهل و قابل تحمل شده بود.

اما آشنایی من با مهندس سحابی چگونه شکل گرفت؟ در سال ۱۳۳۵ وارد دانشکده فنی دانشگاه تهران شدم و بلافاصله به عضویت انجمن اسلامی دانشجویان درآمد. آشنایی من با مهندس عزت الله سحابی نیز از طریق فعالیت های انجمن اسلامی دانشجویان صورت گرفت. به لحاظ سنی ۸ سال کوچکتر از مهندس سحابی هستم و ایشان از جمله فارغ التحصیلان و پیشکسوتان انجمن اسلامی دانشجویان بود که در جلسات عمومی انجمن اسلامی دانشجویان مهندس سحابی را می دیدم و با ایشان آشنایی پیدا کردم. اما قبل از آنکه با مهندس عزت الله سحابی آشنا شوم با پدر ایشان دکتر یدالله سحابی آشنا شده بودم. این آشنایی به دوران دبیرستان من باز می گشت. دانش آموز دبیرستان «رهنما» بودم و دکتر سحابی نیز که یکی از فرزندان در این مدرسه درس می خواند از جمله اعضای انجمن خانه و مدرسه بود و بسیار نامشان را می شنیدم.

به عنوان عضو انجمن اسلامی دانشجویان چقدر با مهندس سحابی که از قدیمی های انجمن بودند مرتبط بودید؟

سال ۱۳۳۹ دوره اوج فعالیت های اجتماعی و سیاسی در دانشگاه تهران بود و بطور طبیعی اعضای انجمن اسلامی دانشجویان نیز در عرصه سیاسی فعال بودند. در آن زمان فعالیت و اقدامات مشترکی با مهندس سحابی انجام نداده بودم و بیشتر نام ایشان را می شنیدم. در اردیبهشت ۱۳۴۰ و بعد از تاسیس نهضت آزادی ایران از جمله اعضای فعال دانشجویی نهضت آزادی بودم و دانشجویان و حتی چهره هایی مثل لطف الله میثمی را برای عضویت در نهضت عضوگیری می کردم. در این مقطع به واسطه فعالیت برای نهضت آزادی با مهندس سحابی مرتبط شدم. مهرماه سال ۱۳۴۱ برای ادامه تحصیل از ایران رفتم و پنج سال بعد در سال ۱۳۴۶ به ایران بازگشتم که مهندس سحابی به همراه دیگر اعضای نهضت آزادی به تازگی از زندان آزاد شده بودند. در دورانی که خارج از ایران بودم عملاً ارتباطی با دوستان نهضت آزادی نداشتم اما دوستان من همچون دکتر ابراهیم یزدی مکاتباتی با مرحوم بازرگان و مرحوم رحیم عطایی داشتند. بعد از سال ۴۴ هم که فعالیت نهضت آزادی تحت فشار ساواک عملاً متوقف شده بود در قالب

انجمن اسلامی مهندسين بيشتر به انجام فعاليت هاي فرهنگي متمايل شده بوديم و دور و نزديك با مهندس سحابي مرتبط بودم.

پس چه شد كه مسئوليت رساندن نامه مهندس سحابي به قطب زاده در حمايت از زندانيان سال ۱۳۵۰ را برعهده گرفتيد؟

در شهريور ۱۳۵۰ يك روز مرحوم رجايي اطلاع داد كه تعداد بسيار زيادي از دوستان بازداشت شده اند. احساس تكليف مي كرديم كه بايد براي دوستان زنداني اقدامي بكنيم و در اين ميان مهندس سحابي به من گفتند كه نامه اي مي نويسند و از من درخواست كردند كه نامه را به طريقي به دست صادق قطب زاده برسانم تا ايشان از طريق ارتباطات بين المللي خود بر حكومت وقت فشار بياورد. وقتي نامه را از مهندس سحابي دريافت كردم به واسطه برادرم نامه را به مسافري به مقصد آلمان سپردم تا يكي از دوستان در آلمان نامه را براي صادق قطب زاده ارسال كند.

تصميم براي نوشتن اين نامه در كجا گرفته شده بود؟ تصميم شخصي مهندس سحابي بود يا به نهضت آزادي مربوط مي شد؟

به صورت دقيقا اطلاع ندارم كه مهندس سحابي آيا با اشخاص خاصي مشورت كرده بود يا خير. آن روزها فضاي امنيتي خاصي حاكم بود و مقتضاي فعاليت سياسي نيز حكم مي كرد كه پرس و جو نكنيم. نامه ارسال شد و مدتي بعد در روز نوزدهم مهرماه ۱۳۵۰ مامورين ساواك به منزل ما در خيابان ايران آمدند و به سلول انفرادي در اوين منتقل شدم. سه سال بود كه ازدواج كرده بودم و دو فرزند كوچك داشتم. بازجويم در اوين منوچهری بود كه دو جلسه من را بازجويي كرد و من هر دو بار جريان فرستادن نامه به اروپا را تكذيب كرده و نپذيرفتم. در فاصله همين روزها يك بار صدای آقای هاشمی رفسنجانی را شنيدم و متوجه بازداشت او شدم. يك روز صبح منوچهری من را از سلول كشان كشان به اتاق بازجويي برد و روي تخت خواباند و شروع كرد به شكنجه تا جايي كه بيهوش شدم و در شرايطي كه تعادل ذهني خود را از دست داده بودم واقعيت را گفتم. فرداي آن روز به سلول ديگري منتقل شدم و هنگام رفتن به دستشويي از آخرين سلول راهرو، علي ميهن دوست نام من را پرسيد و بعد از معرفي خود به من خبر داد كه مهندس سحابي نيز بازداشت شده و من فهميدم كه او نيز در اوين است.

شما اسم مهندس سحابي را نيز در بازجويي آورده بوديد يا فقط ارسال نامه را پذيرفته

بودید؟

قاعدتا اسم مهندس سحابی را نیز آورده بودم که نامه را از ایشان تحویل گرفتم. چند روز بعد هم سلول مهندس سحابی شدم و از طریق ایشان فهمیدم که بعد از بازداشت من، اسدالله خالدی از بچه های انجمن اسلامی آلمان بازداشت شده بود و برای اعتراف گرفتن بسیار هم شکنجه شده بود اما او هیچ اطلاعی از جریان این نامه نداشت. مهندس سحابی برای من توضیح داد که بعد از بازداشت با احتمال دادن اینکه من جریان را در بازجویی ها گفته ام، هیچ چیز را تکذیب نکرده بود و از موضع بالا و با شجاعت با بازجویان برخورد کرده و همه چیز را برعهده گرفته بود. و از بازداشت اعضای سازمان مجاهدین انتقاد کرده و می گوید که مبتنی بر نگاه ملی خود قصد کمک به این زندانیان را داشته اند. در این پرونده من و مهندس را نیز به عنوان عضو مجاهدین طبقه بندی کردند درحالیکه ما عضو این سازمان نبودیم و تنها به قصد کمک به زندانیان این سازمان که پایه گذاران شان سوابق دیرینه ای با نهضت آزادی داشتند دست به عمل زده بودیم.

نامه چگونه دست ساواک افتاده بود؟

من بعدها مطلع شدم که دو نامه به مقصد صادق قطب زاده ارسال شده بود. یک نامه همان بود که مهندس سحابی تهیه کرده بود و نامه دیگر را هم آقای هاشمی رفسنجانی برای آقای خمینی نوشته بود که احتمالا در همان پاکت قرار داده شده و توسط من ارسال شده بود که من از نامه دوم خبر نداشتم. ماجرا اما از صندوق پستی صادق قطب زاده در پاریس لو می رود که گویا تحت نظر ساواک بوده است.

پس نامه ها از ایران خارج می شود؟ مهندس سحابی در کتاب خاطرات خود نوشته اند

که نامه ها در فرودگاه مهرآباد کشف می شود؟

من این روایت را نشنیده ام. مهندس سحابی در خاطرات خود نوشته اند که نامه ها را از درون وسایل یک خانم در فرودگاه مهرآباد پیدا می کنند درحالیکه نامه ها توسط یکی از دوستان برادرم که مرد بود از ایران خارج شده بود. شاید مهندس سحابی برای اطمینان از طریق دیگری هم عمل کرده و نامه ها را فرستاده باشند. تا جایی که اطلاع دارم ساواک نامه ها را از درون صندوق پستی صادق قطب زاده درآورده و لذا چون از ارسال کنندگان نامه اطلاعی نداشتند به صورت کور و تنها براساس حدسیات، من و اسدالله خالدی را که با دانشجویان اروپا ارتباط تنگاتنگی داشتیم بازداشت کردند.

پس شما معتقدید که بازداشت شما کاملاً کور و به قصد اعتراف گیری بوده است؟

کاملاً. آنها بر اساس تحلیل خود به این نتیجه رسیده بودند که شاید من این نامه ها را به اروپا فرستاده باشم. البته بعدها صادق قطب زاده هم این روایت را تایید کرد. جالب اینکه نامه آقای هاشمی را در بازجویی ها درمقابلش می گذارند اما او قبول نمی کند که این نامه نوشته اوست و حتی در مطابقت دستخط نامه و دستخط آقای هاشمی نیز ناتوان می مانند. خلاصه چون آقای هاشمی به نوشتن نامه اعتراف نکرد بعد از شش ماه آزاد شد. اما چون من اعتراف کرده بودم در دادگاه اول سه سال محکوم شدم و در دادگاه دوم که همزمان با خرداد ۱۳۵۱ و اعدام پنج نفر از پایه گذاران سازمان مجاهدین خلق بود حکم من به یکسال کاهش پیدا کرد. مهندس سبحانی نیز چون مسئولیت را برعهده گرفتند و بر مواضع خود نیز ایستادند، یازده سال حکم زندان گرفتند. بعد از پایان بازجویی ها هم همراه با مهندس سبحانی و آقای هاشمی رفسنجانی و مهندس غرضی و تعداد زیادی از اعضای سازمان مجاهدین به زندان قزل قلعه منتقل شدیم. در این دوران با آقای هاشمی و سبحانی به دلیل هم پرونده بودن بسیار نزدیک بودم. در ملاقاتهایی هم که با خانواده های خود داشتیم و در یک فضای عمومی صورت می گرفت دکتر سبحانی که برای دیدن عزت الله سبحانی می آمدند هنگام خدا حافظی جمله «والعاقبه للمتقين» را بر زبان می آوردند که برای آن روزهای ما بسیار امیدبخش و روحیه بخش بود. از دیگر منظره های فراموش نشدنی آن ملاقات ها وقتی بود که آقای هاشمی بر خلاف سایر زندانیان عباى خود را روی زمین خاکی ملاقات پهن می کردند و همسر و فرزندانش و خودش روی آن می نشستند و صحبت می کردند درحالیکه همه ما ایستاده با خانواده های خود ملاقات می کردیم. بعد از مدتی به زندان عشرت آباد و بعد هم به کمیته مشترک منتقل شدیم و در این دوران با بچه های مجاهدین بسیار بحث و گفتگو کرده بودم و احساس کرده بودم که زمینه های تغییر ایدئولوژیک در آنها قابل ردیابی است. لذا روز در حیاط زندان عشرت آباد و درحال قدم زدن به آقای هاشمی گفتم که نسبت به مواضع بچه های مجاهدین نگران هستم اما آقای هاشمی با قاطعیت به من پاسخ داد که: «اصلاً نگران نباشید چراکه اینها در فرایندی خود را ترمیم و اصلاح می کنند.» من اما تا این حد خوش بین نبودم چراکه تجربه کنفدراسیون دانشجویان و گروه های چپ در خارج از کشور را دیده و شناخت داشتم و بعدها هم متأسفانه در عمل چنین پیش آمد.

در خاطرات آقای لطف الله میثمی درباره بازداشت آقای سبحانی به دنبال نگارش نامه

حمایت از زندانیان مجاهدین آمده است که بازداشت آقای سحابی بدان دلیل که از چهره های شناخته شده سیاسی بودند، شور و نشاط خاصی در بچه های مجاهدین در زندان ایجاد کرد.

ان زمان آقای سحابی چه جایگاهی در عرصه سیاسی داشتند؟

با تاسیس سازمان مجاهدین، مهندس سحابی و آیت الله طالقانی به دلیل رابطه نزدیکی که با پایه گذاران سازمان داشتند به لحاظ سیاسی از آنها حمایت می کردند و به مباحث ایدئولوژیک آنها حساسیت کمتری نشان دادند. بعد از آزادی مهندس بازرگان از زندان و گفتگو با پایه گذاران سازمان مجاهدین با ایشان، مهندس بازرگان به دلیل انتقاداتی که به مبانی شناختی آنها داشتند و نیز عدم تعلق خاطر به مشی مسلحانه حریم خود را با بچه های مجاهدین حفظ کردند. بنابراین بازداشت مهندس سحابی، اثر مثبت زیادی روی روحیه زندانیان برجای گذاشت. لذا در زندان هفت ساله ای که گذراندند، بسیار مورد احترام بچه های زندانی سازمان بودند و با یکدیگر تعامل فکری نیز داشتند. نتیجه اینکه وقتی مهندس سحابی در سال ۱۳۵۷ از زندان آزاد شد در جلسات خصوصی اعضای نهضت آزادی هیچگاه قانع نشد که نظراتش را با نظریات مهندس بازرگان یکی کند و اگر به اسناد نهضت آزادی در سالهای اولیه انقلاب که توسط مهندس سحابی اداره می شد رجوع کنید به تحلیل های مفصل مهندس سحابی برمی خورید که اتفاقا تفاوت هایی نیز با تحلیل های مهندس بازرگان دارد. اما یک نکته مهم برای شناخت شخصیت مهندس سحابی بازخوانی تجربه جدایی او از نهضت آزادی بود. سال ۱۳۵۸ که سیزده نفر از اعضای نهضت آزادی از جمله مهندس سحابی با نگرارش یک نامه از نهضت جدا شدند. اما مسئله این است که در ایران اصلا سابقه نداشته و ندارد که جریانی انشعاب کرده باشد و نه تنها پنجه به صورت یکدیگر نکشیده باشند بلکه روابط برادرانه خود را نیز حفظ کرده و همکاری هایی جدی با یکدیگر داشته باشند. همه اینها نمودار خصوصیات برجسته شخصیت اخلاقی مهندس سحابی است که کمتر در فعالین سیاسی ایران و به خصوص فعالین سیاسی چپ می توان سراغ گرفت. مهندس سحابی به لحاظ سلوک سیاسی می تواند الگو و سمبل رفتار سیاسی و اجتماعی در ایران ما باشند. از جمله خصوصیات دیگر ویژگیهای مهندس سحابی اخلاق مداری و صداقت اوست. در سال های اخیر مهندس سحابی در یادداشت ها و مصاحبه های خود تصریح کرده است که در اختلاف نظر هایی که قبلا با مهندس بازرگان داشته حق با بازرگان بوده است. رحمت خدا بر او باد.

سحابی: اخلاق مداری و سلوک سیاسی و اجتماعی^۱

شما از سال ۱۳۳۶ تا ۱۳۴۰ در دانشکده فنی بودید، از این رو دوره دانشجویی شما با مهندس سحابی همزمان نبوده است، ولی در جلسات انجمن اسلامی از فعالیت‌ها و صحبت‌های ایشان استفاده می‌کردید تا این که در سال ۱۳۴۰ نهضت آزادی تشکیل شد، مهندس سحابی هم عضو هیئت اجرایی نهضت آزادی بود. وقتی در خرداد ۱۳۴۲ مهندس سحابی دستگیر شد، پس از ۴ سال در سال ۱۳۴۶ همزمان با بازگشت شما از خارج، ایشان هم آزاد شد. آیا پس از آزادی با ایشان فعالیت می‌کردید؟ در سال ۵۰ هم هر دوی شما بازداشت شدید، ایشان به یازده سال و شما به یکسال زندان محکوم شدید. در راهپیمایی‌های تاسوعا و عاشورا و ورود امام به ایران در دوران تدارک انقلاب فعالیت‌هایی داشتید. پس از انقلاب هم در سمت شهردار تهران با دولت موقت و شورای انقلاب با یکدیگر همکاری می‌کردید. با این مقدمه و یادآوری بخشی از فعالیت‌های شما و همکاری‌ها و فعالیت‌های مشترک شما با مهندس سحابی چه پیش و چه پس از انقلاب تقاضا داریم از خاطرات و ناگفته‌های خود پیرامون شخصیت مهندس سحابی برایمان بگویید.

من مایلم ویژگی‌های شخصیتی مهندس سحابی که می‌تواند برای نسل جوان امروز و آینده ایران آموزنده باشد را برای خوانندگان نشریه چشم‌انداز ایران بازگو کنم و ادای دینی کرده باشم. همان‌طور که اشاره کردید فعالیت من از همان دوران دانشجویی در سال‌های ۱۳۳۶ تا ۱۳۴۰ در انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه نهران شروع شد. در آن دوران مهندس سحابی همان‌طور که خود در خاطراتشان نوشته‌اند، بیشتر خارج از تهران بودند و کمتر در جلسات انجمن حضور داشتند. البته من با مرحوم دکتر یدالله سحابی از دوران دبیرستان که ایشان عضو انجمن خانه و مدرسه ما بودند آشنایی داشتم. من با دکتر فریدون سحابی در دبیرستان رهنما هم دوره بودم. ولی در دوران دانشجویی در جلسات و سخنرانی‌ها با مهندس سحابی آشنایی بیشتری پیدا کردم.

آیا مهندس سحابی در انجمن اسلامی مهندسین سخنرانی می‌کردند؟

در آن زمان هنوز انجمن اسلامی مهندسین فعال نشده بود. سخنرانی‌های انجمن اسلامی دانشجویان در کتابخانه دکتر شبیانی واقع در خیابان امیریه برگزار می‌شد. در این جلسات با استاد

^۱ گفتگوی محمد توسلی به ماهنامه «چشم‌انداز ایران» - تیر ماه ۱۳۹۰

مرتضی مطهری، دکتر کاظم سامی و دکتر پیمان که سخنرانی داشتند، آشنا شدم.
آیا ایشان را به عنوان شخصی که دو بار در ارتباط با نهضت مقاومت ملی به زندان رفته بود، می‌شناختید؟

با مرور منابع تاریخی می‌توانم بگویم که شخصیت مهندس سحابی از نظر تاریخی از همان دوران دبیرستان شکل می‌گیرد و قلم‌زدن و سردبیری در نشریه‌های فروغ علم و گنج شایگان در برهه حساس نهضت ملی ایران و مشارکت در نهضت مقاومت ملی و مسئولیت‌های ایشان در آن نهضت و دو بار بازداشت ایشان در آن دوره به شکل‌گیری شخصیت اعتقادی و اجتماعی مهندس سحابی کمک می‌کند.

دورانی که ما با ایشان آشنا شدیم، ایشان این فرایند را طی کرده بود و به عنوان یک جوان صاحب فکر و عقیده در آن جلسات حاضر می‌شد. من در دوران دانشجویی مسئول شاخه دانشجویی نهضت‌آزادی بودم و در حوزه نهضت در دانشکده فنی دانشگاه تهران که بدیع‌زادگان و سعیدمحسن هم بودند، مسئول آنها بودم. همین ارتباط را با مهندس سحابی (مسئول کمیته تعلیمات نهضت) و آقای انتظاری (مسئول کمیته تشکیلات نهضت) داشتم. آنچه از این روابط به خاطر دارم شاخص بودن نظم و انسجام ایشان در کارها بود. البته در کنار این دو نفر باید یاد از مرحوم رحیم عطایی بکنم که مسئول آموزش سیاسی ما بود و نقش مؤثری داشت. ما در این جلسه‌ها عمدتاً آقایان رحیم عطایی و عزت‌الله سحابی را با هم می‌دیدیم. من در آبان ۱۳۴۱ برای ادامه تحصیل از دوستان خداحافظی کردم و ابتدا به آلمان و سپس به امریکا رفتم. در این دوران ارتباطی با مهندس سحابی نداشتم. دوستان خارج از کشور هم تا جایی که اطلاع دارم ارتباطی با ایشان نداشتند، چون بین سال‌های ۱۳۴۱ تا ۱۳۴۲ که دوستان در داخل بازداشت می‌شوند، نهضت‌آزادی ایران در خارج از کشور پایه‌گذاری می‌شود، اما تصمیم می‌گیرند به‌طور علنی فعالیتی به‌نام نهضت‌آزادی انجام ندهند، چون هنوز زیرساخت‌های فرهنگی - اجتماعی خارج از کشور آمادگی نداشت که به صورت علنی فعالیت داشته باشند.

نخستین کاری که در خارج از کشور انجام شد زمینه‌سازی برای ایجاد نهاد انجمن اسلامی دانشجویان در آلمان بود. ضمن شرکت در جلسات قرآن منزل اسدالله خالدی در شهر گیسن آلمان به تدریج با دانشجویان علاقه‌مند و مسلمان در آن جلسه آشنا شدم و هسته‌های اولیه ارتباط بین دانشجویان مسلمان ایرانی شکل گرفت. سال ۱۳۴۵ که از مصر و عراق دوباره به آلمان

برگشتم، این هسته‌ها متشکل شده بود و گروه فارسی‌زبان که زیرمجموعه اتحادیه انجمن‌های اسلامی دانشجویان در اروپا بود تشکیل شده بود و نشریه مکتب مبارز منتشر شد. مرحوم دکتر بهشتی هم در هامبورگ با این نهاد همکاری نزدیک داشت.

در سال ۱۳۴۱ حامل نامه مرحوم مهندس بازرگان برای دکتر ابراهیم یزدی بودم. این نامه تاریخی که در اسناد منتشر شده است نگاه مهندس بازرگان را نسبت به فعالیت‌های خارج از کشور نشان می‌دهد.

سال ۱۳۴۶ که به ایران بازگشتم مهندس بازرگان و مهندس سحابی تازه آزاد شده بودند. در آن زمان شرایط داخل، شرایطی امنیتی بود، از این‌رو مهندس بازرگان و مهندس سحابی بیشتر روی کارهای فرهنگی و اجتماعی تمرکز داشتند، ارتباط ما بیشتر در انجمن اسلامی مهندسين بویژه در شرکت کارآموز بود. من هم از اعضای هیئت‌مدیره این شرکت بودم. بخش عمده‌ای از ارتباط‌های ما در چارچوب فعالیت‌های این شرکت بود.

وقتی اسناد بازداشت‌ها و دوران زندان سیاسی ۱۳۴۲ تا ۱۳۴۶ رهبران و فعالان نهضت آزادی را مرور می‌کنیم، آنچه بیشتر برجستگی دارد این واقعیت است که این دوران برای افرادی چون مهندس سحابی کاملاً جنبه آموزشی و خودسازی داشته است، در این دوران زندان بستر تولیدات فرهنگی و کادر سازی بود. بررسی آثار مهندس بازرگان نشان می‌دهد که این دوران اوج تولیدات فرهنگی آن مرحوم را به خود اختصاص داده است. ۱۶ اثر کلیدی مهندس بازرگان از جمله سیر تحول قرآن در این دوران تولید شده است. پرتوی از قرآن آیت‌الله طالقانی عمدتاً در این دوران تولید شده است. دکتر یداله سحابی هم در این دوران کتاب «خلقت انسان» خود را تدوین کردند و یا دکتر شیبانی در این دوران دست به ترجمه کتاب زدند.

مهندس سحابی هم در این دوران کتاب «ناسیونالیسم در ایران» نوشته ریچارد کاتم را ترجمه کرد.

بله، و بیش از این ترجمه‌ها و کتاب‌ها، کلاس‌های منظم مهندس بازرگان و آیت‌الله طالقانی در زندان و تعاملی است که در این دوران در جریان بود، به طوری که این دوران را در تقویت شخصیت دینی و اجتماعی مهندس سحابی، شاخص و برجسته می‌کند. مهندس سحابی در خاطرات خود به برخی از این تعامل‌ها و دیدگاه‌ها در زندان اشاره کرده‌اند. به عنوان نمونه ایشان در جلد اول «نیم‌قرن خاطره و تجربه» خود می‌نویسد: «در دوران زندان یکی از مسائلی که موجب

بروز اختلاف نظر میان ما شد، موضع‌گیری در قبال جریان تحولات جهان عرب و اقدامات مرحوم جمال عبدالناصر بود. حرکت ناصر شور بسیار زیادی را در جوان‌ترها و حتی آیت‌الله طالقانی ایجاد کرد و ناصر به رهبر مبارزات ضداستعماری تبدیل شده بود. در مقابل مرحوم مهندس بازرگان، ضمن تأیید خدمات ناصر معتقد بود که حرکت وی با آزادی و دموکراسی تفاوت دارد. به اعتقاد ایشان حکومت نظامیان یک حکومت بسته و مخالف آزادی بود، ولی ما نظرات ایشان را قبول نداشتیم.» (صفحه ۲۳۹)

مهندس سحابی در خاطرات خود با صداقت می‌گوید که ما به تناسب شرایط جوانی و شوری که داشتیم تحت تأثیر مبارزات ضد استعماری جمال عبدالناصر قرار می‌گرفتیم و حتی آیت‌الله طالقانی هم تحت تأثیر او قرار داشت، اما مهندس بازرگان با آن بینش عمیق تاریخی و قرآنی متوجه شده بود که حکومت بسته او نمی‌تواند زمینه‌ساز یک جامعه آزاد و دموکراتیک باشد. این گونه موضع‌گیری‌های مهندس سحابی را در مقاطع دیگری هم شاهد هستیم. ایشان با صداقتی که دارند، تفاوت برداشت‌های خود را با مهندس بازرگان و آیت‌الله طالقانی در برهه‌های مختلف بیان می‌کند و بیان این تفاوت‌ها، صداقت و شخصیت واقعی مهندس سحابی را نشان می‌دهد. البته شاید در موردی که ذکر کردید نقد خودش نبوده و شاید می‌خواستند بگویند مهندس بازرگان جنبه ضداستعماری قوی‌ای نداشتند، کما اینکه پس از انقلاب هم چنین دیدی داشتند. بله مهندس بازرگان به ویژه در مورد ایران مشکل اصلی را استعمار و امپریالیسم نمی‌دانست و در ادبیات او بجای این واژه‌ها «استیلائی بیگانگان» بکار رفته است. در دیدگاه مهندس بازرگان و همفکران او مشکل اصلی ایران استبداد تاریخی است که در عرصه فرهنگی، اجتماعی و شخصیت حقیقی ما حضور ریشه داری دارد. مهندس سحابی با توجه به تجربه سه دهه پس از انقلاب و تحول در گفتمان بسیاری از فعالان سیاسی ایران در مصاحبه‌های سالهای اخیر خود تأکید کرده است: در مواردی که با بازرگان اختلاف دیدگاه داشته حق با بازرگان بوده است.

پس از دوران زندان و بین سال‌های ۱۳۴۶ تا ۱۳۵۰، عمدتاً مهندس سحابی و همه ما مشغول خدمات مهندسی و اجتماعی بودیم، یعنی ضمن این که کار مهندسی می‌کردیم و در زمینه شغلی خود فعالیت داشتیم، بخشی از وقت خود را صرف کارهای فرهنگی و اجتماعی می‌کردیم. آن‌طور که خود مهندس سحابی نوشته‌اند و من هم در زندان در جریان جزئیات آن قرار گرفتم، روزی که مهندس سحابی از زندان آزاد می‌شود پایه‌گذاران سازمان مجاهدین خلق که در آن دوران

فعالیت خود را شروع کرده بودند، با مهندس سحابی ارتباط برقرار می‌کنند. مهندس سحابی در ارتباط فکری و مطالعاتی با پایه‌گذاران اصلی مجاهدین مانند حنیف‌نژاد بود. البته آنها با طالقانی و بازرگان هم در ارتباط بودند، اما با مهندس سحابی ارتباط بسیار گسترده‌تر و وسیع‌تر بود.

حنیف‌نژاد هرگاه از جلسه مشترك با مهندس سحابی باز می‌گشت خیلی پراثری بود.

بله، زیرا تجربیات انباشته‌ای که مهندس سحابی داشت، برای آنان بسیار مغتنم بود. مهندس سحابی ۴ سال در درون زندان خودسازی کرده بود و تجربیات انباشته‌ای داشت که برای همه مفید بود. در شهریور ۱۳۵۰ در جلسه انجمن اسلامی مهندسین شهید رجایی به‌طور خصوصی مطرح کرد که جمع زیادی از دوستان را بازداشت کرده‌اند و نخستین خبر بازداشت را ما از طریق ایشان در انجمن اسلامی مهندسین شنیدیم.

صبح اول شهریور این خبر را من به مهندس بازرگان دادم. ابتدای بلوار کریمخان منتظر ماشین بودم که مهندس بازرگان مرا سوار ماشین کرد و من به ایشان ماجرا را گفتم. به محض این‌که این خبر را به مهندس بازرگان دادم، لحن صدای ایشان تغییر کرد و فرمان را چپ و راست کرد و خیلی ناراحت شد. ایشان هم این خبر را به مهندس سحابی دادند.

در دوره اختفای حنیف‌نژاد رابط مهندس سحابی با حنیف‌نژاد، رجایی بود.

البته این ارتباط مستقیم بود.

۴ خیر، منظور من پس از لورفتن آنها و مخفی‌شدن حنیف‌نژاد است که رجایی رابط آنها بود. مهندس سحابی پس از مدتی به من گفت ما برای کمک به بچه‌هایی که دستگیر شده‌اند می‌خواهیم نامه‌ای به خارج بفرستیم. برادر من مهندس عبدالله توسلی تازه از آلمان آمده بود و با اعضای انجمن اسلامی اروپا ارتباط بیشتری داشت. من نامه را به برادرم دادم و او از طریق یکی از اعضای انجمن اسلامی اروپا که به آلمان بر می‌گشت به آلمان فرستاد تا برای صادق قطب‌زاده در پاریس ارسال شود. در این پاکت سه نامه بود، نامه مهندس سحابی به صادق قطب‌زاده که بعدها منتشر شد و بسیار تأثیرگذار بود. دیگری نامه‌ای که آقای هاشمی رفسنجانی برای آیت‌الله خمینی نوشته بود و نامه سرگشاده‌ای که آقای طاهر احمدزاده برای تمام فعالان خارج از کشور نوشته بود. البته من از نامه سوم اطلاعی نداشتم و بعدها در خاطرات مهندس سحابی از این نامه باخبر شدم.

روز ۱۹ مهر ۱۳۵۰، ماموران ساواک به منزل ما آمدند و مرا دستگیر کردند. دو بار منوچهری

(ازغندی) از من بازجویی کرد. من از نامه اظهار بی‌اطلاعی کردم و دیگر از من پیگیری نکردند. همزمان آقای هاشمی رفسنجانی را نیز بازداشت کردند و او در راهرو سلول‌های انفرادی با صدای بلند اعلام حضور کرد و می‌گفت من هاشمی رفسنجانی بهرمانی هستم. متوجه شدم ایشان را هم گرفته‌اند. دو روز بعد صبح زود منوچهری مرا کشان‌کشان به زیرزمین ساختمان بازجویی برد و روی تخت دست و پایم را بست حسینی شکنجه‌گر اوین با کابل سنگین شروع به زدن کرد. من بیهوش شدم و دیگر ارتباط آگاهانه با فضای بیرون نداشتم، فقط می‌دیدم يك نفر بالای سر من ایستاده و می‌گوید نامه را به کی دادی؟ من هم در آن شرایط گفتم بله و نام برادرم را گفتم. بلافاصله او را هم بازداشت کردند و مورد بازجویی قرار دادند.

پس از خاتمه بازجویی مرا به سلول‌های دو نفره منتقل کردند. ابتدا با رضا باکری بودم. در آنجا متوجه شدم مهندس سحابی را هم بازداشت کرده‌اند و ایشان هم پذیرفته‌اند که نامه را نوشته‌اند. پس از مدتی مرا به سلول مهندس سحابی منتقل کردند و در آنجا جزئیات بازجویی‌ها مبادله شد مشخص شد که ایشان با اطمینان از این که من دریافت و ارسال نامه را گفته‌ام با شجاعت قبول مسئولیت نمودند و از اهداف سازمان حمایت کردند.

آیا ناراحتی و افسردگی در شما به وجود نیامده بود، چرا که با این همه فعالیت و تلاش، تعداد زیادی دستگیر شده بودند.

خیر، نه من و نه مهندس سحابی چنین حالتی نداشتم، البته موقعی که رضا باکری به من گفت ما اگر مسلمان خوبی نباشیم مارکسیست خوبی هستیم این حرف مانند پتک بر سر من خورد. مهندس سحابی با شجاعت تمام در مقابل بازجوها ایستادگی و از بچه‌ها دفاع می‌کرد. ایشان در برابر بازجوها از موضع بالا برخورد می‌کرد. به خاطر این برخوردها به مهندس سحابی یازده سال حکم دادند.

نامه چگونه به دست ساواک افتاد؟

بعدها با اطلاعاتی که از دوستان خارج از کشور گرفتیم، فهمیدیم که ساواک صندوق پستی مرحوم صادق قطب‌زاده را کنترل می‌کرده و از این طریق نامه به دست ساواک افتاده است. ظاهراً ساواک بدون داشتن اطلاع از جزئیات امر به صورت کور بتدریج افراد مظنون را که تازه از خارج آمده بودند، بازداشت کرد. پس از من مرحوم مهندس اسدالله خالدی عضو انجمن اسلامی دانشجویان اروپا را که او هم تازه به ایران مراجعت کرده بود بازداشت کرد، ولی او هیچ اطلاعی

از این جریان نداشت. خالدی بعدها در جریان جنگ ایران و عراق اسیر شد و پس از مراجعت از دوران اسارت در سالهای اخیر درگذشته است.

البته آقای هاشمی رفسنجانی با وجود این که نامه اش را جلویش می گذارند و می گویند این دستخط توست، اعتراف نمی کند و پس از شش ماه آزاد می شود. آقای عبدالله توسلی نیز پس از شش ماه بازداشت بدون محاکمه آزاد می شود.

دوران زندان مهندس سحابی در سال های ۱۳۵۰ تا ۱۳۵۷ از مقاطع مهم زندگی ایشان است، چرا که زمان طولانی در زندان بودند. ما را ابتدا از اوین به زندان قزل قلعه بردند. در آنجا چند ماهی با جمعی از بچه های مجاهدین بودیم. آقایان هاشمی و ربانی شیرازی هم آنجا بودند. آقای هاشمی رفسنجانی و مهندس سحابی و من چون هم پرونده بودیم، ارتباط نزدیک تری با هم داشتیم. مسائلی که در این دوران در زندان قزل قلعه مطرح شد بسیار مهم است و مهندس سحابی هم نقش مهمی در تلطیف مناسبات و تقویت ارتباطات در این دوره داشت که جزئیات آن شاید دور از ظرفیت این گفت و گو باشد. در زندان، ما با آقای هاشمی رفسنجانی گفت و گوهایی داشتیم، ایشان نسبت به وضعیت سازمان و بچه های عضو سازمان بسیار خوش بین بود. و درباره نکاتی که من از نظر اعتقادی مطرح می کردم می گفت اینها مسئله ای نیست و به تدریج در سازمان آن را اصلاح می کنند. مهندس سحابی را پس از آزادی من از زندان شماره چهار، به آنجا آوردند، که ایشان در خاطراتشان به این اشاره دارند. ایشان پس از زندان شماره چهار به زندان عادل آباد شیراز رفت. طبیعی است که مجموعه تعاملی که ایشان با کادرهای سازمان مجاهدین خلق و زندانیان چریک های فدایی خلق در این مدت داشتند و مطالعات سیستماتیک ایشان در زمینه های اقتصادی و اجتماعی، روی مبانی اعتقادی و نگاه ایشان تأثیر داشته باشد.

فضای زندان، فضایی خاص است که نوعی ذهن گرایی در انسان به وجود می آورد. همه کسانی که تجربه زندان دارند می دانند که در دوران زندان، همه شرایط ویژه ای پیدا می کنند و وقتی از زندان بیرون می آیند مدتی طول می کشد تا یک واقع بینی متعارف برای آنها فراهم شود. پس از سال ۱۳۵۴ و انتشار بیانیه تغییر ایدئولوژی در سازمان فعالان جنبش اسلامی در خارج از زندان با احساس مسئولیت و در شرایط سخت اختناق آن دوران فعال شدند. از سال ۱۳۵۶ که زمینه های باز شدن فضای سیاسی پدید آمد، جمعیت دفاع از آزادی و حقوق بشر تشکیل شد و برای دفاع از زندانیان و هموار کردن راه توسعه مبارزات اقدامات موثری انجام داد. از اواخر سال ۱۳۵۶،

کادرهای نهضت‌آزادی ایران دور هم جمع شدند اما نخستین بیانیه نهضت در تیرماه ۱۳۵۷ منتشر شد. کادرهای نهضت‌آزادی بیشتر مسئولیت مدیریت انقلاب را به عهده داشتند.

پس از آزادی مهندس سحابی در آبانماه ۱۳۵۷ جلسات تبادل نظر کادرهای اصلی نهضت آزادی با مهندس سحابی در سینک برگزار شد. در این جلسات مهندس بازرگان، آیت‌الله طالقانی و دکتر یداله سحابی نیز حضور داشتند. در این جلسات که در خصوص مواضع سیاسی و اقتصادی تبادل نظر شد، مهندس سحابی قانع نشد و اختلاف دیدگاه‌های ایشان و مهندس بازرگان در این جلسات نمایان گردید. مهندس سحابی به‌عنوان عضو شورای انقلاب انتخاب شد و در جلسات مشورتی حضور داشت.

تا زمان پیروزی انقلاب همه درگیر مجموعه مسائل انقلاب بودند و این اختلاف دیدگاه‌ها کمتر بروز و ظهور داشت، اما پس از پیروزی انقلاب و انتخاب مهندس بازرگان و تشکیل دولت موقت، از آنجا که برخی از اعضای نهضت از جمله نیروهای ملی در دولت موقت قبول مسئولیت کردند، مهندس سحابی با جمعی از دوستانی که مسئولیت نداشتند و اعضایی که از امریکا و اروپا آمده بودند، نهضت‌آزادی را اداره می‌کردند. در این دوران مهندس سحابی نقش اصلی در مدیریت نهضت‌آزادی را داشت. مجموعه بیانیه‌ها و تحلیل‌های آن دوره در مجموعه اسناد نهضت‌آزادی ایران آمده‌است و ایشان هم در خاطرات خود به آن اشاره کرده‌اند. بیانیه‌ای حدود ۴۵ صفحه از مهندس سحابی در این مجموعه هست که نمودار تحلیل و دیدگاه‌های مهندس سحابی در آن مقطع است.

علی مطهری به تازگی گفته که دکتر سحابی به آقای مطهری می‌گفت ولیعهد روی کار بیاید و شاه برود، ولی مهندس سحابی مخالف بوده است.

اولین باریست که این اظهار نظر را می‌شنوم. روی هر خاطره‌ای باید تأمل کرد. مهندس بازرگان معتقد بود که برای دستیابی به توسعه پایدار تغییرات باید تدریجی و با کمترین هزینه همراه باشد. براساس این دیدگاه ایشان این نظر را داشت که آیت‌الله خمینی اعضای شورای سلطنت را انتخاب کنند، این شورا انتخابات آزاد را برگزار کند و تغییر نظام در دستور کار این مجلس باشد و به گونه‌ای دموکراتیک و بدون برخورد نظامی تغییر نظام محقق شود. عموم کسانی که در آن دوران فعال بودند، حتی دکتر یزدی هم مخالف این فکر بودند، آنها بر پایه گفتمان رایج در آن دوران می‌گفتند انقلاب هویت خود را باید از یک تحول بگیرد و نباید اصالت خود را

از شورای سلطنت بگیرد. بیشتر افراد چنین نگاهی داشتند و افراد معدودی مانند مهندس بازرگان و دکتر سحابی نگاه تحول تدریجی و مسالمت‌آمیز را داشتند و بر پایه تجربیات تاریخی خودشان این پیشنهاد را مطرح کردند، که البته آیت‌الله خمینی آن را نپذیرفتند و گزینه انقلاب در دستور کار قرار گرفت.

نکته دیگر که باید به آن اشاره کرد نقش مهندس سحابی در دولت موقت است که به عنوان رئیس سازمان برنامه و بودجه دو ویژگی برجسته از خود نشان می‌دهد: توان مدیریت در جلب اعتماد کارشناسان سازمان برنامه و بودجه. مهندس سحابی از عهده چنین کاری برآمد به گونه‌ای که عموم کارشناسان قدیمی این سازمان را جذب کار و فعالیت دوباره کرد. برخی درخواست بازنشستگی هم کرده بودند، ولی با گفت‌وگو راضی شدند و در نهایت جذب خلیقات و توانایی‌ها مدیریتی ایشان شدند.

مهندس سحابی در طول زندان طولانی خود با مطالعات مستمر و پیگیری مبانی و شاخص‌های اقتصادی کشور نگاه کارشناسی اقتصادی کسب کرده بود و بر این پایه توانایی مدیریت برنامه‌ریزی کشور را در این دوره احراز کرده بود.

مهندس سحابی مسئول یکی از کمیسیون‌های شورای انقلاب بود، در آنجا نیز با مدیریت خود این توان را داشت که لوایح پیشنهادی را مورد بررسی و تصویب قرار دهد. در این جلسات آیت‌الله بهشتی به مهندس سحابی بسیار نزدیک بود و رابطه خوبی در شورای انقلاب داشتند.

آقای مطهری هم به مهندس سحابی علاقه زیادی داشت.

آقای مطهری از طریق نهاد متاع که از سال ۱۳۳۴ با مهندس سحابی همکاری داشت با ایشان و دکتر سحابی ارتباط پیدا کرد. نکته دیگر تأثیرگذاری مهندس سحابی بر فضای سیاستگذاری این دوره است. مهندس سحابی به خاطر شخصیت و پیشینه و حضور در شورای انقلاب، در تصویب بسیاری از لوایح، تأثیری کلیدی داشت مانند ملی‌شدن صنایع و بانک‌ها. اگرچه دکتر احمدزاده وزیر صنایع بود، ولی به نظر من ایشان بسیار تحت تأثیر دیدگاه‌های مهندس سحابی بود. دولت موقت به طور طبیعی هم مسئولیت اجرای مصوبات شورای انقلاب را داشت. نگاه مهندس سحابی و تفاوت نگاه ایشان با مهندس بازرگان و برخی از اعضای دولت موقت بر این مصوبات هم سایه افکنده بود.

پس از استعفای دولت موقت در آبان ۱۳۵۸، برخی از کادرهای نهضت‌آزادی که دیگر

مسئولیت نداشتند به فعالیت نهضت آزادی بازگشتند. البته خود من تا اواخر ۱۳۵۹ در شهرداری تهران مسئولیت داشتم و امکان مشارکت در فعالیت‌های نهضت آزادی را نداشتم. کنگره نهضت در تیرماه ۱۳۵۹ تشکیل شد. اما پیش از این کنگره مهندس سحابی به نوعی تمایل داشت به دلیل تفاوت دیدگاه‌های خود از نهضت آزادی فاصله بگیرد. مهندس بازرگان با این پیشنهاد موافق نبود و جدا شدن مهندس سحابی را به مصلحت نمی‌دید. در انتخابات ریاست جمهوری که نهضت هم قرار بود به عنوان یک سازمان سیاسی در آن نامزد معرفی کند، این بحث مطرح بود که چه کسی معرفی شود. انتظار بود خود مهندس بازرگان نامزد ریاست جمهوری شود، ولی مهندس سحابی و جمعی از اعضای شورا که با دیدگاه‌های مهندس بازرگان موافق نبودند، علاقه داشتند کسی نامزد شود که با نگاه آنها نزدیک‌تر باشد. آنها در مجموعه دوستان نهضتی، دکتر حسن حبیبی را نزدیک‌تر می‌دیدند. افرادی مانند دکتر اسپهبدی هم چنین نگاهی داشت و با جدیت این فکر را دنبال می‌کرد. البته دکتر حبیبی از نظر اجتماعی جایگاه خوبی داشت؛ سلیم‌النفوس بود، رابطه خوبی با امام داشت و در نوشتن پیش‌نویس قانون اساسی فعالیت داشت، این ویژگی‌ها مورد پذیرش بسیاری بود. برخی از دوستان می‌گفتند پس از اشغال سفارت امریکا و تعرض‌هایی که به مهندس بازرگان می‌شد، ممکن است دوباره با این بهانه تشدید شود.

یعنی این تصور وجود نداشت که ممکن است رأی نیابرد بویژه پس از دستگیری امیر

انتظام به اتهام جاسوسی؟

خیر، به نظر من این برداشت بیشتر جنبه احساسی داشت. خود من هم دوست نداشتم مهندس بازرگان در معرض این تهاجم‌های بی‌رویه و ناجوانمردانه قرار بگیرد، اما تشخیص خود مهندس بازرگان این بود که نامزد شود، ولی در گفت‌وگویی که با مهندس سحابی داشتند توافق کردند که مهندس بازرگان از نامزدی ریاست جمهوری صرف‌نظر کند، به شرطی که مهندس سحابی به همکاری خود در نهضت آزادی ادامه بدهد. در این چارچوب، شورای مرکزی به دکتر حبیبی به خاطر حفظ انسجام داخلی نهضت رأی داد. در آن فضا حزب جمهوری اسلامی هم در مقابل بنی‌صدر به آقای حبیبی رأی دادند.

ایشان ۵۰۰ هزار رأی هم بیشتر نیاورد.

بله، پس از انتخابات ریاست جمهوری مهندس سحابی همراه با ۱۲ نفر دیگر طی نامه‌ای از عضویت نهضت آزادی استعفا دادند البته ما هر چه پیگیری کردیم نتوانستیم به این نامه دسترسی

پیدا کنیم.

بنی صدر فضا را با سخنرانی‌های خود گرفته بود.

بله، علت این تحلیل این بود که در انتخابات مجلس اول، مهندس بازرگان ۷۰ درصد آرای تهران را به خود اختصاص داد و زمینه اعتماد عمومی نسبت به مهندس وجود داشت. اگر تبلیغاتی صورت می‌گرفت احتمال برنده شدن ایشان وجود داشت، در این صورت احتمالاً انقلاب روند دیگری را طی کرده بود. البته این تحلیلی است که می‌تواند مورد مناقشه قرار گیرد. تجربه انشعاب در احزاب نشان می‌دهد که گروه‌هایی که از يك حزب انشعاب می‌کنند، معمولاً با هم برخورد تند دارند. تجربه انشعاب مهندس سحابی و برخی از دوستان جدا شده در اواخر سال ۱۳۵۸، حاکی از این است که این انشعاب کاملاً اخلاقی بوده و مهندس سحابی اخلاقمنداری را در این سلوک سیاسی و اجتماعی خود نشان می‌دهد، ایشان پس از انشعاب نزدیک‌ترین ارتباطها و همکاری‌ها را در تمام دوران با دوستان نهضت آزادی داشتند. این ویژگی ایشان باید به‌عنوان الگو در همکاری‌های اجتماعی و احزاب سیاسی ایران مورد توجه قرار گیرد و به‌عنوان يك ارزش، نهادینه شود.

نکته دیگری که باید در اینجا اشاره کنم همکاری مهندس سحابی با جمعیت دفاع از آزادی و حاکمیت ملت ایران است که فعالیت آن از سال ۱۳۶۴ به همت رهبران نهضت آزادی ایران و جمعی از نیروهای ملی آغاز شده بود.

مهندس سحابی نقد جدی به سیاست‌های اقتصادی دولت آقای هاشمی رفسنجانی داشت. در درون جمعیت یادشده هم چنین تحلیلی وجود داشت، از این‌رو در سال ۱۳۶۹ نامه معروف به ۹۰ امضایی تهیه و منتشر شد. مهندس سحابی در پیگیری آن نامه نقش کلیدی داشت. البته متن آن را مهندس بازرگان تهیه کرد، ولی مهندس سحابی با اظهارنظرها و پیگیری‌های ویژه خود در تقویت آن نامه نقش داشت. از این‌رو وقتی این نامه منتشر شد بازتاب گسترده‌ای پیدا کرد و ۹۰ نفر از شخصیت‌های ملی و اسلامی آن نامه را امضا کردند. این نامه به قدری در رسانه‌های جمعی پوشش وسیع پیدا کرد که در برخی از استان‌ها هم از آن حمایت کردند و موجی ایجاد کرد. در این ارتباط ۲۴ نفر از آن جمع را در خرداد سال ۱۳۶۹ بازداشت کردند، یکی از آنها مهندس سحابی بود. سعید امامی در وزارت اطلاعات مدیریت این کار را به‌عهده داشت. ۹ نفر از ۲۴ نفر نهایتاً در دادگاه محکوم و زندانی شدند مهندس صباغیان، مهندس عبدالعلی بازرگان، منصوریان، علی

اردلان، دکتر داوران، شهشهانی، مهندس موحد، زرینه باف و بنده جزء این محکومین بودیم که پس از ۲ سال آزاد شدیم. برای همه دوران سختی بود. به غیر از آقای شهشهانی که اکنون در خارج از کشور بسر می‌برد و صباغیان، بازرگان، منصوریان و من بقیه به رحمت خدا و لقاء او نائل شده‌اند. تحمل شرایط پیچیده بازجویی در آن دوران برای همه بسیار دشوار بود. مهندس سحابی را وادار به انجام مصاحبه کرده بودند و قول داده بودند که آن مصاحبه را پخش نمی‌کنند و ایشان هم باور کرده بودند که تنها یک ضبط داخلی است، اما بعدها این مصاحبه‌ها را در برنامه هویت صداوسیما پخش کردند.

با وجود طرح برخی دیدگاه‌های تاریخی ایشان در این مصاحبه در مورد مهندس بازرگان و نهضت آزادی و بزرگ‌نمایی آنها، جامعه ما در قضاوت خود نه تنها از ارزش‌ها و منزلت اجتماعی مهندس سحابی چیزی نکاست، بلکه بر مظلومیت ایشان افزود. این نشان می‌دهد که در نهایت اخلاق مداری و تقوی است که پیروز می‌شود "والعاقبه للمتقين".

پس از آزادی مهندس سحابی از زندان یکی از اقدام‌های تأثیرگذار ایشان که از خدمات ماندگار به‌شمار می‌آید، انتشار نشریه ایران فرداست که حدود ۸ سال منتشر شد. این نشریه از گنجینه‌های ماندگار است. دیدگاه‌ها و دغدغه‌های مهندس سحابی در سرمقاله‌های ایران فردا منعکس شده است.

یکی از موارد همکاری دوستان مهندس سحابی مشارکت با نهضت آزادی، در انتخابات شوراها و مجلس ششم است. دوستان و همفکران مهندس سحابی که در انتشار ایران فردا هویت اجتماعی یافته بودند با نهضت آزادی با عنوان ائتلاف نیروهای ملی - مذهبی، همکاری اثربخشی را پایه‌گذاری کردند و ستاد مشترکی از اعضای نهضت آزادی و نشریه ایران فردا شکل گرفت و در انتخابات شوراها و انتخابات مجلس ششم نقش بسیار تأثیرگذاری در معرفی این جریان فکری داشتند. این جریان اگرچه یک تشکل سیاسی واحدی نداشته و ندارند، اما وجوه اشتراک آنها آن قدر زیاد است که در کنار هم توانستند همکاری‌های ثمربخشی داشته باشند.

در انتخابات مجلس ششم دکتر علیرضا رجایی رأی کافی آورد، ولی با برخی شیوه‌ها و باطل کردن رای تعدادی از شعب، عملاً ایشان را از فهرست نامزدهای منتخب خارج کردند و امروز هم متأسفانه در زندان هستند.

از حوادث و رخداد‌های بعدی، بازداشت‌های سال ۱۳۷۹ و ۱۳۸۰ در آستانه انتخابات

ریاست جمهوری دوم آقای خاتمی است. حدود ۱۵ نفر از دوستان مهندس سحابی را در نیمه دوم سال ۱۳۷۹ و به طور متمرکز در اسفند ماه بازداشت کردند که عموماً از شورای فعالان ملی - مذهبی بودند. ۴۵ نفر از فعالان، اعضاء و علاقمندان نهضت آزادی ایران که برخی صرفاً در فعالیت‌های فرهنگی با نهضت ارتباط و همکاری داشتند، پس از تعطیلات نوروز ۱۳۸۰ همزمان در سراسر کشور بازداشت شدند. این حادثه‌ای مهم بود که بر این جریان فکری تاثیر گذشت. در این دوران هم اطلاعات سپاه با استفاده از صداقت و سلامت نفس مهندس سحابی ایشان را وادار کردند نامه‌هایی به خانواده‌اش بنویسد و مکاتباتی انجام دهد و آن‌چنان زیر فشار جسمی و روانی قرار گرفتند که مجبور شدند ایشان را در بیمارستان بقیه‌الله تحت شرایط ویژه‌ای نگاه‌دارند و در نهایت هم حکمی سنگین به ایشان دادند که مانند اهرم فشار تا روزهای آخر حیات مهندس سحابی بالای سرش بود.

من سه بار در سال‌های ۵۰، ۶۹ و ۸۰ همزمان با مهندس سحابی بازداشت شدم. بویژه در سال ۱۳۶۹ برای این که اثر منفی روی ما بگذارند مصاحبه‌های مهندس سحابی را در زندان به ما نشان می‌دادند تا روحیه ما را در زندان تخریب کنند. در سال ۱۳۸۰ هم بازجویی من این مکاتبات را دائماً مطرح می‌کرد، اما من شهادت می‌دهم که در سه مقطع ۵۰، ۶۹ و ۸۰ این شگرد مسئولان اطلاعاتی و بازجوها در ذهنیت من نسبت به مهندس سحابی اثر منفی نداشت، و همواره بر احترام من نسبت به شخصیت و مظلومیت مهندس سحابی می‌افزود و فکر می‌کنم روی بقیه دوستان هم چنین اثری داشت و حتی در سطح جامعه هم چنین بود.

همکاری دیگر ما در جمعیتی با عنوان «جمعیت تلاشگران» در انتخابات مجلس پنجم و انتخابات دوم خرداد ۱۳۷۶ بود که دوستان مهندس سحابی با اعضای نهضت آزادی و جمعی از دوستان ملی این جمعیت را تشکیل دادند و جلسات مشترکی داشتیم تا در انتخابات خط مشی مشترکی اتخاذ کنیم. بیانیه‌هایی که در این برهه داده شد و اقدام‌های مشترکی که انجام گردید گام مؤثری در جهت آگاهی‌بخشی جامعه بود و نشان می‌دهد حضور در انتخابات راهبردی برای جامعه دموکراتیک است و جامعه‌ای که بخواهد به دموکراسی نایل شود همواره از فرصت انتخابات باید استفاده کند و به رسالت آگاهی‌بخشی خود عمل کند. اگرچه در انتخابات دوم خرداد، مهندس سحابی، دکتر یزدی و مهندس علی‌اکبر معین‌فر نامزد شده بودند و شورای نگهبان صلاحیت هر سه نفر را رد کرده بود، این جمعیت با توجه به تجربه کشورهای دموکراتیک تصمیم گرفت برای

اعتراض به عملکرد شورای نگهبان رأی سفید بدهد.

شایان ذکر است که در دور دوم انتخابات نهم ریاست جمهوری هم که بین آقایان احمدی نژاد و هاشمی رفسنجانی بود، رأی به آقای هاشمی رفسنجانی، نیز نوعی رأی اعتراض به آقای احمدی نژاد بود.

پس از انتخاب آقای خاتمی در سال ۱۳۷۶ تمام این مجموعه از آقای خاتمی حمایت کردند و تا پایان ریاست جمهوری ایشان از مواضع رئیس جمهور دفاع می کردند، بویژه در انتخابات سال ۱۳۸۰ با وجود این که مجموعه ائتلاف نیروهای ملی - مذهبی را زندان کردند تا وزن آرای آقای خاتمی پایین بیاید، ولی فعالیت ها شتاب گرفت، ستادهایی تشکیل شد و باز هم آقای خاتمی با رأی بالا انتخاب شد. این نشان می دهد که این بازداشت ها تأثیر مثبت در انتخاب آقای خاتمی داشت.

همکاری در انتخابات ریاست جمهوری نهم نیز از مقاطع مهمی است که اعضای نهضت آزادی ایران با همراهان مهندس سبحانی فعالیت بسیار نزدیک و تنگاتنگی داشتند. در این انتخابات که دوباره صلاحیت دکتر یزدی از سوی شورای نگهبان تأیید نشد، اعضای جبهه مشارکت و سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی با ما تماس گرفتند و از ما خواستند از نامزدی دکتر مصطفی معین حمایت کنیم. ما جلسات مشترکی با مهندس سبحانی داشتیم و این جلسات مشترک به پیش شرطهایی انجامید و در جلسه ای که به اتفاق دکتر معین داشتیم آن پیش شرطها را مطرح کردیم. در آن جلسه از مجموعه ستاد دکتر معین، آقای تاجزاده حضور داشت. از طرف مهندس سبحانی دکتر پیمان و از طرف نهضت آزادی هم دکتر یزدی و بنده شرکت کرده بودیم. شرایط ما این بود که از قدرت چیزی نمی خواهیم، ولی می خواهیم آقای دکتر معین در مواضع خود مواردی را بگنجانند، از جمله در دوران تبلیغات انتخاباتی خود و اگر هم انتخاب نشدند پس از دوران انتخابات، جبهه دموکراسی خواهی و حقوق بشر را مطرح و پیگیری کنند. دکتر معین این شروط را در تبلیغات انتخاباتی خود رعایت کردند و در یک گفت و گوی مطبوعاتی مشترک، دکتر یزدی و مهندس سبحانی بیانیه مطبوعاتی مشترک خود را ارائه کردند و به پرسش های خبرنگاران پاسخ دادند. این دیدگاه اجتماعی بر اساس اعلام آمار رسمی وزارت کشور چهار میلیون رأی در سراسر کشور داشت.

پس از انتخابات سال ۱۳۸۴ تا انتخابات ریاست جمهوری دهم، همکاری های بسیار نزدیکی

داشتیم از جمله بیانیه‌های مشترك امضا دار، جلسات ویژه تقدیر از مهندس سحابی و اهدای لوح قلم به مهندس سحابی در انجمن صنفی روزنامه‌نگاران و

از سال ۱۳۸۴ تا ۱۳۹۰، مجموعه نامه‌های مشفقانه‌ای که مهندس سحابی به حاکمان می‌دهند، نشان‌دهنده بخشی از دستاوردها و تلاش‌های بی‌وقفه ایشان است، که با وجود کهولت سن و بیماری همواره دغدغه منافع ملی و ایران را داشت.

خوب است خاطره‌ای از مهندس سحابی ذکر کنم که در جایی گفته نشده است، در روزهای آخر حیات ایشان، در دیداری حضوری، تحلیلی از مجموعه کنفرانس‌هایی که مجاهدین خلق در خارج از کشور برگزار می‌کردند را برایشان مطرح کردم، ایشان آنها را دیده بودند و بسیار نگران عملکرد و آینده سازمان مجاهدین خلق بودند و معتقد بودند آنها در اختیار امریکا و کشورهای غربی قرار گرفته‌اند. دغدغه ایشان این بود که نامه‌ای به صورت سرگشاده به مسعود رجوی بنویسند و اقدام‌های او را به عنوان خیانت تاریخی منعکس کنند. این پیشنهاد را با دوستان خود نیز مطرح کردند، اما دوستان ایشان موافقت نکردند که با امضای شخصی خود چنین نامه سرگشاده‌ای بنویسند، از این رو قرار بود با امضا‌های متعدد نوشته شود که البته فرصت این کار پیدا نشد.

این موارد نشان می‌داد مهندس سحابی تا چه حد نسبت به آینده ایران و خطراتی که آینده ایران را تهدید می‌کند حساس بود و بارها در نوشته‌ها و گفت‌وگوهای خود بر این نکته تأکید می‌کرد که مشکل اصلی ما دور شدن جوانان از اسلام نیست، زیرا با توجه به تأکید قرآن «انا نحن نزلنا الذکر و انا له لحافظون»، اسلام پیامی دارد که خداوند خود آن را حفظ می‌کند، آنچه مشکل پیش روی ماست، آینده ایران و تمامیت ارضی آن است که همواره دغدغه ایشان بود.

در پایان این گفت‌وگو بار دیگر مایلم سه ویژگی برجسته مهندس سحابی را یادآوری کنم؛ پایداری و صبوری ایشان در طول ۶ دهه از دوران نوجوانی تا سن ۸۰ سالگی. همه میدانیم که ادامه تلاش برای یک فرد همواره نیازمند یک موتور محرك قوی است، این عامل افزون بر تربیت خانوادگی و تاثیر پذیری از مهندس بازرگان و آیت اله طالقانی همانگونه که خود در خاطراتش آورده است، مرهون آشنایی مهندس سحابی با قرآن است. پیام وحی به یک کنشگر سیاسی، نگاهی تاریخی و آخرت‌نگر می‌دهد تا تمام سختی‌های دوران مبارزه را به جان بخرد و از تلاش ناپستد.

ویژگی دوم، اخلاق‌مداری و سلوک اجتماعی ایشان بود که می‌تواند الگو قرار بگیرد که

مصادیق آن بر شمرده شد. ویژگی سوم، خلوص و صفای درونی مهندس سحابی است که موجب می‌شود اگر هم به ظاهر لغزش‌هایی در برخی مقاطع از ایشان سر بزند، مانند برنامه هویت و مسائل سال ۱۳۸۰، اما در ذهن مردم جایی نداشته و همواره منزلت اجتماعی ایشان در جامعه برجسته‌تر گردیده است. من وقتی با مهندس سحابی گفت‌وگو می‌کردم، همواره احساسی از اخوت و برادری داشتم و فکر می‌کنم ایشان هم همین احساس را نسبت به من داشت.

از سویی مرگ شهادت گونه هاله سحابی و هدی صابر برای همه ما بسیار سنگین و دردناک است، امیدوارم روان مهندس سحابی، هاله سحابی و هدی صابر همواره شاد باشد. این دو به واقع شیفته مهندس سحابی بودند شاید خداوند نیز می‌خواست این دو عزیز کمتر در معرض ابتلا قرار گیرند و در کنار و همراه معشوق خود آرام گیرند. امیدوارم خداوند این سه بزرگوار را با شهدا، صالحین و صدیقین محشور کند و به ما هم توفیق دهد در سال‌های باقی عمر در این راستا عمل صالح داشته باشیم و ما را از لغزش‌ها و آفت‌ها در امان بدارد. با تشکر از زحمات و خدمات شما و همکارانتان در چشم انداز ایران.

درس‌هایی از تجربه «نهضت مقاومت ملی ایران»^۱

مقدمه

مرداد ماه یادآور کودتای ننگین ۲۸ مرداد، سقوط دولت ملی دکتر محمد مصدق و شکل‌گیری نهضت مقاومت ملی ایران است که در طول عمر فعالیت خود تا شکل‌گیری جبهه ملی دوم در سال ۱۳۳۹ برهه مهمی از تاریخ صد ساله ایران را به خود اختصاص داده است. مرور تجربیات این دوره از مقاومت ملت ایران در مقابل استبداد پهلوی و استیلای بیگانگان می‌تواند برای نسل امروز و فردای جامعه ما مفید باشد.

دستاورد‌های نهضت ملی ایران در راستای زمینه‌سازی برای تحول فرهنگی و اجتماعی، تقویت هویت ملی و مشخص شدن موانع توسعه ایران و تامین آزادی و استقلال کشور و همچنین علل موفقیت کودتاگران، مورد نظر این یادداشت نیست.

آنچه لازم است در این مقدمه به اختصار اشاره شود، وجود زمینه اجتماعی برای شکل‌گیری اولین هسته‌های مقاومت بلافاصله پس از کودتاست. اولین اقدام نهضت مقاومت ملی خنثی کردن اقتدار کودتاگران برای کنترل بازار و رهبری بازاریان بود. صدور اعلامیه‌ای در اول شهریورماه با امضای آیت‌اله سید رضا زنجانی و دو تن دیگر با عنوان «مردان پر شرافت و وفای بازار» این تاثیر مهم را در پی داشت و ضمن جمع کردن نیروهای پراکنده فعالان، قدرت جمعی نیروهای ملی را به کودتاگران نشان داد.

دومین اعلامیه با عنوان «نهضت ادامه دارد» با امضای «نهضت مقاومت ملی ایران» در هشتم شهریورماه ۳۲ منتشر شد و خط مشی مقاومت در سه محور تعیین گردید و در اواخر شهریورماه کمیته مرکزی نهضت مقاومت ملی با شرکت نمایندگان هیئت علمیه، بازار و احزاب ملی تشکیل و برنامه مبارزات خود را تدوین و ارائه نمود و با استفاده از مناسبت‌های مختلف از جمله برگزاری دادگاه دکتر مصدق و حضور در انتخابات و تهیه و انتشار نشریات آگاهی بخش، اقداماتی در راستای تحقق اهداف خود برنامه‌ریزی کرد. تحلیل و ارزیابی عملکرد مقاومت در این دوران و همچنین درس‌های آموزنده این تجربه تاریخی مورد نظر این یادداشت است.

نگاه تحلیلی به عملکرد نهضت مقاومت ملی

^۱ یادداشت محمد توسلی - ماهنامه مهرنامه - شماره ۱۴ - مردادماه ۱۳۹۰

در تیرماه سال ۱۳۳۵ کمیته مرکزی نهضت مقاومت ملی ایران گزارش عملیات ۳۴ ماهه خود را به جلسه پلنوم که با حضور فعالان کمیته تشکیلات تهران نهضت مقاومت برگزار شد ارائه داد و اعضای پلنوم نیز گزارش بررسی‌های خود را تدوین و برای کمیته مرکزی ارسال داشت^۱. بررسی این اسناد و سایر اسناد فعالیت حدود هفت ساله نهضت مقاومت ملی از یک سو دستاوردهای تاریخی و از سوی دیگر مسائل و مشکلات نهضت مقاومت ملی را برجسته می‌کند. قبل از پرداختن به مسائل و مشکلات فعالیت افراد و احزاب در این برهه از تاریخ کشور ابتدا به دستاوردهای نهضت مقاومت ملی به اختصار اشاره می‌شود.

دستاوردهای نهضت مقاومت ملی

به طور خلاصه می‌توان این دستاوردها را در چهار محور زیر ارائه کرد:

اول - جلوگیری از مشروعیت دولت کودتا - استبداد پهلوی و استیلای خارجی (به طور مشخص آمریکا و انگلیس) که کودتا را مدیریت و مهندسی کرده بودند. با استفاده از رسانه‌های خود در صدد مردمی جلوه دادن دولت برآمده از کودتا بودند. همانگونه که اشاره شد از همان فردای کودتا هسته‌های مقاومت شکل گرفت و اقتدار دولت کودتا را با چالش روبرو ساخت. بازار و دانشگاه دو پایگاه اصلی تشکیلات نهضت مقاومت ملی بود شکستن مقاومت بازار و قربانی گرفتن سه دانشجو در ۱۶ آذر سال ۱۳۳۲ واکنش برنامه‌ریزی شده دولت کودتا برای سرکوب این پایگاه‌ها بود. برنامه‌های اعتصاب، اجتماعات و تظاهرات اعتراض‌آمیز به مناسبت‌ها و اقدامات آگاهی بخش در عرصه داخلی و بین‌المللی در طول این دوره زمینه‌های مشروعیت‌زدایی از دولت‌های برآمده از کودتا را فراهم ساخت.

دوم - برجسته کردن ناکارآمدی دولت‌های برآمده از شرایط کودتا - بدیهی است دولت‌هایی که در فرآیند انتخابات آزاد و سالم از سوی مردم انتخاب نشده باشند و از حمایت و پشتیبانی و مشارکت مردم بهره‌نگیرند و شکافی بین مردم و دولت وجود داشته باشد و به طور خلاصه حق حاکمیت ملت به مردم سپرده نشود نمی‌توانند کارآمد باشند.

نهضت مقاومت ملی در مقاطع مختلف با ارائه تحلیل و اقدامات خود برای نشان دادن این شکاف و دفاع از حقوق اساسی ملت به این مهم پرداخت:

^۱ جلد ۵ اسناد نهضت مقاومت ملی ایران - صفحات ۲۵۳ تا ۳۴۵ - انتشارات نهضت‌آزادی ایران - ۱۳۶۳

حضور در انتخابات دوره ۱۸ و ۱۹ مجلس با شعار «یا پیروز می شویم یا رسوا می کنیم»، «تشکیل سازمان نظارت بر آزادی انتخابات»، شکایت به سازمان ملل متحد و همچنین برگزاری تظاهرات وسیع خیابانی، موفق شد مدارک و شواهد زیادی مبنی بر مخدوش بودن انتخابات دولت حاصل از کودتا بدست بیاورد و اهداف نهضت مقاومت ملی را پیگیری کند.

سوم - شکست برنامه‌های اصلاحات آمریکا در ایران در عرصه صنعت، کشاورزی و توسعه فرهنگی - اجتماعی - آمریکا که پس از کودتای ۲۸ مرداد منافع راهبردی خود را در ایران و منطقه پیگیری می کرد، سرمایه گذاری سنگینی برای حفظ دولت کودتا انجام داد اما بعلت ناکارآمدی دولت‌های برآمده از کودتا و شکاف عمیق ملت - دولت، این برنامه‌ها موفق نشد، به طوری که آمریکا مجبور شد در سال ۱۳۳۹ در دوره ریاست جمهوری جان کندی برای باز کردن فضای سیاسی ایران به شاه فشار بیاورد و با اجرای برنامه توسعه سیاسی شکست برنامه‌های خود را در ایران جبران کند.

چهارم - تربیت کادرهای سیاسی - اگر چه نهضت مقاومت ملی بعلت سرکوب‌های سالهای ۱۳۳۴ و ۱۳۳۵ و مشکلات داخلی نتوانست فعالیت خود را توسعه دهد و عملاً محدود شد اما یکی از دستاوردهای این دوره تربیت کادرهای سیاسی جدید بود که عمدتاً از نیروهای ملی و مسلمان بودند و در شرایط اختناق بار مسئولیت تداوم اهداف و برنامه‌های نهضت مقاومت ملی را بر دوش گرفتند. به همت این کادرها در شرایط سیاسی جدید در سال ۱۳۳۹ با تشکیل جبهه ملی دوم و سپس نهضت آزادی ایران در سال ۱۳۴۰ زمینه‌های توسعه فعالیت سیاسی در ایران فراهم شد.

شایان ذکر است که شادروانان مهندس بازرگان، آیت‌اله طالقانی و دکتر یداله سحابی پس از حدود یک دهه تلاش‌های فرهنگی - اجتماعی پس از شهریور ۱۳۲۰ عملاً براساس ضرورت و احساس وظیفه دینی و اجتماعی پس از کودتای ۲۸ مرداد فعالیت سیاسی خود را در نهضت مقاومت ملی آغاز می کنند و این دوران بستری برای بارورتر شدن و تداوم تلاش‌های اجتماعی آنان بوده است. جا دارد در اینجا یاد مرحومان رحیم عطایی، عباس سمیعی، عباس رادینا و اخیراً مهندس عزت‌اله سحابی و همچنین آقایان مهندس عباس امیر انتظام، دکتر ابراهیم یزدی که از جمله کادرهای تربیت شده نهضت مقاومت ملی بودند و در دوران‌های بعد منشاء خدمات ارزشمندی شده‌اند را گرامی بداریم.

مسائل و مشکلات این دوره

همانگونه که اشاره شد هسته‌های اولیه نهضت مقاومت ملی با همت شخصیت‌های متعهد به نهضت ملی ایران و راه دکتر مصدق بلافاصله پس از کودتای ۲۸ مرداد شکل گرفت و پرچم مقاومت در مقابل رژیم کودتا را که احزاب و گروه‌های سیاسی بعلت زمینه‌ها و وقایع ۲۸ مرداد به زمین گذاشته بودند، برافراشتند. لازم است در اینجا یاد آیت‌اله سید رضا زنجانی که با شجاعت و آگاهی و قبول مسئولیت، منزل خود را پایگاه اولین جلسات شخصیت‌های پایه‌گذار نهضت مقاومت ملی قرار دادند نیز گرامی داشته شود.

بر پایه گزارش ۳۴ ماهه کمیته مرکزی نهضت مقاومت ملی به پلنوم فعالان در اول تیرماه ۱۳۳۵، نهضت مقاومت ملی در راستای برنامه اول خود در اواخر شهریور ۱۳۳۲ توانست نیروهای متفرق و پراکنده نهضت ملی ایران را سازمان‌دهی کند و احزاب و گروه‌های سیاسی را متمرکز سازد. بمنظور استفاده از توان تشکیلاتی احزاب نیروی سوم، پان‌ایران‌سیم، مردم ایران و ایران نمایندگان آنها را برای شرکت در کمیته مرکزی، دانشگاه، اجراییه و سایر کمیته‌ها دعوت نمود.

عده زیادی از افراد این احزاب در راه پیشرفت نهضت مقاومت ملی، با کمال شجاعت و بی نظری همکاری نمودند و این امید وجود داشت که برای توسعه تشکیلاتی نهضت مقاومت ملی با استفاده از تجربیات کادرهای این احزاب بتوانند تشکیلاتی مجموعه را بالا برد و تمام افراد وفادار به نهضت و راه مصدق در کادر واحد تشکیلاتی نهضت مقاومت ملی متمرکز شوند. اما با کمال تأسف باید اذعان کرد که این بخش اساسی از برنامه نهضت مقاومت ملی متمرکز شوند. از مدتی با رکود روبرو شد. بطوریکه پس از ۳۰ تیر ۱۳۳۳ عملاً کمیته‌ها بدون حضور نمایندگان احزاب تشکیل گردید. بازخوانی سوابق عدم موفقیت این همکاری جمعی در ظرفیت این جستار نیست و علاقمندان می‌توانند به مجموعه گزارش‌ها و مکاتبات احزاب و کمیته مرکزی نهضت مقاومت ملی در این خصوص مراجعه کنند. اما محور اصلی و ریشه مشکلات در اختلافات داخلی احزاب و مسائل موجود در همکاری بین احزاب و نهایتاً ظرفیت پایین همکاری جمعی این مجموعه با هم قابل ارزیابی است.

علاوه بر حس تمامیت‌خواهی، خودخواهی و عدم گذشت سیاسی چه در برابر هم و چه در برابر کادرهای نهضت مقاومت که مانع توسعه همکاری جمعی احزاب و تقویت سازمانی و

تشکیلاتی نهضت مقاومت ملی گردید در اینجا باید به دو عامل بازدارنده دیگر نیز اشاره شود. آشنا نبودن مردم به ضوابط و مزایای کار دسته‌جمعی و تشکیلاتی و اصولاً ترس از ورود به کار جمعی و تشکیلاتی است که متأثر از روحیه و فرهنگ فردگرایی جامعه می‌باشد.

عامل دوم حضور افراد مشکوک و یا نفوذی نیروهای انتظامی و اطلاعاتی در احزاب است که در طول زمان بتدریج شکل گرفته بود. این امر موجب می‌شد که تصمیمات کمیته مرکزی و سایر کمیته‌های نهضت قبل از آنکه به مرحله اجرا در آید با شکست مواجه شود. این پدیده گاه چون ویروسی در داخل تشکیلات موجب سلب اعتماد افراد نسبت به هم و مختل شدن همکاری‌های جمعی در شرایط اختناق می‌شود که بایستی با آموزش و با تدبیر خاص با آن مقابله کرد.

درس‌هایی از تجربه نهضت مقاومت ملی ایران

برخی از کادرهای نهضت مقاومت ملی از جمله مهندس بازرگان در فروردین سال ۱۳۳۴ در ارتباط با لو رفتن دستگاه تکثیر نشریات نهضت مقاومت ملی بازداشت شدند. در این بازداشت مهندس سحابی نیز در سلول زندان لشگر ۲ زرهی همراه مهندس بازرگان بود. مهندس بازرگان در دوره این بازداشت کتاب « عشق و پرستش یا ترمو دینامیک انسان » را به رشته تحریر درآورد و کتاب « راه طی شده » را تکمیل نمود.

ظاهراً بیش از تألیف این آثار، مشغولیت ذهنی مهندس بازرگان و مهندس سحابی در دوران این بازداشت بررسی مسائل و مشکلات درونی نهضت مقاومت ملی و ریشه‌یابی و ارائه راهکار برای مداوای اساسی این دردهای همکاری‌های اجتماعی بوده است.

مهندس بازرگان خود در مدافعات دادگاه نظامی سال ۱۳۴۳ رهبران و فعالان نهضت آزادی ایران در عشرت‌آباد چنین گزارش کرده است:

« آنچه لازم‌تر و واجب‌تر از همه چیز است بعد از عشق و پرستش، تربیت دموکراسی و امکان مجتمع شدن و همکاری است که ما در اثر ۲۵۰۰ سال زندگی غیر دموکراتیک و غیراجتماعی، یعنی انفرادی تحت رژیم استبدادی، فاقد آن هستیم. نه می‌توانیم دور هم جمع شویم و نه وقتی دور هم جمع می‌شویم حاضر به گذشت و سازش و همکاری هستیم. پس باید عجلتاً، عملاً خود را برای فعالیت‌های اجتماعی تربیت کنیم. این افکار و استدلال‌ها را بعداً در یک سخنرانی جشن عید فطر انجمن اسلامی دانشجویان در دانشکده کشاورزی کرج مطرح کردم و چاپ شده

است. (احتیاج روز)^۱ «

خوب است از زبان مهندس عزت‌اله سحابی نیز جمع‌بندی تجربه نهضت مقاومت ملی را که در خاطراتش آورده است بشنویم:

« در داخل سلول (دوران زندان) فرصتی پیدا شد تا در خدمت مهندس بازرگان پیرامون عملکرد نهضت مقاومت ملی و نیروهای ملی به بحث و بررسی بپردازیم. بحث ما بر سر این بود که چرا اجتماعات و تشکل‌هایی که در ایران به جود می‌آیند در ابتدا گسترده هستند. اما بتدریج کوچک می‌شوند. برخلاف سایر نقاط جهان که تجمع‌ها و تشکل‌ها ابتدا در سطح محدودی تشکیل می‌شوند و بتدریج گسترش پیدا می‌کنند و بحث بر سر اینکه چرا کار گروهی در ایران معمولاً موفق نمی‌شود. در این بحث و گفت‌وگوها، نظر مهندس بازرگان این بود که بعلت استبداد طولانی، ما ایرانی‌ها نتوانستیم کار جمعی بکنیم نه در زمینه سیاسی، و نه اقتصادی و نه اجتماعی و فرهنگی. در کار جمعی حتماً لازم است که افراد از بخشی از نظرات خود صرف‌نظر کنند تا بتوانند با سایرین هماهنگ شوند. در غیر اینصورت اگر هر کسی به آرای خود صد در صد پافشاری کند کار تشکیلاتی صورت نمی‌گیرد و تشکل به وجود نمی‌آید... بعد نتیجه گرفتیم که باید این نقیصه را به شکلی برطرف کنیم و راه چاره را هم در ایجاد تشکل‌های صنفی همچون انجمن‌های اسلامی در سطح جامعه دانستیم...»^۲

مهندس بازرگان پس از آزادی از زندان سال ۱۳۳۴ بدون تظاهر و علنی کردن، جمعی از صاحب‌نظران اجتماعی را برای اجرایی کردن این راهکار راهبردی، جمع متاع (مکتب، تربیتی، اجتماعی، عملی) را تشکیل داد که جلسات آن تا سال ۱۳۵۸ که استاد مرتضی مطهری شهید شد ادامه داشت. متاع پایه‌گذار انجمن‌ها و مؤسسات فرهنگی، اجتماعی و حتی اقتصادی متعددی شد که هر يك منشاء خدمات زیادی بودند و عموماً خدمات آنها به رغم محدودیت‌های سالهای قبل و بعد از انقلاب ادامه پیدا کرده است.

مهندس بازرگان حدود نیم‌قرن قبل در سال ۱۳۳۶ جمع‌بندی نظرات خود را که حاوی درس‌هایی از تجربه نهضت مقاومت ملی است با عنوان «احتیاج روز» در جشن عید قطر انجمن اسلامی دانشجویان در دانشکده کشاورزی کرج ایراد کرد^۳. پیام این سخنرانی، پاسخ به مبرم‌ترین

^۱ مجموعه آثار مهندس بازرگان جلد ۶ - صفحه ۲۵۹ - بنیاد فرهنگی مهندس مهدی بازرگان - شرکت انتشار - ۱۳۸۵
^۲ نیم قرن خاطره و تجربه مهندس سحابی - صفحه ۱۸۶ - ۱۳۸۸ - ^۳ مجموعه آثار مهندس بازرگان جلد ۸ - بنیاد فرهنگی مهندس مهدی بازرگان - شرکت سهامی انتشار - ۱۳۷۸

مشکل فعالیت‌های اجتماعی و سیاسی در جامعه ماست. ضمن یادداشتی در کتاب «بازرگان راه پاك» با عنوان «احتیاج روز» به تفصیل به این موضوع پرداخته شده است:

«پیام احتیاج روز مهندس بازرگان در نیم قرن قبل، امروز نیز با ابعاد وسیع و پیچیده‌تری «احتیاج روز» جامعه ماست. از يك سو، با تمرین کار جمعی و یادگیری آزادی و دموکراسی می‌توان این مشکل رفتاری و فرهنگی را که مانع موفقیت کارکرد نهادهای مدنی است و اختصاص به جناح خاصی ندارد، برطرف نموده تا بسترهای لازم شکل‌گیری و توسعه نهادهای مدنی که پیش‌نیاز برنامه‌های توسعه کشور است، فراهم گردد»^۱

جا دارد علاقمندانی که تاکنون اثر «احتیاج روز» مهندس بازرگان را نخوانده‌اند آنرا بخوانند و آنها هم که قبلاً خوانده‌اند يك بار دیگر آنرا بخوانند و بخوانیم و توصیه‌های آنرا در شخصیت فردی و اجتماعی خود نهادینه سازیم تا با اصلاح شخصیت حقیقی خود، راه برای تقویت همکاری‌های جمعی در جامعه هموارتر شود.

^۱ بازرگان راه پاك، مجموعه مقالات همایش علمی - فرهنگی بزرگداشت مهندس بازرگان - بنیاد فرهنگی مهندس بازرگان - انتشارات کویر - ۱۳۸۴

زمینه‌های کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۲۲

برهه نهضت ملی ایران و کودتای ۲۸ مرداد سال ۳۲ یکی از مقاطع مهم و تاثیرگذار در تاریخ یکصد ساله اخیر کشورمان است که جا دارد به مناسبت سالروز ۲۸ مرداد برای درس‌آموزی به آن پرداخته شود. پس از انقلاب مشروطیت و باز تولید استبداد در قامت رضاخان، دو دهه استبداد سیاسی بر جامعه ما حاکمیت یافت. تحولات جهانی پس از جنگ جهانی دوم و شهریور ۱۳۲۰ و بردن رضاخان از ایران، یک دهه فضای نسبتاً باز سیاسی فرصتی برای بازسازی زیر ساخت‌های فرهنگی - اجتماعی و پیگیری مطالبات انقلاب مشروطیت فراهم شد.

ثمره این تلاش‌ها، شکل‌گیری نهضت ملی ایران و حکومت ۲۸ ماهه شادروان دکتر محمد مصدق است. برنامه ملی کردن صنعت نفت ایران و قطع سلطه و استیلای دیرین انگلیس، زمینه‌سازی برای حاکمیت ملت بر سرنوشت خویش و فریاد آزادیخواهی و استقلال طلبی تحولات شگرفی نه تنها در فضای سیاسی - اجتماعی ایران بلکه امواج آن در منطقه گسترش پیدا کرد. بیگانگان به طور مشخص انگلیس و آمریکا و همچنین روسیه شوروی که منافعشان در معرض مخاطره قرار گرفته بود با برنامه‌ریزی راهبردی در مقاطع مختلف برای به زانو در آوردن و سقوط دولت ملی دکتر مصدق از هیچ اقدامی فرو گذار نکردند.

محاصره اقتصادی ایران از سوی انگلیس و آمریکا با همراهی روسیه شوروی، توطئه ۳۰ تیر ۱۳۳۱ توسط ایادی بیگانگان از طریق دربار برای اجرای طرح ترور دکتر مصدق در ۹ اسفند ۱۳۳۱ و نهایتاً ایجاد شکاف در سطح رهبران نهضت ملی ایران و تشنج آفرینی‌های جناح‌های راست و چپ، از جمله رویدادهایی است که برای سقوط دولت ملی دکتر مصدق تدارک شده بود، اما با تدبیر دکتر مصدق و همکاران صدیق او و حمایت قاطبه ملت ایران با شکست مواجه شده بود. در آخرین مرحله برنامه کودتای ۲۸ مرداد با همکاری سازمان‌های اطلاعاتی آمریکا (سیا) و انگلیس MI-۶ از کانال عوامل وابسته به دربار پهلوی اجرا شد و با سقوط دولت ملی دکتر مصدق ضربه سنگینی بر نهضت ملی ایران و دستیابی به مطالبات تاریخی ملت ایران وارد گردید. در این یادداشت فرآیند شکل‌گیری زمینه‌های کودتای ۲۸ مرداد مورد بررسی قرار می‌گیرد و به نقش تاریخی پایگاه‌های استبداد برای اجرای برنامه‌های استیلای بیگانگان و نهایتاً نقض

استقلال کشور اشاره خواهد شد.

زمینه‌های کودتای ۲۸ مرداد را به طور مشخص در سه جبهه داخلی، بیگانگان و دربار پهلوی می‌توان مورد بررسی قرار داد. اما همانگونه که اشاره شد پس از اجرای قانون ملی شدن صنعت نفت ایران و خلع‌ید از مدیریت شرکت نفتی انگلیسی در آبادان توسط شادوران مهندس مهدی بازرگان و هیئت اعزامی همراه، انگلیس با همراهی آمریکا برای حفظ منافع نفتی خود در ایران و منطقه به طور مستمر برنامه‌ریزی کردند.

اسناد و مدارک منتشر شده ارتباط تنگاتنگ مثلث سفرای انگلیس، آمریکا - دربار پهلوی (علاء) و مخالفان دولت دکتر مصدق پس از ۳۰ تیر ۱۳۳۱ (آیت‌اله کاشانی، مظفربقایی، حسین مکی و سید ابوالحسن حائری‌زاده و) را نشان می‌دهند.

جبهه داخلی

در جبهه داخلی عملاً زمینه‌ها پس از رخداد ۳۰ تیر ۱۳۳۱ و پیروزی دکتر مصدق گسترش پیدا می‌کنند. آیت‌اله کاشانی که نقش برجسته‌ای در حمایت از دکتر مصدق داشت خواهان امتیازاتی برای اظهار نظر در خصوص انتخاب وزرا و سایر امور اجرایی کشور داشت که البته این امر مورد قبول دکتر مصدق نبود.

عدم تأمین انتظارات آیت‌اله کاشانی سر آغاز ایجاد شکاف و اختلاف در سطح فراکسیون نهضت ملی شد. در چنین شرایطی آیت‌اله کاشانی نامزد ریاست مجلس شد و با رأی بالا انتخاب گردید. دکتر مصدق با مداخله رئیس مجلس در امور اجرایی موافق نبود و به ادارات و نهادهای دولتی دستور داده بود به توصیه‌های کاشانی و فرزندان و اطرافیان وی ترتیب اثر ندهند. بتدریج آیت‌اله کاشانی که روزی در کنار دکتر مصدق بود نقش رهبری مخالفان دکتر مصدق را به دست گرفت.

حسین مکی نماینده اول تهران که خود را قهرمان خلع‌ید از شرکت نفت می‌دانست پس از ۳۰ تیر آشکارا مخالفت خود را با اختیارات دولت مصدق آغاز کرد و در جمع مخالفان دکتر مصدق قرار گرفت. و با مانورهای مختلف موجبات تضعیف دولت را تا سقوط مصدق فراهم ساخت. دکتر مظفر بقایی که امروز اسناد وابستگی وی به بیگانگان منتشر شده است از طریق نطق‌های اعتراض آمیز خود در مجلس علیه دولت دکتر مصدق و حتی دعوت مردم به شورش و قیام علیه دولت در جبهه مخالفان قرار گرفت. قتل افشار طوسی رئیس شهربانی مقتدر دکتر

مصدق براساس اعترافات منتشر شده در منزل وی برنامه‌ریزی شد و ضربه سنگین به اقتدار دولت دکتر مصدق وارد گردید.

علاوه بر جدا شدن جمعی از شخصیت‌های نهضت ملی که عمدتاً ریشه‌های خصلتی و شخصی داشت و مستقیم و غیر مستقیم توسط بیگانگان هدایت می‌شدند حدود یکماه پس از پیروزی ۳۰ تیر ماه که فرماندهی ارتش در اختیار دولت قرار گرفت، ۱۳۶ تن از افسران ارتش به دلیل عدم صلاحیت خدمتی بازنشسته شدند. ۱۵ تن از امرای ارتش نیز به همین علل پاکسازی شدند. این گروه که نسبت به بازنشستگی خود معترض بودند به سرپرستی سرلشگر فضل‌اله زاهدی، به عنوان رئیس کانون افسران بازنشسته و سناتور انتصابی شاه، کانون افسران بازنشسته را تبدیل به ستاد توطئه‌های ضد دولت ملی دکتر مصدق کردند.

در چنین شرایطی میدلتون کاردار سفارت انگلیس در گزارش خود به ایدن وزیر خارجه انگلیس گزارش می‌دهد:

«اپوزیسیون ایران نیرومندتر شده و ژنرال زاهدی موفق به جلب حمایت مخالفان و به عنوان تنها جانشین ممکن برای مصدق گردیده است» نخستین رویارویی آیت‌اله کاشانی و دکتر مصدق در پی نامه آیت‌اله کاشانی به مجلس اتفاق افتاد که با تمدید اختیارات دکتر مصدق مخالفت شده بود و آنرا خلاف شرع و قانون توصیف و تصریح کرده بود که وی به عنوان رئیس مجلس اجازه نمی‌دهد چنین لوایحی در دستور کار مجلس قرار گیرد.

البته هیئت ریسه مجلس در پاسخ محترمانه‌ای درخواست آیت‌اله کاشانی را قانونی ندانستند. در تقابل اقدامات مخالفان، دکتر مصدق از طریق پیام‌ها و نطق‌های رادیویی مردم را در جریان حوادث روز قرار می‌داد و ریشه مسائل را که عمدتاً مربوط به مذاکرات نفت و ایستادگی دولت او برای استیفای حقوق ملت ایران و زیاده‌خواهی بیگانگان بود برای آگاهی مردم توضیح می‌داد.

مردم نیز برای حمایت از اقدامات دولت تظاهرات گسترده‌ای برپای می‌کردند (از جمله ۲۸ دیماه ۱۳۳۱). برای تشدید اختلافات عوامل پنهانی نامه‌های مجعولی علیه آیت‌اله کاشانی منتشر می‌کردند و از سوی دیگر نمایندگان مخالف مجلس برای تحریک عواطف مذهبی مردم علیه دولت لایحه تحریم کامل مشروبات الکلی را مصراً پیگیری می‌کردند.

در شرایط ماه‌های پایانی سال ۱۳۳۱، دکتر مصدق به رغم تمامی توانایی‌ها و پایداری در

مقابل بیگانگان و دربار پهلوی عملاً حمایت سازمانی جبهه ملی را به علت اختلافات پدید آمده از دست داده بود و عملاً فقط مردم در تظاهرات خیابانی از دولت پشتیبانی می‌کردند که بتدریج به طوری که توضیح داده خواهد شد بعلت فضای مبهم سیاسی در روز کودتا، مردم کاملاً بهت‌زده و بی تفاوت شدند.

جبهه خارجی و دربار

ارتباط سفرای انگلیس و آمریکا در این دوره آنقدر با شاه و دربار پهلوی نزدیک و هماهنگ است که می‌توان این دو جبهه را با هم مورد بررسی قرار داد.

از خاطرات مذاکره کنندگان از جمله مهندس حسینی که در مذاکرات حضور داشته نقل شده است، که پس از اعلام ملی شدن صنعت نفت ایران و شروع مذاکرات ایران و انگلیس برای تعیین میزان گرامت به شرکت انگلیسی، آمریکایی‌ها نیز در مذاکرات حضور داشتند و مواضع آنها با دولت ایران نزدیک بود. اما بتدریج که آمریکایی‌ها در مذاکرات شاهد پایداری و ایستادگی دکتر مصدق برای تامین منافع ملی ایران بودند و البته تلاش انگلیسی‌ها، نهایتاً آمریکا و انگلیس هماهنگ در مقابل ایران قرار گرفتند.

آمریکا در دوره ریاست جمهوری ترومن از حزب دموکراتها برای حل و فصل موضوع نفت ایران پیگیری زیادی کردند ولی به نتیجه نرسید و با روی کار آمدن آیزنهاور از حزب جمهوری خواهان عملاً اوضاع به نفع انگلیس کاملاً تغییر پیدا کرد، به طوری که عدم موافقت دکتر مصدق با پیشنهاد مشترک انگلیس و آمریکا عملاً در اسفند ماه ۱۳۳۱ مذاکرات را با شکست مواجه کرد و همزمان طرح مشترک سازمان‌های اطلاعاتی انگلیس MI-۶ و آمریکا CIA برای سقوط دولت مصدق آغاز گردید.

استراتژی انگلیس خودداری از دادن هر نوع امتیاز به ایران بود و آمریکا را کاملاً متقاعد ساخته بود. ایدن وزیر امور خارجه انگلیس در خاطراتش می‌نویسد:

«از اینکه با آمریکایی‌ها به تفاهم نزدیک شده بودیم خشنود بودیم. اوضاع در ایران به طور جدی بحرانی می‌شد و من در این اندیشه بودم که باید توجه خود را به شق دیگر قضیه، یعنی برکناری مصدق معطوف نمایم نه سعی در امتیاز دادن به او...»

در ۹ اسفند توطئه بزرگی با ائتلاف گروه‌های وابسته به دربار پهلوی و عوامل خارجی برای سرکوب نهضت ملی ایران و ترور دکتر مصدق تدارک شده بود. شاه ظاهراً برای کمک به مذاکرات

نفت با دکتر مصدق هماهنگ کرده بود که برای مدتی کشور را ترك می‌کند. در حالی که دکتر مصدق و جمعی از نمایندگان برای بدرقه شاه در دربار حضور داشتند، نیروهای سازمان یافته از یاران زاهدی و اوپاش مانند شعبان جعفری کاخ شاه را محاصره می‌کنند و به نفع شاه شعار می‌دهند و به خانه دکتر مصدق حمله می‌کنند. شاه خطاب به تظاهر کنندگان می‌گوید: «من هیچگاه تهران را ترك نخواهم کرد». دکتر مصدق همان شب در گزارشی درباره مآقع ۹ اسفند می‌گوید: «مرغ از قفس پرید» و توطئه‌گران موفق به اجرای برنامه خود نمی‌شوند. دکتر مصدق از مجلس می‌خواهد ظرف مدت ۴۸ ساعت نخست وزیری به جای من انتخاب کنید والا به ملت گزارش خواهم داد.

مصدق در پاسخ هندرسن سفیر آمریکا روز ۹ اسفند گفت: «مادام که دربار پایگاه عملیات بریتانیا است و سعی در ایجاد اختلاف و نفاق در کشور دارند، او نمی‌تواند در زمینه اجرای برنامه اصلاحات و حل مسأله نفت اقدام شایسته بعمل آورد...»

شایان ذکر است که آیت‌اله کاشانی رهبر مخالفان دکتر مصدق نیز در این روز با ثریا همسر شاه ملاقات می‌کند و خواستار انصراف شاه از سفر به خارج از کشور می‌شود.

دکتر غلامحسین مصدق در خاطرات خود مربوط به ۹ اسفند پدرش می‌گوید:

«امروز پاك نامید شدم ... من فكر می‌کردم این جوان، با تجربه‌ای که از سرنوشت پدرش بدست آورده است، به کشورش، به مردم این مملکت خدمت می‌کند. چقدر او را نصیحت کردم و به گوشش خواندم که با مردم باش، به بیگانگان تکیه نکن، در روزگار سخت، این مردم هستند که از تو حمایت می‌کنند ... او به من دروغ گفت، فریبم داد و قصد داشت به کشتنم بدهد. پدرم دیگر با محمدرضا شاه روبرو نشد و اصرار شاه برای دیدار او به نتیجه نرسید.»

پس از حادثه ۹ اسفند در طول حدود ۵ ماه تا مردادماه ۳۲ نیروهای طرفدار دولت دکتر مصدق و حمایت‌های مردمی از يك سو و مخالفان او به رهبری آیت‌اله کاشانی در مجلس، سفرای انگلیس و آمریکا و دربار پهلوی از سوی دیگر در تقابل جدی روبروی هم صف‌آرایی داشتند. سرلشگر زاهدی که تحت تعقیب قضایی بود با دستور مستقیم آیت‌اله کاشانی رئیس مجلس در مجلس تحت حفاظت بود و از آنجا نیروهای خود را فرماندهی می‌کرد. «پناهنده شدن زاهدی به مجلس همزمان با فعالیت سازمان‌های جاسوسی MI-۶ و CIA و نیز نامزد کردن زاهدی برای جانشینی مصدق بود که در جلسه ۴ تیرماه ۱۳۳۲ در واشنگتن به تصویب رسیده

بود.»

نمایندگان مخالف دولت از مطرح شدن طرح هشت ماده‌ای که اختیارات شاه را محدود می‌کرد با شیوه‌های مختلف از جمله «ابستراکسیون» و از اکثریت انداختن مجلس استفاده می‌کردند. در حالی که در تجدید انتخاب رئیس مجلس دکتر معظمی با ۴۱ رأی بجای آیت‌اله کاشانی انتخاب شد علی زهری معاون دکتر مظفر بقایی به اتهام شکنجه متهمین قتل افشارطوسی دکتر مصدق را استیضاح کرد و در چنین شرایطی بیگانگان با همکاری دربار و جریان مخالف دولت در مقابل دولت ملی دکتر مصدق که از پشتیبانی ملت برخوردار بود راهی جز فراندم و نظر خواهی از ملت برای انحلال مجلس هفدهم باقی نمانده بود. زیرا از اوایل خرداد ۱۳۳۲ مجلس به صورت پایگاه تحریکات و توطئه‌های دشمنان داخلی و خارجی در آمده بود.

آیت‌اله کاشانی در روز ۲۵ تیر ۱۳۳۲ پنج روز پس از شکست در انتخابات ریاست مجلس اعلامیه‌ای شدیدالحن علیه دولت مصدق صادر کرد و اقدام خود را «... برای بقای حقیقت اسلام و حفظ اصول قانون اساسی و مشروطیت ایران...» توجیه کرد. نمایندگان اقلیت، برای جلوگیری از همه‌پرسی تلاش کردند و حتی کوشیدند از آیت‌اله بروجردی و آیت‌اله بهبهانی، فتوایی علیه همه‌پرسی دریافت کنند اما موفق نشدند.

روز سی تیر تظاهرات وسیع و با شکوهی در تجلیل از قیام مزبور و پشتیبانی از مصدق انجام شد در تهران احزاب سیاسی طرفدار دکتر مصدق ضمن پشتیبانی، خواهان انحلال مجلس شدند. همزمان سرلشگر زاهدی در معیت گارد مجلس از بهارستان خارج شد و در پناهگاهی که «سیا» برای او تهیه دیده بود، مخفی گردید.

روز ۵ مرداد دکتر مصدق پیامی از رادیو خطاب به ملت ایران درباره مراجعه به آراء عمومی در زمینه ابقاء یا انحلال مجلس هفدهم فرستاد و در آن گفت:

«در مبارزه‌ای که پیش گرفته‌ایم، دو راه بیشتر وجود ندارد، یا مقاومت و پایداری، که پایان آن سعادت و استقلال واقعی و عظمت ملت ایران است، یا انقیاد و تسلیم که نتیجه‌اش ننگ و رسوایی ابدی و محرومیت از مزایای حکومت ملی و تحمل مفساد و مظالم حکومت فردی و دیکتاتوری است.»

روز ۱۰ مرداد اعلامیه‌ای از سوی آیت‌اله کاشانی مبنی بر تحریم فراندم صادر شد. روز ۱۲ مرداد، در تهران و ۱۹ مرداد مردم شهرستان‌ها با شور و شغف و در محیطی آرام در همه‌پرسی

شرکت کردند و با اکثریت قریب به اتفاق، به انحلال مجلس هفدهم رأی دادند. طرح کودتای انگلیسی و آمریکایی ۲۸ مرداد، در جلسه روز ۵ تیرماه ۱۳۳۲ در دفتر جان فوستر دالس، با حضور مقامات سیاسی، اطلاعاتی و هندرسن سفیر امریکا در ایران، به تصویب رسیده بود و دستور آغاز عملیات آن صادر شده بود.

روز ۲۸ تیر کرمیت روزولت، فرمانده عملیات کودتا از مرز عراق وارد ایران شد. در سوم مرداد، اشرف، خواهر شاه که در تبعید در پاریس بسر می‌برد به تهران آمد و پیام «سیا» را به برادرش داد.

روز ۱۰ مرداد ژنرال شوارتسکف با گذرنامه دیپلماتیک و میلیون‌ها دلار اسکناس وارد تهران شد و مخفیانه با روزولت و زاهدی دیدار کرد. نیمه شب دهم مرداد، کرمیت روزولت با تومبیل بدون شماره و علامت دربار، از قرارگاه خود به دیدار شاه رفته و پیرامون طرح اجرای کودتا، با او مشورت کرده بود.

رئیس بخش خاورمیانه جاسوسی MI-6 که نقش عمده‌ای در کودتا داشته درباره چگونگی طرح کودتا و توافق با آمریکایی‌ها گفته است: «... وقتی مصدق یکی دیگر از پیشنهادهای انگلستان و آمریکا را در زمینه مساله نفت رد کرد، سرانجام کاسه صبر دولت آمریکا لبریز شد. در ۱۸ مارس (۲۷ اسفند) ما در لندن پیامی از «ویزتر» دریافت کردیم که طی آن تاکید شده بود که «سیا» از هر حیث برای مذاکره با ما و بررسی تفصیلی تاکتیک‌های لازم جهت سرنگونی دکتر مصدق آماده است...»

روز ۲۰ مرداد مصدق، طی نامه‌ای به عنوان شاه، ضمن اعلام نتیجه رفتنم، درخواست کرد فرمان انتخابات دوره هیجدهم صادر شود. متن نامه بدین شرح بود:

«چون در نتیجه مراجعه به آراء عمومی در تاریخ دوازدهم و نوزدهم مرداد ۱۳۳۲، ملت ایران به انحلال دوره هفدهم مجلس شورای ملی رأی داده است، از پیشگاه مبارک اعلیحضرت همایون شاهنشاهی استدعا می‌شود امر و مقرر فرمایند فرمان انتخابات دوره هیجدهم صادر شود تا دولت مقدمات انتخابات را فراهم نماید...»

برای تفصیل حوادث ۲۸ مرداد و نقش بیگانگان و دربار و عوامل وابسته به آنان می‌توان به منابع متعدد تاریخی از جمله به کتاب «مصدق، سالهای مبارزه و مقاومت» تألیف سرهنگ غلامرضا نجاتی مراجعه کرد.

خلاصه

در جمع بندی بحث زمینه‌های کودتای ۲۸ مرداد می‌توان به طور خلاصه به موارد زیر اشاره کرد:

۱. تجربه کودتای ۲۸ مرداد و رخداد‌های مشابه تاریخی دوپست ساله ایران همواره نشان داده است که سلطه و استیلای بیگانگان عمدتاً از طریق پایگاه‌های استبداد عمل کرده است. به عبارت دیگر همواره «دست بیگانگان از آستین استبداد بیرون آمده است». لذا تا موقعی که فرهنگ استبدادی و پایگاه‌های آن در جامعه وجود داشته باشد و آزادی و حاکمیت ملت تحقق پیدا نکرده باشد همواره استقلال کشور در معرض مخاطره قرار دارد و این امکان وجود دارد که بیگانگان با نفوذ در پایگاه‌های استبداد، سلطه و استیلای خود را برقرار کنند. اصل نهم قانون اساسی نیز بر این امر مهم تاکید دارد که: «در جمهوری اسلامی ایران آزادی و استقلال و وحدت ملی و تمامیت ارضی کشور از یکدیگر تفکیک ناپذیرند ... و هیچ مقامی حق ندارد بنام حفظ استقلال و تمامیت ارضی کشور آزادی‌های مشروع را، هرچند با وضع قوانین و مقررات، سلب کند.»
۲. رهبران سیاسی که با تاریخ و فرهنگ ایران آشنایی عمیق داشته‌اند چون دکتر مصدق و مهندس بازرگان همواره در سخنان و آثار مکتوب خود آزادی را مقدم بر استقلال آورده‌اند، زیرا معتقد بوده‌اند که در جامعه‌ای که آزادی‌های قانونی رعایت نشود همواره استقلال کشور در معرض مخاطره قرار می‌گیرد.
۳. هرگز نباید تصور کرد که با کمک و همراهی بیگانگان آزادی، دموکراسی و حقوق بشر را می‌توان در کشور تأمین کرد. زیرا بیگانگان بطور طبیعی و در درجه اول به دنبال مطامع و منافع ملی خودشان هستند که الزاماً با منافع ملی ما هماهنگ نیست.
۴. هماهنگی روسیه شوروی با انگلیس و آمریکا عملکرد منافقانه حزب توده در جریان کودتای ۲۸ مرداد و شعارهای مخالفان علیه دکتر مصدق از جمله بیانیه‌های آیت‌اله کاشانی، سخنان مظفر بقایی در مجلس: «مصدق می‌کوشد شاه از مملکت برود و حزب توده سرکار بیاید»، فضای سیاسی مبهمی پدید آورد که کودتاگران با حداقل هزینه توانستند دولت را ساقط کنند. در شرایطی که جبهه ملی عملاً متلاشی شده بود و سازمان‌های سیاسی نیز از توان تشکیلاتی لازم برای آگاهی بخشی برخوردار نبودند، مردم بهت‌زده به

جمع اندك كودتاگران كه جمعی از فواحش شهر در بین آنان بودند و به نفع شاه شعار می دادند نظاره می کردند. رهبران مذهبی چون آیت‌آله بروجردی در چنین فضایی گفته بودند كه من بین توده‌ای‌ها و شاه، شاه را انتخاب كردم.

۵. بجز دكتر مظفر بقایی كه اسناد وابستگی وی به بیگانگان محرز و منتشر شده است ریشه اختلاف رهبران نهضت ملی ایران به خصوص آیت‌آله كاشانی، حسین ملكی و .. خصلت‌های شخصی، خودخواهی‌ها و خودبینی‌ها و قدرت‌طلبی‌های شخصی است كه ناشی از فرهنگ استبدادی و نداشتن روحیه كار جمعی است كه افراد و گروه‌ها آمادگی گذشت و رواداری از خود نشان نمی‌دهد و موقعی كه «پای مصالح عموم به میان آید از مصالح خصوصی و نظرات شخصی صرف‌نظر نمی‌كنند». این ویژگیها كه در همکاری‌های برهه نهضت مقاومت ملی نیز ظهور و بروز پیدا كرد موجب شد كه شادروان مهندس بازرگان در سال ۱۳۳۶ سخنرانی «احتیاج روز» را در جشن عید فطر انجمن اسلامی دانشجویان در دانشكده كشاورزی كرج ایراد كنند كه امروز هم «احتیاج روز» جامعه ماست.

برخورد حضرت علی (ع) با مخالفان سیاسی^۱

در آستانه شهادت مولای متقیان حضرت علی (ع)، بررسی چگونگی برخورد و مواجهه با مخالفان سیاسی در دوران پنج ساله حکومت آن حضرت در شرایط کنونی برای همه شیعیان او به ویژه کسانی که مایلند رفتار سیاسی آن پیشوا را الگو قرار دهند می‌تواند بسیار درس‌آموز باشد.

در آن دوران به طور مشخص سه گروه قاسطین، ناکثین و مارقین مخالفان سیاسی حضرت امیر را تشکیل می‌دادند. مصداق قاسطین معاویه بود که از زمان خلافت عمر در شام حکومت می‌کرد و با تأسی بر سنت‌های جاهلی و تقلید از شاهان ایران و روم کاخ سبز و دربار برای خود بر پا کرده بود و به نام اسلام منصب قدرت را تصاحب کرده بود و پس از بیعت گسترده مردم با علی (ع) حاضر به بیعت نشد.

ناکثین، طلحه و زبیر بودند که پیشینه اصحاب قدیمی رسول خدا (ص) را در کارنامه خود داشتند و با توجه به نقشی که در سرنگونی عثمان داشتند خود را برای رهبری شایسته‌تر از علی می‌دانستند و با وجود بیعتی که با علی کرده بودند عدالت علی را برناتافتند و با هواداران خود در بصره علیه حکومت علی قیام کردند.

مارقین، خوارج نهروان هستند که به علت تحجر فکری و خشکه مقدسی در لحظات حساسی که سپاهیان علی در جنگ صفین در آستانه پیروزی بودند تحت تأثیر نیرنگ معاویه که قرآن‌ها را بر سر نیزه کرده بود در مقابل علی قرار گرفتند. ابتدا اصرار به پذیرش حکمیت داشتند و حضرت به رغم تشخیص خود بخاطر احترام به نظر اکثریت سپاهیان، حکمیت را پذیرفت. موقعی که خوارج متوجه اشتباه خود شدند بر علی خرده گرفتند که چرا تو حکمیت را پذیرفتی و باید توبه کنی.

اگر قاسطین (معاویه) اهل دنیا طلبی و لذات زندگی بودند و ناکثین (طلحه و زبیر) تشنه قدرت و سلطه سیاسی بودند، مارقین (خوارج) اهل عبادت و شب‌زنده‌داری براساس برداشت‌های سطحی و متعصبانه خود و نماد جهالت، حماقت و سنگ‌دلی بودند. رفتار حضرت علی با این طیف مخالفان که در اسناد تاریخی آمده است بسیار آموزنده

^۱ یادداشت محمد توسلی - روزنامه «روزگار» - ۱۳۹۰/۵/۳۰

است^۱. در این مختصر صرفاً به محورهای اصلی رفتار حضرت علی با مخالفان سیاسی خود اشاره می‌شود:

۱. آزادی بیان

خوارج از آزادی کامل برای ابراز نظرات خود حتی توهین به حضرت علی برخوردار بودند، اما نه تنها جلوی انتقادات و حتی توهین‌های آنها گرفته نمی‌شد بلکه با سکوت و در مواقع لازم با ارائه توضیحات آگاهی‌بخش با آنان برخورد می‌شد. داستانهای رفتار خوارج در مسجد با حضرت علی که با تلاوت آیاتی از قرآن او را متهم به شرك و انحراف می‌کردند فراوان نقل شده است. اما حضرت در مقابل آنان که تا این حد به او اهانت می‌کردند و در مسجد او را به تمسخر می‌گرفتند، شعار مخالف می‌دادند و حتی می‌خواستند نمازش را بشکنند صبورانه یا سکوت می‌کرد و یا آنها را نصیحت می‌کرد. جالب است که در این شرایط حتی حقوق يك نفرشان را هم از بیت‌المال قطع نکرد و از حقوق شهروندی برخوردار بودند.

به تعبیر ادبیات امروز در دوران حکومت علی «جرم سیاسی» و «زندانی سیاسی و عقیدتی» وجود نداشت و مخالفان سیاسی و عقیدتی از آزادی کامل برخوردار بودند.

۲. گفت و گو با مخالفان

حضرت علی بجای سرکوب و به زندان انداختن مخالفان سیاسی خود از راه گفت و گو بستر لازم را برای رهایی از جهل و آگاهی مردم و توسعه فرهنگی و اخلاقی جامعه فراهم می‌کرد. خطبه‌ها و نامه‌های حضرت در نهج‌البلاغه گواه این واقعیت است. پیامد این روش ارشاد بجای تحکم و اجبار، هشت هزار نفر از دوازده هزار نفر خوارج به راه حق بازگشتند. اما افراد متعصبی که زمینه هدایت نداشتند با لجبازی به موضع باطل خود مصمم‌تر شدند و برای کشتن کافران! به امید شهید شدن! با هم پیمان می‌بستند.

۳. هرگز آغازگر جنگ نبود

حضرت علی در مقابل هر سه گروه مخالف، خویشان داری، صلح طلبی را تا آخرین لحظات پیگیری می‌کرد. تا آنان دست به شمشیر نمی‌بردند هرگز به آنان تعرضی نداشت

^۱ می‌توان به ۸ جلد کتاب امام علی به قلم عبدالفتاح عبدالمقصود محقق مصری که توسط مرحوم آیت‌الله طالقانی و آقای دکتر سید محمد مهدی جعفری ترجمه شده است (شرکت انتشار) - و همچنین کتاب آزادی در نهج‌البلاغه آقای مهندس عبدالعلی بازرگان - (شرکت قلم) مراجعه کرد.

- حتی پس از آغاز جنگ دست از گفت و گو و آگاهی بخشی برای دست برداشتن از خشونت و جاهلیت تلاش می‌کرد و هرگز از جاده انصاف و عدالت خارج نمی‌شد.

۴. برخورد تعالی بخش با مخالفان

حضرت علی نه تنها خود در سخنانش رعایت اخلاق را می‌کرد و هدف اصلی او آگاهی بخشی بود بلکه به همراهان خود هم اجازه نمی‌داد به مخالفان دشنام دهند و به تعبیر امروز شعار مرگ خواهی سر بدهند. در خطبه ۱۹۷ به همراهان خود در جنگ صفین که به معاویه و هواداران او دشنام می‌دادند فرمود:

«من برای شما نمی‌پسندم که دشنام دهنده باشید، اما اگر بجای دشنام کردار و عملکرد آنها را بیان کنید و حالشان (مواضع آنها) را یادآوری نمایید اینکار از نظر گفتار بهتر و در مقام عذر مؤثرتر است و بهتر است که بجای دشنام دادن چنین بگویید: بار خدایا خون‌های ما و ایشان را از ریختن حفظ فرما و میان ما و آنها را اصلاح کن و آنان را از گمراهیشان برهان تا کسی که نادان بحق است آنرا بشناسد و آنکه حریص و شیفته گمراهی و دشمنی است از آن باز ایستد.»

نامه تاریخی حضرت علی (ع) به مالک اشتر (نامه ۵۳) حاوی درس‌های آموزنده و تاریخی به همه کسانی است که داعیه قبول مسئولیت در اداره جامعه اسلامی را دارند. در اینجا به نقل فرازی از آن اکتفا می‌کنم: «ای مالک: رحمت به مردم، محبت به آنها و لطف بر ایشان را شعار قلبی خود قرار ده. مبدا نسبت به آنان مانند جانوری درنده باشی که خوردنشان را غنیمت شماری! چرا که مردم از دو دسته خارج نیستند؛ یا برادر دینی تو هستند و یا در آفرینش هم‌نوع تو.... هرگاه سلطنت و حکومت برایت ابهت و خودبزرگ بینی پدید آورد به عظمت پادشاهی خدا که فوق تو است و به توانایی او نسبت به خودت در آنچه بر خویش توانا نیستی بنگر که اینگونه نگرستن کبر و سرکشی تو را فرو می‌نشانند و سرافرازی را از تو باز می‌دارد و عقل و خردی را که از تو دور گشته، بسویت باز می‌گرداند.»

به امید شناخت و پیروی از رفتار مولای متقیان حضرت علی (ع) که شاگرد اول و اسوه تعالیم مکتب رهایی بخش و انسان‌ساز اسلام است.

نامه ۱۴۳ فعال سیاسی و اجتماعی به خاتمی^۱

حضرت حجت الاسلام سیدمحمد خاتمی

با سلام و آرزوی تندرستی و توفیق شما

همچنان که به خوبی می دانید، مردم میهن عزیز ما ایران در برابر شرایط پیچیده و سختی قرار داده شده اند. در حوزه اجتماعی انحطاط اخلاقی و بر باد رفتن سرمایه های اجتماعی، گسترش روزافزون فساد، فزون طلبی و سوء استفاده های کلان، بنیان جامعه را به شدت تهدید می کند. از این گذشته اعمال سیاست های اجتماعی غیر قابل دفاع جامعه را به سوی فروپاشی سوق داده و به سقوط ارزشهای اجتماعی و گسترش روزافزون انواع جرایم و مشکلات اجتماعی منجر شده است. در حوزه اقتصادی، اعمال سیاستهای نادرست موجب شده هر روز نسبت به روز پیش از آن وضعیت معیشتی مردم سخت تر، رشد اقتصادی پایین تر، زیرساخت ها در معرض تلاشی بیشتر و فساد در ساختارهای موجود گسترده تر شود. در عرصه سیاسی نیز تسلط نظامیان و مقامات امنیتی موجب شده که علاوه بر انسداد سیاسی، جمع کثیری از حامیان عدالت و آزادی راهی زندانها شوند و حداقل حقوق شهروندی آنان نقض شود. در عرصه بین الملل نیز به علت ندانم کاریهای مسئولان و تعارض و تناقض در موضع گیریها و عدم توجه آنان به شرایط جهانی پس از جنگ سرد، روند انزوای ایران تشدید و منافع ملی کشور در معرض مخاطره قرار گرفته است.

در چنین شرایطی و زیر نفوذ و سلطه روزافزون مقامات نظامی و امنیتی در همه ارکان اجرایی، قضایی و تقنینی، حاکمان وعده برگزاری انتخابات آزاد می دهند و انتظار دارند مردمی که امید هرنوع تغییر و بهبود در زندگی خود را از دست داده اند، پای صندوق های رای بروند تا آراءشان در قربانگاه طالبان انحصاری قدرت ذبح شرعی شود.

جناب آقای خاتمی

شما چندی پیش با تاکید بر حق مردم برای برگزاری انتخابات آزاد و با ابراز نگرانی از شرایط کنونی، که هر گونه انتظار نسبت به سلامت انتخابات آینده را منتفی می کند، شرط هایی را برای برگزاری انتخابات آزاد، سالم و عادلانه مطرح کردید که مهمترین آنها عبارت بودند از:

^۱ امضای نامه ۱۴۳ فعال سیاسی و اجتماعی به سید محمد خاتمی در باره انتخابات مجلس پیش رو - ۱۳۹۰/۷/۲۳

- رفع حصر خانگی آقایان میرحسین موسوی، مهدی کروبی و همسرانشان
- آزادی همه زندانیان سیاسی
- آزادی فعالیت احزاب و مطبوعات مستقل و اصلاح طلب
- از بین رفتن فضای امنیتی
- ایجاد نهادهای ناظر و مجری مستقل انتخابات و رفع هرگونه شائبه جانبداری آنان از رقبای انتخاباتی

اکنون و با گذشت بیش از سه ماه از تاریخ اعلام شرایط جنابعالی، کوچکترین نشانه ای دال بر اراده حاکمان برای تامین آن شروط قانونی و انسانی ملاحظه نمی‌شود. برعکس، در ماه‌های اخیر، محدودیت بیشتری برای فعالان سیاسی، زندانیان و خانواده‌های ایشان ایجاد شده تا جایی که نهادهای امنیتی حتی در ماه مبارک رمضان از برگزاری مراسم احیای شبهای قدر و میهمانی‌های افطار آنان جلوگیری کردند. مقامات حتی اعتراض مدنی و آرام علیه تخریب محیط زیست را نیز برنتافتند. از این رو، بی‌شک شما نیز تایید می‌کنید که با توجه به ادامه حصر غیرقانونی آقایان مهندس میرحسین موسوی، حضرت حجت الاسلام مهدی کروبی و خانم زهرا رهنورد، ادامه بازداشت غیرقانونی بسیاری از فعالان سیاسی و اجتماعی و فقدان نهاد مستقل مجری و ناظر انتخابات، حداقل شرایط برای برگزاری انتخابات آزاد، سالم و عادلانه وجود ندارد.

بر این اساس، ضمن تاکید بر ضرورت ادامه تلاش برای تعامل و متقاعد کردن مسئولان امر به پذیرش حق حاکمیت مردم بر پایه اصول مصرح قانون اساسی و تن دادن آنان به تامین حداقل شرایط برای برگزاری انتخابات آزاد، سالم و منصفانه، به صراحت اعلام می‌کنیم، در صورت ادامه وضع موجود، کمترین چشم‌انداز روشنی برای صیانت از آرای مردم و برگزاری انتخابات آزاد، سالم و منصفانه وجود نخواهد داشت. در پایان لازم می‌دانیم سپاس‌مان را به خاطر استواری، صراحت و شجاعت شما در دفاع از آزادی و حق حاکمیت مردم ایران اعلام کنیم، و ضمن تاکید بر پشتیبانی از مواضع و دیدگاه‌های جنابعالی، مصرانه خواستار تداوم تلاش‌ها و اقدامات اصلاح طلبانه‌تان برای جلوگیری از سقوط بیشتر کشور در سراشیب بحران‌های داخلی و بین‌المللی باشیم.

جمعی از فعالان سیاسی و اجتماعی

۲۳ مهرماه ۱۳۹۰

زهره آغاجری - حمید امین اسماعیلی - مهدی امینی زاده - مرتضی امیری جرقویه - مرتضی اشفاق - محمد ابراهیم زاده - حمید احراری - اکبر بدیع زادگان - ابوالفضل بازرگان - ملکه بازرگان - مجتبی بدیعی - محمد بهزادی - محمد حسین بنی اسدی - عماد بهاور - صفا بیطرف - حبیب اله پیمان - وفا تابش - مصطفی تاجزاده - علی رضا تاجیک - غلامحسین تکفلی - مصطفی تنها - رضا تهرانی - غلامعباس توسلی - محمد توسلی - مرتضی توکل - مجید جابری - مهرانوش جعفری - جلال جلالی زاده - حمیدرضا جلایی پور - نجف قلی حبیبی - محمود حجتی - سید صفدر حسینی - سید محمود حسینی - جمشید حقگو - بهزاد حق پناه - ابوالفضل حکیمی - عبدالکریم حکیمی - مجید حکیمی - محمد رضا حمسی - جعفر خائف - هادی خانیکی - حسین خلیلی اردکانی - محمدعلی خلیلی اردکانی - ابراهیم خدادادی - سید امیر خرم - محمدحسین خوربک - محمد علی دادخواه - مصطفی درایتی - علیرضا دلیرثانی - مصیب دوانی - محمد صادق رسولی - احد رضایی - فاطمه راکعی - بهمن رضاخانی - فیروزه رضازاده صابر - علی رضا رجایی - محمد جواد رجاییان - تقی رحمانی - حسین رفیعی - اعظم طالقانی - رضا رییس طوسی - عبدالله رمضان زاده - جمال زره ساز - فیاض زاهد - حسین زمان - محمد ابراهیم زمانی - پرویز زندی نیا - حیدر زندیه - علیرضا ساریخانی - مصطفی سبطی - محمد ستاری فر - بیوک سعیدی - عبدالفتاح سلطانی - داوود سلیمانی - سمیعی زاده - سیاسی راد - علی اصغر شاپوریان - حسین شاه حسینی - علی شکوری راد - سعید شیرکوند - احمد شیرزاد - ابراهیم شاکری - الله وردی شمبوری - هاشم صباغیان - احمد صدر حاج سید جوادی - اسماعیل صحابه - بهروز صحابه تبریزی - فضل الله صلواتی - کیوان صمیمی - کریم عابدی - فیض الله عرب سرخی - محمود عمرانی - علی علیزاده نایینی - علیرضا علوی تبار - علی اصغر غروی - علیرضا غروی - سعید غفارزاده - علی غفرانی - فریده غیرت - اکبر طاهری قزوینی - محمد فرید طاهری قزوینی - هادی قابل - نظام الدین قهاری - مقصود فراستخواه - غفار فرزندی - حسن فرید اعلم - حسین کاشفی - داوود کریمی - محمد کیانوش راد - رحمان کارگشا - فاطمه گوارایی - فریده ماشینی - مرتضی مبلغ - زهرا مجردی - فخرالسادات محتشمی پور - اروج علی محمدی - محسن محقق - سید علی محمودی - سعید مدنی - مرضیه مرتضی لنگرودی - علی مومنی - محمود مومنی - وحید میرزاده - مصطفی مسکین - محمد جواد مظفر - مهدی معتمدی مهر - عباس مصلحی -

شهاب محمودی - خسرو منصوریان - محسن میردامادی - احمد میدری - حسین نورانی نژاد
- محمد نعیمی پور - محمود نکوروح - صدیقه وسمقی - شمس‌الدین وهابی - هادی هادیزاده
- علیرضا هندی - احسان هوشمند - ناصر هاشمی - فرید یحیایی - ابراهیم یزدی - محمود
یگانلی

بازگشت به قرآن^۱

من کتاب « بازگشت به قرآن (۲) » مجموعه آثار ۱۹ شادروان مهندس مهدی بازرگان را برای مطالعه روی میز دارم. این مجموعه آخرین اثری است که در اواخر سال ۸۹ توسط بنیاد فرهنگی مهندس مهدی بازرگان منتشر شده است البته «بازگشت به قرآن (۱)» مجموعه آثار ۱۸ نیز در سال ۸۸ به بازار کتاب عرضه شده است.

علاوه بر این دو مجموعه آثار، مجموعه آثار ۱۲ و ۱۳ نیز به سیر تحول قرآن اختصاص یافته و بقیه حدود ۳۰۰ اثر مهندس بازرگان نیز کم و بیش به نوعی با آیات قرآن پیوند تنگاتنگ دارند. پرسش اصلی این است که چرا مهندس بازرگان در طول حدود ۶۰ سال خدمات فرهنگی، اجتماعی و سیاسی خود همواره از آیات قرآن بهره گرفته و در معرفی قرآن به ویژه به نسل جوان و دانشگاهی جامعه اهتمام ورزیده است؟

پاسخ این سؤال را خوبست از زبان و قلم خود او بخوانیم:

« این همه تأکید و توصیه قرآن که ذکر است برای مؤمنین و مردم، و باید نه تنها خواننده و گوش داده و فهمیده شود بلکه تعقل و تفکر و تفقه در آن بنماید، برای چیست؟ ... پس همه ما حق داریم و وظیفه داریم و دعوت داریم که با بضاعت مزجاتمان از خرمن پر برکتش خوشه بگیریم و برای دنیا و آخرتمان توشه بگیریم همه جا صریحاً و اکیداً به ما امر می‌نماید که در تلاوت آیات و تبعیت قرآن عقلمان را به کار اندازیم، دانش و دانایی داشته باشیم، و با تدبر در قرآن، خدایی بودن آن را بیابیم.»

بازگشت به قرآن (۱) شامل سه جلد منتشر شده قبلی است که به «شناخت اجمالی قرآن» و «آفرینش و گزینش آدمی‌زاد» پرداخته است. در بازگشت به قرآن (۲)، شامل جلد‌های چهارم و پنجم به موضوعات « دنیا پردازی انسان، بُعد زمانی انسان، استکبار و استضعاف، بُعد روانی یا بی‌ظرفیتی انسان، بُعد عقلی، عاطفی، اخلاقی و نفسانی انسان، بُعد اجتماعی انسان و نهایتاً خود جوشی انسان» اختصاص یافته است. موقعی که انسان با فطرت خداجوی خود آشنا می‌شود و جایگاه خود را در خلقت نسبت به هستی و خالق آن درمی‌یابد و از آموزه‌های قرآنی که کتاب هدایت، و راهنمای زندگی است بهره می‌گیرد و با الگوهای تربیت شده مکتب قرآن پیوند پیدا

^۱ یادداشت محمد توسلی - پاسخ به سوال: این روزها چه کتابی را برای مطالعه برگزیده اید؟ - مجله هفتگی آسمان - ۱۳۹۰/۷/۲ -

می‌کند، به طور طبیعی در «صراط مستقیم» و در زمره «انعمت علیهم» قرار می‌گیرد. «بازگشت به قرآن» و البته شناخت مسائل و مشکلات اجتماعی از جمله به مهندس بازرگان این بیش عمیق و برداشت راهبردی از آموزه‌های قرآنی ارزانی کرد که به «اختیار» و «آزادی» به عنوان نیاز محوری و طبیعی انسان برای رشد و کمالش پی‌ببرد و در طول حدود ۶ دهه تلاش‌های فرهنگی، اجتماعی و سیاسی خویش همواره به طور منسجم بر آن تاکید بورزد و برای رفع هر نوع استبداد که آزادی انسان را سلب کند به تلاش مستمر آگاهی بخش به صورت فردی و اجتماعی بپردازد.

در این راستا، روشنفکران دینی در تلاش‌های خود در سه دهه اخیر، از سیدجمال‌الدین اسدآبادی تا طالقانی و بازرگان و تا امروز همواره جامعه را به «بازگشت به قرآن» دعوت کرده‌اند تا با آشنایی با سرچشمه زلال وحی و فطرت انسانی خود و با زدودن پیرایه‌ها و خرافات تاریخی از افکار و اندیشه‌های مردم و رفع موانع توسعه فرهنگی، اجتماعی و سیاسی و اصلاح زیر ساخت‌های جامعه به تدریج بستر لازم برای رشد و بالندگی جامعه فراهم شود. بدیهی است که آنان در این فرآیند همواره به خداوند بزرگ توکل داشته و با امید به آینده‌ای روشن در فراز و نشیب تحولات روزگار با یأس و ناامیدی روبرو نمی‌شوند.

در فضیلت استعفای مهندس بازرگان^۱

”در تونل تاریخ وقتی به مباحثی مانند استعفا بر می‌خوریم، ناخواسته دو دیدگاه به ذهن مان خطور می‌کند: از یکسو، استعفا دادن را شانه از زیر بار مسئولیت خالی کردن می‌دانیم و از سوی دیگر، روشی برای سیاست مداران در اعلام براءت از علل و عوامل واقعه یا تنگنای ایجاد شده. یکی از پر مناقشه‌ترین استعفاهای تاریخ معاصر ایران، استعفای نخست وزیر دولت موقت است. استعفایی که برخی آن را فرار از مسئولیت و برخی زیرکی مهندس بازرگان می‌دانند. محمد توسلی، رئیس دفتر سیاسی نهضت آزادی و از نزدیکان مهندس بازرگان، علل این کناره‌گیری غیر منتظره از قدرت را واکاوی کرده است. توسلی در بخشی از سخنانش تاکید می‌کند: «اگر فردی نتواند خدمت کند، ولی بر این مسند همچنان تکیه زده، نشانه خودخواهی و قدرت طلبی اوست. به همین علت زمانی که آقای مهندس بازرگان استعفا داد بیان کرد این استعفا، عروسی دوم من است.»

سمیه متقی

مهندس بازرگان را انقلابی آرام می‌خوانند، فردی با سعه صدر بالا و روحیه غیر جنجالی، و در طول تاریخ فعالیت سیاسی ایشان کمتر به چشم می‌خورد که مهندس بازرگان تصمیمی تند بگیرد. حال این سؤال مطرح است، چنین فردی با چنین روحیه ای چرا از ریاست دولت موقت استعفا می‌دهد. علت این تصمیم چیست؟

استعفایی که در دولت موقت صورت می‌گیرد مربوط است به مشکلات طبیعی که پس از هر انقلابی امکان بروز دارد و علت اصلی آن از بین رفتن تمرکز مدیریتی است. به قول مهندس بازرگان یک شهر صاحب صد کلانتر می‌شود. دولت موقت در این شرایط برای انجام مسئولیت های محوله دارای اختیارات و قدرت لازم نبود. علاوه بر کمیته‌هایی که تشکیل شده بود و در بخش انتظامی - امنیتی فعالیت داشتند؛ گروه‌های نامنظم در تهران و شهرهای دیگر در امور وزارت خانه‌ها و دستگاه های اجرایی دخالت می‌کردند. جالب آن که خود من را دو بار در شهرداری تهران گروگان گرفتند. این شرایط در تمام وزارت خانه‌ها وجود داشت؛ افراد غیر مسئول و بدون پست سازمانی در بسیاری از امور جاری کشور دخالت می‌کردند. ابتدای امر شورای انقلاب جایگاه قانون گذاری را در اختیار گرفت و دولت موقت در جایگاه قوه مجریه قرار داشت؛ با این

^۱گفتگوی محمد توسلی با خبرنگار ماهنامه «نسیم بیداری» - سمیه متقی - ۱۳۹۰/۸/۲۱

شرایط دولت موقت زیر نظر شورای انقلاب به فعالیت می پرداخت. اما به مرور زمان، برخی از افراد شورای انقلاب در امور دولت دخالت می کردند. در چنین شرایطی مرحوم مهندس بازرگان نخست وزیر دولت موقت در تاریخ ۱۵/۲/۵۸ طی نامه ای مسایل و مشکلات مدیریت کشور را به رهبر انقلاب و شورای انقلاب گزارش می دهد و در آغاز آن می نویسد: "تقاضا داریم این نامه را بعنوان یک هشدار و استمداد که از ناحیه دولت مسئول در جهت ایفای وظایف محوله نوشته شده است تلقی فرمایید". در نامه ضمن اشاره به فرایند پیچیده و دشوار مأموریت دولت در دوران انتقال به دو پدیده "ضد انقلاب و ضد دولت" که از دشمنان شکست خورده داخل و خارج و از دوستان و ملت ناشی می شود پرداخته شده است. در پایان برای برطرف کردن موانع و مشکلات اصلی که بر سر راه توفیق در انجام وظایف دولت وجود دارد پیشنهادهایی از جمله به تقویت و هماهنگی بیشتر شورای انقلاب با دولت و:

"بر حذر داشتن مقامات غیر مسئول از هرگونه مزاحمت و دخالت در کار دولت...". اشاره شده است. با توجه به اینکه به این تقاضاهای دولت توجه نشد اجبارا پس از خرداد ماه یک یا دوبار موضوع استعفای دولت موقت مطرح شده است اما این استعفاها از سوی امام پذیرفته نشد. مرحوم آقای خمینی وساطت می کنند تا امور حل و فصل شود، برخی از روندها تغییر می یابد، برخی از افراد شورای انقلاب برای هماهنگی در کنار وزرای دولت قرار می گیرند تا انسجام مدیریتی در امور ایجاد شود؛ مثلا آقای هاشمی معاون آقای صباغیان در وزارت کشور می شود، آقای خامنه ای معاون شهید چمران در وزارت دفاع و... اما این تدبیر هم نهایتا موثر نبود. بازرگان در کتاب خاطرات و مصاحبه هایش به کرات پیرامون این موضوع صحبت کرده است و دلیل اصلی استعفایش را دخالت های بی رویه در کارها که موجب ناتوانی دولت در اداره کشور شده بیان کرده است: "ما وقتی می دیدیم که جو و شرایط حاکم در روز پیروزی انقلاب ... یکپارچگی و وحدت که شرط بدیهی مدیریت است به گستردگی و کثرت مبدل شده است و از ناحیه بعضی از آقایان ... و نهادها انواع تفرقه و تداخلها بعمل می آید دو راه در پیش داشتیم. یکی مجادله و مخاصمه برای احراز و حفظ قدرت، و دیگر اینکه خود را در اختیار امام گذاردن و پیشنهاد همکاری و همگامی بیشتر کردن... در اواخر مهرماه ۵۸ هشدار داده تقاضای وحدت تشکیلاتی دو ارگان اصلی یعنی دولت و شورای انقلاب را کردیم که از طرف آقا پذیرفته شد و مواجه با سردی و استقبال کند گردیده آقایان قبول مسئولیت اجرایی اعضای شوری را نمی

کردند. در حالی که دخالت‌ها و مزاحمت‌ها ادامه داشت باین ترتیب و قبل از حمله به سفارت آمریکا... دولت تصمیم به استعفا گرفته بود.^۱

واقعه تسخیر سفارت آمریکا چقدر بر این تصمیم تاثیر گذاشت؟

پیش از بحث تسخیر سفارت آمریکا، باید به رویداد دیگری نیز اشاره کنیم که در جشن سالگرد پیروزی انقلاب الجزیره دعوتی از مهندس بازرگان، شهید چمران و آقای ابراهیم یزدی شده بود. در حاشیه این جلسات مهندس بازرگان و همراهان با برژینسکی دیپلمات امریکایی، دیداری داشتند که پس از بازگشت از این سفر بطور کامل به مردم وامام گزارش دادند؛ مباحثی مانند مطالبات دولت ایران از آمریکا، ۲۱ میلیارد دلار، خریدهایی که انجام شده بود و هنوز در مرزهای آمریکا باقی مانده بود که بخش اساسی آن‌ها نیز خریدهای نظامی بود، و دیگر موضوع مورد بحث مسئله سفر شاه به آمریکا بود. هم مهندس بازرگان و هم دکتر یزدی به عنوان وزیر امور خارجه رایزنی‌هایی انجام داده بودند تا شاه به کشور بازگردد. تمام کارها به خوبی انجام شده بود اما پس از بازگشت از این سفر رسانه‌ها به شدت در مقابل آن موضع می‌گیرند و این مذاکرات را غیرقانونی و خارج از اختیارات دولت بیان می‌کنند و می‌گویند که چرا مهندس بازرگان و دکتر یزدی بدون اجازه آقای خمینی این کار را انجام داده و مذاکره کرده‌اند. زنده یاد مهندس بازرگان در همان زمان با صراحت و شفافیت تمام پاسخ دادند «نخست وزیری که نتواند در این سطح مذاکره کند و از حقوق ملتش دفاع کند به درد لای جرز می‌خورد.»

در همین اثنا حادثه ۱۳ آبان و اشغال سفارت آمریکا اتفاق می‌افتد. خود این اتفاق که هم دولت موقت و هم شورای انقلاب با آن مخالف بودند و حتی خود آقای خمینی نیز در جریان آن نبودند فرصت بزرگی را برای چپ‌گرایان، حزب توده، مجاهدین خلق و غیره فراهم ساخت و موجی گسترده پدید آوردند. در این زمان آقای خمینی، ظاهراً برای کنترل موجی که ایجاد شده بود، در صحبت خود این رخداد را بسیار مهم ارزیابی کردند و اشغال سفارت آمریکا را انقلاب دوم خواندند؛ در این زمان بود که دانشجویان خط امام با مصاحبه‌های مختلف دولت موقت را زیر سوال بردند و دیپلماسی انقلاب را که با اطلاع و نظارت شورای انقلاب صورت گرفته و نقش اساسی در تسهیل روند انقلاب ایفا کرده بود؛ نوعی همراهی با آمریکا دانسته و عاملین

^۱ (۱) متن سخنرانی آقای مهندس بازرگان بمناسبت ساگرد انقلاب اسلامی ایران در دفتر نهضت آزادی ایران ۶۰/۱۱/۲۲

آن را دست نشانده امریکا خواندند. آنها به تصور خود افشاگری می کردند. در این شرایط متن استعفای دولت موقت در روز ۱۴ آبان ماه در قم توسط آقای مهندس ابوالفضل بازرگان تسلیم آقای خمینی شد. در آن زمان همایش شهرداران کشور در تهران برگزار شده بود و روز ۱۴ آبان برای دیدار ایشان به قم رفته بودیم. قرار بود من از طرف شهرداران کشور صحبتی داشته باشم. قبل از صحبت، ایشان به من گفتند صحبت خودتان را کوتاه کنید. امام با التهایی خاص سخنانی برای شهرداران داشتند و به سرعت رفتند. جمعی از اعضای شورای انقلاب در دفتر ایشان حضور داشتند و قرار بود استعفای ایشان پذیرفته نشود و توصیه به ادامه همکاری داشتند. اما موقعی که متن استعفای دولت موقت از رسانه ملی منتشر می شود در مقابل عمل انجام شده قرار می گیرند و استعفای دولت موقت با این توضیحات پذیرفته می شود: "چون جناب آقای مهندس بازرگان با ذکر دلایلی برای معذور بودن از ادامه خدمت در تاریخ ۱۴/۸/۵۸ از مقام نخست وزیری استعفا نمودند ضمن قدردانی از زحمات و خدمات طاقت فرسای ایشان در دوره انتقال و با اعتماد به دیانت و امانت و حسن نیت مشارالیه استعفا را قبول نمودم..."

در متن استعفانامه آقای بازرگان آمده است: «دخالت‌ها، مزاحمت‌ها، مخالفت‌ها و اختلاف نظرها انجام وظایف محوله را برای همکاران و اینجانب مدتی است غیر ممکن ساخته است.»
این مشکلات در بیشتر انقلاب‌های جهان وجود دارد آیا استعفا دادن در چنین بزنگاه تاریخی کار درستی بوده است و شانه زیر بار مسئولیت خالی کردن نبود؟

این پرسش باید از نظر تاریخی مورد بررسی قرار گیرد. اصولاً نیروهای ملی و اسلامی نگاهشان به قدرت، استفاده از مزایای آن نبوده است بلکه خواهان خدمت بوده اند؛ و اگر شرایطی پیش بیاید که نتوانند خدمت کنند و حضورشان مغایر با منافع ملی باشد کنار می روند تا افراد و گروه‌هایی که همسو با مدیریت کشور هستند سر کار آیند. در آن شرایط، همانگونه که توضیح داده شد، هم رهبر فقید انقلاب حضور داشتند و هم شورای انقلاب که بازوی قانون گذاری و مدیریتی ایشان بودند. ادامه کار دولت موقت در حالیکه از اختیار لازم بهره مند نبود به نفع نظام و منافع ملی نبود. باید این نکته را اضافه کنم، افرادی همچون مهندس بازرگان آن قدر به قدرت دید پرهیزکارانه داشتند که در زمان نخست وزیری هیچ حقوقی دریافت نکردند. ایشان بازنشسته دانشگاه بودند و منبع امرار معاششان از همانجا تامین می شد. این بحث فقط مربوط به مهندس بازرگان نیست، همه افرادی که در این مکتب تربیت شده اند که طیف روشنفکران دینی و ملیون

ایران را تشکیل می دهند چه قبل از انقلاب همراهم دکتر مصدق و چه بعد از انقلاب، همه گروه ها و افراد با تمام مخالفت هایی که ممکن است نسبت با آنان داشته باشند اما به سلامت اخلاقی و مالی آنان اذعان دارند.

برای مثال در شهرداری تهران، حقوق رسمی آن زمان شهردار سی هزار تومان بود و با مزایا و اضافه کار و... به صدهزار تومان می رسید، اما بنده و معاونانم فقط ده هزار تومان برداشت می کردیم. هیچ کس کیسه ای برای این مسئولیت ها ندوخته بود. به نظر من مهندس بازرگان و همفکران ایشان منافع ملی و مصالح عمومی را فدای خواست فردی و گروهی خود نکردند و جایی که پای منافع ملی در وسط بود از منافع فردی و گروهی شان صرف نظر می کردند. استعفاهای خود من در شهرداری تهران نیز در این راستا قابل ارزیابی است. بعد از استعفای دولت موقت و روی کار آمدن دولت شورای انقلاب استعفای خودم را به آقای بنی صدر رئیس جمهور و رئیس دولت برای هماهنگی مدیریت شهرداری تهران با دولت تسلیم کردم، اما ایشان با استعفای من موافقت نکرد و خواست که من به خدمات خود در شهرداری تهران ادامه دهم. در دولت شهید رجایی نیز بر پایه همین روش به ایشان استعفا دادم اما باز هم پذیرفته نشد، حدود ۵ ساعت در دفتر کار ایشان با هم گفتم و گو داشتیم، از سالهای قبل از انقلاب با آقای رجایی دوستی و همکاری اجتماعی داشتیم؛ به ایشان گفتم هماهنگ نبودن مدیریت شهرداری تهران و دولت، به ویژه در شرایطی که هنوز نهادهای نظام مستقر و قانونمند نشده اند به ضرر مردم تهران تمام می شود. اما ایشان استعفای من را نپذیرفت و قول داد تا این هماهنگی را تامین کند، و همین تعهدات را کتبا در پاسخ به استعفای من ابلاغ کرد. اما مدیران دولت و وزرای کابینه ایشان عملاً چوب لای چرخ مدیریت شهرداری تهران می گذاشتند و ما این تقابل و تزاخم را به نفع شهر و مردم تهران نمی دیدم. این اختلافات در دو مورد به وضوح نمایان شد، یکی موضوع تداوم اجرای طرح مترو بود که برخی از وزرای دولت که موضع گیری سیاسی داشتند خواهان توقف آن بودند. مورد دیگر مشارکت شوراهای محلات شهر تهران در پشتیبانی تدارکاتی جبهه های جنگ تحمیلی بود که وزیر کشور صریحاً با آن مخالفت کرد و اظهار داشت که وظیفه شهرداری تهران فقط جمع آوری زباله ها است! این عدم هماهنگی ها شرایطی را بوجود آورد که اجباراً در دی ماه سال ۵۹ در دیداری که با رهبر فقید انقلاب داشتم پس از ارائه گزارشی از مسایل و مشکلات مدیریت شهر تهران خواستار پذیرش استعفای خود شدم. البته ایشان توصیه

به ادامه همکاری ومدارا داشتند. اما پس از خروج از آنجا خبرنگار خبرگزاری در باره موضوع ملاقات گفت و گویی انجام داد و روز بعد در روزنامه ها منعکس شد. روز بعد آیت الله مهدوی کنی که آن زمان وزیر کشور بودند خوشبختانه استعفای این جانب را پذیرفتند. بحث استعفای مهندس بازرگان نیز از همین مقوله است، ما همیشه منافع جمعی را بر خواست شخصیمان ترجیح می دهیم، زیرا دلیل پذیرش مسولیت خدمت به مردم و اصلاح فرایند مدیریت کشور بود. اگر فردی نتواند خدمت کند ولی بر این مسند همچنان تکیه بزند نشانه خودخواهی و قدرت طلبی او است. به همین علت زمانی که آقای مهندس بازرگان استعفا داد بیان کرد: «این استعفا عروسی دوم من است» ایشان با گفتن این جمله می خواست بگوید ما بهر قیمت چسبیده به قدرت نیستیم و برای انجام خدمت آمدیم، اکنون که نمی توانیم خدمت کنیم جا را باز می کنیم برای آنانی که می توانند.

اما ایشان با این استعفا فضا را برای فعالیت رقیبان خالی کرده اند و ما شاهد آن هستیم که نهضت آزادی و ملی گرایان تا سالها پس از این واقعه نتوانستند جایگاه سیاسی خود را در نظام بازبند و تا سال ۱۳۷۶ این نقش همچنان کم رنگ باقی ماند. آیا این واقعا به نفع جامعه بود؟

برخی این پرسش را مطرح می کنند که اگر مهندس بازرگان ایستادگی می کرد شاید تعادل در قدرت به وقوع می پیوست و مانع یک دست شدن قدرت می شد. مرحوم بازرگان تا آبان ۵۸ نیز همین هدف را پیگیری می کرد، اما کارشکنی ها به صورتی بود که دیگر دولت موقت توانایی ادامه خدمت را نداشت. آن ها می خواستند شرایطی به وجود آورند که گفتمان مهندس بازرگان بی اعتبار و مخدوش شود. بازرگان زمانی که استعفا داد توانست در انتخابات دوره اول مجلس در تهران حدود ۷۰ درصد آرای مردم را به خود اختصاص دهد. چرا مردم به گفتمان و بینش و منش او رای دادند؟ زیرا او انسان صادقی است که در دوره ۹ ماه نخست وزیری خود با درایت و صداقت به وظایفش عمل کرد و آن موقع که ادامه کار او به نفع مردم و منافع ملی نبود استعفا داد و کنار کشید.

سخرانی های مهندس بازرگان در همان مجلس اول همه و همه در راستای اصول و آرمان های اولیه انقلاب است. حتی تا سال ۷۳ که در قید حیات بودند ایشان، مرحوم دکتر سبحانی و آقای دکتر یزدی و همفکران آنان تا امروز همیشه از اصول و آرمان های اولیه انقلاب دفاع

می کردند. مطالباتی که امروز در سطح وسیع جامعه مطرح می شود در آن زمان حلقه محدودی مدافع این گفتمان بودند. بحث آزادی، دموکراسی و حقوق بشر که پیشیناز فضیلت عدالت خواهی است گفتمان این جریان فکری است که در دهه های شصت و هفتاد با مقاومت و تلاش مستمر مهندس بازرگان و همفکران آنان گسترش پیدا کرده است و موجب رشد فکری و گسترش آگاهی در جامعه شده است. استعفای مهندس بازرگان و دولت موقت به منزله خانه نشین شدن این گفتمان نبود بلکه فرصتی برای گسترش این گفتمان در عرصه عمومی بود. مهندس بازرگان می گفت: « جنگ ما جنگ حجت است نه قدرت »

برای بررسی پیامدهای بحث استعفا در یک نگاه کلان تحولات اجتماعی باید به این پرسش پاسخ داد که اگر بازرگان استعفا نمی داد و مقابله می کرد و این مجموعه توانایی های خود را از دست می داد آیا می توانست به رسالت آگاهی بخشی خود عمل کند. این نگاهی که مردم و حتی بسیاری از مخالفان آن روز بعدها نسبت به بازرگان و گفتمان او پیدا کردند او را انسانی امین و صادق دانستند که تحت تاثیر تندروی ها و قدرت طلبی قرار نگرفت آیا با ایستادگی و حضور در قدرت از بین نمی رفت؟ برای پاسخ صریح تر به این پرسش باید زمان بیشتری بگذرد تا بتوان راحت تر بررسی و قضاوت کرد.

آیت الله طالقانی مخالف نخست وزیری مهندس بازرگان بود و می گفتند: « کنار آمدن با هم لباسی های من برای بازرگان دشوار است. » مهندس بازرگان چه خصوصیتی داشت که آیت الله طالقانی امکان این استعفا را می دادند و چه شد که بر خلاف این نظر، مهندس بازرگان نخست وزیری را پذیرفتند؟

مرحوم طالقانی این مسئله را باز نکردند. ایشان به عنوان یک همفکر و همراه دیرینه که پس از شهریور بیست با مهندس بازرگان آشنا شده بودند این توصیه را کردند. ابتدا باید به این پرسش پاسخ گفت که چرا بازرگان به توصیه طالقانی گوش نداد و سکان دولت موقت را به دست گرفت؟ می دانیم که انقلاب سال ۵۷ تدارک شده نبود. در آن دوران اختناق که پس از ۱۵ خرداد سال ۴۲ به وجود آمده بود عملاً فعالیت علنی تمام احزاب و گروه های سیاسی در ایران متوقف شد و فعالیت های سیاسی عموماً به خارج از کشور منتقل گردید. گفتمان و راهبرد مبارزه مخفی و جنگ مسلحانه بعد از ۱۵ خرداد در داخل و خارج کشور مورد توجه قرار گرفت. جنبش مسلحانه عملاً تا سال ۵۴ سرکوب شده بود اما جنبش اجتماعی گسترش پیدا کرده بود.

تحولاتی در سطح بین‌المللی به وجود آمده بود و مسئله حقوق بشر و فضای جهانی کمک کرد که تحولاتی در ایران شکل گیرد. مطالبات مردم و انتظار جامعه جهانی از تحولات چه بود و... خود مباحث طولانی است. اما مهم آن است که در آن شرایط که احزاب و گروه‌های سازمان یافته منظم وجود نداشتند که بتوانند در ابتدای کار سکان مدیریت جامعه را در دست گیرند، اگر بازرگان که با سوابق فرهنگی و اجتماعی مورد اعتماد عمومی هم قبول مسولیت نمی‌کرد معلوم نیست چه پیامد‌هایی در انتظار ایران بود. اگر چه همه اقشار جامعه در انقلاب اسلامی ۵۷ کم و بیش مشارکت داشتند اما بطور مشخص در انقلاب همکاری دو گروه کاملاً برجسته است، یکی روحانیت و رهبری آیت‌الله خمینی که قدرت بسیج توده‌های مردم را بعهدہ داشت و دیگری روشنفکران دینی که چند دهه با کار فرهنگی و اجتماعی کادرهایی تربیت کرده بودند و از دهه ۲۰ با روحانیت در تعامل بودند. آقای خمینی نماد توده‌ها و روحانیت بود و مهندس بازرگان هم نماد روشنفکران دینی و روشنفکران ایران. این دو نیرو در کنار هم قرار گرفتند و شورای انقلاب گزینه‌ای غیر از بازرگان را پیش رو نداشت. در فضای آن زمان فردی همچون بازرگان وجود نداشت که بتواند اعتماد عموم نیروها را به خود جلب کند؛ نیروهایی که هم سابقه خوبی در ذهن مردم داشته باشند و هم توانایی مدیریتی؛ تا بتوانند این دوره انتقال را با کمترین هزینه به انجام برسانند. در آن شرایط غیر از مهندس بازرگان چه کسی می‌توانست انتخاب شود که با حضور طیفی از احزاب و گرایش‌های سیاسی مختلف چون حزب توده، مجاهدین خلق، طیف احزاب چپ، یا طیف موفتلفه و... توانایی این مسؤلیت خطیر را بعهدہ بگیرد؟ اگر این انتقال به این شکل صورت نمی‌گرفت، آن هم در زمانی که بیگانگان به ویژه آمریکا و انگلیس منافع خود را در این سرزمین از دست داده بودند و هر لحظه می‌توانستند کار شکنی کنند و این کار شکنی‌ها موجب جنگ قدرت می‌شد و همه این واقعیت‌ها بود که انتخاب مدیریت اجرایی دوران انتقال را رقم می‌زد. اگر در این انتخاب دقت نمی‌شد آیا ایران سرنوشتی همانند افغانستان پیدا نمی‌کرد؟ بررسی شرایط خطیر این دوران نشان می‌دهد که مهندس بازرگان با یک نگاه راهبردی قبول مسؤلیت کرد تا به وظیفه تاریخی خود عمل کند و در پیشگاه تاریخ پاسخگو باشد.

آیا به طور کلی، استعفا از مسؤلیت، کار مثبتی است؟

باید دلایل استعفا بررسی شود. اگر دلایل آن اصولی و منطقی و با رعایت منافع و مصالح عمومی باشد و انگیزه خودخواهی و خودبینی نداشته باشد مردم از آن استقبال می‌کنند. استعفای

بازرگان را اکثریت عقلا که بینشی عمیق داشتند با درک شرایط آن دوران پذیرفتند. امروز پس از گذشت ۳۲ سال از آن دوران بررسی تاریخی شرایط نیز این استعفا را عاقلانه نشان می دهد.

با وجود حوادث و رخداد‌های تلخ، تعداد استعفا‌های صورت گرفته در سطح مسئولین طراز اول بسیار کم است علت این مساله را چه می دانید؟

به نظر می رسد اینکه برخی مسئولان، برغم اتهاماتی که متوجه شان است، استعفا نمی دهند، به دلیل منافع فردی و گروهی و مخاطراتی است که در آن استعفا متصور است. در کشورهای دیگری که قانون حاکم است و مردم بر سرنوشت خود حاکمیت دارند اگر تخلفاتی رخ دهد رییس جمهور، نخست وزیر و... استعفا می دهند. اما در ایران می بینید تخلفات سنگین اتفاق افتاده اما هیچ یک از این افراد نه استعفا می دهند و نه از مردم عذر خواهی می کنند بلکه طلبکار هم هستند. در این شرایط مسئولی که استعفا نمی دهد و نمی خواهد کرسی قدرت را ترک کند، به نوعی از منافع شخصی و یا گروهی خود در حال حاضر و آینده حفاظت می کند. به گمان من، مردم ما به آن حد از تشخیص رسیده اند که بتوانند آن دسته از استعفا‌ها را که به نفع مردم است و آن دسته که غیر مسئولانه و از منشا خودخواهی و خودبینی است متوجه شوند.

به نظر میرسد در مورد اخیر افراد علاقه ای به استعفا ندارند و علت آن وابستگی گروهی و جنگ قدرت باشد. حفظ موقعیت برایشان منافع بسیار به خصوص از جنبه اقتصادی در بر دارد و در صورت استعفا مجبور به چشم پوشی از این منافع می شوند. وقتی پرونده ای در این حد رو شده و عاملینش مشخص، چه دلیل دیگری می توان در نظر گرفت؟ مگر اینکه این افراد ذی نفع و در مسیر اهدافی که در آینده دارند، در این مسئولیت ها مانده اند؟ البته چون اطلاعات ما محدود است نمی توانیم با اطمینان در این باره اظهار نظر بکنیم. ولی در اکثر کشورهای جهان اگر فرد ریگی در کفشش نباشد و به چنین بن بست برسد و امکان خدمت را نداشته باشد عرصه را برای دیگران باز می کند و خود کنار می رود.

این منافع فردی و گروهی در بیشتر کشورها مطرح است اما در همین کشورها میزان استعفا و عذرخواهی از مردم هم بیشتر است. علت این رفتار در دیگر کشورها چیست؟

در کشورهای دیگر، که ما ناظر و شاهد رفتارهای منطقی و طبیعی مسئولین در قبال این مسائل هستیم ویژگی بارزشان این است که در این جوامع قانون حاکم است و رسانه ها نیز آزاد هستند به همین دلیل فردی که حتی خطای کوچکی انجام داده است نمی تواند در برابر افکار

عمومی مقاومت کند و یا در برابر قانون بایستد اما در جامعه ای که رسانه ها آزاد نیستند و یا قانون به آن شکل قدرت تحکم ندارد؛ باند بازی قدرت می یابد و بیم و هراس از پاسخگویی به افکار عمومی از میان می رود زیرا رسانه های آزاد وجود ندارد و فضا برای بروز فشار از سوی افکار عمومی فراهم نمی شود.

در این فضا برای برون رفت از این شرایط و عواقب آن چه باید کرد؟

برای حل این معضل هیچ راهی جز حاکمیت قانون و مردمسالاری که مردم منشأ قدرت باشند، آزادی رسانه ها، آزادی فعالیت احزاب و نهاد های مدنی، برگزاری انتخابات آزاد و سالم و ایجاد فضای سالم برای اطلاع رسانی و نقد عملکرد صاحبان قدرت وجود ندارد. در چنین جامعه ای در قبال مسائل گوناگون نه بی دلیل پرونده ای باز می شود و نه بی دلیل مختومه می گردد و مسئول خطا کار راهی جز استعفا و تسلیم قانون شدن نخواهد داشت.

نقش جنبش دانشجویی در اصلاح و توسعه آینده جامعه^۱

بحران‌های درونی جنبش دانشجویی در سال‌های اخیر و آسیب‌های وارد شده بر آن این جنبش را در يك نقطه چرخش تاریخی قرار داده است، به طوری که بازنگری و ارزیابی عملکرد گذشته و تجربه آموزی از آن برای انتخاب راه آینده را ضروری می‌سازد. در آستانه سالروز ۱۶ آذر، روز جهانی دانشجو، ضمن گرامی‌داشت یاد و خاطره سه تن از شهدای ۱۶ آذر، سعی می‌کند که در این نشریه، ضمن تعریف و تبیین رسالت جنبش دانشجویی، به نقد کوتاهی از عملکرد گذشته و ارائه راهکارهایی اصولی برای ادامه حیات و ایفای نقش سالم و اثربخش آن در آینده بپردازد.

۱. ماهیت و رسالت جنبش دانشجویی

جنبش دانشجویی ایران از ویژگی‌های يك جنبش اجتماعی، از دو بعد یا دو منظر، برخوردار است؛ از يك منظر، جنبشی است صنفی و محدود به قشر خاصی از جمعیت کشور، یعنی دانشجویان و از منظر دیگر، جنبشی است با پیوندهای عمیق با کل جامعه ایرانی و جنبش‌های اجتماعی در سطح ملی.

دانشگاه‌های ایران هیچ‌گاه طبقاتی نبوده‌اند و دانشجویان ایران معرف همه قشرهای اقتصادی و فرهنگی جامعه هستند. این امر دانشجویان را در ارتباط تنگاتنگ با کل جامعه و مطالبات آن قرار می‌دهد. در غیاب احزاب سیاسی فراگیر، دانشجویان می‌توانند مطالبات پنهان و آشکار مردم را مطرح و نمایندگی کنند. در واقع، مواضع و مطالبات دانشجویان به نوعی مطالبات و مواضع کل جامعه محسوب می‌شود.

دانشگاه‌ها، پس از کارخانه‌ها، تنها مراکزی هستند که در آنها جمع زیادی از شهروندان با ویژگی‌های سنی، عاطفی و حرفه‌ای مشترك، در تماس و تعامل دائم با یکدیگرند. نقش حضور جمعی این گروه سنی در محیط دانشگاهی، آثار و برکاتی دارد که در شکل‌گیری جنبش دانشجویی می‌تواند کارساز باشد.

نقش اصلی دانشگاه‌ها، به عنوان نهادهای علمی، طرح سوال و ارائه پاسخ‌ها و یا کمک دادن به دانشجویان برای یافتن پاسخ‌ها است. دانشجوی بدون سوال، دانش‌آموز است، نه دانشجو و محیط چنین دانشجویی دانشگاه نیست، بلکه حداکثر يك دبیرستان به شمار

^۱ یادداشت محمد توسلی به مناسبت ۱۶ آذر، روز دانشجو - آذر ۱۳۹۰

می‌رود. هنگامی که دانشجو یاد می‌گیرد که پرسش‌ها را مطرح کند و پاسخ بیابد، روحیه پرسشگری او به مسایل و موضوعات ویژه حرفه‌ای‌اش محدود نمی‌ماند. بلکه با همان احساس به جامعه بزرگتر بیرون از دانشگاه نگاه می‌کند و پرسش‌ها و چراهای خود را مطرح می‌سازد و به دنبال یافتن پاسخ‌های قانع کننده حرکت می‌کند. چنین رویکردی انگیزه و نیروی محرك اولیه جنبش دانشجویی است.

دانشجویان، به دلیل جوان بودن، عواطف و احساسات پاك و پر شوری که دارند آنان را از هر گروه جمعیتی دیگر پر تحركتر در پیگیری مطالباتشان و مقاوم‌تر در برابر استبداد می‌سازد. دانشجویان عموماً لختی و سنگینی زمین گیرکننده‌ی سایر قشرها را ندارند. این ویژگی‌ها موجب آن بوده است که دانشگاه‌های ایران در طول تاریخ معاصر، پیش‌تاز مبارزات ضد استبدادی و علیه استیلای بیگانه باشند. هر زمان که استبداد و یا سلطه بیگانه توانسته است سایر نیروهای اجتماعی را با سرکوب و فشار خاموش و آرام سازد، دانشگاه‌ها، به رغم دوران کوتاهی از رکود، ناآرام و مهار نشدنی باقی مانده‌اند.

امروزه، دانشگاه‌های ایران، با چند میلیون دانشجو از میان تقریباً چند میلیون خانواده ایرانی، می‌توانند نقش موثری در جنبش مردم‌سالاری ایران ایفا کنند. هیچ حزب یا گروهی و هیچ نهاد و مقامی نمی‌تواند و نباید این نیروی بالقوه عظیم را نادیده بگیرد. در واقع، امنیت و سلامت ملی کشورمان تا حد زیادی در گرو نگاهی واقع‌بینانه و مدنی به این نیروی عظیم است.

۲. بررسی عملکرد گذشته

(آ) قبل از انقلاب

در حدود ۷۰ سال پیش اولین اتحادیه دانشجویان دانشکده پزشکی و داروسازی و دندان‌پزشکی با آرای مستقیم و مخفی دانشجویان تشکیل گردید، که دانشجویان وابسته به نیروهای سیاسی مختلف در آن حضور داشتند. بعدها، «سازمان دانشجویان دانشگاه تهران» که ابتدا به وسیله حزب توده، کنترل می‌شد و رویکردی مارکسیستی داشت سازمان سراسری دانشجویی محسوب می‌شد. این حرکت با انتشار نشریه «دانشجو» که تا مردادماه ۱۳۳۸ ادامه داشت - و با اعمال روش‌ها و شیوه‌های متداول در سازمان‌های کمونیستی - آثار طولانی و عمیقی بر جنبش دانشجویی بر

جای گذاشت. با گذشت زمان، دو حرکت دیگر برای رویارویی با استبداد، از يك سو و در برابر گسترش افکار و حرکت‌های مارکسیستی، از سوی دیگر در سطح دانشگاه شکل گرفت. در حرکت اول، که نام حرکت ملی گرفت، همگام با نهضت ملی ایران، «سازمان صنفی دانشجویان دانشگاه تهران» با همکاری احزاب ایران، پان ایرانیست، جمعیت مردم ایران و زحمتکشان ملت ایران تشکیل شد. این حرکت با انتشار نشریه «دانشجویان» و حمایت از دولت دکتر مصدق و مبارزات دوران نهضت ملی ایران، از جمله در توزیع اوراق قرضه ملی و سازماندهی تظاهرات ۳۰ تیر ۱۳۳۱، نقش موثری ایفا کرد.

حرکت دوم، که نام حرکت اسلامی به خود گرفت، در پاسخ به فضای ضد اسلامی دانشگاه از يك سو و خنثی کردن جو اعتقادات خرافی و ارتجاعی غیراسلامی و توسعه فعالیت بهایی‌ها در سطح جامعه و دانشگاه از سوی دیگر، با تاسیس اولین انجمن اسلامی دانشجویان در دانشکده پزشکی تهران، در سال ۱۳۲۱ - با هدف اصلاح جامعه، ایجاد وحدت و دوستی میان جوانان مسلمان و روشنفکر، آگاهی بخشی و مبارزه با خرافات - شکل گرفت. این حرکت با انتشار مجله دانش آموز و شرکت دانشجویان در جلسات تفسیر قرآن در کانون اسلام و مسجد هدایت آغاز شد و با اقبال روز افزون دانشجویان، استادان و علمای مترقی مواجه گردید و سپس، با انتشار کتاب‌هایی مانند «مذهب در اروپا» و «کار در اسلام» و مجلات «فروغ علم»، «گنج شایگان»، «مجموعه حکمت» و «پیکار اندیشه»، که یکی پس از دیگری به همت انجمن‌های اسلامی دانشجویان دانشگاه‌های مختلف منتشر شد، حرکت اسلامی را در سطح دانشگاه‌های ایران گسترش داد. پس از کودتای ۲۸ مرداد و حاکم شدن فضای استبدادی، انحلال احزاب، تعطیل مطبوعات و زندانی شدن مبارزان، دانشگاه تهران همچنان به عنوان مرکز مقاومت باقی ماند. با تشکیل نهضت مقاومت ملی (با همکاری عده‌ای از روحانیان، دانشگاهیان و فعالان سیاسی، از جمله مرحومان آیت‌الله سیدرضا زنجانی، دکتر محمد نخشب، مهندس مهدی بازرگان، دکتر یدالله سبحانی، عباس رادنی و...)، برعهده گرفت و اعتراضات خود را با راهپیمایی، اعتصابات دانشگاهی و انتشار اعلامیه‌های آگاهی

بخش ادامه داد. رژیم کودتا، در مقابله با جنبش دانشجویی همزمان با سفر نیکسون به ایران، فاجعه ۱۶ آذر ۱۳۳۲ را - که طی آن سه نفر از دانشجویان دانشکده فنی (بزرگ‌نیا، قندچی و شریعت رضوی) به شهادت رسیدند - به وجود آورد. بازتاب جهانی این واقعه دلخراش به حدی بود که بعدها «سازمان جهانی دانشجویان» (کوسک) ۱۶ آذر را روز جهانی دانشجو اعلام کرد.

جنبش دانشجویی ایران به تدریج، از حدود سال‌های ۱۳۴۰، با تشکیل نهضت آزادی ایران، و با تلاش راد مردانی چون دکتر مصطفی چمران، دکتر محمد نخشب، دکتر ابراهیم یزدی، صادق قطب‌زاده، مهندس محمد توسلی و دکتر مهدی بهادری‌نژاد و... به خارج از کشور گسترش یافت و بسیاری از دانشگاه‌های اروپا و آمریکا را فراگرفت.

با ورود شهید مطهری به محیط‌های دانشجویی در سال ۱۳۳۵، بازگشت دکتر شریعتی به ایران و تدریس در دانشگاه مشهد، تاسیس حسینیه ارشاد، شکل‌گیری مبارزات مخفی و مسلحانه (۱۳۵۲-۱۳۴۶)، پیوند دو جریان اسلامی دانشگاه و فیضیه، سایر تحولات جهانی، انقلاب اسلامی ایران به پیروزی رسید. نقش جنبش دانشجویی و دانشگاهی ایران به حدی بود که نخست وزیر دولت موقت نخستین سخنرانی عمومی خود را در آستانه پیروزی انقلاب در دانشگاه تهران و در برابر هزاران دانشجو، استاد، خبرنگاران داخلی و خارجی و مردم عادی ایراد کرد و چندی بعد، دانشگاه تهران به عنوان مصلاهی نمازگزاران انتخاب گردید.

(ب) بعد از انقلاب

دانشگاه‌های ایران و جنبش دانشجویی، پس از پیروزی انقلاب فراز و نشیب‌های فراوانی را تجربه کرده است. در یکی دو سال اول بعد از انقلاب، نیروهای سیاسی چپ، مارکسیست‌ها و بعضا مسلمان‌ها، تحت تاثیر جو حاکم بر جامعه، و شیفتگی انقلابی، دانشگاه‌ها را به ستادهای عملیات ویژه، سیاسی - نظامی خود تبدیل کردند. در دوران دولت موقت، این نیروها عموماً مواضع تندی علیه جمهوری اسلامی و دولت موقت داشتند و بعضاً در شکل‌گیری آشوب‌های حوادث کردستان، گنبد کاووس و خوزستان نقش ایفا می‌کردند. در جریان گروگان‌گیری،

این نیروها به حمایت از آن برخاستند و عملاً به سلطه جناح تمامت‌خواه و روحانیان محافظه‌کار و سنتی کمک کردند. در این مرحله، جنبش دانشجویی، همانند جامعه بزرگتر، دچار دورانی از هیجان، ذوق زدگی و شتاب‌زدگی خاص بعد از انقلاب شده بود. جنبش دانشجویی، در ادامه روند قبل از انقلاب، به طور تقریباً کامل تحت سیطره و کنترل احزاب و گروه‌های سیاسی قرار گرفته بود. این احزاب و گروه‌های سیاسی که عمدتاً چپ - اعم از مارکسیست یا اسلامی - بودند، شرایط و موقعیت تاریخی حاکم بر جامعه و مبرم‌ترین وظایف خود را به درستی درک نکردند و با اتخاذ مواضعی افراطی، عملاً به جنبش آزادی‌خواهی و مردم‌سالاری آسیب زدند و جاده صاف‌کن سلطه جناح تمامت‌خواه گردیدند. پس از گروگانگیری، آرام آرام درگیری میان این نیروها و جناح حاکم آغاز شد، که سرانجام به درگیری‌های خونین و حمله گروه‌های رسمی و غیررسمی به دانشگاه‌ها منجر گردید. نه تنها دفاتر نیروهای سیاسی از دانشگاه‌ها بر چیده شد، بلکه دانشگاه‌ها تحت عنوان «انقلاب فرهنگی» - که از «انقلاب فرهنگی چین» الگو برداری شده بود - تعطیل گردیدند. تصفیه‌ای عام و گسترده از استادان و دانشجویان صورت گرفت و هنگامی که سرانجام دانشگاه‌ها دوباره باز شدند، علاوه بر این که گزینش استادان و دانشجویان بر اساس معیارهای مطلوب و معطوف به قدرت به شدت کنترل می‌شد، انجمن‌ها و سازمان‌های دانشجویی به طور کامل به بازوی اعمال سیاست‌های حاکمان جدید در دانشگاه‌ها تبدیل شدند. در نتیجه، جنبش دانشجویی در موقعیتی قرار گرفت که در تاریخ دانشگاه‌های ایران بی‌سابقه بود.

در این دوران، انجمن‌های اسلامی دانشجویان، به عنوان گروه‌های فشار در برابر استادان و قاطبه دانشجویان و هر گروه دیگری که کمترین انتقاد یا اعتراضی به سیاست‌ها و عملکردهای حاکمان داشت عمل می‌کردند. در این مرحله، انجمن‌های یاد شده در عزل و نصب استادان و مهار کردن فعالیت‌های حتی علمی استادان نقش مستقیم پیدا کردند، به طوری که عملکرد آنان در دوره مذکور موجب افت شدید سطح علمی آموزش دانشگاهی و فرار بسیاری از استادان برجسته و شایسته گردید و تحت عنوان همکاری حوزه و دانشگاه، دفاتر مقام رهبری در دانشگاه‌ها تشکیل

شد که عملاً در تمام شئون دانشگاه‌ها، اعم از امور مربوط به استادان و دانشجویان، دخالت می‌کردند و موجب اختلال شدید در مدیریت دانشگاه‌ها گردیدند. با آغاز جنگ تحمیلی، همان‌طور که جامعه بزرگتر تحت تاثیر قرار گرفت و موجبات بسیج زنان و مردان ایران برای دفاع از تمامت ارضی کشورمان و دفع ارتش متجاوز فراهم گردید، دانشجویان نیز در این پیکار بزرگ میهنی نقش مهمی ایفا کردند و شهدای فراوانی را در راه دفاع از استقلال و تمامت ارضی کشورمان هدیه نمودند.

۱. پس از جنگ تحمیلی

بعد از پذیرش آتش بس در تیرماه ۱۳۶۷، دانشگاه‌ها وارد دوره جدیدی شدند. دانشجویانی که در دوران جمهوری اول - از ۱۳۵۷ تا ۱۳۶۸ - در دانشگاه‌ها تحصیل می‌کردند، عمدتاً با ترك تحصیل و یا فارغ‌التحصیل شدن از دانشگاه بیرون آمده بودند و نسل جدیدی از دانشجویان وارد دانشگاه‌ها شدند. بخش عمده‌ای از این دانشجویان را سهمیه‌های نهادهای مختلف مانند سپاه، بسیج، بنیاد شهید و ... تشکیل می‌دادند. دانشجویانی که با تلاش فراوان در کنکور سراسری توفیق به دست می‌آوردند، باید از صافی‌های تنگ می‌گذشتند، در مصاحبه‌های حضوری متحمل تفتیش عقاید می‌گشتند و در تحقیقات محلی قبول می‌شدند تا وارد دانشگاه شوند. البته با وجود تمام این تمهیدات یعنی وجود دانشجویان سهمیه‌ای وابسته به نهادهای قدرت، نمایندگی‌های نهاد رهبری، انجمن‌های اسلامی دانشجویان در اختیار حاکمیت، دانشگاه‌ها، آرام آرام موقعیت اصلی‌شان را به عنوان نهادهای علمی و تولید کننده فکر و اندیشه بازیافتند و به تناسب و هماهنگی با تغییراتی که در مناسبات نیروهای سیاسی در سطح جامعه صورت می‌گرفت، جنبش دانشجویی نیز وارد مرحله تازه‌ای شد.

از سال ۱۳۶۸ تا ۱۳۷۶، آغاز جمهوری سوم، ترکیب دانشجویان دچار تغییرات جدید و مهمی شد، تغییراتی که حتی دانشجویان سهمیه‌ای را نیز در بر گرفت. به گونه‌ای که با روی کار آمدن آقای خاتمی، جنبش دانشجویی و سازمان‌های آن، انجمن‌های اسلامی دانشجویان، دفتر تحکیم وحدت و سایر گروه‌های

دانشجویی از قدرت، حاکمیت و ایدئولوژی سنت‌گرایان و محافظه‌کاران فاصله گرفتند و از جنبش اصلاح‌طلبی حمایت کردند، که این امر بازتاب تغییرات اساسی در جامعه بزرگتر بود.

ii. پس از دوم خرداد ۱۳۷۶

جنبش دانشجویی و به ویژه انجمن‌های اسلامی، از خرداد سال ۱۳۷۶ وارد مرحله تازه‌ای شد، که هنوز ادامه دارد و به سرانجام یا نقطه عطف و گردش نرسیده است. حضور تعیین‌کننده دانشجویان در حماسه مردمی دوم خرداد ۱۳۷۶، و دفاع از آزادی مطبوعات و حقوق قانونی زندانیان سیاسی، مطبوعاتی و دانشجویی و تلاش در راستای باز نگاه‌داشتن فضای سیاسی جامعه از افتخارات جنبش دانشجویی در این دوره به شمار می‌رود.

چنین تغییراتی در جنبش دانشجویی، به ویژه پس از اصلاح سیاست‌ها و برنامه‌های حمایت مطلق از حاکمیت موجب شد که این جنبش آماج حملات شدید قرار گیرد. حوادث تیر ماه ۱۳۷۸ و تهاجم به خوابگاه‌های دانشجویی دانشگاه تهران نقطه عطفی در تاریخ حرکت‌های دانشجویی به شمار می‌رود. از آن پس، برنامه مقابله و بی‌اثر ساختن جنبش دانشجویی از طریق ایجاد اختلاف و فراقسیون‌سازی، تحریک به رادیکال‌سازی و سپس سرکوب و منفعل و منزوی ساختن آن به اجرا گذارده شد. در این روند، تحولات بیرون دانشگاه و برخورد ستیز مدارانه با اصلاح‌طلبان درون و بیرون حاکمیت، به طور طبیعی جنبش دانشجویی را نیز تحت تأثیر قرار داد. از مهمترین آثار برخورد مذکور تفرقه و پراکندگی در درون جنبش دانشجویی است که از طریق تشدید اختلافات ناشی از گرایش‌های سیاسی دانشجویان، از جمله تندروی‌ها و گروه‌گرایی‌ها به اوج خود رسید و موجبات سرخوردگی و بی‌تفاوتی برخی از دانشجویان را فراهم ساخت.

در این میان، برخی از عملکردهای دفتر تحکیم وحدت و طیف‌بندی‌های درون آن و قرار گرفتن آنان در برابر رئیس‌جمهوری، آقای خاتمی، و اصلاح‌طلبان موجب آن شد که روابط جنبش دانشجویی با بخش قابل توجهی از نیروهای

اصلاح طلب دچار تیرگی و ابهام شود.

محافظه کاران، فرصت طلبانه و بی‌محابا، هر حرکت دانشجویی را سرکوب و فعالان دانشجو را به زندان‌ها روانه کنند و در عین حال، با هجوم به دانشگاه‌ها و ضرب و شتم دانشجویان سعی در مرعوب ساختن آنان بنمایند و دست به تاسیس نهادهای دانشجویی وابسته به حاکمیت بزنند. چنین رویدادی آثار منفی عمیقی بر روحیه و نشاط دانشجویان داشته، موجب تشدید بی‌تفاوتی و بدبینی و کاهش انگیزه برای مشارکت اجتماعی آنان گردیده است. با وجود این، جنبش دانشجویی همچنان فعال و تناور حرکت می‌کند.

دانشجویان در سال‌های اخیر تلاش‌های پیگیرانه‌ای در حمایت از آزادی بیان صورت داده و با اعتراض‌های سراسری در برابر محکومیت و بازداشت استادان و دانشجویان و فعالان سیاسی توانسته‌اند با استواری و متانت، مقاومت و پایداری نموده، نمونه‌ای از حرکت مدنی را در کشور ارائه کنند و در عین حال، کوشش کرده‌اند که از درگیری با گروه‌های فشار و خشونت طلب پرهیز نمایند. با وجود این، در دوره یاد شده آسیب‌ها و صدمات قابل توجهی بر جنبش دانشجویی وارد آمد که حاصل آن از یک سو، بی‌تفاوتی و نزول جایگاه دینی و ایمان و زوال انگیزه برای همکاری‌ها و مشارکت‌های دانشجویی در امور صنفی، اجتماعی، فرهنگی و علمی و از سوی دیگر، افزایش انگیزه برای ترک کشور و فرار مغزها بوده است.

واکنش گسترده دانشگاه‌های کشور نسبت به حکم ناعادلانه علیه دکتر سید هاشم آغاچری، استاد دانشگاه، به اتهام ابراز عقیده در یک سخنرانی، یک بار دیگر حساسیت بخش عمده‌ای از دانشجویان را نسبت به مسائل مهم و سرنوشت‌ساز سیاسی و اجتماعی نشان داد.

۳. تحلیل و نقد عملکرد

انتظار می‌رود که جنبش دانشجویی - و به ویژه انجمن‌های اسلامی دانشجویی، که منتقد صریح و قاطع حکومت و بعضی از گروه‌های سیاسی هستند، خود تحمل نقد شفاف و صریح بر عملکرد و جهت‌گیری‌های خود را داشته باشند و با تدبیر و خردورزی بیشتر،

ضمن حفظ وحدت و یکپارچگی جنبش دانشجویی اجازه ندهند که این جنبش با پنجاه سال سابقه تاریخی به انفعال، بی‌تفاوتی و افراط و تفریط دچار شود و یا آن که واکنش‌های احساسی و رادیکالیسم سیاسی آن را با ناکامی و شکست مواجه کند. جنبش دانشجویی می‌تواند با خردورزی و استقلال رأی و با عملکرد سنجیده و مدبرانه در دفاع از ارزش‌ها، آرمان‌ها و حقوق صنفی دانشجویان به تلاش خود ادامه دهد و از فروافتادن در دامان سکولاریسم افراطی و ترویج بی‌اعتقادی به نام مخالفت با استبداد دینی بپرهیزد.

چنان که شاهد بودیم، در اواخر خرداد سال جاری (۱۳۸۲) - در آستانه سالروز هجدهم تیر ماه - که دانشجویان فرصتی یافتند تا مطالبات صنفی و سیاسی عام خود را مطرح کنند، حوادث خشونت بار حمله به خوابگاه دانشجویان دانشگاه‌ها رخ داد که دست کم دو تجربه گران‌بها برای دانشجویان و جنبش دانشجویی به جای می‌گذارد.

نخست، با وجود آن که دانشجویان با شعار مخالفت با خصوصی‌سازی دانشگاه‌ها در کوی دانشگاه تهران گرد آمدند، نیروهای بازدارنده سازمان‌یافته «لباس شخصی» و افراد شناخته شده و ناشناخته‌ای، همانند گذشته، این حرکت مسالمت‌آمیز را به خشونت و درگیری کشاندند، تا آنجا که به برخی از خوابگاه‌ها، مانند خوابگاه طرشت، متعلق به دانشگاه علامه طباطبایی، شبانه حمله کردند و به ضرب و شتم و تخریب و ایجاد رعب و وحشت پرداختند. این تجربه نشان می‌دهد که هر حرکت دانشجویی، گرچه با شعارهای صنفی، ممکن است مورد حمله و تهاجم نیروهای ضداصلاحات قرار گیرد و دانشجویان به بازداشت و زندان تهدید شوند.

درس دیگر این بود که برخی از گروه‌های خارج‌نشین، با استفاده از امکانات گسترده، دست به تبلیغات دامنه‌داری زدند، به نحوی که گویی تنها آنان هستند که جریان دانشجویی داخل کشور را هدایت می‌کنند. در حالی که چنین نبود. این امر نه تنها کمکی به دستیابی به مطالبات دانشجویان نکرد، بلکه بهانه به دست مخالفان جنبش دانشجویی داد تا با شدت به آن حمله برند و به سرکوب و بازداشت دانشجویان و انهدام جنبش دست زنند. در این جریان، قاطبه دانشجویان با درایت و کاردانی، راه خود را از راه گروه‌های یاد شده جدا کردند و اجازه ندادند که آنان در این امر وارد شوند و اصالت و اعتبار جنبش دانشجویی را لکه‌دار کرده، آن را به انحراف کشند.

به طور خلاصه، انجمن‌ها و سازمان‌های دانشجویی- که در میان طوفان‌ها و بحران‌های سیاسی از دهه بیست به بعد شکل گرفتند- با ویژگی‌های نواندیشی، دموکراسی و آزادی‌خواهی و عدالت‌طلبی همواره از پشتیبانان اصلی مبارزه علیه استبداد داخلی و استیلا بیگانه بوده‌اند. اما در مقاطعی، غلبه احساسات و حرکات تند و افراطی از یک سو و استفاده ابزاری پاره‌ای از گروه‌ها و جناح‌های حاکم از جنبش دانشجویی برای دستیابی به اهداف سیاسی، از سوی دیگر موجب وارد شدن لطمات و آسیب‌های شدید به جنبش دانشجویی و مصالح ملی شده است.

۴. پیشنهاد برای آینده

نهیست آزادی ایران، ضمن گرمی داشت خاطره حماسه ۱۶ آذر و تجلیل از تلاش‌ها و فداکاری‌های جنبش دانشجویی کشور و اعتراض به ادامه بازداشت تعدادی از دانشجویان که هنوز در زندان به سر می‌برند. و نیز اظهار امیدواری نسبت به خاتمه دادن بازداشت و آزاد ساختن آنان از سوی قوه قضاییه، خواستار استقلال و وحدت جنبش دانشجویی و گسترش فعالیت‌های صنفی و اجتماعی دانشجویان در چارچوب حفظ و حراست از آزادی‌های قانونی، اصول و ارزش‌های اسلامی و اخلاقی و منافع ملی است و برای پیشرفت مؤثر و پایدار در راستای کمک به تحقق رسالت اصولی جنبش، پیشنهادها و توصیه‌های زیر را به دانشجویان و حاکمیت عرضه می‌کند.

(آ) وظیفه اصلی دانشجو در دوره دانشجویی کسب آگاهی و دانش و مهارت‌های تخصصی است. در کنار دانشگاه، در یک جامعه سالم و آزاد، احزاب سیاسی حضور فعال دارند. رسالت احزاب مشارکت در فرآیند سیاسی جامعه و تربیت مدیران و رهبران شایسته برای اداره و پیشبرد جامعه است. متأسفانه، از آنجایی که احزاب در کشور ما با محدودیت‌های اساسی مواجه بوده‌اند و هستند، جنبش دانشجویی اجباراً رنگ و صبغه سیاسی یافته است و عملاً هزینه‌های سنگین فعالیت‌های سیاسی را می‌پردازند. اما دانشجویان نباید به علت یا با انگیزه شرکت در مبارزات سیاسی، از وظیفه اصلی‌شان شانه خالی کنند. در ادوار گذشته، دانشجویان فعال سیاسی مانند دکتر علی شریعتی و دکتر مصطفی چمران، به لحاظ تحصیلی نیز از دانشجویان ممتاز و موفق بوده‌اند.

(ب) جنبش دانشجویی يك جریان صنفی - فرهنگی مستقل است و باید مطالبات عام اجتماعی- سیاسی خود را که مربوط به حقوق شهروندی، آزادی و عدالت اجتماعی و مطالبات عمومی مردم و سایر اصول اساسی می‌شود به طور مستقل و بدون وابستگی جناحی دنبال کند و آگاهانه از فراکسیون سازی و جانبداری جناحی و حزبی دوری نماید.

(ج) سازمان‌ها و انجمن‌های دانشجویی می‌توانند با برپا کردن همایش‌های فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و تاریخی سطح آگاهی و بینش دانشجویان هر چه بیشتر بالاتر ببرند تا آنان خود بتوانند به طور مستقل در مسایل سیاسی و فرهنگی اظهار نظر نمایند و موضع‌گیری کنند.

(د) اگر چه انجمن‌ها و سازمان‌های دانشجویی علی‌الطلاق باید مستقل و بدون وابستگی به احزاب سیاسی باشند، دانشجویان می‌توانند (و مفید خواهد بود که) با احزاب سیاسی مورد اعتماد و تمایل خود همکاری کنند و اهداف سیاسی خاص خود را از طریق آنها پیگیری نمایند. تعامل و همکاری شاخه‌های دانشجویی احزاب، مستقل از سازمان‌ها و انجمن‌های دانشجویی، می‌تواند به نیاز مشارکت آنان در مسائل و فعالیت‌های سیاسی، با گرایش‌های مختلف، پاسخ دهد.

تعامل جنبش دانشجویی و احزاب سیاسی، به صورتی که در بالا اشاره شد، مفید و ضروری است. کوتاهی دوران تحصیلات دانشگاهی و جابه‌جایی سریع نسل‌های متوالی دانشجویان موجب آن می‌شود که جنبش دانشجویی به طور مستمر با کادرهای تازه وارد و جوان - و بعضاً از نظر سیاسی و فعالیت‌های جمعی، بی‌تجربه یا با تجربه کم - سر و کار داشته باشد. این امر جنبش دانشجویی را با مشکلات جدی روبرو می‌سازد. در شرایطی که فضای سیاسی جامعه برای فعالیت بهینه احزاب سیاسی باز و مساعد باشد، تعامل احزاب و گروه‌های دانشجویی به جبران این نقیصه کمک موثر می‌کند. همکنشی احزاب با جنبش‌های دانشجویی اگر چه در زمینه‌هایی لازم است، در مواردی، هرژمونی يك حزب سیاسی بر سازمان‌ها و انجمن‌های دانشجویی موجب مخدوش شدن استقلال این انجمن‌ها و وارد آمدن ضربات سنگین به جنبش دانشجویی بوده است. سازمان‌های دانشجویی بایستی

ضمن تعامل با احزاب سیاسی، استقلال فکری و عملی خود را حفظ کنند.

(۵) جنبش دانشجویی، برای ایفای رسالت خود، نیازمند سازمان‌ها و انجمن‌هایی متعدد و متنوع است که هر یک از آنها بتواند بخشی از وظایف جنبش و نیازهای دانشجویان را برآورده سازد. جنبش دانشجویی هم نیازمند سازمان‌های عام صنفی - که دانشجویان دانشگاه‌های کشور را نمایندگی کنند - می‌باشد و هم به سازمان‌ها، انجمن‌ها و نهادهای خاص با اهداف و برنامه‌های ویژه - که به صورت انجمن‌های کوچک مدنی در هر دانشکده و دانشگاه به منظور فعالیت‌های دینی، هنری، ورزشی، ادبی، زیست محیطی و ... تشکیل شوند، نیاز دارد. در سطح عام، جنبش دانشجویی، به یک سازمان سراسری دانشجویی، یا به اصطلاح «مجلس دانشجویی»، که منحصر به یک گروه فکری خاص نبوده، بلکه کل دانشجویان را نمایندگی کند، نیازمند است چنین نهادی، به طور طبیعی، باید اولاً عام‌ترین مطالبات دانشجویان را پیگیری کند و ثانیاً، جایگاه قانونی و رسمی در ساختار دانشگاه‌های کشور داشته باشد. تشکیل مجلس دانشجویی در سطح هر یک از دانشگاه‌ها - و سپس، برای تمام دانشگاه‌های کشور - برای تصمیم‌گیری درباره امور فرهنگی، اجتماعی، صنفی، علمی و هنری دانشگاه، با ایجاد هماهنگی میان تمامی دانشگاه‌ها، نه تنها بازتاب دهنده و تأمین‌کننده خواسته‌های عام دانشجویان خواهد بود، بلکه شرکت دانشجویان در انتخابات مجلس دانشجویی و مشارکت آنان در فعالیت‌های فرهنگی، اجتماعی و صنفی موجب کسب تجربه مفید و آموزش همکاری‌های اجتماعی و یادگیری مبانی دموکراسی - که کمبود آن در صحنه جامعه به شدت احساس می‌گردد - خواهد شد. نمایندگان مجالس دانشگاهی می‌توانند مجلس ملی دانشجویی را - که اعضای آن به طور دموکراتیک و آزاد توسط دانشجویان انتخاب شوند و دارای اختیارات لازم برای حمایت و دفاع از حقوق دانشجویان و ارائه راهکارهای عملی برای حل مشکلات دانشجویان باشد - به وجود آورند.

فعالان جنبش دانشجویی می‌توانند تشکیل چنین مجلسی را در دستور کارشان قرار دهند و با همکاری مجلس شورا و دولت، زمینه را برای تشکیل مجلس دانشجویی و نظم دادن به فعالیت‌های صنفی - اجتماعی دانشجویان هموار کنند. در حالی

که مجلس دانش‌آموزی از مدتی پیش به صورت قانونی ایجاد شده است، طرح مجلس و سازمان ملی دانشجویی که فعالیت‌های دانشجویی را قانونمند کرده، از حقوق صنفی، علمی و فکری آنان دفاع کند و چارچوب و مرزهای فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی آنان را در سطح دانشگاه‌ها و کل کشور تعریف نماید، طرحی به مراتب مفیدتر، عملی‌تر و راهگشا تر خواهد بود. این مجالس نوعی از تشکل‌های مدنی دانشجویی هستند که از حقوق صنفی و مدنی دانشجویان دفاع کرده، پیوند بین دانشجویان را مستحکم می‌کنند و رابطه مدیریت دانشگاه‌ها و مسئولان کشور را با جنبش دانشجویی قانونمند و شفاف می‌سازند.

مجالس دانشجویی که در سطح دانشگاه‌ها ایجاد شوند، از یک سو مانع اعمال نفوذ گروه‌های کوچک و رادیکالیزه شدن غیرمنطقی جنبش دانشجویی و تبدیل آن به یک جریان خاص سیاسی خواهند شد، و از سوی دیگر، می‌توانند در حد مفیدی، که مربوط به مطالبات عمومی مردم و دانشجویان شود، بدون ورود به اختلافات، تضادها و رقابت‌های جناحی وارد حوزه سیاست گردند.

مجالس دانشجویی رابطه دولت و دانشجویان را تنظیم کرده، مانع تهدید دولت از سوی دانشجویان خواهند گردید و رابطه آنها را به رابطه‌ای سازنده و کم تنش تبدیل خواهد ساخت. این مجالس مخاطره (ریسک) مشارکت دانشجویان در امور دانشجویی را کاهش داده، جو ناامیدی و یاس را به فضای امیدواری و مشارکت تبدیل خواهند کرد و زمینه مساعدی برای فعالیت‌های فرهنگی، اجتماعی و صنفی را پدید خواهند آورد.

تشکیل مجالس دانشجویی مانع وارد شدن خدشه به اعتبار علمی دانشجو و دانشگاه و مانع نفوذ عوامل خارجی در دانشگاه و استفاده ابزاری از آن خواهد شد و ضمن فراهم کردن محیط مناسب برای بحث و یادگیری تاریخی، فرهنگی و سیاسی مانع از آن خواهند شد که دانشجویان با اطلاع و دانش محدود ادعاهای بزرگ سیاسی کنند و به رغم حسن نیت، دچار خطای سیاسی گردند. تشکیل مجالس دانشجویی کمک خواهند کرد که محیط دانشگاه محیط مقدسی به شمار رود و افکار دانشجویان در فضایی سالم به طور آزاد رشد کند.

با آرزوی آزادی کلیه دانشجویان زندانی، یاد شهدای ۱۶ آذر ۱۳۳۲ و تمامی دانشجویانی را که، چه در دوران انقلاب و مبارزات خونین علیه استبداد سلطنتی، چه در جبهه‌های جنگ تحمیلی و چه پس از آن در راه پیشبرد جنبش اصلاح‌طلبی و تحقق حقوق و آزادی‌های اساسی ملت شهید شده‌اند گرامی می‌داریم و به روان پاک همه‌ی آنان درود فراوان می‌فرستیم.

فاطمی؛ شهید گمنام/ خیابانی بنام تنها یار مصدق که اعدام شد^۱

آریامهر در صدور فرمان تیرباران بسیار دست و دل باز است... روزی که شاه در ۲۵ مرداد سال ۱۳۳۲ در آخرین روزهای حکومت دکتر مصدق از رامسر به بغداد گریخت، حسین فاطمی در بالکن مشرف به میدان بهارستان نطق مخالفی علیه این فرار مفتضح ایراد کرد و گفت: «تحفه‌ای که قرار بود به تهران بیاید به بغداد برده شد.» حکومت ملی مصدق با پول و به دست عوامل امریکایی مقیم تهران سرنگون شده، حسین فاطمی نیز از ترس دژخیمان چکمه‌پوش کودتاکننده مخفی گشت. ولی پس از چند ماه جستجو بالاخره او را یافتند و در عین بیماری و تب وی را محاکمه کردند و تیرباران. مگر سزای یک نطق مخالف، تیرباران شدن است و اگر کشتن حسین فاطمی با آن حال و روز به خاطر ایراد یک نطق مخالف، جنایت نیست، پس جنایت چیست؟ و جنایتکار چگونه آدمی است؟»

امید ایران‌مهر

احمد آرامش، هفت سال در زندان آریامهر

تاریخ ایرانی: این سوی خیابان خلوت است. اطراف پُر است از چشم‌هایی که تو را می‌پایند، از ارتفاع و روی زمین. از توی بُرجک نگهبانی و اتاقک نگهبانی. پشت سر بزرگراه چمران است و روبرو خیابان فاطمی. این بخش از خیابان فاطمی غربی نوساز و گویی قرق ارتش است. از مرکز بهداشت و درمان تا کانون بازنشستگان، از فرماندهی و ستاد دژبان تا دانشگاه خاتم‌الانبیا، همه و همه این منطقه را با بخش شرقی خیابان متفاوت کرده است. همین چند سال پیش بود که با تخریب بخش‌هایی از پادگان انتهای خیابان، راه را به سوی بزرگراه چمران باز کردند اما هنوز هم فضای این بخش از خیابان تحت تاثیر وجود این ساختمان‌ها است. کمی که به سوی شرق حرکت می‌کنم اوضاع آرام آرام تفاوت می‌کند. حوالی تقاطع جمالزاده سفارت جمهوری پاکستان است و کمی آن سوتر مغازه‌هایی که با مشتریانشان روح زندگی را به این خیابان می‌آورند.

همان حوالی بود که یک مغازه فروش «دزدگیر» توجهم را جلب کرد. فروشنده‌اش جوانی ۳۵ ساله بود. از او درباره خیابان فاطمی پرسیدم، اینکه چرا به این نام خوانده شده است؟ پاسخی نداشت. با لبخند گفت «چیزی از تاریخ نمی‌دانم». پاسخ صادقانه‌اش مجابم کرد. بیرون که

^۱گفتگوی محمد توسلی با خبرنگار «تاریخ ایرانی» - بخشی از متن - امید ایران‌مهر - ۱۳۹۱/۸/۲۲

آدم مردی میانسال را دیدم که کمی آن طرف‌تر منتظر بود. نگاهش را به خیابان دوخته بود. صدایش کردم و با همان تعجب نگاهم کرد. برایش توضیح دادم که قرار است گزارشی درباره خیابان فاطمی بنویسم. همین‌طور که می‌شنید نگاهش به طرف خیابان برگشت. وانتی ایستاد و مشغول پیاده کردن گونی‌ها شد. مرد همین‌طور که به وانت نگاه می‌کرد، گفت: «من فقط می‌دانم فاطمی مرد شریف و بی‌حاشیه‌ای بوده. وگرنه اسمش را روی خیابانی نمی‌گذاشتند.» و با گفتن «بخشید من کار دارم» به گفت‌وگویمان پایان داد.

هرچه مصدق مو نداشت، او داشت!

کمی پیش آدمم. سازمان شیلات ایران و فرماندهی مهندسی ساختمان و تاسیسات ارتش را پشت سر گذاشتم تا به تقاطع امیرآباد رسیدم. «موزه فرش» یک سوی تقاطع و فروشگاه «کفش ملی» سمت دیگر بود و درست کنار آن فروشگاه «سپه». جلوی کفش ملی که رسیدم مردی کفش به دست موقع خداحافظی اسم کوچک فروشنده را صدا زد و بیرون آمد. حدس زدم باید قدیمی اینجا باشد. صدایش کردم و موضوع را گفتم. عجله داشت اما یکی از کسبه قدیمی محل را معرفی کرد تا با او صحبت کنم، پارچه‌فروشی که کمی بالاتر از فاطمی در خیابان امیرآباد مغازه داشت. تا جلوی مغازه همراهی‌ام کرد و رفت. مغازه‌ای نسبتاً بزرگ بود که دور تا دور، پارچه‌های رنگارنگ چیده بودند و در آن چند خانم مشغول خرید.

پدري که صاحب اصلی مغازه بود حضور نداشت و ناچار با پسر بزرگترش هم صحبت شدم. «نامدار» و خانواده‌اش، اصالتاً اهل رودسر هستند اما ۴۶ سال است در این محل کسب و کار دارند. وقتی پرسیدم فاطمی که بود؟ مکثی کرد و همین‌طور که با خریدار آذری‌زبان چانه می‌زد، گفت: «فکر می‌کنم از مبارزان جریان ملی شدن صنعت نفت بود و از اعضای کابینه دکتر مصدق که بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ بنده خدا را بازداشت و اذیت کردند.» جالب که درست گفته بود اما از نگاه پر از تردیدش معلوم بود، مطمئن نیست. پرسیدم: «چطور مُرد؟» باز مکثی کرد و گفت: «نمی‌دانم!» و بعد از مکث پرسید: «شاید اعدام شده باشه. اعدام شده؟ یا خودش فوت شد؟»

پیش از ظهر و فروشگاه سپه شلوغ است. پر از مردان و زنان میانسال و کهنسالی که برای خرید آمده‌اند. به جلوی در فروشگاه که رسیدم پیرزنی قد کوتاه با عینکی گرد روی چشم و بافتنی بنفشی بر تن، عصازنان یک دست خریدهایش و دستی دیگر به دست دختری جوان از

در بیرون آمد و چشم چرخاند دنبال تا کسی. سنش جوری بود که به نظرم آمد لابد باید فاطمی را بشناسد. جلو رفتم و پرسیدم: «سلام خانم، من در حال نوشتن گزارشی هستم درباره خیابان فاطمی، شما دکتر فاطمی را می‌شناختید؟» انگار که متعجب و شوکه شده باشد از سوالم: «من خیلی سال اینجا زندگی کردم. هیچ وقت کسی این سوال رو ازم نپرسیده بود. بله می‌شناسم. من البته دیگه اینجا زندگی نمی‌کنم ها. بچه‌هام که خونه باباشون فروختن. برا منم گیشا خونه گرفتن. میام اینجا خرید می‌کنم.» باز درباره فاطمی پرسیدم. گفت: «خب آدم خوبی بود. دلسوز مردم بود.» متولد سال ۱۳۱۴ بود. یعنی در زمان کودتا درست ۱۸ سال داشت: «دکتر فاطمی وزیر خارجی [خارجی] بود.» ابروهایش را بالا داد: «خیلی خوش تیپ بود! کت شلوارش تمیز و موهایش همیشه مرتب و شونه کرده بود. هر چی مصدق مو نداشت اون داشت و مرتب شونه‌ش می‌کرد!» خندید و ادامه داد: «کشتنش. معلوم بود می‌کشنش.» چه کسی او را کشت؟ «انگلیسا. انگلیسا کشتنش. مصدق هم کشتن!» دختر دورتر ایستاد و به تا کسی که پشت سرم ایستاده بود، گفت: «دریست، گیشا». پیرزن سوار ماشین که می‌شد گفت «اینا رو برا چی پرسیدی؟»، گفتم «برای نوشتن گزارش». گفت: «مواظب باش!» و ماشین به راه افتاد...

در اینترکننتینتال «لاله» روید

جلوتر از شرکت تعاونی مصرف سپه اسکلت ساختمانی در حال ساخت با گونی و پارچه پوشانده شده بود. بنری با امضای «هیات رزمندگان اسلام» بالای داربست‌ها توجه را جلب می‌کرد: «محل احداث فاطمیه بزرگ تهران». دیوار به دیوار «فاطمیه» آینده تهران، دبستان پسرانه شهید رجایی است، کمی بعدتر به ترتیب پارکینگ طبقاتی لاله، مرکز خرید لاله، شرکت معدنی و صنعتی گل‌گهر، بنیاد مسکن انقلاب اسلامی و روبروی همه این‌ها درب شمالی و نرده‌های پارک لاله [فرح سابق] و بعد هم هتل لاله.

هتل لاله پیش از انقلاب هتل «اینترکننتینتال» نامیده می‌شد. این هتل یکی از ده‌ها هتلی بود که از سال ۱۹۴۶ به این سو به وسیله شرکت هواپیمایی پان امریکن تاسیس شد تا از راه افزودن مسافر به کشورهای امریکای جنوبی، کمکی برای تقویت اقتصاد این کشورها باشد. در جریان این پروژه در مجموع حدود ۲۰۰ هتل در پنج قاره جهان ساخته شد که هتل تهران یکی از آن‌ها بود. این هتل ۱۳ طبقه‌ای که ۳۸۰ اتاق دارد، در زمینی به مساحت ۱۶ هزار مترمربع قرار گرفته و به خاطر موقعیت جغرافیایی خاص خود [در مرکز شهر] از جمله بهترین هتل‌های ۵ ستاره

پایتخت است. با وقوع انقلاب، شعبه تهران سهم خود را از شرکت هتل‌های اینترکننتینتال خرید و از آن زمان بنام «هتل بین‌المللی لاله» شناخته شد.

محوطه هتل لاله که تمام شد، خیابان حجاب بود و بعد سازمان آب و فاضلاب استان تهران. یکی از قدیمی‌ترین ادارات دولتی واقع در خیابان فاطمی که روزگاری این خیابان را بنام آن می‌شناختند: «خیابان سازمان آب». نامی که پس از به جریان افتادن دموکراسی شاهانه و تشکیل احزاب دولتی، بنام حزب اکثریت «ایران نوین» تغییر کرد.

اینجا پُر است از ساختمان‌های دولتی و نیمه دولتی، از شرکت بازرگانی دولتی و مرکز آمار ایران، تا بیمه خدمات درمانی و سازمان بیمه سلامت استان تهران. از شرکت نفت و گاز پارس و دادسرای انقلاب تا واحد مبارزه با پولشویی، اداره بازرسی و نهضت سوادآموزی! اما مهم‌ترین ساختمان خیابان فاطمی، در حوالی میدان فاطمی قرار داد. ساختمانی بلند که ماجراهای مختلفی را از سر گذرانده است.

از حزب رستاخیز تا شهرداری تهران

ساختمان «وزارت کشور» قصه دور و درازی دارد. این ساختمان در نزدیکی میدان «ایران نوین» سابق، ساختمانی بود که برای استقرار تک حزب حاکم بر نظام آریامهری در حال ساخت بود. قرار بود «دفتر مرکزی حزب رستاخیز» در این ساختمان باشد و عجیب نبود برای نورچشمی شاه، ساختن ساختمانی با امکاناتی مافوق تصور در دستور کار قرار گیرد.

مجله «خواندنیها» در مهرماه ۱۳۵۷ در توصیف این ساختمان نوشته بود: «ساختمان عظیم و بی‌نظیر حزب رستاخیز واقع در خیابان ایران نوین، آخرین مراحل احداث خود را طی می‌کند. این ساختمان که در بهترین نقطه شمال شهر تهران و در ضلع شمالی این خیابان در زمینی به وسعت زیاد که بعداً هم بر وسعت اولیه آن افزوده شده، بنا گردید، از نظر عظمت و سبک و نمای بیرونی در تهران تک است. ناظر ساختمان حزب، سناتور مهندس جمال گنجی وزیر اسبق راه می‌باشد. این ساختمان که اول برای (حزب) ایران نوین برپا می‌شد در یازدهم اسفند پنجاه و سه تحویل حزب جدیدالولاده رستاخیز شد و برای اینکه قدرت حزب را به رخ بکشند بر عظمت و جلال و جبروت این طرح افزودند و از جمله برای دبیرکل اتاقی ساختند که اتاق نخست‌وزیر در کاخ نخست‌وزیری در برابر آن به صورت اتاق یک کارمند معمولی دولت جلوه می‌کند. سالن‌های متعدد به گنجایش چند هزار نفر... اتاق‌های بزرگ و کوچک که بیشتر آن‌ها اختصاصی بوده...

سالن‌های کوچک برای تشکیل کنفرانس‌ها، رستوران بزرگ به گنجایش دو هزار نفر با آشپزخانه مجهز و دیگر وسایل راحتی و رفاهی که در این ساختمان آسمانخراش مانند فراهم شده، آن را به صورت یک کاخ به تمام معنی برای زندگی راحت و تمدد اعصاب نمودن و در ضمن سیاست بازی کردن درآورده است. چون مخارج احداث این ساختمان را دولت پرداخت نموده بنابراین در مالکیت دولت قرار خواهد داشت، اما هیچ تصمیمی در نحوه استفاده از این ساختمان که تنها پارکینگ آن گنجایش ۴۰۰۰ اتومبیل را دارد اتخاذ نشده و البته به هیچ درد وزارتخانه‌ای نمی‌خورد، چون اتاق‌ها و سالن‌ها و سراسراها به صورتی است که نمی‌توان از آن‌ها برای دایر کردن یک وزارتخانه استفاده نمود. حتی برای بیمارستان هم مناسب نیست و برای دانشگاه هم تناسبی ندارد... ضمناً نمی‌توان در داخل این ساختمان دست به تغییراتی زد و این کار میلیون‌ها خرج برمی‌دارد.»

این ساختمان مجلل اما آماده بهره‌برداری نشده بود که انقلاب شد. هنوز چند ماه از پیروزی انقلاب نگذشته بود که مهندس مهدی بازرگان، نخست‌وزیر دولت موقت در نامه‌ای به تاریخ ۱۵ فروردین ماه ۱۳۵۸، طی ابلاغیه‌ای اعلام کرد این ساختمان تحویل شهرداری تهران خواهد شد. در این نامه آمده بود: «هیأت وزیران دولت موقت انقلاب اسلامی در جلسه مورخ ۲۶ اسفند ۵۷ بنا به پیشنهاد وزارت کشور تصویب نمودند ساختمان حزب سابق رستاخیز واقع در میدان ایران نوین به شهرداری تهران واگذار گردد.»

در این باره از محمد توسلی، اولین شهردار تهران پس از انقلاب پرسیدم. او در پاسخ به این سوال که چرا ساختمان نیمه‌کاره حزب رستاخیز به شهرداری تهران واگذار شد، به «تاریخ ایرانی» گفت: «این ساختمان قرار بود ساختمان حزب رستاخیز باشد و هم به لحاظ معماری و هم به لحاظ تاسیسات، مخارج بالایی برای آن شده بود. تمام تجهیزات و تاسیسات و مبلمان آن از خارج سفارش داده شده بود و در آستانه انقلاب نیمه‌کاره بود. آن زمان بسیاری از تجهیزات اجناس سفارش داده شده برای آن به بنادر رسیده بود که شورای انقلاب و دولت موقت مصوب کردند این ساختمان به شهرداری تهران تحویل داده شود تا کار تکمیل ساختمان را به انجام برساند و خود در آن مستقر شود.»

اولین شهردار تهران پس از انقلاب با بیان اینکه «قرار شد با تکمیل ساختمان تمامی معاونت‌ها و ادارات کل را که در نقاط مختلف شهر پراکنده بودند، به اینجا بیاوریم و متمرکز کنیم»، گفت:

«در این راه برخی پیمانکاران پروژه مثل شرکت لوزان با مدیریت آقایان دکتر زیرک‌زاده و مهندس عطایی و شرکت تاسیساتی جنرال مکانیک و... پذیرفتند برای کمک به انقلاب، این پروژه را تکمیل کنند. آن زمان مردم انقلاب را از خودشان می‌دانستند و از راه‌های مختلف در پیشبرد اهداف آن و خدمت به مردم با اخلاص مشارکت می‌کردند و از آن جمله این شرکت‌ها بودند که در این پروژه بدون چشمداشت مالی کار کردند.»

وقتی شهرداری، وزارت کشور شد

با ترخیص تمامی تجهیزات در بنادر و تکمیل ساختمان، شهرداری تهران که آن زمان ۵ هزار نفر پرسنل ستادی داشت و دفتر مرکزی‌اش در خیابان ایرانشهر بود، با تمامی معاونت‌ها و ادارات کل‌اش در این ساختمان متمرکز شد. محمد توسلی درباره فواید استقرار واحدهای مختلف شهرداری در یک ساختمان واحد گفت: «این خیلی مهم بود که از بسیاری از سفرهای زائد شهری جلوگیری می‌شد و خدمات به شکل ساده‌تر و بهتری در اختیار مردم قرار می‌گرفت.» توسلی تا اواخر سال ۵۹ شهردار تهران ماند اما پس از او در دوران شهرداری غلامحسین دلجو [در این فاصله سیدرضا زواره‌ای و سید کمال‌الدین نیک روش نیز هر یک مدتی شهردار بودند] بود که علی‌اکبر ناطق نوری، وزیر وقت کشور اظهار تمایل کرد ساختمان وزارت کشور از خیابان بهشت به ساختمان فاطمی انتقال پیدا کند.

مهندس توسلی در این باره به «تاریخ ایرانی» گفت: «این در حالی بود که وزارت کشور آن زمان در خوشبینانه‌ترین حالت، ۵۰۰ کارمند بیشتر نداشت. ولی شرایط خاص آن زمان، در جریان بودن جنگ، نقش ویژه وزارت کشور در اداره کشور و حادثه پیدا شدن بمبی در نزدیکی ساختمان خیابان بهشت، مسئولان را مجاب کرد که این جابجایی انجام شود. بدین ترتیب شهرداری با ۵ هزار کارمند به ساختمان قبلی وزارت کشور در خیابان بهشت و وزارت کشور به ساختمان فاطمی نقل مکان کردند...»

پزشکی که در جبهه کشته شد؟!

از برابر وزارت کشور گذشتم. میدان فاطمی و ساختمان بزرگ سازمان بازنشستگی کشوری از همین فاصله به خوبی دیده می‌شد. بعد از آن هم مسجد نور؛ محلی برای گردهمایی‌های سیاسی که به بهانه درگذشت افراد مشهور یا اقوامشان برگزار می‌شود. این مسجد که یکی از مشهورترین مساجد تهران در محافل خبری است، سابقه‌اش به حدود ۱۸ سال قبل [سال ۱۳۷۳]

باز می‌گردد.

کمی آن طرف‌تر از کیوسک روزنامه‌فروشی، مردی حدوداً ۴۰ ساله با گرمکن ورزشی ایستاده بود. حدس زدم باید ساکن همین حوالی باشد. حدسم درست بود. خانه‌اش در یکی از فرعی‌های میدان گلها بود و آنجا منتظر یکی از دوستانش ایستاده بود. گفت ۱۰، ۱۵ سالی است که در این محله زندگی می‌کند. پرسیدم «می‌دانید چرا اسم این خیابان را فاطمی گذاشتند؟»، کمی مکث کرد و گفت: «بله! به خاطر شهید دکتر فاطمی». پرسیدم شما او را می‌شناسید؟ پاسخی که داد هنوز در گوشم است: «بله، ایشون پزشکی بودن که برای کمک به رزمندگان در دوران جنگ به جبهه‌ها رفتن و شهید شدن!!» وقتی این پاسخ را داد اول فکر کردم شوخی‌اش گرفته، باز پرسیدم مطمئنید؟ با قاطعیت گفت: «بله!»

میدان فاطمی تا چند سال قبل تابلوی خود را حفظ کرده بود اما وقتی وزارت جهاد سازندگی و بعداً جهاد کشاورزی به این میدان آمد، میدان هم شد «میدان جهاد»؛ نامی که تنها در خود میدان دیده می‌شود و در هیچ یک از تابلوهای راهنمایی که در خیابان‌های اطراف قرار دارند، اثری از آن نیست.

چه کسی گفت خیابان فاطمی؟

انتخاب نام خیابان فاطمی به روزهای ابتدای انقلاب باز می‌گردد. روزهایی که شهرداری تهران با دعوت از معتمدین شهر شورایی برای نظارت بر نامگذاری معابر و میداین شهر تشکیل داد. مهندس محمد توسلی درباره شیوه نامگذاری‌ها می‌گوید: «از آنجا که مسئولیت نامگذاری خیابان‌ها به عهده شهرداری تهران است، در همان روزهای اول تصدی اداره شهر تهران شورایی از فعالین گروه‌های اجتماعی ملی - اسلامی دوران انقلاب زیر نظر آقای خسرو منصوریان، معاون امور اجتماعی و رفاه شهرداری تهران تشکیل شد که به کار نامگذاری معابر شهری نظارت داشت. شورای مزبور ضوابطی را برای تغییر نام خیابان‌ها و انتخاب نام جدید آن‌ها پیشنهاد کرد و پس از تصویب شورای معاونین شهرداری تهران این ضوابط، چارچوب و مبنای نامگذاری‌ها قرار گرفت. بسیاری از این نام‌ها برگرفته از شعارها، فرهنگ و ارزش‌های انقلاب و در حقیقت تبلور آن‌ها در عناوین خیابان‌های شهر بود، مثلاً شعاری بود که می‌گفت «نهضت ما حسینی است». ما این مفهوم را در نامگذاری میدان امام حسین، خیابان انقلاب، میدان انقلاب، خیابان آزادی و میدان آزادی لحاظ کردیم. یا سه رکن «جهاد، شهادت، پیروزی» که از مفاهیم ارزشمند در جریان

مبارزات انقلابی بود، در انتخاب نام خیابان مجاهدین اسلام، میدان شهدا و خیابان پیروزی مد نظر قرار گرفت.»

یکی از ضوابط تعیین شده این بود که افرادی که نامشان روی خیابان‌ها گذاشته می‌شود از میان رجال در قید حیات نباشند: «مثلاً خاطر هست مردم به خاطر علاقه‌ای که به آیت‌الله طالقانی داشتند خیابان قدیم شمیران را در جریان راهپیمایی‌های تاسوعا و عاشورا بنام طالقانی نامگذاری کرده بودند. از آنجا که حفظ آن، مغایر ضوابط تعیین شده توسط شورای نامگذاری بود، موضوع حضوری با ایشان مطرح شد. آیت‌الله طالقانی ضمن تأیید ضوابط مذکور از پیشنهاد نام دکتر شریعتی به مناسبت موقعیت «حسینیه ارشاد» در این خیابان به گرمی استقبال کردند. البته بعد از درگذشت مرحوم طالقانی در ۱۹ شهریور سال ۱۳۵۸ خیابان تخت جمشید سابق به نام ایشان نامگذاری شد.»

در سال ۱۳۵۳ با تشکیل حزب رستاخیز و انحلال دیگر احزاب از جمله ایران نوین، نام خیابان «ایران نوین» تهران به آریامهر تغییر کرد و تا زمان وقوع انقلاب به همین نام باقی ماند. توسلی درباره دلایل تغییر نام این خیابان به «شهید خیابان دکتر فاطمی» گفت: «ما این کار را به خاطر خدمات و نقش مهمی که ایشان در نهضت ملی ایران داشتند انجام دادیم.»

هرچند این تصمیم دولت موقت به واسطه گرایش‌های ملی‌گرایانه اعضایش عجیب به نظر نمی‌رسید اما جالب آن است که دیگر انقلابیونی که گرایش‌های دیگری هم داشتند [و حتی در زمان حیات دکتر فاطمی با او برخوردهای سختی هم داشتند] با این تصمیم مخالفتی نشان ندادند.

محمد مهدی عبدخدایی [از اعضای فداییان اسلام که در سال ۱۳۳۱ دکتر حسین فاطمی را ترور کرده بود] دو سال پیش در سلسله گفت‌وگوهایی با «تاریخ ایرانی» در این باره گفته بود: «درباره نامگذاری خیابان شهید فاطمی ما اقدامی نکردیم. گفتیم دکتر فاطمی را شاه کشته، طاغوت کشته، قرار نیست چوب به بدن کسی بزنیم که از طاغوت زجر دیده است. بالاخره ما و او هر دو در مقطعی طرفدار براندازی سلطنت بودیم. برای من هم به اتهام مخالفت با اساس سلطنت تقاضای حکم اعدام شده بود که اگر با نواب صفوی دستگیر می‌شدم، تیرباران می‌شدم. دوستان من هم به خاطر مخالفت با سلطنت تیرباران شدند. دکتر فاطمی را هم سلطنت تیرباران کرد. انصاف به ما این را می‌گوید کسی که با دشمن مشترک مخالف بوده و دشمن مشترک او را از میان برده است ما به او ضربه نزنیم و بگذاریم نامش جاودانه در تاریخ بماند، گرچه دکتر

فاطمی لائیک بود، طرفدار حکومت اسلامی نبوده و روزی که اعدامش کردند می‌گفت درود بر مصدق.»

شهیدی که گمنام ماند

وزیر امور خارجه دولت مصدق که خود مصدق از او با عنوان پیشنهاد دهنده تشکیل جبهه ملی و مبتکر ملی شدن صنعت نفت یاد می‌کرد، بعد از کودتای ناکام هواداران سلطنت در ۲۵ مرداد ۱۳۳۲ طی مقالاتی در روزنامه خود «باختر امروز» خواهان اعلام جمهوری در ایران شد. او در یکی از این مقالات نوشت: «مردم در قطعنامه میتینگ با شکوه بی‌سابقه دیروز تهران خواستار شده‌اند که وظایف «فراری بغداد» به یک شورای موقتی واگذار شود. خدای بزرگ ایران خواسته است که ملت ما پس از قرن‌ها محرومیت و ناکامی امروز که فرصت به دست آورده در راه سعادت و ترقی کامیاب شود، هر کس با این خواسته او از در جنگ درآید مقهور و شکست خورده و منکوب می‌شود.»

آرزوی اعلام جمهوری در آن مقطع با کودتای دوم مخالفان دولت در ۲۸ مرداد ۳۲ نقش بر آب شد. بعد از کودتا، سید حسین فاطمی که به خاطر تلاش برای برکناری پادشاه و اعلام جمهوری در صدر فهرست افراد تحت تعقیب قرار گرفته بود همچون برخی سران جبهه ملی مخفی شد. اختفای او حدود ۸ ماه به طول انجامید اما سرانجام عوامل دولت کودتا، وی را بازداشت کردند و بعد از یک سال زندان، در بامداد روز ۱۹ آبان ماه ۱۳۳۳ به جوخه اعدام حکومت شاه سپرده شد. او تنها یار نزدیک مصدق بود که پس از کودتا کشته شد و نامش به عنوان تنها «اعدامی» این کودتا در یادها ماند.

حسین فاطمی تا آخرین لحظات بر مواضع سخت خود در برابر «سلطنت» و «اجنبی» ایستاد. او پیش از اعدامش گفته بود: «می‌دانید چرا من کشته می‌شوم؟ من برای این کشته می‌شوم که اولین اقدام من در وزارت امور خارجه به دستور پیشوای نهضت ملی بستن سفارت و قنصلخانه‌های انگلیس در ایران بود و بنا به گفته پیشوای ما سرگذشت جبهه ملی باید سرمشق مردمی شود که در خاورمیانه علیه مظالم انگلیس قیام می‌کنند... من از مرگ ابایی ندارم آن هم چنین مرگ پر افتخاری. من می‌میرم که نسل جوان ایران از مرگ من درس عبرتی گرفته و با خون خود از وطنش دفاع کند و نگذارد جاسوسان اجنبی بر این مملکت حکومت کنند. من در سفارت انگلیس را بستم غافل از اینکه تا دربار هست انگلستان سفارت لازم ندارد.»

چرخ روزگار چرخید تا به موعد پیروزی انقلاب رسید. همچنان که فاطمی آرزومندش بود، با وقوع انقلاب بنیان‌های نظام سلطنت برچیده شد و نظام جمهوری جایگزین آن شد. این «تغییر» که بعد از ۲۵۰۰ سال «جمهوری» را جانشین سلطنت کرد، حتی در سرنوشت خیابان «آریامهر» نیز صورتی نمادین یافت، آنگاه که «فاطمی» خوانده شد. خیابان فاطمی معبر پر رفت و آمدی است. شاید روزانه هزاران نفر از این مسیر به محل کار و منزل خود می‌رسند اما اکنون که ۳۴ سال از نامگذاری آن به نام تنها اعدامی کودتاچیان ۲۸ مرداد می‌گذرد، هنوز هم کمتر کسی است که بداند به راستی دکتر سید حسین فاطمی که بود؟ او آنچنان که باید در میان مردمان عادی شناخته نشده است و چه طنز تلخی است؛ میدان فاطمی از یک سو به خیابان فاطمی راه دارد و از مسیری دیگر به خیابان شهید گمنام.

منابع:

آرشیو روزنامه باختر امروز، مرداد ۱۳۳۲

آرشیو مجله خواندنیها، مهر ۱۳۵۷

آرشیو روزنامه کیهان، فروردین ۱۳۵۸

دکتر سید حسین فاطمی، آزاده فخرزاده، نشریه آفتاب، دانشگاه واترلو

تیری که زدم به فاطمی نخورد، گفت‌وگوی تاریخ ایرانی با محمدمهدی عبدخدایی

سابقه همکاری دکتر حبیبی با نهضت آزادی ایران

گزارش یک اشتباه تاریخی^۱

زمینه‌ها و سوابق همکاری

من مرحوم دکتر حسن حبیبی (۱۳۹۱-۱۳۱۵) را در دوره اقامتش در اروپا ندیدم. اما از سال ۱۳۴۱ - که برای ادامه تحصیل ابتدا به آلمان رفتم - در حاشیه جلسات قرآن مرحوم مهندس اسدالله خالدی در شهر گیسن، زمینه‌های شکل‌گیری انجمن‌های اسلامی دانشجویان را فراهم کردم. در سال‌های بعد، پس از توقف فعالیت‌هایی که همراه با برخی از دوستان نهضتی در خاور میانه داشتیم و بازگشتم به آلمان برای ادامه تحصیلات دکترا، فکر اولیه انجمن‌های اسلامی سامان پیدا کرده بود. علاوه بر شهر گیسن، در شهرهای برانشوایگ، برلین، کرفلد و وورتسبورگ نیز هسته‌های انجمن اسلامی دانشجویان شکل گرفته بود. با حضور در دو نشست انجمن‌های اسلامی دانشجویان در اروپا، در سال‌های ۱۳۴۵ و ۱۳۴۶، و شکل‌گیری اساسنامه و برنامه‌های گروه فارسی زبان اتحادیه انجمن‌های اسلامی دانشجویان در اروپا (UMSO) و انتشار اولین شماره «مکتب مبارز» در سال ۱۳۴۶، به ایران مراجعت کردم. از این‌رو، همواره فعالیت‌های خارج از کشور در اروپا و آمریکا را دنبال می‌کردم و، از جمله، در جریان تلاش‌های فرهنگی و اجتماعی دکتر حبیبی در فرانسه بودم.

دکتر حبیبی در سال‌های قبل از انقلاب ۵۷ همکاری نزدیکی با گروه فارسی زبان اتحادیه یاد شده داشت و مقالات و آثار قلمی او در نشریات درج می‌شد. مرحومان دکتر حبیبی و صادق قطب‌زاده در نشست پنجم اتحادیه، در سال ۱۳۴۸، به عنوان ناظر و مشاوران سیاسی انتخاب شدند و به سمینارهای فرهنگی و نشست‌های اتحادیه دعوت می‌شدند. به همت آقای دکتر حبیبی، نشریه «مجموعه کرامه» - که اخبار و رویدادهای نهضت فلسطین را منعکس می‌کرد به طور ادواری به وسیله اتحادیه منتشر می‌شد و این کار تا پیروزی انقلاب ادامه داشت.

در نشست ششم اتحادیه، مرحوم دکتر سید محمد بهشتی، که در آن زمان سرپرستی مرکز اسلامی هامبورگ را برعهده داشتند، در سخنرانی‌شان به خصوصیات شخصی دکتر حبیبی اشاره کرده و گفتند: «من با اجازه ایشان می‌گویم، این آقای حبیبی عزیز ما، ایشان هشت سال است که گوشت نمی‌خورند ولی ماشاءالله یک آقای هستند خیلی سالم، آب و رنگ دار، شوخ

^۱ یادداشت محمد توسلی - مجله «مهرنامه» - ۱۳۹۱/۱۲/۵



شکل ۱ آقایان دکتر حسن حبیبی، صادق قطب‌زاده و دکتر صادق طباطبایی که عازم نشست ششم گروه فارسی زبان اتحادیه انجمن‌های اسلامی دانشجویان در اروپا هستند در استراحتگاه جاده اتوبان دوسلدورف هانور آلمان در سال ۱۹۷۰ (۱۳۴۹)

و شنگ و یک انسانی که انسان از انس با او لذت می‌برد. چه عیب دارد به این که ما هم در انجمن‌ها مان بتواند افراد این جوری داشته باشد. التزام به امور مذهبی، التزام به اجتناب از محرمات، التزام به ادای واجبات و»^۱

^۱ تاریخچه مبارزات اسلامی دانشجویان ایرانی در خارج از کشور، اتحادیه انجمن‌های اسلامی دانشجویان در اروپا (۱۳۶۰-۱۳۴۴)، انتشارات اطلاعات - ۱۳۸۶، صفحه ۳۰۱

این مقدمه را از این رو آوردم تا اشاره‌ای به سجایای اخلاقی، فرهنگی و علمی دکتر حبیبی و جایگاه ایشان در همکاری‌های فرهنگی و سیاسی انجمن‌های اسلامی دانشجویان و نهضت آزادی خارج از کشور داشته باشم.

در سال ۱۳۴۸، با رشد فعالیت‌های فرهنگی انجمن‌های اسلامی دانشجویان، اعضای انجمن‌های اسلامی به لحاظ فکری و تشکیلاتی احساس هویت و قدرت بیشتری یافتند و نیاز به مشارکت در فعالیت‌های سیاسی در سطح انجمن‌ها عمیقاً به چشم می‌خورد، به طوری که اعضای انجمن علاقه مند بودند که در مسائل سیاسی مشارکت و موضع‌گیری کنند. ولی، با توجه به این که درگیر شدن انجمن‌ها در مسائل سیاسی بر خلاف خط مشی انجمن‌های اسلامی و مانع حفظ انسجام آنها بود، در کنار نشست اتحادیه در سال ۱۳۴۸، هسته جدید تشکیلات نهضت آزادی ایران در اروپا، مستقل از اتحادیه، شکل گرفت. اعضای اولیه این هسته صادق قطب زاده، دکتر حسن حبیبی و چند تن دیگر بودند. آقای دکتر حبیبی، که در شهر استراسبورگ فرانسه اقامت داشت، مسئولیت بخش اعتقادی و فرهنگی نهضت آزادی ایران بخش اروپا را نیز برعهده داشت. لازم به یادآوری است که شاخه اولیه نهضت آزادی ایران در خارج از کشور در سال ۱۳۴۱ قبل از تشکیل شده بود.

در سال ۱۳۵۷، در مدت ۱۱۸ روز اقامت رهبر فقید انقلاب در پاریس، آقایان دکتر حسن حبیبی، دکتر ابراهیم یزدی و موسوی خوئینی‌ها مسئولیت پاسخگویی به سئوالات خبرنگاران را از طرف ایشان برعهده داشتند. همچنین، به درخواست آیت‌الله خمینی در پاریس، آقای دکتر حبیبی اولین پیش نویس قانون اساسی را با استفاده از قوانین اساسی فرانسه و بلژیک و اضافه کردن برخی از اصول و مفاهیم اسلامی تهیه کرد. در ایران، با همکاری آقایان دکتر جعفری لنگرودی و دکتر ناصر کاتوزیان، ویرایش دوم قانون اساسی تهیه شد و در دولت موقت شادروان مهندس بازرگان زیر نظر مرحوم دکتر یدالله سحابی، وزیر مشاور در طرح‌های انقلاب، و بررسی کارشناسی گسترده‌تر، ویرایش نهایی تهیه گردید و پس از تصویب در شورای انقلاب برای بررسی در اختیار مجلس بررسی پیش‌نویس قانون اساسی که نامش بعداً به مجلس خبرگان قانون اساسی تغییر یافت قرار گرفت. در آنجا، اصل ولایت فقیه به متن پیشنهادی دولت موقت اضافه شد. به علاوه، در پیش‌نویس مذکور، شورای نگهبان شامل ۱۱ عضو (۵ مجتهد و ۶ حقوق دان)، که توسط نمایندگان مجلس شورای ملی انتخاب می‌شدند، پیش‌بینی شده بود.

از خدمات فرهنگی دیگر دکتر حبیبی ترجمه کتاب‌های علوم اجتماعی و گردآوری، تنظیم و تدوین ۸ جلد اول مجموعه آثار دکتر علی شریعتی (با همکاری دوستان نهضت آزادی و هماهنگی با همسر ایشان، خانم دکتر شریعت رضوی، و مدیریت حسینیه ارشاد) در خارج از کشور بود که با جلد روشن چاپ شد.

در ۱۲ بهمن ۱۳۵۷، دکتر حبیبی و تعدادی از دوستان انجمن اسلامی دانشجویان و نهضت آزادی ایران، مانند آقایان دکتر ابراهیم یزدی، صادق قطب زاده، دکتر صادق طباطبایی و همراه با رهبر فقید انقلاب به ایران آمدند. در ظهر روز ۱۵ بهمن ۵۷، مهندس بازرگان دکتر حبیبی و جمعی از دوستان نهضت آزادی را برای دیدار و صرف ناهار به منزلش دعوت کرد. مرحوم آیت الله طالقانی نیز مهندس عزت الله سبحانی، دکتر حسن حبیبی و دکتر محمد مهدی جعفری، از اعضای نهضت آزادی ایران، را به عنوان مشاوران خود انتخاب کرد تا در مسائل سیاسی با آنان مشورت کند.

در دولت موقت مهندس بازرگان نیز، پس از استعفای آقای دکتر علی شریعتمداری و به پیشنهاد آقای دکتر ابراهیم یزدی، آقای دکتر حسن حبیبی به سمت وزیر علوم و آموزش عالی انتخاب شد. در دولت شورای انقلاب، آقای دکتر حبیبی با حفظ سمت در وزارت علوم و آموزش عالی، عضو شورای انقلاب و سخنگوی این شورا نیز بود.

فعالیت نهضت آزادی ایران پس از انقلاب

با پذیرش مسئولیت دولت موقت انقلاب به وسیله شادروان مهندس بازرگان و جلب همکاری جمعی از فعالان نهضت آزادی در دولت موقت (در حدود یک سوم اعضای دولت)، جمعی از اعضای نهضت که در دولت مسئولیت نداشتند، از جمله مرحوم مهندس عزت الله سبحانی، تصدی فعالیت‌های نهضت آزادی ایران را برعهده گرفتند. افراد این جمع بیشتر تحت تاثیر دیدگاه‌های مهندس سبحانی، که پس از هفت سال از زندان آزاد شده بود، قرار داشتند. پس از آزادی آن زنده یاد از زندان، در دو جلسه مشورتی که با حضور جمعی از اعضای قدیم نهضت به ویژه مهندس بازرگان، دکتر سبحانی و آیت الله طالقانی، در روستای سینک (در شمال شرق تهران) برگزار شد، مهندس سبحانی بر دیدگاه‌ها و تحلیل‌های سیاسی خود اصرار ورزید و، در نتیجه، با نظرات راهبردی سران نهضت آزادی ایران، به ویژه مهندس بازرگان، تفاهم و توافق حاصل نشد. محور اصلی اختلاف دیدگاه‌ها تاکید نیروهای چپ بر مبارزه علیه استعمار و امپریالیسم بود.

در ادبیات آنان «آزادی» جای مهمی نداشت و آنان مخالفانشان را با برچسب «لیبرال» سرزنش می‌کردند، در حالی که مهندس بازرگان، ضمن عنایت به مشکل استیلای بیگانگان، مشکل اصلی جامعه ایران را، با توجه به سابقه ۲۵۰۰ ساله استبداد دیرین تاریخی، استبداد می‌دانستند که بر تار و پود فرهنگ ما سایه افکنده است. تجربه تاریخ ۲۰۰ ساله اخیر کشور ما نیز نشان داده است که دست استعمار یا استیلای بیگانگان همواره از آستین استبداد بیرون آمده است.

بر این پایه، متن اسناد نهضت آزادی ایران در سال ۱۳۵۸ - که در قالب مجموعه اسناد نهضت منتشر شده است - در پاره‌ای موارد با نظرات رهبران و مصوبات کنگره‌های نهضت آزادی تفاوت‌هایی دارد. به عنوان نمونه، در حالی که دولت موقت با اشغال سفارت سابق آمریکا، که تعهدات بین‌المللی دولت ایران را نقض می‌کرد، مخالف بود و مهندس بازرگان مخالفت اصولی‌اش را با این اقدام صریحاً ابراز کرده بود، نهضت آزادی ایران در اطلاعیه‌ای به تاریخ ۱۵ آبان ۵۸ از «اقدام انقلابی دانشجویان پیرو خط امام»، با تاکید بر خصلت ضد استعماری آن، حمایت کرد.

این تفاوت دیدگاه‌ها زمینه ساز استعفای مهندس سبحانی، دکتر حبیبی و ۱۲ تن دیگر از اعضای مهم نهضت آزادی ایران در سال ۱۵۸ و اشتباه تاریخی نهضت آزادی در نامزد کردن دکتر حسن حبیبی برای اولین دوره انتخابات ریاست جمهوری بود که برای حفظ و ثبت سوابق تاریخی، به رغم میل باطنی‌ام، این یادداشت را تهیه می‌کنم. به امید آنکه بررسی این تجربه تاریخی بتواند برای نسل امروز و نسل‌های آینده جامعه آموزنده و موجب عبرت باشد.

موضوع استعفا

۱. متن استعفا نامه نسبتاً مفصل بر این نکته پای می‌فشارد که تحلیل و گفتمان «مدیران و پیشگامان نهضت آزادی ایران» جدا از واقعیت‌های سیر تحولات سیاسی و اجتماعی سال‌های اخیر ایران است و تحت تأثیر سیاست «حقوق بشر» غرب قرار گرفته‌اند و این اشتباه را ناشی از امر تاکتیکی یا ناشی از نقایص سازمانی ندانسته، بلکه آن را ناشی از اشتباهات بینشی و تاریخی تلقی می‌کردند.

۲. اعتراض به مهندس بازرگان و نهضت آزادی از این نظر که آنان مشکل اصلی جامعه ما را

^۱ اسناد نهضت آزادی ایران؛ جلد یازدهم، دفتر دوم - «استعفا از نهضت آزادی ایران» - اواخر آذر ۱۳۵۸

استبداد دانسته‌اند و به نقش استعمار و امپریالیسم توجهی ندارند و بیان اینکه این خطای استراتژیک عامل اصلی عقب‌ماندگی نهضت آزادی از انقلاب و انقلابیون شده است.

۳. «ایمان به رهبری امام خمینی از این واقعیت سرچشمه می‌گیرد که امام را تبلور کامل آرمان‌های ضداستعماری، ضداستبدادی و ضد استثماری توده‌های قیام کرده و شهید داده ملت ایران دانسته و بدین دلیل رابطه طبیعی امامت امت بین ایشان و این ملت هدف‌دار برقرار است و لذا هرگونه مقابله و مخالفت با ایشان و مواضع اساسی ایشان را در حقیقت مقابله با امت و انقلاب امت، تلقی می‌کنیم».

در متن استعفا نامه، ضمن تأکید بر «قدرشناسی و تکریم شخصی خود نسبت به رهبران نهضت آزادی ایران، بخصوص پیشگامان و معلمان ایدئولوژیک و اسلامی خود مهندس بازرگان و دکتر سحابی و دیگر برادران خویش که هر یک به نوبه خود سهمی و حقی در جنبش عظیم اسلامی ملت ما دارند» رعایت اخلاق را کرده بودند و در سال‌های بعد نیز، با حفظ روابط دوستانه و همکاری با دوستان نهضت آزادی، تجربه آموزنده‌ای را برجای گذاردند.

مهندس عزت‌الله سحابی در سال‌های بعد، با صداقت ویژه‌ای که داشتند، در مصاحبه‌ها و یادداشت‌هایشان تصریح کردند که در مواردی که با مرحوم مهندس بازرگان اختلاف نظر داشتند حق با مهندس بوده است. اما، دکتر حسن حبیبی نه تنها در این مورد بلکه در مورد زندانی کردن و اقدامات خلاف قانون و اخلاق (مانند برنامه هویت در سیمای جمهوری اسلامی) که درباره دوستان دیرین ایشان و در عرصه جامعه، در طول سه دهه گذشته، انجام یافت «سکوت» اختیار کرده، اظهارنظری ننمود و شاید تقدیر و تجلیل مقامات جمهوری اسلامی پس از درگذشت ایشان را بتوان پاداش این سکوت ارزیابی کرد.

با این وصف، برخی از همکاران دولت موقت، در مراسم تشییع و ترحیم آن مرحوم شرکت کردند و درگذشت ایشان را به خاطر خدمات گذشته و «همدلی‌های سال اول انقلاب» در یک آگهی تسلیت در شماره ۱۵ بهمن ماه روزنامه اطلاعات به خانواده محترمشان تسلیت گفتند و برای ایشان از درگاه حضرت حق رحمت و آمرزش مسئلت کردند.

نامزدی در انتخابات ریاست جمهوری

پس از برگزاری همه پرسی قانون اساسی در پنجم آذر ماه ۵۸، تصویب قانون اساسی در روز ۱۲ آذر ماه رسماً اعلام شد و براساس آن مقرر گردید که انتخابات اولین دوره ریاست جمهوری

در روز پنجم بهمن ماه ۵۸ برگزار شود.

در شرایط آن زمان، موضوع گزینش نامزد نهضت آزادی برای انتخابات در جمع دوستان نهضت مطرح بود. از یک سو، همفکران مهندس سحابی علاقه مند بودند که دکتر حبیبی که به لحاظ مواضع اقتصادی و سیاسی با آنان نزدیک تر بود نامزد شود. از سوی دیگر، مهندس بازرگان با نامزد شدن دکتر حبیبی موافق نبودند. در آن شرایط، دکتر سحابی با رهبر فقید انقلاب دیداری داشتند و در خصوص نامزد شدن اعضای برجسته نهضت برای انتخابات ریاست جمهوری نظر ایشان را جویا شدند. ایشان فرمودند: «آقای مهندس و شما در این انتخابات شرکت نکنید، بروید به مجلس».

در جلسه شورای مرکزی نهضت آزادی ایران، دو نظر از دو دیدگاه کاملاً متفاوت در این خصوص مطرح بود. مهندس سحابی و همفکرانشان، به دلایلی که گفته شد، با نامزد شدن مهندس بازرگان موافق نبودند. برخی از موافقان مهندس بازرگان نیز دلیل عاطفی برای عدم حمایت از نامزدی مهندس بازرگان داشتند. با توجه به پیامدهای افشاگری - های دانشجویان پیرو خط امام، آنان نگران تشدید اسائه ادب و برخوردهای غیر اخلاقی مخالفان، در صورت نامزد شدن مهندس بازرگان، بودند. در نتیجه، نامزدی مهندس بازرگان رای لازم را نیاورد. در آن شرایط ویژه، پیشنهاد مهندس بازرگان - که بسیار ناراحت به نظر می رسیدند - این بود که خود آقای مهندس سحابی نامزد شوند. اما مهندس سحابی، که به دلیل مسائل شخصی، آمادگی نداشتند، دکتر حبیبی را پیشنهاد کردند.

با توجه به این که موضوع استعفای مهندس سحابی و جمعی دیگر از اعضای نهضت آزادی از آذر ماه به طور خصوصی مطرح شده بود، مهندس بازرگان با پیشنهاد مهندس سحابی به شرطی موافقت کردند که ایشان و دوستانشان از نهضت خارج نشوند. پس از پذیرش این شرط از سوی آنان، شورای مرکزی با اکثریتی ضعیف به انتخاب دکتر حبیبی به عنوان نامزد نهضت آزادی در اولین دوره انتخابات ریاست جمهوری رای داد.

در پایان آن جلسه، مهندس بازرگان گفت: «این تلخ‌ترین شب زندگی من بود.»

در پی تصمیم بالا، ستاد انتخاباتی دکتر حبیبی تشکیل شد. آقای مهندس هاشم صباغیان مسئول ستاد و آقایان دکتر محمد حسین بنی اسدی، دکتر علی اسپهبدی و ... عضو آن ستاد بودند. برنامه انتخاباتی دکتر حبیبی به طور فشرده در ۲۰ صفحه تهیه و ارائه شد. پس از افشاگری دو تن

از دانشجویان پیرو خط امام در سیمای جمهوری اسلامی (شب ۱۳۵۸/۱۰/۴)، دکتر حبیبی در مصاحبه، با روزنامه کیهان ۲۵ و ۲۶ دیماه، از آن اقدام دانشجویان حمایت کرد. این در حالی بود که رهبران نهضت آزادی ایران علیه دانشجویان مذکور اعلام جرم کرده بودند (۱۳۵۸/۱۰/۵) ^۱ و نهضت آزادی نیز در بیانیه‌ای اقدام دانشجویان و سیمای جمهوری اسلامی را تقبیح کرده بود (۱۳۵۸/۱۰/۵) ^۲. این امر موجب اعتراض و ناراحتی شدید مهندس بازرگان و بسیاری از اعضای نهضت شد و آقایان مهندس صباغیان و دکتر بنی‌اسدی از ستاد دکتر حبیبی خارج شدند. در چنین شرایطی، آقای دکتر حبیبی در مصاحبه‌های انتخاباتی، خود را نامزد منفرد ریاست جمهوری معرفی کرد.

انتخابات دوره اول مجلس، در اسفند ماه ۵۸ در حدود ۷۰ درصد مردم، به رغم جوسازی‌های رسانه‌ای، به او رأی دادند. انتخاب مهندس بازرگان به عنوان نخستین رئیس جمهور می‌توانست روند تحولات سیاسی دهه شصت را بکلی دگرگون سازد. پس از اعلام نتیجه انتخابات ریاست جمهوری، اعضای مستعفی ارتباط تشکیلاتی خود را با نهضت آزادی ایران قطع کردند اما، به استثنای دکتر حبیبی، عموماً ارتباط دوستانه و همکاری‌های اجتماعی آنان با دوستان نهضت ادامه پیدا کرد ^۳.

^۱ اسناد نهضت آزادی ایران؛ جلد یازدهم، دفتر دوم - «اعلام جرم سه تن از اعضای نهضت آزادی ایران علیه دوتن از دانشجویان مسلمان پیرو خط امام» - ۱۳۵۸/۱۰/۵ ^۲ پس از افشاگری تلویزیونی خلاف قانون و اخلاق دانشجویان مذکور، در صبح روز بعد، اعضای نهضت آزادی، اعم از مستعفی و غیر مستعفی، در ساختمان نهضت (خیابان قری) جمع شدند و یک بیانیه دفاعی تهیه و منتشر کردند که از صدا و سیما نیز پخش گردید. متن این بیانیه در جلد یازدهم، دفتر دوم اسناد نهضت آزادی ایران تحت عنوان «دعوت به مناظره و بحث آزاد» در دسترس است. ^۳ آقای دکتر حبیبی در گفت و گوی ویژه با آقای محمد جواد مظفر و جمعی دیگر از جوانان دبیرخانه شورای انقلاب در ۲۹ دیماه ۵۸ که در کتاب «اولین رئیس جمهور در سال ۱۳۷۸» توسط انتشارات کویر منتشر شد به رغم امضای استعفانامه مذکور گفتند: «من در واقع هیچ وقت عضو نهضت آزادی نبودم» (صفحه ۱۹۴)

گزارش دیدار با سید محمد خاتمی^۱

آقای سید محمد خاتمی با هماهنگی قبلی روز پنجشنبه ۲۹ فروردین ۱۳۹۲ ساعت یک بعد از ظهر با خانواده آقای مهندس محمد توسلی دیدار و گفت و گو داشتند. این دیدار که حدود یک ساعت بطول انجامید با افراد خانواده که پس از سال ۸۸ بازداشت و محکومیت داشتند آقای مهندس محمد (فرید) طاهری، خانم دکتر سارا توسلی، خانم مهندس زهرا (لیلا) توسلی و مهندس توسلی و سایر افراد خانواده احوال پرسى و اظهار محبت کردند و از اینکه تا کنون این دیدار به تاخیر افتاده است عذر خواهی کردند. ایشان ضمن احوال پرسى از همسر آقای مهندس توسلی اظهار داشتند که موفقیت آقای مهندس توسلی در فعالیت های اجتماعی مرهون همکاری و پشتیبانی ایشان است. آقای مهندس توسلی ضمن خیر مقدم به آقای سید محمد خاتمی موضوع انتخابات و شرایط حساس کشور را تشریح و ضمن آن بر ضرورت حضور ایشان در انتخابات یازدهمین دوره ریاست جمهوری تاکید نمودند و در ادامه، توضیحات خود را صرفاً یک توصیه دانستند. در ادامه آقای مهندس توسلی ضمن انتقاد از برخی پیش داورها و نیز قضاوت‌های بی پایه و اساس در خصوص رهبری جنبش اصلاحات جناب آقای خاتمی که در گذشته و حتی حال مطرح بوده است اعلام داشتند که باید هر فرد را در جایگاه و ظرفیت طبیعی مورد ارزیابی قرارداد و افراد را همانگونه که هستند با همه خوبی و بدی ها و یا نقاط قوت و ضعف در نظر گرفت. نه اینکه افراد را با ویژگیهای مطلوب و ارمانی که در ذهن خود داریم بنگریم. و به اصطلاحی که در مقابل انتقادات افراط گونه گفته شده است اشاره نمودند که: "آقای خاتمی خاتمی است!"

سپس آقای مهندس توسلی به لزوم بررسی عملکرد دوران اصلاحات و جنبش سبز و نیز نقد آن اشاره نمود و اینکه می باید میان راهبرد براندازان و اصلاح طلبان مرز بندی شفاف وجود داشته باشد. از مصادیق عدم این مرزبندیها می توان به طرح برخی از شعارها و نیز رفتارهای ساختارشکنانه براندازان در حوادث بعد از انتخابات ۸۸ اشاره نمود که در نهایت بهانه‌ای برای برخورد انحصارطلبان با اصلاحطلبان و جنبش سبز فراهم ساخت.

در ادامه سید محمد خاتمی نیز با طرح موضوع شکاف عمیق بین اصلاحات و رهبری و سوءتفاهمات ناشی از آن را از موارد قابل نقد دانست و تاکید نمود که این فاصله باید ترمیم

^۱گفتگوی محمد توسلی با آقای سید محمد خاتمی در یک دیدار خانوادگی - ۱۳۹۲/۱/۲۹

گردد و اعتماد بین طرفین برقرار شود. ایشان در ادامه تاکید نمودند که ادامه این روند و نتایج وخیم آن هر دو طرف را تحت تاثیر قرار خواهد داد و دود این اختلافات به چشم همه خواهد رفت. سپس به بحران اقتصادی و نیز فاصله طبقاتی بوجود آمده پرداخت و با ذکر نمونه هایی همچون قیمت مایحتاج اساسی مردم در قیاس با دوره اصلاحات عملکرد دولت دهم را بسیار ضعیف ارزیابی نمود و دغدغه خود و سایر همفکران و کنشگران سیاسی را تهدید تمامیت ارضی کشور از سوی منگعت طلبان بین المللی معرفی نمود.

در خصوص موضوع انتخابات نیز آقای مهندس توسلی اشاره نمودند که بهتر است آقای خاتمی به عنوان رهبر جنبش اصلاحات رسماً در خصوص انتخابات خطاب به رسانه ها و نیز مردم اعلام نماید که اصلاح طلبان در انتخابات کاندیدا خواهند داشت تا جامعه امید از دست رفته را بازیابد. در ادامه آقای مهندس توسلی به شرایط حساس منطقه و نیز ایران اشاره نمود و راهبرد اساسی دشمنان دین و ملت را خشکاندن امید در جوانان و جامعه دانست و هدف غایی دشمنان دین و ملت را بازگرداندن جریان رضا پهلوی به کشور معرفی نمود و نتیجه گیری نمودند که حضور آقای خاتمی می تواند طرح و نقشه براندازان را نقش بر آب نماید و امید را به جوانان و جامعه بازگرداند و تاکید نمودند که قطعا در چنین مسیری مخاطرات و موانعی نیز وجود خواهد داشت.

در ادامه آقای سیدمحمد خاتمی به شیوه و روش خود که همواره مبتنی بر گفتگو و مذاکره است اشاره نمود و در ادامه چنین اظهار داشتند که اگر به میدان رقابت انتخاباتی بیاید و بی اخلاقیها آغاز گردد یا رد صلاحیت شود و یا امانت در حفظ ارای مردم رعایت نگردد و یا حتی انتخاب شود ولی همه ارکان و نهادها شروع به مانع تراشی نمایند و... ایا این عملکردها بیش از گذشته مردم را سرد و بی انگیزه نخواهد کرد؟! خاتمی نیاز امروز اصلاح طلبان را ایجاد فضای گفتگو فی مابین خود و حاکمیت دانست و با اوضاع و شرایط امروز، پیشنهاد نمود که اجماع اصلاح طلبان بر آقای هاشمی قرار گیرد، زیرا که تجربه چنین شرایطی را دارند و ارتباط ایشان با شخص رهبری خوب است و البته حمایت گروههای دیگری را نیز دارند. در ادامه آقای سید محمد خاتمی اشاره نمودند که کاندیداهای اعلام شده توانایی جذب ارای مردم را ندارند و رای آور نیستند. در ادامه نیز اعلام داشتند که تا کنون تلاش بر این بوده و هست که اصلاح طلبان با يك کاندیدا وارد عرصه انتخابات شوند.



شکل ۲

وضعیت پیش از انقلاب انجمن اسلامی دانشجویان^۱

انجمن اسلامی یک نهاد فرهنگی - اجتماعی است

محمد توسلی از اعضای فعال انجمن اسلامی در اواخر دهه ۳۰ و از مؤسسين نهضت آزادی است. وی که سال‌هاست بعد از کودتای ۲۸ مرداد را درک کرده است. فعالیت‌های این دو را در راستای نهضت مقاومت ملی می‌داند. وی معتقد است عضو انجمن اسلامی باید الگوی یک جوان مسلمان به لحاظ اخلاقی و اجتماعی باشد. در نشستی با وی پیرامون فضای دانشگاه در سال‌های ۳۰ و ۴۰ و آرمان‌ها و اهداف انجمن اسلامی به گفتگو پرداختیم.

در ابتدا شرایط اجتماعی سیاسی کشور به طور کلی، و دانشگاه به طور خاص در زمانی که شما به عنوان فعال دانشجویی در انجمن اسلامی فعالیت میکردید را تشریح بفرمایید.

بینید من بین سالهای ۳۶-۴۰ در دانشگاه تهران بودم. شرایط اجتماعی این دوره را برای اینکه بتوانیم مرور کنیم سال ۳۶ چهار سال بعد از سال ۳۲ و کودتای ۲۸ مرداد است و فضای سیاسی بسته شده است. نهضت مقاومت ملی تشکیل شده، در سطح جامعه و به ویژه در دانشگاه‌ها سرکوب کامل حاکم است. وقتی نهضت مقاومت ملی تشکیل می‌شود. دو حوزه فعالیت اصلی دارد: دانشگاه و بازار.

این دو نهاد نقش اساسی در مبارزات ما داشتند البته کارگران، اصناف و کارمندان و کارخانه‌جات هم بودند. طبیعتاً جنبش دانشجویی وابسته به نهضت مقاومت ملی در دانشگاه تهران تشکیل می‌شود و ارتباط کاملاً ارگانیک دارند و طبیعی است که فعالیت جنبش دانشجویی عمدتاً سیاسی باشد. بنابراین سال ۳۶ دوره‌ای است که با فعالیت‌هایی که نهضت مقاومت ملی انجام می‌دهد فرمانداری نظامی تشکیل می‌شود و با نهضت مقاومت ملی برخورد می‌کند و مهندس بازرگان هم سال ۴۴ و ۴۵ در ارتباط با فعالیت نهضت مقاومت ملی بازداشت شدند و در سال ۴۶ اولین جمع‌بندی خودشان را از مشکلات فعالیت اجتماعی در سخنرانی "احتیاج روز" در جشن عید فطرانجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه تهران ارائه دادند. به تدریج در سال ۳۸-۳۹ یک فضای سیاسی جدیدی بعد از جنگ ویتنام در زمان کندی موجب می‌شود که فضای نسبتاً باز سیاسی در

^۱ گفتگو با مهندس محمد توسلی - ویژه هفتاد سالگی انجمن اسلامی دانشگاه تهران و علوم پزشکی تهران - مهرداد مشیری - فائزه قطبی - اردیبهشت ۹۲ - این متن در تاریخ ۱۳۹۲/۲/۲۰ در سایت تاریخ ایرانی بازنشر شده است.

ایران به وجود بیاید و با شناخت این شرایط در سال ۱۳۳۹ با پیگیری کادرهای نهضت مقاومت ملی، جبهه ملی دوم تشکیل می‌شود. با تشکیل جبهه ملی دوم باز دانشگاه تهران و سازمان دانشجویی وابسته به جبهه ملی دوباره فعال می‌شود. بعد از تشکیل جبهه ملی دوم و فعال شدن نیروهای سیاسی در فضای عمومی به ویژه دانشگاه اتفاقاتی می‌افتد که موجب می‌شود که دکتر امینی با فشار آمریکا نخست‌وزیر شود و انتخابات تابستانی و زمستانی برگزار می‌شود و بنابراین جنبش دانشجویی در رابطه با این رخدادها تاریخی کاملاً درگیر است و ما بعد از سال ۳۹ و ۴۰ دو سال کاملاً پرتلاطم در دانشگاه تهران داشتیم. این فضای سیاسی سالهای ۳۶ تا ۴۰ است.

اما به لحاظ فعالیت انجمن اسلامی دانشجویان باید مقداری عقب‌تر برویم. در واقع بعد از شهریور ۱۳۲۰ و بعد از جنگ جهانی دوم و رفتن رضا شاه از ایران و جایگزینی محمدرضا شاه که تجربه چندانی ندارد. فضای سیاسی نسبتاً بازی به وجود می‌آید و احزاب و گروه‌ها شروع به فعالیت می‌کنند. چه حزبی تجربه جهانی و بیشتری داشت؟ به طور طبیعی حزب توده است که قبل از شهریور ۲۰، داستان «۵۳ نفر» و ایرانی‌هایی که به خارج از کشور رفته بودند و تحصیل کرده بودند و با افکار مارکسیسم آشنا شده بودند و جذب شده بودند. آنها اولین گروه و سازمانی بودند که در ایران کار سیاسی را آغاز کردند. دو جریان دیگر سیاسی هست که بعد از شهریور ۲۰ کار خود را آغاز می‌کنند. یکی نیروهای ملی هستند که تحصیل کردگان از خارج برگشته‌اند که می‌خواهند کشور را آباد کنند و برداشت‌ها و یافته‌های خود از غرب را با نگاه ملی پیاده کنند. بعد کانون مهندسين و بعد حزب ایران است و همینطور ادامه می‌یابد تا سال ۲۸ در زمان دکتر مصدق به جبهه ملی و نهضت ملی ایران تبدیل می‌شود. همانگونه که گفته شد در سال ۱۳۳۹ در جبهه ملی دوم تبلور پیدا می‌کند. اما این جریان ملیون ایران امروز هم در داخل و خارج ایران فعالیت خود را ادامه می‌دهند. اما جریان سوم جریان اسلامی است. یک جریان اسلام سنتی که از انقلاب مشروطه هم وجود داشت. از شیخ فضل‌الله‌نوری و روحانیون که در آن ۲۰ ساله‌ی دوران اختناق رضاخان همه سرکوب شده بودند. بنابراین آن جریان سنتی با ضرباتی که خورده بود خیلی آمادگی نداشت برای ادامه فعالیت؛ بعدها در دهه ۲۰ فدائیان اسلام ادامه فعالیت دارند و در دوران دکتر مصدق هم با افکار خودشان مشکلات سیاسی دوران در نهضت ملی ایران به وجود می‌آورند و بعد هم با ترورهایی که می‌کنند پس از کودتای ۲۸ مرداد اعدام می‌شوند و فعالیت آنها عملاً متوقف می‌شود و امروز اشخاصی مثل آقای عبدخدایی هستند که دیگر نقش مؤثری در

این جریان فکری ندارند. اما آن‌جایی که در واقع بیشتر شکل می‌گیرد روشنفکران و تحصیل‌کردگانی هستند که قرائت جدیدی از اسلام بر پایه قرآن و سنت ارائه می‌کنند که در شرایط روز می‌توان بر پایه آن زیست مؤمنانه داشت. در واقع آنان دنبال این هستند که جامعه را با فرهنگ بومی خودش و مقتضیات زمان آشنا کنند.

مهندس بازرگان و دکتر سحابی اتفاقاً در یک کشتی که از اروپا به ایران برمی‌گشتند با هم به همراه دکتر قریب آشنا شدند. مطالعه خاطراتشان در این دوره جالب است. مرحوم آیت‌الله طالقانی هم که از خانواده روحانی روشنی بودند جذب برداشت سنتی آن روز از اسلام نشده بودند. وقتی از قم به تهران می‌آیند یک راه جدیدی را شروع می‌کنند. به جای اینکه فقط به مسجد بروند و پیش‌نماز باشند حرکت نویی را آغاز می‌کنند. مرحوم طالقانی ابتدا در خیابان امیریه و در آموزشگاهی یک اتاق گرفته بودند و با تعدادی دانش‌آموز کار فرهنگی می‌کردند. در واقع آنها کسانی بودند که بذراندیشه‌ی فکری خودشان را در سینه و ذهن نوجوانان و جوانان کشور پاشیدند و به تدریج این بذر جوانه داد و رشد کرد. در سال ۱۳۱۹ مجله دانش‌آموز را در همان جا منتشر می‌کردند. از مهندس بازرگان برای مجله دانش‌آموز درخواست مقاله می‌کنند. این امر موجب آشنایی آنان با هم می‌شود. این آشنایی مهندس بازرگان و دکتر سحابی و آیت‌الله سحابی و آیت‌الله طالقانی از همان سالهای ۱۳۱۹ آغاز می‌شود و این هم‌فکری به تدریج تقویت می‌شود.

انجمن اسلامی دانشجویان در سال ۱۳۲۱ مستقل از آقایان در دانشکده پزشکی شکل می‌گیرد. آنها از مهندس بازرگان دعوت می‌کنند و آنها هم که دنبال چنین بستری بودند این پیوند میانشان به وجود می‌آید و جوانان مسلمانی که همین انگیزه را داشتند فرصت این را پیدا می‌کنند که با همین افکار و اندیشه‌های مهندس بازرگان، دکتر سحابی و آیت‌الله طالقانی آشنا بشوند. و آقایان به جای اینکه به توده‌های مردم رجوع کنند به قشر روشنفکر توجه کردند. در این شرایط افکار مارکسیسم به شدت به ویژه در دانشگاه شیوع پیدا کرده است. در مقابل انجمن اسلامی دانشجویان به فعالیت فرهنگی و پاسخ به شبهات و سؤال‌های نسل جوان می‌پردازد و نشریاتی مثل فروغ علم، گنج شایگان و پیکار اندیشه منتشر می‌کند. پس از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ و شرایط اختناق انجمن اسلامی دانشجویان همیشه فعالیت محدود خودش را حتی در بدترین شرایط دنبال کرده است. پس از دو بازداشت مهندس بازرگان در جریان فعالیت‌های نهضت مقاومت ملی و مشکلاتی که در کار گروهی با احزاب سیاسی که عضو نهضت مقاومت ملی

بودند پیدا می‌کنند و متوجه می‌شوند که کار اجتماعی و سیاسی کردن در ایران بسیار پیچیده است. نتایج این تجربیات را مهندس بازرگان در سال ۳۴ در دو اقدام خود منعکس می‌کنند. اولین اقدام تشکیل جمعیت «متاع» است که مخفف «مکتب تربیتی اجتماعی عملی» است. در این جمعیت افرادی مانند مرحوم استاد مطهری، مرحوم حاج کاظم ترخانی که از خوش فکran بازاری است، دکتر کاظم یزدی، مرحوم مهندس سحابی، دکتر ابراهیم یزدی و ... حضور دارند. در سال ۳۴ متاع کارش را شروع می‌کند و می‌گوید باید ما ابتدا نهادهای مدنی شکل دهیم و در چارچوب آن که حساسیت‌برانگیز نیست، تمرین کار جمعی بکنیم و بعد وارد نهادهای بالاتر شویم. در سال ۳۶ انجمن اسلامی مهندسين تشکیل شد، سال ۳۷ انجمن اسلامی معلمان و پزشکان تشکیل شد و بعد انجمن اسلامی بانوان تشکیل شد. سال ۳۸ نهاد مورد نیاز برای انتشار افکارشان شرکت سهامی انتشار تأسیس شد که تعداد سهامداران آن زیاد با سهم کم بودند و پس از چند دهه هنوز نیز نقش فرهنگی مؤثری دارد. اینها همه مطابق با اهداف و افکار مهندس بازرگان و یاران ایشان در متاع بود. متاع کارش را تا پیروزی انقلاب اسلامی ادامه داد و همچنان هیچکس از آن اطلاعی نداشت. آخرین جلسه‌شان بعد از انقلاب در منزل دکتر سحابی بود و همان‌جا وقتی شهید مطهری از منزل ایشان بیرون می‌آمد ترور می‌شوند و یادبودشان در همان‌جا هست و از همان‌جا متاع معرفی می‌شود.

مهندس بازرگان و همفکرانشان هم نهاد مدنی ایجاد کردند و هم نهادهای فرهنگی - اجتماعی ایجاد کردند و هم شرکت‌های اقتصادی تأسیس کردند. و هدف اصلی توسعه فرهنگی و اجتماعی بود.

وضعیت فعالیت دانشجویی در آن زمان چگونه بود؟ آرمانها، اهداف و رویکردهای فعالین

دانشجویی چه بود؟

به طور کلی فعالیت‌های دانشجویی در این دوره طبیعتاً به دو بخش تقسیم می‌شود، یکی از ۲۸ مرداد تا سال ۳۹ که فضا بسته است و دیگری سال ۳۹، ۴۰ و ۴۱ که فضا بازتر می‌شود. سال ۳۶ که ما وارد دانشکده فنی شدیم، ۱۶ آذر، روی پله‌های ورودی دانشکده فنی، یک دسته گل می‌گذاشتند و چند نفر می‌آمدند صحبت کوتاهی می‌کردند و ساواک بلافاصله دستگیرشان می‌کرد. با اینکه می‌دانستند دستگیر می‌شوند باز یادبود شهدای ۱۶ آذر را برگزار می‌کردند. سال ۳۷ کمی وسیع‌تر شد و سال ۳۸ ما رفتیم ابن‌باویه سر قبر شهدا و سال ۳۹ اولین باری بود که در

سطح دانشگاه تهران راهپیمایی وسیعی شد. روبه‌روی دانشکده حقوق، اجتماعی بزرگی بود، خدا رحمت کند خانم پروانه فروهر یکی از سخنرانان آن مراسم بودند. بنابراین سال ۳۹ و سال ۴۰ در واقع جنبش دانشجویی این امکان را پیدا کرد که در سطح دانشگاه تهران فعال شود و جبهه ملی دوم که تشکیل شد، سازمان دانشجویان وابسته به جبهه تشکیل شد و آقای ابوالحسنی بنی‌صدر، آقای عباس شیبانی از افرادی بودند که در این مجموعه نقش مؤثری داشتند. اعضای انجمن اسلامی دانشجویان خارج از انجمن از فعالین جنبش دانشجویی بودند. آقای مهندس صباغیان یکی از اعضای جبهه ملی فعال در دوران دانشجویی بود. خود من هم عضو جبهه ملی دوم بودم و فعالیت داشتم. مثلاً دکتر شیبانی به هر مناسبتی سخنرانی می‌کرد و بازداشت می‌شد و به فعالیت ادامه می‌داد. فضای دانشگاه جوری بود که وقتی که یک کسی بازداشت می‌شد و برمی‌گشت، دانشگاه واکنش سوئی نداشت. خیلی مهم است! برخلاف شرایطی که ما بعد از انقلاب تجربه می‌کنیم دانشگاه و اساتید مستقل بودند و کسی که از بازداشت آزاد می‌شد با استقبال مواجه می‌شد و دانشگاه با او برخورد نمی‌کرد.

نماد آن هم خود دکتر شیبانی است که سرانجام فارغ‌التحصیل شد. این فضای عمومی دانشگاه است. اما اهداف و آرمان‌های فعالیت‌های دانشجویی چه بود؟ اصولاً جنبش دانشجویی از بعد از شهریور ۲۰ همیشه بازگو کننده‌ی مطالبات عمومی جامعه بود. اگر مشکل اصلی ما استبداد است، آزادی‌خواه بودند. اگر ظلم و بی‌عدالتی است عدالت‌خواه بودند. به دنبال قانون‌مندی و رفع تبعیض بودند.

در بین جریان‌های مختلف دانشجویی در دانشگاه، جایگاه انجمن اسلامی به چه صورت بود؟ هدف انجمن اسلامی در آن شرایط چه بود؟

هدف انجمن بعد از شهریور ۲۰، فراهم کردن بستری بود که نسل جوان بتواند با فرهنگ خودش آشنا شود، و این بیگانگی که نسبت به فرهنگ بومی خودش پیدا کرده بود از بین برود. منتها با زبانی که قابل فهم و درک باشد و بپذیرد که در این شرایط زمانی می‌خواهد یک جوان دانشجوی تحصیل کرده مسلمان باشد و خودش بتواند از این فکر و اندیشه دفاع کند و نه اینکه شخصیتی دوگانه پیدا کند. تلاش مهندس بازرگان و مرحوم طالقانی و پیشگامان این جریان فکری هم همین بود که در واقع با زبان قرآن و مفاهیم اسلامی این مفاهیم را به زبان روز و کاربردی مطرح کنند و مجموع سخنرانی‌های مهندس بازرگان را در این دوران نگاه کنید، عموماً

پاسخ به سوالاتی است که در آن مقطع مطرح بوده است. مثلاً موقعی بود که می‌گفتند دین ضد علم است. سخنرانی مذهب در اروپا ارائه شده است و بیان شده که اگر غرب پیشرفت کرده است به اتکا فهم دینی‌شان بوده که پیشرفت کرده‌اند. یعنی این تمدن و پیشرفت، فرهنگ دینی زمینه‌ساز آن بوده است و مهندس بازرگان با استدلال خود سعی کردند این القای شبهه که به خصوص چپی‌ها و مارکسیست‌ها در دانشگاه داشتند با زبان علمی پاسخ دهند. پس هدف اصلی انجمن اسلامی دانشجویان یک کار جمع‌ساز است، که بچه‌ها دور هم جمع شوند و کار فرهنگی بکنند. موضوع بحث‌شان آشنایی با معارف دینی و مسائل اجتماعی است. و تأکید اصلی‌شان این است که دانشجو در درجه‌ی اول دانشجو است. باید ابتدا به لحاظ علمی پیشرفت کند. اعضای انجمن‌های اسلامی دانشجویان از دانشجویان نخبه‌ی دانشگاه بودند. دکتر چمران از شاگردان ممتاز بودند. دکتر یزدی، دکتر حسن مرشد و دکتر مهدی بهادرنژاد که خودشان پایه‌گذار انجمن‌های اسلامی دانشجویان در آمریکا بودند و جزو چهره‌های ماندگار هستند. اینها که همه عضو انجمن اسلامی هستند باید الگوی یک جوان مسلمان باشند، هم به لحاظ اخلاقی، هم به لحاظ علمی و هم به لحاظ آگاهی‌های اجتماعی و هم آگاهی دینی. در همه‌ی زمینه‌ها باید الگو باشند و با رفتار خودشان بتوانند فکر خودشان را در جامعه معرفی کنند. لذا هدف اصلی آن است که در دوره دانشجویی شخصیت خود را بسازد و بتواند در دوران بعد در جامعه خدمتگزار باشد. دوران دانشجویی دوران خودسازی است. برخلاف اینکه بعد از انقلاب دانشجویان فکر کردند که باید به عرصه‌ی قدرت وارد شوند، آن دوران انحراف از اهداف راهبردی انجمن‌های اسلامی دانشجویان بوده است.

فعالیت‌هایی که توسط انجمن اسلامی انجام می‌شد، چه بود؟ مشکلات و موانع بر سر راه فعالیت‌های انجمن وجود داشت؟ این موانع از طرف نهادهای خارج از دانشگاه بود یا مسئولین دانشگاهی یا جریانهای رقیب دانشجویی؟ نحوه برخورد انجمن اسلامی با این مشکلات چگونه بود؟

فعالیت‌هایی که انجمن داشت برای اینکه این اهداف مختلف را تعقیب کند یکی از جلسات هفتگی بحث و انتقاد بود؛ که در هر جلسه یکی از افراد صاحب‌نظر را دعوت می‌کردند و جلسه باز بود و همه آزاد بودند که سؤال بکنند و پاسخ دهند. مرحوم مطهری در سال ۳۴ که از قم به تهران آمدند یکی از کسانی بودند که در این جلسات شرکت می‌کردند. و مرحوم طالقانی و

علامه محمد تقی جعفری و مرحوم دکتر باهنر و مرحوم دکتر بهشتی و ... کسانی که می‌بینید در عرصه‌ی عمومی بعدها رشد کردند همه کسانی‌اند که در این گفتگوها با نسل جوان ساخته شدند. سؤالات مطرح شده، آنها رفته‌اند مطالعه کرده‌اند، جواب دادند و رشد کردند. شما مجموعه آثار شهید مطهری را ببینید. مجموعه صحبت‌هایی است که در جمع دانشجویان، پزشکان و مهندسين بوده است. جلسات دیگر جلسات سخنرانی بود که ادواری برگزار می‌شد. آقای مهندس بازرگان سخنرانی می‌کردند. مرحوم طالقانی و اساتید دانشگاه سخنرانی می‌کردند. برنامه‌های ویژه‌ای که در مناسبت‌ها بود. مهندس بازرگان همیشه در مبعث سخنرانی داشتند. عید فطر هم همیشه انجمن برنامه و سخنرانی داشت. این برنامه‌ها همیشه بود.

البته گاهی اوقات هم با موانع روبرو می‌شد. گردش‌های دسته‌جمعی نیز از برنامه‌های مفید انجمن بود. شب‌های جمعه مسجد هدایت درس تفسیر آیت‌الله طالقانی از دیگر برنامه‌های راهبردی بود که بسیار برای دانشجویان مغتنم بود.

ما عموماً قرآن را از مرحوم طالقانی با همان تفسیر «پرتویی از قرآن» که بعداً چاپ شده فراگرفتیم و با همان ادبیات آشنا شدیم و مفاهیم اسلامی را مستقیماً از قرآن گرفتیم. و همچنین مطالعه‌ی کتاب‌های تاریخ صد ساله و جزوه‌های سخنرانی‌ها هم چاپ و خوانده می‌شد. اینها راهکارهایی بود که انجمن داشت.

البته در شرایطی مثل سال ۳۹-۴۰ فعالیت‌های سیاسی عمومی می‌شد و اعضای انجمن نیز جزو بدنه دانشجویان حضور داشتند. این سیاست در انجمن اسلامی بوده، در انجمن اسلامی مهندسين بوده و هست. انجمن اسلامی مهندسين موقعی می‌تواند در مسائل سیاسی روز اظهار نظر کند که ۴/۳ اعضای شورای رأی مثبت دهند. یعنی اجماع باشد که موجب اختلاف نظر نشود. در سال ۵۸ که مرحوم مهندس سحابی و جمعی از دوستانشان از نهضت‌آزادی ایران جدا شدند، اما همکاری ایشان در انجمن اسلامی مهندسين ادامه داشت. این روش و فرهنگ افراد را طوری تربیت کرده بود که همواره بتوانند پیوندهای انسانی، فکری و اجتماعی خود را حفظ کنند.

انجمن اسلامی به عنوان یک تشکیلات دانشجویی در زمان عضویت شما در دانشگاه چگونه اندیشه خودش را گسترش می‌داد؟ چگونه اعضای جدید جذب می‌کرد و ساختار تشکیلات را حفظ می‌کرد؟

به عبارت دیگر تکنیک‌های تشکیلاتی حفظ مجموعه در شرایطی که انجمن از وضعیت

رسمی برخوردار نبود و تحت فشار و نظارت بود، چه بودند؟

از طریق همین برنامه‌هایی که انجمن داشت به تدریج دانشجویان علاقه‌مند جذب می‌شدند. افراد علاقه‌مند در همین برنامه‌ها و سخنرانی‌ها حضور پیدا کنند و این خود به خود وسیله‌ی جذب آنها بود. در برنامه جشن‌های انجمن از جمله در مسجد هدایت جشن‌هایی برگزار می‌شد و از دانشجویان دعوت می‌کردند و در آن جشن‌ها شرکت می‌کردند، برای اینکه من یک شبیه‌سازی بکنم که ببینید اعضای انجمن اسلامی در آن دوران در چه فضای فرهنگی اعتقادات خود را حفظ می‌کردند، اشاره می‌کنم که در سال‌های ۳۶ تا ۴۰ در دانشگاه تهران فقط دانشکده فنی یک اتاق نمازخانه داشت که آن هم به همت مهندس بازرگان که رئیس دانشکده بودند در اختیار قرار گرفته بود و حتی فرش آن‌جا را هم خودشان هدیه کرده بودند. در ماه مبارک رمضان که دانشجویان مسلمان سایر دانشکده‌ها می‌خواستند نماز بخوانند خجالت می‌کشیدند بیایند نماز بخوانند. به دلیل فضای غالب فکری دانشگاه فضای دانشگاه‌ها اصلاً اعتقادی نبود و دانشجویان مسلمان بسیار محدود بودند و این شجره‌ی طیبه به دلیل اهداف درستش کم و سعت پیدا کرد به طوریکه در سال ۴۸-۴۹-۵۰، حدود ۵،۴ هزار دانشجو در حسینیه ارشاد در جلسات دکترا شریعتی شرکت می‌کردند.

در سال ۱۳۴۱ که برای ادامه تحصیل به خارج از کشور رفتم آنجا هنوز انجمن اسلامی دانشجویان ایرانی نبود و دانشجویان ایرانی اصلاً دنبال فعالیت اسلامی نبودند. ولی پایه‌گذاری این هسته‌ها و استمرار کارهای فرهنگی اجتماعی در اروپا و آمریکا در آن سال‌ها انجمن‌های اسلامی به وجود آمدند و چندان رشد کردند که نقش کلیدی در فعالیت‌های خارج کشور پیدا کردند.

به نظر شما تفاوت بین انجمن اسلامی پیش از پیروزی انقلاب به عنوان یک جریان ضد رژیم و پس از انقلاب به عنوان یک جریان مدافع انقلاب چیست؟ کارکردهای انجمن تغییر می‌کند؟ بدون تردید انجمن‌های اسلامی دانشجویان و جنبش اسلامی قبل از انقلاب و روشنفکران دینی به طور مشخص و قبل از انقلاب نقش کلیدی در مدیریت انقلاب داشتند. در سال‌های قبل از انقلاب دو جریان اصلی بودند که در انقلاب نقش برجسته‌تر داشتند. یکی روشنفکران دینی بودند که این زمینه‌ی اجتماعی را فراهم کرده بودند و یکی هم جریان روحانیت بود که در

واقع همانطور که گفتم از سال ۴۱ به تدریج وارد عرصه‌ی عمومی شدند. بعد از فوت مرحوم آیت‌الله برجردی به تدریج روحانیت وارد عرصه‌ی سیاسی شد که بیشتر توان بسیج توده‌های مردم را داشتند. همه مردم به ویژه روحانیت و روشنفکران دینی در کنار هم توانستند کنده استبداد را برکنند و آن تحولات را شکل دهند. با توجه به بحران مدیریتی بعد از انقلاب و جنگ قدرت که پیش آمد، این موجب شد که در دانشگاه هم همین تفکر نمود پیدا کند. انجمن‌هایی که از قبل بودند ادامه پیدا کرد. اینها که خود را متولیان انقلاب می‌دانستند پیوند خوردند با قدرت.

جریان دانشجویانی که به دنبال قدرت بودند اما با حکومت هم نظر نبودند انجمن دیگری درست کردند به نام « دانشجویان مسلمان».

انجمن‌های اسلامی به خصوص بعد از ۱۳ آبان و اشغال سفارت آمریکا به نوعی با حاکمیت جمهوری اسلامی پیوند خوردند و از خط مشی پیشین انجمن منحرف شدند. انجمن‌های اسلامی عملاً وارد عرصه سیاسی می‌شوند و دیگر آن بحث‌های فرهنگی و اجتماعی کم‌رنگ می‌شوند. بسیاری از آنها عوامل اجرایی سیاست‌های انقلاب فرهنگی بودند و این دوره‌ی خوبی برای انجمن نبود تا دوم خرداد! که به تدریج یک چپ‌روی در انجمن‌ها شکل می‌گیرد که موجب می‌شود افکاری در انجمن اسلامی دانشگاه‌ها نفوذ کند و انجمن‌ها را رادیکالیزه کنند. در چند دهه گذشته مستنداً عرض می‌کنم که همواره سعی بر رادیکالیزه کردن جنبش‌های دانشجویی به جهت سرکوب آنها شده است. این سالها هم چنین اتفاقی افتاده و انجمن‌های دانشجویی از هویت اصیل خودش منحرف می‌شود و عملاً وارد عرصه‌ی سیاسی می‌شود و حتی خارج از هویت خودش شعارهایی می‌دهد، شعارهایی که خروج از قانون اساسی، خروج از اصلاحات و ... که متأسفانه دوران خوبی برای انجمن نیست. انجمن اسلامی که خودش یک نهاد قانونی است که در چارچوب قوانین دانشگاه و وزارت علوم تشکیل می‌شود هیچگاه نبایستی خلاف قانون عمل کند. ولی این حق را دارد نظرات خود را در چارچوب قانونی بیان کند و همه مقامات کشور حتی مقام رهبری را هم نقد کند. امروز جنبش دانشجویی و به ویژه انجمن‌ها هزینه‌های چپ‌روی این دوران را پرداخت می‌کند.

اساساً به نظر شما جایگاه انجمن اسلامی به عنوان یک نهاد دانشجویی کجاست؟ یک نهاد سیاسی است یا اجتماعی؟

به نظر من انجمن اسلامی یک نهاد فرهنگی - اجتماعی است که باید خودش را هم اینگونه

حفظ بکند و نقشش همان راهبردهایی است که در اساسنامه این انجمن بود. به طور کلی یک جوان دانشجو باید در این دوران بتواند شخصیتش را بسازد؛ به لحاظ اعتقادی، به لحاظ اجتماعی و به لحاظ علمی. و وقتی بارور و ساخته شد بتواند در عرصه‌ی جنبش دانشجویی، صنفی و در جامعه بازگو کننده‌ی مطالبات اجتماعی مردم باشد. متأسفانه چون نهادهای مدنی دانشجویی در این سالها تحت فشار بودند عملاً همه سلیقه‌های فکری مجبور شدند در قالب انجمن اسلامی دانشجویان فعالیت بکنند و این در واقع آفتی است که باعث شد حتی در برخی جلسات انجمن اسلامی دانشجویان افکار و نشریات مارکسیستی را توزیع و منتشر کنند.

توصیه من این است که انجمن‌های اسلامی در دوران دانشجویی باید خودسازی بکنند و وقتی شخصیت‌شان ساخته شد می‌توانند در جامعه مؤثر باشند. به خصوص به لحاظ اخلاقی. این گذشتگان که می‌بینید هیچ کدام به لحاظ مالی، اخلاقی و... نقطه ضعفی نشان ندادند! تربیت شده‌های این راهبرد هستند. رسالت انجمن اسلامی دانشجویان امروز هم این است که فضائی فراهم شود که دانشجویان به لحاظ اخلاقی پاک تربیت شوند. من می‌دانم این وظیفه بسیار دشواری است، اما مهم است زیرا اخلاق پایه است.

امام موسی صدر منادی اسلام رحمانی^۱

امروز پس از گذشت حدود چهار دهه از آن دوران و آنچه در منطقه خاور میانه در جریان است و مصائبی که به مردم کشورهای مسلمان سوریه، لبنان و عراق، مصر و سایر کشورهای اسلامی وارد شده است، بیش از پیش جایگاه اندیشه اسلامی و نگاه راهبردی اصلاح طلبانه امام موسی صدر برای آینده کشورهای اسلامی برجسته می‌شود. بینش و منش امام موسی صدر بسیار به روشنفکران دینی در ایران به ویژه مرحوم مهندس مهدی بازرگان و سایر پیشگامان نزدیک است.

زمینه‌های آشنایی و دیدار

در دو مقطع تاریخی به شهر بیروت سفر کرده‌ام. نوبت اول مربوط به سال‌های ۴۵-۱۳۴۴ است که در ارتباط با سازمان «سماع» [۱] همراه با شهید دکتر مصطفی چمران، دکتر ابراهیم یزدی، مرحوم صادق قطب زاده و جمعی دیگر از همفکران، ابتدا برای دیدن دوره‌های آموزشی به مصر رفتم و سپس در محل ماموریتم در بغداد مستقر شدم. در این مدت در توقف‌هایی که در شهر بیروت برای دیدار با آقای دکتر یزدی داشتم با برخی از شخصیت‌های تاثیرگذار در تحولات لبنان و فعالیت انجمن اسلامی دانشجویان در دانشگاه آمریکایی لبنان آشنا شدم. نوبت دوم مربوط به سفر در اردیبهشت ماه سال ۱۳۵۷ به لبنان است. از سال ۱۳۴۶ که به ایران مراجعت کردم تا سال ۱۳۵۷ توسط ساواک ممنوع الخروج بودم. در اوایل سال ۱۳۵۷ در شرایط خاص که برای استخدام مهندسین پاکستانی از سوی محل کارم «مهندسین مشاور راهور» مامور شدم، موفق به خروج از کشور شدم و پس از انجام ماموریت خود در پاکستان، سفر نسبتاً طولانی و فشرده‌ای دور کره زمین داشتم و ضمن سفر به برخی از کشورهای جنوب شرقی آسیا در آمریکا و اروپا با بسیاری از همفکران و اقوام از جمله آقای دکتر یزدی از شهر هوستن آمریکا و آقای دکتر تقی زاده و دکتر فریدون سحابی در لندن و صادق قطب زاده در پاریس و نهایتاً شهید دکتر چمران و امام موسی صدر در لبنان دیدار داشتم. در این دیدارها با شخصیت، بینش و منش به ویژه نقش برجسته‌ای که او در سازماندهی و توسعه انسانی شیعیان لبنان ایفا می‌کرد و همچنین تعامل تعالی بخش او با سایر مذاهب و ادیان لبنان آشنا شدم. در این یادداشت تا آنجا که به خاطر دارم

^۱ یادداشت محمد توسلی - ۱۳۹۲/۶/۹

نکاتی را بازگو می‌کنم.

جایگاه و نقش مدیریتی امام موسی صدر

در سفر سال ۵۷ به لبنان هدف اصلی من دیدار با شهید دکتر چمران بود که در آن موقع در مدرسه صنعتی واقع در شهر صور جنوب لبنان مستقر بود. ابتدا در بیروت با آقای دکتر جلیل ضرابی عضو قدیمی نهضت آزادی ایران که همراه خانمشان که هر دو فوق تخصص دکترا از آمریکا داشتند دیدار داشتم. ایشان برای کمک به شیعیان محروم لبنان تمام مزایای شغلی و زندگی حرفه‌ای خود را در آمریکا رها کرده بودند و به دعوت امام موسی صدر به بیروت آمده بودند و با ایجاد مرکز پزشکی به درمان شیعیان محروم لبنان مشغول بودند. ایثار و فداکاری افرادی چون دکتر ضرابی و همسرشان برای خدمت به مردم لبنان از یک سو و قدرت مدیریت و سازماندهی امام موسی صدر و همکاران ایشان از سوی دیگر نشان می‌دهد که ایشان می‌توانستند افراد عاشق خدمت به مردم را جذب کنند و از زندگی حرفه‌ای و آسایش خودشان در آمریکا بگذرند و با پذیرش شرایط بسیار سخت زندگی عاشقانه دل به خدمت مردم بسپارند. دکتر ضرابی شدیداً تحت تاثیر برنامه‌ها و توان مدیریتی و به طور خلاصه شخصیت تاثیرگذار امام موسی صدر بود. دکتر جلیل ضرابی در سالهای اول انقلاب نقش موثری در مدیریت برخی از بیمارستان‌ها و خدمات پزشکی در ایران داشت ولی به علت مشکل دیسک کمر سالهاست که در آمریکا با این مشکل دست و پنجه نرم می‌کند اما کماکان ایمان و خلوص دینی و انگیزه خدمت به مردم را پیگیری می‌کند. از بیروت برای دیدار شهید دکتر چمران عازم صور شدم، در آن ایام ارتش اسرائیل جنوب لبنان را تا ارتفاعات مشرف به شهر صور و مدرسه صنعتی صور را اشغال کرده بود در شرایطی که هم مردم و حتی رزمندگان فلسطینی شهر صور را ترک کرده بودند، دکتر چمران با جمعی از شاگردان مدرسه صنعتی صور پایگاه خود را حفظ کرده بودند.

در چنین شرایطی چند روز با دکتر چمران بودم. او خاطرات سال‌های گذشته خود را که از سال ۱۳۴۴ از هم جدا شدیم به ویژه برنامه‌هایش در بیروت و شهر صور شرح می‌داد. شرایط سخت زندگی و فشارهای اجتماعی خدشه‌ای بر ایمان و اراده و عزم او برای کمک به مردم لبنان وارد نساخته بود.

همانگونه که در خاطرات مکتوب سایر دوستان آمده است امام موسی صدر در سفری که در آن سال‌ها به ایران داشت، در دیدار با مرحوم مهندس مهدی بازرگان از ایشان می‌خواهند کسی

را معرفی کنند که بتواند مدیریت مدرسه صنعتی صور را به عهده بگیرد. مرحوم مهندس بازرگان که در جریان سفر دوستان از جمله دکتر چمران به منطقه خاور میانه و مصر و لبنان بود، دکتر چمران را معرفی می‌کند که از دوران دانشجویی با او آشنا بود. معروف است که مهندس بازرگان در درس ترمودینامیک نمره ۲۲ به او داده بود، نمره بیست برای امتحان و دو نمره برای جزوه بسیار عالی و خط خوب او!!

امام موسی صدر که از قبل با دکتر چمران آشنایی داشت از این پیشنهاد استقبال می‌کند. به این ترتیب شهید دکتر چمران که پس از توقف برنامه سازمان سماع در منطقه خاور میانه به آمریکا برگشته بود با دعوت امام موسی صدر مجدداً با خانواده‌اش به لبنان برمی‌گردد. البته شرایط سخت زندگی در لبنان برای همسر و فرزندانش موجب می‌شود دکتر چمران بین خانواده و خدمت به مردم محروم لبنان، ماندن در لبنان را انتخاب کند و با توکل به خدا و عشق خدمت به مردم محروم تمام مصائب و پیامدهای این تصمیم را بپذیرد.

چنین تصمیم بسیار سخت و تاثیرگذار در زندگی شخصی دکتر چمران علاوه بر شخصیت و خصوصیات فکری و علائق او با نگاه امام موسی صدر به اسلام و برنامه‌های او برای خدمت به مردم محروم لبنان ارتباط تنگاتنگی دارد که این چنین دکتر چمران را شیفته همکاری با برنامه‌های او می‌کند.

امروز پس از گذشت حدود چهار دهه از آن دوران و آنچه در منطقه خاور میانه در جریان است و مصائبی که به مردم کشورهای مسلمان سوریه، لبنان و عراق، مصر و سایر کشورهای اسلامی وارد شده است، بیش از پیش جایگاه اندیشه اسلامی و نگاه راهبردی اصلاح طلبانه امام موسی صدر برای آینده کشورهای اسلامی برجسته می‌شود. بینش و منش امام موسی صدر بسیار به روشنفکران دینی در ایران به ویژه مرحوم مهندس مهدی بازرگان و سایر پیشگامان نهضت آزادی ایران نزدیک است. او نیز علاوه بر توان مدیریت بالا و برداشتی رحمانی از معارف اسلامی و شناخت مسائل و مشکلات مردم در کشورهای اسلامی و تجربیات بشری براساس آموزه‌های قرآنی برای ایجاد تحول در شرایط کشور لبنان زمینه‌های تحول فرهنگی، اجتماعی و سیاسی را با برنامه‌ریزی راهبردی پیگیری می‌کرد و برای اجرای برنامه‌های خود با شخصیت‌های همفکری چون مرحوم مهندس بازرگان مشورت می‌کرد و شخصیت‌هایی چون شهید دکتر چمران و دکتر جلیل ضرابی که سوابق فکری و اعتقادی آنان مشخص بوده است. به همکاری دعوت می‌کرد.

امام موسی صدر با شخصیتی فرهمند و تاثیرگذار در عرصه تحولات فرهنگی - اجتماعی - سیاسی لبنان بایستی ارزیابی شود. ربودن و غیبت او در آستانه انقلاب اسلامی ایران قابل بررسی و تامل بسیار است.

کشورهای استیلاگر غربی که برای تسلط بر منابع انرژی خاور میانه برنامه راهبردی داشته و دارند دست کم در دو قرن اخیر زمینه‌های تفرقه دینی و ایجاد مذاهب ساختگی و برجسته کردن تفاوت‌های تاریخی بین مذاهب اسلامی را فراهم کرده‌اند و پیشگامان و یاران منادی اسلام رحمانی را در کشورهای اسلامی منزوی و یا ترور شخصیتی و فیزیکی می‌کنند تا به جای رحمت (رحماء بینهم)، اخلاق و اعتدال در مناسبات بین مسلمانان که هدف اصلی و راهبردی اسلام است، افراط و خشونت و برادرکشی بر این جوامع حاکم شود و زمینه برای تحقق برنامه‌های راهبردی آنان فراهم گردد.

در شرایطی که آتش جنگ در سوریه و کشورهای همسایه آن زبانه کشیده است و برادر کشی با سبعت تمام و خشونت عریان بنام اسلام تیتراژ اول رسانه‌های جهانی را بخود اختصاص داده است، بسیار بجاست که دانشمندان و آگاهان کشورهای اسلامی، ضمن تجلیل از افکار و اندیشه شخصیت‌های تاثیرگذار چون امام موسی صدر و مهندس مهدی بازرگان با افکار ویرانگر طالبانیسم، سلفی‌گری و تکفیری در سطح فرهنگی به مقابله بپردازند و مسلمانان را با معارف قرآنی و اسلام رحمانی آشنا سازند.

محمد توسلی

۱۳۹۲/۶/۹

پی‌نوشت

برای تفصیل آشنایی با سازمان سماع به کتاب سرهنگ غلامرضا نجاتی تاریخ ۲۵ ساله ایران بین کودتای ۲۸ مرداد و انقلاب اسلامی و خاطرات شهید دکتر چمران و آقای دکتر ابراهیم یزدی مراجعه شود.

بازی برد-برد؛ پشت میزهای مذاکره^۱

هنوز يك ماه از آغاز به کار دولت امید و اعتدال نگذشته است که نشانه‌های روشنی از ایجاد فضای مذاکره بین ایران و امریکا دیده می‌شود. شرایط و زمان این گفت‌وگوها روشن نیست، اما نمی‌توان درباره وقوع آن تردید کرد. این مذاکرات چه نفعی برای طرفین مذاکره خواهد داشت و مهم‌ترین چالش این مذاکرات چه خواهد بود؟

بازی برد-برد

زمینه خوبی برای مذاکرات مفید بین ایران و غرب و خصوصا امریکا فراهم شده است و می‌توان به نتیجه این مذاکرات کاملا خوشبین بود. نکته‌یی که باید به آن توجه کرد این است که امروز فقط ایران نیست که منافع ملی و جهانی خود را می‌تواند با این گفت‌وگوها تضمین کند، غرب هم به اندازه ایران نیازمند این مذاکرات است و به همین دلیل می‌توان اصطلاح برد-برد را درباره این اتفاق به کار برد. شرایط منطقه و موقعیت غرب در مواجهه با موضوع مهمی مثل سوریه نقش ایران را در منطقه برای غرب دو چندان کرده است. منطقه آرام و با ثبات ضامن امنیت طرفین این گفت‌وگوها خواهد بود. احتمالا موضوع اسراییل و سیاست‌های جنگ‌طلبانه آن اختلافاتی ایجاد خواهد کرد، اما در این مورد هم دیدگاه دکتر روحانی و تیم وزارت خارجه این چشم‌انداز را ایجاد می‌کند که ایران از این اختلاف بنیادین با غرب عبور کند. در حوزه منافع ملی و سیاست داخلی این چشم‌انداز وجود دارد که با رفع تحریم‌ها فشار اقتصادی که مردم در چند سال اخیر با پوست و استخوان لمس کردند از بین برود. پس در کل باید امیدوار بود که این انعطاف به نفع ملت ایران و طرفین مذاکره تمام خواهد شد.

^۱ یادداشت محمد توسلی - روزنامه اعتماد - ۱۳۹۲/۶/۳۰

اختلاف طالقانی و بازرگان در روش بود نه در گفتمان^۱

آیت‌الله طالقانی اگر چه از موسسان نهضت آزادی ایران بود، اما ارتباط و حمایتش از گروه‌های رادیکالی که علیه رژیم پهلویی فعالیت مسلحانه داشتند، از فدائیان اسلام گرفته تا مجاهدین خلق و همچنین نوع تعاملش با گروه‌های از جمله حزب توده، باعث شده بود مواضع و عملکرد او با مواضع و عملکرد دیگر اعضای نهضت آزادی از جمله مهندس بازرگان تفاوت داشته باشد. در این خصوص پرسش‌هایی با محمد توسلی (از اعضای نهضت آزادی و اولین شهردار تهران پس از انقلاب) در میان گذاشتیم. به اعتقاد توسلی طالقانی در اندیشه و گفتمان اختلافی با سایر موسسین و اعضای نهضت نداشت، اما در عمل بین ایشان نسبت به سایر اعضای نهضت رویکردهای متفاوتی داشتند.

پیش از انقلاب حضور روحانیون در احزاب و گروه‌های سیاسی امر مرسوم نبود، اما آیت‌الله طالقانی از اعضای موسس نهضت آزادی بود. این رویکرد و عملکرد متفاوت ایشان نسبت به فعالیت سیاسی ناشی از چه نگاه و اندیشه‌ای بود؟

تفاوت عملکرد آیت‌الله طالقانی با روش مرسوم روحانیون ریشه در اندیشه و گفتمان طالقانی دارد که باید در سیر زندگی آن مرحوم بررسی شود. سید محمود طالقانی فرزند سید ابوالحسن روحانی آزاد اندیش و همراه شهید مدرس بود که با شغل آزاد (کشاورزی و ساعت‌سازی) امرار معاش می‌کرد و با آزادی‌خواهان عصر مشروطیت حشر و نشر داشت. از این رو طالقانی هم متأثر از ویژگی‌های خانوادگی است و هم جمع‌بندی یافته‌های خود از محیط حوزه و تحلیل شرایط فرهنگی اجتماعی و سیاسی ایران در آن دوران. طالقانی در اولین تلاش فرهنگی خود در سر مقاله مجله دانش آموز در سال ۱۳۲۱ به استناد حدیثی از پیامبر اسلام (ص) ضرورت «بازگشت به قرآن» را برای دستیابی به آموزه‌های هدایتی قرآن مورد تاکید قرار می‌دهد. در شرایطی که پیرایه‌ها و خرافات تاریخی افکار جامعه اسلامی را آلوده کرده و موجب انحراف جامعه از راه مستقیم توحید و تمایل به استبداد و شرک شده بود. در همین مقطع است که با ارسال مقالاتی چون «مذهب در اروپا» و «مطهرات در اسلام» برای این مجله همکاری تاریخی مهندس بازرگان (۱۳۷۳-۱۳۸۶) و همراه او دکتر سحابی (۱۳۸۱-۱۳۸۴) با طالقانی آغاز می‌شود و در طول دو دهه ۲۰ و ۳۰ بذر اندیشه آنان در جامعه روشنفکری به ویژه نسل جوان و دانشجویان با تشکیل نهادهای مدنی چون

^۱ پاسخ محمد توسلی به پرسش‌های مهرنامه درباره نسبت آیت‌الله طالقانی با نهضت آزادی - مومیند - مهر ۱۳۹۲

انجمن‌های اسلامی دانشجویان، مهندسين، پزشکان، معلمان و بانوان و همچنين پايگاه تربيتي مسجد هدايت به شکوفه مي‌نشيند. براي مرور تلاش‌هاي فرهنگي - اجتماعي و پيامدهاي آنها مي‌توان به مجموعه آثار مهندس بازرگان و آيت‌الله طالقاني در اين دوران مراجعه کرد. البته بعد از دوران نهضت ملي ايران و کودتاي ۲۸ مرداد سال ۳۲ ضرورتاً بازرگان، سحابي و طالقاني در پايه گذاري نهضت مقاومت ملي مشارکت مي‌کنند و در عرصه سياسي نيز زمينه‌هاي اندیشه و گفتمان خود را توسعه مي‌دهند. ثمرات اين فرآيند تربيت کادرهايي است که در شرايط خاص سالهاي ۳۹ و ۴۰ منجر به تاسيس نهضت آزادي ايران مي‌شود. بنا بر اين حضور طالقاني در جمع موسسين نهضت آزادي در سال ۱۳۴۰ مسوق به سابقه همکاري‌هاي دو دهه قبل با بازرگان و سحابي است و در چارچوب اندیشه و گفتماني است که در دو دهه قبل پايه گذاري شده است. پايه و اساس اين اندیشه با استناد به آيات قرآن تاکيد بر آزادي و اختيار و کرامت انسان و مقابله با خودکامگي و استبداد و اداره جامعه با رای مردم و حاکميت قانون و عدالت بوده است. طالقاني با حضور در شوراي مرکزي نهضت آزادي ايران حق ويژه‌اي براي خود مطالبه نکرد. و با پذيرش رای ساده براي خود چون ساير اعضاي شورا عملاً درس آزادي و دموکراسي به ما داد. زنده ياد مهندس بازرگان يار و همفکر ديرين آيت‌الله طالقاني که از نزديک، در اين دوران با او حشرو نشر داشت، اين ويژگي‌هاي خاص مرحوم طالقاني را به دفعات از جمله در مراسم اولين سالگرد در گذشت او اين چنين توضيح داد: «... بريدن و رهايي از سنت و راه و روش معمول زمان، نمودار تحول دروني طالقاني و رفتار انقلابي اوست. طالقاني از رويه معمول روحانيت بريد و دنبال موعظه و مسئله گفتن و گرفتن وجوهات نرفت و بر خلاف فرهنگ روحانيون و منتشرعين زمان رو به قرآن آورد و با تاسي به آموزه‌هاي قرآني و سنت پيامبر به تربيت مردم به ويژه نسل جوان پرداخت.» به‌طور خلاصه بازرگان و طالقاني از شهريور ۲۰ با تاسي به آموزه قرآني «إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ» (رعد ۱۱) خدمات فرهنگي و تربيتي خود را آغاز کردند و پس از دو دهه و تربيت کادرهاي فرهنگي - اجتماعي در راستاي آموزه‌هاي قرآن و انجام فريضه «وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» (آل عمران - ۱۰۴) در شرايط خاص اوایل دهه چهل، نهضت آزادي ايران را بنیان نهادند تا بتوانند موثر تر با کار جمعي و قانونمند به وظيفه ديني و اجتماعي در راستاي گفتمان خود عمل کنند.

نهضت آزادی همواره مخالف مشی مسلحانه بود و تعدادی از جوانان متمایل به نهضت که در مبارزه با حکومت پهلوی هوادار مشی مسلحانه بودند سازمان مجاهدین خلق را تاسیس کردند. برخی معتقدند که برخلاف دیگر اعضای نهضت، آیت‌الله طالقانی هوادار مشی مسلحانه و رادیکال اعضای سازمان بود. شما درباره رابطه ایشان با اعضای اولیه سازمان مجاهدین چه تحلیلی دارید و آیا ایشان حامی عملکرد آنها بود و در این مورد آیا بین ایشان و سایر اعضای نهضت اختلافی وجود داشت؟

طالقانی در اندیشه و گفتمان اختلافی با سایر موسسین و اعضای نهضت نداشت در عمل نیز همه آنها اصول کار جمعی را پذیرفته بودند و تصمیمات سیاسی به صورت جمعی و دموکراتیک اتخاذ می‌شد. اما طالقانی، بازرگان و سایر پیش‌گامان و صاحب‌نظران نهضت در کارهای پژوهشی و رفتار اجتماعی خود رویکرد و سبک خاص خود را به طور طبیعی دنبال می‌کردند. رویکرد طالقانی در «پرتویی از قرآن» با بازرگان در «سیر تحول قرآن» و «بازگشت به قرآن» متفاوت است اما هر دو در راستای هدف واحدی که همان معرفی آموزه‌های قرآنی به زبان روز و مورد نیاز نسل جوان است صورت گرفته است. همان‌گونه که در مرامنامه و اساسنامه تاسیس نهضت آزادی ایران در سال ۱۳۴۰ آمده است، نهضت آزادی حزبی اسلامی، ملی و ملتزم به قانون اساسی و اعلامیه جهانی حقوق بشر بوده است. و بنابراین در چارچوب قانون اساسی و به صورت علنی فعالیت خود را انجام می‌داده است. در حالی که افراد پایه‌گذار سازمان مجاهدین خلق (اولیه)، از اعضای انجمن اسلامی دانشجویان و نهضت آزادی ایران بودند و پس از رخداد ۱۵ خرداد سال ۱۳۴۲ چون سایر فعالان سیاسی اعم از مذهبی و غیر مذهبی با توجه به گفتمان جهانی برای تحول در آن شرایط، خط مشی انقلابی و مشی مسلحانه را انتخاب کردند. بدیهی است که برنامه‌ریزی و انجام راهبرد مذکور در چارچوب نهضت آزادی امکان‌پذیر نبود و الزاماً سازمان جدیدی را خود تاسیس کردند. در شرایط دهه چهل که مهندس بازرگان در دادگاه نظامی شاه تصریح کرد ما آخرین گروهی هستیم که با زبان قانون با شما سخن می‌گوییم و گفتمان غالب در کشورهای در حال توسعه برای خروج از شرایط جهل، ظلم و استبداد حاکم رویکرد دیگری مطرح نبوده است. اختلاف روش برخورد بازرگان و طالقانی با مجاهدین خلق اولیه ناشی از رویکرد آنان با مسائل ایدئولوژیک سازمان بوده است. مهندس بازرگان با مبانی اندیشه آنان که بعضاً برگرفته از ادبیات مارکسیستی بود (نظیر اقتصاد به زبان ساده) با آنان موافق نبود: اما طالقانی به نظر

می‌رسد با آگاهی از این گونه اختلاف نظرها بیشتر اهل تساهل و مدارا بود و با توجه به اعتقاد و اعتمادی که به مبانی قرآن و فطرت پاک این جوانان داشت تلاش می‌کرد با حفظ ارتباط با آنان از انحراف آنان جلوگیری کند. من در سال ۵۸ که برای مشورت در خصوص مسائل مدیریت شهر تهران به دیدار آیت‌اله طالقانی رفته بودم شاهد خشم و عصبانیت ایشان پس از دیدار با مسعود رجوی بودم که به تذکرات و راهنمایی‌های ایشان توجه نمی‌کرد. طالقانی به او گفته بود: «عمامه من بولدوزر است مگر آدم عاقل جلو بولدوزر می‌رود»!!

اما برای شناخت بیشتر عمق دیدگاه اجتماعی طالقانی در اوایل دهه ۳۰ بایستی به یادداشت‌ها و حواشی کتاب «تنبیه‌الامه و تنزیه‌المله» نائینی که در سال ۱۳۳۴ منتشر شده است مراجعه کرد. طالقانی، در زیرنویس صفحه پایانی کتاب تنبیه‌الامه دستاورد انقلاب مشروطیت در زمینه توسعه فرهنگ و رفتار مدنی را به شرح زیر مورد تاکید قرارداد: «پیامبران عظام که کاخ‌های استبداد را ویران کردند، تنها از طریق موعظه و نصیحت نبود. مردمی را تربیت کردند. و قدرت به دستشان دادند تا با قدرت شمشیر عدالت و خدا پرستی، قدرت استبداد و شاه پرستی را برانداختند. آن مقاومت و انقلاب و خونریزی امروز به قانون و آراء عمومی (رفتار مدنی) تبدیل شده این حقی است که می‌تواند مستبدین را محدود سازد... امروز اوراق انتخابات به جای شمشیر و تیر و کمان انقلاب (خشونت ورزی) دیروز است.» مواضع طالقانی پس از آزادی از زندان در سال ۵۷ و دوره کوتاهی که پس از انقلاب حضور داشتند در این خصوص بسیار روشن و صریح بیان شده است. در خصوص آزادی، قسط (عدالت)، دموکراسی و شوراها به تفصیل سخن گفته اند که در آثار منتشر شده ایشان قابل بررسی است.

در برخورد با مارکسیست‌ها و نقد مارکسیسم آیا بین اعضای نهضت آزادی از جمله بین آیت‌الله طالقانی و مهندس بازرگان اختلاف نظر وجود داشت؟ چون برخی معتقدند که مهندس بازرگان انتقاداتش نسبت به مارکسیست‌ها و گروه‌های چپ را خیلی شفاف مطرح می‌کرد و در نقد مارکسیسم کتاب می‌نوشت و با گروه‌های چپ مرزبندی سفت و سختی داشت، اما آیت‌الله طالقانی این گونه نبود و در مسیر مبارزه با رژیم پهلوی با گروه‌های چپ هم رابطه و تعامل برقرار می‌کرد. شما در این باره چه ارزیابی دارید؟

در این خصوص همان‌گونه که اشاره کرده‌اید رویکرد طالقانی با بازرگان متفاوت بوده است. به نظر بنده این تفاوت رویکرد ناشی از روش متفاوتی است که این بزرگان در برخورد با

مارکسیست‌ها و نقد مارکسیسم انتخاب کرده اند والا به لحاظ اندیشه و گفتمان، به طوری که در آثار آنان ملاحظه می‌شود اختلافی بین آنان دیده نمی‌شود. بازرگان به نقد مارکسیسم هم به لحاظ فلسفی با الحاد و مادیگری جبهه‌گیری می‌کند و از ارزش‌های توحیدی دفاع می‌کند و هم به لحاظ اجتماعی از آزادی، اختیار و کرامت انسان دفاع می‌کند و تحلیل‌های طبقاتی مارکسیسم را که هویت و ارزش‌های ذاتی انسان را نادیده می‌گیرد به نقد می‌کشد و سرانجام نگاه اقتصادی مارکسیسم را که اصل آزادی و اختیار انسان را که در آموزه‌های قرآنی اساس و پایه خلقت انسان است رویکردی واقع بینانه برای دستیابی به عدالت اجتماعی مورد نظر مارکسیسم نمی‌داند. اما طالقانی ضمن تاکید و تصریح بر گفتمان نهضت آزادی ایران و دفاع از ارزش‌های آزادی، کرامت انسان، دموکراسی و نقش رای مردم در اداره امور کشور و تامین عدالت و حاکمیت قانون، همواره از روحیه تساهل و مدارا با دگر اندیشان برخوردار بودند و با تأسی از روش پیامبران با آنان گفت‌وگو می‌کردند با این اطمینان که فطرت انسان‌ها ذاتاً پاک است و نهایتاً تسلیم حق خواهند شد.

ظاهراً آیت‌الله طالقانی در ابتدا مخالف قبول نخست‌وزیری توسط مهندس بازرگان بودند. افراد نزدیک به نهضت معتقدند که ایشان چون فکر می‌کردند نمی‌گذارند مهندس بازرگان آن‌گونه که مطلوب خودشان بود کار کنند و در مقابل ایشان کارشکنی خواهند کرد مخالف بودند، اما عده‌ای دیگر می‌گویند آیت‌الله طالقانی توانایی لازم برای انجام وظایف نخست‌وزیری را در مهندس بازرگان نمی‌دید. به‌عنوان مثال از ایشان نقل شده: اگر سنجابی نخست‌وزیر می‌شد بهتر از بازرگان عمل می‌کرد. به نظر شما دلیل مخالفت اولیه ایشان با پذیرش نخست‌وزیری توسط مهندس بازرگان چه بود؟

آنچه متواتر نقل شده این است که طالقانی در حاشیه جلسه شورای انقلاب که پیشنهاد نخست‌وزیری مهندس بازرگان مطرح بود به ایشان گفته اند که «کار با آخوندها بسیار سخت است و شما نمی‌توانید با آنها همکاری کنید». (نقل به مضمون) اما مهندس بازرگان، به نظر بنده، با شناخت تاریخی از روحانیت و با درک توصیه‌های یار دیرین خود، براساس یک تحلیل از شرایط ایران در آن دوران و خطراتی که انقلاب و مصالح ملی را تهدید می‌کرده است این مسئولیت خطیر را پذیرفته‌اند. در شرایط و آرایش سیاسی آن روز حضور گروه‌ها و احزابی چون حزب توده، مجاهدین خلق و سازمان‌های چریکی که بعد از سال ۱۳۵۴ در پی تغییر مواضع ایدئولوژیک مجاهدین خلق تشکیل شدند و مطامع بیگانگان که در اثر انقلاب ۵۷ به منافع

آنها در ایران ضربه سنگین وارد شده بود و...، موضوع انتقال نظام سلطنتی به نظام جمهوری اسلامی با مخاطرات جدی روبرو بود. در آن ایام مهندس بازرگان مورد تایید عموم روحانیون و عموم روشنفکران بود و از مقبولیت خاص و از توان و تجربه مدیریتی بالا برای دوره انتقال برخوردار بود. معلوم نیست چه کسی می‌توانست در آن شرایط این مسئولیت خطیر را بعهده بگیرد و توان مدیریت دوران انتقال را داشته باشد. به نظر بنده اگر این تدبیر اندیشیده نمی‌شد، سرنوشت انقلاب ۵۷ می‌توانست با درگیری گروه‌های متخاصم که همه سواد کسب قدرت در سر می‌پروراندند، ایران احتمالاً به سرنوشت افغانستان و درگیری‌های داخلی می‌انجامید که به هیچ وجه در راستای منافع ملی نبود و در این صورت چه بسا امروز نسل جدید و تاریخ، مهندس بازرگان را بخاطر عدم پذیرش مسئولیت مورد شماتت قرار می‌داد.

به نظر می‌رسد دلیل تذکر یا توصیه طالقانی به بازرگان در آن زمان توصیف بخشی از واقعیت است که مورد توجه بازرگان نیز بود و پس از انجام بخش اصلی دوران انتقال و ماموریت‌های محوله نهایتاً با پذیرش استعفای ۱۴ آبان ۵۸ دولت موقت عملاً به آن بخش از نگرانی طالقانی پایان داده شد و در دوران بعد چه در قامت عضو شورای انقلاب و نماینده مردم در مجلس اول و چه دبیرکل نهضت آزادی ایران از اصول و آرمان‌های اولیه و اصیل انقلاب و مطالبات تاریخی مردم پاسداری کردند و در موارد لازم عملکرد حاکمان را مشفقانه نقد کردند.

برخی افراد می‌گویند چون نهضتی‌ها بعد از پیروزی انقلاب با آیت‌الله طالقانی اختلاف نظر سیاسی پیدا کرده بودند اطراف ایشان را خالی کردند و به دولت پیوستند. موضوع دیگری که به عنوان اختلاف نهضتی‌ها با ایشان مطرح می‌کنند این است که آیت‌الله طالقانی بر تشکیل شوراها تاکید داشتند، اما اعضای نهضت آزادی و دولت موقت مخالف تشکیل شوراها بودند. درباره نوع رابطه نهضت آزادی با آیت‌الله طالقانی بعد از انقلاب و پاسخ به این گفته‌ها چه نظری دارید؟

موارد مطرح شده به هیچ وجه واقعیت ندارد. آیت‌الله طالقانی هم‌زمان با آیت‌الله منتظری در آبان ماه سال ۵۷ در شرایطی از زندان آزاد شدند که دامنه انقلاب گسترش پیدا کرده بود. رهبر فقید انقلاب در پاریس مستقر بودند و در بام رسانه‌های جهانی اطلاع‌رسانی می‌کردند و کادرهای قدیمی نهضت هر یک در مدیریت انقلاب مسئولیتی داشتند. مهندس بازرگان مسئول کمیته راه‌اندازی نفت، دکتر سحابی مسئول کمیته تنظیم اعتصابات، دکتر ابراهیم یزدی در پاریس

مشاور و مترجم مصاحبه‌های آیت‌الله خمینی بودند و افرادی چون مهندس صباغیان و بنده در بسیاری از برنامه‌های انقلاب نقش مدیریتی داشتیم. نهضت آزادی ایران به طوری که در اسناد و سوابق آن منعکس است، در این دوران فعالیت محدودی داشت و صرفاً در مقاطع حساس و ضروری اقدام به صدور بیانیه می‌کرد مانند بیانیه راه نجات ایران از بن بست حاضر «شاه باید برود» در ۶ شهریور ۵۷. برای طالقانی و بازرگان و سایر اعضای قدیمی نهضت آزادی مسائل دوران انقلاب و منافع ملی بر فعالیت حزبی اولویت داشت و در این راستا طالقانی نیز پس از آزادی نگاه فراحزبی در راستای شرایط دوران انقلاب داشت. همان‌گونه که قبلاً اشاره شد قبول مسئولیت مدیریت دولت موقت انقلاب توسط بازرگان به هیچ وجه ارتباطی با اختلاف نظر سیاسی و خالی کردن اطراف ایشان را ندارد. درخصوص شوراها از اسفند ماه سال ۵۷ یکی از پروژه‌هایی که در دستور کار شهرداری تهران قرار گرفت با تشکیل کارگروه کارشناسی برای مطالعه و تدوین پیش‌نویس قانون شوراها و آماده کردن ساختار تقسیم‌بندی جدید شهر تهران برای مدیریت شورایی اداره شهر تهران بود. شناسایی ۳۷۵ محله و ۱۲۰ ناحیه و ۲۰ منطقه (دو منطقه ۲۱ و ۲۲ در غرب مسیر کن در سال‌های بعد وارد محدوده شهر تهران شد) به جای ۱۲ منطقه قبلی در این راستا انجام شد. وزارت کشور دولت موقت و شخص مهندس بازرگان با علاقه‌مندی آیین‌نامه‌های تهیه شده را با دقت مطالعه و اظهار نظر کردند. یک نسخه از مجموعه این سوابق مطالعاتی را که به وسیله مهندس بازرگان اظهار نظر شده در اختیار اولین شورای اسلامی شهر تهران قرار دادم. آنچه در خصوص شوراها در اصول قانون اساسی آمده است از جمله پیامد پیگیری‌ها و تلاش‌های دولت موقت و مرحوم آیت‌الله طالقانی است. این دغدغه اصلی طالقانی در آخرین خطبه نماز جمعه ایشان، که به مناسبت ۱۷ شهریور در بهشت زهرا برگزار شد، کاملاً شفاف و گویاست. اما به قول آیت‌الله طالقانی آن کسانی که در ابتدا «استبداد زیر پرده دین» را می‌خواستند موافق اجرایی شدن اصول شوراها و قانون اساسی نبودند و عملاً تا بیست سال بعد نگذاشتند این اصول و آموزه‌های روشن اسلامی اجرا شود و قانون شوراها و اسلامی که نهایتاً در سال ۱۳۷۷ به همت دولت اصلاحات مورد عمل قرار گرفت و اینک در آستانه چهارمین دوره آن هستیم به رغم دستاوردهای مثبتی که داشته اما با آموزه‌های قرآنی و اصول قانون اساسی و نیاز جامعه در حال تحول ما فاصله زیادی دارد.

ماجرای اطلاعیه آیت‌الله طالقانی درباره اینکه عزل و نصب‌های دولت موقت به ایشان

ربطی ندارد چه بود و آیا می‌توان این اطلاعیه را نشانه نارضایتی ایشان از دولت موقت و اختلاف با آن دانست؟

بنده چنین اطلاعیه‌ای را ندیده‌ام. اما اگر به فرض در موردی آیت‌الله طالقانی نقدی نسبت به تصمیمات دولت موقت ابراز کرده باشند، این امر به هیچ وجه به معنی نارضایتی و اختلاف با دولت موقت و شخص مهندس بازرگان قابل ارزیابی نیست. سوابق تاریخی نشان می‌دهد که در موارد مختلف طالقانی از دولت موقت و عملکرد وزرای آن در سخنرانی‌ها و خطبه‌های نماز جمعه دفاع و پشتیبانی کرده‌اند. سخنرانی چاپ شده طالقانی در برنامه اولین افطار عمومی شهرداری تهران پس از انقلاب که با حضور مسئولان دولت، کارکنان شهرداری تهران و نمایندگان مردم محلات شهر تهران در سالن ۱۲ هزار نفری آزادی برگزار شد و حمایت و تقدیری که از عملکرد دولت و شهرداری تهران ابراز داشتند، که اشک شوق بر چهره کارکنان شهرداری جاری ساخت، به‌عنوان نمونه قابل ارزیابی است.

در ماجرای دستگیری فرزندان آیت‌الله طالقانی و قهر ایشان و صف‌آرایی خط و نشان کشیدن سازمان مجاهدین خلق و سازمان مجاهدین انقلاب علیه یکدیگر، دولت موقت چه موضعی داشت؟

بنده از موضع دولت موقت در قبال این دستگیری مطلبی به خاطر ندارم. اما علی‌الاصول دولت موقت با این گونه اقدامات خودسرانه و خلاف قانون که در آن شرایط حساس کشور زمینه را برای هرج و مرج و تسویه حساب‌های گروهی فراهم می‌کرد به شدت مخالف بود. عده‌ای معتقدند قبل از تشکیل شورای انقلاب توسط امام خمینی، آیت‌الله طالقانی یک شورای انقلاب تشکیل داده بود و بعد از تصمیم امام ایشان آن را منحل می‌کند. ماجرای تشکیل این شورا چه بوده است؟

همان‌گونه که گفته شد، آزادی طالقانی در آبان ماه سال ۵۷ با استقبال وسیع و گسترده مردم روبه‌رو شد و مردم هر روز به دیدار ایشان می‌رفتند و علاقه‌مندان و دوستانشان پیشنهاداتی برای اقدام مطرح می‌کردند. در آن موقع رهبر فقید انقلاب در پاریس با مصاحبه‌ها و صدور بیانیه‌هایی از راه دور در مواقع لازم دستورات لازم را صادر می‌کردند. مدیریت انقلاب در داخل کشور سازماندهی نشده بود و افراد با تشخیص و سلیقه شخصی خود عمل می‌کردند. بعد از سفر مهندس بازرگان به پاریس در ۲۹ مهرماه ۵۷ و مطرح کردن ضرورت تشکیل نهاد مدیریتی در

داخل کشور، با مشورت روحانیون مورد اعتماد ایشان به ویژه استاد مطهری، شورای انقلاب در داخل کشور در آذر ماه ۵۷ شکل گرفت، اما این شورا مخفی بود و بنابراین طالقانی از وجود چنین مرکزی در داخل کشور بی اطلاع بودند. براساس درخواست و تقاضای مردم و نیازی که احساس می شد طالقانی به فکر ایجاد هسته تشکیلاتی برای مدیریت انقلاب در داخل کشور بودند و با صدور بیانیه و سخنرانی به نیاز انقلاب و مردم پاسخ می گفتند. موضوع به اطلاع آیت الله خمینی در پاریس رسید. ایشان در دی ماه ۵۷ خواستند که از طالقانی هم به عنوان عضو شورای انقلاب دعوت شود و ایشان به سمت رئیس شورا منصوب شدند. به این ترتیب در مدیریت انقلاب در داخل و خارج از کشور انسجام به وجود آمد. تفصیل این رویدادها در سوابق تاریخی از جمله در سخنرانی چاپ شده مهندس بازرگان زیر عنوان «شورای انقلاب و دولت موقت از زبان مهندس بازرگان» و آثار منتشر شده آیت الله طالقانی قابل مطالعه و بررسی است.

سوتیتر

۱. طالقانی در اندیشه و گفتمان اختلافی با سایر موسسین و اعضای نهضت نداشت در عمل نیز همه آنها اصول کار جمعی را پذیرفته بودند و تصمیمات سیاسی به صورت جمعی و دموکراتیک اتخاذ می شد. اما طالقانی، بازرگان و سایر پیش گامان و صاحب نظران نهضت در کارهای پژوهشی و رفتار اجتماعی خود رویکرد و سبک خاص خود را به طور طبیعی دنبال می کردند. رویکرد طالقانی در «پرتویی از قرآن» با بازرگان در «سیر تحول قرآن» و «بازگشت به قرآن» متفاوت است اما هر دو در راستای هدف واحدی که همان معرفی آموزه های قرآنی به زبان روز و مورد نیاز نسل جوان است صورت گرفته است.
۲. اختلاف روش برخورد بازرگان و طالقانی با مجاهدین خلق اولیه ناشی از رویکرد آنان با مسائل ایدئولوژیک سازمان بوده است. مهندس بازرگان با مبانی اندیشه آنان که بعضاً برگرفته از ادبیات مارکسیستی بود (نظیر اقتصاد به زبان ساده) با آنان موافق نبود؛ اما طالقانی به نظر می رسد با آگاهی از این گونه اختلاف نظرها بیشتر اهل تساهل و مدارا بود و با توجه به اعتقاد و اعتمادی که به مبانی قرآن و فطرت پاک این جوانان داشت تلاش می کرد با حفظ ارتباط با آنان از انحراف آنان جلوگیری کند.

نگاهی به دوران دانشجویی دهه ۳۰^۱

در سال تحصیلی ۳۶-۱۳۳۵ وارد دانشکده فنی دانشگاه تهران شدم. در آن دوران، دانشکده‌های دانشگاه تهران امتحانات ورودی (کنکور) جداگانه‌ای برگزار می‌کردند. به‌رغم اینکه در یکی از روزهای آزمون، به‌علت بیماری، نتوانستم در جلسه امتحان حاضر شوم، مجموع نمره‌هایم در حدی بود که نتوانستم در رشته راه و ساختمان، که آن روزها تقاضای بیشتری داشت، نام‌نویسی کنم. حجم کار درسی در دانشکده فنی آن‌قدر زیاد بود که دانشجویان ناچار بودند در همه روزهای هفته معمولاً از ساعت ۷ صبح تا پاسی از شب، علاوه بر حضور منظم در کلاس‌ها، برای مطالعات جنبی و انجام دادن پروژه‌ها در دانشکده حضور داشته باشند.

در دوران دبیرستان، به‌رغم سخت‌گیری مدیر دبیرستان رهنما (واقع در خیابان فرهنگ تهران)، که عموماً بچه‌های درس‌خوان را ثبت‌نام می‌کرد و دبیران سخت‌گیری کار آموزش را برعهده داشتند که بیشترشان مؤلفان کتاب‌های درسی دبیرستان‌ها بودند، من درکنار برنامه درسی، هم در کلاس‌های جنبی آموزش عربی، قرآن و معارف اسلامی شرکت می‌کردم و هم در کلاس‌های حرفه‌ای مشبک‌کاری و نجاری سازمان جوانان شیروخورشید به تدریس می‌پرداختم. نقشه‌های مشبک‌کاری را برای آموزش دبیرستان‌ها چاپ و منتشر می‌کردم که در آن دوران، در کلاس فوق‌برنامه حرفه‌ای، مورد استفاده دانش‌آموزان دبیرستان‌ها قرار می‌گرفت. تصور و برنامه‌ام این بود که این‌گونه برنامه‌های آموزشی حرفه‌ای را در دوران تحصیل دانشگاهی توسعه دهم. اما با شروع کار تحصیلی در دانشکده فنی، حجم زیاد کار درسی و تمرین‌ها و مطالعات ضروری موجب شد که عملاً فعالیت‌های جنبی را رها کنم و تمام وقتم را به برنامه‌های درسی دانشکده اختصاص دهم.

دانشکده فنی رستوران یا سرویس غذاخوری برای دانشجویان نداشت. بنابراین، برای ناهار، معمولاً غذای ساده سرد از خواربارفروشی واقع در خیابان ۱۶ آذر فعلی (غرب دانشکده فنی) یا از رستوران‌های واقع در خیابان انقلاب (شاه‌رضای سابق) در جنوب دانشگاه تهران تهیه می‌کردیم. گاهی نیز غذای سردی از منزل همراه می‌بردیم و از فرصت کوتاه تنفس ظهر برای خوردن آن استفاده می‌کردیم. دانشجویان مسلمان سال‌ها برای نماز خواندن با مشکل روبه‌رو بودند. آن‌ها

^۱ یادداشت محمد توسلی - مهر ۱۳۹۲

گاهی درکنار راه‌روها نماز می‌خواندند. مهندس بازرگان در دوران مدیریت خود اتاقی به نمازخانه اختصاص دادند و فرش آن را نیز شخصاً به نمازخانه هدیه کردند. لذا، به‌ویژه در ایام ماه مبارک رمضان، دانشجویان مسلمان سایر دانشکده‌ها نیز از این نمازخانه استفاده می‌کردند.

آنچه در دانشکده فنی بیشتر مطرح بود، نظم کلاس‌ها، ضرورت حضور منظم در کلاس‌ها و حجم زیاد کارهایی بود که استادان از دانشجویان طلب می‌کردند و خلاصه، پس از چهار سال کار فشرده تحصیلی، دانشجویان با درجه فوق‌لیسانس فارغ‌التحصیل می‌شدند.

این حضور مستمر دانشجویان در فضای دانشکده، چه در کلاس‌ها چه در کتابخانه، آزمایشگاه و کارگاه‌ها، و نیز در دوران کارآموزی، انس و الفت ویژه‌ای بین دانشجویان و فارغ‌التحصیلان دانشکده فنی پدید می‌آورد؛ به‌گونه‌ای که یکدیگر را «بچه‌های فنی» صدا می‌کردند. در مسابقات ورزشی با سایر دانشکده‌های دانشگاه تهران، این حمیت و الفت نمود ویژه‌ای می‌یافت. امروز نیز این حال‌وهوا در فضای کانون فارغ‌التحصیلان دانشکده فنی - که دیرپاترین نهاد مدنی مهندسی کشور است - به‌چشم می‌خورد. مشابه این همبستگی و صمیمیت در میان دانشجویان پلی‌تکنیک تهران - که در سال ۱۳۳۶، با نام دیگری پایه‌گذاری شده بود - وجود داشت.

زندگی دانشجویان در این دوره بسیار ساده بود. دانشجویان شهرستانی عموماً در خوابگاه امیرآباد ساکن بودند و از خدمات رستوران و سرویس حمل‌ونقل عمومی کوی امیرآباد استفاده می‌کردند. دانشجویان دانشکده فنی، طبق برنامه درسی، می‌بایست در دو تابستان در رشته تحصیلی‌شان به کارآموزی می‌رفتند. گزارش کارآموزی و نمره آن مهم بود. کارآموزی ارتباط بین دانشگاه و صنعت و کسب تجربه عملی مهندسی را فراهم می‌کرد و در ساختن شخصیت مهندسی و اجتماعی فارغ‌التحصیلان دانشکده فنی نقش مهمی داشت. من قبل از آغاز برنامه رسمی دانشکده، برای کارآموزی در سال دوم، به شرکت کامپساکس که مهندس مشاور خارجی جاده هراز بود، مراجعه و سه ماه تابستان را در قطعه ۱۶ (نزدیک شهر آمل) کارآموزی کردم و پیش از دوره درسی دانشکده، با بسیاری از مفاهیم مهندسی (نقشه‌برداری، محاسبات پل و آزمایشگاه مکانیک خاک) آشنا شدم. در سال سوم، در پروژه لوله‌کشی شهرهای قوچان و نیشابور با شرکت پیمانکار پروژه همکاری و عملاً کارگاه را اداره می‌کردم. در سال چهارم، با شرکت آرمه، پیمانکار یکی از قطعات جاده هراز (رودهن)، همکاری داشتم و پس از فارغ‌التحصیل شدن، به درخواست شرکت مذکور، پروژه لوله‌کشی شهرهای قوچان و نیشابور را تکمیل کردم و با پس‌اندازی که

داشتم توانستم شخصاً برای ادامه تحصیل برنامه‌ریزی کنم و به خارج از کشور بروم. در آن دوران، دانشگاه به دانشجویان رتبه اول هر دانشکده برای ادامه تحصیل بورس تحصیلی می‌داد و من انتظار دریافت آن را داشتم. اما نمره‌های دروس علوم پایه سال اول یکی از همکلاسی‌ها، که با لیسانس ریاضی دانشکده علوم وارد دانشکده فنی شده بود، از من بیشتر بود و من نفر دوم شدم. این اتفاق هیچ تردیدی در عزم من برای ادامه تحصیل ایجاد نکرد و توانستم با کمک یکی از دوستان مقیم آلمان، از دانشگاه فنی اشتوتگارت برای ورود به دوره دکتری رشته حمل‌ونقل و ترافیک پذیرش بگیرم و با درآمدی که با کار حدوداً یک‌ساله پس از فارغ‌التحصیلی داشتم، موفق شدم که برای ادامه تحصیل، ابتدا به آلمان و سپس به آمریکا بروم. در هر دو کشور، این امکان و توانایی برای مهندس دانشکده فنی وجود داشت که با کار در حرفه مهندسی، همه هزینه‌های دانشگاه و زندگی‌اش را فراهم کند. امید به زندگی و برنامه‌ریزی برای آینده نسل جوان کشور در آن دوران، به‌رغم محدودیت‌های سیاسی-اجتماعی، بسیار مشهود بود.

مدیریت دانشگاه

باآنکه در دهه سی دانشگاه‌های دیگری در تهران و برخی از مراکز استان‌ها تأسیس شده بود، دانشگاه تهران مرکز اصلی دانشگاه‌های ایران به‌شمار می‌رفت. به‌جز در چند مورد خاص، دانشگاه تهران مستقل اداره می‌شد. رؤسای دانشکده‌ها را هیئت‌های علمی آن‌ها و رئیس دانشگاه را عموماً رؤسای دانشکده‌ها انتخاب می‌کردند. در دوره‌های خاص، مجمع رؤسای دانشکده‌ها دو یا سه نفر را معرفی می‌کردند و شاه یک نفر را از بین آنان منصوب می‌کرد.

فضای دانشگاه از امنیت نسبی برخوردار بود و مناسبات استادان و دانشجویان در چارچوب قانون و مقررات دانشگاهی تنظیم می‌شد. دانشجویانی که به‌علت فعالیت‌های سیاسی، در آن دوره به‌دست فرمانداری نظامی و در دوره بعد توسط ساواک بازداشت می‌شدند، پس از آزادی، مورد استقبال استادان و دانشجویان قرار می‌گرفتند و به تحصیلشان ادامه می‌دادند. مدیریت دانشگاه برای افرادی چون آقای دکتر عباس شیبانی، که چند بار در طول دوران تحصیل بازداشت شد، مانعی ایجاد نمی‌کرد و آقای شیبانی سرانجام از دانشکده پزشکی دانشگاه تهران فارغ‌التحصیل شد.

اعتبار و جایگاه دانشگاه تهران

دانشگاه تهران در سطح جهانی از اعتبار بالایی برخوردار بود؛ مثلاً دانشگاه‌های آمریکا

فارغ‌التحصیلان دانشکده پزشکی دانشگاه تهران را با استقبال، می‌پذیرفتند. در آمریکا معروف بود که هرگاه یک فارغ‌التحصیل دانشکده پزشکی به آن کشور می‌رفت، می‌گفتند: «ده میلیون دلار وارد آمریکا شد». این رقم، حاصل جمع هزینه‌هایی است که در آن موقع برای یک فرد از زمان تولد تا دوران تحصیل در دبستان، دبیرستان و دانشگاه و هزینه‌های عمومی او از بودجه دولت آمریکا صرف می‌شد.

دانشکده فنی دانشگاه تهران نیز در دانشگاه‌های آمریکا از ارزش ویژه‌ای برخوردار بود. نه تنها شاگردان اول رشته‌ها که از طریق بورس دولتی پذیرش می‌گرفتند و از شاگردان ممتاز دانشگاه‌های مهم آمریکا بودند، بلکه سایر فارغ‌التحصیلان دانشکده فنی نیز که درخواست پذیرش می‌کردند، بلافاصله با جواب مثبت و استقبال روبه‌رو می‌شدند. برای نمونه، همان‌گونه که توضیح دادم، ابتدا از دانشگاه فنی اشتوتگارت آلمان برای کسب درجه دکتری حمل‌ونقل و ترافیک پذیرش گرفتم. اما چون به علت تغییر مقررات دانشگاه‌های آلمان، لازم بود که قبل از شروع دوره دکتری، دوره‌هایی در همه زمینه‌های مهندسی بگذرانم که موردعلاقه‌ام نبود، از طریق یکی از دوستان درخواست پذیرش از دانشگاه ایلی‌نوی (اوربانا) کردم که در رشته‌های مهندسی در ردیف‌های اول قرار داشت. بی‌درنگ به من پذیرش دادند. چون برای دریافت ویزای دانشجویی در امتحان زبان آلمانی قبول شده بودم، با گذراندن امتحان تافل در مرکزی واقع در شهر اشتوتگارت، محل تحصیل را، با موافقت دفتر امور دانشجویان در اروپا، به آمریکا تغییر دادم. جالب است که انجمن اسلامی دانشجویان در آمریکا و کانادا در همان سال به‌همت چند تن از اعضای سابق انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه تهران، از جمله آقایان دکتر مهدی بهادری‌نژاد، مرحوم دکتر حسن مرشد، شهید دکتر مصطفی چمران، دکتر ابراهیم یزدی و جمعی دیگر از دانشجویان کشورهای اسلامی، در دانشگاه ایلی‌نوی تشکیل شده بود. فارغ‌التحصیلان دانشگاه تهران به‌لحاظ علمی، اخلاقی و توان فعالیت اجتماعی، در میان دانشجویان ۵۰ کشور اسلامی عضو انجمن اسلامی دانشجویان آمریکا و کانادا کاملاً شاخص بودند.

سطح علمی دانشگاه

هیئت علمی دانشگاه از سطح نسبتاً بالایی برخوردار بود و آن را عموماً شاگردان ممتاز و بااستعدادی تشکیل می‌دادند که یا با بورس دولتی در اروپا تحصیل کرده بودند یا از مشاهیر حوزه و دانشگاه بودند. مثلاً استادان دانشکده فنی که در سال ۱۳۱۳ تأسیس شده بود، از جمله

دکتر مجتبی ریاضی، مهندس عبدالله ریاضی، دکتر مجتهدی، مهندس ابوالحسن بهنیا، مهندس مهدی بازرگان، مهندس کاظم جفرودی، مهندس مجید اعلم، مهندس عبدالحسین خلیلی، مهندس فروغی و... همه در رشته تحصیلی خودشان به لحاظ علمی و تجربه مهندسی یا آموزشی برجسته بودند و با علاقه و جدیت به تدریس در کلاس می پرداختند. در آن سالها، برای بسیاری از درسها هنوز کتاب درسی به فارسی وجود نداشت و لازم بود که از درس استاد، یادداشت و جزوه تهیه شود. برای نمونه، مهندس بازرگان در سال سوم رشته راه و ساختمان، ترمودینامیک درس می دادند که درس اصلی این رشته نبود. مهندس بازرگان همواره در جلسه اول به بحث اخلاق مهندسی و جایگاه مسئولیت مهندسی در جامعه می پرداخت و در کلاسهای بعد به طور منظم درسش را ارائه می کرد. ایشان همزمان فرمولها و شکل های لازم را روی تخته می نوشتند و می کشیدند و ما باید جزوه درس ترمودینامیک را تهیه می کردیم. این جزوه دو نمره داشت که به نمره امتحان اضافه می شد. معروف است که دکتر مصطفی چمران بر این روال از مهندس بازرگان نمره ۲۲ گرفته بود!

استادان دانشکده فنی عموماً علاوه بر تدریس در رشته خود، کار حرفه ای نیز داشتند. بنابراین، شاگردان را علاوه بر دانش مهندسی، با تجربه مهندسی نیز آشنا می کردند. موقعی که مهندس بهنیا درس زیرسازی را ارائه می کرد و ما یادداشت می کردیم، همزمان با شیوه های طراحی مسیر آشنا می شدیم. مهندس احمد حامی، که روسازی راه و مصالح ساختمان را درس می داد، ضمن تدریس، بر مسائل اخلاق مهندسی تأکید و از واگذاری پروژه ها به خارجی ها (فرنگی ها) انتقاد و روح اعتماد به نفس و ملیت ایرانی را در دانشجویان تقویت می کرد.

کمی بعد کتاب درسی به زبان فارسی موجب می شد که دانشجویان با مراجعه به کتاب های خارجی که در کتابخانه دانشکده فنی به وفور موجود بود، خلأ کتاب های درسی به زبان فارسی را پر کنند و همزمان، با زبان خارجی و منابع جدید مهندسی آشنا شوند. استادان آن دوره عموماً فارغ التحصیل کشورهای اروپایی (فرانسه و آلمان) بودند و آموزش دانشگاه ها به سبک اروپایی ارائه می شد. در دوره های بعد، به تدریج بیشتر فارغ التحصیلان آمریکا جایگزین هیئت های علمی شدند و روش تدریس و مدیریت دانشگاه ها متحول شد.

در بین استادان دانشگاه، دو طیف برجستگی خاص داشتند. از یک سو، استادی چون مهندس عبدالله ریاضی، که در آن دوره، ریاست دانشکده فنی را برعهده داشت و توسعه و پیشرفت

دانشکده فنی مرهون خدمات آن مرحوم بود، در سال‌های پایانی عمر، جذب سیاست و اداره‌ی شکلی مجلس شورای ملی شد و دور از انتظار، در فضای ملتهب روزهای اول پس از پیروزی انقلاب، جانش را از دست داد و موجب تأثر و تاسف شدید شاگردانش شد. از سوی دیگر، استادی چون مهندس مهدی بازرگان حضور داشت که در دوره‌های قبل، در سمت رئیس دانشکده فنی، خدمات مدیریتی باارزشی ارائه کرد و هم‌زمان، در هدایت فکری و اعتقادی دانشجویان و نسل جوان کشور نقشی برجسته داشت و نحلۀ روشنفکری دینی را همراه با دکتر یدالله سبحانی، استاد دانشکده علوم، و آیت‌الله سید محمود طالقانی از اوایل دهه بیست ابتدا در سطح فرهنگی و سپس در دهه‌های سی و چهل در سطح اجتماعی و سیاسی پایه‌گذاری کرد.

فعالیت سیاسی

دهه سی با رخدادهای سیاسی مهمی همراه بود که برخی از آن‌ها از این قرار است:

- پیدایش نهضت ملی ایران
- دوران حکومت ملی دکتر مصدق و ملی شدن صنعت نفت
- حادثه ۳۰ تیر سال ۱۳۳۱ و پیامدهای آن، تفرقه در صفوف همراهان نهضت ملی و سرانجام کودتای ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲
- محاکمه، زندانی شدن و حصر دکتر مصدق در احمدآباد
- حادثه ۱۶ آذر سال ۱۳۳۲ و شهادت سه تن از دانشجویان دانشکده فنی در سال ۱۳۴۰. روز ۱۶ آذر را سازمان جهانی دانشجویان روز بین‌المللی دانشجو نام نهاد.
- تشکیل نهضت مقاومت ملی در همان سال ۱۳۳۲ به دست جمعی از شخصیت‌های ملی و مسلمان، مانند آیت‌الله سیدرضا زنجانی و مهندس مهدی بازرگان و احزاب ملی
- تشکیل جبهه ملی دوم در سال ۱۳۳۹ به همت و پیگیری کادرهای فعال نهضت مقاومت ملی

- در نهایت، تشکیل جمعیت نهضت آزادی ایران در اردیبهشت ۱۳۴۰ (آغاز دهه ۴۰) فضای دانشگاه تهران، به‌طور طبیعی، در این دهه نیز متأثر از رخدادهای سیاسی جامعه بود. در دهه بیست، فضای سیاسی دانشگاه بیشتر از جریان حزب توده که از تجربه سازمانی و فکری مارکسیستی شوروی تغذیه می‌شد، تأثیر می‌گرفت. به تدریج، نیروهای ملی در دوران نهضت ملی ایران تقویت شد و سازمان دانشجویی جبهه ملی شکل گرفت. به لحاظ فکری و فرهنگی،

انجمن‌های اسلامی دانشجویان که اوایل دهه بیست در دانشگاه تهران تأسیس شده بودند، در دهه سی تقویت شدند و کادرهای تربیت‌شده در انجمن‌های اسلامی دانشجویان، مانند مرحوم مهندس عزت‌الله سحابی و دکتر ابراهیم یزدی، در نهضت مقاومت ملی فعال شدند و در سازماندهی و تقویت جنبش دانشجویی در این دهه نقش مؤثری ایفا کردند.

بعد از کودتای سال ۳۲، به‌ویژه با سرکوب جنبش دانشجویی در ۱۶ آذر ۳۲، نوعی رعب‌ووحشت بر فضای سیاسی دانشگاه حاکم شد. در سال ۱۳۳۵، یعنی سه سال پس از حادثه ۱۶ آذر، زمانی که من وارد دانشگاه شدم، دانشجویان دانشکده فنی دسته‌گلی روی پله‌های ورودی به طبقه اول دانشکده قرار دادند و درحالی‌که دانشجویان در سالن طبقه همکف اجتماع کرده بودند، چند نفر پشت دسته‌گل قرار گرفتند و یک نفر به‌مناسبت شهادت دانشجویان، اعلام سکوت کرد. این برنامه هر سال تکرار می‌شد. دانشجویی که اعلام سکوت می‌کرد، با علم به اینکه همچون برنامه سال‌های گذشته بازداشت خواهد شد، اجرای این برنامه را برعهده می‌گرفت. البته مدت این‌گونه بازداشت‌های دانشجویی حدود یک یا دو ماه بیشتر نبود. تا سال ۱۳۳۹ که به‌تدریج فضای سیاسی دانشگاه بازتر شد، مراسم ۱۶ آذر در فضای داخلی دانشکده فنی برگزار می‌شد. در سال ۱۳۳۹ که جبهه ملی دوم تشکیل و جنبش دانشجویی موفق به سازماندهی شده بود، برای نخستین بار راهپیمایی دانشجویان در روز ۱۶ آذر در فضای دانشگاه تهران برگزار شد. پس از راهپیمایی در خیابان‌های محوطه دانشگاه، دانشجویان در مقابل در ورودی اصلی دانشکده حقوق اجتماع کردند و چند نفر، از جمله خانم پروانه اسکندری که آن زمان دانشجوی دانشکده حقوق بود، به این مناسبت سخنرانی کردند. پروانه در سال‌های بعد با داریوش فروهر، رهبر حزب ملت ایران، ازدواج کرد و هر دو در برنامه قتل‌های فجیع زنجیره‌ای سال ۱۳۷۷ به شهادت رسیدند. در سال‌های ۱۳۳۹ و ۱۳۴۰ که آزادی نسبی در فضای سیاسی ایران پدید آمده بود، به‌طور طبیعی، جنبش دانشجویی نیز فعال بود و دانشجویان برای دفاع از حقوق اساسی ملت ایران و آزادی انتخابات با مردم همدلی و پیشگامی داشتند. تحصن شبانه دانشجویان در دانشکده ادبیات و حادثه اول بهمن سال ۱۳۴۰ از رخداد‌های مهم این دهه است.

در روز اول بهمن ۴۰ که دانشجویان در داخل دانشگاه در اعتراض به بازداشت اعضای کمیته جبهه ملی دانشگاه و تعطیلی مجلس متحصن بودند، نیروهای ویژه پلیس در مقابل در جنوبی دانشگاه حضور داشتند. پس از ساعت‌ها تحصن و ابراز مطالبات دانشجویان، نهایتاً

پلیس، به دستور شاه، به داخل دانشگاه یورش برد و هم‌زمان اطراف دانشگاه را محاصره کرد. تعداد زیادی از دانشجویان در داخل فضای دانشکده‌ها، به امید مصونیت، مخفی شدند. اما من، با احساس خطر، به سرعت به سمت شمال دانشگاه رفتم و از نرده‌های باز شده در مقابل دانشکده داروسازی از محوطه دانشگاه خارج شدم. در هنگام خروج، مشاهده کردم که گارد ویژه که دانشگاه را محاصره کرده بود، به محل خروج من نزدیک شد. در این حادثه، افراد گارد ویژه تمام ساختمان‌های دانشگاه را اشغال و افراد را، اعم از استاد، دانشجو و کارمند، شدیداً مضروب و کتابخانه‌ها و آزمایشگاه‌ها را تخریب کردند. بیانیه دکتر فرهاد، رئیس دانشگاه تهران، که در آن هنگام از ساختمان چاپخانه دانشگاه در خیابان ۱۶ آذر مشرف بر حوادث دانشگاه بودند، به طور فشرده عمق این فاجعه و استقلال و شجاعت مدیریت دانشگاه را به تصویر کشیده و به منزله یک سند افتخار در مدیریت دانشگاه تهران در فضای استبداد سلطنتی باقی مانده است.

نهادهای مدنی

انجمن اسلامی دانشجویان از نهادهای مدنی‌ای است که از اوایل دهه ۲۰ در دانشگاه تهران شکل گرفت. این نهاد مدنی، در مقایسه با تشکلهای سیاسی دانشگاه، فعالیتی محدود و بیشتر فرهنگی داشت. در سال ۱۳۳۵ که وارد دانشکده فنی شدم، به علت زمینه‌ها و مطالعات قبلی‌ام، بلافاصله به عضویت انجمن اسلامی دانشجویان درآمدم و در برنامه‌های آن شرکت فعال داشتم. فعالیت انجمن منحصر به برگزاری جلسات سخنرانی داخلی (محدود) در کتابخانه شبیانی (خیابان امیریه) می‌شد. علاوه بر سخنرانی دانشجویان سابق، مانند دکتر کاظم سامی، سخنرانانی چون استاد مرتضی مطهری و علامه محمدتقی جعفری و در مراحل بعد، آیت‌الله موسوی اردبیلی، دکتر بهشتی و دکتر محمدجواد باهنر در آن جلسات شرکت می‌کردند و بیشتر وقت به پرسش و پاسخ اختصاص پیدا می‌کرد. به مناسبت اعیاد مذهبی، همچون عید فطر، نیز انجمن به‌طور منظم برنامه‌های ویژه‌ای برگزار می‌کرد. در سال ۱۳۳۶، جشن عید فطر در سالن دانشکده کشاورزی کرج برگزار شد و مهندس بازرگان، پس از تجربه دو بازداشت در دوران نهضت مقاومت ملی، سخنرانی معروفش با عنوان «احتیاج روز» را ایراد کرد. در سال ۱۳۳۷، جشن عید فطر انجمن در گلشهر کرج برگزار شد. در آن برنامه، علاوه بر مهندس بازرگان، دکتر سبحانی و آیت‌الله طالقانی، فعالان جنبش دانشجویی و علاقه‌مندان به انجمن اسلامی دانشجویان نیز حضور داشتند. دکتر علی شریعتی و محمدعلی رجایی هم در این مراسم شرکت کرده بودند.

من از دوران دبستان و دبیرستان به عکاسی علاقه‌مند بودم و در این دوره، از برنامه‌های انجمن عکس تهیه می‌کردم که به‌مثابه تنها عکس‌های تاریخی آن دوران، مورد استفاده قرار گرفته است. عکس پوسترشدهٔ بازرگان، طالقانی و مطهری که پس از انقلاب به‌دفعات چاپ شده و در مقدمهٔ مجموعه آثار مهندس بازرگان نیز آمده است، در مراسم جشن عید فطر انجمن در سال ۱۳۳۷ در گلشهر گرفته شده است.

برخی از جلسات انجمن در فضای دانشگاه، به‌ویژه سالن رستوران امیرآباد، برگزار می‌شد و رئیس دانشگاه و برخی از استادان هم‌فکر انجمن در آن حضور می‌یافتند. یکی دیگر از برنامه‌های تأثیرگذار انجمن، حضور در برنامه‌های مسجد هدایت و استفاده از سخنرانی‌ها و تفسیر قرآن آیت‌الله طالقانی، به‌ویژه در شب‌های جمعه، بود که در آن جلسات، دانشجویان با فرهنگ قرآن و معارف اسلامی با قرائتی رحمانی، که آقای طالقانی به‌تدریج در جلدهای پرتوی از قرآن تدوین کرد و به چاپ رساند، آشنا می‌شدند. دانشجویانی که شخصیت اعتقادی و اجتماعی آنان در فضای انجمن اسلامی دانشجویان شکل می‌گرفت عموماً در فعالیت‌های سیاسی از پایداری و انسجام فکری بیشتری برخوردار بودند. اگر افرادی چون دکتر مصطفی چمران، مهندس عزت‌الله سبحانی، دکتر ابراهیم یزدی، مهندس هاشم صباغیان و... در طول حدوداً ۵۰ سال فعالیت سیاسی و اجتماعی در داخل و خارج کشور، از انسجام فکری و پایداری برخوردار بوده‌اند، مرهون شکل‌گیری شخصیت آنان در برنامه‌های راهبردی انجمن اسلامی دانشجویان در آن دوران بوده است.

ارتباط دانشگاه و حوزه

به تحقیق، پایه‌گذاری ارتباط دانشگاه و حوزه با همکاری مهندس بازرگان و آیت‌الله طالقانی از اوایل دههٔ بیست با انتشار مجلهٔ دانش‌آموز آغاز شده است. در دههٔ سی، این همکاری با درج مقالات پیشگامان انجمن‌های اسلامی دانشجویان و مهندسان در مجلهٔ مکتب اسلام و مجموعهٔ حکمت، که آن زمان در قم انتشار می‌یافت، تقویت شد. حضور شخصیت‌های حوزوی چون استاد مطهری، دکتر محمدحسین بهشتی، دکتر محمدجواد باهنر، دکتر علی گلزادهٔ غفوری و علامه محمدتقی جعفری در جلسات انجمن‌های اسلامی دانشجویان، مهندسان و پزشکان، این فرایند را تقویت می‌کرد. در سال‌های پایانی دههٔ سی، پس از درگذشت آیت‌الله بروجردی، مرجع سال‌های طولانی شیعیان، حضور سازمان‌یافتهٔ انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه تهران

به مناسبت چهلمین روز درگذشت آن مرجع در شهر قم، با میزبانی دکتر بهشتی در مدرسه دین و دانش، نقش مؤثری در این فرآیند ایفا کرد. در آن مراسم، طلاب حوزه علمیه قم از دانشجویان مسلمان دانشگاه تهران استقبال کردند و پس از دیدار دانشجویان با دکتر بهشتی در مدرسه دین و دانش، راهپیمایی منظم به طرف مسجد اعظم قم برگزار شد که با استقبال و شگفتی مردم شهر قم همراه بود. در صحن مسجد اعظم، پس از اعلام برنامه توسط مهندس هاشم صباغیان، دکتر کاظم سامی پیام دانشجویان دانشگاه تهران را خواند. برگزاری همایش‌هایی با حضور بزرگان دانشگاه و حوزه که منجر به تألیف کتاب مرجعیت و روحانیت در اوایل دهه ۴۰ شد، حاصل تلاش آن بزرگواران در راستای تقویت ارتباط دانشگاه و حوزه بوده است.

جنبش دانشجویی

علاوه بر فعالیت انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه تهران، که بیشتر جنبه فرهنگی-اجتماعی داشت، و برخی دیگر از نهادهای مدنی، جنبش دانشجویی در دهه سی، تحت تأثیر جنبش‌های اجتماعی بود. در دوران نهضت مقاومت ملی (بین سال‌های ۳۲ تا ۳۹)، کمیته‌های دانشجویی نهضت مقاومت ملی فعال شدند و در سال ۱۳۳۹ که جبهه ملی دوم تشکیل شد، سازمان دانشجویی جبهه ملی ایران در دانشگاه تهران حضور فعال داشت و اجتماعات دانشجویی را عموماً این سازمان برنامه‌ریزی می‌کرد. از فعالان جنبش دانشجویی در این دوره باید از آقایان عزت‌الله سبحانی، ابراهیم یزدی، ابوالحسن بنی‌صدر، عباس شیبانی، حبیب‌الله پیمان، هاشم صباغیان، احمد سلامتیان و مهرداد ارفع‌زاده و خانم‌ها پروانه اسکندری و اورانوش نام برد. بسیاری از اعضای انجمن اسلامی دانشجویان، از جمله خود من، عضو جبهه ملی دوم بودند و در برنامه‌های جبهه ملی و جلسات حوزه‌های آن شرکت می‌کردند. پس از تأسیس نهضت آزادی ایران در اردیبهشت سال ۱۳۴۰، بسیاری از اعضای انجمن اسلامی دانشجویان که علاقه‌مند به فعالیت سیاسی بودند، به‌طور طبیعی عضو نهضت آزادی شدند. من نیز از اولین اعضای دانشجویی نهضت بودم و در مهرماه سال ۱۳۴۱ که برای ادامه تحصیل به آلمان رفتم، به‌عنوان اولین نماینده سازمان دانشجویان دانشگاه تهران به کنگره بین‌المللی دانشجویان و محصلین ایرانی که آذرماه ۴۱ (اول ژانویه ۱۹۶۳) در شهر لوزان سویس برگزار می‌شد، معرفی شدم. در آن کنگره، دانشجویان دارای گرایش‌های مارکسیستی که چهره شاخصشان پرویز نیکخواه، از فدراسیون دانشجویان ایرانی در انگلستان، بود با دانشجویان دارای دیدگاه ملی و اسلامی که فرد شاخص

آن‌ها دکتر علی شریعتی، از فدراسیون دانشجویان ایرانی در فرانسه، بود، درمقابل یکدیگر قرار گرفته بودند. حضور اولین نماینده دانشگاه تهران در آن کنگره و قرائت پیام دانشجویان دانشگاه تهران و بازخوانی شعار وحدت‌آفرین آن دانشجویان، تاحدودی زمینه را برای وحدت دانشجویان درزمینه مطالبات مردمی که آزادی، عدالت و حاکمیت قانون بود، فراهم ساخت. متأسفانه، در گزارش‌های چاپ‌شده کنگره لوزان، جای پیام دانشجویان دانشگاه تهران خالی است.

یادداشت‌ها:

۱. Moslem Students Association in USA and Canada

۲. لازم است به برخی از کتب درسی چاپ‌شده اشاره کنم: مکانیک عمومی تألیف دکتر مجتبی ریاضی در دو جلد، چاپ دانشگاه (جلد اول ۱۳۳۱، جلد دوم ۱۳۳۶)؛ تأسیسات آبی تألیف مهندس عبدالله ریاضی، چاپ دانشگاه، ۱۳۳۶؛ الکتریسته و موارد استعمال آن تألیف مهندس عبدالله ریاضی، چاپ دانشگاه، ۱۳۳۰؛ حساب عددی و ترسیم تألیف مهندس عبدالله ریاضی، چاپ دانشگاه، ۱۳۳۷؛ مقاومت مصالح، کتاب اول، تألیف مهندس ابوطالب گوهریان، چاپخانه بانک ملی ایران، ۱۳۳۳. البته برخی از استادان جزوه تکثیرشده در اختیار دانشجویان قرار می‌دادند؛ مانند درس شیمی آقای دکتر احمد یلدا.

۳. International Students Conference (ISC)

۴. متن اعلامیه دکتر فرهاد: «امروز، یکشنبه اول بهمن‌ماه، ساعت یازده و ربع، عده‌ای نظامی، بدون آنکه اتفاقی مداخله آنان را ایجاب نماید، به محیط دانشگاه وارد شده و جمعی از دانشجویان را مضروب و مجروح نمودند. دانشگاه نسبت به این عمل رسماً اعتراض و تقاضای رسیدگی و تعقیب مرتکبین و مجازات آنان را از دولت نموده است و مادامی که نتیجه رسیدگی به دانشگاه اعلام نشود، این‌جانب و رؤسای دانشکده‌ها از ادامه خدمت در دانشگاه معذور خواهیم بود. رئیس دانشگاه تهران، دکتر فرهاد»

عسگراولادی دیندار و معتقد به تحزب بود^۱

مرحوم حبیب الله عسگراولادی مسلمان، از بنیان گذاران حزب موتلفه اسلامی و از بزرگان جریان راست سنتی بود. وی که در سال های پیش از پیروزی انقلاب اسلامی از یاران امام خمینی (ره) بود و در راه پیروزی نهضت به زندان افتاد و هزینه داد، بعد از انقلاب نیز از چهره های مورد وثوق امام و رهبری بود و حالا، درگذشت وی باعث شد تا جریان راست سنتی یکی از چهره های منصف خود را از دست بدهد. وی که در این اواخر بیشتر به عنوان پدر معنوی جریان راست سنتی ایفای نقش می کرد، با موضع گیری های متفاوت خود مورد نقد جریان اصولگرایی نیز قرار گرفته بود. در همین راستا گفت و گویی داشتیم با مهندس محمد توسلی، اولین شهردار تهران بعد از انقلاب و فعال سیاسی، و در رابطه با زندگی سیاسی مرحوم عسگراولادی از او پرسیدیم.

آقای عسگراولادی را می توان به نوعی پدر معنوی جریان راست سنتی دانست. چه شد که ایشان توانستند این جایگاه را به دست بیاورند؟

ابتدا لازم می دانم در گذشت مرحوم عسگراولادی را به خانواده محترم و همفکران و دوستان ایشان تسلیت بگویم و برای ایشان طلب مغفرت و رحمت داشته باشیم. بی تردید حبیب الله عسگراولادی از پیشکسوتان جریان راست سنتی است. ایشان از جمله افراد اولیه هیئت های موتلفه بودند که از سال ۱۳۴۱ و در زمانی که امام خمینی (ره) در قم بودند تشکیل شدند و به نهضت پیوستند و بعدها در جریان قضیه ترور منصور ایشان نیز جز متهمین و بازداشت شدگان بودند و در نهایت نیز در آن زمان به تحمل حبسی طولانی مدت محکوم شدند. من نیز در سال ۱۳۵۰ و در جریان کمک به سازمان مجاهدین خلق به همراه مرحوم مهندس سبحانی و آیت الله هاشمی رفسنجانی بازداشت شدم و ابتدا به سه سال و سپس به یک سال حبس محکوم شدم که شش ماه از این یک سال را در زندان شماره ۴ قصر و در کنار زندانیان ملل اسلامی، افسران حزب توده و همچنین محکومین موتلفه گذراندم در آن جا توانستم بیش از پیش با مرحوم حاج مهدی عراقی و مرحوم انواری و مرحوم عسگراولادی آشنا شوم. آقای عسگراولادی تحصیلات عالی نداشت ولی در زندان تحصیلات خود را دنبال می کرد. در همان زندان مشخص بود در وهله اول بسیار متشرع و اخلاقمدار هستند و در وهله بعدی بسیار به مطالعه علاقه دارند و حتی در

^۱گفتگوی محمد توسلی با روزنامه «قانون» - ۱۳۹۲/۸/۱۵

کلاس هایی که ما در زندان برگزار می کردیم نیز شرکت می کردند و توانسته بودند با هم بندگان خود ارتباطات خوبی برقرار کنند. بعد از انقلاب بین مدیران دولت موقت و جریان راست سنتی شکاف و فاصله افتاد که باعث شد رابطه ما کمتر شود. با تمام این تفاسیر ما به شکل مقطعی دیدارهای خود را حفظ کردیم و به تبادل نظر پرداختیم و در نهایت نیز آخرین دیدار ما بر می گردد به زمانی که ایشان در بیمارستان دی بستری بودند که به همراه آقای مهندس صباغیان به عیادت ایشان رفتیم.

شما به تاثیر ایشان در شکل گیری هیئت های موتلفه اشاره کردید. هیئت هایی که در نهایت به حزب موتلفه اسلامی تبدیل شدند و ایشان یکی از بنیان گذاران این حزب بود. از تاریخچه شکل گیری این حزب برای ما بگویید.

حزب موتلفه اسلامی امروز همان تعالی یافته هیئت های موتلفه است که در سال ۱۳۴۱ در کنار امام تشکیل شد. پایگاه اصلی این هیئت ها بخش تجاری بازار بود و در نهایت این حزب به بازوی اجرایی جریان روحانیت تبدیل شد و از همین رو، با نگاه اسلام سنتی، پایگاه اجتماعی مشخصی داشت. موتلفه به عنوان جریان اصیل تاریخی، به رغم برخی تفاوت دیدگاه ها، همواره قابل احترام ما بوده است و ما نیز همواره سعی داشتیم ایم تا با موتلفه، به عنوان جریانی ریشه دار تعاملی تعالی بخش داشته باشیم. در جامعه ای که به دنبال گذار به دموکراسی است، احترام به سایر جریان های اجتماعی به ویژه کسانی که در جامعه ریشه دارند از اهمیت ویژه ای برخوردار است. اگر چه برخی از اعضای حزب موتلفه اظهار نظرهای نادرست در رابطه با نهضت آزادی ایران و دولت موقت داشتند که حتی این اظهار نظرها بعضا به تحریف تاریخ نیز کشید ولی ما همواره تلاش داشتیم تا جایگاه جریان موتلفه حفظ بشود. این که حزب موتلفه بر این مهم که باید احزاب تقویت بشوند تاکید دارد، خود نکته ای بسیار مثبتی است. در هشت سال ریاست جمهوری احمدی نژاد، حزب موتلفه به عنوان حزبی با تفکر اسلام سنتی بیشترین هزینه را متحمل شد زیرا این جریان در ابتدا به شکل تمام قد از احمدی نژاد حمایت کرد ولی بعدها مشخص شد که انتخاب احمدی نژاد هم به نظام، منافع ملی و هم به جریان راست سنتی ضربه شدیدی وارد کرد و در نتیجه به نظر رسید که اگر در ایران انتخابات و تعیین مدیران ارشد نظام از مجرای احزاب صورت نگیرد باز هم ممکن است اشخاصی بر روی کار بیایند که نه سابقه سیاسی شناخته شده ای دارند و نه شخصیت برجسته اسلامی و این در حالی است که در قانون اساسی کاندیدای

ریاست جمهوری باید سابقه دینی و سیاسی مشخصی داشته باشد و مدیر و مدبر باشد. پس در نتیجه به این نقطه نظر رسیدند که افراد باید از درون احزاب بیرون بیایند تا آموزش دیده باشند و اشتباهاتشان از مجرای احزاب قابل پیگیری باشد. بی تردید این تحول در حزب موتلفه يك تحول مثبتی است و به گذار جامعه ما به سوی دموکراسی کمک خواهد کرد.

در تاریخ تحزب در ایران احزاب زیادی به مانند شهاب آمده اند و چند صباحی درخشیده اند و سپس افول کرده اند. در این بین اما حزب موتلفه اسلامی، حزبی ماندگار بوده است. دلیل این ماندگاری را چه می دانید؟

بی تردید دلیل این ماندگاری ریشه تاریخی این حزب در اسلام سنتی و روحانیت است. همچنین این حزب ریشه اجتماعی در بخش تجاری بازار دارد و این باعث شده است که در جامعه نیز ریشه دار باشد. پس حزب موتلفه اسلامی بر خلاف احزابی که پس از انقلاب اسلامی شکل گرفتند ولی در نهایت از بین رفتند، ماندگاری داشت. از سوی دیگر حزب موتلفه حزبی سیاسی است که در زیر مجموعه این حزب نهاد هایی مردمی شکل گرفتند. از جمله این نهادها می توان به کمیته امداد اشاره کرد که مرحوم عسگراولادی از بنیان گذاران و موسسین آن بود. به جز کمیته امداد نهادهای مدنی دیگر و همچنین هیئت های مذهبی نیز در زیر مجموعه این حزب تشکیل شدند و این به دلیل ریشه این حزب در جامعه سنتی است.

در رابطه با خصایص فردی آقای عسگراولادی برای ما بگویید.

من با آقای عسگراولادی در زندان آشنا شدم و ایشان را فردی متدین و اخلاق مدار می دانم. ممکن است مبانی فکری ایشان باعث می شد تا نتوانند تحلیل جامعی از فضای سیاسی کشور داشته باشند ولی این خدا ترسی ایشان عاملی بازدارنده بود تا بر پایه باورهای خود بر خلاف انصاف عمل نکنند. در همین راستا می بینیم که در این اواخر ایشان در رابطه با رفع حصر مهندس میر حسین موسوی، شیخ مهدی کروبی و خانم زهرا رهنورد تلاش های فراوانی کردند و تمام تلاششان این بود که بگویند موسوی مجرم و فتنه گر نبود بلکه مفتون بود و از این طریق به دنبال زمینه سازی برای رفع حصر این سه نفر بودند. این قبیل مواضع احتمالاً منتج از احساس مذهبی ایشان بود که البته با رویکردی که ایشان انتخاب کرده بود به نتیجه نرسید. اما با تمام این تفاسیر نباید در نیت خیرخواهانه ایشان تردید کرد. در سوابق ایشان در بعد از انقلاب عضویت در حزب جمهوری اسلامی ایران نیز وجود دارد که باعث شده بود ایشان با امام خمینی و سپس

با رهبری و به طور کل با ولایت فقیه رابطه تنگاتنگی داشته باشند و همین باعث شده بود تا در نهادهای مختلفی ایشان به عنوان نماینده امام و رهبری خدمت کنند. اعتماد نظام به ایشان تا حدی بود که وقتی در دهه شصت اسناد مربوط به حزب توده از لحاظ اطلاعاتی به دست نظام افتاد، مرحوم عسکراولادی به پاکستان سفر کنند و این اسناد را از سفارت انگلیس تحویل بگیرند. بر پایه این اسناد رهبران و فعالان حزب توده بازداشت، محاکمه و مجازات شدند. و این عمل در حالی صورت گرفت که در وزارت امور خارجه، مرحوم عسکراولادی سمتی نداشتند.

به سخنان اخیر آقای عسکراولادی اشاره کردید. به نظر می رسد که ایشان در اواخر عمرشان مشی متفاوتی را اتخاذ کرده بودند که به مذاق اصولگرایان خوش نیامد. برخورد اصولگرایان با مرحوم عسکراولادی را پس از اتخاذ این نظرات از طرف ایشان چگونه می دانید؟

جریان اصولگرا آمادگی این را نداشت که مرحوم عسکراولادی بیاید و برای رفع حصر و سلطت کند. پس به نقد ایشان در رسانه های خود پرداختند و به خصوص ما شاهد بودیم که این نقدها در روزنامه کیهان به شدت تند و زننده شد. ولی ایشان با توجه به احساس مسئولیتی که داشتند این موضع را اتخاذ کردند و خواهان رفع حصر هم حزبی سابق خود در حزب جمهوری اسلامی ایران شدند در حالی که حتی سخنگوی حزب موتلفه این موضع گیری های آن مرحوم را شخصی اعلام کرد. حزب جمهوری اسلامی دارای سه جریان بود، یکی جریان روشن فکری بود که مهندس موسوی در آن حضور داشت، جریان منسوب به آیت که مخالف جریان روشنفکری بود و جریان سنتی که متشکل از افرادی امثال عسکراولادی و بادامچیان بود.

فقدان آقای عسکراولادی در جریان اصولگرایی چه خلایی را به وجود خواهد آورد؟

فکر نمی کنم که خلای جدی سازمانی ایجاد شود زیرا ایشان شرایط سنی بالایی داشتند و از همین رو مسئولیت های خود را قبلا واگذار کرده بودند و در حزب موتلفه نیز می دیدیم که بیشتر نقش ریش سفید را بازی می کردند و فقط به شکل مقطعی و در برهه انتخابات فعال می شدند. از همین رو به نظر نمی رسد که این فقدان به شکل ساختاری جریان اصولگرا را تحت تاثیر قرار دهد ولی قطعاً به عنوان يك ریش سفید خلاء ایشان احساس می شود. به هر حال من از درون جریان اصولگرا مطلع نیستم و نمی توانم اظهار نظر کنم اما امیدوارم که سایر اعضای جریان اصولگرایی از رفتار اخلاقی و ادب آقای عسکراولادی درس عبرت بگیرند تا بتوانند به جایگاه واقعی خود برگردند و سایر جریانات اجتماعی، مانند جریان اصلاح طلبی را بپذیرند و با

آن تعامل داشته باشند تا احزاب در ایران تقویت بشوند و در نهایت شاهد باشیم تا جریانات دینی سنتی و روشنفکری و اصلاح طلبی، بتوانند در کنار هم زیست کنند. به هر حال همه احزابی که به اصول و آرمان های انقلاب پایبندند و به قانون اساسی التزام دارند بتوانند با هم تعامل داشته باشند و این هم به نفع تحزب و شکل گیری دموکراسی در ایران است و هم به نفع منافع ملی و هم باعث رشد و تعالی جامعه می شود.

هم بند حبیب الله عسکراولادی در سال ۱۳۵۰^۱

آقای مهندس! سوال اول را از اینجا شروع می‌کنیم که با توجه به اینکه هیأت‌های مؤتلفه اسلامی در ابتدای دهه ۴۰ و با پیوستن چند هیأتی که در بازار در کنار روحانیت حضور داشتند، شکل گرفت؛ ولی سابقه تاریخی این جریان را می‌توان در دهه‌ها قبل سراغ گرفت. به‌ویژه در این زمینه مشابهت‌های زیادی بین مؤتلفه و جمعیت فداییان اسلام ذکر می‌شود. شما چه پیوندی بین مؤتلفه و جریان‌های اسلامگرای سنتی قبلی قائل هستید؟

هیأت‌های مؤتلفه که در سال ۴۱ تشکیل شد، ارتباط مستقیم سازمانی با فداییان اسلام نداشتند. اما هم هیأت‌های مؤتلفه و هم فداییان اسلام با جریانی در دوران انقلاب مشروطه که شیخ فضل‌الله نوری آن را در برابر تفکرات مرحوم آخوند خراسانی و مرحوم نائینی نمایندگی می‌کرد؛ پیوستگی تاریخی دارند و این جریان‌ها ادامه همان تفکر اسلام سنتی است. همانطور که می‌دانید، فداییان اسلام در دهه ۲۰ کار خود را شروع کرد و اقدامات سیاسی از جمله ترور کسروی، رزم-آرا، علا. و ترور مرحوم دکتر فاطمی داشتند، اما بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ عمده اعضای فداییان اسلام در جریان ترور علا بازداشت و اعدام شدند و دیگر عقبه‌ای نداشتند که کارشان را ادامه بدهند. امروز هم گرچه آقای عبدخدایی بعنوان سخنگوی فداییان اسلام مطرح است؛ اما سازمانی که نقش موثری داشته باشد، نمی‌بینیم. در مورد ارتباط شخصی مرحوم عسکراولادی با فداییان اسلام بطوری که نقل شده است در مبارزات اسلامی سال‌های ۲۶ تا ۳۲ در زمان آیت‌الله کاشانی و در کنار فداییان اسلام حضور داشته اند، اما من هیچ سابقه همکاری سازمانی از ایشان ندیده و نخوانده‌ام.

چه کسانی این را مطرح می‌کنند؟

در شرح حالی که در روزهای اخیر در روزنامه‌ها منتشر شده، می‌گویند او حضور سیاسی داشته است. به هر حال، در سال ۱۳۲۷ که فداییان اسلام فعال بود؛ مرحوم عسکراولادی در سن ۱۶ یا ۱۷ سالگی بود. من نمی‌دانم که در آن روزها ایشان در چه سطحی با مرحوم کاشانی و یا نواب‌صفوی همکاری داشته اند. احتمالاً آن طوری که خود من هم پای صحبت‌های نواب‌صفوی و مرحوم واحدی در مسجد امام خمینی (مسجد شاه) حضور داشتم، ایشان هم در همین حد

^۱گفتگوی محمد توسلی با «مهرنامه» شماره ۳۲ - آذر ۱۳۹۲

بوده‌اند. اما از جمع اعضای مؤتلفه، مرحوم حاج مهدی عراقی با فدائیان اسلام همکاری نزدیک داشت. من در سال ۵۰ با آقایان عسکراولادی، حاج مهدی عراقی آیت الله انواری و حاج احمد کریمی (دبیرکل کنونی انجمن اسلامی اصناف و بازار) که در رابطه با پرونده ترور حسنعلی منصور بازداشت شده بودند، به مدت شش ماه در بند ۴ زندان قصر هم‌بند شدم. خود حاج مهدی عراقی در کلاس‌هایی که ما آنجا برپا کردیم، خاطراتش را برای ما می‌گفت که بسیار آموزنده بود. ایشان در آنجا حضور خود را در فدائیان اسلام توضیح می‌دادند و اینکه چرا از آنها جدا شد. او بعدها وقتی در سال ۵۶ از زندان آزاد شد و در دوران اقامت رهبر فقید انقلاب در نوفل‌لوشاتو به پاریس رفت، به همت آقای ترکمان که عضو انجمن اسلامی دانشجویان فرانسه بودند، خاطراتش را بازگو کرد. این خاطرات ضبط و پیاده شده و در کتاب «ناگفته‌ها» آمده است. اما پس از انتشار، دیگر آن را تجدید چاپ نکردند؛ چون آنچه مرحوم حاج مهدی عراقی در ناگفته‌ها آورده، با روایت‌های بعدی حزب مؤتلفه و محافظه‌کاران همخوانی کامل ندارد.

شهید عراقی چه دلایلی را برای جدایی خود از فدائیان اسلام مطرح می‌کردند؟

بیشتر به حضور عوامل نفوذی در فداییان اسلام اشاره داشتند. تحلیل ایشان آن بود که عواملی در جمعیت فداییان اسلام نفوذ کرده بودند که با سیدضیاء طباطبائی ارتباط داشتند و آنها به سران فداییان خط می‌دادند. در خصوص ترور دکتر فاطمی گفته شد که سید ضیا از طریق شخصی بنام حاج ابراهیم صرافان ۷ یا ۸ هزار تومان به یکی از سران فدائیان اسلام داد تا فاطمی را ترور کنند. خلیل طماسبی مخالف این ترور بود و می‌گفت ترور بایستی در شورای مرکزی تصویب شود که بعلت زنداتی بودن مرحوم نواب تشکیل نشد. مرحوم عراقی بدین خاطر از آنها جدا شد. بنابراین، اگر بخواهیم پیوندی بین مؤتلفه و فداییان اسلام قائل شویم؛ علاوه بر پیوند تاریخی اسلام سنتی، نقطه پیوند حاج مهدی عراقی بود که قبلاً در فدائیان اسلام عضویت داشت و بعداً از آنها جدا شد و نهایتاً از سال ۴۱ با مجموعه هیأت‌های مؤتلفه همکاری کرد.

اما هم از لحاظ مشی فکری و ایدئولوژیک، هم استراتژیک و هم تاکتیکی مشابهت زیادی را می‌توان بین دو طرف قائل شد. از بعد ایدئولوژیک که اشاره داشتید هر دو جریان تداوم اسلامگرایی سنتی و تفکر امثال شیخ فضل‌الله نوری بودند. از بعد استراتژیک هم که موضع مخالف با شاه داشتند و حتی در سطح تاکتیکی هم، هر دو به ابزار ترور متوسل شدند. بنابراین، می‌توان مؤتلفه را به نوعی تداوم فداییان اسلام از دهه ۴۰ دانست؟

ببینید! هیأت‌های مؤتلفه از ابتدا فعالیتشان سیاسی بود؛ برنامه نظامی نداشتند. در تاریخچه هیأت‌های مؤتلفه هم آمده است. وقتی بحث انجمن‌های ایالتی-ولایتی مطرح شد و ابتدا سه مرجع نامه نوشتند و با اصلاحات ارضی، شرکت زنان در انتخابات و موضوع جایگزینی سوگند به کتاب آسمانی به جای قرآن مخالفت کردند، اولین بیانیه‌ای که دادند مقلدین مراجع به ویژه هیئت‌های مذهبی بازار ارتباط خودشان را با مراجع به ویژه مرحوم آیت الله خمینی تقویت کردند. آقای خمینی با نگاه مدیریتی گروه‌های مختلف را ارزیابی و بتدریج سه هیئت ریشه دار مورد اطمینان را به یکدیگر وصل کردند و دستور دادند با هم باشند و ائتلاف آنان شکل گرفت تا بازوی اجرائی ایشان در مراحل بعدی باشند. این فرایند از حدود مهر سال ۱۳۴۱ آغاز و تا اواخر سال ادامه داشت. اولین گروه هیئت مسجد شیخ علی شهید صادق امانی ارتباط داشت و سپس گروه مسجد امین الدوله مرحوم عسگر اولادی و گروه اصفهانی‌ها آقای بهادران. کار اصلی این گروه‌ها تکثیر و توزیع وسیع اعلامیه‌های مراجع به ویژه اعلامیه‌های آقای خمینی و پس از جریان فیضیه و بازداشت ایشان راه اندازی اعتراضات و تظاهرات بود که کاملاً سیاسی و هماهنگ با مراجع بود. البته از نظر تاریخی، بخشی از معترضان بازار با نهضت آزادی ارتباط داشتند که این هماهنگی در ۱۵ خرداد به وجود آمد که سوابق آن در خاطرات شهید عراقی آمده است. به نظر می‌رسد سرکوب حادثه ۱۵ خرداد موجب شد که جریان مؤتلفه به فکر کار و واکنش تند و رادیکال بیافتند. بعد از آن بود که مؤتلفه با اقداماتی از جنس فدائیان اسلام هماهنگ شدند و برخی جوانان بازار که با اینها همکاری داشتند، مثل مرحوم بخارایی اعدام شدند. البته در ابتدا به نظر می‌رسید اینها فتاوی خود را از برخی روحانیون به خصوص از آقای انواری می‌گرفتند؛ ولی مجموعه سوابق تاریخی نشان می‌دهد که مرحوم مطهری، مرحوم دکتر بهشتی و در مرحله بعد مرحوم دکتر باهنر و آقای هاشمی رفسنجانی نیز در قالب شورای روحانیت مجموعه مؤتلفه را به لحاظ آموزشی و همچنین تصمیمات کلیدی نظارت و مدیریت همه جانبه داشته‌اند. بنابراین، باید گفت هیأت‌های مؤتلفه به طور سازمان‌یافته با فدائیان اسلام ارتباطی نداشتند؛ اما به لحاظ تفکر هر دو برمی‌گردند به اسلام سنتی و بعد از ۱۵ خرداد هم، اجباراً به کارهای رادیکال و عمل مسلحانه مثل ترور منصور دست زدند که در پی آن، افرادی مانند آقای عسکر اولادی تا سال ۵۵ در زندان بودند.

آقای مهندس! ما در دهه ۴۰ به تدریج شاهد بودیم که یکسری جریان‌های چریکی در بین

اسلامگراها مثل حزب ملل اسلامی و نیز جریان‌های چپ شکل گرفتند. عموم این جریان‌ها نگاهشان به الگوهای کمونیستی و مارکسیستی مثل انقلاب کوبا بود که در سطح جهان مطرح شده بود. با توجه به آنکه مؤتلفه هم در همین دوره دست به ترور می‌زند؛ آیا باید گفت جریان‌های راست و سنتی اسلامی هم تحت تأثیر این فضا قرار گرفته و یا صرفاً، در ادامه تحولات خود و بر اساس فتوا به سمت ترور رفتند؟

به نظر من هیأت‌های مؤتلفه و فدائیان اسلام نگاهشان بر اساس اسلام سنتی و خودجوش بود. حرکت آنها بر اساس یک فرآیند مطالعات جامعه‌شناختی و استفاده از تجربیات سایر انقلاب‌ها نبود. اما همانطور که گفتم، در ۱۵ خرداد وقتی که شاه دستور تیراندازی به قصد کشت را صادر کرد و آن سرکوب‌خشن را انجام داد، همانطوری که مرحوم مهندس بازرگان در آن دادگاه نظامی سال ۴۳ گفتند که «ما آخرین گروهی هستیم که با زبان قانون با شما صحبت می‌کنیم»؛ برای همه گروه‌ها این جمع‌بندی حاصل شد که مبارزه قانونی امکان تداوم ندارد. بنابراین، هیأت‌های مؤتلفه هم پس از ۱۵ خرداد یک خط مشی جدید را انتخاب کردند و دست به ترور زدند. از آن طرف، جوانان حزب ملل اسلامی بر مبنای تفکرات آقای موسوی بجنوردی که مقداری در عراق شکل گرفته بود، با مشی مبارزه مسلحانه ظهور کرد که البته خیلی زود جمع شدند. پس از آن، حرکت بعدی تشکیل سازمان مجاهدین خلق بود. بعضی از اعضای جوان نهضت آزادی که شرایط را تحلیل می‌کردند، به این جمع‌بندی رسیدند که بایستی استراتژی جدیدی را اتخاذ کنند و شروع به مطالعه کردند. آنها با مبنای اسلام و قرآن آشنا بودند و برای اینکه یک استراتژی جدید را طراحی کنند؛ بایستی به انقلاب دست می‌زدند و از آنجا که مفاهیم انقلاب را در ادبیات مارکسیستی می‌دیدند، آشنایی آنها با مارکسیسم شروع شد. این آشنایی آنقدر عمیق و گسترده بود که سال ۵۰ در زندان بچه‌های فداییان می‌گفتند که آشنایی اینها (جوانان مجاهد) با مارکسیسم بیشتر از ماست و واقعا هم به لحاظ تئوریک تسلط بیشتری داشتند. جریان چپ هم نگاه مارکسیستی داشت و به همین جمع‌بندی رسیدند. آنها هم گروه‌های پراکنده‌ای بوده که بهم پیوستند و چریک‌های فدایی را تشکیل دادند. حتی دوستان خارج از کشور نیز بطور مستقل به این نتیجه رسیده بودند که باید کار جدیدی را آغاز کنند. دکتر شریعتی، دکتر یزدی، مرحوم قطب‌زاده، شهید چمران و ما مجموعه دوستانی که در خارج بودند، بطور مستقل و بدون اینکه اطلاع دقیقی از تصمیمات داخل کشور داشته باشیم؛ به این نتیجه رسیدیم که باید کاری انجام

بدهیم. ریشه این تحول را بایستی در رخداد ۱۵ خرداد ارزیابی کنیم. این تحولی بود که در همه نیروها بوجود آمد؛ نه آنکه واقعا هیأت‌های مؤتلفه با دیگران ارتباط سازمانی داشته باشد. آنها با تفکر خودشان به آن جمع‌بندی رسیدند و ما هم با تفکر خودمان به این جمع‌بندی رسیدیم.

یعنی خشونت و سرکوب شاه گروه‌ها را به این جمع‌بندی رساند؟

بله. البته گفتمان غالب جهانی آن زمان حتی تا سال ۵۷ گفتمان انقلاب بود و معدود افرادی بودند که می‌خواستند بدون گفتمان انقلاب، اصلاح تدریجی ایجاد کنند مثل مرحوم بازرگان که تا سال ۵۷ این فکر را داشت و پیشنهادهایی را هم مطرح کرد که مورد قبول واقع نشد. نه تنها آقای خمینی قبول نکردند، بلکه بعضی از دوستان ما هم این را قبول نکردند و فکر می‌کردند که تحول باید از درون انقلاب بیرون بیاید؛ نه از طریق رفرم و اصلاح.

آقای مهندس! اشاره کردید به جریان مارکسیستی که شکل گرفت به‌خصوص در درون زندان. به نظر می‌رسد مؤتلفه و جریان راست و روحانیت - شاید به استثنای مرحوم طالقانی - با مارکسیست‌ها در تضاد شدید بودند. کما اینکه بعدها بحث «نجس و پاکی» را داشتند. آیا این مشی از سوی دیگر طیف‌های اسلامگرا نقد می‌شد که نباید با سایر مبارزان اینگونه رفتار کرد؟

بحث «نجس و پاکی» مربوط به برخورد جریان‌های مذهبی و مارکسیستی در داخل زندان و بعد از سال ۵۴ است؛ در حالیکه من در سال ۵۰ در زندان بودم. ما ۱۱ نفر بودیم که احکام سبک داشتیم که ما را از اوین به قزل‌قلعه و عشرت‌آباد و از آنجا به زندان قصر منتقل کردند. دو روزی در بند شماره ۳ بودیم. در آنجا کسانی که احکام سنگین داشتند مانند مسعود رجوی حضور داشتند. بعد ما را به بند شماره ۴ بردند. غیر از افراد منفرد سه گروه سازمان‌یافته آنجا بودند: اول، حزب ملل اسلامی که آقایان موسوی بجنوردی، سرحدی‌زاده و میر محمد صادقی بودند. دوم، برخی افسران حزب توده مثل آقایان عمویی و شلتوکی. سوم، متهمان پرونده قتل منصور که شامل مهدی عراقی، عسکراولادی، انواری و کریمی بودند. وقتی ما ۱۱ نفر که محکومیت یک یا دو سال داشتیم وارد شدیم، فضای بانشاطی در بند شماره ۴ شکل گرفت. شماره ۴ همان جایی بود که در سال‌های قبل مرحوم مهندس بازرگان، آیت‌الله طالقانی و برخی دیگر از متهمان پرونده نهضت آزادی در آنجا بودند. در بازدید اخیری که از زندان قصر پس از بازسازی آن داشتیم، دیدم که متاسفانه بندهای شماره ۳ و ۴ را تخریب کرده‌اند که اگر آن را حفظ می‌کردند؛ به نوعی حفظ

سواد تاریخی و تجسم تاریخی آن زمان بود. همانطور که گفتم، وقتی ما وارد شماره ۴ شدیم با استقبال گرمی از طرف اعضای حزب ملل اسلامی و مؤتلفه روبه‌رو شدیم. من این واکنش را هرگز فراموش نمی‌کنم.

این استقبال گرم صرفاً انسانی بود یا آنکه دلیل خاصی داشت؟

در سال‌های ۴۴ تا ۵۰ عموماً مارکسیست‌ها فعال بودند و فعالان مارکسیستی وارد زندان می‌شدند. این مسأله برای اسلام‌گرایانی مانند آقای عسکراولادی و اعضای مؤتلفه خیلی سنگین بود که ببینند علیرغم سرمایه‌گذاری آنها و محکومیت سنگینی که برای فکر و اندیشه دینی خود گرفته‌اند، این تفکر به انزوا رفته باشد. آنها در این سال‌ها می‌دیدند وقتی در زندان باز می‌شد، مارکسیست‌ها داخل می‌شدند که این نشان از فعالیت آنها در بیرون از زندان داشت. در سال ۵۰ که بچه‌های مجاهدین خلق اقدامات خود را شروع کردند، روحیه جدیدی در مسلمانان زندانی به وجود آمد. بعد هم وقتی ما به بند ۴ رفتیم، اعضای مؤتلفه و حزب ملل اسلامی با آغوش باز دوستان ما را پذیرفتند و فضایی وجدآمیز در بند به وجود آمد. بخصوص که ما شروع به سازماندهی کلاس‌های جدید در زندان کردیم و در کنار بازگویی خاطرات کسانی مثل مرحوم عراقی و مرحوم عسکراولادی من هم خاطرات دوران دانشجویی خود به ویژه در اروپا، آمریکا، مصر و منطقه خاورمیانه و موضوع دیدار خود با آقای خمینی را در عراق مطرح می‌کردم. بچه‌های مجاهدین هم تجربیات خود را در کلاس‌های قرآن و نهج‌البلاغه می‌گفتند. بدین ترتیب، ارتباطی بسیار قوی بین طیف‌های مختلف اسلام‌گرا بوجود آمد. اختلافات و تعارض‌هایی که در زندان‌ها اتفاق افتاد، بعد از سال ۵۴ بود.

یعنی در اوایل دهه ۵۰ طیف مؤتلفه با اعضای مجاهدین خلق در زندان مشکلی نداشتند؟

نه. نه تنها مشکل نداشتند بلکه ارتباطی بسیار صمیمی در داخل و بیرون زندان داشتند. در واقع، بخشی از لجستیک و پشتیبانی مجاهدین خلق توسط کادرهای باقیمانده هیئت‌های مؤتلفه و بازاری‌ها انجام می‌شد. به‌عنوان مثال، افرادی مثل شهیدرجایی و شهید باهنر در مدرسه رفاه فعال بودند که بازاری‌ها در اختیار آنها گذاشته بودند. در واقع، هیأت‌های مؤتلفه، بازاری‌های مسلمان و روحانیون مترقی و مبارز همه پشتیبان عملکرد مجاهدین بودند. افرادی مثل آقای معادیخواه وقتی روضه می‌خواندند، روضه مجاهدین را می‌خواندند. تا سال ۵۴ شکافی بین کسانی که بازاری بودند و تفکر اسلام سنتی داشتند و روشنفکران دینی وجود نداشت و همه با

هم همکاری می‌کردند. آنها سازمان مجاهدین خلق را به‌عنوان جریان اسلامی و با پیشینه روشن مؤسسان آن همچون حنیف‌نژاد، بدیع‌زادگان، سعید محسن می‌شناختند. حتی در سال ۵۷ که مرحوم دکتر بهشتی طی سخنانی در انجمن اسلامی پزشکان در منزل مرحوم دکتر نکوفر سخنرانی داشتند که این سخنرانی ضبط و پیاده شده است. شهید بهشتی در آنجا در توصیف انقلاب گفتند: «انقلاب خشم ملت است که «خ» آن خمینی، «شین» آن شریعتی و «میم» آن مجاهدین است». و اضافه کردند که این بچه‌های مجاهدین از «بهترین فرزندان بهترین خانواده‌های مسلمانان» هستند. یعنی نگاه مرحوم دکتر بهشتی و مطهری و اصولاً نگاه بازار و روحانیت مبارز نسبت به جریان مجاهدین خلق اینطوری بود.

ولی امام چنین نگاهی نداشت...

نگاه امام از سال ۱۳۲۱ نگاهی راهبردی بود. آقای خمینی یک نبوغ ویژه‌ای داشت؛ مستقل از اینکه ما تفکر ایشان را قبول داشته باشیم یا نه، باید بپذیریم که آقای خمینی در بین بقیه روحانیت از نبوغ ویژه‌ای برخوردار بودند. در کتاب کشف الاسرار که آن را در سال ۱۳۲۱ نوشتند، این نگاه راهبردی را مطرح کردند و تا آخر هم آن را ادامه دادند. اما بعد از کتاب کشف الاسرار دیگر مطلبی نگفتند. در این دوره در حوزه بودند و کادرسازی می‌کردند. حتی بعد از فوت مرحوم آیت‌الله بروجردی، مرحوم تولیت نقل می‌کند که به آقای خمینی می‌گویند الان دیگر نوبت مرجعیت شماس و ایشان می‌گویند نه هنوز نوبت من نیست. این تحلیل ایشان بود که هنوز برای مرجعیت آمادگی نداشتند. تا آنکه بعد از ماجرای انجمن‌های ایالتی-ولایتی در سال ۱۳۴۱ ایشان با سایر علما وارد عمل می‌شوند و تا انقلاب هم این حرکت را ادامه می‌دهند.

رساله خود را هم بعد از ۴۲ دادند...

بله. پس از دوره تبعید در بورسای ترکیه وقتی ایشان به عراق آمدند، بنده با کمک بعضی از دوستان و علاقه‌مندان ایشان در نجف، کربلا و بغداد از ایشان در فرودگاه بغداد استقبال کردیم. اولین سخنرانی ایشان در نجف را تنظیم کردم که بعد در اروپا و آمریکا منتشر شد و در صحیفه نور آمده است. در شش ماهی که در عراق بودم، ایشان اعتماد کامل به بنده داشتند اما به ما می‌گفتند: شما سیاسیون! حتی راجع به مرحوم شریعتی در سال ۵۶، حمایت ویژه‌ای نداشتند تا اینکه انجمن‌ها وارد عمل شدند و بعد از پیگیری دکتر یزدی نامه‌ای دادند. برخورد با مجاهدین هم مبتنی بر این نگاه راهبردی بود. وقتی تراب حق‌شناس و حسین روحانی خدمت

آقای خمینی در نجف رفتند؛ به‌رغم اینکه مرحوم طالقانی پیامی برای ایشان فرستاده بودند با این کد که «انهم فتنه آمنوا بریهم و زدناهم هدی» که آیه‌ای است در توصیف اصحاب کهف، ولی وقتی آقای خمینی حرف‌های آنها را شنیدند همان موقع مرزبندی داشتند. حتی مرحوم مهندس بازرگان هم وقتی کتاب «اقتصاد به زبان ساده» مجاهدین خلق را دیدند که با ادبیات مارکسیستی مخلوط شده، مرزبندی فکری و ایدئولوژیکی با آنها پیدا کردند. اما مرحوم طالقانی روش متفاوتی داشت. ایشان ضمن اینکه گفتمانش با مهندس بازرگان یکی بود، اما با تساهل و مدارای بیشتری رفتار می‌کردند. مبنای فکرایشان هم این بود که این جوان‌ها همه پاک هستند و با این گفتگوها و تماس‌ها اصلاح می‌شوند. البته فقط مرحوم طالقانی نبود که اینطور بود. ما در سال ۱۳۵۰ با آقای هاشمی‌رفسنجانی در قزل‌قلعه و مدتی در عشرت‌آباد با هم زندان بودیم. وقتی یک روز قدم می‌زدیم من به ایشان گفتم که من در سلول زندان اوین با یکی از بچه‌های مجاهدین (مهدی باکری) بودم. در یک فرصتی به من گفت که اگر ما مسلمان خوبی نباشیم، قطعاً مارکسیست خوبی هستیم. این جمله مثل پتکی بود که بر سرم فرود آمد. آقای هاشمی می‌گفتند که تحت تاثیر تسلط این بچه‌ها به قرآن و نهج‌البلاغه قرار گرفته‌اند و وقتی خلوص و پاکی آنها را از نزدیک می‌دیدند، می‌گفتند من در طول تاریخ اسلام جوانانی با این پاکی و سلامت و خلوص و ایمان سراغ ندارم (نقل به مضمون). وقتی من اظهارات آن مجاهد را به آقای هاشمی گفتم، گفت که اصلاً مهم نیست؛ اصلاح می‌شوند. یعنی حتی افرادی مثل آقای هاشمی‌رفسنجانی که صاحب فکر و اندیشه بود، چنین نگاه مثبتی به مجاهدین داشتند.

ایشان هم چند بار از امام برای مجاهدین درخواست داشتند که پذیرفته نشد.

بله. عموم روحانیون نگاهی از این جنس به مجاهدین داشتند.

ولی نکته اینجاست که امام ظاهراً حتی برای ترور منصور هم آن مجوزی که اعضای مؤتلفه

می‌خواستند، ندادند و بر مبنای سایر فتاوا عمل کردند.

من این را نمی‌دانم.

منظورم این هست که امام با بحث ترور مخالف بودند.

لااقل در جریان تحولات سال ۵۷ بر این شیوه تاکید داشتند و دنبال کار مسلحانه نبودند و

می‌خواستند به صورت مسالمت‌آمیز و مردمی کارها را پیش ببرند.

درباره فضای بعد از ضربه سال ۵۴ توضیح دهید. اگرچه شما آن موقع در زندان نبودید،

اما در جریان هستید. می‌خواهم ببینم چه اتفاقاتی افتاد که این حد حتی در فضای زندان هم تأثیر گذاشت؛ به خصوص در بین جریان‌های راست سنتی و روحانیت.

پیامدهای وقایعی که در سال ۵۴ اتفاق افتاد؛ در تحولات بعدی به ویژه بعد از انقلاب بسیار قابل تامل است. من در اینجا می‌خواهم احساس خودم را موقع دریافت بیانیه تغییر ایدئولوژی سازمان بگویم. بعد از اینکه در سال ۵۱ از زندان آزاد شدم، لطف‌الله میثمی نیز سال ۵۲ آزاد شد. ما با شهید رجائی یک حلقه سه نفره داشتیم و خانم رجایی هم رابط ما بود و بسیار پخته عمل می‌کرد. تا سال ۵۳ که مهندس میثمی در پی آن انفجار دستگیر شد، ما به طور مخفی در کرج و روستاهای اطراف تهران جلساتی را با هم می‌گذاشتیم. آقای میثمی نشریه داخلی سازمان را می‌آورد و ما بررسی می‌کردیم و از ما نظر خواهی می‌کرد. من وقتی برخی از این نشریات را می‌دیدم، به لطف‌الله می‌گفتم که در این نشریات انحرافات را می‌بینم و او می‌گفت که نه مسأله‌ای نیست و برایش خیلی مهم نبود. وقتی ماجرای سال ۵۴ اتفاق افتاد، دیدم که این اتفاق زمینه‌ای دارد و آن، اینکه پایه‌گذاران اولیه مجاهدین خلق کسانی بودند که با قرآن و اندیشه اسلامی آشنا بودند. در کادرسازی اولیه آن ۵۰ نفر اولیه را که به‌عنوان «کادرهای همه‌جانبه» تربیت کرده بودند، هم به مبانی فرهنگ اسلامی تسلط داشتند و هم به علم انقلاب و مبانی مارکسیسم آشنا بودند. وقتی آن ۵۰ نفر دستگیر شدند و ۴۹ نفر از آنها اعدام شدند و فقط مسعود رجوی باقی ماند، در عضوگیری های بعدی و خانه‌های تیمی آنها چه منابعی برای مطالعه داشتند؟ به هر حال، منابع اسلامی که نداشتند؛ کتاب‌هایی که در اختیار آنها بود، ادبیات مارکسیستی بود و طبیعی بود که نسل بعدی فقط با ادبیات مارکسیستی آشنا باشند و راهی جز این نداشتند. آنچه در ۵۴ اتفاق افتاد، پیامد آن انقطاع فکری است که اتفاق افتاد. یعنی «کادرهای همه‌جانبه» آنها از بین رفت و بقیه اجباراً مثل چریک‌های فدایی که به نام فدایی خلق بودند؛ اینها هم به نام سازمان اسلامی بودند، ولی خوراک فکری آنها منابع مارکسیستی بود. این بعد درون سیستمی ضربه ۵۴ و تغییر ایدئولوژیک بود. اما بازتابی که این اتفاق داشت، بسیار سنگین بود. چون تمام کسانی مثل روحانیون، بازاری‌های مسلمان و فعالان دانشجویی و سیاسی که تا آن زمان با انگیزه دینی، مجاهدین خلق را به لحاظ فکری، مالی و لجستیک حمایت می‌کردند؛ با شوک سنگینی مواجه شده بودند. به طور طبیعی، این حادثه در داخل زندان در ابعاد وسیع‌تری منعکس می‌شد. چون وقتی شما در داخل زندان هستید و وقتی زندان شما بیش از دو سال طول می‌کشد، حساسیت‌ها بالا می‌رود. اصطلاحاً

می گویند شما « مو را کوه می بینید » و یک نوع بزرگنمایی حوادث در ذهن زندانی پیش می آید و عکس العمل نشان می دهند. قبل از ۵۴ مسعود رجوی در داخل زندان شرایط خاص سکتاریستی بوجود آورده بود که یا باید با آنها بودید و یا در مقابل آنها. در خاطرات لطف الله میثمی هم این وضعیت آمده و دقیقاً به این دلیل، او از آنها جدا شد. اصولاً ادبیات مجاهدین اولیه که اعضای نهضت در آن محوریت داشتند؛ کاملاً با ادبیات نسل دوم مجاهدین خلق متفاوت بود. وقتی هم موضوع «انقلاب ایدئولوژیک» اتفاق افتاد، جبهه - گیری سنگینی در داخل زندان بوجود آمد. از جمله آنکه اسلامگرایان سفره‌های خود را جدا می کنند. از آنجا که مجاهدین (طیف رجوی) مدیریت زندان را به عهده داشتند و با بدنه زندانیان مارکسیستی هم ارتباط خوبی داشتند، یک نوع واکنش‌های غیراخلاقی هم نسبت به کسانی که از آنها تبعیت نمی کردند، بروز می دادند. مثلاً فردی مانند مرحوم رجایی علیرغم حمایت لجستیکی که از سازمان داشت و با تحمل شکنجه‌های شدید در بازجویی‌ها هرگز به آن اشاره نکرده بود و برای اینکه پرونده خود را لو ندهد در واقع خویشتن داری کرده بود؛ مجبور بود که به آقای لاجوردی نزدیک باشد و وقتی وارد زندان شدند، مجاهدین به دلیل اینکه مدیریت زندان با آنها بود، با این افراد برخورد تحقیرآمیزی داشتند.

یعنی در سال ۵۴ این مجاهدین خلق بودند که مسلمانان و محافظه کاران را تحت فشار قرار می دادند؟

بله به لحاظ سازمانی و فکری و پایگاه اجتماعی خود را برتر می دیدند و سلطه خود را توجیه می کردند.

الان شما اشاره داشتید که مجاهدین مدیریت زندان را به عهده داشتند.

من می خواهم بگویم واکنشی که در زندان به اینها بود، این است که روحانیون زندانی وقتی تغییر مواضع ایدئولوژیک مجاهدین را دیدند، آنها را افرادی تلقی کردند که زمینه مرتد شدن داشتند. بنابراین، بر اساس واژه قرآنی «نجس» (دوری کردن) جدایی از اینها را برگزیدند؛ چون نگران بودند بچه‌ها تحت تاثیر ادبیات قوی این گروه قرار گیرند. بنابراین، خواستند که از اینها دوری شود. اما. وقتی آقای معادیخواه از زندان بیرون آمدند؛ پیام دادند که آقای طالقانی با اینکه با مواضع این گروه موافق نیستند، اما کوشش می کنند فضای زندان خصمانه نباشد.

آیا این اتفاق در مشی جریان‌های راست هم تاثیرگذار بود؟ به این معنی که جریان‌های راست قبل از آن هدف را مبارزه با شاه می دانستند؛ ولی بعد مبارزه با مارکسیسم را بر مبارزه با

شاه اولویت دادند و حتی ماجرای چون «جشن سپاس» را هم توجیه کردند. به این معنا، آیا می‌توان گفت که رویکرد راهبردی طیف راست و مؤتلفه بعد از سال ۵۴ تغییر کرد؟ من در داخل زندان نبودم.

منظور من فضای آن روز جامعه است؟

اطلاعات و تحلیل‌هایی که من دارم، این هست که وقتی فعالان مسلمان و بچه مسلمان‌های بازاری که تفکر اسلام سنتی دارند در سال ۵۰ با آن شوق و اشتیاق در بند ۴ از ما استقبال کردند و یا در بیرون از زندان هزینه‌های سنگینی (اعم از پول، خانه امن، زندانی شدن و شکنجه) را در پشتیبانی و حمایت مجاهدین پرداخت کردند، پس از «انقلاب ایدئولوژیک» مجاهدین خلق از خود می‌پرسیدند که چرا این اتفاق افتاد؟ برای پاسخ به این سؤال، من خاطره‌ای را از آقای دکتر شبیانی که عضو نهضت آزادی هم بودند، نقل می‌کنم که ایشان خودشان به من گفتند: «جمع‌بندی ما این است که اگر رهبری با کلاهی باشد (مثل مهندس بازرگان) از توی آن این (سرنوشت مجاهدین خلق) درمی‌آید!». فکر می‌کردند که اگر رهبری این گروه یا جریان با مرجعیت تقلید بود، این مسائل رخ نمی‌داد. ایشان و افراد دیگر جریان سنتی هنوز هم این تفکر را دارند. آقای شبیانی فکر می‌کرد که چون رهبری مجاهدین با مهندس بازرگان بود و ماهیت فکری خودشان را از نهضت آزادی گرفتند، به اینجا رسیدند و بنابراین، اگر رهبری یک مرجع تقلید را بپذیرند، همانطور که هیئت‌های مؤتلفه از سال ۱۳۴۱ رهبری مرحوم آیت الله خمینی را پذیرفتند، هیچ اتفاقی نخواهد افتاد. طبیعتاً، این مسأله برای دیگران از جمله کسانی مثل اعضای مؤتلفه که در داخل زندان بودند و حکم ابد گرفته بودند، به شکل جدی‌تری بوجود آمد. آنها پس از این ماجرا دیدند هیچ امیدی به آینده و چشم‌انداز روشنی ندارند؛ بنابراین، اولویت و هدف اصلی حفظ مبانی فکری‌شان است. در آن شرایط، تنها دشمنان آنها و فکرشان مارکسیست‌ها و ادبیات آنها قرار گرفت. بنابراین، چنین اولیوی می‌تواند احتمالاً برای توجیه ذهنی آنان مطرح شده باشد که فکر کنند اگر بتوانند از زندان بیرون بیایند تا رسالت فرهنگی خود در مقابله با مارکسیسم را انجام دهند موثرتر از حضور در زندان خواهد بود. به نظر این تحلیل به واقعیت نزدیکتر است. کسانی هم که از زندان بیرون می‌آمدند، همین سازوکار را در نظر می‌گرفتند. اما تحولات اجتماعی این سازوکار را ندارد و واقعیت‌ها طور دیگری عمل می‌کند.

واکنش طیف نهضت آزادی به این رخداد چه بود؟

از سال ۴۸ با جمعی از دانشجویان دانشگاه شهید بهشتی (دانشگاه ملی سابق) که در دوران دانشجویی عضو انجمن اسلامی دانشگاه بوده و با حسینیه ارشاد همکاری داشتند و پس از فارغ التحصیل شدن شرکت مهندسی «سمرقند» را تشکیل داده بودند از طریق آقای مهندس عبدالعلی بازرگان آشنا شدم. در این شرکت علاوه بر مهندس عبدالعلی آقای مهندس میر حسین موسوی، مهندس نقره کارو مهندس نجفی و چند تن دیگر همکاری داشتند. در شرایط خفقان آن دوران جلسه مطالعه قرآن در یک جمع خانوادگی تشکیل دادیم که در منزل ما برگزار می شد و تا سال های ۵۶ یا ۵۷ ادامه داشت. در این جلسات، بطور طبیعی اتفاقات و خبرها و تحلیل های روز هم رد و بدل می شد. وقتی اتفاق سال ۵۴ رخ داد، ما احساس مسؤولیت کردیم که برای مقابله با این ضربه روحی شدید که علاوه بر بازاریان و سنتی ها در دانشگاه هم تأثیر گذاشته بود، کاری بکنیم. جمع بندی ما سه نفر (بازرگان، موسوی و توسلی) این شد که برای مقابله با شوکی که در فضای جامعه بوجود آمده است از طریق نشریه تحلیلی تأثیر بگذاریم. این نشریات در تعداد محدودی تکثیر و غیر مستقیم برای افراد خاصی که امکان توزیع داشتند ارسال می شد و نسخه ای هم به خارج از کشور می رفت و مطالب آن در نشریه «پیام مجاهد» ارگان نهضت آزادی خارج از کشور منتشر می شد و مجدداً به داخل کشور برمی گشت. دوستان نزدیک ما در نهضت آزادی هم اطلاع نداشتند که چه کسی این کار را انجام می دهد. در طول سال های ۵۴ و ۵۵ پنج نشریه با امضاهای مستعار دانشجویی تهیه و منتشر شد که سوابق آن در جلد ۹ دفتر اول اسناد نهضت آزادی ایران آمده است. این نشریه تحلیلی نگاه و تحلیل این سه نفر را منعکس می کرد. خوشبختانه، انتشار این نشریات در فضای جامعه و دانشگاه ایجاد امید می کرد و کم کم مجموعه ای که در حسینیه ارشاد آموزش دیده و تربیت شده و فعال بودند، این حرکت را ادامه دادند. در واقع، حرکت اسلامی در جامعه ما آنچنان قوی بود که ماجرای ۵۴ گرچه در ابتدا موجب ضربه و شوک شدیدی بود؛ اما در ادامه، این حرکت راه خود را پیدا کرد. بعد از آن، این مجموعه توسعه پیدا کرد و جمع بیشتری پیوستند و «جنبش مسلمانان ایران» شکل گرفت و تأثیر تحلیل های این جمع نیز در سال های ۵۵ تا ۵۷ تا پیروزی انقلاب به ویژه در جمع های دانشجویی و روشنفکران کاملاً مشهود بود. از جمله کسانی که به آن جمع پیوستند، دکتر حبیب الله پیمان بود. این جمع نیز ۱۲ نشریه تهیه و منتشر کرد که سوابق آن در جلد ۹ دفتر اول اسناد نهضت آمده است.

شما اشاره کردید که جریان راست پس از ضربه ۵۴ از لحاظ سیاسی امیدی به پیروزی و

انقلاب نداشتند و از لحاظ فکری هم دشمن خود را مارکسیست‌ها می‌دانستند. آیا ماجراهایی چون جشن سپاس که افرادی چون آقای عسکراولادی با عذرخواهی از شاه از زندان بیرون آمدند، تحت تاثیر همین رویکرد قابل تحلیل است؟

من از خودشان چیزی نشنیده‌ام و چیزی هم نخوانده‌ام. اما تحلیل من این است که حادثه سال ۵۴ قطعا در آنها تاثیر داشته و انگیزه آنها را برای ادامه زندان کاهش داده و خواسته‌اند با تمهیدی و تدبیری بیرون بیایند و تلاش اعتقادی خود را ادامه دهند. اما اینکه در ذهن آنها چه گذشته را باید از خود آنها پرسید. طبیعی است، وقتی شما انگیزه بودن در زندان را از دست می‌دهید و این را «عمل صالح» و مفید نمی‌بینید؛ خودبه‌خود دنبال پیدا کردن راهکار هستید. شاید هم ساواک با شناختی که از تحولات داخل زندان داشت و مرتب به اختلافات دامن می‌زد، خودش شرایط را هم فراهم کرده باشد. از طریق گفتگو و یا تطمیع که بالاخره از سوی نهادهای امنیتی صورت می‌گیرد. به احتمال زیاد هر دو عامل موثر بود. این اقدام به لحاظ شرعی هم از نظر آقایان مشکلی نداشت و احتمالا با مباحثی چون «تقیه برای ادامه راه» حرکت خود را توجیه کرده‌اند.

بعد از اینکه اعضای مؤتلفه از زندان خارج شدند؛ با توجه به اینکه احزاب سیاسی و چریکی متلاشی شده بود و عملا تشکیلات موثری حداقل تا قبل از آزادی زندانیان سیاسی در کشور وجود نداشت، فکر می‌کنید آیا جریان مؤتلفه در دو سال آخر منتهی به انقلاب توانست در راهپیمایی‌ها و اعتراضات خیابانی همچون سال ۴۲ نقش محوری را ایفا کند؟

بعد از سال ۴۳ که این افراد بازداشت شدند، عملا فعالیتی به نام مؤتلفه وجود نداشت. فضا آنقدر خفقان‌آور بود که حتی نهضت آزادی (که حزبی مسالمت‌جو بود) هم نمی‌توانست در داخل کشور فعالیت داشته باشد. طبیعی است که فعالیت جریانی مانند مؤتلفه متوقف بشود. در آن سال‌ها، صرفا برخی روحانیون مبارز فعالیت داشتند و به مناسبت‌ها سخنرانی می‌کردند و بازداشت می‌شدند و برخی چون آیت الله سعیدی شهید شدند. اما فعالیتی بنام هیأت‌های مؤتلفه نمود نداشت اما بصورت مخفی و شخصی قطعا این افراد فعال بوده‌اند. در جریان مدیریت انقلاب و ستاد‌های راهپیمایی‌های سال ۵۷ و استقبال از امام افراد مؤتلفه با ستاد‌های راهپیمایی‌ها و سایر برنامه‌ها همکاری داشتند ولی ظاهرا به توصیه مرحوم دکتر بهشتی مستقیما قبول مسئولیت نمی‌کردند تا نیروهای خودشان را در شرایط امنیتی آن دوران حفظ کنند.

یعنی روحانیون مستقل از بازار عمل می‌کردند؟

نه. بازاری‌ها و روحانیون بیشتر ارتباط شخصی داشتند؛ اما همکاری آنها نمود سازمان‌یافته بیرونی نداشت. حداقل، در این مقطع هیچ نشریه و حرکت سازمان‌یافته‌ای را به نام مؤتلفه من سراغ ندارم. اما آن چیزی که باید در تحلیل سال‌های آخر قبل از انقلاب دنبال شود، این است که وقتی فضای سیاسی داخل کشور به طور نسبی باز می‌شود؛ اولین گروه‌هایی که واکنش نشان می‌دهند، چه کسانی هستند؟ در این مقطع، عموم روحانیون مبارز در بازداشت و تبعید و یا به نوعی زیر فشار هستند. اولین کاری که در سال ۵۶ انجام شد، تشکیل جمعیت ایرانی دفاع از آزادی و حقوق بشر بود که با استفاده از فضای طرح حقوق بشر کارتر صورت گرفت. دفتر این انجمن در اول خیابان قبا (بالتر از حسینیه ارشاد) قرار داشت و جلسات خود را برگزار می‌کردند. اعضای این انجمن، روشنفکران، حقوقدانان و فعالان سیاسی با سابقه بودند و از جریان هیأت‌های مؤتلفه کسی را در این جمع نمی‌بینید. بنابراین، این روشنفکران جامعه بودند که موتور آغاز حرکت در داخل را روشن کردند. در خارج از کشور هم دوستانی که تحلیل داشتند که تحولات به سرعت در حال وقوع است و باید سریع‌تر اقدام شود؛ ولی فشار در داخل زیاد بود. بطوری که با آنکه از اواخر سال ۵۶ جلسات شورای مرکزی نهضت آزادی تشکیل شده بود، ولی تا اواخر تابستان سال ۵۷ هیچ نشریه‌ای با امضای نهضت در اسناد نمی‌بینید. مصاحبه مهندس بازرگان با خبرنگار رادیو تلویزیون بلژیک اولین مصاحبه ایشان بود که در اردیبهشت ۵۷ انجام شد. با آنکه ما برای دیپلماسی انقلاب برنامه‌ریزی کرده بودیم، اولین باری که توانستیم جلسه‌ای را برای مذاکره با سفارت آمریکا تنظیم کنیم؛ اردیبهشت ۵۷ بود. از سوی دیگر، کسانی مثل مرحوم مطهری و مرحوم بهشتی هم دنبال سازماندهی بودند تا جریان مرتبط با روحانیت و اسلام سنتی را فعال کنند. در این میان، از سال‌ها قبل مرحوم دکتر بهشتی که با دوستان ما ارتباط داشتند؛ می‌خواستند حزبی تشکیل دهند. ما با تجربه‌ای که داشتیم در جمعی سه نفره (عبدالعلی بازرگان، میرحسین موسوی و بنده) روی پیش‌نویس اساسنامه و مرامنامه آنها اظهار نظر کردیم. وقتی مرحوم دکتر بهشتی در سال ۵۷ از سفر خارج برگشتند و برنامه تاسیس حزب مورد نظرشان را دنبال می‌کردند و اساسنامه حزب جمهوری اسلامی را به ما دادند که بخوانیم. برخلاف آنچه که ما در پیش‌نویس اظهار نظر کرده بودیم، نهاد شورای روحانیت را اضافه کرده بودند که نقش شورای نگهبان را داشت و می‌توانست مصوبات شورای حزب را وتو کند. این موضوع مورد

قبول ما که تجربه نهضت آزادی و سایر احزاب متعارف را داشتیم نبود. در تجربه ما در نهضت آزادی مرحوم طالقانی و سایر اعضای شورا رای متفاوتی نداشتند. اما مهندس موسوی این شرایط را با تحلیلی که داشت پذیرفت و از همان سال ۵۷ ایشان عضو حزب جمهوری اشد؛ اما بنده و مهندس عبدالعلی بازرگان این پیشنهاد را نپذیرفتیم. ظاهراً مهندس موسوی بر مبنای بحث عوام و خواص که حضرت علی (ع) در نهج البلاغه مطرح کرده اند؛ می‌گفتند چون روحانیت با توده مردم ارتباط دارند، نیرویی تاثیرگذار است و ما باید با آنها همکاری کنیم. با این حال، فعالیت حزب جمهوری اسلامی تا پیروزی انقلاب هیچ نوع بروزی نداشت... بیانیه‌های این جمع تا پیروزی انقلاب با شعار "برقرار باد حکومت عدل اسلامی" منتشر می‌شد.

جایگاه مؤتلفه در حزب جمهوری اسلامی به چه صورت بود؟

حزب جمهوری از سه جریان اصلی تشکیل می‌شد. روشنفکران، جریان دکتر آیت و هیأت‌های مؤتلفه. بنابراین، افرادی مانند آقایان عسکراولادی و بادامچیان شاخه‌ای در حزب جمهوری اسلامی بودند که با روشنفکرانی مانند مهندس موسوی همفکری لازم را نداشتند. از طرفی، جریان حسن آیت هم به دلیل موضع‌گیری‌های مهندس موسوی به نفع جریان‌های ملی و به‌ویژه دکتر مصدق، در برابر این طیف قرار می‌گرفت و با مؤتلفه هم‌موضع بود. به همین دلایل، حزب جمهوری اسلامی نتوانست دوام داشته باشد؛ چون ملقمه‌ای از نیروها و تفکرات متعارض بود و از نظر مواضع فکری و سیاسی انسجام لازم را نداشت. به همین خاطر بود که بعد از دوره‌ای که به اهداف اولیه حزب دست پیدا کردند؛ به طور طبیعی به قول آقای هاشمی، فتیله حزب را پایین کشیدند.

شما در این تقسیم‌بندی که از درون حزب جمهوری اسلامی ارائه می‌کنید؛ اعتقاد دارید مؤتلفه اسلامی بنا بر منافع اقتصادی و وابستگی به بازار در برابر افرادی مثل مهندس موسوی و حتی آقای هاشمی (که آن زمان گرایش چپ داشت) قرار می‌گرفت و یا به خاطر سوابق سیاسی و تاریخی و تحت تأثیر آیت و حتی مظفر بقایی و کاشانی؟

هر دو. به هر حال، پایگاه حزب مؤتلفه بازار و بخش تجاری آن است. در ادامه هم، آقای عسکراولادی وزیر بازرگانی شدند و برادر ایشان هم در اتاق بازرگانی حضور داشته و دارند. اصولاً یکی از مشکلات بین جریان راست با دولت مهندس موسوی به این دلیل بود که ایشان وزیر بازرگانی بودند و تناقض‌ها با نخست‌وزیر شروع شد. البته این طبیعی است که از پایگاه اجتماعی

خودشان دفاع کنند، یعنی بخش تجاری، بازار و بخش خصوصی را حمایت می‌کردند. اما به لحاظ فکری زمینه فکری آنها اسلام سنتی بود. طبعاً آنها نمی‌خواستند و نمی‌توانستند خلاف اعتقادات خود رفتار کنند. البته آیت به آنها نزدیکتر بود؛ ولی او مقداری رگه‌های روشنفکری داشت و با بقایی هم ارتباط داشت.

با توجه به اینکه دولت موقت نسبت به دولت موسوی و رجایی بیشتر به سمت بازار و اقتصاد آزاد گرایش داشت؛ آیا برخوردی هم بین این دولت هم با مؤتلفه وجود داشت؟
بله. شدید؛ اما اکثر این برخوردها سیاسی و مبتنی بر قدرت بود.

یعنی از دیدگاه اقتصادی برخورد نداشتند؟

به نظر من کاملاً بر عکس بود. چون خود شورای انقلاب هم موضع چپ داشت. بسیاری از آزادسازی‌ها و ملی‌شدن‌ها و مصادره‌ها از طریق شورای انقلاب انجام می‌شد. خود مرحوم بهشتی و روحانیون حزب جمهوری اسلامی که در شورای انقلاب بودند، مسئولیت تدوین و تصویب این قوانین را داشتند. بنابراین، خود مدیریت حزب جمهوری اسلامی و کلا فضای جامعه چپ بود. حزب توده، مجاهدین خلق، جنبش آقای حاج‌سیدجوادی، جنبش مسلمانان مبارز و فداییان خلق و بسیاری از رسانه‌ها گرایش چپ داشتند. طبعاً وقتی قانونی در شورای انقلاب تصویب می‌شد، دولت موقت هم باید اجرا می‌کرد. به همین جهت، باید گفت که برخوردها با دولت موقت بیشتر سیاسی بود تا اقتصادی. شما وقتی سرمقاله‌های روزنامه‌های «جمهوری اسلامی» را که خود مهندس موسوی سردبیر آن بودند، می‌خوانید؛ می‌بینید که درباره دولت موقت چه مطالب تندی می‌نوشتند. البته، برآورد من این است که این مطالب هم ناشی از مصوبات داخلی حزب جمهوری اسلامی و هم متأثر از نگاه خود ایشان به دولت موقت بود.

به عبارت دیگر، منافع اقتصادی طیف بازار و جریان‌هایی مانند مؤتلفه در دوران دولت موقت منفعل و حاشیه‌ای بود...

بله. بحث‌های سیاسی و قدرت آنقدر برجسته بود که مواضع اقتصادی در آن برهه نمی‌توانست اولویت داشته باشد. فضای جامعه در آن دوره گرایش شدیدی به چپ و اقدامات انقلابی داشت. اوج این مسأله در اشغال سفارت آمریکا بود. در حالیکه دانشجویان خط امام (به گفته خودشان) قصد حضور سه تا چهار روزه در سفارت را داشتند؛ بحران ۴۴۴ روز طول کشید. تسخیر سفارت بدون اطلاع شورای انقلاب، دولت موقت و رهبر انقلاب انجام شد و مرحوم

آیت الله خمینی بعد از ۴۸ ساعت اظهار نظر کردند. اما آنچنان فضای ملتهبی بوجود آمده بود که امام چاره‌ای جز تأیید حرکت نداشتند. واکنشی که جامعه در حمایت از تسخیر سفارت از خود نشان داد، موج نبود؛ توفان بود. خانم کاتوزیان (همسر آقای حاج سیدجوادی) در خاطراتشان اشاره دارند که هر شب چند دیگ پلو و غذا در خیابان بار می‌گذاشتند تا از تجمع کنندگان اطراف سفارت پذیرایی کنند این گوشه‌ای از این تدارکات این ایام بود. به نظر و تحلیل بنده موضع گیری رهبر فقید انقلاب در قضیه اشغال سفارت ناشی از نبوغ و هوشمندی ایشان بوده است زیرا شرایطی را که گروه‌های چپ بوجود آورده بودند و موج گسترده‌ای که ایجاد شده بود برای مهار آن چاره‌ای جز کنترل آن موج و التهاب فراگیر نبود. چه کسی می‌توانست این موج گسترده را کنترل کند؟ بنابراین، به نظر می‌رسد ایشان ترجیح دادند بحث «انقلاب دوم» را مطرح کنند و خودشان موج را کنترل نمایند.

یعنی اگر امام این کار را نمی‌کردند؛ احتمال داشت مارکسیست‌ها انقلاب کنند و قدرت بگیرند؟

معلوم نبود که چه اتفاقی می‌افتاد. در خاطرات حزب توده می‌بینیم که چه بساطی بود. از یک طرف چریک‌های فدایی و از طرف دیگر، مجاهدین خلق مسلح شده بودند. از لحاظ نظامی چه کسی می‌خواست در برابر اینها بایستد؟ به نظرم، ما باید به نبوغ آقای خمینی بها دهیم که این توفان را مهار کردند. بنابراین، در آن مقطع بحث‌های اقتصادی در حاشیه بود. فضا کاملاً چپ و بحث اصلی «مهار قدرت» بود. به نظرم، شرایط آن زمان را باید فقط در زمینه (context) خودش ارزیابی کرد.

آقای مهندس! شما به اختلافات جریان‌های چپ و راست درون حزب جمهوری اسلامی اشاره کردید که نهایتاً به تعطیلی آن منجر شد. اما ما این شکاف را همزمان درون دولت مهندس موسوی هم می‌دیدیم. طبعاً، حزب را با هر توجیهی می‌شد تعطیل کرد؛ اما نظام را نه. ادامه این اختلافات به خروج آقای عسکراولادی و همفکرانشان از دولت مهندس موسوی انجامید. با توجه به اینکه دولت آقای موسوی حمایت کامل امام را هم از لحاظ ایدئولوژیک و هم اقتصادی با خود داشت؛ آیا می‌شود گفت که مؤتلفه و جریان راست سنتی در این مقطع برابر امام قرار گرفت؟ چنانکه چند بار هم عتاب‌های امام متوجه فعالان جریان راست شد...

این را هم باید از نبوغ مرحوم آقای خمینی دانست که تحت تاثیر طیف راست و بازاری‌ها

قرار نگرفتند. در حالی که به لحاظ فکری و تاریخی همانگونه که قبلاً توضیح داده شد مرحوم عسکراولادی و سایر اعضای مؤتلفه بسیار به ایشان نزدیک بودند. اما مصالح انقلاب برای ایشان اولویت داشت. در شرایطی که در جریان جنگ بچه‌های جبهه و سپاه و بدنه نهادهای انقلابی پشتیبان دولت هستند؛ آیا مصلحت بود که ایشان از دوستان بازاری خود حمایت کنند؟ بنابراین، این عتاب‌ها را به مخالفان دولت مطرح کردند که شما که یک نانوائی را نمی‌توانید اداره کنید، چرا از این حرف‌ها می‌زنید؟ در نتیجه همین موضع امام هم بود که آقای عسکراولادی از وزارت بازرگانی استعفا می‌دهند. مرحوم عالی‌نسب که مشاور اقتصادی دولت مهندس موسوی بود یک نگاه اقتصادی ویژه‌ای داشت که با نگاه جریان بازار هماهنگ نبود و طبیعتاً یک چنین شکافی ایجاد شده بود. به نظر بنده تشکیل و تقویت کمیته امداد از سوی امام راهکاری بود تا مجموعه مؤتلفه را مشغول کار دیگری کند. آنها در کمیته امداد امکانات مالی و هم ارتباطات اجتماعی گسترده داشتند؛ ضمن آنکه همه کادر آنها مشغول شدند و این نهاد سکوی پرشی برای آنها در آینده بود. به نظرم، بهتر از این نمی‌شد که برای حفظ، بقا و تضمین توسعه آینده این گروه کاری را انجام داد. چنانکه در مجلس ترحیم آقای عسکراولادی وقتی نماینده حسن نصرالله پیام ایشان را خواند؛ خیلی صریح به خدماتی که کمیته امداد در بیروت و لبنان ارائه داده و می‌دهد، اشاره و تقدیر و تشکر کرد.

در این اواخر آقای عسکراولادی یک‌سری فعالیت‌ها و مواضع در جهت تعامل و گفت‌وگو با مخالفان و رقبای سیاسی داشتند. از جمله مکاتبه با دکتر محمدرضا خاتمی (دبیرکل وقت حزب مشارکت) و در ادامه با دکتر ابراهیم یزدی در سال ۱۳۸۱. با توجه به اینکه مؤتلفه و نهضت آزادی نزدیک به نیم قرن است بعنوان دو جریان مخالف سیاسی اما اسلامگرا فعالیت دارند؛ نظر شما در مورد اینکه ایشان وارد باب مکاتبه با مخالفان خود شدند و نهایتاً هم این روند به مواضع سال آخر حیات ایشان انجامید، چیست؟ با اینکه ایشان تا آخر خود را نیرویی درون نظام تعریف می‌کرد، چگونه توانستند این تعامل با مخالفان را برقرار سازند؟

همانطور که در ابتدا اشاره کردم، من شش ماه با آقای عسکراولادی در زندان بودم. برداشت من این است که ایشان یک فرد مسلمان و متشرعی بودند. یک خداترسی درونی بر احوال ایشان حاکم بود. ایشان در منطقه امامزاده یحیی که یک منطقه سنتی و مذهبی قدیمی تهران است زندگی می‌کردند اتفاقاً پدر بزرگ مادری من هم در همان محله زندگی می‌کردند و من با آن محله

آشنا هستم. من ایشان را در چارچوب تفکر اسلام سنتی که دارند، صادق می‌دانم. در زندان هم همین خصوصیات را داشتند. در مکاتباتشان هم. فکرشان همین بود و اسلام واقعی را اسلام سنتی می‌دانستند که در نامه‌های ایشان به آقایان دکتر رضا خاتمی و دکتر یزدی مشخص است. پس از انقلاب ظاهراً جریان اسلام سنتی و مؤتلفه ایستاد که هیچگاه نهضت آزادی نتواند از وزارت کشور پروانه بگیرد. بخصوص آقای بادامچیان که دبیر کمیسیون ماده ۱۰ احزاب بود، نقش جدی در این زمینه داشت. منتهی آقای عسکراولادی با حفظ مواضع اعتقادی خودشان هیچ وقت بیان خلاف اخلاق و ادب نداشتند؛ اما بعضی از دوستان ایشان در مؤتلفه مانند ایشان نبوده و نیستند. همسر ایشان هم مرحومه اشرف‌الحاجیه، خانم ملایی بودند و جلسه مذهبی خانم‌ها را اداره می‌کردند و خانواده مذهبی بودند. بنابراین، آقای عسکراولادی در همه این سال‌ها چارچوب فکری خود ولی با اخلاق و ادب و مهمتر از همه خداترسی عمل کرده است. بعد از سال ۸۸ اتفاق مهمی افتاد که اسلام سنتی و روحانیت با تمام قوا از دولت احمدی‌نژاد حمایت کرد. آنها او را همفکر خود می‌دانستند اما بعد از گذشت زمان، دیدند که عملکرد احمدی‌نژاد با مصالح نظام همخوانی نداشته است. البته، افرادی که صرفاً سیاسی به مسایل نگاه می‌کنند، می‌خواستند این واقعیت را کتمان کنند. اما افرادی مثل مرحوم عسکراولادی که خداترس هستند، می‌دیدند که دفاعی که قبلاً از احمدی‌نژاد و دولت ایشان شده و تضادهایی که به لحاظ فکری وجود دارد؛ با تفکر اسلام سنتی نمی‌خواند. ایشان با آخرت‌نگری و خداترسی که داشت، نمی‌توانست سکوت کند. به همین جهت، تلاش کرد تا وجدان خود را آرام کند و اقدام درستی انجام دهد. این تحلیل من از مواضع ایشان در سال آخر حیات آن مرحوم است. از طرف دیگر، ایشان می‌دید که مهندس موسوی برادری مسلمان و عضو حزب جمهوری اسلامی بود و سال‌ها با هم همکاری می‌کردند، اگرچه با هم اختلاف نظر داشتند. اما در واقع، آقای عسکراولادی می‌دید به نظامی باور داشته که مهندس موسوی ۸ سال نخست‌وزیر مورد تأیید رهبری آن بوده است. رهبری که آقای عسکراولادی همواره شیفته و مقلد ایشان بودند. بنابراین، بر اساس احساس مسؤولیت و پایان دادن به دغدغه درونی خود دنبال راه‌حلی می‌گردد و در آن دو واقعیت را می‌بیند. از طرفی، مقام رهبری و ولایت فقیه حق هستند و اسلام سنتی که خودش به آن باور داشت، حق است و از آن نمی‌تواند عدول کند. از طرف دیگر، اتهاماتی که به مهندس موسوی زده شده حق نیست؛ برای اینکه تحلیل درونی خودش می‌گوید که آنچه که مهندس موسوی گفته با آنچه که در واقعیت اتفاق

افتاده، خیلی همخوانی داشته است و بعد از ۸ سال احمدی‌نژاد زمین سوخته‌ای را تحویل داده است. این، همان پیش‌بینی مهندس موسوی بود که می‌گفت که من اگر احساس خطر نمی‌کردم، هرگز پا به این میدان نمی‌گذاشتم. عسکراولادی هم این سخن را شنیده بود. در نتیجه، بدنبال پیدا کردن راهی بود و گفت که موسوی و کروی تقصیر ندارند و کسانی که ایشان را به فتنه وادار کردند، مقصودند؛ وگرنه ایشان فتنه‌گر و مقصر نیستند. در واقع، مرحوم عسکراولادی به دنبال راه حلی مرضی‌الطرفین بود.

یعنی به نیروهای خارجی مثل آمریکا و اسرائیل اشاره می‌کنند.

به هر حال ایشان عوامل فتنه را تحلیل می‌کردند و برای تحلیل واقع‌بینانه و برای آرامش درونی خود دنبال راه حل رفتند. در واقع، ایشان با نگاه آخرت‌نگری و انجام وظایف خود چنین کاری را کردند. حتی وقتی سایر اصولگرایان، روزنامه کیهان و حتی حزب مؤتلفه به شدت با ایشان برخورد کردند، ایشان با متانت گفتند که اگر شما موضع مرا قبول نمی‌کنید، من از حزب بیرون می‌آیم. این موضع نشان می‌دهد که موتور ایشان در درونشان بوده و ربطی به کسی نداشته و سطحی نبوده و به این اظهارات باور داشتند. البته، بعضی‌ها تحلیل دیگری دارند که احتمالاً مقام رهبری از ایشان خواستند که پادرمیانی کند. من نمی‌دانم؛ اما به نظر می‌رسد که تحلیل اول به واقعیت نزدیک‌تر باشد.

در شرایط فعلی فقدان آقای عسکراولادی آیا خلأیی را در حزب مؤتلفه و جریان راست

سننی ایجاد خواهد کرد؟ چشم‌انداز آینده این جریان سیاسی را چه می‌بینید؟

به لحاظ ساختاری حزب مؤتلفه دارای شورا و دبیرکل است و کار خود را انجام می‌دهد و رفتن آقای عسکراولادی از این جهت، مشکلی ایجاد نمی‌کند. اما به‌عنوان یک ریش سفید با این سوابق و خصوصیات اخلاقی، این خلأ در مجموعه نیروهای راست سنتی باقی می‌ماند و آنها حداقل در آینده نزدیک، نمی‌توانند کسی را جایگزین عسکراولادی کنند. اما درباره آینده جریان راست سنتی، معتقدم از شهریور ۲۰ تا ۵۷ و از ۵۷ تا ۹۲ به تدریج جریان اسلام سنتی به گفتمان روشنفکری دینی نزدیک تر شده است و جامعه به سمت آن گفتمان تمایل بیشتری پیدا کرده است. ضمن اینکه جریان اسلام سنتی همچنان ریشه‌دار و تاریخی است؛ اما به تدریج بخش‌هایی از جامعه از جمله روحانیت، مراجع و نخبگان در پارادایم روشنفکری دینی می‌اندیشند. این روند در فرآیند تاریخی و در تعامل طولانی اسلام سنتی و روشنفکری دینی حادث شده است. به همین

خاطر، نگاه من این است که به تدریج راست سنتی خود را با شرایط و ضرورت های زمان تطبیق می دهد و به گفتمان روشنفکری دینی نزدیک تر می شود. متقابلاً، ما بعنوان روشنفکران دینی باید به جریان اسلام سنتی و مؤتلفه احترام بگذاریم. این امر هم به لحاظ رعایت اخلاق دینی و هم به دلیل پیشنیاز تقویت فرایند دموکراسی ضروری است.

یعنی مؤتلفه را جریان ضد دموکراسی نمی دانید؟

به هر حال، طیف اسلام سنتی از مبانی فکری اولیه خود که شیخ فضل الله نوری می گفت که ما در اسلام، مجلس، انتخابات، مطبوعات، حزب و... نداریم؛ فاصله گرفته اند. امروز حزب هیئت های مؤتلفه اسلامی که نماد تاریخی جریان اسلام سنتی است در فرایند تجربه تاریخی به ضرورت تقویت احزاب رسیده اند تا از وقوع تجربه مجدد ظهور افرادی چون احمدی نژاد پیشگیری شود. در غیاب نسل اولیه های انقلاب چون مرحوم عسکراولادی ها که عموماً شناخته شده بودند تأکید بر عقل جمعی از طریق تقویت احزاب و نهاد های مدنی، بجای تأکید بر اشخاص، در نگاه اسلامگرایان سنتی برجسته شده است. از سوی دیگر جمعی از روحانیون و مراجع که ملجأ فکری بسیاری از جریان اسلام سنتی هستند نیز به گفتمان روشنفکری دینی نزدیک تر شده اند. به نظر می رسد در این فرایند بتدریج بخش هایی از جریان اسلام سنتی خود را بیشتر با مقتضیات زمان و مطالبات بر حق مردم هماهنگ سازند.

دانشجویان مطالبه خواسته های تاریخی ملت را نمایندگی می کنند^۱

مهندس محمد توسلی متولد ۱۳۱۷ در تهران است. محمد توسلی در سال ۱۳۳۵ وارد دانشکده فنی دانشگاه تهران شد و از اعضای فعال انجمن اسلامی دانشجویان بود. وی از سال ۱۳۴۰ و با تشکیل نهضت آزادی ایران از اعضای آن شد و در سال ۴۱ برای ادامه تحصیل در رشته حمل و نقل و ترافیک به آلمان رفت. سپس برای تحصیل در رشته راه و ترافیک به آمریکا رفت. وی بعد از انقلاب اسلامی به عنوان اولین شهردار تهران راهی ایرانشهر شد. ۶۰ سالگی ۱۶ آذر بهانه ای بود تا پای حرف ها و خاطرات وی از سالهای فعالیت دانشجویی وی بنشینیم.

مریم قربانی فر

با توجه به این که شما در سال ۱۳۳۵ وارد دانشکده فنی تهران شدید و در همان زمان بسیاری ماجرای ۱۶ آذر را واکنشی به کودتای ۲۸ مرداد می دانند می خواهم بدانم فضای جامعه و دانشگاه در آن سال ها چگونه بود؟

برای این که حادثه ۱۶ آذر را بتوانیم تحلیل کنیم ابتدا شرایط سیاسی آن دوران بعد از کودتای ۲۸ مرداد را باید بررسی کنیم تا بدانیم ۱۶ آذر در چه شرایط سیاسی اتفاق افتاده است. بعد از کودتای ۲۸ مرداد که پروژه مشترک عوامل اطلاعاتی انگلیس و آمریکا و عوامل دربار بود یک شوک به مبارزان و فعالان سیاسی وارد کرد. اسناد نهضت مقاومت ملی نشان می دهد که یک هفته بعد از کودتا جمعی از شخصیت ها در منزل آیت ا... سید رضا زنجانی جمع شدند و در زمان کوتاهی یعنی تا شهریور ماه بیانیه صادر شد و در مهر و آبان اعتصابات بازار شکل گرفت و محاکمه دکتر مصدق نیز همزمان در جریان بود همچنین در همان زمان سفارت بریتانیا در ایران هم در ۱۴ آذر بازگشایی می شود و دنیس رایت وارد ایران می شود و قرار بر این بوده است که ریچارد نیکسون معاون رئیس جمهور وقت آمریکا، آیزنهاور، نیز وارد تهران شود. در این شرایط طبیعی است که فضای جامعه و به طبع دانشگاه نیز ملتهب باشد و دانشگاه در کنار بازار رکن های اساسی اعتراض در آن زمان هستند. حوادث را که در روزهای منتهی به ۱۶ آذر دنبال می کنیم تمامی رسانه ها این التهاب دانشگاه را منتقل می کنند و اسناد منتشر شده نیز همین را نشان می دهد. بر پایه اسناد منتشر شده توسط وزارت اطلاعات در تاریخ ۹ آذر دکتر حسین خطیبی که

^۱ متن کامل گفتگوی محمد توسلی با خبرنگار شرق - مریم قربانی فر - ۱۳۹۲/۹/۱۲

با شاه ارتباط نزدیکی داشت به دکتر مظفر بقایی می نویسد: "پیش ارباب بودم گفت دانشگاه چه خبر؟ گفتم ملتهد است گفت به بقایی بگو اعلامیه ای بدهد وضعیت را ملتهد تر بکند". نکته ای که باید در این ارتباط مورد توجه قرار بگیرد این است که چرا شاه از دکتر بقایی می خواهد که سرمقاله هایش را تندتر بکند و تشنج را در دانشگاه افزایش بدهد؟ در این مورد در ادامه بیشتر توضیح خواهم داد.

دقیق ترین گزارش در رابطه با روز ۱۶ آذر گزارشی است که شهید دکتر چمران در سال ۱۳۴۱ نوشته اند و خود ایشان در سال ۱۳۳۲ دانشجوی دانشکده فنی بودند و بسیار دقیق به این جزئیات پرداخته اند. آن روز دانشگاه کاملاً ملتهد بود و نیروهای ویژه نظامی وارد دانشگاه شد و به دنبال بهانه جویی برای حمله به دانشجویان بودند. هدف آنها، بطوریکه شنیده شده بود، کشتن و شقه کردن یک دانشجو بر سر در دانشگاه در آستانه ورود نیکسون بود تا در روز استقبال از او و دریافت دکترای افتخاری حقوق صدای اعتراضی در دانشگاه نباشد. در دانشکده های مختلف عده ای را مضروب و بازداشت کردند بطوریکه برای حفظ جان دانشجویان کلاس ها را تعطیل کردند. در دانشکده فنی نیز که دانشجویان در حال خروج از دانشکده بودند نیروی نظامی از درب اصلی وارد شدند در حالی دانشجویان در حال فرار بودند یکی از دانشجویان که نتوانست هجوم نظامیان را تحمل کند فریاد زد: "دست نظامیان از دانشگاه کوتاه...". نظامیان بلافاصله دانشجویان را به رگبار بستند و سه تن از دانشجویان مصطفی بزرگ نیا، شریعت رضوی و ناصر قندچی به شهادت رسیدند. این حادثه در زمان ریاست مهندس خلیلی در دانشکده فنی اتفاق می افتد که ایشان هم در محل حاضر می شوند و با خشم با نظامیان برخورد می کنند اما توجهی به درخواست ایشان نمی شود. در سال ۱۳۳۵ که وارد دانشکده فنی شدم به خاطر دارم که آثار تیراندازی ها روی نمای ورودی دانشکده فنی وجود داشت.

با این توضیح شما باید بپذیریم که شاه قصد سرکوب داشته و بخش مهمی از اتفاقات ۱۶ آذر نه خارج از کنترل که با برنامه ریزی حکومت انجام شده است.

بله قطعاً همین طور است. شاه می خواست این سرکوب را انجام بدهد، کما این که روز ۱۷ آذر در زیر فشار شدید پلیس و نیروهای ارتش و کماندوها، نیکسون به دانشگاه تهران می آید و دکترای افتخاری خود را نیز دریافت می کند. همچنان لازم می دانم ذکر کنم که تمام حوادث تاریخی در جنبش دانشجویی از شهریور ۱۳۲۱ تا امروز نشان می دهد که همواره حاکمان برای

این که جنبش دانشجویی را سرکوب کنند خودشان فضا را رادیکال کرده و پروژه سرکوب را پیش می‌برند و ۱۶ آذر یکی از این موارد است. بررسی حوادث برهه تاریخی ۱۶ آذر ۱۳۳۲ نشان می‌دهد که تمامی رفتارها برای رادیکالیزه کردن و سرکوب مردم نه فقط در دانشگاه بلکه در جامعه نیز اتفاق افتاده است.

به هر حال جامعه و دانشگاه خودش در التهاب یک واکنش سریع به کودتا نیز بود و اصلاً فضا، فضای تیره و تاری محسوب می‌شد. کما این که رژیم شاه هم در تمام سال‌های بعد تا سال ۱۳۵۷ از آثار ۱۶ آذر در امان نبود و متحمل هزینه سنگینی شد.

طبیعی است، به هر حال التهاب دانشگاه پیامد کودتا بود و کل جامعه اصلاً در یک فضای متشنج قرار داشت. نهضت ملی ایران هم در همان زمان از نظر فرهنگی و اجتماعی در جامعه فعال بود و زمینه‌های اجتماعی فراهم شده بود و به رغم خیانتی که به زعم بنده در همان زمان حرب توده انجام داد و باعث شد نهادهای مذهبی دچار نوعی ابهام و نگرانی شوند و مرحوم آیت الله بروجردی حتی در همان زمان می‌گویند که ما بین شاه و حزب توده، سلطنت را انتخاب می‌کنیم نشان از تندرویی افراطی حزب توده در فاصله زمانی ۲۵ تا ۲۸ مرداد دارد اما همچنان جامعه بعد از کودتا واکنش شدیدی نسبت به کودتا از خود نشان می‌دهد و طبیعتاً بعد از ۲۸ مرداد فضای دانشگاه ملتهب بود اما مجموعه گزارش‌ها نشان می‌دهد دانشجویها با هوشیاری خود را کنترل می‌کردند که واکنشی نشان ندهند که به نفع طرف مقابل باشد و این نظامیان بودند که با برنامه ریزی بلاخره طعمه گرفتند.

بعد از ۱۶ آذر سال ۱۳۳۲ تا سال ۱۳۳۹ فضای دانشگاه کاملاً امنیتی بود و فضای پلیسی در فضای دانشگاه وجود داشت اما دانشجویان دانشکده فنی هر سال در همان محل شهادت دانشجویان و تیراندازی جمع می‌شدند و دسته‌گلی به یادگار روی پله‌ها قرار می‌دادند و دانشجویان با همه فشارها در همان محل جمع می‌شدند و سکوت می‌کردند و به کلاس می‌رفتند و نیروهای امنیتی همان اشخاصی که اعلام سکوت می‌کردند را نیز بازداشت می‌کردند و دانشجویان با علم به این که بازداشت می‌شوند باز هم در این محل حاضر می‌شدند. خاطریم هست در سال ۳۵ هم این مراسم تکرار شد و پس از ایراد سخنانی با بازداشت آنان همراه بود اما دانشجویان بعد از اتمام مراسم به امام زاده عبدالله و بر سر خاک شهدا می‌رفتند.

از سال ۱۳۳۹، همزمان با روی کار آمدن کندی که آمریکا بحث حقوق بشر را در ایران هم

دنبال می کرد هماهنگ با فضای باز نسبی سیاسی در جامعه، دانشگاه نیز متاثر شد. در همین سال است که جبهه ملی دوم تشکیل می شود. سال ۳۹ در واقع نقطه بازگشتی است بعد از چند سال پیاپی خفقان. آمریکایی ها ضمن ارزیابی شرایط ایران پس از کودتا به این نتیجه رسیده بودند که برنامه هایی که در نظر داشتند انجام نشده است و رژیم کودتا نمی تواند با این روش ادامه پیدا کند و باید تغییر و تحولی در روش خود به وجود بیاورند. به هر حال در سال ۱۳۳۹ برای اولین بار مراسم ۱۶ آذر در صحن دانشگاه تهران به شکل راهپیمایی برگزار شد و در مقابل دانشگاه حقوق تجمع کردند و تا جایی که من در خاطر دارم خانم پروانه فروهر (اسکندری) یکی از سخنرانان بودند و از سال ۱۳۳۹ به بعد است که جنبش دانشجویی دوره جدید فعالیت خود را آغاز می کند و به نوعی می توان سالهای ۳۹ و ۴۰ را نقطه عطف جنبش دانشجویی در ایران دانست.

یعنی باید نتیجه اتفاقات ۱۶ آذر ۱۳۳۲ را با یک تأخیر ۷ ساله ، از سال ۱۳۳۹ به بعد ارزیابی کرد؟

بله، این هم از ظرفیت های جنبش دانشجویی است که در دوران اختناق بعد از سال ۳۲ زنده بماند و با کم ترین امکان تنفس و باز شدن فضا نشان می دهد که نمرده است و ادامه پیدا می کند. در سال های ۳۹ و ۴۰ جنبش دانشجویی ایران با جنبش های دانشجویی جهانی^۱ پیوند می خورد و نمایندگان سازمان دانشجویی دانشگاه تهران با نمایندگان آن سازمان که دفتر آنان در هلند بود پیوند می خورد. نمایندگان سازمان بین المللی دانشجویان به ایران می آیند و پژوهشی راجع به شرایط سیاسی، اقتصادی و جنبش دانشجویان ایرانی انجام می دهند و این پژوهش به دهمین کنگره آن سازمان ارایه می شود و طی قطعنامه ای شرایط اختناق و سرکوب در ایران محکوم می شود. سازمان بین المللی دانشجویان از آن سال روز ۱۶ آذر را به عنوان روز جهانی دانشجو اعلام می کند.

نحوه ارتباط کنفدراسیون جهانی دانشجویان ایرانی در خارج از کشور با گروههای داخل چگونه بود؟ با توجه به این که در همان زمان هم گروههای چپ و هم توده و هم جبهه ملی در میان دانشجویان نفوذ و وجود داشتند و از سویی اگر به سه شهید ۱۶ آذر و آرایش فکری آنان توجه کنیم یکی نزدیک به حزب توده و دو نفر دیگر با گرایشات جبهه ملی بودند، با این تنوع

¹ International Student Conference

آرایش فکری چگونه به یک گروه مشترک برای برقراری ارتباط رسیدید؟

بحث خارج از کشور یک مقوله مستقل و جداگانه ایست، در همان سال ها در دانشگاه ها انجمن های دانشجویی شکل می گیرد و این انجمن ها در هر کشوری فدراسیون دانشجویان ایرانی را تشکیل می دادند. از سال ۱۳۳۹ به تدریج زمینه های هماهنگی تشکیلاتی فدراسیون های اروپایی با تشکیل کنگره های لندن و سپس در سال ۱۳۴۰ در کنگره پاریس فراهم می شود. نهایتاً در سال ۱۳۴۱ کنگره جهانی دانشجویان ایرانی با حضور نمایندگان فدراسیون آمریکا کامل می شود. طبیعی است که در این انجمن های دانشجویی از قشرها و گروههای فکری مختلف در هر دوره ای حضور داشته باشند.

پس یعنی هر دانشگاهی انجمنی مشخص متشکل از نمایندگان گروههای دانشجویی داشته چون تفاوت آرا بسیار زیاد بوده است در جمع دانشجویان آن زمان؟

بله طبیعی است که دانشجویان وابستگی های سیاسی داشتند. این وابستگی در دوران گذشته متفاوت بوده است. مثلاً در ابتدا حزب توده به خاطر نفوذ بیشتر در خارج از کشور تأثیر بیشتری بر فدراسیون های اروپایی داشته است. برای این که شرایط را بهتر توضیح بدهم یک مثال می زنم من در سال ۱۳۴۱ که به آلمان و شهر اشتوتگارت برای ادامه تحصیل رفتم، ابتدا در خوابگاه دانشجویی مستقر شدم و کمتر از دو هفته بعد از حضور من در آلمان نشریات حزب توده به صورت منسجم برایم ارسال می شد. یعنی یک سازمانی منظمی وجود داشت که دانشجویان ایرانی را شناسایی و برای آنها نشریات را ارسال می کرد.

در حقیقت کنفدراسیون دانشجویان ایرانی خارج از کشور به نوعی در این سال ها بین نیروهای ملی و نیروهای چپ در گردش بود. تا سال ۱۳۴۳ که دکتر شریعتی در خارج از کشور حضور داشت و روزنامه ایران آزاد را منتشر می کرد نیروهای ملی در کنفدراسیون جایگاه خوبی داشتند. اما بعد از بازگشت دکتر شریعتی به ایران و تعدادی دیگر از دوستان از اروپا و آمریکا چون شهید دکتر چمران و دکتر یزدی که برای دیدن دوره های آموزشی به مصر و منطقه خاور میانه رفتند این حضور کم رنگ شد و کنفدراسیون بیشتر در اختیار نیروهایی با تفکرات چپ قرار گرفت.

این گروههای چپ بیشتر توده ایی بودند یا مارکسیست ها و سایر گروهها؟

مجموعه ایی از همه گروههای چپ از توده ای تا سوسیالیست و مارکسیست، می شود به

طور کلی نام تفکر چپ به آنان داد.

انجمن های اسلامی از کجا آغاز می شوند؟

در سال های ۴۷ و ۴۸ که فعالیت حسینیه ارشاد بیشتر می شود و سخنرانی های دکتر شریعتی اوج می گیرد و سخنرانی های ایشان به صورت نوار به خارج از کشور منتقل می شود انجمن های اسلامی بیش از گذشته تغذیه می شوند.

در واقع کلید انجمن های اسلامی در اروپا از سال ۱۳۴۱ زده می شود. موقعی که من به آلمان رفتم مطلع شدم که در شهر گیسن جلسه قرآنی در منزل آقای اسدالله خالدی برگزار می شود. با حضور در این جلسه و جذب دانشجویان علاقه مند اولین بار بحث فعالیت انجمن های اسلامی دانشجویان در اروپا برای دانشجویان ایرانی مطرح شد. بعدها که در سال ۱۳۴۴ به مصر رفتم و دوباره به اروپا بازگشتم این انجمن ها شکل گرفته بود و با حضور در نشست های اول و دوم اساسنامه گروه فارسی زبان اتحادیه انجمن های اسلامی دانشجویان در اروپا نوشته شد. در آمریکا از همان سال های ۴۰ و ۴۱ به همت دکتر یزدی، دکتر چمران، دکتر بهادری نژاد و همکاری دانشجویان مسلمان سایر کشورهای اسلامی شکل گرفته بود و در حال فعالیت بود. بعد از سال ۵۰ که ادبیات دکتر شریعتی گسترش پیدا می کند و همچنین ظهور سازمان مجاهدین خلق به عنوان یک سازمان مسلمان وارد می شود به تدریج نقش حرکت های اسلامی دانشجویان در خارج از کشور تا پیروزی انقلاب غلبه پیدا می کند.

اما در ایران انجمن های اسلامی در سال های ۱۳۲۱ در دانشکده پزشکی دانشگاه تهران شکل می گیرد و در دهه ۲۰ مهندس بازرگان و دکتر سحابی و آیت... طالقانی همه تلاششان این است که از لحاظ فرهنگی جوانان و دانشجویان مسلمان دانشگاه تهران را با مفاهیم قرآنی و دینی با زبان علمی و روز آشنا کنند. از فاصله سال ۱۳۳۲ تا ۱۳۳۹، بعد از کودتای ۲۸ مرداد دانشگاهها در خفقان هستند و در این برهه نهضت مقاومت ملی فعال است. که در همین زمان همان تشکیل دهندگان و اعضای انجمن های اسلامی در نهضت مقاومت ملی عضو هستند. فارغ التحصیلان دانشگاهها که عضو انجمن اسلامی دانشجویان بودند و در سال ۱۳۳۶ عضو انجمن اسلامی مهندسين و پزشکان می شوند به عنوان فعال سیاسی وارد نهضت مقاومت ملی می شوند و به نوعی در این دوران تجربیات سیاسی پیدا می کنند مثل رحیم عطایی، عباس امیرانظام، عباس رادینیا، مهندس سحابی، دکتر یزدی، دکتر چمران و بسیاری دیگر در حقیقت کادرهایی

بودند که از انجمن اسلامی فعالیت داشتند و در نهضت مقاومت ملی نیز حضور داشتند و بعدها همین کادرها در سال ۴۰ بدنه نهضت آزادی ایران را تشکیل می دهند. دانشجویان مسلمان در دهه های ۲۰ و ۳۰ از طریق فعالیت های فرهنگی و اجتماعی شخصیت خود را بارور می کنند و در دوره های بعد عرصه های جدی تر سیاست می شوند. فضای سیاسی دانشگاه در دهه های ۲۰ و ۳۰ عمدتاً در اختیار گروه های چپ بود و دانشجویان مسلمان در فشار بودند. به تدریج در دهه ۴۰ به ویژه پس از آغاز فعالیت حسینیه ارشاد و ارایه سخنرانی های دکتر شریعتی که گاه تا ۵۰۰۰ نفر دانشجو در حسینیه ارشاد شرکت می کردند در داخل و خارج کشور دانشجویان مسلمان نقش پررنگ تری پیدا کردند.

از یک زمانی اما ما می بنیم که انجمن اسلامی ها و جبهه ملی کاملاً از هم جدا می شوند. طبق پروسه ای که شما گفتید گروهی از دانشجویان انجمن اسلامی وارد جبهه ملی می شوند و کمی بعدتر هم همین دانشجویان نهضت ملی را تشکیل می دهند اما از یک جایی بین جنبش دانشجویی و انجمن اسلامی و جبهه ملی فاصله می افتد.

خود مهندس بازرگان همیشه سعی می کردند برای هر فعالیت فایل جداگانه ای داشته باشند. انجمن های اسلامی دانشجویان یک نهاد فرهنگی اجتماعی بود و هرگز یک نهاد سیاسی نبود. انجمن های اسلامی دانشجویان در سال ۵۸ اگر نگوییم همه آنها حداقل بخش مهمی از آنان با رفتارشان منجر به سقوط دولت بازرگان می شوند و کاملاً وارد عرصه سیاسی می شوند، چطور می شود گفت آنها سیاسی نبودند؟

منظور بنده قبل از انقلاب است که از دهه ۲۰ تا ابتدای انقلاب نهادی فرهنگی و اجتماعی بوده است و بحث آن قبل از انقلاب و بعد از آن بسیار متفاوت است. هیچ وقت هم کار سیاسی نمی کردند چرا که باور این بود که یک جوان دانشجو تا به لحاظ فکری و اجتماعی شخصیتش ساخته نشود نباید وارد کار سیاسی شود و در داخل انجمن وارد کار سیاسی نمی شدند و اگر عضو انجمن می خواست وارد کار سیاسی شود فعالیت انجمن الای جدا بود و در عین حال فعالیت سیاسی و گرایش سیاسی اش جدا از انجمن ها بود.

آقای مهندس از داخل همین طیف انجمن اسلامی قبل از انقلاب گروهی دانشجوی نزدیک به سازمان مجاهدین خلق به وجود می آید و نه تنها رفتار سیاسی داشته اند که حتی صاحب عمل و رفتار سیاسی هم می شوند.

بله همین طور هم است. اعضای انجمن های اسلامی گرایش سیاسی داشتند اما ارتباطی با عضویت در انجمن ها نداشت. ببیند مثلاً دکتر پیمان هم در انجمن های اسلامی بودند اما در عین حال عضو حزب مردم بودند و تکیه گاه سیاسی آنان آن جا بود، خود من عضو حزب نهضت آزادی بودم اما در انجمن های اسلامی نیز با اعضای گروه های دیگر همکاری داشتیم.

با این تعریف شما کار مشخص انجمن اسلامی ها تا پیش از انقلاب چه بوده است؟

رسالت اصلی انجمن های اسلامی دانشجویان، مهندسين، پزشکان، معلمان و بانوان کار فرهنگی و اجتماعی بود. فعالیت سیاسی را هر کس در نهادهای سیاسی یعنی احزاب مورد علاقه خود دنبال می کردند.

شما معتقد هستید تا قبل از سال ۵۷ حداقل هر شخصی با تعاریف مشخص مسلمان بودن و گرایشات مختلف سیاسی در کنار فعالیت سیاسی می توانست عضو انجمن های اسلامی باشد؟

عضو انجمن اسلامی بودن گرایش سیاسی ایجاد نمی کرد، بله می توانستیم در کنار عضویت در انجمن به احزاب یا گروه های سیاسی خود نزدیک باشیم. یعنی قرار نبود عضویت در انجمن ها تبدیل به گرایش سیاسی خاصی شود. بعد از انقلاب با توجه به فضای باز سیاسی ناگهان نحله های فکری مختلفی در دانشگاه به وجود آمد که از حزب توده تا ملی گرایان در داخل دانشگاه وجود داشتند و یک فضای ملتهبی به وجود آمده بود و در این میان دانشجویانی که به نوعی نزدیک به دکتر شریعتی بودند و در واقع موتور انقلاب بودند و در پیروزی انقلاب نیز نقش داشتند به نوعی وظیفه خود می دانستند از انقلاب دفاع کنند و از سویی مجاهدین خلق هم انجمن دانشجویان مسلمان را در مقابل انجمن اسلامی ها تشکیل داده بودند و چریک های فدایی خلق هم به هر حال حضور داشتند و هر گروهی دفتری برای خود ایجاد کرده بود و طبیعی بود که باید این گروه از مبانی انقلاب دفاع می کرد و در کنار مدیران انقلاب قرار می گرفتند.

ببینید فکر نمی کنم در همان مقطع هم کسی در مخالفت با انقلاب بوده باشد که حالا انجمن های اسلامی بخواهند برای خود چنین کارکردی را تعریف کنند، کما این که گروه های چپ و بسیاری دیگر به دولت بازرگان حمله می کردند که در حال خروج از راه انقلاب است و حداقل این که انجمن های اسلامی در همان زمان در کنار دولت بازرگان قرار نگرفتند.

بله ولی در ارتباط تنگاتنگ با نظام بودند. حقیقت این است که مجاهدین دنبال قدرت بودند

و انقلاب را برای کارکردهای خود می خواستند و در دانشگاه هم گفتمانشان همین بود یا حزب توده هم به دنبال این بودند که جریانات اصیل اسلامی را با برجسب هایی لیبرالی به حاشیه برانند و این توهم را داشتند که با این رفتار می توانند وارد قدرت شوند و به راهی که خود می خواهند بروند. درست است که در دانشگاهها گروهها حرف از انقلاب می زدند ولی هر کسی با تعبیر و تفسیر خود در پی این انقلاب بود.

نتیجه این که انجمن های اسلامی تنها گروهی بودند که به دنبال تعبیری از انقلاب بودند که رهبر انقلاب می گفت و نتیجه این بود که کارکرد سیاسی پیدا کردند و گفتمان آنان با گفتمان انجمن های اسلامی قبل از انقلاب متفاوت شد و این جریان ادامه پیدا کرد تا سال ۷۶ و شروع اصلاحات در ایران.

یعنی در تعبیر شما انجمن اسلامی تا سال ۷۶ و شروع اصلاحات با همان رویه پیش می رفت؟

نه ، تغییرات تدریجی داشت، تا سال ۶۸ یک دوران را می گذراند و از ۷۰ به بعد با تحولات سیاسی به تدریج این تغییرات در حال انجام است. در حقیقت این سال شروعی هست برای آغاز گفتمانی جدید در انجمن های اسلامی و کلاً جنبش های دانشجویی در دانشگاههای ایران. همین دانشجویان در سال ۷۶ گفتمان اصلاحات را در جامعه بسط و گسترش می دهند.

جریان انتخابات در سال ۷۶ به نوعی بود که تردیدی در پیروزی جریان راست سنتی وجود نداشت و حتی آن گونه که روایت شده وزرا و مدیرکل ها هم انتخاب شده بود و در این فضا بود که جریان چپ خط امام با معرفی آقای خاتمی که به هر حال مستعفی وزارت ارشاد دوران آقای هاشمی بودند و چهره ایی متفاوت و فرهنگی محسوب می شدند دست به یک رفتار متفاوت در عرصه انتخابات می زدند کما این که اصلاً در ابتدا این تصور نبود که ایشان رأی می آوردند یا زمینه اجتماعی فراهم شود و از همین جا نقش دانشجویان و جنبش های دانشجویی به طور خاص مشخص می گردد. خود آقای خاتمی و شاید همراهان و دوستانشان تصورشان این بود که بین ۴ تا ۵ میلیون رأی می آورند و می خواستند با این حضور زمینه اجتماعی را شروع کنند اما با شروع تبلیغات انتخاباتی و مطرح شدن گفتمان منتسب به اصلاحات ناگهان شرایط جامعه تغییر کرد و حضور موثر جنبش دانشجویی در کنار اصلاحات آن هم بعد از بیش از یک دهه سکوت جنبش دانشجویی بیش از پیش در فراگیر شدن این گفتمان در بطن جامعه موثر بود.

دانشجو به صفت دانشجو بودن آزاد فکر می کند و بر اساس مبانی علمی فکر می کند و ارتباطش با جهان بسیار بیشتر است و از افشار مختلف جامعه است و معرف مطالبات عمومی جامعه است ، و به طور طبیعی زمانی که گفتمانی مطرح می شود که مطالبه تاریخی ملت ایران است او نیز از این گفتمان دفاع می کند و از آن حمایت می کند و طبیعی بود دانشجویان از گفتمان اصلاحات دفاع کنند و جنبشی به وجود آید به نام جنبش دوم خرداد.

بعد از دوم خرداد فضای جدید و شور جدیدی در جامعه به وجود آورد به خصوص تفاوت آرای آقای خاتمی با کاندیدای رقیب که یک شوکی در فضای جامعه و به طبع در محیط های دانشگاهی به وجود آمد و یک شور و نشاطی در جامعه شکل گرفت و بازتاب آن در دانشگاه نیز بسیار مشخص بود.

از سویی راست سنتی و افراطیون نیز به هر حال برای یک مقطع زمانی ۶ ماهه می توان گفت حتی از این اتفاق گنج بودند و بعد شروع به سازماندهی خود کردند و آن جمله معروف آقای خاتمی که هر ۹ روز یک بحران در کشور به وجود می آمد از همین سازماندهی طرف مقابل به وجود آمد.

جنبش دانشجویی بعد از دوم خرداد چه مسیری را پیمود؟

جنبش دانشجویی در یک مقطعی راه به افراط پیمود. جنبش دانشجویی بعد از دوم خرداد دچار اشتباه شد و این تصور را داشت حالا که آقای خاتمی رئیس جمهور شده است و به هر حال دانشجویان تمام قد در کنار اصلاحات ایستاده اند باید به سرعت به مطالبات جنبش دانشجویی پاسخ داده شود ؛ در حالی که حداقل در همان زمان هم مشخص بود با آن مقاومتی که در آن زمان وجود داشت تغییرات اجتماعی یک شبه شکل نمی گیرد و باید گام به گام انجام شود و این عدم تحمل آنان موجب یک اشتباه تاریخی از سمت جنبش های دانشجویی و انجمن های اسلامی اتفاق افتاد و مطالبات را خارج از وسع و ظرفیت انقلاب از آقای خاتمی مطالبه کردند و این گزینه اشتباه را داشتند که تصور کردند جنبش های دانشجویی باید وارد عرصه سیاست و انتخابات شود ، در انتخابات شوراها شرکت کردند ، در انتخابات مجلس شرکت کردند و وارد مجلس شدند و فکر می کردند که جنبش دانشجویی به عنوان یک حزب باید عمل کند و چون مطالبات عملی نمی شود و با واقعیت سیاسی و اجتماعی جامعه تطبیق نداشت عملاً در یک مقطعی به جدایی جنبش دانشجویی از روند صحیح اصلاحات انجامید.

ناگفته هم نماند که در این میان گروه های نزدیک به گرایشات چپ هم نقش بسیاری داشتند این که ناگهان چپ غیر اسلامی در انجمن اسلامی نفوذ کرد و شعارهایی می دادند که اصلاً با واقعیت سیاسی جامعه هیچ نزدیکی نداشت و نتیجه این که در شعارهایشان از خود آقای خاتمی هم عبور کردند.

در حقیقت انجمن های اسلامی که یک تشکل قانونی و منسجم و در چهارچوب قانون است ناگهان از رئیس جمهور قانونی خودشان هم قصد عبور داشتند و شعارهای تند و نسنجیده که انجمن اسلامی تصمیم می گیرد از اسلام هم بگذرد و خاطر هم هست که در یکی از نشست ها که دعوت هم شده بودم به یکی از مراسم ها صراحتاً به دانشجویان گفتم که این رفتارها و شعارها خلاف عقلانیت و منطق است و هیچ طرفی از این رفتار نیست غیر از صدمه زدن به جنبش اصلاحات و آقای خاتمی.

فکر نمی کنید قسمتی از خواسته های به حق جنبش دانشجویی نادیده گرفته نشد که آنها راه رادیکالیزم و افراط رو پیش گرفتند؟ این که بخشی از دانشجویان اصلاً تریبونی برای مطرح کردن خواسته های خود نداشتند باعث شد وارد انجمن های اسلامی شوند تا خواسته های خود را مطرح کنند؟

خواسته های دانشجویان شاید به حق بود اما احتیاج به زمان داشت، باید زیر ساخت های جامعه و عرصه سیاست آماده می شد تا آن خواسته ها محقق می شد. راه رسیدن به دموکراسی و دموکراسی خواهی یک فرآیند است نه یک پروژه. به گفته مهندس بازرگان، آزادی و دموکراسی یادگرفتنی است و یک فرآیند است که باید طی شود. آمپول و یا دارو نیست که با مصرف آن ناگهان جامعه دموکراتیک شود. تحولاتی است که باید در خلیات و رفتار انسان ها و جامعه باید به وجود بیاید تا انسان ها این نفوذ را در جامعه و خانواده درک کند. در جامعه دموکراتیک باید یاد بگیریم که به عقاید یکدیگر احترام بگذاریم. آیا دانشجویان یا حداقل بخشی از آنان که به دنبال شتاب در تحقق خواسته ها و مطالبات خود بودند این زمینه را داشتند که به عقاید دیگران احترام بگذارند، که دیگران هم به عقاید آنان احترام بگذارند. بخشی از همین دانشجویان آیا به گفتمان اسلام در ایران که جریانی ریشه دار و تاریخی در ایران بود احترام گذاشتند که طرف مقابل این احترام را بپذیرند. عدم واقع بینی و عدم عقلانیت باعث شد که بخشی از جنبش دانشجویی فکر کنند آقای خاتمی کوتاهی می کنند و خواسته های خود را زودرس مطالبه کنند و غیر ممکن باشد

و باعث سرخوردگی و چپ روی ها شود.

چه اتفاقی برای همین جنبش دانشجویی در فاصله ۱۶ سال و به خصوص انتخابات سال

۹۲ می افتد؟

من فکر می کنم سال ۹۲ اتفاق مهمی افتاده است، همان طور که گفتم دموکراسی یاد گرفتنی است و جامعه مدنی ما از جمله جنبش دانشجویی متوجه شد که باید برای گذار به دموکراسی این فرایند طی شود. ببینید دو گفتمان در جامعه ایران بعد از انقلاب جریان داشته یکی گفتمان تغییرات و تحولات تدریجی و گام به گام یعنی اصلاحات و یکی گفتمان تغییرات رادیکال. بعد از رخدادهای سال ۸۸ و تحولات خارج از کشور شکل گرفت، در داخل کشور این گفتمان به وجود آمد که باید گفتمان اصلاحات مرزبندی مشخصی با گفتمان براندازی داشته باشد و این تحلیل فعالان سیاسی ما را به این نتیجه رساند که باید به ائتلاف دست پیدا کنند تا تجربه اتفاقات سال ۸۴ تکرار نشود و هم این که مرزبندی که بعد از سال ۱۳۸۸ لازم بود انجام بشود و نشده بود انجام بشود و این نکته مهمی است که این مرزبندی انجام شد. و اکثریتی از مردم به گفتمان اصلاحات عمل کردند، بالاخره ۷۵ درصد مردم در انتخابات شرکت کردند و به رغم این که فشارهای سیاسی در داخل زیاد بود اما مردم این گفتمان را انتخاب کردند و به نظر بنده نه تنها مردم که مسولان هم در این مسیر گام بزرگی را برداشتند که ارزشمند است.

جنبش دانشجویی هم در همین مسیر در کنار مردم و جامعه مدنی و مسولین به نوعی از پختگی رسید و این موضوع را می توان در رفتار این جنبش حداقل در سال ۱۳۹۲ به روشنی دید. شما به عنوان شخصی که در حساس ترین برهه تاریخی ایران فعال دانشجویی بودید کارکرد

جنبش های دانشجویی را چگونه می دانید و ارزیابی می کنید؟

با توجه به تجربه ۵۰ ساله به نظر بنده، جنبش دانشجویی باید به چند بخش تقسیم شود، یک بخش نهادهای فرهنگی است و انجمن اسلامی باید یک نهاد فرهنگی و اجتماعی باشد که دانشجویی که وارد دانشگاه می شود در این انجمن ها از نظر فرهنگی و اجتماعی به بالندگی لازم دست پیدا کند و در کنار آن سایر نهادهای فرهنگی و مدنی متناسب با ذوق و علاقه دانشجویان تشکیل شوند که دانشجویان متناسب با علاقه خود در این نهادها و انجمن ها فعالیت داشته باشند. از مجموع این نهادهای مدنی می تواند سازمان های دانشجویی شکل بگیرد که صنفی است و طبق قانون سازمان های صنفی دانشجویان مطالبات عمومی دانشجویان را درخواست می کند و

در یک مقطعی هم هماهنگ با جنبش های اجتماعی می توانند مطالبات سیاسی و اجتماعی نیز داشته باشند اما در غالب یک نهاد دانشجویی نه نهاد سیاسی . دانشجو زمانی که صاحب بلوغ سیاسی یافت می تواند عضو سازمان سیاسی شود و سازمان های سیاسی و احزاب می توانند صاحب شاخه دانشجویی باشند اما این موارد باید تفکیک شده و جدا از هم باشد و کارکرد این دو با یکدیگر ادغام نشود. جنبش دانشجویی باید مستقل و دموکراتیک و انتخابی باشد و این چنین ساختاری می تواند به چشم انداز بسیار خوبی برای آینده کشور باشد . تریبون های آزاد باید در این نهادها شکل بگیرد و ساختار مستقل داشته باشند.

اما چون از ۱۶ آذر و تحولات جنبش دانشجویی در این ۶۰ سال آغاز کردیم می خواهم در پایان نکته ایی را بیان کنم که ۱۶ آذر یک نقطه تاریخی نه در جنبش دانشجویی که در تحولات اجتماعی جامعه ایران است. از یک سو مقاومت و ایستادگی جنبش دانشجویی را در مقابل سلطه بیگانگان نشان می دهد و از سویی مطالبه خواسته های تاریخی ملت ایران را نمایندگی می کند که این از ویژگی های جنبش دانشجویی است و از سویی دیگر جامعه ما و جنبش دانشجویی ما باید به این پدیده توجه کند که حاکمانی که موافق جنبش اجتماعی نیستند خودشان همیشه در رادیکالیزه کردن جنبش ها تلاش می کنند و این از نشانه های روشن ۱۶ آذر ۱۳۳۲ است و باید از این موضوع سرمشق گرفته شود و من فکر می کنم جنبش دانشجویی بعد از سال های اخیر این بلوغ را پیدا کرده است که درگیر این رادیکال و افراطی کردن فضا نمی رود و باید این بلوغ جنبش دانشجویی را قدر نهاد و تقدیر کرد که جامعه و هم جنبش دانشجویی در یک گذار به دموکراسی و طی این فرآیند گام های مثبتی را برمی دارد و می توان به آینده امیدوار بود.

چالش های حقوق بشر در ایران^۱

آقای مهندس! برای آغاز بحث، درباره توجه فعالان سیاسی به مباحث حقوق شهروندی در قبل از انقلاب توضیح دهید. اصولاً توجه به حقوق بشر از چه زمانی در ایران مساله شد؟

از نظر تاریخی توجه به حقوق بشر به دوره باستان و منشور تاریخی کورش کبیر برمی گردد. در طول تاریخ هر جا استبداد ریشه دوانیده و به کرامت انسانی لطمه زده، بالطبع مساله حقوق بشر هم برای احیای کرامت از دست رفته انسانی مطرح بوده است. قرآن کریم و رسالت همه انبیاء در راستای احقاق حقوق بشر بوده است. آنجا که قرآن می فرماید: *ویضع عنهم اصرهم والاغلال التي كانت علیهم* یعنی همه انبیاء می خواهند غل و زنجیری که بر دست و پای انسان بسته شده را باز کنند تا انسان بتواند راه رشد و کمال طبیعی خود را طی کند. در جای دیگر آمده و *لقد کرمننا بنی آدم* که به معنای کرامت و حیثیت دادن به انسان است. این مشیت خداوند است که به انسان امانت اختیار و آزادی را داده که زمین و آسمان از کشیدن بار این امانت به دوش عاجز هستند. اما انسان در اینجا با دو مشکل روبروست. اول ظلم و بعد جهل و نادانی که هر دو در کنار هم می توانند رشد انسان را سد کنند. نماد ظلم و استبداد (طاغوت) در قرآن فرعون هست و برای همین قرآن به طور مفصل به این بحث پرداخته است. به نظر من تمام قوانین حقوق بشر و مبارزه با ظلم در این داستان تبلور دارد. صحبت موسی با نماد شرک و استبداد این است که این بندگان را غل و زنجیر از دست و پا بکشایند تا بتوانند زندگی با کرامت و انسانی داشته باشند. من از این نکته تاریخی رد می شوم و به عصر جدید توجه می کنم؛ از این منظر، باید به انقلاب مشروطه و قانون اساسی مشروطه و متمم آن که اولین مطالبه حق و قانون ایرانی ها در برابر ظلم سلسله قاجاریه بود، اشاره کرد. در این مقطع، دو برداشت متفاوت از دین اسلام مقابل هم قرار گرفتند. از سویی، آخوند خراسانی و نائینی در برابر تفکری که نمایندگی آن را شیخ فضل الله نوری داشتند. بدین ترتیب، از همان زمان مقاومت هایی در برابر حقوق اساسی مردم شکل گرفت که تا الان هم کم و بیش ادامه دارد.؛ گرچه به دلایل متعدد بعد از انقلاب مشروطه استبداد سلطنتی در ایران مجدداً بازتولید شد. بطوری که در طول ۲۰ سال حکومت رضاشاه ما با حکومت مستبدی سروکار داشتیم. این حکومت بعد از شهریور ۱۳۲۰ جای خود را

^۱گفتگوی محمد توسلی با «هفته نامه آسمان» - ۱۳۹۲/۹/۱۳

به فضای نسبتاً باز سیاسی داد. کسانی که به دنبال مطالبات مردمی بودند و به حقوق بشر اعتقاد قلبی داشتند، از این فضا استفاده کردند و به کارها و زمینه‌سازی فرهنگی مشغول شدند. در راس آنها مهندس بازرگان، آیت‌الله طالقانی و دکتر سحابی شروع به فعالیت کردند. در دوره نهضت ملی شدن صنعت نفت، دکتر مصدق کوشش کرد که به تدریج قدرت شاه را محدود کند؛ اما این مطالبه تاریخی مردم و مقید ساختن قدرت مطلقه شاه در کودتای ۲۸ مرداد متوقف شد. اگرچه کسانی که به فعالیت‌های فرهنگی و نهضت مقاومت ملی اعتقاد داشتند این بحث را ادامه دادند تا اینکه در سال ۱۳۳۹ فضا تا حدودی بهتر شد.

شرایطی که در سال ۳۹ برای مطالبات حقوق بشر بوجود آمد، چگونه بود؟

همانطور که می‌دانید، در این دوره کندی در آمریکا به ریاست جمهوری انتخاب شد. کندی به دنبال بازیابی اهمیت آمریکا در سطح بین‌المللی بود که در جنگ ویتنام آسیب دیده بود. این دولت می‌خواست با مرام دموکراسی‌خواهی و حقوق بشر وجهه آمریکا را ترمیم کند. بالطبع در ایران هم فضای باز سیاسی بوجود آمد. در همین مقطع، جبهه ملی دوم تشکیل شد که مطالبات قانون‌خواهی را تا سال ۱۳۴۱ ادامه دادند. در ۲۵ اردیبهشت ۱۳۴۰ نهضت آزادی ایران تاسیس می‌شود و مرامنامه خود را منتشر کرد که خود به نوعی منشوری حقوق بشری است. اما در نهایت این فضای باز سیاسی عمر کوتاهی داشت تا در نهایت به ۱۵ خرداد ختم شد. سرکوب مردم در ۱۵ خرداد و نقض حقوق اساسی مردم به دست دولت باعث شد که گروه‌های فعال سیاسی برای مطالبه حقوق مردم به سمت جنگ‌های مسلحانه بروند. برای همین هم هست که مرحوم بازرگان در یکی از دفاعیه‌های خود در دادگاه نظامی می‌گوید که ما آخرین گروهی هستیم که به زبان قانون با شما سخن می‌گوییم.

اشاره داشتید که در مرامنامه نهضت آزادی به اعلامیه جهانی حقوق بشر در کنار قوانین

اسلامی و دین اسلام توجه شده است. لطفاً در این باره هم توضیح دهید؟

در مرامنامه نهضت آمده که نظر به «لزوم صیانت حقوق ملت ایران که به مشیت الهی منشاء قدرت و حاکم بر مقدرات کشور خود می‌باشد» و یا در محور دوم آمده: «نظر به لزوم آزادی تشکیل اجتماعات ملی برای اشاعه این اصل اصیل که سرچشمه هر تحول صحیح اجتماعی نیروی ملت است و تا زمانی که هر فرد ایرانی احساس «شخصیت»، «آزادی»، و «ارزش اجتماعی» نکرده، و خویشتن را در مقدرات خود موثر تشخیص ندهد یا از حق «فعالیت اجتماعی» و «اعتراض و

انتقاد صحیح" استفاده ننماید، استعداد ملی بروز نکرده و رستگاری ملت تحقق نخواهد یافت». در جای دیگر آمده که نهضت آزادی اهداف خود را به حکم مبادی اولیه دین مبین اسلام و قوانین ایران و اعلامیه جهانی حقوق بشر و منشور ملل متحد دنبال می‌کند که این نشان می‌دهد محتوای مرامنامه نهضت آزادی خودش یک منشور حقوق شهروندی است. شاید نهضت اولین سازمانی است که به اعلامیه جهانی حقوق بشر در مرامنامه خود توجه داشته و البته این از نظر تاریخی هم خیلی مهم است که این جریان که از انقلاب مشروطه شروع شده و تا ۱۳۴۰ ادامه داشته، با تمام فراز و فرودها همچنان بر گفتمان حقوق شهروندی و حقوق اساسی ملت توجه داشته است.

شاید مهمترین اقدام حقوق بشری قبل از انقلاب، تأسیس جمعیت ایرانی دفاع از آزادی و حقوق بشر در سال ۱۳۵۶ باشد. زمینه‌های تأسیس این جمعیت چه بود و تا چه حد توانست در پیروزی انقلاب و بعد از آن مفید باشد؟

بعد از سرکوب حرکت مسلحانه در ایران، بعد از سال ۵۴، در دوره کارتر مجدداً بحث حقوق بشر مطرح شد و آنها به ایران هم به این دلیل فشار می‌آوردند. فعالان سیاسی ایران از این شرایط بین‌المللی استفاده و دوباره بحث حقوق بشر را در قالب جمعیت ایرانی دفاع از آزادی و حقوق بشر مطرح کردند. این فصل جدیدی است که آغاز می‌شود. وقتی مجموعه اسناد این مجموعه را در جلد ۹ دفتر ۲ نهضت آزادی ایران بررسی می‌کنید و در مقدمه، بیانیه آیت‌الله سیدرضا زنجانی را بررسی می‌کنید، خواهید دید که ایشان محورهای اعلامیه حقوق بشر را با آیات قرآنی تطبیق می‌دهد و می‌گوید آنچه در منشور حقوق بشر آمده آن چیزی است که در آیات قرآن روی آن تأکید شده و یک بخشی حقوقی خیلی روشنی دارند که می‌شود به آن مراجعه کرد. به ویژه آنکه ایشان از روحانیون مورد وثوق حوزه هم هستند. شاید بعضی بگویند که عده‌ای از اصول حقوق بشر با مبانی اسلام هماهنگ نیست؛ ولی گفتمان آن و امهات و آزادی انسان و موانع سلب اختیار انسان با مبانی اسلام هماهنگی دارد. بحث اساسنامه و مرامنامه خود این جمعیت هم یک منشور حقوق بشری است. تشکیل این جمعیت در سال ۵۶ یک حادثه مهم و تاریخی است؛ چون گفتمانی را مطرح می‌کند که تداوم گفتمان مبارزه ملت ایران از انقلاب مشروطه به بعد است. گفتمانی است که به لحاظ سیاسی در شرایط زمانی بازتاب دارد و اولین شکل رسمی حقوق بشری ایران است. این جمعیت نقشه راهی است که می‌کوشد از همه زندانیان سیاسی و تبعیدی‌ها حمایت کند و بار سنگین را از دوش آنها بردارد تا با آزادی عمل بیشتر کار کنند، آزاد شوند و یا کسانی

در عرصه عمومی فعالند با روحیه بیشتری در ادامه مبارزات فعالیت داشته باشند. این جمعیت وضعیت زندانیان و تبعیدی‌های روحانیت از جمله آیت‌الله خامنه‌ای، مرحوم لاهوتی، مرحوم گیلانی و... را پیگیری و زمینه آزادی آنها را فراهم کرد. وکلایی همچون آقایان دکتر لاهیجی، احمدصدر حاج‌سیدجوادی و.. در دادگاه‌ها حضور یافتند و زمینه باز شدن نسبی و فضای سیاسی را بوجود آوردند. حتی مدیران این جمعیت توانستند در عرصه مذاکرات سیاسی و بین‌المللی حضور یابند. پس از حادثه ۱۷ شهریور، حضور این جمعیت باعث شد که رهبران انقلاب بتوانند هم با خارجی‌ها و سران ارتش مذاکره کنند و زمینه برگزاری اولین راهپیمایی گسترده در روز حقوق بشر که با روز تاسوعا مصادف بود، فراهم سازند. راهپیمایی عاشورای ۵۷ با حضور گسترده تر مردم به استناد گزارش حدود ۵۰ گروه خبرنگاران خارجی و همچنین خبرنگاران داخلی فراندومی بود درباره شرایط و اوضاع ایران که همه می‌گفتند شاه و استبداد را نمی‌خواهند و رهبری آیت‌الله خمینی را قبول دارند. این سر فصلی بود از نقش حقوق بشر در تقویت جنبش اجتماعی ایران و پیگیری مطالبات ملت ایران تا اینکه در ۲۲ بهمن انقلاب به پیروزی رسید. البته باید اشاره کنم که مجموعه مصاحبه‌های رهبر فقید انقلاب در پاریس هم مبتنی بر گفتمان حقوق بشری بود.

چرا بعد از پیروزی انقلاب این جمعیت فعالیت خود را متوقف کرد؟

بعد از پیروزی انقلاب به دلیل اینکه شورای انقلاب و دولت موقت و نظام جمهوری سرکار آمده بود، این جمعیت لزومی به فعالیت نمی‌دید و همه مردم انتظار داشتند که حقوق شهروندی و مطالبات تاریخی آنها بعد از انقلاب تداوم پیدا کند. ولی به تدریج مقاومت پیش آمد و مشکلات آغاز شد. از این منظر، خرداد ۶۰ یک نقطه کلیدی است که وقتی خشونت حاکم می‌شود؛ طبیعی است که حقوق شهروندی را تحت تاثیر قرار می‌دهد و به تدریج توجه به این نوع مطالبات از سوی مردم کمرنگ می‌شود. با آغاز جنگ در سال ۵۹ هم به طور طبیعی مسأله دفاع از تمامیت ارضی کشور و نظام جمهوری اسلامی در اولویت قرار گرفت و فعالیت احزاب و تشکل‌ها کمرنگ شد. با این وجود، روشنفکران دینی و نهضت آزادی ایران به اعتبار مدیران انقلابی خود مثل مهندس بازرگان، دکتر سحابی و دکتر یزدی و کسانی که در دولت موقت بودند، به‌رغم فشارها برای حفظ این گفتمان مقاومت کردند که مجموعه رویدادهای مرتبط با این بحث در اسناد نهضت آمده است.

رویکرد جریان‌ات سیاسی به حقوق بشر در سال‌های ۱۳۶۴ به بعد که در نهایت به انتشار بیانیه ۹۰ امضایی در ابتدای دولت آقای هاشمی انجامید، چگونه بود؟

گام بعدی حقوق شهروندی و اساسی ملت در سال ۱۳۶۴ است که آقای مهندس بازرگان نامزد ریاست‌جمهوری و البته ردصلاحیت شدند. بعد از ردصلاحیت ایشان مجموعه نیروهای ملی که از نامزدی مهندس بازرگان حمایت کرده بودند، جمعیت دفاع از آزادی و حاکمیت ملت ایران را تشکیل دادند که بعضی از اعضای نهضت و نیروهای ملی در آن جمعیت حضور داشتند. خروجی نهایی این جمعیت، انتشار بیانیه ۹۰ امضایی در سال ۶۹ بود. در این نامه، ۹۰ نفر از شخصیت‌های برجسته و شناخته‌شده با اشاره به مطالبات و حقوق مردم که در فصل سوم قانون اساسی آمده، از رئیس‌جمهور وقت (آقای هاشمی) خواستند که به این مطالبات پاسخ دهند. موجی که با انتشار این بیانیه ایجاد شد، باعث شد که آن را تعطیل و ۲۴ نفر بازداشت کنند. ورود سعید امامی به صحنه و برخوردهای خشونت‌آمیزی که بعداً رخ داد، در پی انتشار این بیانیه بود. نهایتاً هم ۹ نفر را محکوم کردند که در سال ۱۳۷۱ آزاد شدند.

رویکرد دولت آقای هاشمی به حقوق شهروندی چگونه بود؟

آقای هاشمی بیشتر به بازسازی خرابی‌های بعد از جنگ و توسعه اقتصادی توجه داشتند. در حالت خوشبینانه می‌توانم بگویم در این دوره به توسعه سیاسی که تامین حقوق اساسی ملت ایران است، خیلی توجه نشد. همچنین، بازداشت نیروهای منتقد در دوره ایشان اتفاق افتاد و هزینه سنگینی را به فعالان سیاسی تحمیل کرد تا در نهایت، آقای خاتمی با شعار توسعه سیاسی به ریاست‌جمهوری انتخاب شد.

ارزیابی شما از چالش‌های دولت دوم خرداد به‌عنوان داعیه‌دار دفاع از حقوق شهروندی چیست؟ این دولت تا چه حد توانست در پیشبرد این حقوق موفق باشد؟

شعار دوم خرداد قرائتی مبتنی بر گفتمان حقوق بشر از معارف اسلام بود و با قرائت اسلام سنتی تفاوت داشت. در اول تمام قرائن نشان می‌داد که آقای ناطق‌نوری به ریاست‌جمهوری انتخاب خواهد شد، اما آقای خاتمی با ۲۱ میلیون رای به ریاست‌جمهوری رسید و به نظر، این اقبال اجتماعی به اعتبار قانون‌خواهی و التزام گفتمانی ایشان به قانون بود. خاتمی در عرصه انتخابات گفتمان قانونگرایی و گرامت انسانی را مطرح و بر حقوق و آزادی‌های ملت در قانون اساسی تاکید کرد. وقتی این گفتمان مطرح شد، زمینه خودآگاه و ناخودآگاه جامعه ایران این

گفتمان را که از زمان مشروطه مطرح بود؛ مورد توجه قرار داد و به گفتمان مقابل پاسخ منفی داد و با مشارکت جدی بار امانت سنگینی را بر دوش آقای خاتمی گذاشت تا در چارچوب قانون و به طور واقع بینانه مطالبات آنها را پیگیری کند. اما کسانی که با برداشت حقوق شهروندی از معارف اسلامی و اصول قانون اساسی باور نداشتند، دولت خاتمی را با چالش های سنگینی روبرو کردند؛ به طوری که ایشان بعداً گفتند دولتش هر ۹ روز با چالش جدیدی مواجه بوده و حتی قتل های زنجیره ای را بوجود آوردند. در آستانه انتخابات سال ۸۰ مجدداً حوادثی را پیش آوردند که قابل تأمل است. کسانی که نمی خواستند خاتمی مجدداً انتخاب شود، دست به بازداشت جمع وسیعی از فعالان سیاسی زدند که از دهه ۴۰ برای پیروزی انقلاب مبارزه کرده بودند. کسانی مثل ملی-مذهبی ها و اعضای نهضت آزادی. تحلیل ما این بود که می خواهند فضایی را بوجود آورند که خاتمی نه نامزد شود و نه رای آورد؛ اما در عمل اینطور نشد و خاتمی با ۲۴ میلیون رای رئیس جمهور شد. بعداً وزارت اطلاعات اعلام کرد که این سیاسیون برانداز نیستند، اما قوه قضائیه دادگاه آنها را در محیط های در بسته برگزار کرد و به رغم این آنها احکام سنگینی را بریدند که از یک تا ۱۰ سال زندان بود و وثیقه ها سنگینی را طلب کردند. بعداً این پرونده با دستور آیت الله شاهرودی، رئیس وقت قوه قضائیه، متوقف شد. اگر روزی اسناد کیفرخواست و این پرونده منتشر شود، مردم به لحاظ تاریخی متوجه می شوند که چقدر این کیفرخواست خلاف واقعیت و حقوق شهروندی بوده است. این پرونده بعداً در کمیسیون اصل ۹۰ مطرح شد و آقای حسین انصاری راد آن را بررسی کردند و اصل گزارش در مجلس خوانده شد و به قوه قضائیه رفت. مجلس ششم به طور رسمی این احکام را خلاف قانون ارزیابی کرد و از قوه قضائیه خواست که در احکام صادره تجدیدنظر کند. بنابراین، دوران اصلاحات با چالش های فراوان روبرو بود که موانعی را برای عملی کردن شعار قانون خواهی و حقوق بشر آقای خاتمی بوجود آورد.

پس از دوره اصلاحات، در انتخابات ریاست جمهوری نهم شاهد طرح شعار و بحث تشکیل جبهه دموکراسی خواهی و حقوق بشر از سوی دکتر معین بودیم. ارزیابی شما از این تلاش چیست؟

این مقطع از تاریخ مقطع بسیار مهمی است. در این دوره دکتر معین از سوی طیفی از اصلاح طلبان نامزد ریاست جمهوری شد؛ اما به دلیل اشتباهات تاکتیکی مجموعه اصلاح طلبان در انتخابات ناکام ماند. بطوری که اگرچه مجموعه نامزدهای اصلاح طلب از نامزدهای محافظه

کار آرای بیشتری داشتند، اما چون به اجماع و کاندیدای واحد نرسیدند، شکست خوردند. در این دوره آقای دکتر یزدی هم نامزد ریاست جمهوری بودند که رد صلاحیت شدند. برای همین از طرف حزب مشارکت از نهضت آزادی و نیروهای ملی-مذهبی خواسته شد که از نامزدی دکتر معین حمایت کنند. پس از آن، دکتر یزدی، مهندس سبحانی و من با آقایان دکتر معین و تاجزاده جلسه‌ای را تشکیل دادیم و در آنجا مطرح شد که نهضت به دنبال سهم‌خواهی از انتخابات نیست و اگر دکتر معین قول دهند که در صورت موفقیت و شکست جبهه دموکراسی خواهی و حقوق بشر را جزء برنامه‌های خود اعلام کنند، ما از ایشان حمایت می‌کنیم که این طور هم شد. بعد از اعلام نتایج انتخابات، دکتر معین به قولی که داده بودند عمل کردند. نمایندگان احزاب و گروه‌های سیاسی و شخصیت‌های این گفتمان در طول دو سال جلسات کارشناسی برگزار کردند و بعد از تبادل نظرها و کارهای کارشناسی منشور، اساسنامه و بیانیه تاسیس جبهه دموکراسی و حقوق بشر را تهیه کردند. اما ناگهان افرادی که امضایشان در پای آن بیانیه‌ها آمده بود، ناگهان اطلاع پیدا کردند که این کار متوقف شده است.

چه دلیلی برای توقف داشت؟

ما وقتی پیگیری کردیم دلیل خاصی به ما گفته نشد و همه اظهار تاسف کردند. تحلیل ما این بود که آن کسانی که از روند دموکراسی خواهی مردم احساس خطر می‌کردند و آن را باور نداشتند و فکر می‌کردند که شاید فعالیت این جبهه تهدیدی برای آنها باشد؛ شاید آقایان دکتر معین و دوستان جبهه مشارکت را تهدید به توقف این کار کرده‌اند. در نهایت دکتر معین گفتند که ادامه این برنامه به مصلحت نیست. شاید یک فشار بیرونی بود.

آقای احمدی نژاد در ابتدای دولت خود هیات نظارت و پیگیری قانون اساسی را که در دوره آقای خاتمی مطرح شده بود، منحل و در اواخر دولت خود آن را احیاء کرد. آیا فکر می‌کنید او هم در انتهای کار خود به اهمیت قانون و حقوق بشر واقف شده بود؟

هیات نظارت و پیگیری اجرای قانون اساسی را آقای خاتمی با توجه به اصل ۱۱۳ قانون اساسی مطرح کردند که با مقاومت‌هایی از طرف بعضی از نهادها روبرو شد و بعداً هم آقای احمدی نژاد بعد از اینکه با مجلس و دیگر قوا به مشکل برخورد، خواست آن را احیا کند که نتوانست. بنابراین، فکر می‌کنم مسأله آقای احمدی نژاد بیشتر سیاسی بود.

دولت آقای روحانی اخیراً پیشنویس منشور حقوق شهروندی خود را منتشر کرده است.

شما نسبت این منشور با قانون اساسی را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

می‌دانید که قانون اساسی در سال ۵۸ تدوین شده است. پیش‌نویس آن را مرحوم دکتر حبیبی از پاریس آورده بودند. دولت موقت آن را آماده کرد و رهبر فقید انقلاب آن را تایید کردند. پیشنهاد شورای انقلاب و خود آیت الله خمینی این بود که آن را به رفراندوم بگذارند، اما مهندس بازرگان گفتند که شما به مردم قول تاسیس مجلس موسسان را داده بودید که در نهایت با توصیه مرحوم طالقانی مجلس خبرگان قانون اساسی تشکیل شد و اصل ولایت فقیه به قانون اساسی اضافه شد. اما شاکله اصلی پیش‌نویس قانون اساسی در واقع مطالبات مردم و حقوق شهروندی در بسیاری از اصول قانون اساسی از جمله در اصل سوم قانون اساسی، اصل ۹ و فصل سوم قانون از اصل ۱۹ تا ۴۳ و فصل ۷ و ۵ (شوراها) آمده و اصل ۵۶ قانون اساسی اصل کلیدی قانون اساسی است که بایستی پایه تفسیر بقیه اصول قانون اساسی باشد که می‌گوید: «حق حاکمیت ملت و قوای ناشی از آن، حاکمیت مطلق بر جهان و انسان از آن خداست و همو انسان بر سرنوشت اجتماعی خویش حاکم ساخته است. هیچ کس نمی‌تواند این حق الهی را از انسان سلب کند و یا در خدمت منافع فرد و یا گروهی قرار دهد. ملت این حق خداداد را از طرق مختلف که در اصول بعدی می‌آید اعمال می‌کند». بنابراین، بقیه اصول قانون اساسی باید در چارچوب این اصل تفسیر شود. من تاکید می‌کنم هم روی اصل ۹ داشته باشم که می‌گوید: «در جمهوری اسلامی ایران آزادی و استقلال و وحدت و تمامیت ارضی کشور از یکدیگر تفکیک‌ناپذیرند و حفظ آنها وظیفه دولت و آحاد ملت است. هیچ فرد، گروه و یا مقامی حق ندارد و به نام استفاده از آزادی به استقلال سیاسی، فرهنگی و نظامی و تمامیت ارضی کشور، آزادیهای مشروع را هر چند با وضع قوانین و مقررات سلب کند». این یک اصل محکمی است که در قانون اساسی ما آمده است و تصریح شده و آزادی و اختیار که جز حقوق شهروندی است و در فصل سوم قانون اساسی هم آمده و تصریح شده است. اما در مورد نسبت منشور حقوق شهروندی دولت روحانی با قانون اساسی به نظرم این منشور تبیین و تفسیر قانون اساسی است. اینکه چقدر این تبیین و تفسیر کامل است، نیاز به نگاه کارشناسی همه حقوقدانان، احزاب، گروه‌های سیاسی، جامعه مدنی و سایر صاحب نظران را دارد. اما در نهایت تصور من این است که این کار ضروری بوده است. چراکه آقای روحانی در تبلیغات انتخاباتی خود بر این ارزش‌ها تاکید داشته و به خصوص در همان سوگند در مجلس شورای اسلامی که بر اساس اصل ۱۲۱ است، در متن سوگند آمده که:

«از هر گونه خودکامگی پرهیزم و از آزادی و حرمت اشخاص و حقوق و قانون اساسی برای این ملت به رسمیت شناخته استفاده کنم». ایشان در راستای این بند از سوگند و تعهداتش که در ایام انتخابات برای جلوگیری از نقض حقوق بشر داده کار کرده‌اند و این جای تقدیر و تشکر دارد. البته این متن نهایی نیست و برای همین به صورت پیش‌نویس ارائه شده که امیدوارم همه آن را به صورت کارشناسی بررسی کنند و نظرات خود را ارائه دهند و بعداً هم این منشور روند قانونی شدن خود را از طریق مجلس طی کند.

چشم‌انداز وضعیت حقوق بشر در ایران در دولت روحانی چگونه است؟ این منشور با چه

چالش‌هایی روبرو خواهد شد؟

قطعاً کسانی که قرائت مثبتی بر حقوق بشر و آزادی و حقوق اساسی ملت ایران از قانون اساسی ندارند و به جای اینکه انسان را شهروند بدانند، رعیت خطاب می‌کنند و برایش تکلیف معین می‌کنند؛ برای این گفتمان چالش بوجود می‌آورند. اما در نهایت خود این گفتمان به تدریج ضعیف و ضعیف‌تر شده و دلیل آن استقبال مردم در ۲۴ خرداد از آقای روحانی و برنامه‌های ایشان است نه گفتمان رقیب. طرح مسائل شهروندی باید با واقع‌بینی مطرح شود و باید بدانیم که حقوق شهروندی و اعلامیه جهانی حقوق بشر با آنچه که در تعالیم قرآن آمده، همخوانی دارد و باید فرهیختگان و فعالان سیاسی و حقوق بشری با واقع‌بینی این پیش‌نویس را ویرایش کنند و کوشش کنند که این گفتمان را با آموزش مردم در سطح رسانه‌ها گسترش دهند تا اینکه به صورت گفتمان غالب در جامعه مطرح شود و کسی نتواند در عرصه عمومی با آن مقاومت و مخالفت کند و مخالفت با این منشور به منزله مقاومت در برابر محکومات قرآن و مبانی و دستورات انبیاء تلقی شود. اما به هر حال، باید بدانیم که پیگیری حقوق شهروندی از سوی دولت بی‌چالش نخواهد بود؛ ولی چشم‌انداز خوبی برای آن وجود دارد و باید با صبوری، تدبیر و امید به آینده در جهت تحقق این گفتمان تلاش کرد.

بازشناسی امام حسین (ع)^۱

مقدمه

در ایام سال، به ویژه در ایام محرم و صفر، مجالس عزاداری زیادی بوسیله شیعیان در ایران و در سایر کشورها برگزار می‌شود. در این مجالس گویندگان و مرثیه‌خوانان عموماً با ذکر سوابق تاریخی قیام امام حسین (ع) و حوادث کربلا، شهادت امام حسین (ع)، افراد خانواده و یاران آن حضرت و نقش پیام‌رسانی زینب کبری (س)، ضمن تلطیف عواطف مذهبی، مخاطبین را با پیام و انگیزه‌های قیام امام حسین (ع) آشنا می‌کنند.

باتوجه به واکنش‌هایی که در دوران اخیر در کشورهای اسلامی منطقه نسبت به شیعیان بوجود آمده و رخدادهای هولناکی که در سوریه، عراق، پاکستان و همچنین بحرین در جریان است و نقشی که بیگانگان در دو قرن اخیر در ایجاد فرقه‌های مذهبی جدید در ایران (بهائیت)، در پاکستان (قادیانی) و در عربستان (وهابیت) داشته‌اند و ایجاد تفرقه، خصومت و دشمنی بین مسلمانان دامن زده و می‌زنند، ضرورت دارد درخصوص پیام و انگیزه قیام امام حسین که موضوع این عزاداری هاست و نقش و تأثیری که این عزاداری‌ها بایستی در زندگی فردی و اجتماعی ما داشته باشد بررسی و مطالعات بیشتری صورت گیرد.

برای این منظور ابتدا با استناد به آیات قرآن و سخنان پیامبر (ص) و ائمه (ع) موضوع نسبت خدا با انسان، نسبت خدا با پیامبران و نهایتاً نسبت ما با پیامبران و امامان ازجمله امام حسین (ع) را مورد بررسی قرار می‌دهیم و سپس سخنان امام حسین (ع) را به قرآن، سخنان پیامبر و ائمه (ع) عرضه می‌کنیم تا ضمن بازشناسی امام حسین (ع) اهداف و انگیزه‌های ما در ارتباط با این عزاداری‌ها تبیین شود.

نسبت خدا با انسان

در قرآن درخصوص مناسبات خدا و انسان موضوعات و موارد زیادی مطرح شده است. در اینجا به چند مورد از آیات کلیدی اشاره می‌شود. در سوره بقره آیات ۳۰ تا ۳۳، خداوند سناریو خلقت انسان را بصورت راهبردی مطرح می‌کند.

وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ

^۱ تدوین سخنرانی محمد توسلی به مناسبت اربعین حسینی در جمع خانوادگی - ۱۳۹۲/۱۰/۲

الدِّمَاءِ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ (بقره - ۳۰)

وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿بقره - ۳۱﴾

قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ ﴿بقره - ۳۲﴾

قَالَ يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَأَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ ﴿بقره - ۳۳﴾

(به یادار) زمانی را که پروردگارت به فرشتگان گفت: من در زمین جانشین (برای بشر غیرمسئول و بی اختیار) قرار می‌دهم: گفتند آیا کسی را در آنجا می‌گماری که (باسوء استفاده از اختیار) در آن تبهکاری کند و خونها ریزد؟ (اگر هدف از آفرینش انسان عبادت توست)، ما خود، تو را با ستایشت تسبیح و تقدیس می‌کنیم؛ (خدا) گفت: من (از استعدادهای شگرف انسان) حقایقی را می‌دانم که شما نمی‌دانید. سپس همه خصوصیات (رموز مخلوقات) را به آدم آموخت و آنگاه آن خصوصیات را بر فرشتگان عرضه کرد و گفت: اگر راست می‌گویید خصوصیات (و کاربرد) اینها را برشمارید. گفتند: تو را تقدیس می‌کنیم، ما جز آنچه به ما آموخته‌ای دانشی نداریم؛ که تو خود دانای فرزانه‌ای - (خدا) گفت: ای آدم، فرشتگان را از خواص و کاربرد موجودات آگاه کن! و چون آگاهشان کرد، (خدا) گفت: مگر به شما نگفتم که من اسرار آسمانها و زمین را می‌دانم و از هر چه آشکار می‌کنید و آنچه پنهان می‌داشتید، آگاهم؟

در سوره احزاب آیه ۷۲ خداوند به بیان دیگری جایگاه ویژه انسان را در بین مخلوقات این چنین توصیف می‌کند:

إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا (احزاب-۷۲) ” ما موهبت اختیار را (به صورت امانت) بر آسمانها و زمین و کوهساران عرضه داشتیم، (بنا به عدم استعداد) جملگی از تحمل آن (عاجز مانده و) سرباز زدند و از آن هراس داشتند و انسان (که مستعد پذیرش آن بود) باز آن را بر عهده گرفت. ولی (با سوء استفاده از اختیار) همواره ستم پیشه و جهالت پیشه است.“

با این توصیف انسان که مخلوق ویژه پروردگار است چون هر پدر و مادری که نسبت به فرزند خود عشق می‌ورزد و یا خالق هر هنر یا صنعتی که محصول کار خود را دوست دارد خداوند

نیز می‌خواهد با بندگانش چنین ارتباط نزدیک و عاشقانه‌ای داشته باشد. برای نمونه به آیات زیر توجه بفرمایید:

وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَنَعَلْمَا تَوْسُوْسُ بِهِ نَفْسُهُ وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ (سوره ق - ۱۶) "ما از شاهرگش به او (انسان) نزدیک‌تریم". وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ ﴿بقره - آیه ۱۸۶﴾

"هر گاه بندگان من از تو درباره من سؤال کنند (بگو) من (به همه) نزدیک هستم و به ندای هر که مرا (به نیایش) بخواند پاسخ خواهم داد؛ پس آنها هم مرا بپذیرند و به من ایمان بیاورند. بسا که راه کمال یابند."

خداوند برای اینکه فرایند کمال، انسان را توصیف کند و افت و خیزهایی که انسان در این مسیر طی می‌کند او را به نقطه نهایی کمال متوجه کند می‌فرماید:

يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ ﴿انشقاق - ۶﴾

"ای انسان، تو با تلاش بسیار، به سوی پروردگارت در حرکتی، و به لقای او نائل خواهی شد."

در مواقعی که انسان با آسیبی روبرو و متأثر می‌شود خداوند فرایند وجودی او را یادآوری می‌کند و می‌گوید:

الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمْ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ ﴿بقره - آیه ۱۵۶﴾

"همانا که چون آسیبی به آنان رسد، (صبوری پیشی گرفته و) گویند: متعلق به خداییم و به پیشگاه او باز می‌گردیم."

در سوره الرحمن آیات ۲۶ و ۲۷ خداوند غایت زندگی انسان و سرنوشت او را توصیف می‌کند و می‌فرماید:

كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ - وَيَبْقَىٰ وَجْهَ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ (سوره الرحمن - ۲۶ و ۲۷)

"هر که (و هرچه) بر (کره) زمین است فنا خواهد شد و (تنها) نمود جلیل و کریم پروردگارت همواره باقیست."

ذوالجلال و الاکرام نماد و فشرده اسماء الحسنی صفات ثبوتیه پروردگار است که انسان در مدار تکاملی خود بایستی به آنها متخلق شوند.

نسبت خدا با پیامبران

خداوند ضمن هدایت تکوینی انسان که در فطرت او نهادینه شده است برای راهنمایی بشر پیامبرانی از بین خود انسان‌ها (منهم) مبعوث و برانگیخته است تا انسان همواره در راستای هدایت تکوینی خود به سوی کمال مطلوب هدایت شود.

لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ ... ﴿حَدِيد -

۲۵﴾

”پیامبران خویش را با نشانه‌های روشن فرستادیم و همراهشان کتاب و میزان (تشخیص حق از باطل) نازل کردیم تا مردم به عدالت برخیزند.“

و در سوره جمعه آیه ۲ به رسالت پیامبر خاتم اشاره شده است:

هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ ﴿جمعه - ۲﴾ ”اوست که در میان مردمی آموزش ندیده، پیامبری از خودشان برانگیخت که آیاتش را بر آنها می‌خواند و (از پلیدی جهل و شرک) پاکشان می‌سازد و به آنها کتاب و فرزاندگی می‌آموزد، در حالی که بی‌تردید قبل از آن در گمراهی آشکاری بودند.“

نسبت پیامبران با انسان

آیات قرآن حاکی از آن است که پیامبران از اینکه انسان‌ها به راحتی تسلیم پیام رهایی بخش و هدایتی آنها نمی‌شوند گاهی ناراحت و شاکی می‌شوند. از اینرو آیات بی‌شماری از قرآن به آزادی و اختیار انسان برای پذیرش گفتمان و راه انبیاء که همان هدایت الهی است پرداخته است و از اینکه پیامبران بخواهند از اهرم زور و فشار به مردم برای ایمان آوردن و پذیرش تعالیم آنها استفاده کنند به شدن برحذر داشته است. به پیامبران تأکید می‌شود که:

وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ ﴿عنکبوت - ۱۸﴾

”پیامبر وظیفه‌ای جز ابلاغ آشکار ندارد.“

خداوند در آیات دیگر علت آنرا این چنین توضیح می‌دهد:

لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ ... (بقره - ۲۵۶)

”در (پذیرش) دین اکراه و (اجباری) نیست، زیرا راه کمال از راه گمراهی (و تباهی) مشخص

شده است.“

وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَأَمَنَّ لَأَمَّنَ مَنْ فِي الْأَرْضِ كُلُّهُمْ جَمِيعًا أَفَأَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ حَتَّىٰ يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ ﴿يونس

- ۹۹﴾

” اگر پروردگار تو می‌خواست همه اهل زمین (جبراً) ایمان می‌آوردند (ولی به حکمت خود، پدیده اختیار را به انسان تفویض کرد)، آیا تو می‌خواهی مردم را (به زور) وادار کنی که ایمان آورند؟“

خداوند در آیات قرآن انسان را برای پذیرش راه درست کاملاً آزاد گذارده و به او اختیار داده است زیرا پذیرش ایمان با اختیار و آگاهی است که زمینه ساز رشد و کمال او می‌شود و می‌فرماید:

إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا ﴿الانسان - ۳﴾

” راه (هدایت) را به او ارائه دادیم، خواه سپاسگزار (و پذیرای آن) باشد، خواه ناسپاس“

نسبت انسان با پیامبران

برای اینکه انسان درباره پیامبران به غلو و گزافه‌گویی نپردازد و از مسیر هدایت الهی خارج نشود در آیات دیگری در این زمینه تأکید فراوان شده است.

از جمله در آیه پایانی سوره کهف این چنین تصریح شده است که:

قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ اللَّهُ وَاحِدٌ فَمَن كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا ﴿کهف - ۱۱۰﴾ ” (ای پیامبر به مردم) بگو: من فقط بشری همچون شما هستم که به من وحی می‌شود: معبود شما معبودی است یگانه؛ و هر که امید لقای پروردگار خویش دارد، باید به اعمال شایسته دست زند و در بندگی پروردگارش احدی را کنار او قرار ندهد.“

در سوره انعام آیه ۵۰ نیز همین هشدار به مؤمنان تکرار شده است:

قُلْ لَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ وَلَا أَقُولُ لَكُمْ إِنِّي مَلَكٌ إِنِّي أَنبِئُكُمْ إِلَّا مَا يُوْحَىٰ إِلَيَّ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ أَفَلَا تَتَفَكَّرُونَ ﴿انعام - ۵۰﴾

” (ای پیامبر به مردم) بگو: به شما نمی‌گویم که خزائن خدا در اختیار من است، غیب هم نمی‌دانم، و نمی‌گویم که فرشته‌ام؛ تنها پیرو آنچه به من وحی می‌شود هستم، آیا نابینا و بینا یکسانند؟ چرا اندیشه نمی‌کنید؟“

خداوند برای اینکه نسبت و جایگاه پیامبران را برای انسان تبیین کند تصریح می‌کند که:

لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا

﴿احزاب - ۲۱﴾

” در (روش) پیامبر خدا، سرمشق نیکویی برای شماست، (یعنی) برای کسی که به خدا و روز واپسین امید دارد و خدا را فراوان یاد کند”. همچنین خداوند ابراهیم و همراهان او را که تنها پیامبر خود برانگیخته و سرآمد پیامبران توحیدی است نیز به عنوان اسوه و الگو برای مؤمنان معرفی می‌کند:

قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ ... ﴿ممتحنه - ۴﴾

” در (روش) ابراهیم و همراهانش سرمشق نیکویی برای شماست”

برای اینکه ما همواره این آموزه‌های هدایتی را مدنظر قرار دهیم و منحرف نشویم و نسبت‌ها را فراموش نکنیم در نمازهای یومیه ضمن قرائت سوره حمد که عصاره کامل قرآن است و اذکار آن را مرتب تکرار می‌کنیم که ”إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ” ای‌ا که حصر را نشان می‌دهد ”خدایا” ما ”تنها” ترا بندگی می‌کنیم و منحصرأ از تو یاری می‌خواهیم و همچنین می‌گوییم:

اشهدُ أنْ محمداً عبدهُ وَ رسولهُ ”خدایا من گواهی می‌دهم که محمد بنده تو و پیام‌آور کلام توست”

جمع‌بندی سوره حج

در آیات پایانی سوره حج مجموعه مفاهیمی که در بالا گفته شد برای مؤمنین به وضوح بیان شده است.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا مَا كُنْتُمْ تُفْلِحُونَ ﴿حج - ۷۷﴾
 وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ هُوَ اجْتَبَاكُمْ وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ مِّلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ وَفِي هَذَا لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيدًا عَلَيْكُمْ وَتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَاعْتَصِمُوا بِاللَّهِ هُوَ مَوْلَاكُمْ فَنِعْمَ الْمَوْلَىٰ وَنِعْمَ النَّصِيرُ ﴿حج - ۷۸﴾

” ای مؤمنان، به رکوع و سجود روی آورید و (تنها) پروردگارتان را بندگی کنید و به کارهای شایسته دست زنید، بسا که رستگار شوید؛ - و در راه خدا آن گونه که سزاوار اوست، جهاد کنید؛ او شما را برگزیده است و برای شما در امر دین، هیچ تنگنایی پدید نیاورد؛ آیین پدرتان ابراهیم را (ملتزم باشید)؛ خدا در کتب آسمانی پیشین و در این کتاب شما را مسلمان (تسلیم شدگان در برابر خودش) نامید تا پیامبر، نمونه (اسوه) برای شما باشد و شما هم (ای مؤمنان) نمونه (اسوه) برای مردم؛ پس به نماز ایستید و زکات بپردازید و به (کتاب) خدا چنگ زنید؛ او کارساز

شماست و نیکو کارساز و یآوری است.”

در این دو آیه چند نکته مورد توجه است:

- ۱- مؤمنان فقط در برابر پروردگار خود بندگی و کرنش دارند.
- ۲- اینچنین بندگان خدا اگر در راه او تلاش نمایند و عمل صالح داشته باشند، زمینه‌های بالندگی و رشد و کمال آنان فراهم می‌شود.
- ۳- برای بالندگی و برانگیخته شدن (مبعوث شدن) انسان، در قرآن واژه‌های اجتناب و اصطفا و اصطناع بکار رفته است. واژه اصطفا عموماً برای پیامبران و اجتناب عموماً برای بندگان خاص بکار رفته است اما واژه اصطناع فقط یکبار برای حضرت موسی بکار رفته است.
- ۴- همانگونه که در گذشته ابراهیم پایه گذار آیین توحیدی شاهد و الگو بوده و پیامبر اسلام برای شما مؤمنین شاهد و الگو است: شما مؤمنین که این فرایند را طی کرده باشید نیز برای مردم شاهد و الگو خواهید بود.

هشدار قرآن

برای اینکه انسان از مسیر این برنامه هدایتی تدوین شده الهی منحرف نشود هشدارهای متعددی به مناسبت‌های مختلف در قرآن مطرح شده است، در اینجا به دو نمونه از آنها اشاره می‌شود:

وَمِنَ النَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِن دُونِ اللَّهِ أَندَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ ...
﴿بقره - ۱۶۵﴾

” بعضی از مردم (با انگیزه ترس و طمع) غیر خدا را همتای خدا می‌گیرند و آنها را همچون خدا دوست می‌دارند (ولی) اهل ایمان در دوستی خدا سخت‌ترند.”

أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِن دُونِهِ أَوْلِيَاءَ مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَىٰ إِنَّ اللَّهَ يَخْشَىٰ بَيْنَهُمْ فِي مَا هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ كَاذِبٌ كَفَّارٌ ﴿زمر- ۳﴾

” آگاه باشید که دین خالی از شرک خاص خداست؛ و افرادی که غیر خدا را کارساز خود انتخاب کرده‌اند، (پندار باطلشان این است که:) آنها را فقط با خاطر اینکه ما را به خوبی به خدا نزدیک گردانند، بندگی می‌کنیم. خدا در موارد اختلافشان بین آنها داوری خواهد کرد؛ محققاً خدا کسی را که دروغ پردازی ناسپاس است، هدایت نخواهد کرد.

مبانی قرآنی قیام امام حسین (ع)^۱

با بررسی اجمالی نسبت انسان با خدا و پیامبران و برعکس نسبت خدا و پیامبران با انسان با استناد به آیات قرآن اینک به بررسی نسبت انسان با ائمه علیهم السلام که به نوعی همراهان پیامبر اسلام (ص) و شاگردان ممتاز مکتب قرآن هستند بطور مشخص امام حسین (ع) می پردازیم. شاید چکیده انگیزه امام حسین (ع) در فرایند قیام تاریخی عاشورا، در متن وصیتنامه آن حضرت به هنگام خروج از مدینه منعکس شده باشد که ضمن آن تصریح می کنند:

و اِنِّي لَم اُخْرَج اَشْرًا و لا بَطْرًا و لا مَفْسِدًا و لا ظالماً و اِنَّمَا خَرَجْتُ لِطَلْبِ الْاِصْلَاحِ فِي اُمَّةٍ جَدِي (ص) ارید ان امر بالمعروف و انهی عن المنکر

” و من نه برای خودخواهی و یا برای خوشگذرانی و نه برای فساد و ستمگری از مدینه خارج می گردم بلکه هدف من از این سفر امر به معروف و نهی از منکر و اصلاح امور امت است.“

این انگیزه در سخنان آن حضرت در طول سفر و تا آخرین روزهای حیات که به شهادت آن حضرت انجامید کاملاً برجسته است. برای بررسی ارتباط اندیشه و عمل امام حسین (ع) با قرآن و چگونگی شکل گیری شخصیت، بینش و منش آن حضرت تحت آموزه های قرآنی، به مبانی قرآنی این انگیزه تأثیرگذار و راهبردی امام حسین (ع) می پردازیم.

مبانی قرآنی امر به معروف و نهی از منکر

در آیات ۱۰۲ تا ۱۰۴ سوره آل عمران ویژگی جامعه ایمانی توضیح داده شده است. در آیه ۱۰۲ که با يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ آغاز می شود، جامعه ایمانی را به پایبندی به تقوی و آموزه های هدایتی پرورگار دعوت می کند و در پی آن جامعه ایمانی را به وحدت حول این ارزش ها و آموزه های قرآنی سفارش می کند ” واعتصموا به حبل الله جميعاً و لا تفرقوا“ و در پی آن جامعه ایمانی را به ساز و کاری توصیه می کند تا جامعه ایمانی را در مواقع لازم بتواند از انحراف جلوگیری نماید و زمینه های رشد و کمال جامعه انسانی تضمین شود.

وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ

﴿آل عمران- ۱۰۴﴾

” باید از بین شما افرادی (جمعی همفکر و همراه) باشند که (دیگران را) به نیکویی فرا

^۱ یادداشت محمد توسلی با استفاده از پایان نامه کارشناسی ارشد همسر خانم عصمت یزدی - دانشگاه آزاد اسلامی

خوانند و به رفتار شایسته فرمان دهند و از ناپسند باز دارند و آنان رستگارانند .
 در این آیه ” وَ لَتَكُنَّ ” ضرورت و اهمیت امر مورد تأکید قرار گرفته است. مَنكُمْ افراد شایسته‌ای
 از بین جامعه ایمانی شما، ” أُمَّةٌ ” گروهی هم‌فکر و همراه را برای این رسالت مورد تأکید قرار
 می‌دهد که در ادبیات سیاسی امروز نهادهای مدنی و احزاب سیاسی می‌توانند مصداق آن بوده و
 این وظیفه را بر عهده داشته باشند. مصداق ” الْخَيْرِ ” در جامعه با توجه به آیه قبلی که دعوت به
 وحدت و پرهیز از تفرقه می‌شود و آیه بعدی:

وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿۱۰۵﴾ آل
 عمران - ۱۰۵ ﴿﴾ که در خصوص تفرقه و اختلاف در جامعه ایمانی هشدار داده می‌شود تأکید
 بر وحدت حول ” ریسمان الهی ” است. راهکار این فرایند انجام فریضه ” امر به معروف و نهی
 از منکر ” مورد تأکید قرار می‌گیرد پیامد جامعه‌ای که در آن این واجب الهی ساری جاری است
 ” فلاح ” ، رستگاری، بالندگی توسعه و پیشرفت است.

در ادامه این آیات سوره آل عمران، در آیه ۱۱۰ مجدداً خداوند تأکید می‌کند که :
 كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ ﴿۱۱۰﴾ آل عمران
 - ۱۱۰ ﴿﴾

” شما نیکوترین گروهی هستید که به مردم عرضه شدید، (زیرا یکدیگر را) به شایستگی فرا
 می‌خوانید و از ناپسند باز می‌دارید و به خدا ایمان دارید .”

در این آیه خداوند این رسالت جامعه ایمانی را برای همه مردم (بشریت) معرفی می‌کند و
 پیشنهاد جامعه ایمانی را فراهم بودن شرایط انجام این فریضه الهی مورد تأکید قرار می‌دهد زیرا ”
 وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ ” را بعد از ” تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ ” ذکر می‌کند.

آیات متعدد قرآن در خصوص این راهکار راهبردی در جامعه ایمانی و سالم در ادبیات سیاسی
 امروز به عنوان ساز و کار ” گردش آزاد اطلاعات ” و حضور و مشارکت زنده و با نشاط مردم در
 نهادهای مدنی و احزاب سیاسی در درون جامعه معرفی می‌شود. اگر امر به معروف و نهی از منکر
 این چنین ” واجب الهی ” است مقدمه این امر واجب یعنی ” گردش آزاد اطلاعات ” و آزادی‌های
 اساسی مردم نیز واجب می‌باشد.

امر به معروف و نهی از منکر رسالت پیامبران

جالب توجه است که رسالت واقعی پیامبر هم انجام همین فرضیه امر به معروف و نهی از

منکر مورد تاکید قرار گرفته است:

الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَا أُولَئِكَ إِنَّكُمْ أَعْيُنُكُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيُنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ... (اعراف - ۱۵۷)

”هم آنان که از این رسول و پیامبر آموزش ندیده - که خصوصیات او را نزد خود در تورات و انجیل نوشته می‌یابند - پیروی می‌کنند. (همان پیامبری که) آنان را به رفتار شایسته فرا می‌خواند و از ناپسندی باز می‌دارد....“

لقمان نیز همین فریضه را به فرزندش توصیه می‌کند:

يَا بُنَيَّ أَقِمِ الصَّلَاةَ وَأْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ وَانْهَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأَصْبِرْ عَلَيَّ مَا أَصَابَكَ إِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ (لقمان - ۱۷)

”پسر من، به نماز بایست و (دیگران را) به رفتار شایسته فراخوان و از ناپسند باز دار و (در این راه) بر آنچه (از سختی و مصیبت) به تو می‌رسد شکیبا باش، که این نشان قدرت اراده است.“
و برآستی بعد از بپا داشتن نماز و ارتباط با خدا این فریضه مهم اجتماعی تاکید می‌شود و در پی آن یادآوری می‌شود که انجام این فریضه با مصائب و دشواری روبرو خواهد بود (هزینه در بر خواهد داشت) که بایستی خودت را برای آن آماده کنی.

امر به معروف و نهی از منکر در سخنان ائمه (ع)

در سخنان ائمه علیه‌السلام به ویژه حضرت علی(ع) که تجربه حدود ۵ سال حکومت بر جامعه را در کارنامه خود دارند به مناسبت‌های مختلف به این فریضه الهی پرداخته‌اند در خطبه ۱۵۵ نهج البلاغه (فیض الاسلام - صفحه ۱۴۰) اولین امر به معروف و ناهی از منکر را خداوند معرفی می‌کنند:

وَأَنَّ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ لَخَلْقَانِ مِنْ خُلُقِ اللَّهِ سِبْحَانَهُ

”همانا امر به معروف و نهی از منکر دو صفت از صفات خدا می‌باشد“ و بعد اضافه می‌کنند:

وَأِنَّهُمَا لَا يَنْقُصَانِ مِنْ رِزْقٍ

”همانا آن دو، مرگ شما را نزدیک نکرده و همچنین رزق شما را کاهش نمی‌دهد“

در حکمت شماره ۳۷۴ نهج البلاغه (فیض الاسلام - صفحه ۱۲۶۳) جایگاه و اهمیت این

فریضه الهی را در مقابل سایر عبادات و وظایف دینی به تصویر می‌کشد:

ما أعمال البرُّكلها و الجهاد فی سبیل الله عند الأمر بالمعروف و النهی عن المنکر الا کنفثه فی بحر لُجیّ

”همه کارهای نیک (عبادات) و (حتی) جهاد در راه خدا در مقایسه با فریضه امر به معروف و نهی از منکر مانند آب دهان در مقابل آب دریای بیکران است” و در ادامه این حکمت اضافی می‌کنند.

أفضل من ذلك كله كلمة عدلٍ عند سلطانٍ جائرٍ

”برتر از همه این فرایض بیان حقی است در مقابل حاکم ستمگر”

از جمله کلمات ماندگار علی (ع) در نامه شماره ۴۷ نهج البلاغه (فیض الاسلام - ۹۷۸) بیان این قانون‌بندی است که:

لاتتراکوا الامر بالمعروف و النهی عن المنکر فیولی علیکم اشرارکم ثم تدعون فلد یستجاب لکم

”هرگز (فریضه) امر به معروف و نهی از منکر را ترک نکنید (زیرا در این صورت) ناپاکان بر شما مسلط خواهند شد (حکومت خواهند کرد) و (در این شرایط) دعاها (و مطالبات) شما اجابت (پاسخ داده) نمی‌شود”.

روایتی راهبردی از امام محمد باقر (ع) در باب امر به معروف و نهی از منکر در فروع کافی (جلد ۵) نقل شده است که بسیار طولانی است در بخشی از آن آمده است:

ان الامر بالمعروف و النهی عن المنکر فریضه عظیمه بها تقام الفرائض ...

ان الامر بالمعروف و النهی عن المنکر سبیل الانبیاء منهای الصلحاء

اما ترجمه متن کامل آن به این شرح است:

”همانا امر به معروف و نهی از منکر فریضه بزرگی است که سایر فرائض به آن بستگی داشته و به وسیله آن بر پا داشته می‌شوند. در این حال خشم خدای عزوجل بر چنین قومی تمام خواهد شد. و عقاب الهی همه آنان را فرا خواهد گرفت و خوبان و نیکان با بدان و فجار یکجا و در کنار آنان و خردسالان در کنار بزرگ سالان هلاک خواهند شد. همانا امر به معروف و نهی از منکر راه پیامبران و روش و رسم صالحان است و فریضه عظیمی است که سایر فرائض به آن بستگی داشته و به وسیله آن راه‌ها امن و کسب‌ها حلال می‌شود و ستم‌ها دفع و دادخواهی‌ها

صورت می‌گیرد و زمین (جهان) آباد می‌شود، از دشمنان حقشان را می‌گیرند و کارها درست و امور اصلاح می‌شود.”

حضرت صادق (ع) از زاویه دیگری به اهمیت فریضه امر به معروف و نهی از منکر اشاره می‌کنند.

بئس القوم قومٌ، یعیبونَ الامرَ بالمعروفِ و النهی عن المنکر

”بدترین مردم آنهایی هستند که امر به معروف و نهی از منکر را عیب می‌دانند” یعنی مقدمات و زمینه‌های اجتماعی لازم را برای انجام این فریضه فراهم نمی‌کنند و مانع گردش آزاد اطلاعات می‌شوند.

حضرت رضا (ع) از رسول خدا پیامدهای تعلل در انجام این فریضه الهی را چنین توصیف می‌نمایند.

إذا أمتی تواكلت الامر بالمعروف و النهی عن المنکر فلیأثنوا بوقاع من الله

”هر گاه امت من امر به معروف و نهی از منکر را به یکدیگر واگذارند پس اعلام جنگ با خدا کنند”

سخنان امام علی (ع) و سایر ائمه (ع) نشان می‌دهد که آنان شاگردان اول و ممتاز مکتب قرآن هستند و آموزه‌های قرآنی را تفسیر و تبیین کرده‌اند.

امامان در دعاهای مأثور

یکی از دعاهای مأثور که سند آن معتبر است، دعای امین الله است. اگر چه این دعا در باره امام علی (ع) است اما تاکید شده است که این دعا را در مقابر سایر ائمه (ع) نیز می‌توان خواند در این دعا امام علی (ع) این چنین توصیف شده است.

أَسْلَمُ عَلَیْكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، أَشْهَدُ أَنَّكَ جَاهِدْتَ فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ وَعَمَلْتَ بَكِتَابِهِ وَاتَّبَعْتَ سُنَنَ نَبِيِّهِ (ص) حتی دعاك الله الی جواره ”سلام و درود بر تو ای امیرالمؤمنین (سردار، الگو و امام مومنان)، شهادت می‌دهم که تو در راه خدا به بهترین شیوه جهاد و تلاش کرده‌ای و به کتاب او (قرآن) عمل کرده‌ای و از روش (سنت) پیامبر (ص) پیروی کرده‌ای تا آنکه خداوند ترا به سوی خود فرا خواند”

آنچه در این دعا درباره امام علی (ع) توصیف شده است دقیقاً همان ویژگی‌هایی است که در جمع بندی سوره حج درباره مومنان آمده است. بر پایه همین منطوق است که ما افتخار پیروی

از امام علی (ع) می‌کنم زیرا او شاگرد اول این مکتب است همانگونه که علی با عمل به قرآن و پیروی از روش و سنت پیامبر (ص) به این مقام نائل شده است ما نیز برای رستگاری باید به همین روش عمل کنیم و علی را «امام» و «الگو» خود بدانیم.

درباره امام حسین (ع) نیز در دعاهای نقل شده، این چنین شهادت می‌دهیم:
 أَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ أَقَمْتَ الصَّلَاةَ وَآتَيْتَ الزَّكَاةَ وَامْرُتَ بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَيْتَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَاطْعَمْتَ
 اللَّهَ وَرَسُولَهُ حَتَّى اتَّيكَ الْيَقِينُ

”شهادت می‌دهم که تو نماز به پا داشتی و به فریضه زکوه و امر به معروف و نهی از منکر عمل کردی و (همواره) از (دستورات) خدا (قرآن) و (سنت) پیامبر او پیروی کردی تا این که خداوند تو را (با تقویت ایمان) به (مقام عالی) یقین مفتخر ساخت”. این همان خصوصیات، مؤمنان است که در قرآن توصیف شده است.

آنچه در زیارت وارث می‌خوانیم نیز پیوستگی رسالت همه انبیاء را نشان می‌دهد که شاگرد اول مکتب اسلام و در واقع شاگرد اول (وارث) تعالیم همه پیامبران الهی است. از این رو برای گرامی داشت مقام امام حسین (ع)، که بایستی اثر آموزنده و تربیتی روی خواننده داشته باشد، می‌گوییم:

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ آدَمَ صَفْوَةَ آلِهِ وَارِثَ نُوحِ نَبِيِّ اللَّهِ، اِبْرَاهِيمَ خَلِيلِ آلِهِ مُوسَى
 كَلِيمِ آلِهِ، عِيسَى رُوحِ اللَّهِ، مُحَمَّدَ حَبِيبِ آلِهِ ، وَارِثَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ثَارَ اللَّهِ
 وَابْنَ ثَارِهِ وَ الْوَيْثَرَ الْمَوْثُورَ

باید به فکر زدودن آثار و پیامدهای فرهنگ استبدادی بود^۱

روز ۲۶ دی ماه سال ۱۳۵۷ در تاریخ انقلاب نماد رخداد بسیار مهمی است. همان روز عصر، جلسه ای در خیابان آیت... طالقانی (تخت جمشید سابق) داشتیم و زمانی که از جلسه خارج شدم و وارد خیابان شدم شاهد سیل جمعیت فشرده ای بودم که سوار بر ماشین و موتور و پیاده در حالی که روزنامه چاپ عصر با تیتربزرگ «شاه رفت» را با خود داشتند به خیابان آمده بودند. توصیف خوشحالی و شور و شوق و هیجان مردم در آن روز همچنان بعد از گذشت بیش از سی سال برای من قابل وصف نیست. واکنش عاطفی مردم و شادی که در آن غرق بودند تأثیر عمیقی بر من گذاشت. مردم با پوست و گوشت و استخوان خود در آن زمان تنفر خود را از استبداد سلطنتی نشان می دادند و تصورشان این بود که بدبختی هایی که در زندگی تحمل می کنند ریشه در این استبداد دارد و حالا که کنده ظلم استبداد ۲۵۰۰ ساله کنده شده است زمینه نجات آنان فراهم شده است. برای خود من هم با توجه به درگیرهایی که در آن سال ها در مدیریت انقلاب داشتم این حادثه بسیار هیجان آور و خوشحال کننده بود. به رغم اینکه در جریان برخی از مذاکرات و رویدادهای انقلاب بودم تصور این که در کمتر از یک ماه انقلاب پیروز می شود وجود نداشت.

در آن دوران سه عامل اصلی در انقلاب موثر بودند: اول نقش خود مردم که با مقاومت و ایستادگی خود انقلاب را به پیروزی رساندند. اما واقعیت این است که طبقات متوسط و قشر آگاه جامعه نقش و تأثیر بیشتری داشتند. تصاویر راهپیمایی های تاسوعا و عاشورا این واقعیت را به خوبی نشان می دهند.

عامل دوم رهبری انقلاب، آیت... خمینی بودند که نقشی مهم و تعیین کننده در بسیج و هدایت مردم داشتند و به نوعی عامل اول را منوط به حضور خود کرده بودند.

عامل سوم مدیران انقلاب در داخل و خارج از کشور بودند که نقشی مهم در این عرصه به عهده داشتند.

بعد از شنیدن خبر خروج شاه از کشور و در میان شور و شوق جمعیت خاطرات تلاش های سال های اخیر به ذهنم خطور می کرد. اتفاقات و حوادثی که هر کدام به نوعی در حادثه خروج

^۱ یادداشت محمد توسلی در روزنامه «قانون» - ۱۳۹۲/۱۰/۲۴

شاه موثر بودند، تشکیل جمعیت دفاع از آزادی و حقوق بشر در سال ۱۳۵۶، دیپلماسی انقلاب که از اوایل سال ۵۷ آغاز شده بود و خود بنده هم نقش کوچکی در کنار زنده یاد مهندس بازرگان و سایر همراهان در آن داشتم، نمازهای عید فطر سال ۵۶ و ۵۷ و دهها تلاش دیگر که در کنار دیگر مدیران انقلاب انجام می دادیم و بیاینه «شاه باید برود» نهضت آزادی در هفتم اسفند ۵۷ و مذاکرات با سران ارتش و... که موفق شدند در روز جهانی حقوق بشر که مصادف با روز تاسوعا بود، به رغم کشتار ۱۷ شهریور، توانستند در روز تاسوعا و بعد هم در روز عاشورا راه پیمایی های میلیونی را سازماندهی کنند. خود من که مسولیت تبلیغات ستادهای راهپیمایی تاسوعا و عاشورا به عهده داشتم بیش از ۵۰ گروه خبرنگاران خارجی را سازماندهی کرده بودیم که پیام این راهپیمایی ها و رهبر انقلاب را به جهانیان منتقل کنیم. پیام اصلی عموم خبرگزاری ها با دیدن عظمت راهپیمایی تاسوعا و عاشورا این جمع بندی بود که این راهپیمایی ها نه بزرگ ملت ایران به استبداد سلطنتی رژیم شاه و اینکه مردم رهبری آیت ا... خمینی را انتخاب کرده اند. مجموعه این خاطرات همان روز به دهن من خطور می کرد و احساس غرور و پیروزی به من دست می داد وقتی آن گونه شاهد حضور و شور و نشاط مردم بودم.

اما امروز که به ۳۵ سال پیش و آن روز فکر می کنم و به گذشته نگاه می کنم، می اندیشم که شاه نماد استبداد و طاغوت در کشور ما بود و ما این کنده استبداد را از ریشه تاریخ ۲۵۰۰ ساله خود کنندیم اما آیا موفق شده ایم که فرهنگ استبدادی را هم از جامعه خود بیرون کنیم؟ کاری که انجام شد عمل بسیار بزرگ و تاریخی بود که ما نماد استبداد را حذف کردیم اما مهمتر از آن فرهنگ استبدادی است که کماکان در رفتار فردی و اجتماعی و مناسبات روزمره ما هنوز تداوم دارد و شاید چالش اصلی ما در رویدادهای سه دهه گذشته را به خود اختصاص داده باشد.

خودخواهی ها، خود بینی ها، منیت ها، تکروی ها و... اجازه نداده است که ما شاهد تحقق کامل آرمان های انقلاب که همان مطالبات تاریخی ملت ایران است یعنی آزادی، استقلال و جمهوریت یعنی حاکمیت ملت و ارزش های اسلامی چون اخلاق، صداقت، امانت، و وفای به عهد و... باشیم. البته بایستی تاکید کنم که در این سه دهه گام های بلندی برداشته شده است اما واقعیت این است که راه دستیابی به آرمان های ملت ایران خیلی هموار نیست و نیاز به صبوری و زمان بیشتری دارد که بایستی با توکل به خدا و امید به آینده طی شود.

۲۶ دی تلنگری است برای ما که در کنار کندن کنده استبداد باید همواره به فکر زدودن آثار

مجموعه آثار از ۱۳۹۰ تا ۱۳۹۳ ۱۹۲

و پیامدهای فرهنگ استبدادی نیز در جامعه خود باشیم.

سابقه تاریخی راهبرد ضد استبدادی بازرگان و دستاوردهای آن^۱

بسم الله الرحمن الرحيم. ممنون از وقتی که به ما دادید تا در خدمتتان باشیم. انشالله بتوانیم از نظراتتان استفاده کنیم. آقای توسلی، نام شما همواره در کنار نام آقای بازرگان بوده، چه در نهضت آزادی و مبارزات قبل از انقلاب و چه در دولت موقت و یا حتی بعد از آن. بفرمایید که چطور با مهندس بازرگان آشنا شدید و از کجا ارتباط شما عمیق تر شد و این رابطه به کجا رسید؟

بنده با مرحومان مهندس بازرگان، آیت الله طالقانی و دکتر سحابی - در واقع - از دوران نوجوانی آشنا شدم. با مرحوم طالقانی از کلاس پنجم دبستان آشنا شدم. زمانی که منزل ما در محله شاپور، خیابان مولوی، کوچه سعادت (شهید مجید توسلی) بود، برای سخنرانی مراسم نیمه شعبان از مرحوم طالقانی دعوت کردیم؛ در آن برنامه ایشان درباره فلسفه انتظار صحبت کردند. مفهوم امید به آینده که از فلسفه انتظار مطرح کردند هنوز در ذهن بنده باقی است.

با مرحوم دکتر سحابی هم در دوره دبیرستان آشنا شدم؛ دکتر سحابی در آن دوره عضو انجمن اولیا و مربیان دبیرستان رهنما بودند. نام مهندس بازرگان را هم در همان دوره دبیرستان گه گاه شنیده بودم. در سال ۱۳۳۵ که وارد دانشکده فنی دانشگاه تهران شدم از نزدیک با ایشان آشنا شدم؛ البته آقای مهندس بازرگان سال سوم دانشکده استاد ما هم بودند.

در سال ۳۵ به عضویت انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه تهران درآمدم و بدین ترتیب ارتباط فرهنگی و اعتقادی بین من، مهندس بازرگان و آقای طالقانی برقرار شد و در این راستا، از جلسات شب‌های جمعه در مسجد هدایت و تفسیر قرآن استفاده می‌کردم. همچنین در خلال برنامه‌های مختلفی که انجمن اسلامی دانشجویان برگزار می‌کرد، بیشتر با ایشان آشنا می‌شدم؛ هم جلسات آموزشی داخلی و هم برنامه‌هایی که در مناسبت‌ها برگزار می‌شد از جمله عید فطرها که انجمن اسلامی همیشه برنامه داشت.

سخنران مجالس آقای بازرگان بودند یا آقای طالقانی؟

در سال ۳۶، مهندس بازرگان یک سخنرانی تاریخی دارد. آن سال، اولین یاری بود که من از سخنرانی ایشان استفاده می‌کردم. مهندس بازرگان بعد از کودتای ۲۸ مرداد دو بار بازداشت

^۱ گفتگوی تفصیلی محمد توسلی با خبرنگار سرویس سیاسی «تسنیم» - محمد مهدی توسلی - ۱۳۹۲/۱۱/۱۴

می‌شوند؛ یک بار در سال ۳۴ و بار دیگر در سال ۳۵. این سخنرانی بعد از سال ۳۵ است و اولین باری است که ایشان در یک فضای عمومی دانشگاهی سخنرانی می‌کنند. سخنرانی ایشان راجع به «احتیاج روز» است که در جلد هشتم مجموعه آثار ایشان چاپ شده است. این یکی از سخنرانی‌های کلیدی مهندس بازرگان است. اگر ایشان امروز در قید حیات بودند، همان مطالب را مطرح می‌کردند.

در سال ۳۶، انجمن اسلامی مهندسين و در سال ۳۷ انجمن‌های اسلامی پزشکان، معلمان و بانوان تشکیل شد. طبیعتاً در جلسات انجمن اسلامی مهندسين هم شرکت می‌کردیم، ولی این فضا، فضای فرهنگی- اجتماعی بود. من فرزند یک خانواده مذهبی هستم و این توفیق را داشتم که در دوره دبستان و دبیرستان با زبان عربی و زبان قرآن آشنا شوم و در فاصله دوره دبیرستان در سطح حوزه از جمله جامع المقدمات و سیوطی دوره دیده بودم.

خدا رحمت کند کسانی را که در آن دوره حق آموزش این معارف دینی را به ما داشتند. طبیعی است که با این زمینه فکری وقتی وارد انجمن اسلامی دانشجویان می‌شوم، ارتباطم با تفسیر قرآن شب‌های جمعه مرحوم طالقانی و این مطالعات اسلامی زاویه خاصی پیدا بکند. به همین سبب، بعد از انقلاب هم همیشه به انجمن‌های اسلامی دانشجویان توصیه کرده‌ام که انجمن اسلامی یک نهاد فرهنگی- اجتماعی است؛ یعنی باید فضائی باشد که به ویژه شخصیت فرهنگی- اجتماعی دانشجو را بسازد تا وقتی فارغ‌التحصیل شد، بتواند به‌عنوان فردی که هویت فکری و اجتماعی ساخته‌شده دارد، در سطح عمومی جامعه و هر سطحی که می‌خواهد خدمت کند. تاثیری که من از فضای فرهنگی- اجتماعی انجمن اسلامی دانشجویان، تفسیر طالقانی و بینش و منش مهندس بازرگان و نگاه وی به تعالیم اسلامی و مسائل اجتماعی و سیاسی گرفتم، نیروی ویژه‌ای بود که در مراحل بعدی مرا یاری کرد. در سال ۱۳۴۰ که نهضت آزادی ایران تاسیس شد چون بسیاری از اعضای انجمن، عضویت آن را پذیرفتم و در شاخه دانشجویی آن فعال بودم.

در سال ۴۱ زمانی که برای گذراندن دوره دکترا به خارج از کشور (آلمان) رفتم، جوانی بیست و سه چهار ساله‌ای در جست‌جوی ترقی بودم ولی آنچه انگیزه و موتور محرکه من شد، این بود که در آنجا زمینه سازماندهی دانشجویانی ایرانی که تحت تاثیر نشریات مارکسیست‌ها به ویژه حزب توده بودند را فراهم کنم. در خاطراتم گفته‌ام که کلید تاسیس انجمن‌های اسلامی دانشجویان آلمان را زدم که در سال‌های بعد با نام گروه فارسی زبان «اتحادیه انجمن‌های اسلامی

دانشجویان در اروپا" فعال شد.

در سال ۴۶ به ایران برگشتم و به عینه مشاهده می کردم که این انجمن ها تا پیروزی انقلاب نقش موثری در تمام تحولات اجتماعی داشتند. می خواهم بگویم که کسی به ما دیکته نکرده بود که چه کاری بکنیم؛ اما تاثیراتی که مهندس بازرگان و سایر یاران ایشان در ما گذاشتند، موجب شد که ما زاینده‌گی و خلاقیت داشته باشیم، احساس مسئولیت دینی و اجتماعی کنیم، در این عرصه‌ها نهادسازی کنیم و زمینه‌های توسعه فرهنگ عمیق اسلامی را در سطح دانشجویان و جوان‌های مسلمان فراهم آوریم. در سال ۱۳۴۲ به دلایلی از آلمان به آمریکا رفتم؛ جایی که قبلا انجمن اسلامی دانشجویان پایه‌گذاری شده بود و بستری برای ادامه فعالیت بود.

در تمام این زمینه ها با آقای مهندس بازرگان در ارتباط بودید؟

خیر، بنده ارتباط تشکیلاتی با ایشان نداشتم. فقط ارتباط فکری بود.

یعنی از لحاظ فکری تغذیه می شدید یا این که نه فقط کتاب های آقای بازرگان را می خواندید. همان آموزش‌هایی که فراگرفته بودیم، مرا ساخته بود تا بتوانم در زمینه فکری خود، و مطالعاتی که مرتب داشتم، در اروپا و آمریکا به تلاش اجتماعی بپردازم. می‌خواهم به این مساله برگردم که چرا این‌طور شد؛ تحلیل چنین روندی بسیار مهم است.

بعد از ۱۵ خرداد، تحولی در ایران به وجود آمد؛ همان‌طور که گفتمان جدیدی در ایران پیش آمد، دوستان ما در آمریکا هم به همین گفتمان رسیدند. شهید دکتر چمران، آقای دکتر یزدی، مرحوم صادق قطب‌زاده و جمع دیگری به این نتیجه رسیدند که بعد از ۱۵ خرداد، گفتمان جدیدی مطرح می‌شود که گفتمان انقلابی است. چون همه گروه‌ها عملاً در داخل کشور هم به این نتیجه رسیده بودند که مبارزات قانونی بعد از ۱۵ خرداد دیگر امکان تداوم ندارد.

آقای بازرگان در دادگاه می گویند که من آخرین نفری هستم که با زبان قانون با شما صحبت

می‌کنم...

بله، این گفتمانی است که اتمام حجت می‌کند و اعلام می‌دارد که ما آخرین گروهی هستیم که با زبان قانون با شما صحبت می‌کنیم. مدتی بعد به مصر رفتیم و آموزش دیدیم. البته داستان‌های آن برنامه در کتاب‌های تاریخی هست و من نمی‌خواهم وارد آن داستان‌ها بشوم.

پس از دوران آموزش، ماموریت من در عراق بود. زمانی که من در نجف بودم، امام (ره) از ترکیه به عراق منتقل شدند. من به همراه دوستانی که در نجف و کربلا بودند، اولین استقبال

رسمی از امام خمینی (ره) در فرودگاه بغداد را مدیریت کردم. در آن ۶ ماه اول، اولین کسی بودم که در کنار ایشان قرار گرفتم. برخی از دیدارهای ما با امام (ره) در کتاب خاطرات شهید دکتر چمران آمده است؛ دکتر یزدی در لبنان و دکتر چمران در مصر بودند که با هماهنگی قبلی ما در نجف با امام (ره) دیدار کردیم. این مذاکرات با خط خود شهید چمران در کتاب خاطرات ایشان چاپ شده است.

آن پروژه، به دلائلی که توضیح داده شده است، متوقف شد و اجباراً به آلمان برگشتم و در آنجا دوره دکتری را پیگیری کردم. سال ۴۶ در حالی که ایران برگشتم که ممنوع‌الخروج و ممنوع‌الاستخدام شدم و بدین ترتیب در بخش خصوصی و خدمات مهندسی مشغول کار شدم. در سال ۴۶ مهندس بازرگان و جمعی از دوستان ما از زندان آزاد شدند. البته در آن دوره، خفقان به حدی بود که نمی‌شد کار سیاسی انجام داد؛ از این رو ما تا سال‌های نزدیک قبل از پیروزی انقلاب فعالیت‌های فرهنگی - اجتماعی می‌کردیم. اما در ارتباط با کمک به مجاهدین، در سال ۵۰ همراه با مرحوم مهندس سحابی و آقای هاشمی رفسنجانی بازداشت و محکوم شدم که یک سال در زندان بودم. در سال ۵۴ که بیانیه تغییر مواضع سازمان مجاهدین خلق منتشر شد، تاثیر بسیار سنگینی بر فعالان مسلمان به ویژه در دانشگاه و بازار داشت. در آن شرایط ما احساس تکلیف سنگینی کردیم، چون امید گروه‌های مبارز تبدیل به یاس شده بود؛ به خصوص بازار و مولفه که لجستیک مجاهدین خلق بودند و بسیاری از روحانیون، از جمله آقای هاشمی رفسنجانی و آقای معادیخواه که به مجاهدین کمک می‌کردند.

بعد از پیروزی انقلاب اولین مسئولیت بنده تهیه پیش نویس اساسنامه سپاه پاسداران انقلاب اسلامی بود. با توجه به خطراتی که انقلاب را تهدید می‌کرد امام تشکیل "گارد ملی" را به دولت موقت ابلاغ کردند. آقای دکتر یزدی معاونت امور انقلاب تهیه پیش نویس اساسنامه آن را به بنده واگذار کردند. با توجه به اینکه گارد ملی واژه خوب و دارای جاذبه‌ای نبود؛ چرا که کلمه گارد، گارد شاهنشاهی را تداعی می‌کرد، از واژه سپاه که زمینه اجتماعی خوبی داشت، و با توجه به وظائف آن عنوان "سپاه پاسداران انقلاب اسلامی ایران" طراحی و پیشنهاد شد.

پیامبر اسلام (ص) هم، همانگونه که دکتر شریعتی هم گزارش کرده، در برنامه خود از تمام ساختارهای فرهنگ قبیلگی در آن دوره استفاده کردند اما محتوا را اصلاح و یا تغییر دادند. در آن دوره، سپاه یک ارزش اجتماعی بود؛ سپاه دانش، سپاه ترویج و سپاه بهداشت. البته جوان‌ها هم

به سربازی می‌رفتند و جامعه نگاه مثبتی نسبت به واژه سپاه داشت. انقلاب باید واکنش می‌شد تا مبادا تجربه تلخ کودتای ۲۸ مرداد تکرار شود؛ لذا باید نهادی ایجاد می‌شد که بتواند از آرمان‌های انقلاب و مطالبات تاریخی مردم ایران پاسداری کند. پس از تهیه پیش نویس اساسنامه و طراحی عنوان آن از طریق معاونت امور انقلاب آقای دکتر یزدی اساسنامه آن در شورای انقلاب مطرح و تصویب شد.

در روزنامه اعتماد ۱۷/۴/۸۷ طی یادداشتی جزییات این مطالب را گفته‌ام. در آن یادداشت توضیح داده‌ام که جریان ۵ «لا» در دل آرم سپاه چیست که دکتر شریعتی در حسینیه ارشاد مطرح کرده بودند. اوایل اسفند ۵۷ مدیریت شهر تهران را حدود دو سال به عهده داشتیم. و پس از آن هم در طول ۳ دهه همواره به وظایف دینی و اجتماعی خود عمل کرده‌ام.

منظورم از بیان این مقدمه این بود که بگویم مهندس بازرگان همراه دکتر سبحانی و مرحوم طالقانی از شهریور ۱۳۲۰، بینش و منش جدیدی را در جامعه ما مطرح کرده‌اند و توانستند کادربندی تربیت کنند که در طول ۵۰، ۶۰ یا ۷۰ سال گذشته بطور مستمر در راستای آن نگاه عمل کنند. البته هزینه‌های سنگینی را هم پرداخت کردند. ما بعد از انقلاب هم هزینه‌های بسیار سنگینی پرداخت کردیم. برای مثال، در سال ۶۷ بازداشت شدیم و ۵/۸ ماه در سلول انفرادی گذرانیم. علت چه بود؟ نامه‌ای که مهندس بازرگان در رابطه با جنگ به امام (ره) نوشته بودند، فقط اظهار نظر و از باب انجام فریضه قرآنی و قانونی امر به معروف و نهی از منکر بود که جمعی براساس تکلیف دینی‌شان این کار را کرده بودند. آن نامه، کاملاً مشفقانه و مصلحانه بود؛ اما این‌که چرا این کار را کردند، نیاز به توضیح و تحلیل بیشتری است. در سال ۶۹ نیز به علت امضای نامه نود امضا...

همان نامه نود امضایی که به آقای هاشمی نوشته بودید؟ آقای سبحانی نامه را نوشته بودند؟
خیر، به صورت جمعی به وسیله جمعیت دفاع از آزادی و حاکمیت ملت ایران تهیه شده بود که مهندس سبحانی هم یکی از این افراد بود. البته شخص مهندس بازرگان هم در تهیه آن نامه نقش اصلی داشت. محتوای اصلی نامه تاکید بر رعایت اصول فصل سوم قانون اساسی، و طرح مشکلات استقراض و پیامدهای وابستگی‌های اقتصادی ناشی از آن که کاملاً کارشناسی و مشفقانه و در راستای منافع ملی بود.

یعنی یک نامه انتقادی بود در رابطه با سیاست‌های اقتصادی دولت...

ولی بیشتر تاکید بر اجرای اصول قانون اساسی بود. من نمی‌خواهم وارد این موضوع شوم که چرا بازداشت کردند، ولی می‌خواهم بگویم که ۲۴ نفر بازداشت شدند. آن موقع سعید امامی که مامور اجرای پروژه بود، چهار ماه جمع زیادی را زیر شکنجه قرار داد.

۳۶ نفر بازداشت شدند یا ۲۴ نفر؟

۲۴ نفر. آقای دکتر فرهاد بهبهانی در کتاب «در مهمانی حاج آقا» بخشی از این ماجرا را نوشتند اما هنوز همه پرونده منتشر نشده است. ما کاری خلاف قانون نکرده بودیم.

آقای توسلی اگر اجازه بدهید من مقداری به عقب برگردم و بعد دوباره بحث...

آنچه می‌خواهم با این مقدمات تاکید کنم، پیامدها و تاثیرات آن آموزش‌ها و بینش و منش مهندس بازرگان است که بطور خلاصه تکمیل می‌کنم. در سال ۱۳۸۰ حدود ۵۰ نفر از دوستان ما را بازداشت کردند، و تا ۱۰ سال حکم دادند، بعد هم سال ۸۸ بازداشت شدیم و در سال ۹۰ به خاطر نامه ۱۴۳ امضا به آقای خاتمی ما هزینه‌های سنگینی پرداخت کردیم ولی من امروز در پیشگاه خداوند شهادت می‌دهم: «الحمد لله الذی هدانا لهذا و ما كنا لنهتدی لولا ان هدانا الله» من عنایت خدا می‌دانم که به ما توفیق داده که با تعالیم قرآن، سنت و معارف اسلامی آشنا شویم و خداوند این توان و توفیق را به ما داده که بتوانیم در راستای وظیفه دینی و اجتماعی و خدمت به جامعه و در چارچوب قانون و منافع ملی عمل کنیم و در قبال پیامد های آن پایدار باشیم.

در سال ۴۲ یکی از بزنگاه‌ها قیام ۱۵ خرداد مردم بود؛ نهضت آزادی و مهندس بازرگان چه

موضعی در خصوص قیام مردم داشتند؟

همان‌طور که می‌دانید، نهضت آزادی ایران در اردیبهشت ۱۳۴۰ و تحت تاثیر فضای سیاسی خاصی که در سال ۳۹ به وجود آمده بود، تاسیس شد. ارتباط نهضت آزادی با روحانیت تقریباً از مهر و آبان سال ۴۱ آغاز می‌شود، یعنی بعد از لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی که آیت‌الله خمینی، آیت‌الله شریعتمداری و آیت‌الله گلپایگانی اولین بیانیه مشترک را صادر کردند و با لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی مخالفت کردند. این لایحه سه محور اصلی داشت؛ اصلاحات ارضی، شرکت زنان در انتخابات و سوگند به کتاب آسمانی به جای سوگند به قرآن. رهبران نهضت آزادی هم احساس تکلیف کردند که تحلیلی از دلایل ورود این بحث‌ها به انجمن‌های ایالتی ارائه دهند. در این راستا دو اقدام انجام شد؛ دیدارهایی با مراجع قم و صدور بیانیه‌های کلیدی.

آقای مهندس سوال من در مورد ۱۵ خرداد ۴۲ بود...

بله؛ بنده زمینه‌های ۱۵ خرداد را توضیح می‌دهم. پیشینه ۱۵ خرداد و ورود روحانیت به عرصه سیاست از اینجا شروع شده و یادآوری آن‌ها برای مخاطبین شما مفیداست. آقای سید حمید روحانی، در جلد اول کتاب بررسی و تحلیلی از: نهضت امام خمینی که در سال ۵۴ در نجف نوشته شده این اسناد را آورده‌اند. عناوین این بیانیه‌های نهضت آزادی این چنین بود که "دولت از هیاهوی انتخابات انجمن‌های ایالتی و ولایتی چه خیالی دارد؟" (آبان ۴۱)، "در زمینه اعلامیه‌های اخیر علمای اعلام و مراجع عظام (دامت برکاتهم) (آذر ۴۱) و "هدف روحانیون از مبارزه اخیر" (دی ماه ۴۱). در این بیانیه‌ها در تبیین بیانیه مراجع که گفته بودند: "مداخله زنان در امور اجتماعی چون مستلزم امور محرمه و توالی فاسده کثیره است، ممنوع و باید جلوگیری گردد" آورده‌اند: "بسیار ارزنده و زیننده است که آقایان اعتراض خود را نه به موضوع واحد انتخابات انجمن‌های ایالتی و ولایتی کرده و نه آلوده به مسئله اصلاحات ارضی که دستاویز ظاهر فریبی برای دولت شده است، نموده‌اند. بلکه نظر را بالا گرفته انگشت روی منشأ خرابی‌ها و ریشه مفاسد یعنی خودکامگی و حکومت مطلق العنانی فردی گذارده مدافع اجرای کلی احکام اسلام و رعایت قانون اساسی شده حق حاکمیت مردم از طریق انتخابات صحیح را مطالبه می‌نمایند"، "آقایان بطوریکه در محضرشان مکرر شنیده شده است خوب توجه فرموده‌اند که تا نظارت مردم از طریق انتخابات آزاد بر زمامداران وجود نداشته باشد و تا افاضل و وجوه ملت در شئون و مصالح جامعه دخالت و دفاع ننمایند، امید هیچگونه بازگشت و جبران فاسد و راه صلاح در این مملکت باقی نخواهد ماند"، "آنچه علمای اعلام و اکثریت ملت مسلمان می‌خواهند بهیچوجه ارتجاع و سیر قهقرا یعنی جلوگیری از آزادی و دفاع از حقوق ملت اعم از زن و مرد نبود، همگی خواهان رژیم پارلمانی و حکومت قانون و تأمین حقوق و آزادی‌های مشروع و منطقی می‌باشیم" و "اگر اطمینان به حسن نیت و دفع مفاسد و محظورهای شرعی و اخلاقی و اجتماعی باشد، کسی خواهان مسلمان را از حق بیان و حق دفاع و انجام وظائفی که شرع و عقل بر سبیل فطرت بعهده مرد و زن گذارده است منع نمی‌کند"

آقای سید حمید روحانی، بعد از دیدارها و انتشار این بیانیه‌ها، در صفحه ۱۸۲ همان کتاب آورده‌اند: "نهضت آزادی ایران نیز بار دیگر با صدور اعلامیه‌ای از قیام مقدس روحانیت پشتیبانی کرده تا حدودی به روشن کردن موضع، نظرات و خواسته‌های روحانیون و انگیزه آنان از قیام علیه "تصویبنامه" و در رفع ابهاماتی که وجود داشت، کمک کرد"

طور خلاصه مشخص شد که: مشکل اصلی ما استبداد و پایه آن دربار شاه است و بایستی محور اصلی برخورد ما با استبداد و شاه باشد. از این رو همه مواضع امام خمینی (ره) علیه دربار، شاه و استبداد متمرکز شد.

در سوم بهمن ۴۱ در آستانه برگزاری رفراندوم ۶ ماده‌ای شاه، نهضت آزادی ایران بیانیه‌ای با عنوان "ایران در آستانه یک انقلاب بزرگ! و برگرداندن تاریخ خود" می‌دهد. بیانیه مفصلی است که می‌توان برای مطالعه آن به اسناد نهضت مراجعه کرد. در پی انتشار آن سران و جمعی از فعالان نهضت را بازداشت می‌کنند، در دوم فروردین ۴۲ اتفاق فیضیه در قم رخ می‌دهد، آیت‌الله خمینی واکنش نشان می‌دهند و آن مسائل تاریخی پیش می‌آید. نهایتاً هیات‌های موتلفه در بازار با امام خمینی (ره) ارتباط پیدا می‌کنند، سازماندهی می‌شوند و برای ۱۵ خرداد برنامه‌ریزی می‌کنند. یکی از کسانی که در مدیریت ۱۵ خرداد نقش اصلی داشت؛ شهید حاج مهدی عراقی است که در کتاب «ناگفته‌ها» جزئیات تاریخی رخداد ۱۵ خرداد را آورده است. وی در آن‌جا شرح می‌دهد که به‌رغم این‌که سران نهضت آزادی در ۱۵ خرداد در زندان بودند، ما چگونه با جوانان نهضت برنامه‌ریزی کردیم و راهپیمایی را تدارک کردیم. البته راهپیمایان ابتدا به سمت کاخ می‌آیند و بعد به شهر برمی‌گردند، اوج آن به دانشگاه می‌رسد.

سران نهضت که در داخل زندان بودند به همراه جبهه ملی، بحث می‌کنند که چه کنیم؟ جبهه ملی موافقت نمی‌کند اما سران نهضت در داخل زندان بیانیه می‌دهند و اقدام رژیم در سرکوب و کشتار مردم را محکوم می‌کنند.

این همان بیانیه ای ست که دانشجویان صادر می کنند؟

نه، این بیانیه در داخل زندان تهیه شده...

آخر چند تا بیانیه بوده...

بله، اگر به اسناد نهضت مراجعه کنید، می‌بینید که بیانیه‌های متعدد صادر شده است. بیانیه ۱۹ خرداد "دیکتاتور خون می‌ریزد" است.

در اسناد نهضت آزادی که نگاهی کردیم دیدیم که این بیانیه را تکذیب کرده‌اید. در واقع

بیانیه ۱۵ خرداد را تکذیب کردید.

چه کسی تکذیب می‌کند؟

در همین اسناد نهضت آزادی دیدم که در بیانیه ای دیگر آن بیانیه ای که در رابطه با ۱۵

خرداد بوده را تکذیب می کنند.

من ندیدم. من CD اسناد را می آورم که با هم مرور کنیم تا ببینیم این ادعا کجاست. چنین چیزی نیست.

یا این که آن بیانیه ای که دانشجویان دادند آقای بازرگان در دادگاه می گویند...
بله، چون بیانیه "دیکتاتور خون می ریزد" خیلی تند است مهندس بازرگان در دادگاه می گوید
ما که داخل زندان بودیم؛ این بیانیه را خارج از زندان داده اند.

بیانیه دانشجویان را رد می کنند...

بیانیه "دیکتاتور خون می ریزد" با امضای نهضت است. در دادگاه می خواستند این بیانیه را
به پرونده اضافه کنند که مهندس بازرگان می گوید ما در داخل زندان بودیم، ما مسئول کاری که
حضور نداشتیم، نیستیم. جوان ها و دانشجویان دوست داشته اند و این بیانیه را داده اند. احتمالاً
این موضوع در ذهن شماست.

بیانیه معروف دیگری هم داشتید که آن در اسناد نهضت آزادی تکذیب شد

آن را بیاورید من ببینم.

در اسناد نهضت آزادی دیدم.

اگر در CD اسناد نهضت است ارائه کنید...

نه کتاب های اسناد نهضت آزادی...

کتاب های اسناد نهضت هم عیناً در CD هست. این چیزی که شما می گوئید، دقیقاً همان
چیزی است که فقط در دادگاه نقل شد.

مساله مهم این است که خود من مهر ۴۱ برای ادامه تحصیل از ایران رفتم و در آن زمان
آلمان بودم ولی ما احساس وظیفه کردیم که از تبلیغات گسترده ای که علیه ۱۵ خرداد شده بود،
دفاع کنیم. جالب اینجاست که همان اتهاماتی که رسانه های داخلی مطرح می کردند و می گفتند
که جریان ارتجاعی در ۱۵ خرداد درگیر بود، رسانه های اصلی اروپا و آلمان نیز همان عبارات را
بکار می بردند که شاه برای سرکوب جریان ارتجاعی، دستور تیراندازی به قصد کشت داد. در
آن زمان، بیانیه ای تنظیم کردیم که می گفت این جریان، جریان روحانیون متعهد است و پرونده
آن از روحانیت درباری و مرتجع جداست... این واکنش ما بود که به عنوان جمعی از دانشجویان
مسلمان اروپا در سال ۴۲ منتشر شد.

البته بحث من بیشتر نهضت آزادی بود.

بله، گفتمانی که ما داشتیم حتی مستقل از کسانی که در داخل بودند باعث شد که خودمان به‌طور خودجوش از حرکت ۱۵ خرداد که در ایران انجام شده بود دفاع کنیم. طبیعی است که در داخل زندان دفاع کردند و کسانی هم که در خارج بودند در حد وسع خودشان کار کردند. جوانان شور و هیجان داشتند و به خصوص برای این که سران نهضت در زندان بودند، از این اقدام دفاع کردند.

در اسناد نهضت آزادی مشاهده می‌شود که نهضت در اطلاعیه رسمی خود آیه «اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و...» را آورده بودند یا در جایی خود آقای بازرگان بعد از این که حکم ریاست دولت موقت را می‌گیرد می‌گوید من با حکم قرآن و شرع و نیابت امام زمان این حکم را می‌پذیرم. برخی از مورخین می‌گویند این نشان می‌دهد که آقای بازرگان کتاب ولایت فقیه امام را خوانده بودند که دقیقاً به حکم قرآن و شرع و نیابت امام زمان اشاره می‌کنند. در برهه ای از آقای بازرگان می‌بینیم که می‌گویند امروز روحانیت به رهبری زعیم عالی قدر امام خمینی است که از ۱۲ قرن پیش سابقه ندارد. در سال ۴۲ می‌گویند که طلسم پوسیده انقلاب به دست امام خمینی...

آقای بازرگان در شیراز بودند که روزنامه کیهان در ۱۸/۱۰/۵۷ می‌گوید که امام خمینی می‌گویند انقلاب به وجود آمد و طلسم پوسیده آن به دست حضرت آیت‌الله العظمی خمینی شکسته شد ولی بعداً به یک مطلبی رسیدم که نهضت آزادی در نامه‌ای با عنوان «چه باید کرد» علی‌رغم همین صحبت‌هایی که می‌شود در برهه ای می‌گویند که رهبری انقلاب نه تنها از مواضع اولیه خود عدول می‌کنند که هیچ مشروعیت و مقبولیتی نزد مردم ندارد. (نامه نهضت آزادی به امام بوده با عنوان «چه باید کرد؟» به نقل از نشریه رویداد در آبان سال ۶۴) چه شد که بازرگانی که روزی اصول ولایت فقیه را می‌گویند و می‌گوید طلسم پوسیده انقلاب فقط... و حتی در جای می‌گویند که رهبری امام خمینی چیزی است که باید بماند اما در نهایت به این جا می‌رسند و می‌فرمایند که عدول از مواضع بوده و این مطرح می‌شود که آقای بازرگان با امام زاویه ای پیدا می‌کنند؟

این مطالبی که شما نقل می‌کنید مستند نیست که بنده بتوانم در مورد آنها اظهار نظر کنم. در گذشته مخالفان نهضت با نقل قول ناقص از نشریات، برداشت‌های نا صواب زیاد داشته

اند. به عنوان مثال اگر کسی به شما بگوید در قرآن آمده که نماز نخوانید قبول می‌کنید؟ شما چه واکنشی نشان می‌دهید؟ در قرآن آمده است که «و لا تقربوا الصلاه و انتم سكارا»؛ اگر در اینجا «و انتم سكارا» را نیاورید، «لا تقربوا الصلاه» که معنی ندارد. این نقل قول‌هایی که شما مطرح می‌کنید، بایستی سند آنها را ارائه کنید تا بتوانم با آگاهی در باره آنها اظهار نظر کنم.

بحث های که در رابطه پذیرش رهبری و ولایت فقیه بود یا بحث در رابطه با اینکه ولایت

فقیه و رهبری امام خمینی را قبول نداشتند؟

در خصوص قانون اساسی و نظریه ولایت فقیه دیدگاه مرحوم مهندس بازرگان از همان ابتدا، حتی در سخنان ایشان روز ۱۵ بهمن که حکم نخست وزیری ایشان در سالن دبیرستان علوی اعلام شد، روشن بوده و همواره قراعت دموکراتیک و رحمانی از قرآن و معارف اسلامی داشتند. در اواخر سال ۶۶ طی بیانیه و نشریه تفصیلی دیدگاه کارشناسی نهضت آزادی در خصوص ولایت فقیه تهیه و برای اظهار نظر همه مسئولان نظام و مراجع ارسال شد. اما جز اظهار نظر خاص مرحوم آیت الله آذری قمی هیچ پاسخ علمی در یافت نشد. بنابر این شما می‌توانید برای آگاهی از مبانی دیدگاه ایشان به آن نشریه که در اسناد نهضت موجود است مراجعه کنید.

بالاخره در تاریخ نقل شده و ثبت شده است...

بله! مواضع نهضت آزادی در اسناد منتشر شده آن و همچنین مجموعه آثار شخصی مهندس بازرگان در تاریخ ثبت شده است. اگر در هر مورد ابهام یا سوالی مطرح باشد سند آن‌ها را بطور مشخص ارائه کنید تا در صورت ضرورت توضیح دهم؛ باید ببینیم که مثلاً «طلسم پوسیده» را در چه رابطه‌ای به کار برده‌اند. مهندس بازرگان همیشه برای امام خمینی (ره) احترام قائل بودند؛ اگرچه بطور مشخص با برخی مواضع ایشان از جمله ولایت مطلقه فقیه موافق نبودند. بسیاری از مراجع نیز با این نظریه موافق نیستند. در مجلس خبرگان قانون اساسی هم ۸ نفر رأی مخالف دادند، اما پس از تصویب قانون اساسی به آن التزام داشته‌اند. مرحوم مهندس بازرگان و نهضت آزادی هم بطوریکه به دفعات در گذشته اعلام کرده‌اند به قانون اساسی التزام داشته و دارند.

طبیعی است که امام خمینی و مهندس بازرگان هر دو متفکر و صاحب نظر بودند و ممکن است بعضی از نظرات یکدیگر را قبول نداشته باشند. اما ایشان نه تنها در خصوص امام خمینی (ره) بلکه برای مخالفین خود نیز همواره احترام قائل بودند. این شیوه‌ای است که پیامبر اسلام (ص) هم داشتند و در برخورد با مخالفان‌شان به گار می‌گرفتند. الگوی ما پیامبر (ص) است؛ «لقد کان

لکم فی رسول الله اسوه حسنه". الگوی شخصیت مهندس بازرگان یک شخصیت قرآنی، اسلامی است. اگر جایی هم تغییر مواضع بدهد، می‌گوید که من بررسی کردم و دیدم این اشتباه است. شما باید بگویید که این موضوعاتی را که مطرح می‌کنید چه سندی دارید و بطور مشخص از کجا نقل می‌کنید تا اظهار نظر ممکن گردد.

من عرض کردم.

ولی موارد مستند نیست.

نامه نهضت آزادی به امام در رابطه با عنوان «چه باید کرد»؟

من در CD اسناد نهضت در آن تاریخ که گفتید (۰۷/۸/۶۴) نامه ای به امام با عنوان (چه باید کرد) ندیدم.

آقای توسلی در بخش بعدی این گفت‌وگو با اجازه شما به بررسی سیاست‌های مهندس بازرگان در دوره‌های مختلف بپردازیم. آقای بازرگان بیش از این که به دنبال اصلاح باشند شخصیتی رفرمیستی بودند. زمانی که شاه و دولت تضعیف می‌شود پیشنهاد انتخابات آزاد را مطرح می‌کنند، یا حتی آقای خوئینی‌ها در خاطراتشان گفته‌اند وقتی که در جلسه ای با آقای بازرگان داشتیم صحبت می‌کردیم، در مورد انقلاب مهدی موعود که آقای بازرگان گفتند که نگوید انقلاب بگوید امام زمان تشریف می‌آورند. یعنی یک رویکردی از آقای بازرگان می‌بینیم که مثل همان بحثی که عرض کردم، در رابطه با انتخابات آزاد، یا مثلاً بحث شریف امامی که آقای بازرگان تلاش می‌کنند امام بپذیرند و این که سیاست‌های گام به گام بیشتر پی گرفته شود. به نظر شما اگر آن سیاست‌های گام به گام، این که اول یک اصلاحی صورت بگیرد؛ یعنی این که ما دولت را در دست بگیریم و ساختارها باشند، ادامه پیدا می‌کرد، روند حرکت انقلاب بهتر بود یا سیاست‌هایی که به نوعی توسط امام خمینی مطرح شد و انقلاب و دگرگونی آنی و سریع مطرح شد؟ کدام سیاست پیگیری می‌شد بهتر بود؟

متن این سوال با متن مکتوب قبلی شما متفاوت است. در متن سوال مکتوب شما واژه اصلاح طلبی و رفرمیستی مترادف بکار رفته در حالی که در بالا کاملاً متفاوت استفاده شده است؟! رفرمیست واژه خارجی اصلاح طلب است. برای شناخت نگاه اجتماعی - سیاسی مهندس بازرگان باید توجه کنید که بینش ایشان سه پایه دارد: پایه اصلی آن قرآن است، محور دوم آن فرهنگ و تاریخ ایران و مشکلات داخلی است و محور سوم آن آشنایی با تجربه بشری

است. وی در مدافعات سال ۴۳ در دادگاه شرح می‌دهد که این ۷ سالی که در فرانسه بودند چه نکات مثبتی را از تجربه بشری گرفته و ایمان و اعتقاد اسلامی ایشان قوی‌تر شده است. برخی به غرب می‌روند و ایمان‌شان را از دست می‌دهند، ولی مهندس بازرگان می‌گوید ایمان من به معارف دینی و اسلام بیشتر شد. نگاه مهندس بازرگان به قرآن این‌طور است که قرآن همه پدیده‌ها را تدریجی بیان می‌کند، خداوندی که، در مراحل تخریب، کن‌فیکون عمل می‌کند، می‌فرماید من در ۷ روز یا در ۴۰ روز خلقت و آفرینش را انجام می‌دهم. خداوند به جای این که یک پیامبر بفرستد و به بشر بگوید که یک‌دفعه ایمان بیاورید ولی پیامبران زیادی می‌فرستد؛ یعنی تغییر و تحول انسان تدریجی است. به همین سبب از شهریور ۱۳۲۰، پیشگامان روشنفکران دینی یعنی آقایان مهندس بازرگان، آیت الله طالقانی و دکتر سبحانی این آیه قرآن را سرلوحه اندیشه و برنامه‌های خود قرار دادند که: «ان‌الله لا یغیر بقوم حتی یغیروا ما بأنفسهم». تا این تحول در نفوس انسان‌ها به وجود نیاید، تغییری در وضعیت جامعه صورت نمی‌گیرد. تحول فرهنگی و اجتماعی فرمایشی نیست که شما دستور دهید تحول ایجاد شود. این زمینه‌ها ذهنیت مهندس بازرگان را شکل داده است.

اما تا سال ۵۷ و حتی سال‌های بعد، گفتمان جهانی برای تغییر و تحول انقلاب بوده است، تا آن زمان انقلاب‌های اکتبر روسیه، کوبا، الجزایر و ویتنام رخ داده بود، مجموعه تئوری‌سین‌هایی که در سطح جهانی وجود داشتند ساز و کار ایجاد تحول را مبارزه مسلحانه مطرح می‌کردند. بعد از ۱۵ خرداد همه گروه‌های اجتماعی که در ایران بودند، در داخل کشور، آنهایی که در جریان نهضت بودند مجاهدین خلق را تشکیل دادند، مارکسیست‌ها چریک‌های فدائی خلق را شکل دادند. دوستان ما هم در خارج کشور تحت‌تاثیر همین گفتمان فکر کردیم که وظیفه ما این است که در این زمینه فعالیتی را شروع کنیم. ابتدا دکتر شریعتی در پاریس با مسئولان دولت الجزیره صحبت کرد، آن‌ها قبول نکردند. اما در مرحله بعد، مذاکره با مسئولان دولت مصر در زمان عبدالناصر به نتیجه رسید و ما به مصر رفتیم و آنها چون مهندس بازرگان را می‌شناختند و با این جریان فکری آشنا بودند، از این برنامه استقبال کردند.

در واقع یک ناسیونالیسم ضد استعماری شکل گرفته بود، همگام با سایر کشورها. درسته؟ نه؛ به هیچ وجه. هر کسی با گفتمان خودش این کار را می‌کند. ممکن است شما مارکسیست، مسلمان یا ناسیونالیست باشید، ولی گفتمان تئوریک برای ایجاد تحول "انقلاب" بود؛ یعنی با

خشونت و با استفاده از اسلحه...

آقای بازرگان با جریان‌ات ناسیونالیستی در ارتباط بودند...

می‌خواهم عرض کنم که گفتمان جهانی شیوه انقلاب را برای برنامه ریزی تحول پذیرفته بود. بعد از ۱۵ خرداد وضعیت کشور ما این‌طور بود؛ چراکه روشنفکران ما به ادبیات انقلابی مراجعه می‌کردند و گفتمان ادبیات انقلابی همین بود. حالا درباره مجاهدین خلق توضیح می‌دهم که آنها چگونه با مارکسیسم آشنا شدند. از آنجایی که دنبال علم انقلاب بودند، فکر می‌کردند باید با علم انقلاب آشنا شوند و علم انقلاب از درون مارکسیسم در می‌آمد. حتی دوستان ما و کل جامعه ما متأثر از گفتمان انقلابی بودند.

آقای بازرگان...

اجازه بدهید به آن هم می‌رسیم. در شرایط سال ۵۷ که امام(ره) از عراق به پاریس رفتند، آقای دکتر یزدی هم به‌عنوان کسی که بیش از ده سال با ایشان ارتباط نزدیک داشت، زمینه انتقال ایشان از عراق به فرانسه را فراهم کرد.

در این شرایط که گفتمان جهانی برای تحول "انقلاب" است، شرایط تحول در ایران فراهم شده و محمد رضا شاه در ۲۶ دی رفته است. شورای سلطنت تشکیل شده و آقای تهرانی رییس شورای سلطنت شده است.

شاه رفت؟! مطلبی که عرض کردم در زمان حضور شاه در ایران بود.

بله، شورای سلطنت قبل از رفتن شاه در ایران تشکیل شده بود. حالا که این شورا تشکیل شده اگر فرمولی پیدا شود که اعضای شورای سلطنت را امام(ره) تعیین کنند، و این شورا انتخابات آزاد انجام دهد و شاه را خلع کند و امام(ره) در داخل رهبری را بر عهده بگیرند و حاکمیت ملت تحقق پیدا کند، طبیعی است این تحول کمترین هزینه را می‌تواند در پی داشته باشد. البته این مربوط به زمانی است که راهپیمایی میلیونی تاسوعا و عاشورا انجام شده و تمام رسانه‌های داخلی و خارجی اعلام کرده‌اند که پیام اصلی انقلاب این است که ما رژیم شاه را نمی‌خواهیم و رهبری امام(ره) را قبول کرده‌ایم. "نهضت ما حسینی است، رهبر ما خمینی است"، شعاری است که در تاسوعا و عاشورا داده شده و در همین فضا شورای سلطنت تشکیل شده است...

شاه هم حضور دارد...

بله، شاه هنوز حضور دارد. مهندس بازرگان این فکر را مطرح می‌کند که ما باید فرمولی برای

کاهش هزینه‌های تحول در ایران انتخاب کنیم تا امام(ره) اعضای شورای سلطنت را انتخاب کند و این شورا انتخابات آزاد تشکیل دهد و نماینده‌های واقعی مردم به مجلس بروند و رژیم شاهنشاهی را خلع کنند و امام(ره) بیایند و جمهوری اسلامی جایگزین شود. این ذهنیت تاریخی و گفتمانی است که مهندس بازرگان داشت.

یک سیر اصلاحی و رفورمیستی...

بله، این گفتمان قرآنی و طبیعی است. این که هزینه‌های تحول اجتماعی را کاهش بدهید، یک عمل راهبردی و انسانی است ولی مشروط به اینکه به هدف برسید. خود من آن موقع در مدرسه رفاه بودم، به دلیل اینکه مسئولیت تبلیغات راهپیمایی‌های تاسوعا و عاشورا و استقبال از امام را بر عهده داشتم. خدا رحمت کند مرحوم ربانی شیرازی را، یاد نمی‌رود که تلفنی با مرحوم سید احمد آقا در پاریس صحبت می‌کردند و عصبانی بودند که نکند امام پیشنهاد ملاقات رئیس شورای سلطنت را به پذیرند و اقدام انقلابی نشود، بیش از نیم ساعت صحبت می‌کردند و ناراحت بودند که نکند امام یک وقتی قبول کنند که این کار انجام شود. دوستان خود ما هم در پاریس با این کار موافق نبودند، چرا که گفتمان انقلاب را قبول داشتند. بنابراین مهندس بازرگان به‌خاطر بینشی که داشت، تحول تدریجی و گام به گام را به لحاظ مدیریتی و قانونمندی بهترین راهکار می‌دانست ولی جامعه نپذیرفت و هزینه‌های آن را هم پرداخت. اما امروز گفتمان انقلابی در سطح جهانی مطرح نیست. امروز در هیچ جای دنیا، با آن نگاه قرن نوزدهمی، دنبال انقلاب نیستند، تمام تئوریسین‌ها در سطح جهانی گفتمان اصلاحات را قبول دارند. کتاب‌های زیادی از متفکرین مختلف در این باره چاپ و به فارسی ترجمه شده است.

آنچه مهندس بازرگان می‌گفت، گفتمانی قرآنی، تاریخی و انسانی بوده و امروز هم بشر، متفکرین و دانشمندان علوم انسانی که تحولات اجتماعی را در سطح جهانی رصد و ارزیابی می‌کنند، به همین جمع‌بندی رسیده‌اند. مهندس بازرگان اهل عناد نبود و آنچه را که به نظرش می‌رسید مطرح می‌کرد ولی شرایط جهانی آن روز چنین دیدگاهی را نمی‌پسندید و البته هزینه‌هایش را پرداختیم. به اعتقاد بنده، اگر می‌توانستیم این انتقال را به‌طور تدریجی انجام دهیم، هزینه‌های ما بسیار کاهش پیدا می‌کرد و این تحول بسیار سریع‌تر و با هزینه کمتری انجام می‌شد ولی تاریخ را نمی‌توان برگرداند. در هر زمانی، انسان‌ها براساس شناخت و بصیرت خودشان عمل می‌کنند و در راستای بصیرت خودشان در پیشگاه خدا پاسخگو هستند. آن گفتمان به ذهن مهندس بازرگان

رسید و مطرح کرد. ما امروز می‌بینیم که آن گفتمان، گفتمانی واقع‌بینانه‌تر بود و هزینه‌های تحول را کاهش می‌داد.

برخی کارشناسان مسائل سیاسی یک تشابهی را بین این طرح و برنامه ای که در دولت مرسی در مصر فعلی پیگیری شد می‌بینند. اتفاقاً دولت مرسی هم یک اقدام اصلاحاتی و رفورمیستی را دنبال کرد؛ همان طور مثل آقای بازرگان می‌گفتند، این که شورای فرماندهی حضور داشته باشند، این در مصر هم اتفاق افتاد یعنی همان فرماندهان نظامی برجای خود ماندند و فقط ریاست بر عهده مرسی بود. ذیل این جنبش یا انقلاب و هر عنوانی که می‌توان به حرکت مصر داد، می‌بینیم دقیقاً همان شورای فرماندهان نظامی علیه مرسی قیام کرده و کودتایی شکل می‌گیرد و در نهایت مرسی را هم بازداشت می‌کنند و به زندان می‌اندازند و باز حسنی مبارک برمی‌گردد. اگر این سیاست که تقریباً که شبیه به سیاست مهندس بازرگان است در آن موقع هم اجرا می‌شد، آیا این کودتا از طرف همان فرماندهان شورای سلطنت از درون شکل نمی‌گرفت؟

این مقایسه مع‌الفارق است. جنبش اجتماعی در ایران بسیار گسترده‌تر و عمیق‌تر از مصر بود. راهپیمایی تاسوعا و عاشورای ما در سال ۵۷ مثل ۱۷ درصد رای مرسی نبود، راهپیمایی‌ای که در ایران انجام شد، به دلیل اجماع در سطح نخبگان و قشرهای متوسط بود. برخی گفته‌اند که ابتدا پابره‌نه‌ها بودند ولی اگر شما فیلم‌های آن دوران را نگاه کنید، می‌بینید که طبقات متوسط به بالا بودند و اتفاقاً طبقات محروم و مستضعف جزو آخرین گروه‌هایی بودند که به انقلاب پیوستند و آمدند و بهره‌برداری کردند. البته حق هم بود؛ چرا که هدف انقلاب کمک به محرومان بود. پایگاه انقلاب قوی بود و می‌توانست خود را اداره کند، دولت موقت هم ارتش را حفظ کرده بود.

این‌ها در زمان تشکیل دولت موقت است من به زمانی اشاره می‌کنم که شاه حضور داشت. بله، تاکید می‌کنم که این قیاس، مع‌الفارق است. به نظر من موضوع مصر با جنبش اسلامی در ایران قابل مقایسه نیست؛ چراکه به نظر بنده اخوان‌المسلمین در مصر مرتکب یک اشتباه تاریخی شده است و فکر کرده با ۱۷ درصد آرا می‌تواند یک کشور اسلامی را با آن تعصبات سلفی‌گری که بخشی از آنها دارند را اداره کند. طبیعی است که جامعه در حال گذار مصر چنین دیدگاهی را نمی‌پذیرد.

البته مخالفت با مرسی از طرف مردم صورت نگرفت و مردم همچنان حمایت می کردند ولی کودتا در نهایت از سمت فرماندهان نظامی صورت گرفت.

نه، شما اگر اخبار را دنبال می کردید، متوجه می شدید که ارتش وقتی وارد شد، که اکثریت جامعه مصر موافق سیاست ها و دیدگاه های انحصارطلبانه دولت آقای مرسی نبودند. ابتدا بدنه جامعه مصر با ارتش هماهنگ شد و شیرینی پخش می کردند. کشور های خارجی نیز از این شرایط با ورود دلار های عربستان و کمک به دولت نظامی برای شکست انقلاب مصر بهره برداری کرد. اخوان المسلمین می خواستند انحصاری عمل کنند و به زور و به زعم خودشان شریعت را در جامعه حاکم کنند که با واکنش اکثریت مردم مصر مواجه شدند.

اگر به گفتمان دینی که در نامه حضرت علی (ع) به مالک اشتر آمده دقت کنید، می بینید که حضرت به مالک نمی فرماید وقتی به مصر می روید، باید مواظب دین مردم و اجرای شریعت باشید، تصریح می کنند تو خدمات حاکمیتی خود را انجام بده و مدیریتت را بکن و بگذار دین در عرصه عمومی باشد تا بطور طبیعی دین خدا گسترش پیدا کند. دستور و قانونمندی الهی، "لا اکراه فی الدین" است و شما نمی توانید با زور دین را بر کسی و یا جامعه ای تحمیل کنید. آقای مرسی و دوستانش می خواستند با زور جامعه مصر را به سمت تفکر خودشان ببرند!

مردم که همراه بودند. مرسی در نهایت رئیس جمهور شد و مردم هم حمایت می کردند... چرا میزان مشارکت مردم در آن انتخابات پایین بود؟ چون اکثریتی با آن انتخابات موافق نبودند.

برخی می گویند جنبش و برخی می گویند انقلاب است ولی در آن انقلابی که انجام شد مردم با همه جریانات و طیف های مختلف آمدند و در نهایت مرسی علیه حکومت مبارک انتخاب شد و این ها علیه مبارک ایستادند و در نهایت مرسی انتخاب شد. بالاخره کودتا از طرف خود فرماندهان نظامی صورت می گیرد و باز مبارک بر می گردد این نشان می دهد بعد از اینکه مبارک بر می گردد باز در جهت حرکت هایی بوده که در گذشته صورت گرفت، به دلیل اینکه همه طیف ها در مقابله با مبارک بودند ولی می بینیم باز مبارک بر می گردد و این سرکوب یا اتفاقاتی که پیش آمد و مردم از طرف ارتش مورد حمله قرار می گیرند و به آن ها فضا نمی دهند...

این موضوعی است که جا دارد روی آن بررسی و تحقیق کارشناسی بعمل آید. به نظر بنده،

اخوان المسلمین به رغم سابقه ۷۰-۸۰ ساله، در مدیریت خود واقع بین نبودند و دنبال انحصارطلبی بودند. اکثریت قاطع جامعه مصر با آنها موافق نبودند و گروه‌های سلفی هم با عربستان هماهنگ بودند. ببینید شما نظرتان را دادید، نظر من هم این است. اگر بخواهید، مستندات آن را برای شما باز می‌کنم. به نظر بنده، اخوان المسلمین مرتکب یک اشتباه بزرگ تاریخی شده است و به جنبش اسلامی در منطقه ضربه سنگینی وارد کرده است.

البته موضوع بحث ما...

مقایسه شرایط ایران در سال‌های قبل از انقلاب با شرایط کنونی مصر مع الفارق است، در اینجا جای مجادله نیست. مهندس بازرگان کسی نبود که نگاه انحصارطلبانه داشته باشد یا بخواهد انحصار به وجود آورد.

من ساختار را عرض می‌کنم سیاست‌هایی که از طریق احزاب آن موقع انجام می‌شود ساختاری است که رئیس جمهوری به نام مرسی قرار می‌گیرد و فرماندهان نظامی ارتش سر جای خودشان می‌مانند، شاید در ذهن مخاطب شباهتی شکل بگیرد، برخی از کارشناسان سیاسی در مطالبی که اخیراً می‌نوشتند که این شاید با آن طرح آقای بازرگان که می‌گفتند فرماندهان ارتش سر جای خودشان بمانند شباهتی داشته باشد.

عرض کردم که این مقایسه، مع الفارق است و عناصری که دو طرف را تشکیل می‌دهند، قابل مقایسه نیستند و گفتمان این طرف با آن طرف اصلاً قابل مقایسه نیست. اگر این اتفاق در ایران می‌افتاد، کاملاً دموکراتیک بود. مهندس بازرگان یک قرائت دموکراتیک و رحمانی از قرآن و اسلام دارد و حاکمیت ملت را منشا مشروعیت و قدرت می‌داند؛ این اصل ۵۶ قانون اساسی است و همان چیزی که آخوند خراسانی و مرحوم نائینی می‌گویند. این گفتمان هیچ وقت به سرنوشت حرکت مرسی در مصر گرفتار نمی‌شد؛ برای این که مهندس بازرگان به رای اکثریت مردم اتکا داشت و دنبال نزاع نبود و نمی‌خواست تفکر خود را تزریق کند و به زور بگوید که دنبال من بیایید. عربستان سعودی به کمک نظامیان از فضای مخالفت مردم استفاده کردند و این سرنوشت را برای مصر رقم زدند. این مساله با موضوع صحبت ما ارتباط مستقیم ندارد، ولی می‌توان به صورت موضوع جداگانه‌ای آن را بررسی و روی آن کار کرد. منتها وقتی می‌خواهد بحث شود، باید اطلاعاتش کلاً بررسی شود؛ مثلاً آقای البرادعی و بسیاری از رهبران مخالف سیاست‌های دولت آقای مرسی که ابتدا در کنار ارتش بودند پس از ارزیابی عملکرد ارتش و

سرکوب غیر انسانی طرف داران اخوان المسلمین کنار آمدند و دیگر آماده همکاری با دولت نظامی نبودند.

البته آقای البرادعی در بحث پرونده های ایران در سازمان ملل حتی در دوره آقای خاتمی شاید زیاد سابقه خوبی ندارند...

آن موضع خاص سیاسی و بنا به اقتضای دبیرکلی آژانس بود، یعنی حتی آقای البرادعی با تمام آن چیزهایی که شما می گوید، آدمی بود که رهبری جمع زیادی را در مصر دارد. ابتدا با ارتش هماهنگ بود؛ چراکه با گفتمان اخوان موافق نبود، اما وقتی ارتش خشونت به کار برد گفت من نیستم و کنار رفت. بطور خلاصه نمی توان گفت چون امروز اخوان به این سرنوشت دچار شده است، اگر ما در سال ۵۷ گفتمان اصلاحات را در ایران بکار می بستیم، ما با شکست مواجه می شدیم!

در هر حال، راهکار امروز جامعه ما تحول تدریجی است، هیچ کس یک شبه تغییر نمی کند. گفتمان قرآن و تجربه بشری همین است منتهی آن زمان گفتمان انقلابی بود و ما هم تحت تاثیر گفتمان جهانی بوده ایم. مطمئن باشید که نسل امروز جامعه ما دیگر دنبال انقلاب نخواهد رفت. به رغم نارضایتی های موجود، مردم در انتخابات شرکت می کنند؛ جامعه ما هوشیار و آگاه است. چرا در ۲۴ خرداد امسال یا در انتخابات ۸۸، مشارکت این قدر بالا بود (۷۵-۸۵ درصد)؟ این امر آگاهی و شعور جامعه ما را نشان می دهد و می گوید از طریق تقویت جامعه مدنی، انتخابات و ایجاد تحول تدریجی باید جامعه را اصلاح کرد. در سطح جهانی کسی دیگر دنبال انقلاب قرن نوزدهمی نیست و جامعه ما هم دیگر دنبال انقلاب نیست.

در بحث ارتباط با آمریکا در دوران تصدی دولت موقت، برخی از اعضای دولت موقت با آمریکا ارتباط داشتند، مثلا آقای امیر انتظام که با کاتم ارتباط داشته یا مثلا آقای سید جوادی در خاطراتشان می نویسند که آقای امیر انتظام بعد از کودتای ۲۸ مرداد از سال ۳۲ با آقای کاتم در سفارت آمریکا ارتباط داشته و این ادامه پیدا می کند یا این که آقای سنجابی نوشتند که در آستانه انقلاب بود که جلسه نهضت آزادی با چند امریکایی بود که این ها خیلی «منی» بودند (کلمه منا را دقیقا به کار می برند) من هم به خاطر همین استعفا دادم. دیدگاهی که دولت موقت نسبت به ارتباط با آمریکا داشته به چه صورت بود؟ در تاریخ ۴ آذرماه سال ۵۷ آقای بازرگان به همراه شما و آقای سحابی با مامور سیاسی سفارت آمریکا ملاقات می کنید. در این

جلسه با مامور سیاسی سفارت امریکا بود که می‌گویند جنبش اسلامی به طور اساسی متمایل به غرب است، این دیدگاه دولت موقت و این ارتباطات با امریکا به چه صورت بوده؟ این سؤال باید از نظر تاریخی بررسی شود. بعد از سال ۵۴، تغییر مواضع در سازمان مجاهدین خلق موحی از یاس و ناامیدی را هم در کانون مبارزات دانشگاه و هم در بازار که - کانون اصلی مبارزات بودند، به وجود آورد. ما احساس مسئولیت سنگینی داشتیم. این اتفاقی که می‌بینید، هر گوشه‌اش بخشی از تاریخ انقلاب است. از حاشیه‌ها صرف نظر می‌کنم... اولین کاری که ما کردیم، این بود که بیانیه‌ها و تحلیل‌هایی دادیم تا با آن یاس و ناامیدی که بر اثر تغییر مواضع به وجود آمده بود، مقابله شود. بچه‌های بازار و مدرسه رفاه که هزینه‌های سنگینی اعم از امکانات و پول را در اختیارشان می‌گذاشتند و همچنین دانشجویان، یک مرتبه با شوک سنگینی روبرو شدند.

در دفتر اول جلد ۹ اسناد نهضت آزادی این بیانیه‌ها آمده است. این روند در سال‌های ۵۴ و ۵۵ ادامه داشت تا این که کم‌کم در سال ۵۶ شرایط جهانی تغییر کرد. دوستان خارج از کشور هم به ما فشار می‌آوردند که شما نهضت را در داخل فعال کنید. بحث بر سر حقوق بشر بود که آمریکا مطرح کرده بود. این مساله در ایران هم مطرح می‌شود و جنبش اجتماعی ایران باید از این فضا استفاده می‌کرد.

اولین کاری که در اواخر سال ۵۶ انجام شد، این بود که جمعیت دفاع از آزادی و حقوق بشر تاسیس شد که دفتر آن در خیابان قبا مقابل حسینیه ارشاد بود. در دفتر دوم جلد ۹ اسناد تمام سوابق این جمعیت آمده است. این جمعیت کوشش کرد فشار را از مبارزین بردارد. وکلای آنها در دادگستری از دانشجویان حمایت می‌کردند و در عین حال بسیاری از روحانیون هم که در تبعید بودند در اثر تلاش این جمعیت موجب شد که فشار را از آنان بردارند. نامه‌هایی که آقایان می‌نوشتند به مراجع بین‌المللی منتقل می‌شد و آنها فشار می‌آوردند و بدین ترتیب به تدریج از تبعیدی‌ها و زندانی‌ها کم شد. این مساله موجب می‌شد که آمادگی فعالان سیاسی برای حضور در عرصه عمومی بیشتر شود. جلسات نهضت آزادی در اواخر سال ۵۶ تشکیل شد. در جلسات شورای مرکزی نهضت این مساله مطرح شد که برای برخورد با رژیم شاه باید دو عامل حمایت‌کننده رژیم شاه را حذف یا تضعیف کرد؛ یکی پایگاه داخلی است شامل ساواک، ارتش و گارد شاهنشاهی و دیگری نیروی خارجی و عمدتاً آمریکا است که از رژیم شاه حمایت می‌کند.

مشخص بود که باید در هر دو جبهه کار کرد؛ یعنی جنبش اجتماعی باید به گونه‌ای هدایت شود که فشار نیروهای داخلی کاهش پیدا کند و هم بتواند حمایت خارجی را کم کند. مستشاران آمریکایی به‌طور گسترده در ایران حضور داشتند. ارتش ما و عملاً ساواک نیز در اختیار آنها بود. بنابراین از یکسو باید آن حمایت کاهش پیدا می‌کرد و از سوی دیگر از طریق مبارزات مردم به رهبری امام(ره) فشار و سرکوب نیروهای داخلی حذف شود. در بازداشت سال ۶۷، راجع به این مساله به‌طور مفصل نوشته ام و توضیح داده ام که این مذاکراتی که قبل از انقلاب با آمریکا انجام شد، یعنی دیپلماسی انقلاب، از برگ‌های زرین تاریخ انقلاب اسلامی ایران است. فکر می‌کنم در مصاحبه‌ای قبلاً گفته‌ام که نیاز است یک گروه کارشناسی، جلد ۱۸ و ۲۴ اسناد منتشر شده که مربوط به مذاکرات است را بررسی کنند. ما که عادت به نوشتن نداشتیم، اما آنها مذاکرات را ضبط می‌کردند و متن مذاکرات ما درست است. آنهایی که از قول مهندس بازرگان یا دکتر سحابی گفتند یا من که به‌عنوان مترجم بودم، درست است. اما اظهار نظر ها و تحلیل ها طبیعی است که مربوط به برداشت های خود آنان است.

مساله مذاکرات با آمریکا؟

بله، کار حساسی بود. شورای نهضت آزادی ایران در اواخر سال ۵۶ چهار نفر را انتخاب کرد که با توجه به حساسیت امر، خود این موضوع را دنبال کنند: آقایان مهندس بازرگان، دکتر یدالله سحابی و احمد صدر حاج سید جوادی و بنده به‌عنوان مترجم آنان را همراهی می‌کردم.

یعنی این مذاکراتی که می‌گویید فقط سال ۵۷ مطرح بوده؟ قبل از آن نبود؟

خیر؛ این تصمیم مربوط به مذاکرات سال ۵۷ است.

آقای بازرگان می‌گویند که ما این مذاکرات را از سال ۳۲ داریم!

بنده در جریان آن نیستم کجا گفته اند و موضوع مذاکرات چه بوده است؟ شاید گفت و گوی آقای مهندس امیر انتظام با کاتم مورد نظر شما است.

نه آقای امیر انتظام؛ خود آقای بازرگان می‌گوید که ما از سال ۳۲ مذاکره داشتیم.

سند آن را ارائه کنید. احتمالاً مربوط به دوره نهضت مقاومت ملی باشد که بعد از کودتای ۲۸ مرداد تشکیل شده بود. افرادی مثل آقای امیر انتظام و چند نفر دیگر با آقای ریچارد کاتم که استاد دانشگاه و بیشتر شخصیت فرهنگی است، واقعیت‌های نهضت مقاومت ملی را به آنها

منتقل می‌کردند. بر اساس اطلاعات این مذاکرات کاتم کتابی تحت‌عنوان «ملی‌گرایی در ایران» نوشته که دو بار هم در ایران ترجمه و چاپ شده است. او می‌گوید این اطلاعات را من از افراد نهضت مقاومت ملی از جمله امیرانتظام گرفتم؛ ولی این مذاکرات در قالب دیپلماتیک نبود.

مذاکرات سال ۵۷ محرمانه صورت می‌گیرد و به شورای نهضت گفته نمی‌شد؟

اصلا قرار نبود گفته شود.

شبیه همین مذاکرات فعلی است که مطرح نمی‌شود و...

قضیه خیلی حساس بود. اگر در شورا مطرح می‌شد، ممکن بود افراد خویشتن‌دار نباشند و

اصل مذاکرات زیر سوال می‌رفت.

شباهتی به این مذاکرات فعلی دارد که محرمانه می‌ماند...

شرایط ما امنیتی بود. امروز مسئولان مصلحت مذاکرات را این چنین می‌بینند، کاملا شرایط متفاوت است، ولی در آن موقع مساله امنیتی و جان ما مطرح بود. داستان شروع این مذاکرات در اسناد آمده است. از فرصتی استفاده کردم، فردی که با آقای جان استمیل کاردار سفارت آمریکا آشنایی همسایگی داشت، گفت که می‌تواند من را به او معرفی کند. قرار ملاقات گذاشت و من ایشان را ملاقات کردم و گفتم آقای مهندس بازرگان و دکتر سحابی علاقه‌مندند که در ارتباط با مسائلی که مربوط به منافع ملی ماست با شما مذاکره کنند. اولین جلسه در منزل آقای دکتر فریدون سحابی برگزار شد. آقای مهندس بازرگان و دکتر سحابی حضور داشتند، اما آقای دکتر فریدون سحابی در جریان مذاکرات نبود. البته بنده هم به‌عنوان مترجم حضور داشتم.

آن جا گفتند که باید متمایل به غرب باشیم؟

در مجموعه مذاکرات منتشر شده چنین نگاهی وجود ندارد. این مذاکرات از اردیبهشت ۵۷ آغاز شده و پس از تشکیل شورای انقلاب مجموع مذاکرات به شورای انقلاب گزارش می‌شود و شورای انقلاب ضمن تایید برنامه دیپلماسی انقلاب خود نیز در ادامه در مذاکرات مشارکت می‌کنند. شهید دکتر بهشتی و آیت‌الله موسوی اردبیلی با مسئولان سفارت حتی با سولیون سفیر آمریکا از طرف شورای انقلاب مذاکره می‌کنند. خود امام(ره) در پاریس نیز با نماینده کارتر مذاکرات زیادی داشتند که اسناد آن را اخیرا آقای دکتر یزدی منتشر کرده اند. به نظر بنده، این دیپلماسی انقلاب هم در داخل و هم در پاریس از دلائل اصلی پیروزی انقلاب با حد اقل هزینه بوده است. به همین دلیل است که بنده معتقدم دیپلماسی انقلاب از برگ‌های زرین تاریخ انقلاب

اسلامی است و باید روی آن کار کارشناسی صورت گیرد. شما نمی‌توانید فقط یک نقطه آن را در نظر بگیرید؛ باید مجموع آن را کارشناسی کنید. گفتمان ما و گفت و گویی که می‌شده، آنها چه گفتند و این طرف چه گفته و محور اصلی فشار چه بوده و آنها ابتدا آن بالا بودند و ما این پایین. در این مذاکرات آنها به تدریج پایین آمده‌اند و ما بالا آمده‌ایم.

اگر دیپلماسی انقلاب نبود، نه راهپیمایی تاسوعا و عاشورا بود، نه فراندوم، نه رفتن شاه، نه انقلاب بود و نه با این هزینه کم امکان انقلاب وجود داشت. تمام این مذاکرات بود که شرایط را تسهیل کرد تا در راهپیمایی تاسوعا و عاشورا ارتش عقب برود، مردم به سربازان گل بدهند و در راهپیمایی عاشورا آن فراندم تاریخی که همه خبرنگاران منعکس کردند انجام بشود.

حمایت امریکا از رژیم شاه؟

رژیم شاه؟!!

به دنبال این بودید که حمایت امریکا از ایران صورت بگیرد؟

نه، بهیچ‌وجه چنین نبود. افرادی مثل مهندس بازرگان و دکتر سحابی یا بنده که شاهد آنها بودیم نگاه‌مان دینی و ملی و در راستای منافع ملی بوده است. مگر آنها اینقدر ساده بودند که بخواهند مملکت را به آمریکا بفروشند؟! دیپلماسی یعنی گفت‌وگو و مذاکره تا شما بتوانید حمایت یک حامی را ضعیف و ضعیف‌تر کنید؛ به‌طوری که بتوانید گفتمان و مطالبات مردم را حاکم کنید. اگر شما وارد بحث شوید، من باید مجموعه جلسات را شرح دهم؛ چون جلسات متعددی بوده و مسائل مختلفی در آنها مطرح شده است. آنچه من به‌صورت کلان مطرح می‌کنم، این است که من تا شهریور ۵۷ در گیر این مذاکرات بودم، چون مسئولیت فعالیت‌های دیگری را بعهده داشتم، آقای مهندس بازرگان از شهریور ماه آقای مهندس امیرانتظام را جایگزین من کردند و بعد از من ایشان مذاکرات را دنبال می‌کردند.

برای این که شما نقش دیپلماسی انقلاب را در سال ۵۷، هم در داخل و هم در پاریس ارزیابی کنید، از جمله می‌توانید به ارزیابی طرف مقابل هم مراجعه کنید. آن موقع ترنر که رئیس سی-آی-ا (CIA) بود کتابی در باره رویدادهای انقلاب نوشته و روزنامه اطلاعات آن را منتشر کرده است. او مسئول تمام تدارکات بوده و پشتیبانی اطلاعاتی آمریکا را انجام می‌داده است. وی می‌گوید فریبی که ما در ایران از رهبران انقلاب خوردیم دیگر در سایر نقاط جهان تکرار نکردیم. به همین مناسبت ما در اندونزی در هیچ شرایطی تسلیم جنبش مردم نشدیم و ۵۰۰ هزار نفر در

آنجا کشته شدند.

انقلابی که توانسته با این حداقل هزینه پیروز شود، مدیون پارامترهای مختلفی است؛ رهبری امام(ره)، حرکت ملت، درایت مدیران انقلاب و دیپلماسی. اگر هر کدام از این‌ها نبودند، انقلاب لنگ بود و معلوم نبود چه می‌شود. به‌عنوان یک کارشناس باید مجموعه پارامترها را تحلیل و ارزیابی کرد و بعد دید که دیپلماسی انقلاب در چه جایگاهی بوده است. آیا این‌ها رفته بودند با آمریکا مذاکره کنند و بعد بگویند که ایران را تسلیم آمریکا می‌کنیم؟! این ناسپاسی و دور از نگاه کارشناسی است که کسی بخواهد چنین برداشتی داشته باشد.

در جلسات مذاکره شما مطرح شده بود که جنبش اسلامی "متماایل به غرب" است...

نه! این برداشت نا صوابی از دیپلماسی انقلاب است. این را به شما بگویم که مهندس بازرگان به‌عنوان دبیرکل فقید نهضت آزادی ایران همان استراتژی دکتر مصدق یعنی "سیاست موازنه منفی" را داشتند. دید دکتر مصدق هم همان استراتژی "نه شرقی نه غربی" بود که بعد از انقلاب مطرح شد، یعنی جمهوری اسلامی معتقد بود که ما باید در راستای منافع ملی خودمان، با همه کشورها، غیر از اسرائیل، ارتباط داشته باشیم. اما واقعیت امر این است که ارتباط ما عملاً با اروپا و بیشتر با آمریکا قطع شد. مردم در این کشورها مسیحی و از پیروان ادیان ابراهیمی هستند و از نظر قرآنی مورد قبول ما هستند. از نظر اخلاقی یک مسلمان وقتی در اروپا و یا آمریکا زندگی می‌کند آنقدر جامعه مذهبی است که احساس بیگانگی نمی‌کند. در سال ۱۳۴۲ که در دانشگاه ایلینوی آمریکا تحصیل می‌کردم، بیش از ۲۰ کلیسا وجود داشت که دانشجویان روزهای یکشنبه برای مراسم مذهبی به آنجا می‌رفتند. بعضی از دانشجویان دانشکده فنی که در ایران عضو انجمن اسلامی دانشجویان نبودند و برای ادامه تحصیل به آمریکا آمده بودند اما آنجا تحت‌تأثیر فضای مذهبی دانشگاه، عضو انجمن اسلامی دانشجویان شدند.

شما چنین فضای اخلاقی را کمتر در کشور هائی نظیر چین، روسیه و یا سایر کشورهای الحادی تجربه می‌کنید. به لحاظ سیاسی همان گونه که گفته شد ما باید با همه کشورها در راستای منافع ملی خودمان ارتباط داشته باشیم. تجربه تاریخی نشان داده است که هزینه هائی که کشور هائی مثل روسیه و چین بر کشور ما تحمیل کرده اند بیش از کشور های غربی بوده است. برای نمونه می‌توان به مناسبات ایران در دهه های ۲۰ تا ۵۰ با این کشورها مراجعه کرد.

بعد از قضیه تسخیر لانه جاسوسی طبق اسنادی که دانشجویان بیرون آوردند نشان داد

امریکا در راستای منافع خودش در کشور حضور دارد...

در این تردید دارید؟ مگر آمریکا باید به دنبال منافع ملی ما باشد؟!

یعنی بعد از این که امام به تسخیر لانه جاسوسی می گویند که انقلاب دومی بود حتی بزرگتر از انقلاب اول، منظور این است همیشه سعی داشتند از موضع قدرت و استعمار با ایران صحبت کنند برای همین نیز امام هم همواره قطع رابطه با آمریکا را مخصوصا بعد از تسخیر سفارت دنبال می کنند.

امام(ره) هیچ وقت قطع رابطه را دنبال نکردند؛ اشتباه نکنید. آمریکایی ها رابطه را قطع کردند؛ ما در مقابل عمل انجام شده قرار گرفتیم.

بالاخره صحبت های امام خمینی بعد از تسخیر لانه جاسوسی هست که ایشان به صراحت تأیید بر خیانت آمریکا دارند و از اقدام دانشجویان که دست آمریکا را از ایران قطع کردند و اسناد را افشا کردند تشکر می کنند و می گویند این اقدام شما از انقلاب اول نیز ارزشمندتر است و حتی آمریکا سفیر جدید را معرفی می کند و دولت موقت می خواهد قبول کند. درست است؟ بله! قرار بود و در خاطرات آقای دکتر یزدی آمده که از امام(ره) پرسیدند با آمریکا چه کنیم و ایشان گفتند که «کج دار و مریز» رفتار کنیم. نفرمودند رابطه را قطع کنید. امام(ره) اعتقادی به قطع رابطه نداشتند. آمریکایی ها بعد از تسخیر سفارت قطع رابطه کردند و من جداگانه باید این مطلب را تحلیل کنم. قضیه تسخیر سفارت، پروژه ای است که هنوز ابعاد آن روشن و مشخص نیست. باید آن را بیشتر بررسی کرد.

می خواهم بگویم...

بهتر است بحث دیپلماسی انقلاب را ببندیم و بعد وارد بحث تسخیر سفارت بشوید.

بالاخره آمریکا به عنوان کشوری که به دنبال استعمار است همواره منافع خودش را در نظر می گیرد و در اسناد لانه جاسوسی هم سند استعمار آنها را مشاهده می کنیم.

مگر روس ها این چنین نبوده و نیستند؟

بحث استعمار و به نوعی از موضع استعمار حرف زدن با تعامل با سایر کشورها فرق

دارد...

بله، شکل آن امروز عوض شده و بیشتر جنبه اقتصادی پیدا کرده است. آن دوره بیشتر جنبه استعماری و نفوذ سیاسی داشته و در کشور ما به قول مهندس بازرگان جنبه استیلا داشته است؛

مگر نه این است که تمام کشورها به دنبال منافع خودشان هستند. این که فکر کنیم آمریکا دنبال استیلا و منافع خود نیست، اشتباه محض است. ما باید آنچنان رشد داشته باشیم و سیستمی داشته باشیم که هیچ کس نتواند از اختلافات، سوءمدیریت و عدم کفایت مدیران ما سوءاستفاده کند. نباید آنقدر ضعیف باشیم که مثل دوره قاجاریه آنها سوار ما شوند.

البته این را می‌خواهم بگویم بحث استعمار است و اینکه در مقابل استعمار از جریان قدرت وارد نشویم، به عنوان مثال آقای جواد منصوری می‌گوید آقای بازرگان فکر می‌کرد مملکت بدون آمریکا اداره نمی‌شد و ارتباطات با ایران به صورت یک طرفه در جهت منافع آمریکا بود... آقای مهندس بازرگان چنین نگاهی به آمریکا نداشتند ایشان معتقد به تنظیم واقع بینانه و کارشناسی شده ارتباط با آمریکا بودند نه احساسی و شعاری که به نفع منافع ملی ما نبوده است. یعنی وقتی به صورت استعمار دربیاید.

ما باید زمینه‌های این گونه مناسبات استعماری را حذف کنیم. مگر آمریکا دوست ندارد سوئیس را مستعمره کند؟ چرا نمی‌کند؟ چون نظام قوی دارند و زورشان نمی‌رسد. مگر آمریکا تلفن همراه سران کشورهای اروپایی را کنترل نمی‌کرد؟ چرا واکنش نشان می‌دهند؟ برای این که آمریکا و هر کشوری دنبال منافع ملی خودشان هستند. حتی تلفن همراه رهبران آلمان و فرانسه و... را چک می‌کند و می‌گوید منافع و امنیت ملی‌ام ایجاب می‌کند و آلمان چون کشور مقتدری است ایستاده و می‌گوید این کار شما خلاف است و قابل قبول نیست. پیامد مدیریت صحیح آلمان موجب شد آقای اوباما عذرخواهی کند و از خانم مرکل با دعوتی استمالت کند. شما می‌گویید باید آن را متوقف کنید...

ما باید ظرفیت خودمان را بالا ببریم و با حفظ استقلال خود اجازه ندهیم کشورهای دیگر خلاف مصالح و منافع ملی ما کاری انجام دهند.

همانطور که گفتید وقتی آمریکا این برخورد را با ما دارد باید متوقفش کنیم ولی در دولت موقت متوقف نمی‌شود...

قبلا توضیح داده شد که در دوره کوتاه دولت موقت بر اساس دستور رهبر فقید انقلاب قرار بود با آمریکا "کجدارو مریز" عمل شود و در شورای انقلاب نیز نظری در خصوص توقف ارتباط با آمریکا مطرح نبود؛ اما بطور کلی باید نظام کشور ما مستقل باشد و نظام هوشمند و توانایی داشته باشیم که استیلاگران نتوانند در ما نفوذ کنند. رژیم‌هایی که کارآمد نباشد و مدیریتش

ضعیف باشد طبیعی است که کشورهای دیگر طمع می کنند و در راستای منافع ملی خودشان نفوذ می کنند و مدیریت را مختل ویا وابسته می کنند!

اگر اجازه بدهید بحث مذاکره با آمریکا را ادامه دهیم...

مسائل را مخلوط نکنید. دیپلماسی انقلاب توانسته انقلاب را با حداقل هزینه به پیروزی برساند که این دیپلماسی هم مورد تایید شورای انقلاب بوده و هم امام(ره) در پاریس آن را انجام داد. همه با آمریکا ارتباط داشتند؛ چراکه عقل کارشناسی، عقل سیاسی و تدبیر ایجاب می کرده که ما از تمام ابزارهای مشروع در راستای منافع ملی خود استفاده کنیم. نتیجه این شده که آمریکا می گوید من از شما فریب خورده‌ام. دنبال چه چیزی هستید؟ دنبال مخدوش کردن کار با ارزش تاریخی که آن برگ رزین تاریخ انقلاب اسلامی ارزیابی شده است؟ اگر آن نبود، انقلابی نبود، من و شما اینجا نبودیم، اصلاً مشخص نبود، انقلاب چگونه رخ می داد.

این موضوع نیاز به یک کار کارشناسی دارد که مجموع اسناد منتشر شده و ملاقات هایی که در ایران بوده و امام(ره) در پاریس داشتند در سطح کارشناسی، و به دور از حب و بغض سیاسی، بررسی و ارزیابی شود. جمع کارشناسی که با دیپلماسی و با زبان دنیا آشنا هستند، مجموع مذاکرات را بررسی کنند و به این جمع بندی برسند که آیا این مذاکرات عاقلانه و با تدبیر و مشفقانه بوده و در راستای منافع ملی بوده یا نه؟ کسی حق ندارد بدون صلاحیت کارشناسی وارد این حوزه شود. ممکن است عده‌ای در سطح سیاسی القای شبهه کنند که چرا آن موقع این کار را انجام داده اند؟ این گونه اظهار نظرهای احساسی عمرش کوتاه است و به تدریج محو می شود.

امروز آقای دکتر یزدی بعد از ۳۴ سال مجموع مذاکرات و تمام رویدادها ی آن دوران را بطور مستند برای آگاهی عموم منتشر می کند و جوان هایی مثل شما و مخاطبین شما از سوابق تاریخی انقلاب آشنا و آگاه می شوند. در دهه ۶۰ و ۷۰ رسانه های حاکم بر جمهوری اسلامی اصولاً نفس مذاکره با آمریکا را مذموم می دانستند ولی امروز آقای دکتر ظریف و دکتر روحانی و تیم مذاکراتی شان رفته اند و این گره را باز کرده اند و این امید هست که گره های بیشتری هم، به امید خدا، باز شود.

برخی سیاست ها از نظر آقای بازرگان بود که مردم باید به خانه هایشان بروند و در تجمعات و راهپیمایی ها شرکت نکنند تا کار را دولتمردان انجام دهند، برخی از کارشناسان مسائل سیاسی

می‌گویند این دیدگاه آقای بازرگان به دیدگاه مرد تئوریک دولت، یعنی آقای سریع القلم خیلی نزدیک است، زیرا آقای سریع القلم هم معتقد است مردم باید به خانه‌هایشان بروند و تعبیری همچون «لبوفروش»، «راننده تاکسی» و ... را استفاده می‌کنند. در مورد سیاست های این دولت و سیاست هایی که بازرگان داشته باید بگوییم که مثلاً در جایی آقای سریع القلم می‌گویند که مردم دیگر نباید در سیاست دخالت کنند و باید به خانه‌هایشان بروند، تعبیری از لبوفروش و راننده تاکسی دارند، آقای بازرگان هم در همان دوره بحثی داشتند که دیگر مردم بعد از انقلاب به خانه‌هایشان بروند و نباید در سیاست دخالت کنند. چه قدر سیاست های دولت فعلی و آقای بازرگان را به هم نزدیک می‌دانید؟

مواردی را که شما از آقای دکتر سریع القلم نقل می‌کنید بنده ندیده‌ام. اما این مطالب شما دو بخش دارد. بخش اول مربوط به شرایط بعد از انقلاب و دوران انتقال رژیم است و مشکلات مدیریتی که وجود داشت که امروز با استقرار دولت پس از سه دهه مطرح نیست. بخش دوم روش مدیریت صحیح دولت و جامعه است که اول انقلاب و امروز هم مطرح است. آنچه در دولت کنونی مطرح می‌شود، اعتدال و پرهیز از افراط و تفریط، خشونت و تاکید بر قانون‌گرایی و تدبیر است؛ این‌ها مفاهیم شناخته‌شده مدیریت سالم و عقلانی است. طبیعی است که مهندس بازرگان هم که با علوم پایه و معارف دینی و فرهنگ بشری آشنا بود، همیشه به‌عنوان یک مدیر به مسائل، این چنین نگاه می‌کرد.

به عبارتی این شعار اعتدال همان شعارهای آقای بازرگان است؟

بله، با تدبیر و عقلانیت در مدیریت هماهنگ است. این مدیر است که تصمیم نهایی را می‌گیرد؛ این که درست است یا نه، بحث دیگری است. نفس عقلانیت در مدیریت و رعایت اصول مدیریت در اداره کشور و این که وقتی شما سمتی را می‌پذیرید باید شایستگی، توانایی و تخصص انجام آن وظیفه‌ای که به شما محول می‌شود را داشته باشید، بسیار حائز اهمیت است. این اصولی که آقایان می‌گویند، هر آدم عاقلی در هر کجای دنیا که باشد و بخواهد درست عمل کند، همین نظر را دارد. مهندس بازرگان به‌عنوان یک مدیر با سابقه کشور که قبل از انقلاب سال‌ها استاد دانشگاه بود، در صنعت نفت مدیر بود، در لوله‌کشی آب تهران مدیر بود و در بخش خصوصی مدیریت کرده بود، مدیریت نهادهای مدنی و اجتماعی را برعهده داشت اما بعد از انقلاب می‌بیند دو نگاه وجود دارد؛ یک نگاه که او با تیزبینی آن را تشخیص می‌دهد، جریانی

است که می‌گوید که انقلاب باید «تداوم» پیدا کند، چه کسی این شعار را می‌دهد؟ موتور این شعار کیست؟ جریان‌هایی که به دنبال قدرت بودند، از راهکار تقویت فرایند «تداوم انقلاب» استفاده می‌کردند.

جریان دیگر حزب توده بود که سران و کادرهای آن از دی و بهمن ۵۷ که فضا نسبتاً باز شده بود، به ایران آمدند. آنها قوی‌ترین کادرها را داشتند و به‌لحاظ اطلاعاتی با کا.گ.ب روسیه ارتباط ارگانیک داشتند. بر اساس برنامه حزب توده که کیانوری در مصاحبه‌ها و نوشته‌های خود گفته بود، انقلاب اسلامی دو وجه دارد؛ یک وجه آن بدنه تکنوکرات و نیروهای کارآمد بودند و بخش دیگر روحانیت که با توده مردم ارتباط ارگانیک دارند. این جریان بر اساس طرح راهبردی خود دو تاکتیک را مورد اجرا گذاردند؛ یکی این که برای حذف نیروهای کارآمد انقلاب همانگونه که کیا نوری در مصاحبه‌ای تصریح می‌کند، واژه لیبرال را اولین بار در همان دی و بهمن قبل از انقلاب، بر پایه تجربیات انقلاب‌های مارکسیستی، مطرح می‌کند و ضمن نفوذ در رسانه‌ها، نهادهای انقلابی، کمیته‌ها و سپاه همین گفتمان را در فضای اجتماعی و نهادهای انقلابی پیگیری می‌کنند؛ به‌طوری که به سرعت در مدارس، نهادهای آموزشی و نمازهای جمعه شعار «مرگ بر بازرگان» و «مرگ بر لیبرال» تکرار می‌شد. تاکتیک دوم این جریان این بود که خودشان را پیرو خط امام (ره) معرفی کردند و نهضت آزادی ایران و این جریان قدیمی اسلامی را به عنوان جریان ضدانقلاب و مقابل امام (ره) معرفی کردند! با این هدف که کادرهای انقلاب را حذف کنند...

خط امام یا نهضت آزادی...

حذف کادرهای انقلاب شامل نهضت آزادی و تمام نیروهای متخصص و کارآمد که در دولت موقت مشغول کار بودند. در این برنامه ظاهراً حزب توده تصور می‌کرد که پس از حذف کادرهای انقلاب با برچسب لیبرال و آزادی خواه حذف روحانیت که پوسته‌ای بیش نیست با وارد کردن ضربه‌ای در فرصت مناسب، می‌توانند به اهداف خود که کسب قدرت بود نائل شوند!! علاوه بر کیانوری، مجاهدین‌خلق و گروه‌های همسو نیز شعار و فکر تداوم انقلاب را مرتب مطرح می‌کردند و البته جوانان پر شور را نیز تحت تاثیر قرار می‌دادند. مهندس بازرگان این واقعیت‌ها را می‌دید. خیلی از نیروهای مسلمانی که چپ بودند، همین گفتمان را داشتند. فکر می‌کردند که در این انقلاب باید همان افکار چپ مارکسیستی خودشان حاکم شود. ما باید

حضور داشته باشیم؛ یعنی انقلاب باید تداوم پیدا کند و ما حضور داشته باشیم. اصلاً بحث اصلی قدرت بود.

مهندس بازرگان نگاه ملی داشت و دنبال اصلاح جامعه بود. انقلاب شد، شاه رفت، امام (ره) آمد، دولت موقت آمد و برنامه‌ای داشت که باید براساس آن عمل می‌شد؛ رفراوندوم کنید، پیش‌نویس قانون اساسی و انتخابات مجلس را انجام دهید و رئیس‌جمهور را انتخاب کنید. در این ۹ ماه مطالبات سنگینی ایجاد کردند. اگر من بخواهم داستان مسائل دو سال اول بعد از انقلاب را که در مدیریت شهر تهران با آنها مواجه بودم بگویم، صحبت‌مان خیلی طولانی می‌شود.

برنامه این گروه‌ها این بود که سطح انتظار و مطالبات مردم را بالا ببرند تا دولت و انقلاب را زمین‌گیر کنند و بگویند کارآمد نیست. بنابراین ما باید بیاییم که توانایی اداره انقلاب را داریم! مهندس بازرگان می‌گفت که انقلاب شده و دیگر دوره تخریب تمام شده؛ حالا باید دنبال سازندگی باشیم و سازندگی هم یعنی مدیریت. دولت موقت جهاد سازندگی و سپاه پاسداران را راه‌اندازی کرد تا با جذب جوانان پر شور و علاقه مند کار سازندگی گسترش پیدا کند و هم از ارزش‌های انقلاب پاسداری شود.

گویا دولت خیلی به دنبال انحلال کمیته بود و یا آقای منصوری می‌گفتند که از طریق دولت موقت گارد ملی مطرح شده بود و از طرف آقای منصوری و برخی دیگر سپاه را تشکیل دادند...

آقای منصوری می‌گویند ما واژه سپاه را مطرح کردیم؟!

می‌گویند که ۴ گروه مطرح شد و در نهایت یک سپاه بود و یک گارد ملی و گفتند ما بیش از ۷۰ ساعت با نمایندگان دولت مثلاً آقای سازگارا جلسه داشتیم و در نهایت به این جا رسیدیم که مصوبه سپاه با این عنوان که زیر نظر فرمانده کل قوا یعنی رهبری یعنی ولی فقیه باشد با این اساسنامه ای که الان دارد، باشد.

آقای منصوری تاریخ را تحریف می‌کنند! این سوابق تاریخی را در سال ۸۷ گفته ام و چاپ شده است. امام تشکیل "گارد ملی" را مطرح کردند و دولت موقت مسئول تهیه اساسنامه آن بود. اولین پیش‌نویس و طراحی نام "سپاه پاسداران انقلاب اسلامی ایران" در فاصله ۲۲ بهمن تا ۷ اسفند که حکم شهرداری بنده صادر شد در معیت مرحوم آیت‌الله لاهوتی که نماینده

امام(ره) بودند صورت گرفته است. در اجتماع پادگان عباس آباد زمینه این اختلاف دیدگاه ها وجود داشت. اصل داستان این است که آقایان به همراه مرحوم محمد منتظری آمدند و گفتند سپاه زیر نظر شورای انقلاب باشد، حزب جمهوری اسلامی و مرحوم دکتر بهشتی هم دنبال این کار بودند. آنها می خواستند سپاه زیر نظر دولت موقت نباشد، در حالی که امام می خواستند دولت این کار را انجام بدهد و قبلا هم ابلاغ کرده بودند. اصل ماجرا این بود. من متاسف می شوم که بعضی از این آقایان واقعیت های تاریخی را که در روزنامه ها منتشر شده و توسط اشخاصی که هنوز در قید حیاتند و در حافظه دارند و گفته شده تحریف می کنند. ممکن است ما با کسی در برخی مواضع موافق نباشیم اما تاریخ را نباید تحریف کرد.

اما در خصوص نحوه تنظیم مناسبات منطقی در یک جامعه سالم و دموکراتیک که می خواهد با رأی مردم اداره شود، که در سطح جهانی و علمی شناخته شده است. مرحوم مهندس بازرگان از دیر باز این اصول را مطرح کرده و خود در دهه های ۳۰ و ۴۰ با تاسیس نهاد های مدنی و حزب به این نیاز راهبردی جامعه پاسخ داده اند. در یک جامعه قانون مند ارتباط آحاد مردم با مسئولان از طریق نهاد های مدنی، رسانه ها و احزاب سیاسی تنظیم می شود. یکی از شاخص های توسعه یافتگی جوامع حضور قانونمند این نهاد های اجتماعی است. تصور بنده این است که آقای دکتر سریع القلم نیز با همین نگاه علمی به حضور سازمان یافته و منظم مردم در عرصه عمومی تاکید دارند. اصول این فرایند نیز در قانون اساسی و قانون احزاب پیش بینی شده است.

نظر آقای بازرگان هم همین بوده؟

بله مردم باید بیایند در قالب نهادهای مدنی و احزاب و هر کدام به اندازه وزن خود بازگو کننده خواست مردم باشند. هر حزب و نهاد مدنی وزنی دارد. هر کدام بازگو کننده مطالبات مردم باشند.

راهپیمایی و تجمعات و این چیزها مطرح می شود. بحث حضور مردم در راهپیمایی ها و تجمعات است.

حضور مردم در راهپیمایی ها و تجمعات در قانون اساسی پیش بینی شده است و مردم برای طرح مطالبات خود می توانند با اطلاع و هماهنگی مسئولان مربوطه از این حق قانونی خود برای بیان نظرات و انتقادات خود بطور مسالمت آمیز استفاده کنند.

یعنی می گویند که در همه این موارد مردم نباید درگیر شوند؟

رسانه ها فضای مناسب دیگری است که نهادهای مدنی و صنفی می توانند از آنها برای انعکاس نظرات و دیدگاه های خود استفاده کنند. در کشور های توسعه یافته رسانه ها اعم از مکتوب، شنیداری، تصویری و مجازی نقش تعیین کننده ای در تنظیم مناسبات مردم با دولتمردان دارند. محدودیت های رسانه ای بطور طبیعی ضرورت اجتماعات و راهپیمائی ها را برجسته می کند. در اصول فصل سوم و پنجم قانون اساسی این حقوق اساسی مردم مشخص شده است. همه جای دنیا وقتی مردم نظری دارند، می توتند اعتراض خود را بیان کنند، باید دریچه برای بیان نظرات مردم باز باشد. این ها راهکارهایی است برای حفظ تعادل جامعه، بسته نبودن فضا و جلب مشارکت مردم است.

به نظر من آنچه آقای دکتر سریع القلم می گویند، یک نگاه علمی است که سیستماتیک و منظم و طبق قانون عمل بکنیم و به اصطلاح امروز پوپولیستی و توده وار عمل نکنیم. مردم باید حرف شان را مشخص و منظم کنند و در چارچوب یک نهاد مدنی و یک حزب قانونی و یک تشکلی بگویند هر جمعی که هویت مشخص و اساسنامه دارد بایستی بتواند نظرات خود را بیان کند.

مسئولان دولت و سایر نهادها و دستگاه هایی که در جایگاه تصمیم گیری و خدمت به مردم هستند از طریق رسانه ها و همچنین از طریق اجتماعات مدنی و صنفی و احزاب سیاسی نظرات مردم را دریافت و در تصمیم گیری ها مورد توجه قرار می دهند. دولت منتخب مردم که در این رابطه تعاملی با نظرات و دیدگاه های مردم در مواجهه قرار می گیرد، می تواند بطور مستمر متکی به آرای مردم تصمیم گیری کند. مجلس و شوراها هم در سطح روستاها، شهرها و استان ها می توانند همین نقش را در تقویت مدیریت آنها ایفا کنند. بنابراین آقای مهندس بازرگان و دولت موقت و روشنفکران دینی با این پیشینه همیشه مدیریت شان با نگاه عقلانیت و در راستای منافع ملی بوده و با نگاه تخصصی موضوعات را بررسی و مشورت می کردند؛ کارجمعی کرده و در چارچوبی قانونمند تصمیم گیری می کردند. وقتی تصمیمی می گرفتند، به خدا توکل می کردند و عمل می کردند. طبیعی است که باید چنین باشد؛ چه ۳۰ سال پیش، چه امروز و چه ۱۰ سال دیگر. این روش علمی است و همه جای دنیا این گونه عمل می کنند. مگر کشورهای پیشرفته چگونه عمل می کنند. پیامبر خدا(ص) در مدینه چگونه عمل می کرد؟ حتی در جنگ بدر که آن مسائل پیش آمد خدا می فرماید به رغم بعضی اشتباهاتی که مردم کردند "و شاورهم فی الامر" باز هم با همین آدم ها باید مشورت کنی. حضرت علی(ع) هم در دوران ۵ سال حکومت شان این

کار را می کردند. این الگوهایی است که ما از معارف دینی و تجربه بشری گرفته ایم.

پانویس

۱- تکذیب اعلامیه‌هایی که از سوی سازمان امنیت بنام نهضت آزادی منتشر شده است.

هموطنان ارجمند

نهضت آزادی ایران از چاپ و انتشار اعلامیه‌های مجعولی که بنام این جمعیت و برخلاف مرامنامه و اساس تشکیلات نهضت بوسیله سازمان امنیت و دستگاه‌های دیگر دولتی منتشر می‌شود اطلاعی نداشته و آنها را جداً تکذیب می‌کند.

عوامل استعمار و دستگاه‌های دولتی جدید می‌کنند که به وسایل ممکن این جمعیت را غیر قانونی اعلام کرده و موجبات ناراحتی رهبران زندانی آنرا فراهم نمایند. ملت ایران کاملاً هوشیار است و اینگونه نشریات را از اعلامیه‌ها و انتشارات واقعی نهضت تشخیص می‌دهد.

نهضت آزادی ایران

سال ۴۲

۲- اطلاعیه نهضت آزادی در ۵ آذر ۶۴ با عنوان «بعد از انتخابات ریاست جمهوری چه شد و چه باید کرد؟»؛ ۱-۲ - تجدید نظر یا ادامه برنامه؟ بعد از شکست (یا پیروزی) نهضت آزادی در انتخابات ریاست جمهوری و برانگیخته شدن احساسات و انتظارات و امیدواریهای هموطنان، در تهران و دورترین نقاط ایران، یک نوع حالت یأس و ترس در بعضی افراد پدیدار گشته تصور کرده‌اند که چون روش مبارزه قانونی مسالمت‌آمیز (یا پارلمانی) و وفاداری به نظام جمهوری اسلامی در اثر ممانعت آشکار هیئت حاکمه به بن‌بست رسیده و شکست خورده است باید راه‌های دیگری در پیش گرفت یا به صبر و انتظار پرداخته فعلاً دست از کار کشید. حقیقت این است که آنچه رخ داده بهیچ‌وجه شکست نبوده نباید موجب ترس و یأس شود بلکه مرحله‌ای و منزلی از سفر طولانی استبداد تا آزادی طی شده است. رد صلاحیت مهندس بازرگان برای نامزدی ریاست جمهوری ایران که شورای نگهبان، به دلیل ملاحظات و فشارهای سیاسی و به ناچاری، اعلام نمود برای ما موفقیت و انجام خدمت بود. پرده از چشم ناآگاهان و بلا تکلیفان و بسیاری از طرفداران برداشت. روش انحصارگرانه و بی‌قیدی دستگاه حاکمه به اصول و قوانین مصوبه و به تعهدات شرعی، که همان اهداف اولیه انقلاب و حقوق ملت است.

بررسی دو دیدگاه در جمهوری اسلامی^۱

زنه‌یاد مهندس مهدی بازرگان که مطابق متن حکم نخست‌وزیری دولت موقت مسئولیت برگزاری فراندوم و نظرخواهی از مردم را در ۱۲ فروردین سال ۵۸ بعهدہ داشت، اعلام کرد که در روز فراندوم، مردم به "جمهوری دموکراتیک اسلامی" رأی "آری" یا "نه" خواهند داد. این اظهارنظر مهندس بازرگان با واکنش آیت‌اله خمینی رهبر فقید انقلاب مواجه شد. ایشان فرمودند: مردم به "جمهوری اسلامی" رأی خواهند داد، "نه یک کلمه کمتر و نه یک کلمه بیشتر". البته در آن شرایط با اکثریت قاطع، حدود ۹۸ درصد مردم به "جمهوری اسلامی" رأی دادند. سؤال اصلی پس از ۳۵ سال از این رخداد مهم تاریخی این است که چرا مهندس بازرگان در آن شرایط این دیدگاه را مطرح می‌کند؟ برای پاسخ به این سؤال اجمالاً می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

- در ماده یک اساسنامه شورای انقلاب که در بهمن ماه ۱۳۵۷ به تصویب رهبر فقید انقلاب رسیده بود، عنوان "جمهوری دموکراتیک اسلامی" به شرح زیر پیش‌بینی شده بود: "ماده یک - هدف شورا: شورای انقلاب که پاسدار ثمرات قریب یک قرن مبارزات آزادیخواهانه و استقلال‌طلبانه و حق‌پرستی ملت ایران و جنبش‌های مجاهدانه بیست و هفت ساله‌ی بعد از ملی شدن صنعت نفت، بالاخص، انقلاب اسلامی همه جانبه پانزده ساله‌ی اخیر به رهبری امام خمینی می‌باشد، به منظور اجرای اهداف انقلاب در آستانه‌ی پیروزی و برای ایجاد حکومت "جمهوری دموکراتیک اسلامی" در ایران انتخاب و تشکیل می‌گردد.

در بند "د" ماده دو این اساسنامه مربوط به وظائف و اختیارات شورای انقلاب نیز آمده است:

"د تهیه قانون اساسی جمهوری دموکراتیک اسلامی برای عرضه به مجلس مؤسسان بعد از انقلاب امام خمینی"

- آیت‌اله خمینی، رهبر فقید انقلاب در سخنرانی‌ها و مصاحبه‌های خود در دوران اقامت در "نوفل لوشاتو" فرانسه، که خبرنگاران خارجی درخصوص نوع حکومت اسلامی مورد نظر ایشان سؤال می‌کردند، همواره بر دموکراتیک بودن نظام و اینکه مانند کشورهای اروپایی

^۱ یادداشت محمد توسلی - مجله شهر قانون اصفهان (بهار ۹۳) - ۱۳۹۲/۱۱/۱۹

نظام به آراء مردم متکی خواهد بود (نقل به مضمون)، تأکید داشتند. بر این اساس دیدگاه ایشان در اساسنامه شورای انقلاب منعکس شد و به تصویب ایشان رسید.

- احتمالاً رهبر فقید انقلاب و بسیاری دیگر از صاحب نظرات کلمه "دموکراتیک" را "زائد" تشخیص داده‌اند. زیرا واژه "جمهوری" خود بر جمهوریت و دموکراتیک بودن نظام تأکید دارد و بطور ضمنی "جمهوری اسلامی" خود قرائت دموکراتیک از قرآن و معارف اسلامی را در بطن دارد. بر پایه این برداشت پیش‌نویس قانون اساسی در دولت موقت تهیه و به تصویب شورای انقلاب و آیت‌اله خمینی نیز رسید که در آن اصل ولایت فقیه وجود نداشت و به عنوان "قانون اساسی جمهوری اسلامی" مورد تأیید قرار گرفت. بعلاوه در مرحله بعد، در قانون اساسی که در مجلس خبرگان قانون اساسی نهایی و اصل ولایت فقیه نیز به پیش‌نویس اضافه شد، همزمان اصل ۵۶ قانون اساسی وجود دارد که تصریح می‌کند:

"حاکمیت مطلق بر جهان و انسان از آن خداست و هم او، انسان را بر سرنوشت اجتماعی خویش حاکم ساخته است. هیچکس نمی‌تواند این حق الهی را از انسان سلب کند یا در خدمت منافع فرد یا گروهی خاص قرار دهد و ملت این حق خداداد را از طریق که در اصول بعد می‌آید اعمال می‌کند."

- اما مهندس بازرگان با بینش و شناخت تاریخی خود، به ویژه از جریان انقلاب مشروطه و در دوران‌های بعد به این واقعیت توجه داشت که عملاً روحانیون دو نگاه متفاوت درخصوص نقش مردم به حکومت دارند. در انقلاب مشروطه از يك سو مراجع بزرگی چون آخوند(محمد کاظم) خراسانی و میرزای (محمد حسین) نائینی نگاه مردمسالارانه برای اداره حکومت در جامعه اسلامی دارند و رأی مردم را منشأ قدرت می‌دانند. در حالی که جمع دیگری از روحانیون چون شیخ فضل‌اله نوری مخالف این دیدگاه بودند و مردم را مکلف به اجرای قانون اسلام می‌دانستند. این دو دیدگاه بطور نظری همواره مطرح بوده و طبیعی است که مهندس بازرگان نیز با نگاه راهبردی که داشت، با تأکید بر قرائت دموکراتیک و مردمسالارانه از اسلام، در آستانه فراندوم، مصوبه شورای انقلاب یعنی "جمهوری دموکراتیک اسلامی" را مطرح کنند.

مروری بر آثار مکتوب مهندس بازرگان که عموماً بر آیات محکم قرآن و واقعیات فرهنگی

- اجتماعی جامعه ایران و همچنین تجربه بشری متکی است، نشان می‌دهد که استبداد تاریخی در ایران به عنوان عامل اصلی عقب‌ماندگی مردم ایران معرفی شده است. حضور این فرهنگ استبدادی در جامعه ایرانی موجب شده است که هنوز مرکب فرمان مشروطیت خشک نشده، زمینه باز تولید استبداد "رضاخانی" فراهم شود. این روند را در تحولات صد ساله اخیر ایران می‌توان مشاهده کرد.

متن تهیه شده برای دفاعیه دادگاه نظامی در سال ۱۳۴۳ توسط مهندس بازرگان با عنوان "چرا با استبداد مخالفیم" (مجموعه آثار ۶) و مجموعه تلاش‌های مهندس بازرگان و یاران ایشان در نهضت آزادی ایران از سال ۱۳۴۰، برای تحقق ارزش‌های "آزادی، دموکراسی و حقوق بشر" در ایران و تأکید بر قرائت دموکراتیک و رحمانی از قرآن و معارف اسلامی بر این واقعیت‌های تاریخی توجه دارد، تا راه برای توسعه انسانی و پیشرفت کشور هموارتر گردد.

در یاد مانده‌ها و از یاد رفته‌ها/ از میرحسین تا بازرگان در ساختمان «یاد»

۱

ایمان پاکنهاد: «آقای بازرگان این اولین هشدار سازمان زیرزمینی انتقام به شماست!»؛ نوزدهم فروردین ۱۳۵۷ لحظاتی بعد از اینکه بمب در طبقه نهم ساختمان منفجر شد، مهندس بازرگان در پاگرد کاغذی پیدا کرد که رویش این جمله را نوشته بودند. برنامه‌ریزی کاملاً دقیق بود. بمب را درست روبه‌روی در ورودی واحد مهدی بازرگان کار گذاشته بودند. جایی که اگر تلفن زنگ می‌خورد، صاحبخانه مجبور بود از پشت در چوبی رد شود و گوشی را بردارد. هماهنگی‌ها انجام شده بود. می‌دانستند بازرگان همیشه خودش تلفن‌ها را جواب می‌دهد. یک نفر باید در همان نزدیکی‌ها، جایی دور و بر سفارت شوروی، از تلفنی عمومی به منزل بازرگان زنگ می‌زد و در همان حین، بمب منفجر می‌شد و تمام. همه‌چیز طبق برنامه پیش می‌رود. سکه داخل تلفن می‌افتد. انگشت‌های مرد انتقام شماره‌گیر فلزی را می‌چرخاند. فقط شش شماره تا انفجار و انتقام. بوق انتظار در گوش مرد می‌پیچد. بمب منفجر می‌شود. در متلاشی می‌شود. موج انفجار در ورودی و پنجره مقابلش در حال را از جا می‌کند و از طبقه نهم پرت می‌کند پایین. مهندس بازرگان گوشه‌ای حیران به تماشا می‌ایستد. جایی از برنامه‌ریزی‌ها ایراد داشته. یکی دو روز بود که تلفن توی حال ایراد پیدا کرده و زنگ نمی‌خورده. یازده شب آن شب، بازرگان مسیر برعکس را طی می‌کند تا برسد به تلفن توی اتاق...

این فقط یکی از حکایات ساختمان «یاد» است. آپارتمانی ده طبقه که یدالله سبحانی مدیر پروژه‌اش بوده و میرحسین موسوی و عبدالعلی بازرگان، مدیران شرکت «سمرقند»، مهندسان طراحی.

کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ فضل‌الله زاهدی را بر صدر دولت می‌نشانند. نخست‌وزیر کودتا، برخلاف تصمیم‌های محمد مصدق، نخست‌وزیر پیش از کودتا که نهضت ملی نفت راه انداخته بود، قرارداد کنسرسیوم^۱ را امضا می‌کند. مهدی بازرگان که استاد دانشکده فنی دانشگاه تهران است، همراه با یازده استاد دیگر دانشگاه تهران که در میان آن‌ها نام شخصیت‌هایی همچون یدالله

^۱گفتگوی محمد توسلی و جمعی از خانواده بازرگان با ایمان پاکنهاد - ماهنامه شبکه آفتاب - ۱۳۹۲/۱۲/۰۲
آ قراردادی که پس از کودتای ۲۸ مرداد بین دولت ایران و کنسرسیومی از شرکت‌های نفتی بین‌المللی برای بهره‌برداری از منابع نفتی ایران بسته شد.

سحابی هم به چشم می‌خورد، امضای خود را پای بیانیه‌ای می‌گذارند که به قرارداد کنسرسیوم معترض است: «تمام زحمات و محرومیت‌ها و خدمات و قربانی‌های ملت ایران در راه حصول حق ملی را می‌خواهند بر باد دهند. هیچ وقت وضع کشور ما به این اندازه اسف‌انگیز و دلخراش نبود، آزادی عمل جز برای اشخاصی که با دریافت دستمزد ناچیزی در صدد تأمین منافع استعماری باشند وجود ندارد، تمام روزنامه‌های مخالف دولت در توقیف، چاپخانه‌ها تحت کنترل شدید می‌باشند، انواع و اقسام فشار و تضيیقات برای ملیون و آزادی‌خواهان و شکنجه‌های وحشیانه برای مبارزان راه حقیقت و آزادی وجود دارد و اکثر زعمای قوم که مورد علاقه و تکریم ملتند، یا در گوشه زندان و اختفا بسر می‌برند یا تحت نظر مأمورین انتظامی می‌باشند. منظور غایی و اصلی از تمام این اعمال همانا انجام قراردادی برای نفت ایران و تثبیت اوضاع و احوال سابق است که مابین با حیثیت و استقلال و آزادی ملی است. هر قراردادی را که با چنین قیود و شروط و کیفیات امضاء و تصویب و مبادله نمایند منبعث و ناشی از اراده ملت ایران نیست و باطل و کان لم یکن و ملغی‌الاثر می‌باشد و برای ملت ایران به هیچ وجه الزام‌آور نخواهد بود.» یک نسخه از بیانیه را به دست محمدرضا پهلوی، شاه وقت ایران می‌رسانند. شاه خشمگین می‌شود و فوراً دستوری چند سطری خطاب به سپهبد زاهدی، نخست‌وزیر، می‌نویسد: «این‌ها را از دانشگاه اخراج کنید: دکتر یدالله سحابی، مهندس مهدی بازرگان، دکتر کریم سنجابی، دکتر محمد قریب و...»

دستور به گوش دکتر علی‌اکبر سیاسی، رئیس انتخابی وقت دانشگاه تهران، می‌رسد. او از اجرای دستور امتناع می‌کند تا اینکه زاهدی شخصاً به سیاسی تلفن و احضارش می‌کند. ورقه‌ای را که رویش اسامی استادان مغضوب نوشته شده از کتو میزش درمی‌آورد و می‌گوید: «اعلیحضرت امر فرموده‌اند این‌ها را از دانشگاه اخراج کنید... اعلیحضرت فوق‌العاده خشمناکند و اخراج فوری این‌ها را می‌خواهند.» سیاسی وقت می‌خواهد تا صحت و سقم ماجرا را دریابد. باز امتناع می‌کند. چند روز بعد «نخست‌وزیر تلفنی مرا خواست و گفت: جناب آقای رئیس دانشگاه این‌ها که می‌گویید به خرج اعلیحضرت نمی‌رود، ایشان اخراج این آقایان را خواسته‌اند. گفتیم: به خرج برود یا نرود من اگر دستم را قطع کنند، با ابلاغ اخراج این استادان موافقت نخواهم کرد. گفت همین‌طور؟ گفتیم همین‌طور. گفت: یعنی می‌گویید همین‌طوری به عرض برسانم. گفتیم

مختارید.»^۱

چندی بعد اما، هر دوازده استاد با دستور ملوکانه از دانشگاه تهران اخراج و حقوقشان قطع می‌شود. دوازده استاد اخراجی باید برای امرار معاش فکری بکنند. تصمیم می‌گیرند شرکت مهندسی «داد» مخفف دوازده استاد اخراجی دانشگاه را تشکیل دهند. یکی از استادان کنار می‌کشد و «داد» به «یاد» تبدیل می‌شود.

«یاد» تا چند سال محل درآمدزایی مهندس مهدی بازرگان و ده استاد دانشگاه دیگر می‌شود تا اینکه بازرگان را دستگیر و زندانی می‌کنند. پس از آنکه در ۱۳۴۶ بازرگان از زندان آزاد می‌شود، شرکت «یاد» را با شرکت «سافیر» ادغام و شرکت «سافیاد» را تأسیس می‌کند. دولت می‌گوید «ساف»، «سازمان آزادیبخش فلسطین» را تداعی می‌کند و اسم باید تغییر یابد و به این ترتیب «س» به «ص» تبدیل می‌شود و این شرکت با نام «سافیاد» پروژه‌های عمرانی را در دستور کار خود قرار می‌دهد. «یکی از ایده‌های ابتکاری آن شرکت، در روزگاری که هنوز آپارتمان‌سازی در ایران معمول نشده بود، ساختن چنین واحدهایی با مشارکت مردم به عنوان نهادسازی اجتماعی بود. ابتدا قرار بود چنین طرحی در دروازه شمیران، خیابان فخرالدوله، باغ فخرآباد پیاده شود که محوطه وسیعی داشت و برخی از تظاهرات مردمی جبهه ملی هم در سال‌های ۳۸ تا ۴۰ در آنجا برگزار می‌شد. طرح آن نیز به مدیریت مهندس حسین کرمانی، که از اولین فارغ‌التحصیلان دانشکده هنرهای زیبا بود، به مسابقه گذاشته و چندین طرح نیز فراهم شد، اما گویا سرمایه کافی برای این آپارتمان‌ها فراهم نشد و این پروژه متوقف ماند.»^۲

بشارت به مؤمنان

«و به موسی و برادرش (هارون) وحی کردیم که برای قوم خود، خانه‌هایی در سرزمین مصر انتخاب کنید و خانه‌هایتان را مقابل یکدیگر (و متمرکز) قرار دهید! و نماز را برپا دارید! و به مؤمنان بشارت ده (که سرانجام پیروز می‌شوند!)»^۳

اعضای شرکت «سافیاد» در یکی از جلسات ایده‌ای به ذهنشان می‌رسد: آپارتمانی چند طبقه بسازند که یاران نهضت آزادی با «ایده در کنار هم زندگی کردن همفکران برای صرفه‌جویی در وقت و تسهیل ارتباطات و تحکیم پیوندهای خانوادگی» آنجا سکونت کنند. «با الهام از آیه ۸۷

^۱ علی‌اکبر سیاسی، گزارش یک زندگی
^۲ گفت‌وگوی نگارنده با عبدالعلی بازرگان، فرزند ارشد مهدی بازرگان
^۳ ترجمه آیت‌الله مکارم شیرازی

سوره یونس که نزدیک هم ساختن خانه‌ها و تشکیل کلونی همفکران را به بنی اسرائیل در برابر نظام سرکوبگر فرعونى توصیه می‌کرد، برای زمین‌های شمالی خیابان غزالی، که با نظامات شهرداری آن زمان تراکم ساختمانی ۶۰۰ درصد داشت و احداث ساختمان ده طبقه را ممکن می‌کرد، مجدداً مطرح شد و با خرید دو یا سه خانه کهنه قدیمی متعلق به هموطنان زرتشتی اقدامات اولیه در ۱۳۵۱ آغاز شد. مدیریت و اجرای این پروژه به عهده مرحوم دکتر یدالله سحابی بود که آن زمان مدیرعامل شرکت صافیاد بود.^۱

یدالله سحابی، بعد از مکان‌یابی، طراحی ساختمان را به میرحسین موسوی می‌سپارد. «آقای مهندس میرحسین موسوی سبک خاصی در طراحی معماری داشت و بر نظراتش هم پافشاری می‌کرد. تا روزی که بر سر طراحی ساختمان مخصوصاً در قسمت نما با دکتر سحابی اختلاف نظر پیدا کرد و چون هر دو سخت‌گیر بودند آقای میرحسین موسوی دیگر همکاری را ادامه نداد. یادم هست آقای موسوی کاملاً بر تصمیمش استوار بود و حاضر به تغییر تصمیمش نبود.»^۲ پس از این اتفاق یدالله سحابی بلافاصله طراحی ساختمان را به مهندس عبدالعلی بازرگان، پسر ارشد مهدی بازرگان و همکلاسی سابق میرحسین موسوی در دانشگاه ملی می‌سپارد. «ایشان از بنده خواستند طرح معماری آن بنا را تهیه کنم و نظارت فنی ساختمان را نیز به عهده بگیرم که این وظیفه را تا خرداد ۱۳۵۲ که ساواک مرا دستگیر کرد و در دادستانی ارتش محکوم شدم، تا پایان سفت‌کاری ساختمان ادامه دادم و پس از آن این وظیفه به عهده آقای مهندس بهرامی گذاشته شد.» تا اینکه تابلو اتمام کار بر دیوار ضلع جنوبی ساختمان نصب می‌شود: «ساختمان یاد؛ تاریخ اتمام ۱۳۵۴.»

طبق نقشه‌ای که عبدالعلی بازرگان کشیده، طبقات همکف تا دوم با ورودی جدا به بخش اداری تعلق می‌گیرد و بقیه تا طبقه دهم به بخش مسکونی: هر طبقه دو واحد. نوبت به انتخاب واحدها که می‌رسد، مهندس بازرگان انتخاب طبقه را به همسرش ملک طباطبایی می‌سپارد. «به نظرم مادرم بیشتر مایل بودند در طبقات بالا منزل داشته باشند چون اشراف بیشتری به باغ سفارت روسیه داشت. طبقه دهم پیش‌تر فروش رفته بود به همین دلیل در طبقه نهم ساکن شدیم.» یدالله سحابی هم طبقه سوم را برمی‌گزیند و کمی بعد همسایه‌ها تکمیل می‌شوند و «در توافقی نانوشته

^۱گفت‌وگوی نگارنده با عبدالعلی بازرگان ^۲گفت‌وگوی نگارنده با مهندس بنی‌اسدی، داماد بازرگان

همگان رعایت نیت اولیه پایه گذاران را محترم می‌شمردند و سعی می‌کردند به همفکران بفروشند یا اجاره بدهند.^۱

«اهالی این ساختمان در آن زمان مثل یک خانواده بودند. در ایام جنگ و شب‌های بمباران که تهران در تاریکی فرومی‌رفت، با شنیده شدن صدای آژیر همه به راه‌پله طبقات پایین، در مجاورت منزل مرحوم دکتر سبحانی، می‌رفتیم. جمعیت زیادی در راه‌پله‌ها، مثل صندلی‌های آلفی تئاتر، می‌نشستند و کم‌کم پس از فرو نشستن تب و تاب و دلهره بمباران، صحبت‌ها گل می‌انداخت و از بحث سیاسی به گفت‌وگوهای دوستانه و خانوادگی می‌کشید. گاهی فراموش می‌کردیم در چه شرایطی هستیم. معمولاً کسی رادیویی به همراه داشت اما با اعلام وضعیت سفید بسیاری و معمولاً خانم‌ها، همچنان در گفت‌وگو بودند. حس می‌کردیم گرما و صمیمیت همسایه‌ها فضای سرد و تاریک این شب‌های پر دلهره را کم اثر می‌کند.»^۲

طبقه نهم، طبقه تاریخ

شش ماه پس از بمب‌گذاری «سازمان زیرزمینی انتقام» در ورودی آپارتمان شماره ۹۱، که منجر به اعلام جرم بازرگان خطاب به دادستان شهرستان تهران شد، آیت‌الله یحیی نوری (معروف به علامه نوری، از علمای شیعه) در میدان ژاله آن روزها، میان نمازگزاران معترض، سخنرانی کرد. حرف‌های این روحانی تأثیرگذار که بعدها هیچ‌گونه فعالیت سیاسی از او دیده نشد، نماز جماعت را به اعتراضی خونین تبدیل کرد تا جایی که «ژاله خون، ژاله دریای خون شد». آن روز «قرار بر این بود که همه هشت صبح برویم میدان ژاله. داشتیم می‌رسیدیم به میدان که گفتند تیراندازی شده. ده دقیقه دیر رسیده بودیم. داشتند زخمی‌ها را می‌بردند. آمدیم کنار. سریع آمدیم منزل پدر. نگران بودیم که آسیبی به پدر نرسیده باشد. چون آن موقع‌ها در نشریات و روزنامه‌ها مقالات و مصاحبه‌هایی با ایشان انجام می‌شد، نگران وضع ایشان بودیم. با خواهر کوچکترم سریع رفتیم خیابان غزالی. دیدیم مادرم خرید کرده و دارد به سمت خانه می‌آید. توضیح دادیم که چه اتفاقی افتاده. مادر گفت پدر صبح زود رفته قم تا با علما و بزرگان گفت‌وگو کند تا این خشونت‌ها و شلوغی‌ها کنترل شود. نگران وضع مردم بودند و می‌ترسیدند مردم در این برخوردها صدمه ببینند و رفته بودند برای مشورت که ببینند بزرگان قم چه راهی به نظرشان می‌رسد. رفتیم توی

^۱ گفت‌وگوی نگارنده با عبدالعلی بازرگان ^۲ گفت‌وگوی نگارنده با نوید بازرگان، پسر کوچک مهدی بازرگان

خانه پیش مادر که ببینیم چه می‌شود. ده دقیقه نگذشته بود که یک‌باره صدای ضربه شدید به در آپارتمان طبقه نهم شنیدیم. تا رفتیم دم در آن‌ها با ته اسلحه‌هایشان در را شکستند و باز کردند. چهار، پنج نفر بودند. همه لباس سبز کماندویی به تن داشتند. پلیس معمولی نبودند. با خشونت زیاد وارد خانه شدند. ما توی هال نشسته بودیم. گفتند همه روی کاناپه بنشینید و اسلحه‌ها را به سمت ما نشانه گرفتند. رفتند توی اتاق‌ها. همه اتاق‌ها را گشتند و تلفن‌ها را از پرز کشیدند. اجازه تکان خوردن به ما نمی‌دادند. فقط می‌گفتند ما دستور داریم بازرگان را دستگیر کنیم. ما هم گفتیم ایشان نیستند. گفتند می‌نشینیم تا بیایند. دستور داریم بگیریمشان. دور ساختمان را هم با ماشین‌های زیاد محاصره کرده بودند تا رفت و آمدها را کنترل کنند. ما گفتیم معلوم نیست مهندس کی بیاید. آن‌ها هم گفتند منتظر می‌مانند تا مهندس برگردد خانه. یکی، دو ساعتی نشستیم. حوصله همه سر رفته بود، هم ما هم مأمورها. مادر گفت ما گرسنه‌ایم، دست کم بگذارید بروم آشپزخانه و غذایی گرم کنم. اول گفتند از بیرون غذایی می‌گیریم. بعد یخشان آب شد و گرم گرفتند و مادر غذا گرم کرد و آن‌ها هم نشستند با ما غذا خوردند. کاپشن‌هایشان را درآوردند و همراه اسلحه‌ها گذاشتند زیر کاناپه که صحنه موقع غذا خوردن خیلی رعب‌انگیز نباشد. کمی با هم روزنامه خواندیم اما همچنان اجازه نمی‌دادند از آن اتاق خارج شویم. بعد نزدیک ساعت چهار بعدازظهر از پایین بی‌سیم زدند که مهندس را همین الان موقع ورود به خانه دستگیر کردیم و اعضای خانواده می‌توانند آزاد شوند. از پنجره که نگاه کردیم دیدیم ماشین‌ها رفتند و خانه از محاصره درآمد. داشتند پدر را می‌بردند زندان.»^۱

نخست‌وزیر همسایه

حدود ۴۰ سال از ساخت ساختمان «یاد» می‌گذرد. در این سال‌ها همسایه‌های زیادی به یاد آمده‌اند و از یاد رفته‌اند. حالا زوج جوانی در نزدیکی خانه بازرگان ساکن هستند که پیش از اجاره این خانه نمی‌دانستند نخستین رئیس دولت جمهوری اسلامی ایران در همسایگی‌شان خانه داشته. بوم بزرگ نقاشی روی زمین است. زنی با چشم‌های رنگ روغنی درشت به سمت چپ زل زده، موهایش هنوز خشک نشده. همسایه فعلی خانه بازرگان در طبقه دهم، نام اثرش را «زنان؟» گذاشته. تابلوهای دیگری هم بر دیوار است: «سمفونی خاموش»، «قاضی القضاة»، و «جنگ را چه کسی آفرید؟» مرتضی و رکسانا می‌گویند زندگی در این خانه حس متفاوتی دارد. چند روز

^۱گفت‌وگوی نگارنده با فرشته بازرگان، دختر مهدی بازرگان

پیش پستیچی نامه‌ای آورده که باید به دست شریف امامی می‌رسیده. شریف امامی خانه نبوده و پستیچی نامه را برگردانده. شریف امامی که درست در شصت و هشتمین سالروز تولدش، با صدور فرمان حکومت نظامی، جمعه سیاه را در میدان ژاله رقم زد، آنجا چه می‌کرده؟ چه کسی در ۱۳۹۲ نشانی ساختمان نخست‌وزیر بعد از انقلاب را به جای نشانی نخست‌وزیر قبل انقلاب جا زده؟ هیچ کس نمی‌داند. رکسانا می‌گوید خانه آرام است و ما هم. همسایه‌ها هم مهربانند. «بسیاری از سیاستمداران در موقعیت‌های متفاوت، در زمان ریاست و سیادت و در زمان فراغت و عزلت آدم‌های متفاوت و گاه متضادی می‌شوند. اما پدرم همیشه سادگی، صراحت و شوخ‌طبعی‌اش را همراه داشت. اینکه سهراب می‌گفت: «ساده باشیم چه در باجه یک بانک چه در زیر درخت» درباره او کاملاً صدق می‌کرد. پدرم یک‌جور صمیمیت با در و همسایه هم داشت. خوب یادش بود که وقتی همسایه‌ای را در آسانسور می‌بیند احوال دختر یا پسرش را به اسم پرسد.»^۱

مردی با ریش پرفسوری و لباس اتو کشیده به جمع اضافه می‌شود. ته لهجه آذری دارد. سخن‌ها گل می‌کند و از جاده‌سازی‌هایش می‌گوید. از اینکه با طرح مهندسی او کشتی بزرگ غرق شده‌ای را از خلیج فارس بیرون کشیده‌اند. به مهدی بازرگان که می‌رسد، فقط می‌گوید: «همسایه خوبی بود. همسایه خوبی بود.»

واحد ۹۱ در سال ۹۲

پس از اینکه ملک خانم طباطبایی طبقه نهم را برای سکونت انتخاب می‌کند، بازرگان تصمیم می‌گیرد هر دو واحد این طبقه را بخرد و تیغه وسط را بردارد. این طوری خانه ۳۲۰ متری بازرگان به هر چهار جهت جغرافیایی مشرف می‌شد. اما طراحی داخلی چگونه است؟ پس از در ورودی، هال کوچکی است که پنجره بزرگش به غرب تهران و ساختمان تالار وحدت و بخشی از باغ پهناور سفارت شوروی سابق نگاه می‌کند. ضلع شمالی خانه، سمت راست ورودی، دری است که به سالن باز می‌شود با کف موزائیکی و قرنیزهای سنگی. ضلع جنوبی خانه هم اتاق خواب‌ها هستند و از پنجره‌هایش باغ سفارت، با درخت‌های پیر کاجش، دیده می‌شود. آشپزخانه هم چسبیده به هال است. آقای حکیمی، از دوستان و همفکران مهندس بازرگان، واحد ۹۱ ساختمان «یاد» را سال ۶۹ از مهندس بازرگان به قیمت هفت میلیون تومان خرید و اکنون ساکن خانه نخست‌وزیر دولت موقت است. می‌گوید این خانه باید موزه شود چون حامل بخشی از تاریخ

^۱گفت‌وگوی نگارنده با نوید بازرگان

معاصر ایران است. تمام گوشه و کنار خانه را با علاقه نشان می‌دهد؛ از جای کتابخانه که توی سالن بوده تا اتاق سیستم تهویه هوای مطبوع که اختراع بازرگان بوده. بازرگان در ۱۳۴۸ دستگاه تهویه هوای مطبوع را با نام «زنت» (مخفف زمستانی - نیمه - تابستانی) در اداره اختراعات ثبت کرده. «این یکی از اختراعات آقای مهندس بازرگان بوده.» حکیمی هر وقت اسم بازرگان را به زبان می‌آورد، ابروهایش را بالا می‌برد و چشم‌هایش را درشت‌تر می‌کند. جای بمب فروردین ۵۷ را هم هنوز حفظ کرده، موزائیکی سیاه در آستان ورودی و چارچوب فلزی در که تورفتگی‌های ناشی از انفجار هنوز بر آن باقی است. چای آقای حکیمی روی پیشخوان چوبی آشپزخانه سرد می‌شود.

ساختمان خاکستری «یاد» دو بر است؛ یک در با حفاظ چهارخانه فلزی از کوچه پشتی به طبقات مسکونی باز می‌شود و در دیگر از خیابان اصلی به واحدهای اداری. حیاط از در مشبک پیداست. جایی که این حیاط به حیاط خلوت پشت ساختمان ختم می‌شود راه‌پله اختصاصی واحدهای اداری قرار گرفته که بنیاد بازرگان و بنیاد شریعتی و شرکت مهندسی صافیاد در آن است. اولین چیزی که در ورودی بخش مسکونی دیده می‌شود صندوق‌های کوچک پستی چوبی است که روی هم ردیف شده‌اند. پیش‌تر در سمت چپ لابی، نمازخانه ساختمان بوده و اهالی ساختمان نماز را آنجا به جماعت می‌خواندند. در راهرو دو آسانسور (باری و نفربر) به انتظار است. بر دیوار اتاق آسانسور باری، مهر سازنده آسانسور دیده می‌شود: *abolhassan diba* بسیاری از ساکنان اصلی، در طی سال‌ها، خانه‌های خود را واگذار کرده‌اند اما به گفته عبدالکریم حکیمی «بیشتر کسانی که ساکن این ساختمان هستند، با تفکر بانیا نش بیگانه نیستند». مالک سه واحد این ساختمان مهندس عباس تاج، وزیر نیروی دولت موقت، بود که بعد آن‌ها را به افراد مختلفی واگذار کرد. پس از آنکه بازرگان واحد ۹۱ را به حکیمی فروخت، واحد کناری (موقع فروش تیغه وسط را دوباره کار گذاشته بودند) را هم به یکی از شاگردان خود در دانشکده فنی فروخت که بعد از چند دست جابه‌جا شدن به دست مالک فعلی افتاد. ساختمان هنوز هم هیات مدیره‌ای اداره می‌شود و گهگاهی که موعد پرداخت شارژ واحدها می‌گذرد، در جلسه هیات مدیره یاد نخستین ساکنان و «نظم کارهایشان» زنده می‌شود.

گالین دوپل در ساختمان

«آقای رینالدو گالین دوپل نماینده کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل متحد، که به همراه

هیاتی به ایران آمده بودند، روز جمعه ششم بهمن ماه جاری در منزل مسکونی آقای مهندس بازرگان حضور پیدا کردند و با ایشان و آقای دکتر یزدی و مهندس توسلی درباره وضعیت حقوق بشر در ایران به گفت‌وگو پرداختند.^۱ این تنها سند از برگزاری آن دیدار در منزل بازرگان است که در مجموعه اسناد نهضت آزادی منتشر شده است. سال بعد (۱۳۶۹) هم گالین دوپل دوباره به تهران می‌آید و کتاباً از بازرگان درخواست ملاقات می‌کند و این دیدار با حضور ابراهیم یزدی در منزل بازرگان برگزار می‌شود. «جلسه‌ای که در ۱۳۶۸ با گالین دوپل برگزار شد در منزل مرحوم بازرگان بود. من هم که سابقه زندان سیاسی در سال ۶۷ داشتم در جلسه با ایشان بودم. البته جلسات شورای مرکزی نهضت هم آنجا برگزار می‌شد، به ویژه در سال‌های ۵۶ و ۵۷ که بخش قابل ملاحظه‌ای از مدیریت انقلاب در آن ساختمان صورت می‌گرفت.»^۱

ساختمانی که به قول محمد توسلی «تصمیمات کلیدی جنبش اجتماعی ایران آنجا گرفته می‌شد»، میزبان مراسم مذهبی اجتماعی هم بوده. توسلی به یاد می‌آورد که «در دوره بعد از ۱۳۷۳ و فوت مرحوم بازرگان، منزل دکتر سحابی [در طبقه سوم] برای سال‌های طولانی میزبان جلسات سیاسی و اجتماعی بود؛ از جمله شب‌های احیای ۲۱ رمضان که علاوه بر سخنران‌های مختلف، خود مراسم احیا را مرحوم دکتر یدالله سحابی برگزار می‌کردند. در سنین کهولت ایشان در مقام ریش سفید و پیشکسوت از فعالان و شخصیت‌های سیاسی دعوت می‌کردند و در مقاطعی نقش مؤثری در اقدامات اجتماعی و بعضاً سیاسی داشتند. در آستانه انقلاب در سال ۵۷ قرار بود در آن ساختمان مصاحبه‌ای مطبوعاتی برگزار شود که ساواک اجازه نداد.»

ساکنان یاد

پیش از آنکه ساختمان ده طبقه «یاد» در خیابان غزالی تهران ساخته شود، ایرانیان زرتشتی در آن مستطیل زندگی می‌کرده‌اند، با آداب خودشان. کمی آن طرف‌تر ناقوس کلیسای رنگی زنگ می‌خورد. روبه‌رو، خانه باغ امیراتابک اعظم صدراعظم قاجار بوده که بعدها شد باغ سفارت روسیه و میزبان کنفرانس تهران. چرچیل و روزولت و استالین به آن باغ و آن خیابان آمدند. پیش‌ترها هم مردم دست به دست هم داده بودند و یکی از اصلی‌ترین قنات‌های تهران را در همین مسیر ساخته بودند. منطقه‌ای که قبل‌ها اعیان‌نشین‌های تهرانی را میزبانی می‌کرد بعدها از سکه افتاد. ساختمان «یاد» را ساختند و ساکنان هیات مدیره را برگزیدند. «این کار با توافق جمعی

^۱گفت‌وگوی نگارنده با محمد توسلی، از اعضای ارشد نهضت آزادی

انجام می‌شد و هر از چندی به نوبت در خانه‌های یکدیگر مهمانی می‌دادند.» یدالله سحابی عضو هیات مدیره شد و بازرگان «به دلیل مشغله‌های زیاد کاری و فکری» به اعضای هیات مدیره مشاوره می‌داد. آدم‌های زیادی به این ساختمان آمدند و رفتند. عبدالعلی بازرگان می‌گوید: «انسان‌ها هم می‌میرند و صحنهٔ حیات را ترک می‌کنند، ساختمان که جای خود دارد. حالا به اختیار مالکان فعلی بستگی دارد که بخواهند آن را نگه دارند یا بکوبند.»

اظهار نظر در مورد پیش نویس قانون احزاب^۱

با سلام و احترام،

پیرو اعلام در یکی از برنامه های گفتگوی سیاسی در سیمای جمهوری اسلامی ایران و درخواست از احزاب برای اظهار نظر در مورد پیش نویس جدید قانون احزاب، موارد زیر را درباره پیش نویس ارائه شده به استحضار میرسانیم:

۱. در تبصره ۳ ماده ۳ پیش نویس قانون احزاب نوشته شده است: « تازمانی که متقاضیان پروانه فعالیت حزب را دریافت نکرده اند حق فعالیت های سیاسی و حزبی ندارند»، در صورتی که طبق اصل بیست و ششم قانون اساسی: «احزاب، جمعیت ها، انجمن های سیاسی و صنفی و انجمن های اسلامی و اقلیت های دینی شناخته شده آزادند مشروط به اینکه اصول استقلال، آزادی، وحدت ملی، موازین اسلامی و اساس جمهوری اسلامی را نقض نکنند، هیچ کس را نمیتوان از شرکت در آنها منع کرد و یا به شرکت در یکی از آنها مجبور ساخت. »

این نگرش قانون گزار در ماده ۶ قانون احزاب، که در مجلس دوره اول بررسی و در تاریخ ۱۳۶۰/۶/۷ به تصویب رسید، نیز مشهود است: « فعالیت گروهها آزاد است، مشروط به اینکه مرتکب موارد مندرج در بندهای ماده (۱۶) این قانون نگردند.»

بدین ترتیب، بنا بر اصل ۲۶ قانون اساسی و قانون احزاب مصوب مجلس، فعالیت احزاب و گروهها علی الاطلاق آزاد است و قانون گزار هیچگاه گروهها را به ثبت و اخذ پروانه ملزم نکرده است. با مراجعه به مذاکرات مجلس خبرگان در بررسی پیش نویس قانون اساسی و مذاکرات مجلس شورای اسلامی در هنگام تدوین و تصویب قانون احزاب مشخص میشود که اداره هر دو مجلس مخالفت با اعطای قدرت به دولت و دستگاههای حکومتی برای تشکیل و فعالیت احزاب بدون رعایت کامل موازین قانونی بوده است. با توجه به مطالب بالا، مفاد پیش نویس قانون احزاب در مورد ماده ۳ (تبصره ۳) مغایرت آشکار با اصل ۲۶ و روح قانون اساسی دارد.

۲. اصل ۱۶۸ قانون اساسی رسیدگی به اتهامات سیاسی و مطبوعاتی را در دادگاههای عادی

^۱ نامه محمد توسلی و چهار عضو ارشد نهضت آزادی ایران به وزیر کشور - ۱۳۹۲/۱۲/۵

و علنی با حضور هیأت منصفه مقرر کرده است. ماده ۱۶ قانون احزاب موجود جرایم سیاسی را برای احزاب تعریف کرده است. در ماده ۷، تقاضای انحلال حزب خاطی به وسیله کمیسیون ماده ۱۰ از دادگاه خواهد بود و در ماده ۱۹ قوه قضائیه موظف شده است که در مدت حداکثر یک ماه لایحه تشکیل هیأت منصفه را به مجلس تقدیم کند. اما، در پیش نویس قانون احزاب جدید، رعایت اصل ۱۶۸ قانون اساسی در رسیدگی به تخلفات احزاب به کلی حذف شده است و گویا کمیسیون ماده ۱۰ به عنوان یک نهاد قضایی در مورد احزاب تصمیم گیری میکند (ماده ۱۹ پیش نویس قانون احزاب جدید) و نه تنها در مورد احزاب، بلکه طبق بند ۱۰ ماده ۱۱، به شکایت اشخاص حقیقی و حقوقی نیز رسیدگی میکند.

در مذاکرات مجلس اول، هنگام بحث در مورد قانون احزاب، این مسأله مورد توجه و بحث بوده است و برخی از پیشنهادها نمایندگان بر همین اساس که کمیسیون ماده ۱۰ یک نهاد قضایی است رد شد.

۳. در ماده ۱۴ قانون احزاب، از گروههای متقاضی پروانه خواسته شده است که در اساسنامه و مرامنامه‌شان التزام به قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران را درج کنند ولی در تبصره ۵ ماده ۲ پیش نویس قانون جدید احزاب خواسته شده است که متقاضیان دریافت پروانه در اساسنامه و مرامنامه خود التزامشان را به قانون اساسی و اصل ولایت فقیه اعلام کنند در این باره به شرح زیر توضیح می‌دهیم:

اصل ولایت فقیه همان اصل ۱۱۰ قانون اساسی است و وقتی که یک حزب بر طبق مرامنامه و اساسنامه اش خود را ملزم به رعایت قانون اساسی میدانند دیگر تصریح و تاکید بر یک اصل قانون ضرور نیست و اگر قرار است که بر موضوعی از قانون اساسی تاکید گردد بهتر است که فصل سوم قانون اساسی که حقوق ملت در آن درج شده است، مورد توجه قرار گیرد.

۴. در ماده ۷ قانون فعلی احزاب، در مورد افرادی که نمی‌توانند حزب تأسیس کنند یا عضو هیأت رهبری حزب شوند اعلام شده است که اعضای ساواک و مقامات رژیم سابق مشمول این ممنوعیت هستند ولی در پیش نویس قانون جدید احزاب، علاوه بر موارد بالا، موارد دیگری، از جمله محکومان به جرایم ضد امنیت داخل و خارج کشور ذکر شده

است.

همان طور که میدانیم، در حوادث مختلف بعد از پیروزی انقلاب، بویژه بعد از انتخابات سال ۸۸، به علت عدم تعریف و نبودن قانون در مورد جرم سیاسی، تعداد زیادی از فعالان سیاسی کشور به جرایم ضد امنیت کشور متهم و محکوم شده‌اند و بر طبق قانون جدید از حق عضویت در احزاب محروم خواهند شد.

در پایان، انتظار می‌رود که وزارت کشور دولت یازدهم، بر اساس برنامه های اعلام شده جناب آقای دکتر روحانی، برای احقاق حقوق اساسی ملت و سوگند ایشان که «... پاسدار قانون اساسی کشور باشم و از آزادی و حرمت اشخاص و حقوقی که قانون اساسی برای ملت شناخته است حمایت کنم...» هر چه سریعتر ترتیبی فراهم کند که پیش نویس مذکور از دستور کار مجلس خارج شود و اصلاحیه ای بر پایه اصل ۲۶ قانون اساسی و هماهنگ با برنامه های دولت برای تقویت احزاب و نهادهای مدنی تهیه گردد و برای بررسی و تصویب در اختیار مجلس شورای اسلامی قرار گیرد.

در صورتی که برای تهیه پیش نویس از امضا کنندگان زیر نیز دعوت شود، تجربیات و نظراتمان را با کمال علاقه و جدیت عرضه خواهیم کرد.

مهندس محمد توسلی دکتر علی اصغر غروی مهندس هاشم صباغیان مهندس سیدعلیرضا
هندی دکتر ابراهیم یزدی

رونوشت:

جناب آقای دکتر روحانی - ریاست محترم جمهوری - جهت اطلاع و دستور رسیدگی

رسالت نهضت آزادی " جنگ حجت " است نه " جنگ قدرت " ۱

در نوزدهمین سالگی در گذشت مهدی بازرگان بر آن شدیم تا در این شماره به بحث و بررسی آرا و تفکرات او و نهضت آزادی بپردازیم. بدین منظور سراغ محمد توسلی از اعضای نهضت آزادی و عضو هیأت مذاکره کننده با آمریکا همراه مهندس بازرگان رفتیم. محمد توسلی عضو شورای مرکزی و رئیس دفتر سیاسی نهضت آزادی است. او بعد از انقلاب به عنوان اولین شهردار تهران برگزیده شد. دیدا با توسلی مشحون از ناگفتنی ها بود. توسلی سخت دلگیر بود از آنچه بر سر وی و همفکرانش آمده بود، اما بیشتر از دلگیر بودن امید وار بود. امیدوار به تغییری که به دست نسل سوم انقلاب رخ دهد. گفت و گو با توسلی داستان تلخ " فهمیده نشدن " را تداعی می کرد. داستان ماندن و سوختن و ساختن. حرف هایش زیاد بود اما خوب می دانست که همه چیز را نمی شود چاپ کرد. پیش از دیدار با وی تصور مواجه با یک شخص بسیار جدی را در ذهن خود مرور می کردیم اما گفت و گوئی که بیش از دو ساعت بطول انجامید باعث شد تصویر محمد توسلی به عنوان یک انسان بسیار صمیمی و دلسوز در ذهنمان تثبیت شود. گفت و گویی را که ملاحظه می فرمائید متن مصاحبه ایست که با ایشان انجام دادیم:

مهدی بلباسی، محمد جواد شمسی

محمد جواد شمسی: سلام آقای مهندس. خیلی ممنونیم از این که وقتتان را در اختیار ما قرار دادید، باعث افتخار ماست... به نظر شما جریان روشنفکری دینی، چنین قرائتی از دین از چه تاریخی و توسط چه گروه‌ها و اشخاصی در ایران به وجود آمد.

من خوشحال هستم که نسل شما نسبت به سوابق روشنفکری دینی حساس و علاقه‌مند هستید. روشنفکری دینی واژه‌ای نیست که سابقه طولانی داشته باشد، به لحاظ تاریخی باید بگویم که از دوره سید جمال‌الدین اسدآبادی آغاز شده است. در انقلاب مشروطه اشخاصی تأثیر گذار هستند که می‌خواهند معارف دینی را با شرایط روز هماهنگ کنند. مثلاً شما با اسم آخوند خراسانی و میرزای نائینی برخورد می‌کنید. به لحاظ تفکر اجتماعی آنان برداشت مردم سالارانه و دموکراتیک از اسلام دارند. در تقابل با آنان روحانیونی مانند شیخ فضل‌الله نوری هستند که با این دیدگاه اجتماعی مخالفند و چنین برداشتی را از اسلام ندارند. اگر بخواهیم کمی جلوتر بیاییم،

^۱ خط مشی نهضت آزادی در گفت و گو با محمد توسلی - گاهنامه زیر سوال، نشریه دانشجویان دانشگاه صنعتی شریف - ۱۳۹۲/۱۲/۹

بعد از بیست سال دوران اختناق رضا خان، در سالهای هزاروسیصد نوزده و شهریور بیست هست که نسبتاً فضای باز سیاسی در ایران فراهم میشود، مرحوم طالقانی که از حوزه قم به تهران آمدند با زمینی خانوادگی که داشتند یک راه جدیدی را آغاز می کنند. خود من هم آن موقع دانش آموز دبستان بودم، از مرحوم طالقانی دعوت کردیم که نیمه شعبان برای ما صحبت کنند. ایشان در رابطه با فلسفه انتظار با ما صحبت کردند. ببینید طالقانی کسی بود که از حوزه آمده بود و با یک جمع دانش آموز در پانزده شعبان می خواهد صحبت کند، ایشان می خواهد بذرهایی را در ذهن جوانان بکارد. این صحبت ایشان که حدود شصت و پنج سال قبل انجام گرفته هنوز در گوش من صدا می کند. فلسفه انتظار و امید به آینده، ایشان موضوع انتظار را طوری مطرح می کنند که بجای تخریب ذهنیت مخاطب و دعوت به بی عملی، امید به آینده و دعوت به عمل اجتماعی را تقویت می کنند. در سال هزاروسیصد و بیست، ایشان مجله دانش آموز را پایه گذاری می کنند. اولین سرمقاله ای این نشریه با نقل حدیثی به موضوع بسیار مهم «بازگشت به قرآن» برای زدودن پیرایه ها و خرافات تاریخی می پردازند. به تدریج از مهندس بازرگان درخواست مقاله می کنند و این پیوند شکل می گیرد. پیوند مهندس بازرگان و دکتر سبحانی نیز این گونه شکل می گیرد که در سفر مراجعت به ایران، در کشتی با هم آشنا می شوند. در واقع باید گفت که در دوره جدید نطفه های روشنفکری دینی از شهریور بیست منعقد شده است. در دهه بیست فعالیت آنان عمدتاً کار فرهنگی است. کار فرهنگی به تدریج تبدیل به کار اجتماعی می شود. انجمن اسلامی دانشجویان که سال بیست و یک در دانشکده پزشکی دانشگاه تهران تاسیس می شود، خود به خود دنبال استادی می گردند که بتواند برایشان صحبت بکند، خوب مهندس بازرگان را دعوت می کنند. خود مهندس بازرگان هم انگیزه دارند که با نسل جوان ارتباط پیدا کنند، بدین ترتیب از شهریور بیست تا سال سی، این دهه را بایست دورانی دانست که پیشگامان روشنفکری دینی تمرکز بر روی کارهای فرهنگی و اجتماعی دارند و وارد کار سیاسی نشده اند، موافق هم نیستند، زیرا تا بسترهای فرهنگی - اجتماعی آماده نباشد، کار سیاسی مفید نیست، ریشه دار و قابل تداوم هم نخواهد بود. سال های دهه سی دوران نهضت ملی ایران است، بحث ملی شدن صنعت نفت، دوران حضور دکتر مصدق و نقشی که او در بالندگی جنبش اجتماعی در ایران ایفا می کند، خوب به طور طبیعی روشنفکران را تحت تاثیر قرار می دهد ولی هنوز مهندس بازرگان و این جریان وارد عرصه کار سیاسی نمی شوند، اما همکاری مدیریتی شان با دولت ملی دکتر مصدق آغاز می شود.

این همکاری در غالب خلع ید از شرکت های انگلیسی صورت می گیرد. سپس موضوع مدیریت لوله کشی آب تهران مطرح می شود و ایشان به عنوان مدیر سازمان آب تهران انتخاب می شوند. در خاطرات مهندس بازرگان آمده است که ایشان پروژه لوله کشی را از جنوب شهر تهران شروع می کنند، چون اگر از شمال شهر شروع می شد ممکن بود به جنوب شهر نرسد و ایشان به مسائل مدیریتی در این حد دقت داشتند و این امر توجهشان را به قشر های نیازمند جامعه نشان می دهد. با زمینه های فکری ای که داشتند بعد از کودتای بیست و هشت مرداد سال سی و دو عملاً از سازمان آب هم مستعفی می شوند و کنار می آیند. وقتی کودتا انجام می شود احساس مسئولیت اجتماعی- سیاسی جدیدی برای پیشگامان روشنفکری دینی مطرح می شود و با علاقه ای که به دکتر مصدق و نهضت ملی ایران و تحلیلی که از شرایط داشتند، بعد از کودتای بیست و هشت مرداد سال سی و دو در کنار آیت الله زنجانی و دیگر فعالان سیاسی نهضت مقاومت ملی را تشکیل می دهند و عملاً وارد فاز سیاسی می شوند. می دانید که نهضت مقاومت ملی نقش موثری در تداوم اهداف نهضت ملی ایران دارد. برای تفصیل رویدادهای این دوره بایستی به اسناد این دوره مراجعه کنید. نهضت مقاومت ملی از مطالبات تاریخی مردم در نهضت ملی پاسداری کرد و رژیم کودتا نتوانست مشروعیت پیدا کند. طی سال های چهل و چهار تا چهل و پنج برخورد با فعالان نهضت مقاومت شروع می شود و مهندس بازرگان دو بار به همراه جمع زیادی از فعالان نهضت ملی بازداشت می شوند.

در نهضت مقاومت ملی علاوه بر اعضای احزاب ملی عده ای به صفت شخصی مشارکت دارند. جمعی از این اشخاص کسانی هستند که سابقه عضویت در انجمن اسلامی دانشجویان را داشتند، اما هویت تشکیلاتی سیاسی نداشتند. این اعضای انجمن اسلامی دانشجویان که فارغ التحصیل شده بودند و در فضای سیاسی دهه ی سی جذب نهضت مقاومت ملی می شوند، عملاً طیف فعالان مسلمان و به نوعی روشنفکری دینی هستند که سابقه ی سیاسی نداشتند، در درون نهضت مقاومت ملی در کنار هم قرار می گیرند و تجربه کار سیاسی پیدا می کنند. بازداشت های این دوره مهندس بازرگان خیلی آموزنده است. ایشان در خاطرات خود و همچنین مهندس سحابی که با مهندس بازرگان هم سلول بودند نیز توضیح داده اند. در زندان این سوال برایشان مطرح می شود که چرا ما نمی توانیم با هم کار جمعی داشته باشیم؟ چرا فعالان سیاسی که از احزاب سیاسی مختلف به درون نهضت مقاومت ملی آمده اند، از حزب ملت ایران، از حزب

ایران و ...، وقتی در سازمان نهضت مقاومت ملی کنار هم قرار گرفتند، همکاری آنان همواره با مشکل روبرو بوده است؟. خوب این سوال کلیدی بود، مهندس بازرگان با آن هوشمندی‌ای که داشت وقتی با مساله‌ای برخورد می‌کرد، آن مساله را رها نمی‌کرد، مساله را بررسی می‌کرد، تحلیل می‌کرد، کوشش می‌کرد تبدیل کند به یک پروژه که در واقع بتواند اگر گره‌ای در جایی وجود دارد آن را باز کند.

اولین سخنرانی مهندس بازرگان در سال سی و شش، پس از آزادی، در جشن عید فطر انجمن اسلامی دانشجویان بود که در سالن دانشکده کشاورزی کرج برگزار شد. این سخنرانی با عنوان «احتیاج روز» یکی از آثار کلیدی ایشان است. متن سخنرانی بصورت جزوه همان موقع چاپ شده و در مجموعه آثار هشت مهندس بازرگان آمده است. در دو مقاله‌ای که راجع به این سخنرانی در سال‌های اخیر نوشته‌ام، آورده‌ام که «احتیاج روز»ی که مهندس بازرگان سال سی و شش مطرح کرد، که حدود پنجاه سال از آن سخنرانی می‌گذرد، امروز نیز احتیاج روز ماست. در آن سخنرانی مهندس بازرگان، ریشه‌های این رفتار اجتماعی ما یعنی تکروی، خودخواهی، خودبینی و ... که موجب می‌شود افراد نتوانند با هم کار جمعی داشته باشند، را ارائه داده‌اند.

یکی از خروجی‌های دیدگاه مهندس بازرگان پس از این زندان‌ها، برای این‌که به این نیاز کار جمعی پاسخ دهند، نهادی را تشکیل می‌دهند، به نام «متاع» که مخفف «مکتب تربیتی، اجتماعی، عملی» است. از یک جمعی از صاحب‌نظران و گروه‌های مختلف اجتماعی دعوت می‌کنند، این جمع هیچ نمود خارجی تا پیروزی انقلاب نداشت و کارشان برنامه‌ریزی تحلیل در جهت ایجاد نهادهای اجتماعی و بستری‌هایی که افراد قبل از این‌که وارد عرصه سیاسی شوند، در این نهادها تربیت اجتماعی پیدا کنند. سال سی و شش انجمن اسلامی مهندسين، سال سی و هفت انجمن اسلامی معلمان و سپس انجمن اسلامی پزشکان و بانوان و نهادهای فرهنگی و حتی اقتصادی دیگر تشکیل می‌شود. در نارمک، دکتر سبحانی دبیرستان کمال را پایه‌گذاری می‌کند. شرکت‌های اقتصادی، مثل ایرفو که تولیدکننده تاسیسات ساختمانی است، ایجاد می‌کنند. در سال سی و هشت، شرکت سهامی انتشار با سهام صد تومان تأسیس می‌شود که به لحاظ آماری دارای پرسهام‌ترین و بادوام‌ترین شرکت در ایران بوده است. در واقع این نهاد بستری بود که افراد دور هم جمع می‌شدند تا ضمن انجام کار مفید اجتماعی مطالب آموزنده از جمله متن سخنرانی‌ها و کتاب‌های اجتماعی و علمی آگاهی بخش بتواند چاپ و توزیع شود. این موارد که به اختصار

اشاره شد گوشه ای از تلاش‌های فرهنگی، اجتماعی و سیاسی پیشگامان روشنفکران دینی است که در دهه‌ی سی انجام گرفته است. البته کارهای فرهنگی آنان ادامه داشته، و در خصوص مهندس بازرگان تا سال هفتاد و سه پیوسته ادامه داشته است.

مهدی بلباسی: نمودی از این آثار را می‌شود بفرمایید؟

بله، بنیاد فرهنگی مهندس مهدی بازرگان بروشوری تهیه کرده است و حدود چهار صد اثر مهندس بازرگان را در آن به ترتیب زمان انتشار، درج کرده است. مجموعه آثار ایشان نیز در حدود سی جلد تنظیم شده است که تا کنون بیست و هشت جلد آن آماده شده و در سایت آن بنیاد قابل دسترسی است. البته بیست و یک جلد آن نیز تا کنون توسط شرکت انتشار چاپ و منتشر شده است.

مهدی بلباسی: ادامه فعالیت در دهه سی چگونه بوده است؟

همان گونه که توضیح دادم بعد از سال سی و دو و کودتا، فضای سیاسی کشور به ویژه در دانشگاه کاملاً بسته بود. پس از سرکوب فعالان نهضت مقاومت ملی عملاً فعالیت آنها نیز محدود می‌شود. از سال سی و نه که هم‌زمان است با مطرح شدن حقوق بشر کندی در آمریکا، فضای سیاسی کشور به ویژه در دانشگاه متحول می‌شود. دلایل مطرح شدن حقوق بشر در دوران کندی و علل تاثیر گذاری آن در فضای سیاسی ایران که عمدتاً ناشی از شکست آمریکا و انگلیس در برنامه کودتای بیست و هشت مرداد بود، نیاز به بحث طولانی تری دارد. آمریکا به دنبال کاهش شکاف بین مردم و رژیم شاه بود و از راهکار شناخته شده برای جلب افکار عمومی و حفظ رژیم و در نهایت منافع خودشان در ایران استفاده کردند. بطور خلاصه در سال سی و نه فضای نسبتاً بازی در ایران به وجود می‌آید، جبهه‌ی ملی دوم تشکیل می‌شود و از آنجاست که فضای دانشگاه‌ها متحول می‌شود و سال سی و نه اولین سالی است که در برنامه شانزده آذر ما در دانشگاه، راهپیمایی گسترده داشتیم و در مقابل دانشکده‌ی حقوق سخنرانی برگزار شد و خانم پروانه فروهر یکی از سخنرانان آن بودند.

مهدی بلباسی: شما هم از همان دوره‌ی دوم نهضت مقاومت وارد این جریان شدید؟

ببینید، من در واقع ورودی سال سی و پنج هستم، وقتی وارد دانشگاه شدم، نهضت مقاومت ملی کارش محدود شده بود. اما از سال سی و نه که جبهه‌ی ملی دوم تشکیل شد، طبیعتاً ما به‌عنوان یک دانشجوی مسلمان فعال در عرصه‌ی اجتماعی وارد جبهه‌ی ملی دوم شدیم، یعنی

وقتی فضای سیاسی باز به وجود آمد سازمان دانشجویی دانشگاه تهران نیز فعال می‌شود و طبیعتاً بازار هم فعال می‌شود؛ همیشه بازار و دانشگاه در تاریخ گذشته‌ی ما دو بال فعال مبارزات سیاسی بودند. این فضای سیاسی جدید موجب شد که اعضای انجمن اسلامی دانشجویان هم فعالیت خود را گسترده‌تر کنند و هم به صورت فرهنگی - اجتماعی در انجمن‌ها و هم به صورت سیاسی در جبهه‌ی ملی دوم. در این دوره سازمان دانشجویی جبهه‌ی ملی بسیار فعال بود و در تحولات سیاسی این دوره از جمله دو انتخابات مجلس و اعتراض به آنها و تحصن شبانه در دانشگاه تهران و داستان اول بهمن سال چهل و حمله وحشیانه کماندوها و ... حضور و مشارکت داشت. آن موقع نظر آمریکا این بود که دکتر امینی نخست وزیر، برنامه توسعه مورد نظر آمریکا را اجر کند. اما شاه که موافق این برنامه نبود به آمریکا رفت و خواست که خود برنامه مورد نظر آمریکا را اجرا کند. پس از بازگشت شاه، فضای سیاسی بسته شد. باشگاه جبهه ملی در خیابان فخرآباد و دفتر نهضت آزادی ایران در خیابان فلسطین (کاخ) بسته شد و جو خفقان و سرکوب بر دانشگاه و بازار حاکم و فعالیت‌ها محدود شد.

مهدی بلباسی: شاه برای اجرای برنامه اصلاحات چه برنامه ای داشت؟

شاه امینی را برکنار و علم را به نخست وزیری منصوب کرد. بعد از اعمال محدودیت برای احزاب سیاسی، در شهریور چهل و یک، بحث لایحه‌ی انجمن‌های ایالتی و ولایتی را مطرح کرد. این لایحه سه محور اصلی داشت: انجام اصلاحات ارضی، شرکت زنان در انتخابات و جایگزینی سوگند به کتاب آسمانی بجای سوگند به قرآن. هدف راهبردی شاه، سرکوب و ایزوله کردن همه‌ی نیروهای اجتماعی بود. تنها ظرفیت مخالفت موجود در جامعه، حوزه و روحانیت بود. در واقع بعد از بیست سال خفقان دوران رضاشاه، روحانیت عملاً منفعل بود و بیشتر به دنبال بازسازی حوزه بودند. در جریان کودتای بیست و هشت مرداد با مشکلاتی که حرب توده و جریان چپ ایجاد کرده بود، افرادی مثل مرحوم آیت‌الله بروجردی، که مدیریت حوزه قم را در دست داشتند، گفتند که ما بین شاه و حزب توده شاه را انتخاب می‌کنیم، و این امر موجب شد که کودتا با حد اقل هزینه انجام شد. جریان اسلام سنتی در چنین فضای نامطلوبی با این چالش روبرو شد. در این شرایط، مراجع اصلی حوزه واکنش نشان دادند، آیت‌الله خمینی، آیت‌الله شریعتمداری، آیت‌الله گلپایگانی با صدور بیانیه‌ی ای با این لایحه از جمله شرکت زنان در انتخابات، اصلاحات ارضی و سوگند به کتاب آسمانی مخالفت کردند. واکنش رسانه‌ها کاملاً برنامه ریزی شده بود:

جریان ارتجاعی که نمی‌خواهد اصلاحات انجام شود با این لایحه مخالفت می‌کند. این لایحه بهانه‌ای بود برای بد نام کردن روحانیت و سرکوب آنان. مهر سال چهل و یک برای ادامه‌ی تحصیل به آلمان رفته بودم، رسانه‌های اروپا همزمان همین واژه‌ها را بکار می‌بردند: روحانیت مرتجع در ایران، با اصلاحات شاه مخالفت کردند! این تیترو رسانه‌ها عجیب بود که نشان می‌داد محور تبلیغات رسانه‌های اروپایی با محور تبلیغات رسانه‌های داخلی کاملاً هماهنگ بود.

مهدی بلباسی: نهضت آزادی چه واکنشی نسبت به این برنامه داشت؟

کمی به عقب برگردیم و اشاره‌ای به تاسیس نهضت آزادی ایران در بیست و پنج اردیبهشت سال چهل داشته باشیم. کادرهای نهضت مقاومت ملی با تحلیل به موقع شرایط سال سی و نه، رهبران قدیمی جبهه ملی را برای تجدید سازمان دور هم جمع کردند و جبهه ملی دوم تشکیل شد. آقایان مهندس بازرگان، آیت‌الله طالقانی و دکتر سحابی به عنوان عضو شورای مرکزی دعوت شدند، اما بقیه‌ی کادرهای نهضت مقاومت ملی چون مرحوم رحیم عطایی، مرحوم عباس رادنی، مرحوم مهندس سحابی و... را نه تنها دعوت نکردند بلکه نسبت به آنها حساسیت نیز وجود داشت، چون به لحاظ سیاسی تحلیل روز داشتند و نسبت به رهبران محافظه کار جبهه ملی رادیکال بودند. با بیانیه‌های تحلیلی که این افراد منتشر می‌کردند و در سطح فعالان سیاسی به ویژه دانشجویان فعال جبهه ملی توزیع می‌شد موجب واکنش و اعتراض برخی از اعضای شورای مرکزی جبهه ملی دوم نسبت به مهندس بازرگان و سایر دوستان ایشان گردید. سیاست رهبران جبهه ملی وارد کردن فشار به دکتر امینی بود، ولی کادرهای نهضت مقاومت تحلیلشان این بود که مشکل اصلی ما استبداد است و هرکسی بخواهد کنده استبداد را تضعیف کند، اگر به او کمکی نمی‌کنیم لااقل به او کاری نداشته باشیم. علاوه بر تفاوت تحلیل سیاسی، هویت تشکیلاتی بخشیدن به فعالان سیاسی مسلمان پس از دو دهه فعالیت فرهنگی - اجتماعی روشنفکران دینی زمینه‌های تاسیس نهضت آزادی را فراهم ساخت. در واقع تشکیل نهضت آزادی پاسخ به یک نیاز مبرمی بوده که در اردیبهشت سال چهل تحقق پیدا کرد. دکتر مصدق نیز با ارسال پیامی از تاسیس نهضت آزادی ایران حمایت کرد. متن یادداشت مهندس بازرگان و پیام دکتر مصدق، که آن موقع بطور وسیع توزیع شد، در جلد اول اسناد نهضت آزادی آمده است. اما واکنش سران نهضت آزادی در خصوص حمله برنامه ریزی شده به روحانیون، بخشی از تعامل تاریخی روشنفکران دینی با روحانیت را در سال‌های قبل از انقلاب نشان می‌دهد. تحلیل آنان این بود که

این لایحه پوست خربزه‌ایست که زیر پای روحانیت گذاشته اند. دو کار انجام دادند، یکی انجام دیدارهایی با مراجع قم و دیگری صدور چند بیانیه است که در اسناد نهضت آزادی آمده است. بطور خلاصه در این مذاکرات و بیانیه‌ها آمده است که مگر امروز مردها در جامعه ما از آزادی انتخابات برخوردارند که حالا آقایان به فکر شرکت زنان در انتخابات هستند!! پیامد این تعامل و بیانیه‌های آگاهی بخش موجب تحول نگاه مراجع به ویژه آیت الله خمینی به ریشه مشکلات یعنی استبداد و نماد آن شاه شد. آقای سید حمید روحانی، در جلد اول کتاب تحلیل نهضت امام خمینی در سال پنجاه و چهار این رویداد را با نقل کامل نشریات نهضت آزادی، نوشته‌اند که پس از این دیدارها و انتشار نشریات موضع مراجع اصلاح شد و با حمله به شاه و استبداد، توطئه علیه روحانیت خنثی گردید (نقل به مضمون).

محمد جواد شمس‌ی : شما در صحبت‌های خود به نقش برجسته‌ی دو جریان اصلی در انقلاب اشاره کردید، اسلام سنتی و اسلام روشنفکری. آیا به نظر شما جریان روشنفکری دینی در آن زمان و به طور خاص نهضت آزادی پیرامون چگونگی حکومت مطلوبیشان دارای اتفاق نظر بودند؟ آیا اصلاً بحث چگونگی نظام سیاسی ایده‌آل در آن زمان در بین روشنفکران دینی مطرح بود؟ آیا نظام سیاسی برآمده از انقلاب همان چیزی بود که نهضت آزادی در سر داشت و در صورتی که این گونه نیست نظام سیاسی ایده‌آل نهضت چه قدر با چیزی که اتفاق افتاد یا با چیزی که مطلوب جریان سنتی بود فاصله داشت؟

من فکر میکنم اگر کتاب انقلاب ایران در دو حرکت مهندس بازرگان را مطالعه کنید دقیقاً به این سوال شما پاسخ داده شده است. بطور خلاصه می‌توانم بگویم که انقلاب خیلی سریع شکل گرفت کسی فکر نمی‌کرد که انقلاب به این سرعت می‌تواند رخ دهد. به نظر من اگر تا قبل از هفده شهریور پنجاه و هفت شاه عقلانیت به خرج می‌داد و انتخابات آزاد برگزار می‌کرد، انقلابی رخ نمی‌داد. اتفاق هفده شهریور و خشونت‌ی که در پی داشت و مدیریت و دیپلماسی انقلاب، جنبش اجتماعی ایران را وارد فاز جدیدی کرد. بطوری که پس از راهپیمایی‌های تاسوعا و عاشورا که شاه گفت پیام انقلاب را شنیدم، پاسخ طبیعی مردم این بود که "خیلی دیر شده است". همان گونه که قرآن به تفصیل داستان فرعون را به عنوان نماد "طاغوت" در تاریخ مطرح کرده است، تاکید بر این قانونمندی است که مستبدین گوش شنوا ندارند و پیام مردم را به موقع نمی‌شنوند!! بنابراین روشنفکران دینی چون مهندس بازرگان، مرحوم طالقانی و فعالان

نهضت آزادی که در مدیریت انقلاب مشارکت داشتند می‌دانستند چه نوع گفتمانی، در راستای مطالبات تاریخی مردم، باید حاکم شود اما به علت بسته بودن فضای سیاسی و سرعت تحولات انقلاب فرصتی نبود که برای تحقق مطالبات مردم برنامه ریزی و در سطح عمومی هماهنگ شود. در آن شرایط در سطح جهانی گفتمان انقلابی برای چنین تحولاتی بر ذهنیت روشنفکران حاکم بود و در ایران نیز ادبیات دکتر شریعتی که نسل جوان ما با آن آشنا و ساخته شده بودند بطور طبیعی چنین گفتمانی را تقویت می‌کرد. اما در آن زمان مهندس بازرگان با روش انقلابی مرسوم، که هزینه های سنگین اجتماعی در پی دارد، برای تحول موافق نبود. او موافق روش تحول تدریجی سنگر به سنگر یا "گام به گام" بود. روحانیت و جریان اسلام سنتی نیز هماهنگ با گفتمان انقلابی بود. اما در سطح عمومی مردم می‌دانستند که چه نمی‌خواهند یعنی نفی شاه، نظام استبداد سلطنتی و عوامل سرکوب آن یعنی ساواک. اما چه نظامی باید جایگزین شود، بجز توضیحات رهبر فقید انقلاب در پاریس، مشخص نبود.

محمد جواد شمسی: در آسیب شناسی جریان روشنفکری در ایران چه دینی و چه غیر دینی غالباً صاحب نظران بر این نکته تاکید میکنند که روشنفکران ایرانی چون از توده‌ی مردم برنخواسته اند هیچ گاه در سطح جامعه دارای پایگاه اجتماعی قوی و حمایت اکثریت مردم نبوده‌اند و بیشتر در بین خود نخبگان شکل گرفته‌اند. همین بحث درباره‌ی نهضت آزادی مطرح می‌شود که نهضت آزادی نسبت به جریان اسلام سنتی در بدست آوردن پایگاه اجتماعی در میان توده‌ها ناکام ماند. در حالی که احزاب همواره برای کسب قدرت، به «اقتدار سیاسی» یعنی نفوذ و پایگاه در میان مردم نیاز دارند. بر همین اساس میبینیم که هرچه از شروع انقلاب فاصله میگیریم، مقبولیت نهضت در میان توده‌ها کم‌رنگ‌تر میشود تا به آنجا که در هنگام کنار رفتن دولت موقت شاهد کمترین اعتراضات مردمی هستیم. به نظر شما چرا نهضت آزادی در بدست آوردن مقبولیت مردمی چندان توفیقی نداشته است؟

درست است. همانطور که عرض کردم اسلام سنتی و روحانیت توان بسیج توده‌ها و روشنفکران دینی توان جلب اعتماد و همکاری روشنفکران را در انقلاب داشتند. همکاری و تعامل این دو جریان، که سابقه تاریخی نیز داشته است، و حضور همه اقشار جامعه رمز اصلی پیروزی انقلاب بوده است. جریان روشنفکری دینی و بطور مشخص نهضت آزادی ایران، در شرایطی که مناسبات دموکراتیک در جامعه وجود نداشته باشد، رسالت خود را چون پیامبران

آگاهی بخشی و به قول مهندس بازرگان "جنگ حجت" دانسته اند نه "جنگ قدرت". آیات محکم قرآن، سیره پیامبران و مصلحان تاریخ نیز موید این روش هستند. شاید ارزیابی تاریخ صد ساله و به ویژه ۳۵ سال اخیر خودمان این واقعیت را به تصویر کشیده باشد.

مهدی بلباسی: میخواستیم سوالی در مورد شرایط کنونی بپرسم اینکه الان نهضت آزادی و نزدیکان فکری شما چه فعالیتی دارید و آیا برنامه‌ای برای نسل جوان دارید؟

بنید روشنفکران دینی از جمله نهضت آزادی ایران در سال‌های بعد از انقلاب همواره زیر فشار بوده‌اند. این در حالی است که به شهادت اسناد و پرونده‌ها این جریان فکری جز اظهار نظر کارشناسی و مشفقانه در چارچوب قانون و در راستای انجام فریضه قرآنی امر به معروف و نهی از منکر و مصالح و منافع ملی هیچ عملی انجام نداده است. برای بررسی سرگذشت نهضت آزادی و رهبران و فعالان آن در دهه‌های شصت، هفتاد و هشتاد تا امروز بایستی به اسناد تاریخی این دوره که در دسترس می‌باشند مراجعه کرد تا در مقابل آن تعامل تعالی بخش روشنفکران دینی با روحانیت و حوزه در سال‌های قبل از انقلاب اینک تعامل و نحوه برخورد اسلام سنتی با روشنفکران دینی در سال‌های بعد از انقلاب مورد بررسی کارشناسی قرار گیرد. از سال هشتاد و فاطر نهضت آزادی ایران در خیابان مطهری بسته و با حکم دادگاه انقلاب مصادره شده است و از سال هشتاد و هشت بر اساس دستور و تهدید وزارت اطلاعات کلیه فعالیت‌های تشکیلاتی نهضت آزادی متوقف شده است. در این شرایطی که جمعی از اعضای نهضت در زندان و عده‌ای زیر حکم در محدودیت بسر می‌برند افراد به وظیفه دینی و اجتماعی خود، در حد امکان، عمل می‌کنند. اما انتظار دارند آقای دکتر روحانی رئیس‌جمهور منتخب به وعده‌های خود برای اجرای اصول قانون اساسی و تامین حقوق اساسی ملت و حقوق شهروندی به موقع عمل کنند و وزرای ایشان در وزارت اطلاعات و وزارت کشور موانع فعالیت قانونی نهضت آزادی را برطرف کنند تا ما بتوانیم به وظائف دینی و ملی خودمان عمل کنیم و در خدمت شما دانشجویان عزیز و نسل جوان کشور باشیم.

مهدی بلباسی: سوال دیگری که من از شما داشتم راجع به پیش‌نویس قانون اساسی است

. شما در جریان مسائل مربوط به آن هستید؟

من از نظر تاریخی در جریان آن هستم. در پاریس مرحوم دکتر حسن حبیبی به درخواست آیت‌الله خمینی پیش‌نویسی را تهیه کردند و بعد از انقلاب در دستور کار دولت موقت قرار گرفت

. . .

مهدی بلباسی: نظر دولت موقت در مورد این پیش‌نویس چه بود؟

بعد از انقلاب آقای دکتر سبحانی معاونت نخست وزیر در طرح های انقلاب مسئولیت بررسی آنرا به عهده داشتند. ایشان جمعی از حقوق دانان خبره را برای این منظور دعوت کردند. پس از ویرایش و تکمیل پیش نویس، در دولت موقت و شورای انقلاب بررسی و تایید شد و سپس پیش‌نویس توسط آیت الله خمینی و مراجع قم نیز تایید گردید. برای نظر خواهی از مردم ابتدا مهندس بازرگان بر اساس قولی که به مردم داده شده بود معتقد به تشکیل مجلس موسسان بود. جمعی از اعضای شورای انقلاب و حتی آقای خمینی به خاطر شرایط حساس سیاسی کشور پیشنهاد حذف مجلس موسسان و به رأی گذاردن پیش‌نویس بودند. در نهایت به پیشنهاد مرحوم طالقانی وسط را گرفتند و مجلس خبرگان قانون اساسی با تعداد کمی تشکیل شد. در آن پیش‌نویس با عنوان "قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران" اصل ولایت فقیه وجود نداشت و اعضای شورای نگهبان از سوی نمایندگان مردم در مجلس انتخاب می شدند.

محمد جواد شمسی: جناب آقای مهندس در بازخوانی حوادث بعد از انقلاب میبینیم هرچه از وقوع انقلاب میگذرد کم کم جریان‌های مختلف و در راس آنها نهضت آزادی که در ابتدا از ارکان انقلاب بوده است، رو به انزوای سیاسی می‌رود و با جریان حاکم دچار اختلاف می‌شود. این اختلاف به آنجا می‌رسد که مرحوم امام خمینی خطر نهضتی‌ها را از منافقین بیشتر می‌داند و آنها را منحرف و متظاهر به اسلام می‌خواند در حالی که در ابتدای انقلاب اداره‌ی کشور را به همین نهضتی‌ها سپرده بود. سوالی که به ذهن متبادر می‌شود این است که آیا تفکرات دولت موقت، نهضت آزادی ایران، و در راس آنها، زنده یاد مهندس بازرگان با مرحوم امام خمینی از همان ابتدا تا این حد بنیادی بوده است؟ به عبارت دیگر آیا این زاویه فکری از همان ابتدا بین دو جریان فکری وجود داشته است یا با گذشت زمان و وقوع اتفاقات و وارد شدن به شرایط جدید بوجود آمده است؟

درباره ی این مطلب باید زیاد صحبت بشود. اما اگر بخواهم کوتاه پاسخ بدهم همان‌طور که قبلاً توضیح دادم که رهبران نهضت آزادی ایران و جریان روشنفکری دینی زاویه برخوردشان با اسلام سنتی و روحانیت، قبل از انقلاب، یک نگاه برادرانه و تعالی بخش بوده است. اینکه بعد از انقلاب، چه اتفاقی بین دو نگرش اسلام سنتی و روشنفکران دینی رخ داده‌است، موضوع بحثی

است که باید از نظر تاریخی بررسی شود. من می‌توانم بگویم که رفتار روشنفکران دینی همواره خیرخواهانه و تعالی‌بخش بوده است. من در یک نگاه راهبردی و تاریخی این عملکرد را عقلانی، انسانی و مثبت ارزیابی می‌کنم و آنرا در راستای منافع ملی می‌دانم. مستندات این نگاه قبلاً ارائه شده و همواره می‌توان در باره آن باز هم پاسخگو بود. اما این که چرا روحانیت و اسلام سنتی بعد از انقلاب با روشنفکران دینی از جمله با نهضت آزادی ایران و شخص مهندس بازرگان این چنین برخورد کرده اند نیاز به بررسی بیشتر تاریخی دارد. کدام مسائل تاریخی، فرهنگی و چه عوامل نفوذی و دست‌هایی در سال‌های بعد از انقلاب در کار بوده اند که چنین شکاف اجتماعی را پدید آورده است؟ مثلاً نقش حزب توده را که خود را "خط امام" معرفی می‌کرد ولی نهضت آزادی و مهندس بازرگان را "ضد انقلاب" تبلیغ می‌کرد بایستی مورد بررسی تاریخی قرار گیرد. حزب توده بسیاری از شعارهای منفی چون سازشکار، مرگ بر لیبرال را، برای اولین بار، مطرح کرد و با نفوذ در نهادهای آموزشی، نهادهای انقلابی و ... این شعارها و حتی شعار مرگ بر بازرگان را برای سال‌ها در مدارس و حتی در نماز جمعه‌های ما جا انداخت. در این بررسی بایستی به نقش عوامل نفوذی بیگانگان که نمی‌خواستند انقلاب تثبیت شود و شرایط آرام و با ثبات به وجود بیاید نیز مورد توجه قرار گیرد. به نظر می‌رسد که این گونه عوامل، از جمله "روانشناسی قدرت" موجب تشدید اختلاف دیدگاه‌های اسلام سنتی و روشنفکری دینی و نهایتاً این گونه برخورد‌های ناصواب شده باشد. سوابق تاریخی نشان می‌دهد که همواره در فرهنگ اسلامی و ملی ما تساهل و مدارا بین اصحاب اندیشه‌های متفاوت وجود داشته است. به عنوان مثال، رفتار ملا احمد نراقی که واضع نظریه ولایت فقیه بوده است با شاگردش شیخ مرتضی انصاری صاحب اثر "مکاسب" که مخالف سرسخت این نظریه است چگونه بوده است؟ آیا کسی سراغ دارد که به او به خاطر اعتقاداتش اهانت شود و یا علیه او شعار مرگ خواهی سر داده شده باشد؟! می‌دانیم که شیخ مرتضی انصاری از فحول علمای شیعه و همواره مورد احترام بوده اند. اصولاً در یک جامعه‌ی ایمانی و دموکراتیک همه به عقاید یکدیگر احترام می‌گذارند. اختلاف نظر در جامعه بشری طبیعی است. روشنفکران دینی بایستی به دیدگاه‌های اسلام سنتی احترام بگذارند، آنها هم شایسته است که به نظرات روشنفکران دینی احترام بگذارند. و همه ما هم باید به سایر دیدگاه‌ها احترام بگذاریم. در چنین شرایطی است، که اگر گردش آزاد اطلاعات وجود داشته باشد، کلام حق در جامعه زمینه پذیرش و بالندگی پیدا می‌کند. قرائت دموکراتیک

و رحمانی از اسلام، در شرایط کنونی که متأسفانه در بسیاری از کشورهای اسلامی خشونت‌های عریان و تکان دهنده ای رخ می‌دهد، می‌تواند گفتمانی برای نجات آینده‌ی کشورهای اسلامی باشد. این امر به شرطی می‌تواند محقق بشود که خود ما در ایران الگوئی عملی از این رفتار اجتماعی با هم ارائه داده باشیم.

محمد جواد شمسی: شما به عنوان عضو شورای مرکزی و رییس دفتر سیاسی نهضت آزادی که همواره در جریان مسائل مربوط به نهضت بوده اید، در مقام آسیب شناسی نهضت در مرور تصمیماتی که نهضت آزادی در شرایط مختلف گرفته است، اگر بتوانید به گذشته بازگردید کدام فعالیت یا سیاست نهضت را تلاش خواهید کرد تا تغییر دهید؟

بنبید ما چون راهبردمان جنگ حجت بوده است، به سازماندهی و تشکیلات کمتر پرداخته‌ایم. مثلاً بعد از سال ۵۴ تمام نیروهایمان را در اختیار انقلاب و عرصه‌ی عمومی گذاشتیم. در دوره دولت موقت هم که آیت‌الله خمینی خواستند که مستقل از تشکیلات نهضت عمل کنید، همه به این تعهد پایبند بودند. مثلاً دو سالی که بنده مسئولیت مدیریت شهرداری تهران را به عهده داشتم خالصانه وقت خودمان را فقط صرف کار مدیریتی و مهندسی مربوط به شهرداری می‌کردیم. آیا بقیه گروه‌ها هم این‌گونه مقید بودند؟ در این دوره ارتباط ما با تشکیلات نهضت آزادی قطع بود. بعد از سال شصت نیز شرایط مطلوبی نداشتیم. وقتی در سال شصت و هفت دفتر نهضت را بستند و چند نفر بازداشت شدند اعضای نهضت به ویژه دانشجویان و کارمندان دولت تحت فشار بودند. کارمندها را بیرون کردند، دانشجویان را از دانشگاه اخراج کردند. هزینه‌های سنگینی برای تشکیلات نهضت بود. به لحاظ اخلاقی نمی‌خواستیم تحمیلی به اعضا باشد. بنابراین نهضت به لحاظ سازمانی نتوانست گسترش مطلوبی را ایجاد نماید. اما رهبران نهضت آزادی همواره از رسالت اصلی خود که جنگ حجت است و گفتمان روشنفکری دینی پاسداری کرده است. به نظر بنده، با توجه به محدودیت‌ها، چه در دوران زندان و چه بیرون همواره بر ارزش‌ها و گفتمان روشنفکری دینی و حقوق اساسی مردم ایستادگی شده است. ولی به نظر می‌رسد روی سازماندهی و توسعه تشکیلاتی بایستی بیشتر سرمایه‌گذاری می‌شد.

مهدی بلباسی: به نظر شما آیا یک دانشجوی صلاحیت این را دارد که در مورد مسائل سیاسی صحبت کند، یا بایستی انجمن‌های اسلامی که تشکیل می‌شوند کار فرهنگی اجتماعی را پی بگیرند و به مسائل سیاسی وارد نشوند؟

این مسئله را من به دفعات گفته ام، که یکی از نقاط قوت روشنفکران دینی و به طور خاص شخص مهندس بازرگان این بوده است که مسائل را با هم خلط نمی کردند. انجمن های اسلامی بستر فعالیت فرهنگی - اجتماعی بوده اند، امروز هم انجمن اسلامی مهندسين بعد از قریب شصت سال همین خط مشی را دنبال می کند و فعالیت های خود را در چارچوب کارهای فرهنگی - اجتماعی متمرکز کرده است و وارد فعالیت سیاسی روز نمی شود، مگر در شرایط خاص، مانند دوران انقلاب، که اجماع وجود داشته باشد. به نظر بنده، در شرایط عادی، انجمن اسلامی دانشجویان بایستی فعالیت خود را برکار فرهنگی - اجتماعی متمرکز سازد تا دانشجویان مسلمان بتوانند شخصیت فکری، اجتماعی، اعتقادی و علمی خودشان را بسازند و پس از فراغت از تحصیل بتوانند در جامعه موفق عمل کنند. البته همزمان دانشجویان می توانند در عرصه ی صنفی دانشجویی مطالبات عمومی مردم را مطرح و اظهار نظر کنند. چهار یا پنج میلیون دانشجوی دانشگاه های ما، که از تمام اقشار جامعه هستند، معرف جامعه ی ما محسوب می شوند و بنابراین می توانند مطالبات مردم را منعکس کنند. به نظر بنده جنبش دانشجویی در سطح صنفی حق دارد در خصوص مسائل کشور اظهار نظر و عملکرد هر مقامی را نقد کند. اما این که بگویند ما از قانون اساسی عبور کرده ایم، ما از رییس جمهور عبور کرده ایم، اینگونه بحث ها جایگاهی در فعالیت انجمن اسلامی دانشجویان و یا سازمان های قانونمند دانشجویی ندارد. انجمن اسلامی یک نهاد قانونی است، بنابر این نمی تواند از قانون عبور کند. اما اینکه دانشجو بخواهد در دوران دانشجویی وارد قدرت بشود، به نظر بنده به مصلحت نیست و این نگاه در گذشته به جنبش دانشجویی ضربه وارد کرده است.

اصلاح و تقویت زیر ساخت های فرهنگی - اجتماعی اولویت دکتر سحابی^۱

۱۲ سال از درگذشت دکتر یدالله سحابی، از بنیانگذاران نهضت آزادی و از مبارزان علیه رژیم پهلوی می‌گذرد اما هنوز می‌توان در خصوص وجوه شخصیتی، دوره‌های زندگی، خدمات، رفتار و منش او سخن گفت. سحابی تنها بر نسل خود تاثیرگذار نبود بلکه همواره تفکرات او در این چندسال مورد بازخوانی قرار گرفته و شاید بتوان افکار بخش اعظمی از فعالان نسل حاضر را - مستقیم یا غیرمستقیم - وامدار تفکرات و آموزه‌های این مرد دانست. دکتر سحابی را می‌توان انسانی چند وجهی دانست: از سویی فعال در امور تعلیم و تربیت، در سویی دیگر زمین‌شناسی قابل، نواندیش دینی، فعال سیاسی و مذهبی و فردی فرهنگی است، اما اگر بخواهیم به صورت کلی نگاهی به زندگی وی داشته باشیم، دو بُعد فرهنگی و سیاسی ایشان بیش از ابعاد دیگر به چشم می‌آید. با این حال نمی‌توان از ابعاد و بارزهای دیگر در تعلیم و تربیت و چهره آکادمیک او چشم‌پوشی کرد. با مهندس محمد توسلی از یاران نزدیک به دکتر یدالله سحابی و نخستین شهردار تهران پس از انقلاب در خصوص وجوه مختلف بنیانگذار نهضت آزادی به گفت‌وگو نشستیم.

آشنایی شما با دکتر سحابی به چه زمانی برمی‌گردد؟

من با نام ایشان در دوران تحصیل در دبیرستان رهنما آشنا شدم که فرزند ایشان نیز در آنجا تحصیل می‌کرد و مرحوم دکتر سحابی عضو انجمن اولیا و مربیان مدرسه بودند. اما در سال ۱۳۳۵ پس از ورود به دانشکده فنی دانشگاه تهران و شروع فعالیت در انجمن اسلامی دانشجویان در عرصه‌های فعالیت فرهنگی و اجتماعی افتخار آشنایی و در مواردی همکاری با ایشان را داشتم. در سال ۱۳۴۰ که نهضت آزادی ایران تاسیس شد تا آخرین روزهای حیات ایشان همراهی و ارتباط نزدیکی با ایشان داشتم. حضور و نحوه سلوک ایشان در نهادهای فرهنگی و اجتماعی برای ما یک الگو بود. ایشان در عمل به ما درس اخلاق دموکراتیک و کار جمعی می‌دادند. ایشان و سایر پیشگامان، مهندس بازرگان و آیت‌الله طالقانی در جلسات همکاری‌های جمعی از جمله در شورای مرکزی نهضت برای خودشان بیش از یک رای ساده قایل نبودند و تابع تصمیمات جمعی بودند. در برخی موارد در جلسات با وجود اینکه پیشنهادی مطرح می‌شد که مخالف بودند، اما وقتی به

^۱گفتگوی محمد توسلی با روزنامه «شرق» - ۱۳۹۳/۱/۲۳

تصویب اکثریت می‌رسید به رای جمع احترام می‌گذاشتند و برای اجرایی کردن آن مصوبه تلاش می‌کردند، این خصوصیت را شما در کمتر اشخاصی می‌توانید سراغ بگیرید که برای اجرایی کردن برنامه‌هایی که خود موافق نباشند تلاش کنند. اما هیچ‌گاه ما از مهندس بازرگان و دکتر سحابی نشنیدیم و ندیدیم که بگویند چون ما رای نداده‌ایم، همراهی و همکاری نمی‌کنیم. روحیه بالایی که در کار جمعی داشتند، برای همه ما الگو بودند.

دکتر سحابی در زندگی سیاسی و اجتماعی خود دوره‌های مختلفی از جمله قبل از انقلاب، دوران زندان، حضور در دولت موقت، نمایندگی مجلس و... را سپری کرده است، به نظر شما در هر دوره چه تغییراتی می‌توان در عملکرد ایشان دید؟

از جمله ویژگی‌های برجسته دکتر یدالله سحابی و یاران دیرین ایشان مهندس مهدی بازرگان و آیت‌الله طالقانی بهره‌مندی از دیدگاه و مواضع سیاسی عموماً منسجم و هماهنگ در طول حدود ۶۰ سال فعالیت فرهنگی، اجتماعی و سیاسی آنان است. از شهریور ۱۳۲۰ تا سال ۱۳۴۰ فعالیت‌هایشان در عرصه فرهنگی و اجتماعی متمرکز بود. ایشان در این سال‌ها زیر ساخت‌های فرهنگی و اجتماعی را پایه‌گذاری کردند. آنان با مراجعه به سرچشمه زلال وحی و شناخت آموزه‌های اصیل اسلامی، فرهنگ بومی و تاریخ کشور و همچنین تجربه بشری به این انسجام فکری و استواری مواضع سیاسی در طول چند دهه حیات سیاسی خویش نایل شده‌اند. این ویژگی را قرآن با واژه «قول سدید» که مخصوص مومنین و پروا پیشگان است، معرفی می‌کند (نساء/۹ - احزاب ۷۰)

دکتر سحابی و یاران دیرین آن مرحوم بر پایه شناخت و بینش تاریخی خویش معضل تاریخی ایران را حضور فرهنگ دیرین استبدادی دانسته‌اند. مهندس بازرگان در مدافعات دادگاه نظامی سال ۱۳۴۳ با عنوان «چرا با استبداد مخالفیم» زمینه‌ها و پیامدهای حضور فرهنگ استبدادی را در ایران به تحلیل کشانده و دلایل و موانع توسعه ایران را به رغم بهره‌مند بودن از سرمایه‌های ارزشمند انسانی و منابع غنی طبیعی، بر شمرده است. سلوک این پیشگامان، در سال‌های پیش و پس از انقلاب، از جمله در دولت موقت و عملکرد مجلس اول، منعکس است، همواره آرمان‌های آزادی، حاکمیت ملت، کرامت انسانی (حقوق بشر) و حاکمیت قانون را مورد تاکید قرار داده‌اند. این بزرگواران اختیار و آزادی و رهایی انسان را عین فضیلت عدالت و پیش‌نیاز عدالت اقتصادی می‌دانستند. برای دستیابی به این اهداف ابتدا برای اصلاح و تقویت زیرساخت‌های فرهنگی-

اجتماعی، برنامه‌ریزی و تلاش کرده‌اند که این امر تا آخرین روزهای حیاتشان ادامه داشته است. در مقاطع حساس تاریخی نیز برای اصلاح ساختارهای سیاسی اقدام کرده‌اند.

به نظر شما مهم‌ترین ویژگی و بارزهای شخصیتی دکتر سحابی چیست؟

به نظر بنده مهم‌ترین شاکله‌های شخصیتی دکتر یدالله سحابی را باید در «ایمان، توکل، تقوی و عمل صالح» (به تعبیر قرآن) توصیف کرد. این خصوصیات در اخلاق و رفتار ایشان در عرصه‌های مختلف زندگی فردی و اجتماعی ایشان بروز و ظهور پیدا کرده است. برای زنده‌یاد دکتر یدالله سحابی دو یادنامه، یکی در زمان حیات ایشان به کوشش آقای محمد ترکمان و دومین یادنامه پس از درگذشت آن مرحوم به کوشش آقای علی اکرمی به چاپ رسیده است. برای آشنایی با این «اسوه اخلاق و سلوک اجتماعی» که به‌درستی عنوان دومین یادنامه را به خود اختصاص داده است، می‌توان این دو اثر ارزنده را مطالعه کرد و از آموزه‌های زندگی پربار آن مرحوم بهره گرفت. آنچه به نظر بنده در شخصیت دکتر سحابی برجستگی خاصی دارد بیش از جنبه‌های علمی و فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی آن مرحوم، ایمان و خلوص دینی ایشان است. بر اساس این نوع نگرش دینی دور از شرک و خرافه است که ایشان و همراهانشان مهندس بازرگان و طالقانی و ادامه‌دهندگان راه آن بنیانگذاران، عمل صالح خود را در مقاطع مختلف برگزیده‌اند و در طول بیش از ۶۰ سال خدمات فرهنگی، اجتماعی و سیاسی از انسجام فکری و خدماتی برخوردار بوده‌اند و بر تحولات اجتماعی ایران تاثیرگذار بوده‌اند. ایمان و خلوص دینی از دکتر سحابی شخصیتی ساخته که در زندگی شخصی منظم و منضبط و پرکار و در عرصه خدمت‌رسانی به مردم صادق و بی‌منت بوده و با نگاه راهبردی به تامین نیاز واقعی مردم یعنی توسعه انسانی پرداخته و اندوخته خود را نیز وقف ادامه خدمات فرهنگی و اجتماعی کرده است. در عرصه فعالیت اجتماعی و سیاسی برخوردار از روحیه کار جمعی و به‌جای هدف‌گیری قدرت و منافع فردی و گروهی به دنبال حاکمیت ارزش‌ها و اصلاح جامعه بود. بیشترین تساهل و مدارا را با مردم داشت و همواره به خدا و آخرت توکل و توجه داشت و مقاوم و استوار چون کوه می‌ایستاد.

می‌توان دکتر سحابی را معلم اخلاق در سیاست و سلوک اجتماعی نامید، ایشان توانست اخلاق را با سیاست پیوند دهد. به نظر شما عملکرد افرادی که وظیفه پاسداری از این میراث را برای خود قایل بودند، در انتقال تجربه و آشنایی اخلاق و مسلک ایشان چگونه است؟

به نظر بنده بازخوانی ابعاد مختلف شخصیت‌هایی نظیر دکتر سحابی که با رعایت اخلاق،

سلوک انسانی و اعتدال برای توسعه پایدار و پیشرفت کشور به صورت راهبردی و هماهنگ منشأ خدمات گسترده‌ای بوده‌اند، می‌تواند برای تقویت هویت ملی و دینی جوانان کشور بسیار مفید و آموزنده باشد. بر این پایه برای پاسداری از این ارزش‌ها در مرحله اول باید خودمان را با زمینه‌ها و فرآیند شکل‌گیری شخصیت این بزرگان آشنا و متخلق سازیم و سپس دیگران را دعوت به این خصوصیات کنیم.

دکتر سحابی را سیاستمداری چندوجهی می‌نامند. وجوه ایشان از نظر شما چیست؟

شاید بتوان خروجی زندگی اجتماعی دکتر سحابی را در دو بخش ایجابی توسعه انسانی و سلبی رفع موانع توسعه انسانی خلاصه کرد. در بخش ایجابی زمینه‌سازی برای آموزش و توسعه فرهنگ در جامعه دغدغه اصلی دکتر سحابی را به خود اختصاص داده است. خدمات آموزشی در سطوح مختلف، ایجاد نهادهای آموزشی و عضویت در نهادهای سیاستگذار در عرصه آموزش و فرهنگ پاسخگوی این بخش از دغدغه دکتر سحابی است. اما در بخش سلبی دغدغه دکتر سحابی رفع موانع «توسعه انسانی» است.

از این‌رو بخش قابل‌توجهی از زندگی دکتر یدالله سحابی به تلاش‌های سیاسی و مبارزه با استبداد شاهنشاهی در سال‌های قبل از انقلاب و پاسداری از اصول و آرمان‌های اصیل انقلاب در سال‌های پس از انقلاب اختصاص یافته است. مروری بر نطق‌های قبل از دستور مجلس اول و نامه‌های آن مرحوم و حمایت از جنبش اصلاحات و صدور بیانیه حمایت از سیدمحمد خاتمی در انتخابات هشتمین دوره ریاست جمهوری (۸۰/۲/۱۴) و... نمونه‌هایی از تلاش‌های جمعی و فردی آن مرحوم بوده است.

اگر خاطره‌ای از ایشان دارید لطفاً بگویید.

طبیعی است که در طول سالیان همکاری نزدیک خاطرات زیادی در رابطه با ایشان داشته باشم. در اینجا به دو خاطره اکتفا می‌کنم. دکتر سحابی و مهندس بازرگان حدود ۶۰ سال همکاری و فعالیت مشترک با یکدیگر داشتند و در این عرصه احترام متقابل فراوانی برای هم قایل بودند. دکتر اگرچه زیاد اهل سخنرانی و اهل قلم نبودند اما همواره برای گفتمان مهندس بازرگان احترام قایل بودند و اندیشه ایشان را مورد تمجید قرار می‌دادند. یکی از نمونه‌های بارز اخلاق جمعی ایشان بعد از درگذشت مهندس بازرگان در نهضت آزادی اتفاق افتاد. در آخرین جلسه شورای مرکزی نهضت که قبل از سفر مهندس بازرگان انجام شد و ایشان به نوعی آخرین توصیه‌ها

یا وصیتشان را بیان کردند، بر این نکته پای فشردند که به خرد جمعی متکی باشید حتی اگر من هم نباشم کار جمعی را ادامه دهید. قاعدتا انتظار این بود که بعد از درگذشت مهندس بازرگان، دکتر سحابی با توجه به سابقه و سن و سالشان دبیرکل نهضت آزادی باشند. اما در اولین جلسه بعد از درگذشت مهندس، دکتر سحابی شخصا آقای دکتر ابراهیم یزدی را برای دبیرکلی پیشنهاد کردند و خودشان هم به ایشان رای دادند. بعد از آن هم برای اهداف جمعی تلاش کردند.

مروری بر اندیشه و عملکرد دکتر سحابی در دوازدهمین سالگرد^۱

بنا به چه ضرورت هایی دکتریدالله سحابی بعد از کودتای ۲۸ مرداد وارد فعالیت های سیاسی شدند در حالی که در چنین فضاهایی افراد سعی می کنند که فعالیت خود را کم تر کنند تا از گزند حوادث در امان باشند ولی ایشان خلاف این موضوع عمل کردند؟

مرحوم دکتر سحابی و مهندس بازرگان عملاً فعالیت سیاسی خود را بعد از کودتای ۲۸ مرداد آغاز کردند. گرچه این بزرگواران به همراه آیت الله طالقانی فعالیت اجتماعی و فرهنگی خود را بعد از شهریور ۱۳۲۰ آغاز کرده بودند و محور اصلی برنامه خود را بر روی فعالیت های فرهنگی و تشکیل نهادهای مدنی قرار داده بودند چرا که در آن زمان، با توجه به شرایط جامعه به خصوص دانشگاه ها آنها به این موضوع اولویت می دادند که افراد مسلمان دانشگاهی را با مبانی دینی آشنا کنند و به شبهه ها و سوالات مطرح پاسخ دهند. در دهه ۲۰ دانشگاهیان و نسل روشنفکر عمدتاً یا گرایش به تفکر مارکسیسم داشتند و یا از نیروهای ملی بودند که براساس نگرش ملی می خواستند در جامعه تحول ایجاد کنند، به همین مناسبت در دهه ۲۰ عمده تلاش پیشگامانی چون دکتر سحابی، آیت الله طالقانی و مهندس بازرگان بر فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و تشکیل نهادهای مدنی همچون انجمن اسلامی دانشجویان متمرکز بود.

در آن زمان در عرصه ی سیاسی کشور نگاه مردمی دکتر مصدق زمینه را برای ارتقاء نهادهای مدنی، ارزش گذاری به کرامت انسانی و تضعیف زمینه های استبدادی که در نظام شاهنشاهی تبلور داشت فراهم کرده بود. در دوران کوتاه نخست وزیری دکتر مصدق تحولات اجتماعی قابل ملاحظه ای در کشور رخ داد و مردم نیز که برای اولین بار نخست وزیر منتخب خود را در رأس قدرت می دیدند و با تمام امکانات از وی حمایت می کردند به نحوی که وقتی فروش نفت ایران مورد تحریم قرار گرفت مردم با پذیرش درخواست دکتر مصدق اقدام به خرید اوراق قرضه ملی کردند و در این ارتباط به صورت داوطلبانه مشارکت کردند، در واقع چنین اقداماتی نشان می دهد که اگر دولتی واقعا به فکر مردم و خدمتگزار آنها باشد، مردم با اطمینان خاطر به او کمک می کنند.

بعد از ملی شدن صنعت نفت در يك برنامه هماهنگ، CIA و MI۶ و دربار با همکاری

^۱گفتگوی محمد توسلی با «هفته نامه صدا» - ۱۳۹۳/۱/۲۵

یکدیگر کودتای ۲۸ مرداد را با کمترین هزینه شکل دادند. البته نقش حزب توده نیز در این زمینه بسیار موثر بود چرا که آنها علیه دکتر مصدق فضای منفی در جامعه ایجاد و اقدام به مطرح کردن شعارهای رادیکال و شعارهایی که خارج از وسع دولت ملی بود کرده بودند.

چنین فضایی باعث شد که به تدریج عوامل بیگانه با نفوذ در شخصیت‌های ملی، بین رهبران جبهه ملی اختلاف ایجاد کنند و همانطور که اشاره کردم با توجه به اقدامات حزب توده، از ۲۵ مرداد تا ۲۸ مرداد فضایی در کشور ایجاد شده بود که همه فکر می‌کردند شاه می‌رود و حزب توده حاکم می‌شود و این باعث ایجاد یاس و ناامیدی در بین روحانیت و قشرهای مذهبی شده بود. وجود این اختلافات و مباحث این چنینی باعث شد که کودتای ۲۸ مرداد با کمترین هزینه صورت بگیرد و مردم نیز در حالت گیجی و سردرگمی بودند.

بعد از کودتا و روی کار آمدن دولت زاهدی نیروهای ملی که با دکتر مصدق همکاری می‌کردند و در آن نوبت طعم شیرین آزادی، حکومت مردم‌سالاری و دموکراسی را چشیده بودند احساس وظیفه سنگینی کردند و سعی کردند که در عرصه سیاست حضور پررنگ‌تری داشته باشند. در این راستا آیت‌الله سیدرضا زنجانی منزل خود را پایگاه فعالان سیاسی کرد. از سویی دیگر با حضور برخی از طرفداران دکتر مصدق که در جریان نهضت ملی شدن صنعت نفت در کنار او حضور داشتند از جمله مهندس بازرگان، دکتر سحابی و آیت‌الله طالقانی و برخی از اعضای انجمن اسلامی دانشجویان که فارغ‌التحصیل شده بودند و دارای انگیزه سیاسی و مذهبی بودند و همچنین جمعی از احزاب سیاسی، نهضت مقاومت ملی ایجاد شد. این نهضت از سال ۱۳۳۲ تا ۱۳۳۹ نقش موثری در تحولات ایران داشت، درست است که این نهضت در جایگاهی نبود که بتواند با حکومت کودتای شاه برخورد و آن را ساقط کند اما با برنامه‌ریزی و اقدامات موثری که انجام داد در آگاهی بخشی مردم و سلب مشروعیت از شاه و رژیم کودتا نقش مهمی داشت. در طی مدت فعالیت خود این نهضت توانست سازماندهی موفقی در بازار، دانشگاه و جامعه داشته باشد و در انتخابات نیز شرکت کند. شعار نهضت مقاومت ملی در آن زمان این بود که ما در انتخابات شرکت می‌کنیم یا پیروز می‌شویم یا رسوا می‌کنیم.

این جریان حتی در زمان کودتا نیز به صندوق آراء پشت نکرد و سعی کرد نگاه راهبردی خود را از طریق انتخابات دنبال کند چرا که معتقد بود یا حاکمیت تسلیم انتخابات آزاد می‌شود و یا اینکه نشان می‌دهد که انتخابات آزاد نیست. آنها در آن شرایط قهر نکردند و سعی کردند با

حضور در انتخابات نقش خود را در تقویت فرایند دموکراسی ایفا کنند.

در سال ۱۳۳۴ به تدریج ساواک شکل می‌گیرد و اقدام به شناسایی نیروهای نهضت مقاومت ملی می‌کند و برخی از اعضا به خاطر فعالیت‌هایشان بازداشت می‌شوند. در سال ۱۳۳۳ نیز وقتی که قرداد کنسرسیوم نفتی امضاء می‌شود ۱۲ نفر از اساتید دانشگاه تهران از جمله دکتر سحابی و مهندس بازرگان طی نوشتن نامه‌ای با این قرارداد مخالفت می‌کنند و دانشگاه نیز این ۱۲ استاد را اخراج می‌کند و سپس ۱۱ نفر از این اساتید اخراجی اقدام به تشکیل شرکت "یاد" جهت انجام فعالیت اقتصادی و عمرانی کردند.

در سال ۱۳۳۹ که کندی رئیس جمهور آمریکا می‌شود، بحث حقوق بشر در سیاست خارجی آمریکا با توجه به تزلزلی که این کشور در پی جنگ ویتنام در عرصه بین‌المللی پیدا کرده بود، به صورت جدی‌تری مطرح شد و در این راستا آمریکا به رژیم شاه فشار آورد که حقوق بشر را بیشتر رعایت کند و اصلاحاتی را ایجاد کند. در این شرایط جمعی از کادرهای نهضت مقاومت ملی از جمله رحیم عطائی، عباس رادنی، عباس امیرانظام و... با تحلیلی که از شرایط بین‌المللی داشتند به این نتیجه رسیدند که شرایط برای انجام يك کار سازمان یافته‌تر فراهم شده و در همین راستا به دنبال سران جبهه ملی اول رفتند، آنها را جمع کردند و جبهه ملی دوم را با حضور رهبران قدیمی آن جبهه تشکیل دادند. در این مجموعه مهندس بازرگان، دکتر سحابی و آیت‌الله طالقانی به عنوان اعضای شورای مرکزی جبهه ملی دوم حضور داشتند ولی کادرهای نهضت مقاومت ملی که خود پیشگام در سازماندهی و ایجاد جبهه ملی بودند ولی در شورای مرکزی حضور نداشتند، متوجه شدند خط مشی جبهه ملی دوم با آنچه که مدنظر آنها است همخوانی ندارد. در آن زمان دکتر امینی نخست‌وزیر بود و آمریکایی‌ها از او در برابر شاه حمایت می‌کردند. جبهه ملی می‌خواست با دکتر امینی برخورد کند ولی کادرهای نهضت مقاومت ملی با این سیاست مخالف بودند چرا که معتقد بودند باید از هر اقدامی که باعث تضعیف استبداد و شاه می‌شود، استقبال کرد و یا حداقل اگر کمک نمی‌کنیم با او برخورد نکرده و تضعیفش نکنیم. ولی برخی از اعضای شورای مرکزی جبهه ملی خودشان را در جایگاه قدرت می‌دیدند و در واقع به نحوی می‌گفتند امینی نباشد که شاید خودشان جایگزین او شوند. چنانچه بختیار در میتینگ جلالیه به نوعی این موضوع را مطرح کرد و به امینی تعریض کرد.

در چنین شرایطی کادرهای نهضت مقاومت ملی تحلیل‌های خود را در این باره منتشر

می‌کردند و رهبران جبهه ملی نیز می‌دانستند که این تحلیل‌ها از کجا می‌آید و این مساله باعث شد که سران جبهه ملی به دکتر سحابی و مهندس بازرگان تعریض داشته باشند که چرا دوستان شما این تحلیل‌ها را منتشر می‌کنند. در آن زمان سازمان دانشجویی جبهه ملی در دانشگاه‌ها ایجاد شده بود و جمعی از اعضای انجمن اسلامی دانشجویان نیز به صورت شخصی در این سازمان و همچنین جبهه ملی دوم حضور فعال داشتند. بقیه اعضای جبهه ملی نیز عمدتاً عضو احزاب سیاسی بودند و کادرهای نهضت مقاومت ملی و همچنین فعالان مسلمان هویت تشکیلاتی و سیاسی نداشتند و در این راستا فشارهایی به دکتر سحابی و بازرگان بود که مجموعه‌ای را با نگاه تحلیلی و سیاسی جدید سازماندهی کنند به نحوی که مهندس بازرگان و دکتر سحابی در سفری که به کاشان داشتند در جریان این سفر این موضوع را بررسی کردند و نهایتاً بعد از بررسی‌ها شرایط را به نحوی دیدند که به تدریج وارد عرصه سیاسی شوند و در این راستا در ۲۵ اردیبهشت سال ۱۳۴۰ در منزل آیت‌الله فیروزآبادی همانجایی که تاسیس جبهه ملی دوم اعلام شد، خبر تاسیس نهضت آزادی مطرح شد و در ۲۷ اردیبهشت ماه سال ۱۳۴۰ رسماً نهضت آزادی ایران شکل گرفت. البته در آن زمان واکنش‌هایی نسبت به این موضوع صورت گرفت و برخی از احزابی که فعالیت می‌کردند مخالف این موضوع بودند و می‌گفتند که تشکیل نهضت به مصلحت نیست در همین ایام مهندس بازرگان نامه‌ای به دکتر مصدق نوشت و دکتر مصدق تشکیل نهضت آزادی را تبریک گفت و آن را تایید کرد.

انتشار نامه مهندس بازرگان و پاسخ دکتر مصدق و تکثیر گسترده این موضوع آثار مثبتی را برای مطرح شدن هرچه بیشتر نهضت آزادی در پی داشت و در واقع با تشکیل نهضت آزادی مهندس بازرگان و دکتر سحابی تشخیص دادند که بعد از دو دهه فعالیت فرهنگی و اجتماعی و طی دوره نهضت مقاومت ملی رسماً وارد فعالیت سیاسی شوند.

دکتر سحابی و مهندس بازرگان معتقد بودند که بدون آماده شدن و فعالیت در عرصه‌های مدنی و کسب روحیه کار جمعی نباید وارد فعالیت سیاسی شد و باید در ابتدا با حضور در فعالیت‌های مدنی روحیه کار جمعی را تقویت کرد و بعد وارد فعالیت سیاسی شد.

به نظر می‌رسد رویکرد سیاسی دکتر سحابی چه بعد و چه قبل از انقلاب اصلاح‌گرایانه و اعتدال‌گرایانه بود. این خط مشی ناشی از چه مولفه‌هایی بود؟

مبانی اندیشه سیاسی مهندس بازرگان و دکتر سحابی متکی بر مبانی قرآنی و همچنین شناخت

خوبشان از تاریخ ایران و تجربه بشری بود.

این دو بزرگوار فعالیت فرهنگی و اجتماعی را به عنوان زیرساخت و پیش‌نیاز کار سیاسی تلقی می‌کردند و معتقد بودند تا زیرساخت‌ها آماده نباشد و زمینه تحول انسانی و انسان‌ها در جامعه فراهم نشود نباید انتظار هیچ تحولی را داشته باشیم. بنابراین در امر سیاست نیز تحول تدریجی، گام به گام و اصلاح‌طلبانه جزء راهبردهای این بزرگان بود. دکتر سحابی در کارهای فرهنگی و اجتماعی و سیاسی خود به دنبال اصلاحات بودند و گفتمان اصلاح‌طلبی را مدنظر داشتند و به تحولات یک‌دفعه و یک‌شبه باور نداشتند. به نظرم می‌توان گفت افرادی مانند دکتر سحابی و مهندس بازرگان از پیش‌گامان جنبش اصلاحات و پایه‌گذار نگاه اصلاح‌طلبی هستند. در راستای تاسیس نهادهای مدنی در ایران تلاش و از جنبش اصلاحات نیز حمایت کردند. به همین دلیل وقتی آقای خاتمی بر روی کار آمدند از برنامه‌های ایشان نیز حمایت کردند و براساس همین مبنا نهضت آزادی از برنامه‌های دکتر روحانی که در آن صحبت از تدبیر، عقلانیت و اعتدال شده حمایت می‌کند چرا که تدبیر و عقلانیت یعنی اصلاحات و یا به عبارت دیگر می‌توان گفت که اصلاحات فقط از کانال اعتدال و عقلانیت و مدیریت خردورزانه عبور می‌کند.

این بزرگواران در طول ۶۰ سال فعالیت فرهنگی، اجتماعی و سیاسی خود با یک تفکر و اندیشه و خط و مشی جلو آمدند و گفتمان اصلاح‌طلبی را به پیش بردند.

ویژگی‌ها و خصلت‌های شخصیتی و اخلاقیات دکتر سحابی چه نقشی در فعالیت سیاسی

ایشان و نقش و همکاری افراد با ایشان داشت؟

ایمان، خلوص و سلوک اخلاقی دکتر سحابی نقش بسزایی در جذب و علاقمندی افراد به ایشان داشت. وقتی کسی به مردم دروغ نگوید و تمام زندگی خود را وقف خدمت به مردم کند مردم او را باور می‌کنند. دکتر سحابی در زندگی سیاسی خود نیز سعی می‌کردند که این ویژگی‌ها و خصوصیات را رعایت کنند. دکتر سحابی به مانند مهندس بازرگان اهل قلم و سخنرانی نبودند ولی اهل همکاری جمعی بودند و همیشه مثل یک برادر در کنار مهندس بازرگان حضور داشتند و پیوند ایمانی بین آنها تا پایان عمر دوام داشت. دکتر سحابی عضو شورای مرکزی و عضو دفتر سیاسی نهضت آزادی بودند و وقتی که جمع یک تصمیمی را می‌گرفت مقید به حرکت در راستای تصمیم جمعی بودند و در این راستا خالصانه تلاش می‌کردند حتی اگر مخالف آن موضوع بودند. این بزرگان با رفتارهای خود به ما درس دموکراسی می‌دادند. آنها الگوی عینی رفتار دموکراتیک

در رفتار شخصی، جمعی و خانوادگی بودند و برای عقاید دیگران احترام قائل بودند و این مولفه‌ها باعث می‌شد که افراد مختلف جذب دکتر سحابی و یاران ایشان شوند.

زمانی که مهندس بازرگان در سال ۷۳ می‌خواستند به خارج از کشور برای عمل جراحی قلب بروند و حالشان خوب نبود در جلسه‌ای که اعضا حضور داشتند مطالب مختلفی مطرح شد و ایشان به ما در آن جلسه تاکید کردند که تا به حال کار جمعی کرده ایم و از این به بعد نیز باید برای ادامه کار همین رویه را ادامه دهید و این رمز پایداری نهادهای اجتماعی است. وقتی مهندس بازرگان فوت کردند دکتر سحابی اعلام کردند که به زودی شورای مرکزی نهضت آزادی تشکیل می‌شود و شورا دبیرکل جدید را انتخاب می‌کند. همه در آن زمان با توجه به سابقه دکتر سحابی انتظار داشتند که ایشان خود دبیرکل شوند. ولی ایشان در جلسه شورای مرکزی نهضت دکتر ابراهیم یزدی را با ذکر دلایلی پیشنهاد کردند و خود ایشان نیز به دبیرکلی دکتر یزدی رای دادند.

دکتر سحابی تا زمانی که زنده بودند در جلسات شورا به عنوان يك عضو حضور پیدا می‌کردند و از ضوابط کار جمعی تبعیت می‌کردند. در سال‌های آخر عمر منزل دکتر سحابی در مقاطع مختلف پایگاه نیروهای اجتماعی بود و ایشان در آن مقطع با توجه به مسائل مختلف که در جامعه پیش می‌آمد افراد را دعوت می‌کردند و جلسات هم‌اندیشی و نظرخواهی برگزار می‌کردند و فعالان سیاسی و حاضران در جلسه نظرات مشورتی ایشان را مورد توجه و احترام قرار می‌دادند. چرا دکتر سحابی دکتر یزدی را برای دبیرکلی نهضت آزادی پیشنهاد دادند و خود کاندیدا نشدند؟

علتش این بود که دکتر سحابی با توجه به توافقی که داشتند دکتر یزدی را برای دبیرکلی دارای صلاحیت بیشتری از خود می‌دانستند و از طرفی وضعیت سنی خود را نیز مورد توجه قرار می‌دادند و بنابراین با توجه به سوابق و توانمندی‌های دکتر یزدی ایشان را برای این سمت پیشنهاد کردند و در واقع این موضوع ناشی از تواضع، فروتنی و واقع‌بینی دکتر سحابی بود.

نگاه دکتر سحابی به سیاست چگونه بود با توجه به اینکه به نظر می‌رسد ایشان دارای يك نوع نگاه دینی به امر سیاست بودند و حتی این انتقاد را بعضا به جبهه ی ملی دوم داشتند که دارای تفکر لاییک است؟

دکتر سحابی و مهندس بازرگان از شهریور ۱۳۲۰ که فعالیت‌های فرهنگی و اجتماعی خود

را آغاز کردند يك نگاه دینی به مسائل داشتند و اگر وارد عرصه اجتماع شدند به عنوان يك وظیفه دینی در این عرصه حضور پیدا کردند. دکتر سحابی و بازرگان عمل صالح خود را تلاش برای زدودن خرافات و پیرایه‌های تاریخی که به افکار و اندیشه‌های دینی اضافه شده بود و بعضا با مبانی قرآنی و دینی در تضاد بود و موجب شده بود که نسل تحصیل کرده نسبت به ارزش‌های دینی تمایلی نداشته باشد، قرار داده بودند. آنها با انجام کارهای فرهنگی در دهه ۲۰ و پاسخ به ابهاماتی که جوانان داشتند زمینه‌ای فراهم کردند که جوانان بتوانند براساس نگرش دینی به فعالیت اجتماعی بپردازند.

اعضای جبهه ملی اول و به ویژه شخص دکتر مصدق ضمن اینکه مسلمان و مقید به اصول بودند ولی بیشتر انگیزه‌شان ملی و خدمت به مردم بود ولی بزرگانی مانند دکتر سحابی و مهندس بازرگان براساس یک برنامه تحول اجتماعی که به عنوان زیرساخت تلقی می‌کردند معتقد بودند تا زمانی که افکار و اندیشه‌های جامعه را اصلاح نکنیم نمی‌توانیم توده‌های مردم را برای يك مبارزه فراگیر آماده سازیم. آنها می‌گفتند شاید بتوان جمعی از يك قشر تحصیل‌کرده را برای مدت کوتاهی جذب کرد اما این انگیزه برای مبارزه درازمدت کافی نیست. بنابراین در راستای توسعه انسانی با انجام فعالیت‌های فرهنگی و مدنی تلاش می‌کردند. به همین خاطر است کسانی که در انجمن‌های اسلامی آن دوران تربیت یافتند تا آخر عمر خود بر روی ارزش‌هایشان ایستادگی کردند و زمینه فکری که در بستر انجمن‌های اسلامی دریافته بودند آنچنان پایه‌های محکمی در این افراد ایجاد کرده بود که آنها به عنوان وظیفه دینی و ملی وارد بستر فعالیت‌های اجتماعی و سیاسی می‌شدند نه صرف کسب قدرت؛ چرا که دنبال رشد جامعه، آگاهی دادن به جامعه و حاکمیت ارزش‌های دینی بودند و الزامی را متصور نبودند که خود در راس قدرت یا حاکمیت باشند. چراکه آنها به دنبال این بودند که مناسبات را اصلاح کنند تا به آن هدف مطلوب که توسعه پایدار است برسند.

همان‌طور که اشاره کردم دکتر سحابی علاوه بر تلاش‌های دینی برای توسعه انسانی، اقدام به تاسیس نهادهای مدنی از جمله دانش‌سرای تعلیمات دینی، دبیرستان‌های کمال و کوثر کردند و تا پایان عمر تمام زندگی خود را وقف کارهای مدنی و فرهنگی کردند. دکتر سحابی در پایان عمر خود به دنبال تاسیس دبیرستان دخترانه نیز بودند و می‌گفتند که همانقدر که برای رشد و آموزش پسران تلاش می‌کنیم باید برای رشد دختران نیز تلاش کرد. اما متأسفانه نتوانستند به این

آرزوی خود جامه عمل بپوشانند.

دکتر سحابی در زمان نخست‌وزیری مهندس بازرگان به عنوان وزیر مشاور در طرح‌های انقلاب فعالیت می‌کردند و طرح‌های کوتاه‌مدت، میان‌مدت و درازمدت با همکاری جمع کثیری از کارشناسان تدوین کردند و از طرف دیگر در تدوین پیش‌نویس قانون اساسی نیز نقش اساسی داشتند. آیا مطلب خاصی از آن زمان به یادتان است؟

متن اولیه پیش‌نویس قانون اساسی را دکتر حبیبی در پاریس تهیه کردند و بعد که رهبر فقید انقلاب به ایران آمدند ایشان در دولت موقت با جلب همکاری گروهی از حقوق‌دانان شناخته شده پیش‌نویس قانون اساسی را تهیه کردند. متن پیش‌نویس در شورای انقلاب تصویب شد و آیت‌الله خمینی نیز با یک اصلاحات جزئی آن را تایید کردند ولی در آن زمان بحث این بود که این پیش‌نویس چگونه تصویب شود. آیت‌الله خمینی پیشنهاد دادند که همین پیش‌نویس به رای گذاشته شود. آقای بازرگان به آقای خمینی گفتند شما قول داده‌اید و در اساسنامه شورای انقلاب نیز آمده که باید مجلس موسسان در این ارتباط تشکیل شود و مردم نیز اظهار نظر کنند. در این بین وسط ماجرا را آقای طالقانی گرفتند و مجلس خبرگان رهبری با حضور اعضای کمتری تشکیل شد. آن مجلس نیز عملاً این قانون اساسی را کنار گذاشت و قانون اساسی دیگری را تدوین کرد. اما آنچه که مهم است این است که در آن قانون اساسی که به تصویب شورای انقلاب و تایید آیت‌الله خمینی رسید و در واقع قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران بود بحث ولایت فقیه در آن مطرح نشده بود و اعضای شورای نگهبان نیز بایستی توسط نمایندگان مجلس که منتخب مردم هستند انتخاب می‌شدند و در واقع یک قانون اساسی کاملاً دموکراتیک بود و گردآورندگان آن سعی کرده بودند پیش‌نویسی تهیه کنند که در آن مبانی دموکراسی رعایت شده و قوانین آن با حقوق بین‌المللی و مبانی دینی و ملی کشور هماهنگ باشد.

در ارتباط با تهیه برنامه‌های درازمدت، میان‌مدت و کوتاه‌مدت نیز گروه‌های کارشناسی گسترده از اساتید دانشگاه جمع شدند و این برنامه‌ها را با نگاه علمی تهیه کردند و از جمله کسانی که در تدوین این برنامه‌ها نقش داشتند دکتر مهدی بهادری نژاد بود که از هم دوره‌ای‌های دکتر چمران در دانشکده فنی دانشگاه تهران بودند و انجمن اسلامی دانشجویان در آمریکا و کانادا را همراه سایر دوستان و دانشجویان مسلمان کشور های اسلامی ایجاد کرد. آقای بهادری نژاد وقتی این برنامه‌ها در حال تدوین بود به شهرداری تهران آمدند و نظرات من را هم جویا شدند،

برنامه‌هایی که تدوین شده بود همانطور که اشاره کردم براساس يك نگاه علمی و كاملا راهبردی تهیه شده بود.

خاطره خاصی از آقای دکتر سحابی در یاددندان هست؟

من در ۲۵ اسفند سال ۱۳۸۰ وقتی از زندان آزاد شدم و اولین جایی که بعد از آزادی رفتم دیدار دکتر سحابی بود. ایشان روی تخت بودند و دخترشان خانم زهره سحابی نیز در منزل حضور داشتند وقتی من وارد منزل ایشان شدم ایشان از روی تخت بلند شدند و با حالت پدرانانه مرا در آغوش کشیدند. آن لحظه، لحظه سختی برای من بود من از اقدامات و پیگیری‌هایشان برای آزادی هرچه زودتر اعضای نهضت تشکر و قدردانی کردم و ایشان هم از ایستادگی و مقاومت دوستان تشکر و قدردانی کردند. ایشان به من گفتند من خیلی دوست داشتم که شما را ببینم. دیدار من با ایشان طولانی نبود چون حال ایشان آنچنان مساعد نبود.

خانم زهره سحابی بعدا به من گفتند که دکتر آخرین صحبتی که داشتند با شما بوده و دیگر صحبتی نکردند. ایشان بعد از آن به بیمارستان منتقل شدند و در ۲۳ فروردین سال ۱۳۸۱ در ۹۷ سالگی فوت کردند.

خاطره‌ی دیگری از ایشان به یاد دارم که برای من و دیگر اعضای نهضت درس آموز بود. بعد از انقلاب ما در تهران مشکل زمین‌های شهری را داشتیم چرا که این زمین‌ها در معرض تجاوز بودند و ما باید در شهرداری تهران شهر را حفظ می‌کردیم. زمین‌های موات بزرگی در شهر وجود داشت که عموماً پس از توسعه محدوده شهری در سال ۵۶ داخل محدوده شهری قرار گرفته بود که در شرایط انقلاب نمی‌توانستیم به مالکان آنها اجازه ساخت و ساز بدهیم. بنابراین ما در شهرداری تهران با آقای مهندس کتیرایی که وزیر مسکن و شهرسازی وقت بودند، جلسات متعددی برای بررسی مالکیت این نوع زمین‌های موات شهری داشتیم. خروجی آن جلسات قانون اراضی شهری شد که در شورای انقلاب تصویب شد. براساس این قانون زمین‌های موات باید در اختیار سازمان اراضی شهری قرار بگیرد که با ضوابط خاصی در اختیار متقاضیان قرار می‌گرفت. در دو سال اول بعد از انقلاب که ما در شهرداری بودیم این قانون اجرا شد و مفید بود. پس از تشکیل مجلس اول، این طرح به مجلس رفت و عده‌ای در مجلس موافق آن نبودند.

در حزب تصمیم گرفته شد که از سوی دفتر سیاسی نهضت آزادی نیز در این ارتباط موضع‌گیری شود و بیانیه سیاسی در موافقت با این قانون منتشر شود.

در جلسه تصمیم‌گیری دکتر سحابی گفتند که من موافق این موضوع نیستم و این امر به نظرم خلاف شرع است در آن جلسه مهندس صباغیان، دکتریزدی، مهندس بازرگان و احمد صدر حاج سید جوادی که در مجلس اول نیز بودند با این موضوع در جلسه دفتر سیاسی موافقت کردند. خود من هم که در شهرداری تهران بودم به همراه دیگر اعضای دفتر بطور طبیعی مخالفتی با این موضوع نداشتیم. در آن جلسه تصمیم بر این گرفته شد که بیانیه نهضت را در این ارتباط تهیه کنیم و در کنار آن نظر آقای دکتر سحابی را نیز به متن پیوست کنیم؛ همه کارها در این زمینه انجام شد ولی ایشان در آخر با انجام این موضوع مخالفت کردند. ایشان گفتند من با این موضوع موافق نیستم و تشخیصم این است ولی چون نظر مطلق اعضا در موافقت با این موضوع است من هم برای نظر جمع احترام قائلم و تابع آن خواهم بود. اینگونه خاطرات نشان می‌دهد که کسانی که ایمان قوی و نگاه آخرت‌گرایانه دارند این دنیا را خیلی کوتاه می‌بینند. مثلاً مهندس بازرگان در اوج تنش‌ها و درگیری‌ها وقتی می‌نشستند مطلبی را می‌نوشتند کاملاً تمرکز داشتند و این تنش‌ها تاثیری بر روی آنها نداشت. در واقع ایمان قوی، خلوص، پاکی و آخرت‌نگری این بزرگان باعث می‌شد که از آنها شخصیت‌هایی الگو و اسوه‌ای ساخته شود که می‌تواند برای نسل‌های متوالی الگو و اسوه باشد. افرادی مانند دکتر سحابی اسوه اخلاق نه تنها در سیاست بلکه در سلوک اجتماعی هستند و به ما یاد می‌دهند که چگونه باهم رفتار کنیم.

به نظر شما اگر دکتر سحابی اکنون زنده بودند مهم‌ترین اولویت و دغدغه‌شان چه بود؟
 به نظر بنده توسعه انسانی و تقویت زیرساخت‌های فرهنگی و اجتماعی کماکان اولویت و دغدغه اصلی دکتر سحابی را تشکیل می‌داد. در عین حال به رفع موانع توسعه انسانی و فعالیت نهاد های مدنی و احزاب سیاسی در راستای تامین آزادی و حقوق اساسی ملت که در قانون اساسی نیز تصریح شده است می‌پرداختند. بعلاوه همانگونه که در دوره اصلاحات از برنامه آقای سید محمد خاتمی حمایت کردند امروز نیز از برنامه دولت تدبیر و امید آقای دکتر روحانی حمایت می‌کردند.

سیاستمداران و فعالان فرهنگی و سیاسی چه درسی می‌توانند از زندگی شخصی، اجتماعی و سیاسی دکتر سحابی بگیرند؟

توجه به عناصر تشکیل دهنده شخصیت دکتر یدالله سحابی چون اخلاق سیاسی و سلوک اجتماعی، نظم و پرکاری و خدمت به مردم، تواضع و احترام به دیگران، زندگی ساده و وقف اموال

شخصی برای خدمات فرهنگی، اولویت دادن به منافع ملی در مقابل منافع شخصی و حزبی، پرهیز از تکروی و خودخواهی و تقویت روحیه کار جمعی و... می تواند برای جامعه امروز ما به ویژه فعالان فرهنگی، اجتماعی و سیاسی برای برون رفت از بحران های اخلاقی و اجتماعی کنونی آموزنده باشد. برای این منظور می توان زندگینامه آن زنده یاد را که در دو جلد منتشر شده است را مطالعه کرد و برای درس آموزی از تجربه زندگی آن مرحوم و راز و رمز یک عمر انسجام فکری و عملی، که در ایمان و عمل صالح ایشان نهفته است، مقدمات و زمینه های شکل گیری شخصیت او را برای خودمان فراهم سازیم.

نگاه مهندس بازرگان به مبارزات مسلحانه دهه چهل و پنجاه^۱

در خصوص نگاه مهندس بازرگان به مبارزات مسلحانه در دهه ۴۰ و ۵۰ نکات مختلفی بیان می‌شود. برخی شواهد و نقل قول‌های تاریخی با توجه به منش و نوع مبارزات سیاسی مهندس بازرگان بنا را بر مخالفت ایشان با مبارزات مسلحانه گروه‌های مسلمان - به طور مشخص مجاهدین خلق - می‌گذارند و برخی دیگر با استناد به نقل قول‌هایی از ایشان معتقدند مرحوم بازرگان با مبارزه مسلحانه با رژیم شاه همدل و موافق بوده است. دیدگاه شما به عنوان یکی از نزدیکان ایشان از لحاظ فکری و سیاسی در مورد این موضوع چیست؟

در پاسخ به این سؤال و مسائل و ابهامات مطرح شده در شماره‌های اخیر «اندیشه پویا» توضیحاتی را به شرح زیر در خصوص مبارزات مسلحانه دهه ۴۰ و ۵۰ و همچنین پیش و منش مهندس بازرگان و همفکران آن مرحوم تقدیم می‌کنم:

۱. شکل‌گیری سازمان‌های چریکی با خط‌مشی مبارزه مسلحانه و قهرآمیز در دهه چهل پیامد سیاست‌های سرکوبگرانه رژیم استبداد سلطنتی به ویژه پس از رخداد ۱۵ خرداد سال ۱۳۴۲ است. مرحوم مهندس بازرگان نیز در دادگاه نظامی سال ۱۳۴۳، در شرایطی که رژیم شاه اظهار نظر قانونی و مشفقانه احزاب سیاسی از جمله نهضت آزادی ایران را بر نمی‌تابید، تصریح کرد که «ما آخرین کسانی هستیم که از راه قانون اساسی به مبارزه سیاسی برخاستیم. ما از رئیس دادگاه انتظار داریم این نکته را به بالاترها بگویند...»^۱ رخدادهای تاریخی دهه چهل و پنجاه درستی این پیش‌بینی را نشان داد. در آن شرایط همه گروه‌های سیاسی - اجتماعی اعم از مارکسیست و اسلامی، متأثر از گفتمان مطرح جهانی برای تغییر و تحول در شرایط اجتماعی سرکوب و خفقان قرار گرفتند و انقلاب و مبارزه مسلحانه و قهرآمیز را انتخاب کرده‌اند. این گفتمان نیز متأثر از ادبیات انقلاب‌های مارکسیستی قرن نوزدهم روسیه شوروی و در سال‌های بعد، از انقلاب‌های چین و کوبا و ... بوده است. نه تنها نسل جوان پرشور آن زمان چون امیر پرویز پویان، احمدزاده‌ها و ... مارکسیسم را بعنوان ایدئولوژی انقلاب برای تحول در ایران پذیرفتند و به لحاظ جهان‌بینی و تحلیل اقتصادی - اجتماعی از ادبیات مارکسیستی بهره گرفتند و نهایتاً چریک‌های فدائی خلق را پایه‌گذاری کردند، بلکه جوانان عضو نهضت

^۱ گفتگوی محمد توسلی با «اندیشه پویا» - ۱۳۹۳/۱/۳۰

آزادی ایران چون محمد حنیف نژاد، سعید محسن، اصغر بدیع‌زادگان و... که به لحاظ اعتقادی ایمان عمیق مذهبی داشتند اما در کنار آموزش‌های متمرکز قرآنی و نهج‌البلاغه متأثر از این شرایط از ادبیات مارکسیسم بعنوان علم انقلاب استفاده کردند. بطور طبیعی هم چریک‌های فدائی خلق و هم نسل دوم مجاهدین خلق که به خاطر شرایط بسته و محدودیت‌های امنیتی برای آموزش فقط دسترسی به منابع مارکسیستی داشتند و تحت تأثیر این آموزش‌ها علاوه بر مبارزه قهرآمیز با رژیم، به خشونت‌های درون سازمانی نیز دست یازیدند که زشتی و قبح این خشونت‌ها امروز بر کسی پوشیده نیست.

۲. علاوه بر دو گروه اصلی چریک‌های فدائی خلق و مجاهدین خلق بعد از ۱۵ خرداد گروه‌های اسلامی دیگری نیز در داخل کشور اقدام به تشکیل سازمان‌های چریکی و یا اقدامات مسلحانه کردند که می‌توان به حزب ملل اسلامی به رهبری آقای کاظم بجنوردی، هیئت‌های مؤتلفه، که زیر نظر آیت‌اله خمینی تشکیل شدند، اشاره داشت. اما تغییر استراتژی مبارزه منحصر به گروه‌های داخل کشور نبود. چند تن از فعالان نهضت آزادی ایران، در خارج از کشور از جمله دکتر ابراهیم یزدی، دکتر مصطفی چمران و صادق قطب زاده نیز مستقل از داخل کشور برای فراگیری آموزش‌های چریکی سازمان "سماح" (سازمان مخصوص اتحاد و عمل) را تشکیل دادند و در سال ۱۳۴۳ به مصر رفتند. مهندس بازرگان و سایر رهبران نهضت آزادی در جریان این برنامه بودند. مهندس بازرگان طی نامه‌ای که در نامه‌های پیوست جلد دوم خاطرات آقای دکتر ابراهیم یزدی آمده است تأیید و حمایت خود را از این برنامه ابراز داشتند و آقای احمدصدرحاج سیدجوادی افراد داوطلب را برای طی دوره‌های آموزشی به خارج از کشور می‌فرستادند.

۳. ارزیابی انقلاب‌های قرن نوزدهمی نشان داد که نه تنها به اهداف و آرمان‌های مورد نظر یعنی عدالت و توسعه پایدار نائل نشدند، بلکه مبانی ایدئولوژیک مارکسیسم و جهان بینی آن نیز با سئوالات و ابهامات زیادی رو برو شد. آثار "فون هایک" بعنوان نمونه‌ای از این واکنش‌ها قابل ارزیابی است. بر این پایه از دهه‌های پایانی قرن نوزدهم دیگر شاهد انقلابی با گفتمان و تئوری‌های مارکسیستی نبوده‌ایم و برای تحولات اجتماعی در شرایط سرکوب و خفقان و دستیابی به جامعه آزاد و دموکراتیک راهبردهای جدیدی در سطح جهانی تئوریزه و ارائه شده است، که در خصوص انقلاب‌های چند دهه اخیر از جمله

انقلاب سال ۵۷ ایران قابل بررسی و ارزیابی است.

۴. نگاه مهندس بازرگان به مبارزات مسلحانه دهه چهل و پنجاه از دو زاویه قابل بررسی است. از یک سو به بن بست رسیدن مبارزات قانونی، علنی و مسالمت آمیز با در دسترس بودن ادبیات مارکسیستی برای نسل جوان مبارز، راهکار شناخته شده دیگری جز مبارزه مسلحانه و قهرآمیز باقی نگذاشته بود و لذا مهندس بازرگان، نه تنها نمی توانست، به رغم بینش و منش متفاوت خود، مخالف مبارزات مسلحانه علیه رژیم شاه باشد و هرگز سخنی خلاف این برداشت از آن مرحوم گزارش نشده است، از سوی دیگر وقتی در جریان جزوات آموزشی مجاهدین خلق، از جمله جزوه شناخت و اقتصاد به زبان ساده، قرار گرفت و مبانی آنها را قبول نداشت و اکتش نشان داد و اعتراض خود را به آنان منعکس کرد. اما مرحوم آیت اله طالقانی باتساهل بیشتر و امید به اصلاح آنان ارتباط خود را حفظ کرد. حساسیت ویژه مهندس بازرگان در خصوص فرهنگ و ادبیات مارکسیستی از همان شروع تلاش‌های فرهنگی - اجتماعی دهه بیست آغاز شد و در دو جبهه عمل کردند. از یک سو مردم به ویژه نسل جوان و دانشگاهی را با فرهنگ قرآنی و معارف اسلامی، دور از خرافه‌ها و پیرایه‌های تاریخی، هماهنگ با علم و دانش روز آشنا کردند و از سوی دیگر با ادبیات و واژه‌های ادبیات مارکسیستی مرزبندی داشتند. به عنوان مثال هرگز از واژه «امپریالیسم» که از درون تحلیل‌های مارکسیستی تعریف می‌شد در نوشته‌ها و سخنان خود استفاده نکردند و به جای آن واژه «استیلا بیگانگان» را به کار بردند.

۵. امروز ما رخدادهای دهه چهل و پنجاه را بایستی با توجه به شرایط زمان و مکان و جغرافیای سیاسی - اجتماعی آن دوره ارزیابی کنیم و عملکرد گروه‌های سیاسی و اشخاص را مورد نقد قرار دهیم. برای یادآوری در سالهای پایانی دهه چهل و اوایل دهه پنجاه که مجاهدین خلق اولیه عملیات خود را اجباراً آغاز کردند. بارقه‌امیدی در مجموعه روشنفکران دینی و جریان اسلام سنتی چون بازار و روحانیت مبارز پدید آورد، به طوری که بخش عمده تدارکات و خانه‌های امن آنها توسط بازاریان و روحانیت مبارز فراهم می‌شد و آقای هاشمی رفسنجانی، مهندس سحابی و بنده نیز در ارتباط با کمک به زندانیان آن سازمان در سال ۱۳۵۰ بازداشت و زندانی شدیم. هرگز فراموش نمی‌کنم که بعد از انتقال به زندان عمومی قزل قلعه که ما با اعضای سازمان از نزدیک آشنا شدیم و هم تحت تاثیر

خصوصیات انسانی و آشنائی عمیق آنها با قرآن و نهج البلاغه و دانش مبارزه آنها قرار گرفتیم، در فرصتی نگرانی خودم را از این که یکی از اعضای سازمان در سلول زندان اوین به من گفته است که «اگر ما مسلمان خوبی نباشیم مارکسیست خوبی هستیم» به آقای هاشمی رفسنجانی منعکس کردم ایشان گفتند: من در طول تاریخ اسلام جوان هایی با این ایمان، پاکی، دانش اسلامی و شجاعت سراغ ندارم (نقل به مضمون)، نگران نباشید این موارد را خودشان اصلاح خواهند کرد!

مرحوم دکتر بهشتی در اوایل سال ۵۷ که از سفر خارج برگشته بودند در سخنرانی انجمن اسلامی پزشکان در منزل مرحوم دکتر نکوفر تصریح کردند: ریشه انقلاب ما درخشم ملت است که «خ» آن خمینی، «ش» آن شریعتی و «م» آن مجاهدین خلق است و سپس اضافه کردند که این بچه ها از بهترین فرزندان بهترین خانواده های مسلمان جامعه ما هستند (نقل به مضمون).

مرحوم آیت اله طالقانی برای معرفی دو تن از اعضای سازمان به آیت اله خمینی در نجف آنان را با این آیه قرآن معرفی کردند. «إِنَّهُمْ فِتْيَةٌ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ وَزِدْنَاهُمْ هُدًى» (سوره کهف آیه ۱۳)

بسیاری از روحانیون مبارز چون آقای معادیخواه در دهه پنجاه در مجالس، روضه مجاهدین خلق را می خواندند و هزینه زندان را برای خود خریدند. سخنرانی های استاد مرتضی مطهری و دکتر علی شریعتی در آن ایام بازتاب حمایت از مبارزات مسلحانه و شهادت پیشگان بوده است. این اشارات اجمالی را برای یاد آوری ذکر می کنم تا امروز نقد ما در خصوص عملکرد مبارزات مسلحانه آن دوران با توجه به شرایط زمان و مکان و واقعیت های آن دوران صورت گیرد.

۶. بدون تردید مبارزات مسلحانه دهه چهل و پنجاه و ادبیات آگاهی بخش دکتر شریعتی نقش موثری در شکستن جو خفقان و سرکوب رژیم استبداد سلطنتی شاه داشت، به طوری که به رغم سرکوب آنها و ضربه سنگین تغییر مواضع ایدئولوژیک مجاهدین خلق در سال ۱۳۵۴، جنبش اجتماعی ایران آن چنان عمیق و ریشه دار شده بود که در شرایط سالهای ۵۴ تا ۵۷ با استفاده از فرصت های جهانی و رهبری آیت اله خمینی و مدیریت انقلاب، زمینه های پیروزی انقلاب در ۲۲ بهمن سال ۵۷ فراهم شد. یادآوری این نکته تاریخی

در اینجا ضروری است که تا اواخر دهه چهل به جز جمع محدودی از آگاهان جامعه که به مشکل اصلی جامعه ایران یعنی استبداد و نماد آن "شاه" شناخت داشتند و در آثار آنان منعکس است، سایر مردم عموماً مشکلات جامعه را فقط از چشم اطرافیان شاه می دانستند و چهره واقعی "شاه" شناخته نشده بود. بعد از نهضت روحانیت در ۱۵ خرداد سال ۱۳۴۲ و مبارزات مسلحانه دهه چهل و پنجاه چهره واقعی شاه و رژیم استبدادی وی بیش از پیش بر ملا شد و آگاهی در جامعه ایران تعمیق و گسترش پیدا کرد. براین پایه اگر چه آن روز جوانانی با خلوص و پاک باخته بر پایه و تحت تاثیر ایدئولوژی مارکسیسم خطاهایی مرتکب شده‌اند و چهره زشتی از خشونت‌های درون سازمانی بر جای گذارده‌اند، اما نایبستی خدمات آنان را در تحولات جامعه ایران و در آن شرایط جهانی نادیده انگاشت.

۷. بعد از سال ۱۳۵۴ به ویژه در سالهای ۵۶ و ۵۷ که مهندس بازرگان در داخل کشور در مدیریت انقلاب نقش پیدا کرد، بینش و منش ایشان حتی المقدور در تحولات آن سال ها تاثیر گذار بود و به جای استفاده از روش‌های قهرآمیز، از گفت‌وگو مذاکره (دیپلماسی)، از فرصت‌های جهانی (تشکیل جمعیت ایرانی دفاع از آزادی و حقوق بشر)، سخنرانی‌ها و بیانیه‌های آگاهی بخش و تاکید بر مبارزات سنگر به سنگر (گام به گام) استفاده کردند. نقطه عطف حاصل از این راهبرد در روز تاسوعای سال ۱۳۵۷ به وقوع پیوست که مصادف با روز جهانی حقوق بشر بود و راهپیمایی مسالمت آمیز میلیونی مردم در این روز شکل گرفت که نهایتاً با گسترش بیشتر در روز عاشورا تبدیل به فرماندهی علیه رژیم شاه و اعلام جهانی رهبری آیت الله خمینی انجامید. مهندس بازرگان بعد از پذیرش مسئولیت دولت موقت همواره بر روش‌های عقلانی و اصول مدیریت و تغییر و تحول تدریجی و گام به گام و قانونمند تاکید داشت. اما حزب توده و همه جریان‌های چپ و کسانی که دستیابی به قدرت را به هر وسیله هدف قرار دادند با این روش‌ها به مقابله پرداختند و در حالی که، تحت تأثیر ادبیات مارکسیستی آزادی را "کالای لوکس" توصیف می کردند شعار مرگ بر لیبرال را حتی در نمازهای جمعه و مدارس باب کردند. در چنین فضای سیاسی مهندس بازرگان و همفکران ایشان از قدرت کنار آمدند تا به رسالت آگاهی بخشی خود ادامه دهند. همان کسانی که آن روز فضای ملتهب و رادیکالیزم را

با عنوان سیاست "تداوم انقلاب" بر جامعه ما تحمیل و زمینه استعفای دولت موقت را فراهم ساختند، امروز می گویند انتخاب مهندس بازرگان برای آن شرایط انقلابی درست نبود! مهندس بازرگان خود همان موقع به این انتقادها پاسخ گفته اند. در بهمن ماه سال ۵۷ برای دوران انتقال چه آلترناتیوی بجای مهندس بازرگان وجود داشت؟ بله، مهندس بازرگان در منش آزادیخواه و دموکرات بود اما در بینش انقلابی.

۸. نظرات پیشنهادی مهندس بازرگان در نیمه دوم سال ۵۷ برای انتقال تدریجی قدرت و پرهیز از بکارگیری خشونت و اقدامات قهرآمیز، بعلت تاثیر پذیری مدیران انقلاب از گفتمان جهانی تحول انقلابی در آن موقع، مورد پذیرش قرار نگرفت. تحلیل رخدادهای سال ۵۷ با گفتمان امروز جهانی برای تحول، نشان می دهد که ما می توانستیم بسیاری از هزینه های دوران انتقال را کاهش دهیم. به نظر بنده همه گروه هایی که بعد از پیروزی انقلاب بر طبل خشونت نواختند، مسئولیت شرایط رادیکالیزم و بسته شدن فضای سیاسی ایران را بر عهده دارند. تجربه تاریخی نشان داده است که ثمره درخت خشونت، خشونت است و از درون آن مطالبات تاریخی ملت ایران یعنی: "آزادی، دموکراسی، عدالت و توسعه پایدار" بدست نمی آید.

۹. واژه سیاست "صبر و انتظار" در سال های قبل از انقلاب توسط برخی از رهبران سیاسی مطرح می شد که آمادگی فعالیت سیاسی را نداشتند. اما مهندس بازرگان و نهضت آزادی ایران در سال های بعد از انقلاب، از کنگره تیر ماه سال ۱۳۵۹ و مصوبات کنگره های بعد، همواره بر سیاست "صبر و تلاش" و مبارزه قانونی، علنی و مسالمت آمیز تاکید داشتند و با خط مشی همه گروه هایی که دست به اسلحه بردند و زمینه تشدید خشونت را در جامعه ما فراهم کردند به شدت مخالفت کرده اند، زیرا آنها در راستای منافع ملی ارزیابی نکرده اند.

مروری بر زندگینامه شهید دکتر چمران^۱

از اینکه فرصتی در اختیار نشریه چشم‌انداز ایران قرار دادید تا نگاهی به بخش‌های کمتر دیده شده تاریخ معاصر بیاندازیم، سپاسگزاریم. لطفا در آغاز مختصری از شروع فعالیت‌های سیاسی‌تان بگویید.

من ورودی سال ۱۳۳۵ دانشکده فنی دانشگاه تهران هستم. سال سی و نه و چهل، سال‌های اوج فعالیت‌های دانشجویی بود که من عضو انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه تهران بودم. سال چهل که نهضت آزادی ایران تشکیل شد جزو اولین دانشجویانی بودم که عضویت آنرا پذیرفتم و همکاری کردم. سال چهل و یک برای ادامه تحصیل به خارج از کشور رفتم. ابتدا به آلمان و بعد به امریکا رفتم. در یکسالی که آلمان بودم، در صدد تشکیل انجمن اسلامی دانشجویان ایرانی در اروپا بودم. قبل از آن انجمن اسلامی دانشجویان در اروپا در دست دانشجویان نزدیک به اخوان المسلمین بود. در آذرماه سال ۴۱ به عنوان نماینده دانشگاه تهران به کنگره کنفدراسیون دانشجویان ایرانی در لوزان سوییس معرفی شدم. در آن کنگره تقابلی میان تفکر دینی و مارکسیستی وجود داشت. از یک طرف دکتر شریعتی بود و در طرف دیگر پرویز نیکخواه.

بعد از ۱۵ خرداد همه گروه‌های اجتماعی به این نتیجه می‌رسند که دیگر فعالیت مسالمت آمیز امکان پذیر نیست. به نظر من دلیل اصلی این نتیجه‌گیری تاثیر پذیری از گفتمان جهانی آنروز برای تحول بود. همه فکر می‌کردند تنها راه حل، خروج از شرایط سرکوب و خفقان، مبارزه مسلحانه است. جمعی از اعضای جوان نهضت آزادی در داخل مجاهدین خلق را پایه‌گذاری کرد. جریان چپ چریک‌های فدایی خلق را تاسیس کرد. در خارج از کشور هم دوستان ما مستقل از داخل به این نتیجه رسیدند که ما در خارج از کشور وظیفه داریم خود را آماده بکنیم و این آموزش‌ها را به داخل منتقل کنیم.

چگونه با دکتر چمران آشنا شدید؟

آن سال‌ها جبهه ملی در امریکا فعال بود. نشریه‌ای بنام اندیشه جبهه با همکاری دکتر چمران و دکتر یزدی منتشر می‌شد. در سفری به پنسیلوانیا داشتم با دکتر چمران ملاقات کردم. شخصیت دکتر چمران برای من خیلی جاذبه داشت. زندگی خانوادگی ایشان نشان نمی‌داد که خانم ایشان

^۱گفتگوی محمد توسلی با ماهنامه «چشم‌انداز ایران» - ۱۳۹۳/۱/۳۱

امریکایی است. رابطه خیلی محبت آمیزی بین دکتر چمران و همسرشان برقرار بود. همسرش پروانه بود و او شمع. چمران شخصیت گرمی داشت و این گرمی در رابطه با خانواده بروز و ظهور بیشتری داشت. دکتر مرا به محل کار خودش، شرکت "بل" برد. یک ماکت قمر مصنوعی ساخته بودند و مطالعاتی در این زمینه انجام می دادند. در زیرزمین منزل یک دستگاه تکثیر داشتند که نشریه اندیشه جبهه را تکثیر می کردند. در این نشریه زمینه های فرهنگی مبارزات مسلحانه را فراهم می کردند. مطالبی درباره جهاد، مانند خطبه جهاد نهج البلاغه را چاپ می کردند و روی انقلاب کوبا و الجزایر کار می کردند.

بعدها متوجه شدم که ابتدا خواسته بودند که از طریق دکتر شریعتی با دوستان الجزیره ارتباط برقرار کنند و از تجربیات آنها استفاده کنند. آنها موافقت نکردند که برای آموزش پایگاهی در اختیار بگذارند. بعد از طریق سفیر مصر در سوئیس با دولت مصر تماس می گیرند. آنها با توجه به آشنایی با سران نهضت آزادی از این برنامه استقبال می کنند. وقتی اولین گروه به مصر رفتند، دکتر چمران به من توصیه کرد که ترم آخر تحصیلم را تکمیل و سپس به آنها بپیوندم. مسئولیت من در آن دوره هماهنگی ارتباط خانواده دکتر چمران و سایر افراد با مصر بود. نامه ها را از راه آلمان و سوئیس به مصر می رساندم.

من، با توجه به مسئولیتی که داشتم، نامه های پروانه خانم را اجبارا باز می کردم. بعد در پاکت جدید ارسال می کردم. آنروزها از دیدن رابطه قوی این دو نفر منقلب می شدم. این نشان می داد که دکتر چمران و همسرش چه ایثاری در تحمل این دلتنگی ها داشتند.

بعد از پایان تحصیلات، بدون معطلی به آلمان رفتم. برای من و چند نفر دیگر که گروه دوم را تشکیل می دادیم، گذرنامه موقت گرفته بودند. نام مستعار من محمود عفیفی بود که دکتر چمران انتخاب کرده بود. آن موقع دکتر یزدی با خانواده در قاهره بودند. همدوره ای های ما آقای رضا رییس طوسی، آقای پرویز امین، ابولفضل بازرگان، آقای شریفی از مشهد و دو نفر از دوستان از امریکا بودند. غیر از آموزش های مربوط به مواد منفجره، مربی بقیه آموزش ها خود دکتر چمران بود. در دور اول دکتر آموزش ها را از مربیان مصری گرفته بود و به ما یاد می داد. در دوره سه ماهه در شرایط سخت زندگی می کردیم. بعد از اتمام دوره، آقای رییس طوسی به ایران آمدند و این تجربیات را به مجاهدین خلق انتقال دادند. من به آلمان برگشتم و در آنجا اتومبیلی برای دکتر چمران تهیه کردم تا خانواده خود را با آن به قاهره ببرند که داستان خرید این اتومبیل خود

قصه‌ای شنیدنی است. بعد به بغداد رفتم. پرویز امین در بصره مستقر شد. دکتر یزدی در بیروت و دکتر چمران هم در قاهره. قرار بر این بود که افراد از ایران به بصره و از بصره به بغداد بیایند و برایشان گذرنامه موقت بگیریم، در مصر آموزش ببینند و از همین مسیر برگردند. در شش ماهی که در عراق بودم ارتباط نزدیک با آیت الله خمینی داشتم. در همان دوره همراه با دکتر چمران و دکتر یزدی دیداری طولانی با ایشان داشتیم که مشروح آن به خط دکتر چمران در خاطرات دکتر یزدی چاپ شده است.

بعد از شش ماه به این جمع‌بندی رسیدیم که پروژه سماع (سازمان مخصوص اتحاد و عمل) به چند دلیل باید متوقف شود. یکی اینکه مصری‌ها انتظاراتی از ما داشتند که ما در راستای منافع ملی ارزیابی نمی‌کردیم. موضوع خلیج عربی و تبلیغات در رسانه صوت العرب را مطرح کردند. دوم کمبود منابع مالی که باعث می‌شد به دولت مصر وابسته شویم. این برای ما قابل قبول نبود. امکان فرستادن پول از ایران هم وجود نداشت. سوم اینکه به این نتیجه رسیدیم چنین سازماندهی بایستی از داخل کشور آغاز شود. یک موضوع دیگر این بود که خسرو خان قشقایی هم در جریان فعالیت ما قرار گرفته بود و همکاری‌هایی هم برای آموزش افراد آنها آغاز شده بود. قرائتی بود که ممکن است او با سیا در ارتباط باشد.

موضوع حمایت مالی خسرو خان قشقایی از این جریان حقیقت دارد؟

دوستان ما این منبع را خالص نمی‌دیدند. البته بعد از دوره ما، بعضی از آنها آموزش دیدند. در مدت اقامت در عراق برای من و پرویز امین هم در عراق مشکلاتی ایجاد شد. من ابتدا به بیروت و سپس به آلمان رفتم. در مقطع دکترا ادامه تحصیل دادم. سال ۴۶ برای تکمیل پروژه دکترا به ایران برگشتم. در برگشت مشکلی در فرودگاه نداشتم. ولی بعد دوبار به خانه ما آمدند. در خانه ما ظاهراً دنبال اسلحه می‌گشتند. به نظر می‌آمد اخبار ناقصی دارند و دنبال مدرک هستند. من ممنوع‌الخروج و ممنوع‌الاستخدام شدم و تا سال ۵۷ ایران ماندم. در آن سال‌ها با دوستان اروپا و امریکا ارتباط و همکاری لجستیکی داشتم. در سال پنجاه در ارتباط با کمک به مجاهدین خلق همراه با مهندس سحابی و آقای هاشمی رفسنجانی بازداشت و یکسال زندان بودم. سال ۵۷ ممنوع‌الخروجی من رفع شد. در مسافرتی یکماهه به کشورهای مختلفی رفتم. در لبنان با دکتر چمران ملاقات کردم. ایشان در شرایط بغرنج جنگی در شهر صور در جنوب لبنان بود. دیدن دکتر چمران با آن حالات عرفانی برایم بسیار جذاب بود. در آن شرایط دکتر چمران مجبور به

انتخاب بین خانواده خودش و جوانان لبنانی می شود. به نظر من این یک انتخاب تاریخی بود که از نظر روانشناسی قابل بررسی است.

بعد از جدایی از خانواده شبی خواب می بیند که یکی از فرزندانش در حال غرق شدن در استخر است و فریاد می زند پدر... پدر... از خواب می پرد و نگران می شود. از طریقی با منزل تماس می گیرد. متوجه می شود در همان لحظات این اتفاق برای فرزندش افتاده است. خود چمران در صحبت هایی که با هم می کردیم راجع به تله پاتی بحث های مفصلی می کرد. نمونه های تاریخی این مساله را ذکر می کرد. در عین دوری ارتباط روحی محکمی با خانواده اش داشت.

سکانس تاثیرگذاری در فیلم هست که به این جدایی اشاره می کند. چمران حاتمی کیا با

چمرانی که شما می شناختید چه تفاوت هایی دارد؟

چمران یک شخصیت ویژه ای بود. چهره چمران فیلم چ برای کسانی که او را از نزدیک می شناختند، غریبه است. ضمن اینکه کارگردان کوشش می کند بخشی از خصوصیات دکتر چمران مانند خصایل انسانی او را و اهل مدارا و گفت و گو بودن او را نشان دهد، اما نگاه و رفتار او با چمران همخوانی کامل ندارد. چمران خیلی قاطع و مصمم بود. باهوش بود و واکنش هایش خیلی سریع و روشن داشت. به نظر من این فیلم صحنه های جنگی زیادی دارد. این برای بیننده آزاردهنده است. لزومی نداشت اینقدر انفجار و خشونت داشته باشد. برای من تحمل یک ساعت و نیم فضای جنگی سخت بود. به نظر من به همین دلیل بیشتر سالن سینما خالی بود.

خود کارگردان هم اینگونه عنوان می کند که بخشی از حرف هایش را در غالب شخصیت

دکتر چمران زده است. به نظر شما دکتر چمران چقدر اهل مذاکره و دنبال صلح بود؟

چمران شخصیتش را از جریان نواندیشی دینی گرفته است. همانطور که خودش می گوید الگویی مهندس بازرگان بوده. با جمع دوستان نهضت همیشه محشور بوده، از اعضای شورای مرکزی نهضت بوده. البته طبیعی است که در لبنان تحت تاثیر فضای آنجا قرار بگیرد. آن هم بخشی از شخصیت چمران است. شیفته جوان های جنوب لبنان بود. تمام وجودش را صرف آنها می کرد. چمران تلاش می کرد خودش را از تمام قید و بندهای دنیا و هواهای نفسانی خلاص کند. برای طی کمال خودش راه خدمت به مردم محروم لبنان را انتخاب کرده بود.

پرسی که مطرح می شود این است که این آموزش ها در مصر برای مبارزه در ایران بود.

چطور تا این حد دلبستگی به لبنان زیاد می شود که در گرما گرم انقلاب به ایران نمی آیند؟

نمی‌توانستند بیابند. امنیت نداشتند. در آن شرایط به محض ورود به ایران بازداشتشان می‌کردند. بلافاصله بعد از انقلاب به ایران آمدند. در ایران با هم ارتباط نزدیک کاری و دوستی داشتیم. خاطره شیرینی از دوران وزارت دفاع ایشان دارم. ما در اوایل سال ۵۸ طی مطالعاتی که در شهرداری تهران داشتیم، اجرای طرح محدوده ترافیک هسته مرکزی را در دست اقدام داشتیم. نیاز به تقویت حمل و نقل عمومی داشتیم. گزارش مطالعات را در هیات دولت مطرح کردیم. خیلی استقبال کردند. مرحوم فروهر آنقدر شیفته این طرح شده بود که می‌گفت ما خودمان حتی اگر هم اتوبوس نبود، پشت کامیون می‌نشینیم که سوار خودرو شخصی نشویم. همه وزارتخانه‌ها اتوبوس‌هایشان را در اختیار این طرح گذاشتند. وزارت دفاع حاضر به همکاری نشد. من به دکتر چمران نامه ای نوشتم. توضیحاتی درباره طرح دادم. ایشان به تمام فرماندهان دستور دادند که همکاری کنند. نفوذ کلام ایشان به حدی بود که بی‌درنگ اتوبوس‌هایشان را در اختیار این طرح گذاشتند.

بعد از شروع جنگ ما تمام امکانات شهرداری را برای کمک به پشت جبهه بسیج کردیم. خود من بعد از اتمام کارم در شهرداری در اولین فرصت به جبهه رفتم. آقای کمال خرازی همسفر من بود. دیدار من در اهواز با دکتر چمران از خاطرات فراموش نشدنی است. در ستادجنگ‌های نا منظم در جلساتی با شرکت دکتر چمران، مهدی چمران و کمال خرازی شرکت داشتم. با مسایل و مشکلاتی که در آنجا روبرو بودند آشنا شدم. من هنوز نمی‌توانم وارد جزئیات بشوم، بخشی که قابل گفتن است مشکلاتی بود که آقای غرضی به عنوان استاندار برایشان بوجود آورده بود. وسیله نقلیه و حتی آرپی‌جی به آنها نمی‌دادند.

چرا؟

این چرا باید از نظر تاریخی بررسی شود. اینکه چرا آقای مهندس غرضی که از اعضای مجاهدین خلق اولیه بود و ما در قزل قلعه مدتی هم بند بودیم، به ایشان کمک نمی‌کرد. این یک پرسش تاریخی است.

استاندار نماینده دولت است. چرا از مرکز به ایشان دستور نمی‌دادند؟

این پرسش‌هایی است که آنها باید پاسخ دهند. من نمی‌خواهم وارد این موضوع شوم. آنروزها ارتش عراق تا دشت‌های نزدیک اهواز آمده بود. نزدیک بود جاده‌ی استراتژیک شمال به جنوب را بگیرند که در آن صورت کل خوزستان سقوط می‌کرد. نبوغ و تجربه مهندسی دکتر

چمران باعث شد که شهر اهواز نجات یابد و سرنوشت جنگ تغییر کند. برخی پیشنهاد کرده بودند که سد دز را خراب کنند. در اینصورت همه چیز ویران می‌شد. در نهایت تعداد زیادی پمپ در کارون می‌گذارند. آب را به دشت غرب حاده سرازیر می‌کنند. تانک‌های عراقی زمینگیر می‌شوند. این از خدمات تاریخی دکتر چمران است.

ما با آقای دکتر خرازی برای بازدید از جبهه جنوب به شهر آبادان رفتیم. یکی از خاطرات تاریخی من دیدن آقای خلخالی شبی در فرمانداری آبادان است. تیم همراه ایشان تیم ویژه ای بود. وقتی من با آقای خلخالی درباره مسائل و مشکلات شهرداری و اقدامات ایشان صحبت می‌کردم، برای پاسخ به دهان یکی از همراهانش نگاه می‌کرد و از او خط می‌گرفت. به نظر می‌آید بخشی از رفتار نامتعارف آقای خلخالی مربوط به شخصیت خودشان و بخشی دیگر به همراهان ایشان ارتباط داشت. وقتی با ایشان همراه فرمانده ارتش در خط مقدم جبهه بودیم، یک خمپاره به چند متری ما اصابت کرد که نزدیک بود من و آقای خلخالی و آقای خرازی به جمع درگذشتگان بپیوندیم.

دکتر چمران به من پیشنهاد داد که به عنوان فرمانده واحد مهندسی ستاد جنگ‌های نامنظم با ایشان همکاری کنم. من گفتم با طیب خاطر می‌پذیرم، ولی بهتر است اول موافقت شورای عالی دفاع را بگیرید. از اتفاق همان شب اعضای شورای عالی دفاع به اهواز آمدند. همه من را می‌شناختند و با آنها کار کرده بودم.

در برگشت همراه تیمسار فکوری بودم. ایشان فردی بسیار شریف و آشنا با قران بود. وقتی از اتفاقاتی که برای خلبانان افتاده بود و از رشادت‌های آنها تعریف می‌کرد، اشک می‌ریخت. موقع پیاده شدن از ایشان پرسیدم از فرماندهان نیروی هوایی چند نفر باقی مانده‌اند، با حالتی متاثر گفت عملاً هیچکس. چندی بعد خودشان هم شهید شدند.

در روزهای آخر حملات زیادی به دکتر چمران می‌شد. پلاکاردهایی در شهر در سر در دانشگاه تهران نصب کرده بود که یزدی و چمران، عامل موساد و سیا. برداشت من این است که خدا او را دوست داشت که شهید شد تا در معرض ابتلا بیشتر نباشد.

یک پرسش دیگر این است که ایشان به عنوان مسئول وزارت دفاع که ارتش کلاسیک تحت فرمان ایشان بودند، چرا به ستاد جنگ‌های نامنظم رفتند؟
دکتر چمران توانائی‌ها و ویژگی‌های خاص خود را داشت. ایشان در جنگ‌های نامنظم

تخصص داشت. توجه دارید که سپاه در دولت موقت زیر نظر دکتر یزدی تشکیل شد. پیش‌نویس اولین اساسنامه سپاه را بنده تدوین کردم. نام سپاه پاسداران انقلاب اسلامی را به جای گارد ملی طراحی کردم. هدف این بود که، در دوره انتقال، سپاه، پاسدار ارزش‌های انقلاب یعنی استقلال، آزادی و جمهوری اسلامی و مطالبات تاریخی ملت ایران باشد و از تکرار کودتای ۲۸ مرداد و باز تولید استبداد جلوگیری کند. شورای انقلاب موافق نبود سپاه زیر نظر دولت موقت باشد. همانطوریکه جهاد سازندگی را که در دولت موقت توسط آقای دکتر بنی‌اسدی سازمان یافت، از دولت موقت جدا کردند. آنروزها ایشان نماینده مجلس و عضو شورای عالی دفاع بود.

به نظر شما چمران بیشتر به امام خمینی نزدیک‌تر بود یا مهندس بازرگان؟

شخصیت ایشان خیلی تحت تاثیر مهندس بازرگان بود. او مهندس بازرگان را استاد خود می‌دانست و سوابق زندگی او این واقعیت را به وضوح نشان می‌دهد. اما در مورد جنگ در دیداری که با ایشان در دوران جنگ در اهواز داشتم، جمله‌ای به من گفت که "اگر آقای خمینی نبود هیچکس نمی‌توانست توده‌های مردم را برای این جنگ بسیج کند". این اظهار نظر کارشناسی دکتر چمران که در خصوص نقش بسیج نیروها در جنگ است، نشان می‌دهد که کارهایی را که در جبهه‌ها می‌شد، مرهون ایشان می‌دانست.

به عنوان آخرین پرسش، چرا با حضورتان در فرماندهی واحد مهندسی ستاد جنگ‌های نا

منظم موافقت نشد؟

این پرسشی است که پاسخ به آن نیاز به موشکافی شرایط آن دوران دارد و بایستی به موقع به آن پرداخت.

وقت‌کشی پیامد توسعه نیافتگی^۱

وقت‌کشی، بی‌ارزش بودن زمان (وقت) و یا استفاده نکردن از فرصت‌ها برای دستیابی به اهداف و برنامه‌ها یکی از آفت‌های جامعه‌های توسعه‌نیافته است و جامعه امروز ما نیز از این بابت هزینه‌های بسیار سنگینی را متحمل می‌شود.

اگر سرمایه وجودی هر انسان را عمر مفید او در زندگی بدانیم و آن را بطور متوسط ۶۰ سال فرض کنیم. هر ساعت، روز، ماه و یا سال از این عمر مفید بخشی از سرمایه وجودی انسان را تشکیل می‌دهد. اگر انسان نتواند از واحد زمان عمر خود بهره‌وری لازم را داشته باشد، عمر خود را تباه ساخته و به اصطلاح وقت‌کشی کرده است.

بدیهی است در جامعه‌ای که بهره‌وری آحاد جامعه بطور متوسط پایین باشد آن جامعه را نیز با این آفت روبروست و از سرمایه‌های انسانی خود در راستای اهداف و برنامه‌های ملی خود نمی‌تواند بهره‌برداری بهینه کند و از قافله جهانی عقب می‌ماند.

در ادبیات دینی ما به زمان و اینکه انسان در مقابل نعمت حیات و زندگی خود مسئولیت سنگین دارد تأکید فراوانی شده است. در سوره والعصر، خداوند به "زمان" سوگند یاد می‌کند (والعصر) و به انسان هشدار می‌دهد که اگر به جهان هستی و ارزشهای حاکم بر آن از جمله منزلت و کرامت انسانی خود باور نداشته باشد و ظرفیت وجودی و عمر خود را با برنامه راهبردی (عمل صالح) بکار نگیرد قطعاً با خسران و زیان روبروست (ان الانسان لفی خسر الا الذین آمنوا و عملوا الصالحات)

ماکس وبر در کتاب با ارزش خود با عنوان "اخلاق پروتستان و روح سرمایه‌داری" ریشه تحولات کشورهای توسعه‌یافته را اخلاق، نظم و قانون پروتستانها می‌داند که در مقابل فرهنگ کاتولیک‌ها تحولی در خلق و خوی مردم پدید آورد و زمینه‌های توسعه کشورهای صنعتی را فراهم ساخت.

ظاهراً عبارت "وقت طلا است" جمله‌ای است که روزولت رئیس جمهور آمریکا در اطاق خود نصب کرده بود و با تکیه بر این ارزش انسانی زمینه‌های تحول فرهنگی اجتماعی و توسعه کشور آمریکا را فراهم ساخته است.

^۱ یادداشت محمد توسلی - اردیبهشت ۱۳۹۳

بررسی خلق و خو و رفتار مردم در کشورهای توسعه‌نیافته از جمله کشور خود ما این واقعیت را نشان می‌دهد که مردم بطور کلی برای وقت خود ارزش قائل نیستند و بهره‌وری و تولید بسیار پایین است و بیش از تولید مردم به فکر مصرف هستند. طبیعی است در چنین جامعه‌هایی مدیران آن‌ها نیز که متأثر از چنین خصلت‌هایی هستند برای "زمان" ارزش لازم را قایل نیستند و قادر به مدیریت زمان یعنی مدیریت منابع انسانی و فرصت‌های پیش‌رو نیستند و مدیریت‌ها از کیفیت پایین برخوردار است و بتدریج فاصله شاخص توسعه‌یافتگی آنها از کشورهای توسعه‌یافته بیشتر می‌شود.

شاید نیاز به توضیح نباشد که یکی از زمینه‌های تاریخی پدیدآمدن این خصوصیت ما ایرانی‌ها در فرهنگ استبدادی دیرین حاکم بر جامعه بوده است بطوری که مردم نتوانسته‌اند رد جایگاه منزلت انسانی و کرامت خویش قرار گیرند و استعداد‌های درونی آنها بطور متعادل رشد کند شادروان مهندس بازرگان در مدافعات خود در دادگاه نظامی سال ۱۳۴۲ سوغات هفت سال اقامت دروان تحصیل خود در فرانسه را چون تمدن کشورهای غربی در همین زمینه یعنی آزادی و کرامت انسان، نظم و قانون معرفی کرده است که در کتاب مدافعات ایشان (مجموعه آثار جلد ۶) به تفصیل آمده است.

در جامعه‌ای که آزادی، حاکمیت ملت و کرامت انسانی بطور واقعی تأمین نشده باشد مدیران جامعه نیز منتخب واقعی مردم نخواهند بود. در چنین شرایطی جامعه با بحران مدیریت روبرو خواهد بود. زیرا از یک سوی مدیران از حمایت واقعی مردم و بدنه کارشناسی جامعه برخوردار نیستند و از سوی دیگر مدیران معمولاً فاقد توانایی‌های لازم برای انجام وظائف محوله هستند. پیامد چنین وضعیتی بی‌برنامه‌گی و وقت‌کشی و از دست دادن فرصت‌ها در سطح ملی است. مصادیق چنین روندی در رخداد‌های گذشته کشور کار مشکلی نیست. مروری بر پرونده گروگان‌گیری سال ۵۸ که به گفته خود دانشجویان قرار بوده است فقط چند روز گروگان‌ها نگهداری شوند و ۴۴ روز بطور انجامیده، پرونده جنگ تحمیلی که می‌توانسته بعد از پیروزی خرمشهر با استفاده از فرصت‌های بسیار خوب به تجاوز خاتمه داده شود اما ۶ سال دیگر تجاوز ادامه پیدا کرد و منابع انسانی و زیرساخت‌های کشور با ضایعات غیرقابل جبرانی روبرو گشت و امروز نیز پرونده هسته‌ای و موضوع عادی‌سازی ارتباط با آمریکا از مصادیق همین خلق و خوی وقت‌کشی و استفاده نکردن از فرصت‌هاست که می‌تواند هزینه‌های بسیار سنگین بیشتری برای

کشور در پی داشته باشد.

به نظر می‌رسد مشکل اصلی جامعه کنونی ما این واقعیت است در حالی که تمام عناصر جامعه توسعه‌یافته را بصورت شکلی در اختیار داریم اما عموماً فاقد محتوی لازم است. شعار آزادی می‌دهیم اما در عمل از حداقل‌های آزادی تصریح شده در قانون اساسی بی‌بهره‌ایم. در ۳۰ سال گذشته بطور متوسط هر سال يك انتخابات برگزار کرده‌ایم اما در بسیاری مقاطع از انتخابات آزاد، سالم و منصفانه محروم بوده‌ایم. از کرامت انسانی و حقوق بشر در معارف قرآنی و قانون حقوق شهروندی بسیار سخن گفته‌ایم اما در عمل با موارد متعدد نقض آشکار اصول قانون اساسی و حقوق بشر روبرو هستیم و ..

برای اجرای برنامه‌های توسعه و جبران عقب‌ماندگی‌ها، راهی جز اجرای قانون و نظم در جامعه از طریق تأمین آزادی و حاکمیت ملت و کرامت انسانی در چارچوب اعلامیه جهانی حقوق بشر وجود ندارد در اینصورت میزان بهره‌وری بالا خواهد رفت و مردم و مدیران جامعه از "زمان" و فرصت‌ها به خوبی بهره خواهند گرفت و پدیده "وقت‌کشی" به تدریج اصلاح خواهد شد.

مفهوم راهبرد اعتدال^۱

در جامعه امروز ایران واژه اعتدال که توسط حسن روحانی رییس جمهوری بیان شد، به چه مفهومی استفاده می شود؟

بر این گمان هستم، پشت آنچه که دکتر حسن روحانی رییس جمهوری مطرح می کنند مبنی بر آنکه خط مشی ما؛ خط مشی اعتدال است یک فرهنگ و نگاه راهبردی وجود دارد. یعنی نفی افراط و تفریط و دارا بودن نگاه مدیریتی؛ به این معنی که هر عملی باید با عقلانیت و با استفاده از اصول مدیریت به تدریج، گام به گام انجام شود. کسی که از اعتدال صحبت می کند، در واقع می خواهد با استفاده از عقلانیت، اصول مدیریتی و بر پایه دانش و تجربه بشری، مشکلاتی که جامعه با آن مواجه است را حل کند. از آن سو کسانی مانند دکتر روحانی علاوه بر تکیه بر علم و تجربه بشری، نگاهی هم به معارف دینی دارند. در معارف اسلامی هم اگر دقت کنید، خداوند بشر را گام به گام آفرید. بحث اعتدال در خلقت نیز دیده می شود و خداوند همه جا تاکید دارد که انسان گام به گام تحول پیدا می کند تا بتواند مسیر کمال را طی کند. اگر قرار بود با زور و فشار انسان متحول شود خداوند به جای ۱۲۴ هزار پیامبر یک پیامبر را مبعوث می کرد و از او می خواست تا با زور دینش را تحمیل کند. خدایی که از قدرت "کن فیکونی" برخوردار است و برای طی فرایند تکاملی بشر پیامبران متعددی فرستاده، این زمینه را فراهم کرده است تا بشر با نظم و آرامش و به تدریج بتواند، هماهنگ با نظم خلقت این مسیر را طی کند و به درجه کمال برسد. در این زمینه باید به بعضی از پیش گامان حرکت اعتدالی مانند مهندس بازرگان و دکتر سبحانی نیز اشاره کرد. این بزرگوران و دیگر همفکرانشان نیز که هم با علوم و تجربه بشری و هم با معارف دینی آشنا بودند همواره بر خط مشی اعتدال و اصلاحات تدریجی تاکید می کردند. این پیشگامان اصلاحات همواره به این آیه قرآنی استناد می کردند که: "ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما به انفسهم" خداوند سرنوشت هیچ ملتی را تغییر نمی دهد مگر آنکه آن جامعه متحول شود". تحول شخصیت انسان ها هم تدریجی صورت می گیرد و با افراط و تفریط و با اعمال زور و فشار نمی توانند متحول شوند؛ بلکه خود باید به آن مرحله برسند. جامعه هم همین طور است و باید این سیر تحولی را طی کند. از آن طرف در زبان عربی؛ اعتدال از عدل می آید؛

^۱گفتگوی محمد توسلی با سایت «اعتدال» - ۱۳۹۳/۲/۱۶

یعنی هرچیزی را سر جای خود قرار دادن که در مقابل ظلم قرار می گیرد. در واقع اعتدال است که همه چیز را در جایگاه خود قرار می دهد و از طرف دیگر اعتدال و قانون با یکدیگر همخوانی دارند و هنگامی که قانون حاکم می شود هرچیزی سر جای خود قرار می گیرد.

اعتدال را چگونه می توان در جامعه کنونی ایران پیش برد؟

در قرآن دو واژه "اصلاح" و "افساد" در مقابل هم آمده است و آدمها به دو گروه مصلحین و مفسدین تقسیم می شوند. بر همین اساس می توان به موضوع اعتدال هم نگاه کرد. مصلحین همواره بر خط مشی اعتدال تاکید می ورزند. این گروه با رعایت عقلانیت و اصول مدیریتی، گام به گام وضع موجود را به سمت شرایط مطلوب هدایت می کنند. برای پیش برد خط مشی اعتدال باید از راهبرد اصلاحات، که از گذشته در جامعه ما مطرح بوده، استفاده کرد و راهکار آن رعایت قانون، اصول مدیریت، عقلانیت و برنامه ریزی گام به گام می باشد. کسانی که از راه مصلحین پیروی نمی کنند و از این راه کارها دوری می کنند عملاً در دایره مفسدین قرار می گیرند. خط مشی اعتدال زمینه های فرهنگی، اجتماعی و سیاسی دارد. برای پیش برد آن می توان با کار فرهنگی و اجتماعی زمینه های تاریخی این دو نگاه یعنی اعتدال و افراط را بررسی کرد. برای این منظور می توان دستاورد کسانی که به دنبال تحولات یک شبه در جامعه و نتایج فوری هستند و می خواهند با شعار های تند، رادیکال جامعه را متحول کنند و یا کسانی که به دنبال خط مشی اعتدال و بهره گیری از عقلانیت و اصول مدیریت هستند و می خواهند با استفاده از روش های انسانی شرایط پیشرفت جامعه را فراهم کنند مورد بررسی تاریخی قرار گیرند. با انجام این کار فرهنگی می توان وجدان عمومی جامعه را با خط مشی اعتدال آشنا کرد. در این بررسی تاریخی، تجربه بشری و همچنین تاریخ صد ساله اخیر کشور، می توان در دوره هایی که از اعتدال و عقلانیت بهره گرفته شده نشان داد که چه دستاوردهایی داشته است و همچنین در دوره ای که خط مشی افراطی تجربه شده و با شعار و تحریک احساسات مردم می خواستند اهداف خود را پیش ببرند چه دستاوردی حاصل شده است. اگر پیامد های این دو رویکرد توضیح داده شود، در این صورت جامعه بر اساس نتایج ارائه شده انتخاب خود را خواهد کرد.

این روزها همایش هایی با عنوان "دلوپسیم" و غیره برگزار می شود، در واقع به نظر می رسد جریاناتی در تلاش هستند تا رویکرد اعتدالی رییس جمهور را دچار مشکل سازند. نظر شما در این باره چیست؟

کسانی که در حال حاضر واژه دلواپس را به عنوان تابلوی خود انتخاب کرده اند در ۸ سال گذشته و در آن زمان که فساد گسترده بوجود آمد چرا ابراز دلواپسی نکردند؟ اکنون باید مشخص شود که چه انگیزه ای از این رفتارها دارند؟ البته انتقاد حق هر شهروندی است، اما این انتقاد به بستر و کاربرد نیاز دارد. نیاز هست کسانی که این دلواپسی را مطرح می کنند نخست پاسخ دهند که در بحران های ۸ سال گذشته چه نقشی داشته اند و مسوولیت فساد ها، اختلاس ها و تمامی اتفاقات گذشته بر عهده کیست؟ چرا امروز دلواپس هستند و چرا دیروز نبودند؟ این امر می تواند برای کسانی که صداقت دارند آموزنده باشد.

عده ای مطرح می کنند که اعتدال به معنی وسط ایستادن است؛ یعنی در یک مناقشه، دعوا و بحث سیاسی باید وسط را بگیرند تا اعتدال را رعایت کرده باشند. آیا این تعریف درست است؟

ممکن است در مواردی اعتدال وسط باشد اما الزاما برای رعایت اعتدال نباید وسط ایستاد. هنگامی که بحث ظلم و عدل مطرح هست وسط نداریم و باید در کنار عدل ایستاد. این منطق که اعتدال وسط باشد معقول و پسندیده نیست. باید توجه کرد که حق و عدالت کجاست و ناحق و ظلم کدام طرف هستند؟ در این حالت وسط بودن معنی ندارد. البته به شکل دیگر نیز می توان این وسط بودن را تعریف کرد، با استناد به سخنان امیر المومنین (ع) که در نهج البلاغه می فرماید "راست روی و چپ روی گمراهی است اما راه وسط و طریق الوسطی جاده هدایت است" می توان گفت که اعتدال راه وسط و دوری از افراط و تفریط است.

بعضی ها می گویند که اعتدال یعنی استفاده از تمامی نیروها و جناح های سیاسی؛ یعنی می گویند که برای حفظ اعتدال باید به افراد گروه های مختلف پست و مقام داد تا اعتدال حفظ شود. شما این تعبیر را قبول دارید؟

چنین برداشتی از اعتدال ندارم. اینکه نیروهای معتدل چه از جریان اصلاحات و چه از جریان اصول گرایی کنار هم قرار گیرند، از افراط و تفریط پرهیز کنند، عقلانیت و توجه به منافع ملی را سرلوحه خود قرار دهند و از خودخواهی ها و منیت ها بیرون بیایند مطمئنا با خط مشی اعتدال هم خوانی دارد. جامعه ما متکثر است و هیچ گروهی نباید دیگران را حذف کند. همه باید در چارچوب قانون و در راستای منافع ملی در کنار هم همکاری سازنده داشته باشند. این به این معنی نیست که همه انتظار دریافت پست و مقام دولتی شوند، پست و مقام بر اساس صلاحیت و

شایستگی است که مستقیم و یا غیر مستقیم توسط مردم انتخاب می شوند. گروه های اجتماعی و جریان های سیاسی باید در عرصه عمومی حضور داشته باشند و برای توسعه کشور همکاری کنند.

اندیشه و منش مهندس عزت الله سحابی^۱

مرحوم سحابی همواره بر عقلانیت، اعتدال و خردورزی تاکید می‌کرد و همواره بر این باور بود که محور وحدت ملی ما ایران است و وقتی وحدت ملی حفظ شود مسائل دینی و اعتقادی ما نیز حفظ و حراست خواهد شد.

یک فعال سیاسی معتقد است که مرحوم سحابی همواره با اتکای به آموزه‌های دینی از روش‌های افراطی پرهیز داشت و بر عقلانیت، اعتدال و خردورزی تاکید می‌کرد و همواره بر این باور بود که محور وحدت ملی ما ایران است و وقتی وحدت ملی حفظ شود مسائل دینی و اعتقادی ما نیز حفظ و حراست خواهد شد.

محمد توسلی در گفت‌وگو با خبرنگار ایلنا در مورد شخصیت و منش سیاسی مرحوم عزت‌الله سحابی گفت: مهندس سحابی فرزند دکتر یدالله سحابی بود که به همراه آیت‌الله طالقانی و مهندس بازرگان از پیشگامان روشنفکری دینی از سال ۱۳۲۰ بودند و شخصیت مهندس سحابی نیز در مجموعه فکری این بزرگان تکوین شده بود.

وی با اشاره به اینکه سحابی در دوران دانشجویی خود با عضویت در انجمن اسلامی در مبارزات دانشجویی نقش فعالی داشت، یادآور شد: پس از کودتای ۲۸ مرداد و تشکیل نهضت مقاومت ملی از عناصر فعال این نهضت بود که در جریان همین فعالیت‌ها نیز بازداشت شد.

این فعال سیاسی با تاکید بر اینکه سحابی از عناصر اصلی تشکیل دهنده نهضت آزادی بود گفت: مرحوم سحابی در بهمن ۱۳۴۱ با سران نهضت آزادی بازداشت شد و در دادگاه نیز به دفاع سیاسی از خود پرداخت که دفاعیات وی همچنان موجود است. او در طول زندان در کنار مهندس بازرگان و آیت‌الله طالقانی به کار پژوهشی و مطالعاتی پرداخت و به نوعی خودسازی کرد. به عبارت دیگر دوران زندان وی از سال ۱۳۴۱ تا ۱۳۴۵ دوره ای از تکوین شخصیت سیاسی و فرهنگی مرحوم سحابی بود.

توسلی ادامه داد: مرحوم سحابی در سال ۱۳۵۰ به دلیل فعالیت‌های سیاسی خود (ره) توسط ساواک بازداشت و به ۱۱ سال زندان محکوم شد.

وی با بیان اینکه مرحوم سحابی پس از آزادی در آستانه پیروزی انقلاب اسلامی در سال

^۱گفتگوی محمد توسلی با خبرگزاری کار ایران (ایلنا) - ۱۳۹۳/۳/۱۰

۱۳۵۷ برای عضویت در شورای انقلاب دعوت شد، گفت: وی با عضویت در این شورا نقش موثری در کمیته‌های آن داشت و در دوره‌ای که رییس سازمان برنامه کشور بود در برنامه ریزی برای توسعه کشور تلاش‌های بسیاری انجام داد که نه تنها پس از دولت موقت بلکه با تمام دولت‌های وقت در این زمینه همکاری لازم را داشت. این فعال سیاسی با اشاره به اینکه مرحوم سحابی عضو مجلس خبرگان قانون اساسی بود گفت: با توجه به اینکه مهندس سحابی پس از انقلاب اسلامی دارای سمت‌های اجرایی بود و اقدامات موثری را نیز انجام داده بود به خاطر امضا کردن نامه‌ای در سال ۱۳۶۹ خطاب به رییس جمهور وقت، به همراه ۲۴ نفر دیگر بازداشت شد که در این دوران صدمات جسمی و روحی فراوانی را تحمل کرد.

وی افزود: مرحوم سحابی پس از آزادی از زندان امتیاز مجله ایران فردا را گرفت و تلاش کرد با انتشار این مجله نقش آگهی بخشی خود را در توسعه اجتماعی و اقتصادی کشور ایفا کند. نگاه راهبردی وی به مسائل نشان دهنده دغدغه‌های خود برای رفع موانع توسعه‌ای کشور است.

توسلی یادآور شد: مرحوم سحابی در سال‌های اخیر تلاش کرد علیرغم کهولت سن به وسیله مصاحبه و نامه به مسئولان به وظیفه دینی و ملی خود همواره عمل کند تا اینکه در دهم خردادماه ۱۳۹۰ پس از دو ماه اغماء جان به جان آفرین تسلیم کرد.

وی خاطر نشان کرد: رویکرد مرحوم سحابی به لحاظ سیاسی به عنوان یک مسلمان با اتکا به آیات قرآن و آموزه‌های دینی رویکردی آزادی‌خواهانه و عدالت طلبانه بود و با تجربه‌ای که در مباحث اقتصادی داشت راه‌حل را توسعه ملی می‌دانست و در طول زندگی خود تلاش کرد راهبردهای خود را به طرق مختلف به مردم و مسئولان منتقل کند.

این فعال سیاسی با تاکید بر اینکه مرحوم سحابی دغدغه کشور را داشت، اظهار کرد: وی همواره بر این باور بود که محور وحدت ملی ما ایران است و وقتی وحدت ملی حفظ شود مسائل دینی و اعتقادی ما نیز حفظ و حراست خواهد شد. مرحوم سحابی صادق، صمیمی و خویشتن‌دار بود و در طول زندگی خود برای اهدافی که داشت هزینه‌های زیادی پرداخت کرد. به نظر من افرادی همچون مهندس سحابی که دست پروده روشنفکری دینی آیت‌الله طالقانی و مهندس بازرگان بود، تکرار نشدنی هستند و می‌توانند الگویی برای جوانان امروز ما باشند.

توسلی عنوان کرد: مرحوم سحابی در سال ۱۳۷۹ پس از توقیف مجله ایران فردا بازداشت

شد که اکنون پس از ۱۴ سال این مجله از روز گذشته بار دیگر منتشر می‌شود.
وی در پایان یادآور شد: مرحوم سحابی همواره با اتکای به آموزه‌های دینی از روش‌های افراطی پرهیز داشت و بر عقلانیت، اعتدال و خردورزی تاکید می‌کرد.

ارزیابی عملکرد دولت روحانی در اولین سالگرد^۱

در ابتدای بهار سال ۹۲ چه تصویری از فضای سیاسی و دورنمای انتخابات یازدهمین دوره ریاست جمهوری در ذهن داشتید؟

با توجه به رخداد‌های پس از انتخابات سال ۸۸ چشم انداز روشنی وجود نداشت. اما بر پایه سیاست و خط مشی راهبردی نهضت آزادی ایران در سال های بعد از انقلاب، برنامه ما حضور در انتخابات و تلاش برای تامین و ارتقاء " آزادی و سلامت " انتخابات در چارچوب قانون اساسی و منافع ملی بود.

شما شانس اصلاح طلبان برای بازگشت به قدرت اجرایی کشور از طریق انتخابات ۹۲ را چگونه ارزیابی می کردید؟

شانس اصلاح طلبان برای موفقیت در انتخابات بستگی به شرایط برگزاری انتخابات داشت. لذا برای هموار ساختن این فرایند راهکاری جز حضور در عرصه انتخابات و مطرح کردن مطالبات مردم برای برگزاری انتخابات مطابق اصول قانون اساسی و رعایت حقوق اساسی ملت، که از جمله در اصل ۵۶ آن، تصریح شده است در پیش روی اصلاح طلبان وجود نداشت.

با ثبت نام هاشمی در آخرین لحظات ثبت نام انتخابات ریاست جمهوری، تفسیر شما از انتخابات ریاست جمهوری دوره یازدهم چه بود؟

با توجه به مواضع واقع بینانه آقای هاشمی رفسنجانی پس از انتخابات سال ۸۸ به ویژه در آن نماز جمعه معروف، ثبت نام ایشان در این انتخابات، که به نظر می رسید هماهنگ با مسئولان نظام صورت گرفته، شرایط امید بخشی را تصویر می کرد. انتخاب آقای هاشمی در آن شرایط خاص سیاسی می توانست موجب مشارکت در صد بالاتری از مردم را در انتخابات فراهم سازد و دولتی فرا جناحی تر شکل گیرد و فضای سیاسی نسبتا باز شود، که این امر شرایط لازم برای اجرای برنامه های توسعه کشور را فراهم می ساخت و در راستای منافع ملی ارزیابی می شد.

پس از رد صلاحیت هاشمی، چه تحلیلی در مورد انتخابات داشتید؟

به نظر می رسید که جریان راست افراطی مانع برگزاری انتخابات نسبتا آزاد است که حتی شورای نگهبان را با چالش درونی مواجه کرد بطوری که مجبور می شود رئیس مجمع تشخیص

^۱ پاسخ محمد توسلی به سوالات «ویژه نامه آفتاب یزد» - ۱۳۹۳/۳/۱۶

مصلحت نظام وعضو اصلی مجلس خبرگان رهبری را، با تمام سوابق در مدیریت سطوح مختلف انقلاب، رد صلاحیت کند! این تصمیم با واکنش منفی و ناباورانه بسیاری از مردم و تحلیل گران روبرو شد و آن را ناشی از تضاد جریان های درون نظام ارزیابی کردند. اما با واکنش سنجیده آقای هاشمی دستاوردهای این رویداد در مراحل بعدی انتخابات مورد بهره برداری قرار گرفت. **باعدم ثبت نام خاتمی ورد صلاحیت هاشمی، چه میزان از مشارکت در انتخابات یازدهم را متصور بودید؟**

درنگاه بسیاری از مردم وحتى برخی از تحلیل گران میزان مشارکت مردم نمی توانست بالا باشد. انگیزه شرکت در انتخابات کم شده بود. اما کسانی که با تحلیل راهبردی همواره در انتخابات حضور داشته اند و بر سیاست ورزی اصلاح طلبانه پای فشرده اند در این مرحله نیز، به رغم تهدید های جریان افراطی، بر خط مشی حضور در انتخابات تاکید کردند.

آیا حدس می زدید که تنها کاندیدای اصلاح طلب انصراف دهد؟ نقش خاتمی را در این

مورد چقدر موثر می دانید؟

با توجه به تجربه تلخ اصلاح طلبان در انتخابات سال ۸۴ که به علت عدم هماهنگی و تعدد نامزدهای اصلاح طلبان موجب شکست آنان در آن انتخابات ریاست جمهوری شد و آن شکست زمینه تاریخی رخداد های سال ۸۸ را فراهم ساخت، عموم تحلیل گران ضرورت نامزد واحد را در این انتخابات مورد تاکید قرار می دادند. اما کدام یک از دو نامزد موجود طیف اصلاح طلبان- اعتدال گرایان می بایستی انصراف می داد؟ خوشبختانه با پیگیری آقای سید محمد خاتمی و همچنین آقای هاشمی رفسنجانی جمع بندی و مطالبه مردم و عموم تحلیل گران در دقیقه نود به وقوع پیوست و آقای دکتر عارف با انصراف تاریخی خود تحسین همگان را به خود جلب کرد و زمینه موفقیت آقای دکتر روحانی در انتخابات فراهم شد. این رویداد و به ویژه اظهارات مقام محترم رهبری در این انتخابات که ” رأی مردم حق الناس ” است و مسئولین بایستی از آن حفاظت کنند و اینکه ” کسانی که نظام را قبول ندارند هم بخاطر منافع ملی در انتخابات شرکت کنند” (نقل به مضمون) و واکنش مثبت مردم و حضور حدود ۷۵ درصد مردم در انتخابات، نشان می دهد که ” آزادی و دموکراسی یاد گرفتنی است ” و همه ما در حال یادگیری هستیم. این فرایند ” گذار به دموکراسی ” نیاز به زمان و تعامل تعالی بخش مردم، آگاهان و مسئولان نظام، و البته رعایت اخلاق و قانون، دارد.

مدیریت اردوگاه اعتدال گرایان از سوی هاشمی را چگونه ارزیابی می کنید؟
بدون تردید رایزنی های آقای هاشمی و آقای خاتمی نقش مهمی در انسجام و هماهنگی طیف اصلاح طلبان و اعتدال گرایان و پیروزی آقای دکتر روحانی ایفا کرد.
دلیل به اجماع رسیدن اصلاح طلبان حول یک کاندیدای چه بود؟
همانگونه که توضیح داده شد تجربه انتخابات سال ۸۴ و رخداد های پس از انتخابات سال ۸۸ موجب شد که طیف اصلاح طلبان برای نامزد واحد به توافق برسند و شرایط را برای پیروزی خود رقم زنند.

چرا اصول گرایان با تعدد کاندیدا به میدان انتخابات آمدند؟

به نظر می رسد هزینه های بسیار سنگینی که طیف اصول گرایان در پی حمایت بی دریغ در طول هشت سال، از دولت و برنامه های آقای احمدی نژاد متحمل شده بودند و در مناظره های انتخاباتی سیمای جمهوری، به ویژه در تعریض شجاعانه و تاثیر گذار آقای دکتر ولایتی به عملکرد دیپلماسی آقای دکتر سعید جلیلی در مذاکرات هسته ای و در پاسخ های دکتر روحانی برجسته بود، امکان وحدت آنان را غیر عملی ساخته بود.

به نظر شما اگر انتخابات به دور دوم می رفت، قالبیاف برنده بود یا روحانی؟

با توجه به اجماع طیف اصلاح طلبان و برنامه های دکتر روحانی و برخی مواضع خاص دکتر قالبیاف، به نظر بنده در دور دوم هم روحانی برنده انتخابات بود.

– روحانی را نزدیک به اصول گرایان میدانید یا متمایل به اصلاح طلبان؟

دکتر روحانی با تجربه ای که در طول سه دهه گذشته بدست آورده است بر پایه عقلانیت و خط مشی اعتدالی خود از مدیران همه طیف های با سابقه و دلسوز انقلاب که توان و تجربه مدیریتی بالا و حساسیت سیاسی کمتری داشته اند، استفاده کرده است. اما، به نظر بنده، نگاه و برنامه های دولت او در سیاست داخلی و خارجی به اصلاح طلبان نزدیک تر است.

مجسمه‌های شهری قربانی نگاه‌های بیمار^۱

روز گذشته خبری مبنی بر شکسته شدن قلم و انگشت کمال الدین بهزاد منتشر شد، که هر خواننده‌ای به یاد اخبار ناگوار سرقت مجسمه‌های شهر تهران می‌اندازد. پرونده‌ای که بعد از یک سال هیچ کس دلیل این سرقت‌های بزرگ و عجیب را نفهمید و کسی نفهمید سارقان از چه کسی دستور گرفته‌اند و با چه انگیزه‌ای دست به چنین سرقتی زده‌اند. مگر می‌شود باور کرد در شهری که ماموران شهرداری، نیروهای پلیس و امنیتی در آن حضور دارند، مجسمه‌ها چند صد کیلویی، نه فقط در یک نقطه که در جای جای شهر به سرقت روند و تخریب شوند.

نه در مورد آن سرقت‌های بزرگ نه در چنین تخریب‌هایی گمان نمی‌کنم انگیزه اقتصادی پشت این وقایع باشد. به گمانم این برخورد با مجسمه‌ها، اعم از مجسمه‌های هنری و تمثیل چهره‌های تاریخی و مذهبی بیشتر به رویکرد فکری افرادی برمی‌گردد که با مقوله مجسمه مساله دارند.

اگر مسئولان در همان مقطع که اولین مجسمه‌های شهر تهران به سرقت رفت، با جدیت پرونده را پیگیری می‌کردند، دیگر شاهد تکرار چنین برخوردهایی نمی‌بودیم. از سوی دیگر با توجه به حساسیت افکار عمومی نسبت به این مساله می‌توان این گمانه را هم مطرح کرد که اکنون که فضای اجتماعی و سیاسی جامعه ضرورت روزهای آرامتری را می‌طلبد، عده‌ای به دنبال تخریب این فضا و ملتهب کردن آن هستند. نا امن جلوه دادن فضا و تخریب نگاهی که به دنبال ایجاد امید به حل مشکلات است، می‌تواند انگیزه دیگری باشد.

دو نگاه بالا یعنی مشکل اعتقادی با مجسمه‌ها و ملتهب کردن فضا را اگر نادیده بگیریم، موضوع سوم می‌تواند بحث وندالیسم و مشکلات فردی باشد که به جامعه و تخریب سمبل‌های شهری آن منجر شده است. البته این فقط در تخریب بناها و امکانات شهری مصداق دارد و نمی‌تواند در سرقت آثار هنری شهر موضوع بحث باشد.

وقتی به سال‌های اول انقلاب باز می‌گردم، مورد اینچنینی از تخریب فضای شهری را به یاد نمی‌آورم. نه شکستن مجسمه‌ها و نه سرقت‌هایی به این وسعت تا چند سال پیش در ایران سابقه نداشت. فضای اجتماعی خصوصاً در سال‌های اول بعد از انقلاب فضای مدارا و تحمل بود.

^۱ یادداشت محمد توسلی در روزنامه «اعتماد» - ۱۳۹۳/۴/۴

فضایی بود که تنگ‌نظری‌های اینچنین در آن جایی نداشت و شهروندان در هر سطحی که بودند با مسائلی چون زیبایی شهر و ... مساله‌ای نداشتند. اگر در سال‌های قبل از انقلاب مجسمه‌ای به پایین کشیده شده بود، مساله مجسمه نبود. مساله آن افرادی بودند که مجسمه‌شان ساخته شده بود. جز این مورد، هر مجسمه دیگری که در شهر ساخته و نصب می‌شد، تبدیل به بخشی از هویت آن منطقه یا شهر می‌شد که نه کسی دندان طمع برای آن تیز می‌کرد و نه آن را نمادی برای مبارزه با اعتقادات خود می‌دید.

امیدوارم تکرار تلخ این اتفاق و تخریب آثار هنری شهری این بار با واکنش سریع و اطلاع رسانی دقیق مسئولان همراه باشد تا هم بدانیم این مجسمه‌ها قربانی چه چیزی شده‌اند و هم یقین کنیم که دیگر شاهد اتفاقاتی از این دست نخواهیم بود.

” جنگ حجت ” راهبردی برای همه سیاستمداران^۱

جناب آقای سید محمد خاتمی ضمن سخنانی که در رسانه ها بازتاب پیدا کرد تصریح کردند که با قدرت خداحافظی کرده اند و در شرایط کنونی ترجیح می دهند برای حفظ ارزش ها و اصلاح رویکرد ها البته در چارچوب قانون تلاش کنند. (نقل به مضمون)

می توان این تصمیم آقای خاتمی را از زوایای گوناگونی مورد بررسی قرار داد. البته ایشان تلویحا اشاره ای هم دارند که چون نمی گذارند این طیف وارد قدرت بشوند، از این عرصه خداحافظی می کنند. درهرحال نتیجه این اظهار نظرایشان این است که دیگر احساس وظیفه ای برای حضور در قدرت ندارند و رسالت جدیدی برای خود تعریف کرده اند.

این اظهار نظر امروز ایشان را می توان از دو منظر بررسی کرد:

۱. اولین نکته آن است که آیا آقای خاتمی از ابتدا تمایل برای ورود به عرصه قدرت داشته اند یا خیر. سوابق ایشان نشان می دهد که ایشان بیشتر شخصیتی فرهیخته در حوزه های فرهنگی و اجتماعی بوده اند. سابقه او در وزارت ارشاد هم موید همین موضوع است. زمانی که احساس کرد نمی تواند در راستای اهدافش به وظایفی که برای خود تعیین کرده بود، عمل کند، از وزارت ارشاد استعفا داد. متن آن استعفا نیز نمودار همین واقعیت است.

قبل از انتخابات ریاست جمهوری سال ۷۶ نیز او در کتابخانه ملی متمرکز بر فعالیت های فرهنگی بودند. اما در آن سال فضایی به وجود آمد که از او برای شرکت در انتخابات دعوت کردند. آن زمان دوستان و همکاران ایشان بودند که از او برای حضور در عرصه رقابت بر سر قدرت دعوت کردند. به باور من در آن سال آقای خاتمی به دلیل همین دعوت بود که در عرصه انتخابات حضور پیدا کرد، نه به دلیل تمایلات و انگیزه شخصی برای حضور در قدرت. البته دوستان ایشان نیز گمان نمی بردند که در انتخابات ریاست جمهوری به پیروزی دست پیدا کنند. اما شرایط به گونه ای رقم خورد که آقای خاتمی با مطرح کردن دیدگاه ها و برنامه های اصلاح طلبانه به عنوان نامزد تحول خواهان شناخته شد و با دریافت بیش از بیست میلیون رأی مردم پرچم گفتمان اصلاح طلبی را در فضای

^۱ یادداشت محمد توسلی - «هفته نامه صدا» - ۱۳۹۳/۴/۷

سیاسی ایران برافراشته ساختند. آقای خاتمی در دوران چهار سال اول ریاست جمهوری برای دست یابی به اهداف اصلاح طلبان تلاش زیادی کردند. تا به آنجایی که همزمان با پایان آن دوره بازداشت های وسیعی در کشور رخ داد. تعدادی از دوستان ملی- مذهبی و نهضت آزادی در آن سال زندانی شدند. در دوران بازجویی بصورت تحلیلی گفته می شد که علت بازداشت ها از صحنه خارج کردن مدافعان جنبش اصلاح طلبی و یاران آقای خاتمی است تا او تنها بماند. اما عملاً با انتشار نامه دکتر سبحانی و فضای حاکم بر جامعه، برای دور دوم ایشان با آرای بیشتری به عنوان رئیس جمهوری برگزیده شدند. پس از آن نیز در چند مقطع از ایشان برای شرکت در انتخابات دعوت شد، اما ایشان عملاً این دعوت ها را نپذیرفتند. قصد از ذکر این مقدمه این بود که نشان دهم آقای خاتمی بیشتر یک شخصیت فرهنگی و اجتماعی بودند و هستند. خمیره شخصیتی ایشان از ابتدا نیز با قدرت در شرایط کنونی کشور هماهنگ نبوده است.

۲. در هر حال این تصمیم و نگاه را می توان مبارک ارزیابی کرد. نگاهی که باید از سوی دیگر فرهیختگان و سیاست ورزان جامعه ما مورد توجه قرار گیرد. این سیاستی است که در سالهای دور از سوی پایگذاران نهضت آزادی ایران مورد توجه قرار می گرفت. آنها وظیفه و رسالت خود را در چارچوب آیات محکم قرآنی (از جمله آیه ۱۰۴ سوره آل عمران) این چنین تعریف کرده بودند. این نگاه را در دهه شصت، که جنگ قدرت آفتی برای انقلاب و نظام بود، مهندس بازرگان این چنین توصیف می کرد که: "جنگ ما جنگ حجت است نه جنگ قدرت". ما برای حاکمیت ارزش ها و اصلاح رویکرد ها تلاش می کنیم. اگر ارزش ها در کشور حاکم شود، خود به خود افراد توانمند تر در معرض انتخاب مردم قرار می گیرند و جامعه رو به اصلاح خواهد رفت. نهضت آزادی ایران همواره همین نوع نگاه را مدنظر داشته است. این گونه به نظر می رسد که اگر همه افرادی که نگاه راهبردی برای اصلاح کشور دارند، همین روش را در پیش بگیرند، خیلی از حساسیت ها از جامعه رخت برمی بندد. در دهه شصت که جنگ قدرت بسیار به چشم می خورد تا جایی که جنگ قدرت جامعه را به سوی خشونت برد، خشونت هایی که هزینه های زیادی را به جامعه ما تحمیل کرد. اگر از ابتدا سیاست ورزان ما نگاهی مشابه با نگاه آقای خاتمی یا بنیان گذاران نهضت آزادی داشتند، خشونت های دهه شصت به

وجود نمی آمد و جامعه آرام باقی می ماند و به تدریج ارزشها در جامعه به تحقق می رسید. در آن صورت زمینه برای توسعه پایدار در کشور فراهم می شد. اما تحت تاثیر جنگ قدرت، برخورد ها رنگ تخصص به خود گرفت. بسیاری از سرمایه های اجتماعی و انسانی ما به همین دلیل در طول چهار دهه گذشته در راستای منافع ملی به کار گرفته نشد. این اظهار نظر آقای خاتمی به عنوان یک راهبر مهم می تواند برای همه کسانی که در عرصه های اجتماعی و سیاسی فعالیت می کنند، مورد توجه قرار گیرد.

در مقابل این نگاه البته یک نگاه دیگری، با استناد به تعریف های کلاسیک علوم سیاسی که در کشورهای غربی پس از چند قرن تلاش نهادینه شده است، بخصوص پس از دوم خرداد سال ۷۶ مطرح شده و آن این است که جمعی از فعالان سیاسی تصور می کنند اگر در جایگاه قدرت قرار گیرند، می توانند موثرتر عمل کنند. من برای این نگاه نیز، به شرط آن که قدرت هدف نباشد، احترام قائل هستم. اما نیاز است این دو نوع راهبرد اجتماعی - سیاسی مورد بررسی قرار گیرد. تا سیاست ورزان بتوانند نگاه کاربردی تر را برای شرایط ایران و در راستای منافع ملی انتخاب کنند.

دولت موقت، دولت دوران گذار بود! ^۱

نهضت آزادی ایران از جمله سازمان های سیاسی است که در تاریخ معاصر ایران فراز و نشیب های فراوانی را پشت سر گذاشته است و اختلاف نظر در مورد این گروه سیاسی که این روزها پنجاه و سومین سالگرد حیات خود را پشت سر می گذارد فراوان است. در مصاحبه هایی با مهندس محمد توسلی دبیر سیاسی نهضت آزادی و مهندس عباس سلیمی نمین، پژوهشگر مسائل تاریخی به بازخوانی نهضت آزادی ایران پرداختیم.

سرویس سیاسی شفاف: نهضت آزادی ایران از جمله سازمان های سیاسی است که در تاریخ معاصر ایران فراز و نشیب های فراوانی را پشت سر گذاشته است و اختلاف نظر در مورد این گروه سیاسی که این روزها پنجاه و سومین سالگرد حیات خود را پشت سر می گذارد فراوان است.

در مصاحبه هایی با مهندس محمد توسلی دبیر سیاسی نهضت آزادی و مهندس عباس سلیمی نمین، پژوهشگر مسائل تاریخی به بازخوانی نهضت آزادی ایران پرداختیم.

اختلاف نظر در مورد نهضت آزادی میان توسلی و سلیمی نمین وجود داشته و دارد، از دلایل تاسیس نهضت تا مخالفت شهید مطهری با ادامه نخست وزیری مهندس مهدی بازرگان که مهم ترین مقاطع سیاسی تاریخ معاصر ایران را تشکیل می دهند.

در ادامه مصاحبه مهندس سلیمی نمین و توسلی در دو بخش، از نظر شما می گذرد: مهندس محمد توسلی از اعضای قدیمی و سرشناس نهضت آزادی ایران است. او در دو سال بعد از انقلاب شهردار تهران بود. به مناسبت پنجاه و سومین سالگرد تاسیس نهضت آزادی ایران با وی به گفتگو نشستیم و سعی کرده ایم مهم ترین مقاطع نهضت آزادی را مورد بررسی قرار دهیم. مصاحبه با مهندس توسلی در یکی از روزهای بهار امسال در منزل شخصی وی انجام شده است.

در اردیبهشت ماه سال ۱۳۴۰ نهضت آزادی ایران اعلام موجودیت کرد و طیفی از دینداران تحصیلکرده همانند مرحوم مهندس بازرگان و دکتر یدالله سبحانی در راس بنیانگذاران این گروه قرار داشتند. به نظر شما دلیل تاسیس نهضت آزادی در آن سالها چه بود؟

بنیان گزاران نهضت آزادی ایران در اردیبهشت سال چهل، از دو دهه قبل از آن، در راستای گفتمان عالمان دینی عصر مشروطیت چون آخوند خراسانی و نائینی و دغدغه های سید جمال اسدآبادی و همچنین تحلیل شرایط اجتماعی اوائل دهه بیست، فعالیت فرهنگی - اجتماعی خود

^۱ مصاحبه محمد توسلی با سایت خبری «شفاف» - ۱۳۹۳/۴/۱۷

را آغاز کردند. بعد از کودتای سال ۳۲ در پایه‌گذاری نهضت مقاومت ملی مشارکت داشتند و در فضای سیاسی سال ۱۳۴۰ که جبهه ملی دوم تشکیل شد در راستای تحلیل کادرهای نهضت مقاومت ملی برای هویت تشکیلاتی بخشیدن به فعالان سیاسی مسلمان به ویژه دانشجویان نهضت آزادی ایران را تاسیس کردند. مهندس بازرگان در سخنرانی خود در جلسه اعلام تاسیس نهضت به دلائل تاسیس نهضت پرداخته و ضمن تشریح سوابق تاریخی ۲۵۰۰ ساله استبداد که «چرا ایرانی‌ها از احزاب گریزانند»، به «مشکلات خطرناک فعالیت حزبی در ایران اشاره میکنند و نهایتاً تأکید می‌کنند که «با همه آن مشکلات و خطرات و ابهام‌ها باز وظیفه ملی و فریضه دینی حکم می‌کند» که وارد گود سیاست بشویم.

مرحوم مهندس بازرگان در جلسه معروف دادگاه نظامی که به عنوان متهم حاضر شده بودند سخنی گفتند که در تاریخ معاصر ایران ماندگار شد. ایشان نقل به مضمون گفته بودند: این آخرین گروهی است که به صورت قانونی و در چارچوب قانون اساسی حاضر به فعالیت سیاسی است و از این پس باید شما (رژیم پهلوی) منتظر گروه‌هایی باشید که رو در روی رژیم قرار میگیرند و تمایلی به فعالیت‌های قانونی ندارند. به نظر شما دلیل این سخنان مرحوم مهندس بازرگان چه بود و چرا نهضت تمایل داشت در چارچوب قانون اساسی فعالیت نماید؟

هدف اصلی مهندس بازرگان و سایر همفکران ایشان همان گونه که در مرام نامه نهضت آزادی آمده است اصلاح و تقویت زیرساخت‌های فرهنگی - اجتماعی و رفع موانع توسعه کشور بوده است. این تلاش‌ها ابتدا با راهبرد «بازگشت به قرآن» و زدودن خرافات و پیرایه‌های تاریخی آغاز و سپس به مقابله با فرهنگ و نمادهای فرهنگ دیرین استبدادی پرداخته‌اند. این تلاش‌ها همواره متکی به «مبادی عالی‌دین مبین اسلام» و «قوانین اساسی ایران» و «اعلامیه جهانی حقوق بشر» بوده است. بر این پایه خط مشی فعالیت نهضت برای اجرای این برنامه همواره «قانونی، علنی و مسالمت‌آمیز» بوده است. زیرا این گونه برنامه‌ها بایستی با عقلانیت، تدریجی و در محیطی آرام و مسالمت‌آمیز صورت گیرد. اما متأسفانه رژیم استبداد پهلوی بعد از ۱۵ خرداد سال ۴۲ این تلاش‌های قانونی را بر نتابید و سران و فعالان نهضت آزادی را محاکمه و زندانی کرد و نسل جوان با استفاده از تجربه جهانی آنروز دست به مبارزه مسلحانه و قهرآمیز زد که موجب تحمیل هزینه‌های بسیار سنگین انسانی و اجتماعی به کشور شد.

اماخب چند سال بعد در سال ۱۳۴۴ سازمانی به نام مجاهدین خلق ایران از دل نهضت

آزادی بیرون آمد که کاملاً مشی مسلحانه داشت و معتقد بود که تنها راه مبارزه با رژیم روش مسلحانه است!

بله. بعد از سرکوب مردم در ۱۵ خرداد سال ۴۲ و جو خفقان حاکم، نسل جوان مبارز، اعم از مسلمان یا مارکسیست، با استفاده از تجربه جهانی برای تحول به دنبال خط مشی مسلحانه رفتند. جوانان عضو نهضت نیز از این قاعده مستثنی نبودند و خود مستقل از رهبری و خط مشی نهضت آزادی، سازمان مجاهدین خلق اولیه را پایه‌گذاری کردند که، به رغم هزینه‌های اجتماعی آن، نقش موثری در شکستن جو رعب و وحشت استبداد شاهنشاهی و تقویت جنبش اجتماعی ایران داشتند.

نظر رهبران نهضت در مورد روش اعضای مجاهدین خلق چه بود؟

رهبران نهضت در دوره سازماندهی و عملیات مجاهدین خلق اولیه فاقد تشکیلات بودند که بطور رسمی بتوانند در این مورد اظهار نظر کنند. بنیانگذاران سازمان به ویژه حنیف نژاد، سعید محسن و بدیع زادگان بصورت خصوصی با بعضی از رهبران نهضت ارتباط داشتند. این ارتباط با آیت الله طالقانی و مهندس سبحانی بیشتر و نزدیک تر بود. در خارج کشور نیز با دکتر ابراهیم یزدی و دکتر چمران بعد از سال ۵۰ ارتباط داشتند. در مورد اصل مبارزه مسلحانه در مقابل رژیم استبداد شاهنشاهی و نشان دادن چهره واقعی شاه به عنوان نماد استبداد نه تنها اختلاف نظری بین رهبران نهضت آزادی وجود نداشت بلکه همه جریان‌های اسلامی از عملیات آن‌ها دفاع و پشتیبانی تدارکاتی می‌کردند. اما به لحاظ برخی از مبانی ایدئولوژی سازمان مانند جزوه شناخت و اقتصاد به زبان ساده رهبری نهضت به ویژه مهندس بازرگان هماهنگ نبودند و در جلسات خصوصی نقد و عدم رضایت خود را ابراز کردند. اما بعد از انقلاب مخالفت صریح نهضت آزادی ایران با خط مشی سازمان در بیانیه‌ها و قطعنامه‌های کنگره‌های سالانه تا سال ۸۸ اعلام شده است.

یکی از نکات جالب توجه در مورد نهضت آزادی شرکت آیت الله طالقانی در تاسیس این سازمان سیاسی است. چطور یک روحانی مبارز در تاسیس یک سازمان سیاسی که اکثر مطلق آنها تحصیلکرده‌های دانشگاهی بودند نقش و همکاری داشته است؟

زمینه‌های خانوادگی و تحلیل و درد مشترک، آنان را در کنار هم قرار داد. مرحوم آیت الله طالقانی در اندیشه و گفتمان اختلافی با سایر موسسین و اعضای نهضت نداشت، در عمل نیز

همه آن‌ها اصول کار جمعی را پذیرفته بودند و تصمیمات سیاسی به صورت جمعی و دموکراتیک اتخاذ می‌شد. اما طالقانی، بازرگان و سایر پیشگامان و صاحب‌نظران نهضت در کارهای پژوهشی و رفتار اجتماعی خود رویکرد و سبک خاص خود را به طور طبیعی دنبال می‌کردند. رویکرد آیت الله طالقانی در «پرتویی از قرآن» با بازرگان در «سیر تحول قرآن» و «بازگشت به قرآن» متفاوت است اما هر دو در راستای هدف واحدی که همان معرفی آموزه‌های قرآنی به زبان روز و مورد نیاز نسل جوان است صورت گرفته است.

گویا آیت الله طالقانی با مهندس بازرگان در نحوه برخورد با اعضای مجاهدین خلق نیز اختلاف نظر داشتند؟

بله. اختلاف روش برخورد بازرگان و طالقانی با مجاهدین خلق اولیه ناشی از رویکرد آنان با مسایل ایدئولوژیک سازمان بوده است. مهندس بازرگان با مبانی اندیشه آنان که بعضاً برگرفته از ادبیات مارکسیستی بود موافق نبود؛ اما طالقانی به نظر می‌رسد با آگاهی از اینگونه اختلاف نظرها بیشتر اهل تساهل و مدارا بود و با توجه به اعتقاد و اعتمادی که به مبانی قرآن و فطرت پاک این جوانان داشت تلاش می‌کرد با حفظ ارتباط با آنان از انحراف آنان جلوگیری کند.

یکی از انتقاداتی که همیشه مرحوم مهندس بازرگان نسبت به روحانیت مطرح می‌کردند این بود که روحانیت خیلی به سیاست و ظلم‌های رژیم پهلوی کاری ندارد و به نوعی نقش خنثی دارد اما بعد از وقایع سال ۱۳۴۲ و قیام امام خمینی (ره) ظاهراً شاهد نزدیکی افکار امام و اعضای نهضت در آن برهه از زمان هستیم. آیا این صحیح است؟

روش مهندس بازرگان و سایر همکاران ایشان با روحانیت، به رغم اختلاف نظر هائی که داشته اند، در سال‌های قبل از انقلاب همواره تعالی بخش و مشفقانه بوده است. به عنوان نمونه می‌توان به این تعامل پس از مخالفت مراجع قم با لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی در سال ۴۱ اشاره کرد که در کتاب نهضت امام خمینی جلد اول گزارش شده است. بطور طبیعی در حوادث ۱۵ خرداد و رویدادهای بعد تا پیروزی انقلاب نیز این تعامل در خارج کشور و در داخل در مدیریت انقلاب و پذیرش مسئولیت‌های سنگین و در دوره انتقال نظام این نگاه وجود داشته است.

کمی سریعتر جلو برویم و برسیم به آستانه انقلاب اسلامی در بهمن ماه ۱۳۵۷. زمزمه‌هایی در آن ایام شنیده میشد که قرار است مرحوم مهندس بازرگان به عنوان نخست وزیر دولت

انتقالی (موقت) معرفی شوند. به نظر شما چرا امام خمینی (ره) مهندس بازرگان را به عنوان نخست وزیر معرفی کردند؟

ایشان از سالها قبل با مهندس بازرگان آشنا بودند و نوع تفکرات و بینش و منش ایشان را نیز می شناختند و به همین دلیل اعضای شورای انقلاب به ویژه مرحوم استاد مطهری ایشان را به عنوان نخست وزیر دولت موقت پیشنهاد کردند و ایشان نیز تصویب کردند. بعلاوه در آن شرایط بحرانی فرد دیگری نبود که بتواند این مسئولیت خطیر دوران انتقال را بر عهده بگیرد.

آیت الله هاشمی رفسنجانی در خاطرات خود اینگونه بیان کرده اند، زمانی که بحث نخست وزیری مهندس بازرگان مطرح شده بود و قرار بود ایشان معرفی شوند خدمت امام خمینی (ره) رفته اند و گفته اند اگر ما هم تشکیلات سیاسی داشتیم و یک گروه منسجم بودیم می توانستیم دولت را در دست بگیریم و به نوعی با همین استدلال هم اجازه تاسیس حزب جمهوری اسلامی را از امام خمینی (ره) گرفتند. به نظر شما آیا واقعا اگر تشکیلات منسجم تری در کشور وجود داشت که مورد تأیید امام (ره) هم بود امکان نداشت نخست وزیری و دولت به آن گروه برسد؟ در شرایط خفقان سال های قبل از انقلاب امکان شکل گیری احزاب سیاسی مستقل وجود نداشت چه برای روشنفکران دینی و چه روحانیت و جریان اسلام سنتی. همان گونه که توضیح داده شد نهضت آزادی ایران چند دهه سابقه فعالیت فرهنگی، اجتماعی و سیاسی داشت و به رغم توقف فعالیت تشکیلاتی آن در سال های میانی دهه چهل کادر های آن در سطوح نهاد های فرهنگی و اجتماعی فعال بوده و در عرصه مدیریت دستگاه های اجرائی سابقه داشتند. به همین دلیل در سال های ۵۶ و ۵۷ مسئولیت مدیریت انقلاب را چون کمیته راه اندازی نفت و اعتصابات و راهپیمائی ها بر عهده داشتند. در مورد سایر گروه هائی که مورد تأیید رهبری انقلاب بودند چنین ظرفیتی وجود نداشت. اما حزب جمهوری اسلامی که شما اسم بردید و متشکل از روحانیون، هیئت های موتلفه و دو جریان دیگر با مواضع سیاسی متضادی بودند و بعد از پیروزی انقلاب اعلام تاسیس کردند، ظرفیتی برای تقبل مسئولیت مدیریت دوره انتقال را نداشتند. اما مهندس بازرگان و وزرای دولت موقت عموماً سابقه مدیریت در سال های قبل از انقلاب داشتند. مهندس معین فرسابقه مدیریت در سازمان برنامه داشت، مهندس کتیرائی و مهندس صباغیان در وزارت مسکن، مهندس طاهری در وزارت راه. خود بنده که شهردار تهران شدم سالها کار اجرایی کرده بودم و با فضای مدیریت شهرداری بیگانه نبودم. اما کدام یک از انقلابیون آن زمان

تجربه کار مدیریت اجرایی داشت که بتواند مسئولیت دوران انتقال را بعهدہ بگیرد؟

در واقع از نظر شما دولت موقت دولت دوران گذار بود. درست است؟

بله، نتیجه واقعیت‌ها همین گونه بود. در واقع دولت موقت عملاً نقش یک دولت انتقالی از شرایط قبل از انقلاب به شرایط بعد از انقلاب را بر عهده داشت و توانست این مسئولیت خطیر را به خوبی انجام دهد.

برخی معتقدند بازرگان و دولتش، همخوانی لازم را با شرایط روزهای اولیه انقلاب را نداشت و در نتیجه، انتخاب مناسبی نبود.

بله، برخی این عقیده را دارند و می‌گویند که مهندس بازرگان با شخصیت متعادل و اصلاح‌طلبی و سیاست گام به گامی که داشت با گفتمان انقلابی آن روز تناسب نداشت و فردی باید به‌عنوان نخست‌وزیر انتخاب می‌شد که از روحیه انقلابی برخوردار باشد. به نظر من این قضاوت واقع‌بینانه نیست زیرا اعضای شورای انقلاب و رهبری انقلاب کاملاً با خصوصیات مهندس بازرگان آشنا بودند و با آگاهی کامل این انتخاب را انجام دادند. واقعیت‌ها نشان می‌دهد که، آن زمان، گزینه دیگری جز ایشان برای مدیریت دوره انتقال وجود نداشت که بتواند حمایت روشنفکران و روحانیت و قاطبه فعالان سیاسی را داشته باشد و توان مدیریت و جلب همکاری مدیران با تجربه را داشته باشد. به نظر بنده همه گروه‌هایی که به دنبال قدرت بودند به ویژه حزب توده و مجاهدین خلق و طیف گروه‌های چپ با مطرح کردن شعار "تداوم انقلاب" در رسانه‌ها که بطور انحصاری در اختیارشان بود با مطرح کردن مطالبات شعاری زود هنگام که مثلاً مشکل مسکن باید سه ماهه حل شود! دولت موقت را غیر انقلابی، لیبرال و سازشکار توصیف می‌کردند تا خود جایگزین دولت و مدیریت انقلاب شوند و به اهداف خود نائل شوند! در حالی که مهندس بازرگان و همکاران ایشان می‌دانستند که تغییرات و تحول مطلوب بایستی با برنامه ریزی، عقلانیت و به تدریج صورت گیرد. کار تخریب می‌تواند سریع و انقلابی! باشد اما سازندگی و تحول نیاز به برنامه ریزی و زمان بندی است که با سیاست "زور و زود" سازگار نیست. واقعیت این است که مهندس بازرگان در منش لیبرال و دموکرات بود اما در بینش انقلابی.

اما منتقدین، دولت موقت را دولتی برخاسته از نهضت آزادی عنوان می‌کنند.

خیر، فقط حدود یک سوم اعضای دولت موقت سابقه عضویت نهضت آزادی داشتند اما بر اساس تعهدی که از آنها گرفته شد در دوره مسئولیت فعالیت حزبی نداشتند و بقیه وزرا از سایر

گروه های اجتماعی بودند که بعضاً با نهضت آزادی اختلاف سلیقه سیاسی داشتند اما در دولت با هم همکاری داشتند. بنا براین دولت موقت دولت منتخب نهضت آزادی ایران نبود بلکه دولت منتخب شورای انقلاب و آیت الله خمینی رهبر فقید انقلاب بود.

چطور ایشان به عنوان یک سیاستمدار، مشکلات را پیش بینی نکرد؟

با نگاهی به یادداشت ها و گفت وگوهای مهندس بازرگان در دوره نه ماهه دولت موقت، که به همین عنوان هم چاپ و منتشر شده است، می توان به این نتیجه رسید که ایشان با آگاهی از مسائل و مشکلات، مسئولیت نخست وزیری دولت موقت را قبول کرد. بازرگان قبول مسئولیت کرد چون گزینه دیگری را نمی دید که بتواند کار مهم انتقال را به سرانجام برساند. وی در همان مدرسه علوی در سخنان کوتاهی در پاسخ به حکم امام، نظرش را این گونه آورده است که "...تشکر از ملت ایران می کنم که آیت الله مکرر تصریح فرموده اند که به نام ملت، همصدای با ملت و برای ملت گامها و صداهای خود را برداشته اند و بلند کرده اند" این نشان می دهد که بازرگان مطابق اصل پنجاه و ششم قانون اساسی رأی ملت را منشأ قدرت می دانست و با وجود اختلاف نظرهای طبیعی که وجود داشت، حکم نخست وزیری را قبول کرد. او در طول ۹ ماه با تدبیر مسأله مهمی چون انتقال را انجام داد و در حالی از مسئولیت دولت موقت استعفا داد که جمهوری اسلامی مستقر شده بود

ظاهراً برخی از نزدیکان بازرگان، مخالف نخست وزیری او بودند؟

بله، کسانی که با خصوصیات مهندس بازرگان آشنایی داشتند از جمله آیت الله طالقانی، در آن شرایط، مخالف پذیرش این مسئولیت بودند. اما این مخالفت ها نتوانست در اراده خدمت گذاری بازرگان و قبول مسئولیت در آن شرایط خطیر تاریخی تأثیری بگذارد. امروز منش و بینش او الگویی فرا روی نسل جدید برای رویارویی با چالش های مسائل داخلی و خارجی است.

این شرایط می تواند دلیلی بر اشتباه بازرگان در قبول مسئولیت عنوان شود؟

هرگز! بازرگان با شناختی که از تاریخ ایران و مسائل اجتماعی دوران انقلاب داشت ، نمی توانست در آن مقطع از قبول مسئولیت شانه خالی کند و در آینده به اتهام عافیت طلبی پاسخگوی عواقب این تصمیم باشد. به نظر بنده اگر مهندس بازرگان قبول مسئولیت نمی کرد، با توجه به حضور گسترده نیروهای مسلح چپ، رخدادهائی نظیر وضعیت افغانستان، تجزیه و آشوب های داخلی دور از ذهن نیست.

یک مطلبی هم در مورد نخست وزیری آقای بازرگان مدتی قبل از طرف آقای علی مطهری و خانوادشان مطرح شد. فرزند آقای مطهری بیان کردند که مرحوم مطهری شب قبل از شهادت این نظر را مطرح کرده بودند که همین امروز و فرداست که آقای بازرگان را برشان داریم! و به این علت فعل جمع به کار بردند که امام خمینی (ره) هم معتقد بودند آقای بازرگان باید از نخست وزیری برداشته شوند و مرحوم مطهری و امام از آقای بازرگان ناراضی بودند. آقای کتیرایی در مصاحبه با نشریه نسیم بیداری شماره ۴۷ این مطلب را تکذیب کردند و بیان داشته اند که هیچ کس از ایشان به آقای مطهری و مهندس بازرگان نزدیکتر نبوده است، و اصلا مرحوم مطهری چنین نظری درباره آقای بازرگان نداشته اند. نظر شما در این باره چیست؟

این موضوعی که شما از قول آقای علی مطهری نقل کردید بسیار بعید است که صحیح باشد. همانگونه که حتما مطلع هستید شبی که مرحوم مطهری به شهادت رسیدند در منزل آقای مهندس سحابی در جلسه "متاع" که از سال ۱۳۳۴ تاسیس شده بود حضور داشتند و این نشان میدهد که چه رابطه نزدیکی میان مهندس بازرگان و یاران ایشان با شهید مطهری برقرار بوده است و آقای کتیرایی هم همان طور که شما از ایشان نقل کردید حقیقتا رابطه نزدیکی هم با آقای مطهری داشته اند و هم با آقای مهندس بازرگان و یقینا حرف ایشان مستند است.

خوب اما آقای دکتر مطهری فرزند مرحوم مطهری هستند و رابطه نزدیکی هم با ایشان داشته اند و یقینا صحبت های ایشان بی پایه و اساس نیست.

بله همین طور است اما خوب ممکن است مطلب طور دیگری گفته شده و در ذهن ایشان اینگونه تلقی شده باشد. دقت بفرمائید نه تنها در اوائل اردیبهشت سال ۵۸ شورای انقلاب به فکر برکناری مهندس بازرگان و دولت موقت نبوده است بلکه حتی بعد از چند بار استعفا نهایتا استعفای ۱۴ آبان ماه سال ۵۸ را نیز ابتدا شورای انقلاب و رهبر فقید انقلاب آماده پذیرش آن نبودند، زیرا هنوز آمادگی قبول مسئولیت را نداشتند. شاید اگر متن استعفای دولت موقت از رادیو پخش نشده بود و شورای انقلاب در مقابل عمل انجام شده قرار نگرفته بود باز هم از پذیرش این استعفا خود داری می شد.

به عنوان سوال آخر، رابطه مرحوم مهندس بازرگان با استاد مطهری نزدیکتر بود و یا با مرحوم طالقانی؟ برخی ها مدعی هستند که رابطه مهندس بازرگان با استاد مطهری عمق بیشتری داشته است. آیا این نظر صحیح است؟

این سوال حقیقتاً جواب ساده ای ندارد. نمی شود قطعی نظر داد که مرحوم بازرگان با استاد مطهری رابطه نزدیک تری داشته اند یا با مرحوم طالقانی. اما یک نکته ای را باید اشاره کنم و آن این است که مهندس بازرگان با آقای مطهری از حدود سال ۳۴ رابطه فرهنگی اجتماعی و دوستانه داشتند اما با مرحوم طالقانی از سال ۲۰ هم رابطه دوستانه و فعالیت های فرهنگی اجتماعی داشتند و هم فعالیت های سیاسی. و این تفاوت رابطه مهندس بازرگان با آقایان طالقانی و مطهری است.

با تشکر از وقتی که در اختیار ما قرار دادید.

موفق باشید

بازرگان و آب آشامیدنی تهران^۱

محمد توسلی: در سال ۱۳۳۱ وقتی که مهندس بازرگان با درخواست دکتر مصدق، مدیر عامل سازمان (لوله کشی) آب تهران شدند، گفتند: «چه کاری از آب رساندن به مردم و زنده کردن یک شهر بالا تر» و با استناد به آیه شریفه «وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيًّا» آن را بر سر برگ های اداری این سازمان و بالای دفترشان نقش بستند تا نشانه ای باشد از اهمیت موضوع آب. آب، یک مسئله حیاتی برای انسان و تمام موجودات جهان است چرا که تمام حیات جهان وابسته به این مایع حیات بخش است. در آن زمان هم توجه به موضوع آب به حدی جدی بود که مهندس برنامه لوله کشی آب تهران را آغاز کردند و اتفاقاً شروع این برنامه از جنوب شهر بود تا تکمیل آن تضمین شود. اگرچه بعد از کودتای سال ۳۲ و خروج مهندس بازرگان از سازمان آب، پروژه لوله کشی آب تهران با وقفه هایی انجام شد اما این حرکت در آن زمان نشانه ای بود بر این که ایشان سازمان آب را با چنین نگاه انسانی پایه ریزی کرده بودند. حالا اما با توجه به بحران جهانی آب مسئله آب در کشور و به خصوص در تهران به یک بحران جدی بدل شده و لازم است برای مهار آن در درجه اول، طرح جامع آب در سطح کشور تهیه شود تا استفاده از این مایع حیاتی در بخش های مختلف شهری، صنعتی و کشاورزی، بهینه شود.

اما قدم بعدی صرفه جویی متوجه مردم است. این موضوع از اهمیت زیادی برخوردار است که سرانه مصرف آب در بین مردم بسیار بالاست و باید از کوچکترین واحدهای مصرف، یعنی از مصرف روزانه و شخصی خود قدم اول صرفه جویی را برداریم. در حمام از مصرف زیاد آب پرهیز کنیم و باغچه های خود را با آب آشامیدنی آبیاری نکنیم. اگر تجسم کنیم که در بی آبی مطلق، ما برای ادامه حیات نیازمند یک لیوان آب گوارا هستیم در حالی که دیگر شهروندان ما دارند آن را بی رویه مصرف می کنند، احساس مسئولیت ما در زمینه صرفه جویی، جدی تر خواهد شد.

تهران که روزگاری به داشتن بهترین آب جهان معروف بود دیگر چنین شهرتی ندارد اما همین آب با کیفیتی که دارد نیز باید به صورت بهینه مصرف شود تا آینده این شهر با تشنگی همراه نباشد.

^۱ یادداشت محمد توسلی در روزنامه «شرق» - ۱۳۹۳/۴/۱۸

هسته‌های مقاومت بلافاصله بعد از کودتا شکل گرفت^۱

مهندس محمد توسلی متولد ۱۳۱۷ در تهران است. وی در سال ۱۳۳۵ وارد دانشکده فنی دانشگاه تهران شد و از اعضای فعال انجمن اسلامی دانشجویان بود. وی از سال ۱۳۴۰ و با تشکیل نهضت آزادی از اعضای آن شد و در سال ۴۱ برای تحصیل در رشته حمل و نقل و ترافیک ابتدا به آلمان و سپس برای ادامه تحصیل در رشته راه و ترافیک به آمریکا رفت. وی بعد از انقلاب اسلامی به عنوان اولین شهردار تهران راهی بهشت شد. مهندس توسلی یکی از شاهدان کودتای ۲۸ مرداد و اتفاقات پس از آن است. پس از گذشت ۶۱ سال پس از آن واقعه با محمد توسلی درباره روزها و سال‌های پس از کودتا به گفت‌وگو نشستیم:

مریم قربانی فر

با توجه به این که شما در سال ۱۳۳۵ وارد دانشکده فنی دانشگاه تهران شدید و در همان زمان بسیاری ماجرای ۱۶ آذر را واکنشی به کودتای ۲۸ مرداد می‌دانند می‌خواهم بدانم فضای جامعه و دانشگاه در آن سال‌های پس از کودتا ۲۸ مرداد چگونه بود؟

بعد از کودتای ۲۸ مرداد که پروژه مشترک عوامل اطلاعاتی انگلیس و آمریکا و عوامل دربار بود یک شوک به مبارزان و فعالان سیاسی بود. اسناد نهضت مقاومت ملی نشان می‌دهد که یک هفته بعد از کودتا جمعی از شخصیت‌ها در منزل آیت‌الله سید رضا زنجانی جمع شدند و در زمان کوتاهی یعنی تا شهریور ماه بیانیه‌ها صادر شده و در مهر و آبان است که اعتصابات بازار شکل می‌گیرد و محاکمه دکتر مصدق نیز همزمان در جریان بود همچنین در همان زمان سفارت بریتانیا در ایران نیز در ۱۴ آذر بازگشایی می‌شود و دنیس رایت وارد ایران می‌شود و قرار بر این بوده است که ریچارد نیکسون معاون رئیس‌جمهور وقت آمریکا نیز وارد تهران شود. در این شرایط طبیعی است که فضای جامعه و به طبع دانشگاه نیز ملتهب باشد و دانشگاه در کنار بازار رکن‌های اساسی اعتراض در آن زمان هستند. حوادث را که در روزهای منتهی به ۱۶ آذر دنبال می‌کنیم تمامی رسانه‌ها این التهاب دانشگاه را منتقل می‌کنند و اسناد منتشر شده نیز همین را نشان می‌دهد. در همان برهه دکتر بقایی در دانشگاه نشریه‌ای داشته است. دکتر خطیبی به عنوان رئیس جمعیت شیر و خورشید ایران در آن زمان با دربار رابطه نزدیکی داشته است و گویا

^۱گفتگوی محمد توسلی با خبرنگار شرق - مریم قربانی فر - ۱۳۹۳/۵/۲۸

شاه در همان زمان وی را به حضور می خواند و از اوضاع دانشگاه می پرسد و پاسخ خطیبی نیز تأکید به التهاب دانشگاه در همان زمان است، شاه به دکتر بقایی پیغام می دهد که این التهاب را در دانشگاه تشدید کند. این بسیار نکته کلیدی است که شاه در همان زمان می خواهد که این التهاب تشدید شود. آن چه باید مورد توجه قرار بگیرد این است که چرا شاه باید از دکتر بقایی بخواهد که سرمقاله هایش را تندتر بکند و تشنج را در دانشگاه افزایش بدهد؟ این مورد مهم مغفول مانده نه ۱۶ آذر که جنبش دانشجویی است که من به آن بیشتر خواهم پرداخت.

با این توضیح شما باید بپذیریم که شاه قصد داشته پس از کودتا همچنان پروژه سرکوب را ادامه دهد و نمونه آن اتفاقات ۱۶ آذر است.

بله قطعاً همین طور است. شاه می خواست این سرکوب را انجام بدهد، کما این که روز ۱۷ آذر در زیر فشار شدید پلیس و نیروهای ارتش و کماندوها، نیکسون به دانشگاه تهران می آید و دکترای افتخاری خود را نیز دریافت می کند. همچنان لازم می دانم ذکر کنم که تمام حوادث تاریخی در جنبش دانشجویی از شهریور ۱۳۲۱ تا امروز نشان می دهد که همواره حاکمان برای این که جنبش دانشجویی را سرکوب کنند خودشان فضا را رادیکال تر کرده و پروژه سرکوب را پیش می برند و ۱۶ آذر یکی از این موارد است. بررسی حوادث برهه تاریخی ۱۶ آذر ۱۳۳۲ نشان می دهد که تمامی رفتارها برای رادیکالیزه کردن و سرکوب نه فقط دانشگاه که در جامعه نیز اتفاق افتاده است.

جامعه و دانشگاه خودش در التهاب یک واکنش سریع به کودتا نیز بود و اصلاً فضا، فضای تیره و تاری محسوب می شد. اما چرا شاه می خواست بعد از کودتایی که انجام گرفته بود همچنان فضا را ملتهب نگه دارد؟

طبیعی است، به هر حال التهاب دانشگاه پیامد کودتا بود و کل جامعه اصلاً در یک فضای متشنج قرار داشت. نهضت ملی ایران هم در همان زمان از نظر فرهنگی و اجتماعی در جامعه فعال بود و زمینه های اجتماعی فراهم شده بود و به رغم خیانتی که به زعم بنده در همان زمان حزب توده انجام داد و باعث شد نهادهای مذهبی دچار نوعی آشفتگی شدند و مرحوم آیت الله بروجردی حتی در همان زمان می گویند ما بین شاه و حزب توده، سلطنت را انتخاب می کنیم نشان از تندرویی افراطی حزب توده در فاصله زمانی ۲۵ تا ۲۸ مرداد دارد. اما همچنان جامعه بعد از کودتا واکنش شدیدی نسبت به کودتا از خود نشان می داد و طبیعتاً بعد از ۲۸ مرداد فضای

دانشگاه ملتهب بود اما حداقل گزارش‌ها نشان می‌دهد دانشجویان با هوشیاری خود را کنترل می‌کردند که واکنشی نشان ندهند که به نفع طرف مقابل باشد و این کماندوها بودند که با برنامه ریزی بلاخره طعمه گرفتند.

بعد از ۱۶ آذر سال ۱۳۳۲ تا سال ۱۳۳۹ فضای دانشگاه کاملاً ملتهب و سرکوب شده بود و فضای پلیسی در فضای دانشگاه وجود دارد اما دانشجویان دانشکده فنی هر سال در همان محل شهادت دانشجویان و تیراندازی جمع می‌شدند و دسته‌گلی به یادگار قرار می‌دادند و دانشجویان با همه فشارها در همان محل جمع می‌شدند و سکوت می‌کردند و به کلاس می‌رفتند و نیروهای امنیتی همان اشخاصی که اعلام سکوت می‌کردند را نیز بازداشت می‌کردند و دانشجویان با علم به این که بازداشت می‌شوند باز هم این برنامه را اجرا می‌کردند. خاطریم هست در سال ۳۵ هم این مراسم تکرار و حتی سخنرانی هم انجام شد که با بازداشت همراه بود اما دانشجویان بعد از اتمام مراسم به ابن بابویه و بر سر خاک شهدا می‌رفتند.

از سال ۱۳۳۹ هماهنگ با فضای باز نسبی همزمان با روی کار آمدن کندی که آمریکا سعی می‌کرد چهره موجهی به خود بگیرد با بحث حقوق بشر وارد عرصه شد و یک فضای باز نسبی در دانشگاهها به وجود آمد.

در همین سال است که جبهه ملی دوم تشکیل می‌شود. سال ۳۹ در واقع نقطه بازگشتی است بعد از چند سال پیایی خفقان. این که چرا این نقطه بازگشت به وجود می‌آید و اجتناب ناپذیر بوده بیشتر از همه به طرف خارجی مربوط می‌شده است، در حقیقت آمریکایی‌ها و کودتاگران به این نتیجه رسیده بودند که هیچ کدام از برنامه‌هایی که در نظر داشتند انجام نشده است و با این روش نمی‌توانند ادامه بدهند و باید تغییر و تحولی در روش خود به وجود بیاورند، بنابراین انجام اصلاحات و رعایت حقوق بشر راهکار جدیدی بود که بعد از شکست برنامه‌های ناکارآمد کودتا برای بقای رژیم و تداوم آن مطرح شد. به هر حال در سال ۱۳۳۹ برای اولین بار مراسم ۱۶ آذر در دانشگاه تهران به شکل آشکار و گسترده انجام می‌شود و در صحن دانشگاه راهپیمایی انجام می‌شود و در مقابل دانشکده حقوق تجمع می‌کنند و تا جایی که من در خاطر دارم خانم پروانه فروهر (اسکندری) و دکتر لاهیجی از سخنرانان این مراسم بودند. از سال ۱۳۳۹ به بعد است که جنبش دانشجویی دوره جدید فعالیت خود را آغاز می‌کند و به نوعی می‌توان سالهای ۳۹ و ۴۰ را نقطه عطف جنبش دانشجویی در ایران دانست.

یعنی باید نتیجه اتفاقات ۱۶ آذر ۱۳۳۲ را با یک تأخیر ۷ ساله، از سال ۱۳۳۹ به بعد ارزیابی کرد؟

بله، همین طور است. به هر حال این هم از ظرفیت های جنبش دانشجویی است که در دوران اختناق بعد از سال ۳۲ زنده بماند و با کم ترین امکان تنفس و باز شدن فضا نشان می دهد که نمرده است و جنبش دانشجویی ادامه پیدا می کند.

در صحبت های خود به نهضت مقاومت ملی اشاره کردید که پس از کودتای ۲۸ مرداد شکل گرفت. در مورد این نهضت و کارکردهای آن و نوع عملکردش و این که آیا دست آوردی نیز داشت توضیح می دهید؟

همان گونه که اشاره شد بلافاصله پس از کودتای ۲۸ مرداد هسته اولیه نهضت مقاومت در منزل آیت الله سید رضا زنجانی با حضور عباس رادنی، ناصر صدرالحفاظی و رحیم عطائی تشکیل شد و در ۷ شهریور اولین بیانیه با عنوان " نهضت ادامه دارد" را صادر کرد. بر اساس اسناد تاریخی می توان دوران فعالیت نهضت مقاومت ملی را تا سال ۱۳۳۹ که جبهه ملی دوم تشکیل شد به سه دوره تقسیم کرد. دوره اول از ۲۹ مرداد ۳۲ تا اواخر سال ۳۳، که طی این دوره نهضت مقاومت نیرو های وفادار به نهضت ملی چون مهندس بازرگان، دکتر سحابی، حسین شاه حسینی، مهندس سحابی، دکتر یزدی و احزاب و فعالان زیادی را در تهران و شهرستان ها سازماندهی می کند و با تقویت روحیه مردم نا امید به ویژه در دانشگاه و بازار و مدارس توطئه های رژیم کودتا را برای انحراف نهضت ملی ایران و تامین منافع بیگانگان به ویژه آمریکا و انگلیس را خنثی می کند و نقش موثری در آگاهی بخشی مردم و مشروعیت زدائی از رژیم کودتا ایفا میکند. در دوره دوم از اوائل سال ۳۴ تا شهریور سال ۳۶، نهضت مقاومت با ضربات سنگین بازداشت ها و سرکوب فعالان و همچنین اختلاف های درونی روبرو می شود که جمع بندی تجربیات این دوره در سخنرانی مهندس بازرگان در جشن عید فطر انجمن اسلامی دانشجویان سال ۳۶ در دانشکده کشاورزی کرج با عنوان " احتیاج روز"^۱ منعکس شده است. در هر حال در این دوره کماکان کمیته دانشگاه تهران کانون مقاومت و فعالیت بوده و به مبارزه ادامه می دهد. در دوره سوم از مهر سال ۳۶ تا تیر ماه ۳۹، سازمان نهضت مقاومت ملی عملاً متلاشی شده و جمعی

^۱ برای متن این سخنرانی به جلد هشتم مجموعه آثار مهندس بازرگان مراجعه شود.

از کادر های آن که فشار ها را تحمل کرده اند با تهیه و توزیع بیانیه ها به رسالت آگاهی بخشی خود ادامه می دهند. اما دستاورد نهضت مقاومت ملی در طول هفت سال فعالیت، حفظ روحیه مردم، برافراشتن پرچم مبارزه علیه استبداد سلطنتی و استیلای بیگانگان و جلوگیری از برنامه های عوام فریبانه شاه برای توجیه کودتا و خدمت به مردم، بطور خلاصه تداوم " راه مصدق" قابل ارزیابی است. پیامد این مقاومت ملی از جمله تغییر سیاست های آمریکا و فراهم شدن فضای سیاسی نسبتا باز بعد از سال ۳۹ و تحولات سیاسی اجتماعی اوائل دهه چهل و ادامه مبارزات آزادیخواهانه ملت ایران می باشد.

فضای باز سیاسی که در سال ۱۳۳۹ و پس از کودتا به وجود آمد آیا منجر به تشکیل جبهه ملی دوم گردید؟ نقش مصدق که در آن زمان در حصر بود در تشکیل جبهه ملی در سال ۱۳۳۹ چطور می بینید؟ این که ایشان نخست وزیری بود که ۷ سال قبل در دوره وی کودتا اتفاق افتاده بود و در همان زمان هم به هر حال در حصر و زندان بود اما به نوعی گویا می خواست فعالین را دوباره به عرصه بازگرداند.

همان کادر های نهضت مقاومت ملی که بعد از سال ۳۶ در شرایط سرکوب، مقاومت را ادامه دادند افرادی چون رحیم عطائی، عباس رادنی، عباس سمیعی و... که تحولات داخلی و بین المللی را دنبال می کردند و در جریان تغییر سیاست آمریکا در برابر رژیم کودتا قرار گرفتند ضمن تبادل نظر با سران نهضت مقاومت مهندس بازرگان و دکتر سحابی و همچنین برخی از سران احزاب سیاسی پیشنهاد تشکیل جبهه ملی را مطرح و پیگیری کردند.

و در نهایت در تیر ماه سال ۳۹ با حضور هفده تن از شخصیت های سیاسی به دعوت دکتر غلامحسین صدیقی جبهه ملی دوم تشکیل شد. اعضای دعوت شده عموما از اعضای احزاب قدیمی جبهه ملی بودند و از کادر های نهضت مقاومت که خود از پیگیری کنندگان تشکیل جبهه ملی دوم بودند و تحلیل سیاسی به روزتری داشتند دعوت نکردند و در مرحله بعد که نهضت آزادی ایران با مشارکت این کادر ها تاسیس شد با پذیرش عضویت نهضت آزادی نیز در جبهه ملی دوم مخالفت کردند و روند انحلال احزاب در داخل جبهه ملی آغاز شد. در حالی که دکتر مصدق مخالف انحلال احزاب در جبهه ملی بود و صریحا اعلام کرد که اصولا جبهه ملی بایستی با حضور و عضویت احزاب تشکیل شود. این مخالفت موجب توقف فعالیت جبهه ملی دوم و تشکیل جبهه ملی سوم شد که البته به علت بسته شدن فضای سیاسی این روند در خارج از کشور

ادامه پیدا کرد. دکتر مصدق تا سال ۴۶ که در احمد آباد در حصر بود نقش رهبر معنوی جنبش اجتماعی را بر عهده داشت و نامه های ایشان الهام بخش جنبش به ویژه جنبش دانشجویی بود. بازگردیم به شرایط کودتا. می خواهم بدانم به عنوان یک ناظر آگاه که آن دوران را دیده است شرایط اجتماعی و نوع رویکرد جامعه در روزهای پس از کودتا چگونه بود؟ این که آیا امیدی به تغییر وجود داشت یا ناامیدی در جامعه به وجود آمده بود؟

بینید من در آن سال نوجوان ۱۵ ساله ای بودم که با علاقه این تحولات را دنبال می کردم. روز ۲۵ مرداد در میدان بهارستان که متینگ جبهه ملی بود و مرحوم دکتر شایگان و شهید دکتر حسین فاطمی سخنرانی کردند از نزدیک شاهد بودم. سخنان بسیار تند، انقلابی و احساسی دکتر فاطمی علیه شاه و دربار فضای رادیکالی را رقم زد که بهره بردار آن ابتدا فقط حزب توده بود که بطور سازمان یافته و با برنامه در روزهای بین ۲۵ و ۲۸ مرداد فضای شهر را با شعارهای رادیکال خود پوشش داد و مجسمه های شاه را ساقط و تخریب و زمینه را برای کودتا فراهم کرد. در روز ۲۸ مرداد از سازمان حزب توده و به ویژه سازمان نظامی آن خبری نبود، بطوری که کودتا با مدیریت نظامیان وابسته به دربار و پشتیبانی سازمان یافته عوامل آمریکا و انگلیس با کم ترین هزینه موفق به سقوط دولت دکتر مصدق شدند. در چنین فضای ملتهب که احزاب ملی هم بی برنامه و منفعل بودند تلقی مردم این بود که قرار است حزب توده حاکم شود و مردم عموماً با بهت و ناباوری و بلا تکلیفی فقط نظاره گر رخدادها بودند. اما همان گونه که قبلاً اشاره کردم هسته های مقاومت بلافاصله بعد از کودتا شکل گرفت و نهضت ادامه پیدا کرد.

دادگاههای فرمایشی و به خصوص دادگاه مصدق و سایر دادگاهها چه تاثیری بر افکار عمومی جامعه و در قشر دانشگاهیان و تحصیلکردگان که شما آن زمان در میان آنان بودید داشت؟

رژیم کودتا برای تثبیت حاکمیت خود بلافاصله به بازداشت و سرکوب نیروهای ملی پرداخت و جمع زیادی را زندانی و یا روانه تبعید کرد. بازداشت و محاکمه دکتر مصدق و سایر سران نهضت ملی ایران با واکنش و اعتراض مردم روبرو شد. در ۱۶ مهر ۳۲ با دعوت نهضت مقاومت ملی اولین تظاهرات برای اعتراض به حبس و محاکمه فرمایشی دکتر مصدق و چند تن دیگر از رهبران نهضت در چند منطقه تهران انجام شد. در این تظاهرات بازار و دانشگاه تعطیل شد و بازتاب گسترده ای در رسانه های خارج از کشور داشت. در ۲۱ آبان دوباره تظاهرات اعتراضی

به این محاکمات صورت گرفت و اخبار آن پوشش خبری گسترده پیدا کرد و مردم به ویژه دانشگاهیان در این اعتراضات به رغم هزینه های آن حضور فعال داشتند.

در همان برهه علی امینی که مصدق قصد داشت حتی وی را به عنوان وزیر کشور انتخاب کند و با مخالفت شاه روبه رو شده بود به عنوان نخست وزیر انتخاب شد. این که شخصی چون علی امینی که حتی مصدق نیز وی را کاندیدای وزارت کشور می دانست نخست وزیر شد آن هم کمتر از یک دهه پس از کودتا را چطور ارزیابی می کنید؟ علی امینی چقدر در آن دوره می توانست موثر باشد؟

به نظر من، رخداد های سال های ۳۹ تا ۴۲ بخش مهمی از تاریخ صد ساله کشور ما را تشکیل می دهد. در این دوره تعامل استبداد سلطنتی با استیلای خارجی و جنبش آزادیخواهانه و استقلال طلبانه ملت ایران به تصویر کشیده شده است که تجربیات آن می تواند مورد استفاده امروز و فردای جامعه ما هم باشد. فساد و غارت اموال عمومی، بی کفایتی مدیران کشور، شکاف بین ملت و دولت، تداوم سرکوب و سلب آزادی های قانونی مردم و افزایش حجم واردات، هزینه های سرسام آور نظامی، افزایش تورم، برنامه های کودتای آمریکائی - انگلیسی را با شکست روبرو ساخت و همه نشان از فروپاشی رژیم کودتا بود. شاه زیر فشار برنامه های آمریکا در دوره کندی می خواست برای بقای رژیم خود ظاهرا انتخابات آزاد برگزار کند. در سال ۳۹ ابتدا دکتر اقبال انتخابات تابستانی مجلس شورای ملی را برگزار کرد که در آن جبهه ملی دوم امکان شرکت پیدا نکرد و عملاً تغییری در سیاست دولت به وجود نیامد و افراد وابسته به حزب ملیون دکتر اقبال و حزب مردم اسدالله علم اکثریت مجلس را به خود اختصاص دادند. جبهه ملی و فعالان سیاسی به ویژه دانشجویان با برگزاری میتینگی در میدان جلالیه (محل فعلی پارک لاله) اعتراض خود را نسبت به آن انتخابات فرمایشی و غیر آزاد اعلام کردند. اعتراضات آنچنان گسترده بود که شاه مجبور شد به نا سالم بودن انتخابات اعتراف کند و آنرا متوقف سازد. در پی توقف انتخابات، منوچهر اقبال برکنار شد و جعفر شریف امامی در دولت جدید انتخابات زمستانی را برگزار کرد. در این انتخابات به رغم پیگیری های نیروهای ملی برای فراهم کردن شرایط برگزاری انتخابات آزاد و سالم عملاً فقط الهیار صالح از شهر کاشان انتخاب شد و اکثریت مجلس در اختیار حزب ملیون و مردم وابسته به دربار قرار گرفت. به رغم افتتاح مجلس اعتراض گسترده طبقات مختلف مردم به ویژه دانشجویان ادامه پیدا کرد و شاه نتوانست شرایط مورد نظر آمریکا

را برای انجام اصلاحات سیاسی و اقتصادی تامین کند. رایزنی های شاه با دولت کندی بجائی نرسید و نهایتاً دولت شریف امامی برکنار و شاه اجباراً با توصیه آمریکا فرمان نخست وزیری دکتر علی امینی را صادر کرد. دکتر امینی که پیوند با خاندان قاجاریه، وزارت اقتصاد کابینه اول دکتر مصدق و وزارت دارائی دولت زاهدی و انعقاد قرار داد کنسرسیوم نفت را پس از کودتا در کارنامه خود داشت می خواست برنامه های اصلاحات مورد نظر آمریکا را مورد عمل قرار دهد. اما شاه به علت ضعف شخصیتی نمی خواست افراد توانائی چون علی امینی در حاکمیت با او شریک باشند. دکتر امینی برای اجرای برنامه های خود با دو مشکل اصلی روبرو بود. اول نارضایتی شاه که هیچ شخصیتی را در عرض خود بر نمی تابید. دوم اختلاف نظر رهبری جبهه ملی دوم و کادر های نهضت مقاومت ملی که در همان اردیبهشت سال ۴۰ نهضت آزادی ایران را تاسیس کردند، در قبال دکتر امینی بود. سیاست رهبری جبهه ملی برخورد با دکتر امینی بود و در این راستا نیز عمل می کرد اما کادر های نهضت با تحلیل شرایط سیاسی معتقد بودند هرکسی که پایه های قدرت استبداد سطنتی را تضعیف کند اگر حمایت نمی کنیم لا اقل نیاستی مزاحمتی برای او فراهم کرد. شاه از این شرایط بهره برداری کرد و عملاً با جوسازی های مکرر از جمله برنامه ریزی برای حمله وحشیانه کاماندوهای رژیم به دانشگاه تهران، در اول بهمن سال ۴۰ با فرماندهی خسرو داد و نشان دادن به آمریکا که دکتر امینی قادر به اجرای برنامه های اصلاحی مورد نظر در ایران نیست، ضمن سفری به آمریکا خود اجرای آن برنامه ها را تقبل کرد و پس از چهارده ماه دکتر امینی را برکنار کرد و اسدالله علم را که مطیع شاه بود به سمت نخست وزیر منصوب کرد. پیامد این تصمیم رخدادهای سال های ۴۱ و ۴۲ و تحولات بعدی تا سال ۵۷ را در کشور ما در پی داشته است.

آقای مهندس به نظر شما چه زمانی احساس اصلاح سیستم سلطنت در جامعه از بین رفت؟
بعد از کودتای سال ۱۳۳۲ بود؟ بعد از دادگاههای مصدق یا بعد از عزل امینی که شاه عملاً نشان داد هیچ نصیحت و اصلاحی را نمی پذیرد یا اتفاقات سال ۱۳۴۲؟ کی جامعه به طور کل از اصلاح مایوس شد؟

به نظر من، عمدتاً بعد از حوادث خرداد سال ۴۲ که جو سرکوب و اختناق در جامعه حاکم شد، مبارزه مسالمت آمیز و قانونی برای انجام اصلاحات از دستور کار همه فعالان سیاسی اعم از مذهبی و غیر مذهبی خارج شد. زیرا در آن شرایط همه گروه های سیاسی در داخل و خارج

از کشور، تحت تاثیر گفتمان جهانی، راهبرد مبارزه مسلحانه را برای خروج از آن شرایط انتخاب کردند. البته تجربه عملکرد مبارزات مسلحانه در دهه های ۴۰، ۵۰، و ۶۰ در سطح جهانی از جمله ایران نشان می دهند که راهبرد اصلاحات با خط مشی مسالمت آمیز، علنی و قانونی کارآمدتر و برای رفع موانع توسعه پایدار و همه جانبه موثرتر بوده است.

آقای مهندس بعد از کودتای ۲۸ مرداد در برنامه های نهضت مقاومت ملی به "راه مصدق"

تاکید خاصی شده است. منظور چیست؟

بله، برنامه های راهبردی دولت دکتر مصدق بر دو محور اصلی استوار بود: محور اول تأمین استقلال سیاسی از طریق قطع استیلای بیگانگان با ملی کردن صنعت نفت و اجرای سیاست موازنه منفی و برقراری ارتباط و تعامل با همه کشورها در راستای منافع ملی ایران. اما محور دوم اصلاح قانون انتخابات و تأمین آزادی و سلامت انتخابات برای تضمین حاکمیت ملت در اداره کشور بود. با توجه به سابقه فرهنگ استبدادی ۲۵۰۰ ساله در ایران دکتر مصدق با واقع بینی این تحول را بصورت تدریجی برنامه ریزی کرده بود تا با رشد و آگاهی مردم به تدریج زمینه های فرهنگی و اجتماعی - اقتصادی این تحول از نظام اقتدار گرای شاهنشاهی به نظام مردم سالار امکان پذیر شود. دکتر مصدق این فرایند گذار به دموکراسی را در نهضت ملی ایران پایه گذاری کرد. متأسفانه کودتای ۲۸ مرداد سال ۳۲ وقفه سهمگینی در این فرایند پدید آورد که موجب عقب ماندن کشور ما از اجرای برنامه های توسعه پایدار شد. اگر در سال های اخیر مقامات آمریکائی و انگلیسی به خاطر مشارکت در آن کودتا از ملت ایران عذرخواهی کرده اند به نظر بنده جا دارد بازماندگان خاندان پهلوی و احزاب و گروه هائی که به نوعی در تضعیف دولت دکتر مصدق و زمینه سازی برای کودتای ۲۸ مرداد نقش داشتند نیز از ملت ایران عذرخواهی کنند.

میراث طالقانی در جامعه سیاسی ما؟^۱

”از آغاز نخستین جلسه دادگاه بدوی تا آخرین جلسه دادگاه تجدیدنظر، از پاسخ به پرسش‌های رییس دادگاه خودداری ورزید. اعلام کرد که دادگاه را قانونی نمی‌داند و به هیچ یک از سوالات پاسخ نمی‌دهد. او به جز آخرین دفاعش به سکوت خود ادامه داد. پس از اعلام نهایی رای دادگاه هنگامی حکم محکومیت متهمان قرائت شد و هیات قضات، تماشاچیان و افسران نظامی برخاستند تا جلسه را ترك گویند، از جا جست و با صدایی رسا خطاب به رییس دادگاه گفت: صبر کنید! صبر کنید! و در پی سکوتی که برقرار شد با لحنی آمرانه سوره مبارکه الفجر را قرائت کرد: بسم الله الرحمن الرحيم و الفجر و لیالی عشر و الشفع و الوتر و اللیل اذا یسر... بروید به اربابان تان بگویند که شما محکوم هستید نه ما.“ آیت‌الله سید محمود طالقانی (۱۲۸۵-۱۳۵۸) را همواره با چهره‌ی باصلابت، نستوه، خستگی ناپذیر و شجاع به خاطر داریم؛ مردی روحانی که سال‌ها زندان و تبعید خللی در عزمش در پیمودن مسیری که از میانه دهه ۱۳۱۰ آغاز کرد، وارد نکرد. به همراه مهندس مهدی بازرگان و دکتر یدالله سبحانی از پیشگامان حرکت نوگرای دینی دهه ۱۳۲۰ بود؛ جریانی که تا به امروز با وجود فراز و نشیب‌هایش همچنان یکی از جدی‌ترین و قابل توجه‌ترین جریان‌های فکری-سیاسی معاصر ایران مدرن است. مرحوم طالقانی در همان ماه‌های نخست انقلاب به مرگ ناگهانی از دنیا رفت و نتوانست در شکل دادن به حاصل نیم قرن مبارزه و ایستادگی، حضور مستقیم داشته باشد اما تفکر و منش او تا به امروز و با گذشت ۳۵ سال از انقلاب اسلامی، همچنان محل بحث و جدال است. میراث طالقانی در جامعه سیاسی ما چیست؟ دلیل تفاوت روایت‌ها از جنبه‌های متنوع شخصیت و اندیشه او چیست؟ آیا هنوز حیات فکری طالقانی در میان ما خاتمه نیافته است؟ ویژگی او چه بود که گروه‌ها و جریان‌های متنوع و گاه متضاد خود را با او همسو می‌دانند؟ این پرسش‌ها را با محمد توسلی نخستین شهردار پس از انقلاب اسلامی و از همراهان و نزد یکان مرحوم طالقانی در میان گذاشتیم. به باور مهندس، امروز و با توجه به تفرقه‌گرایی و افراط‌گرایی‌های گسترده‌ی که در جهان اسلام صورت گرفته، دعوت طالقانی و بازرگان به بازگشت به قرآن، بیش از هر زمان کارساز است.“

عظیم محمودآبادی - محسن آزموده

به خاطر دارم که سال‌ها پیش در حسینیه ارشاد در مراسم سالگرد مرحوم طالقانی با اشاره

^۱گفتگوی تفصیلی محمدتوسلی با «اعتماد» - عظیم محمودآبادی - محسن آزموده - ۱۳۹۳/۶/۱۹

به ایشان و دکتر شریعتی گفتید که ممکن است افرادی باسوادتر و دانشمندتر از این بزرگان در تاریخ ما وجود داشته باشند، اما این افراد این ویژگی را داشتند که با آگاهی بخشی به جامعه و نقشی که ایفا کردند، تلنگری در ذهنیت جامعه به وجود آوردند که باعث تحرك جامعه و پویایی آن شد

بله، چهره هایی چون طالقانی، بازرگان و شریعتی در تاریخ صد ساله اخیر ما بسیار تاثیرگذار بوده اند. ممکن است گروهی با برخی از اندیشه های آنان موافق نباشند، اما در اهمیت و تاثیرگذاری ایشان نمی توان تردید کرد.

میراث مرحوم طالقانی در جامعه سیاسی و مدنی امروز ما کجاست؟ آیا نهاد، مشی، گفتمانی از ایشان امروز وجود دارد؟ نمودهای این ظهور و بروز طالقانی کجاست؟
برای پاسخ به این پرسش باید به مبانی اندیشه و گفتمان طالقانی پرداخت که از شهریور ۱۳۲۰ آغاز شده است. البته لازم به ذکر است که هیچ جا نمی توان طالقانی را مستقل از بازرگان مورد بررسی قرار داد، زیرا بیش از این دو به همراه دکتر سحابی در تعامل با یکدیگر مطرح شده است.

یعنی منظورتان به اثرگذاری این شخصیت ها از یکدیگر اشاره دارید؟

بله، ایشان با یکدیگر تعامل داشتند و در نتیجه وقتی از گفتمان طالقانی صحبت می کنیم نباید فراموش کنیم که این همان گفتمان بازرگان و به عبارت دقیق تر گفتمانی است که بعدها به عنوان روشنفکری دینی از آن یاد شد. به نظر من محور اصلی این اندیشه بازگشت به قرآن است. این دیدگاه را نخست سیدجمال الدین اسدآبادی در عصر مشروطه مطرح می کند، اما او راه درستی طی نمی کند.

چرا؟

زیرا او فکر می کرد که راه درست اصلاح نظام حاکم است. خود او در آخرین سفرش که از راه ترکیه به وطن باز می گشت به اشتباه خود اذعان می کند و جمله معروفش را می گوید که افسوس که من عمرم را در کنار حاکمان روز تلف کردم! طالقانی و بازرگان نیز همین اندیشه بازگشت به قرآن را احیا کردند. طالقانی در همان بدو تاسیس مجله دانش آموز در سال ۱۳۱۹ در اولین سرمقاله حدیث مفصلی از پیامبر(ص) نقل می کند که مضمونش بازگشت به قرآن است. (اذالتبست علیکم الفتن کقطع الیل المظلم، فعلیکم بالقرآن) یعنی وقتی شرایط تیره می

شود و تشخیص حق و باطل دشوار می شود، به قرآن رجوع کنید.

چرا طالقانی و بازرگان بر بازگشت به قرآن تاکید کردند؟

زیرا جامعه ما به لحاظ فرهنگی گرفتار پیرایه ها و خرافات تاریخی بود و تا زمانی که این خرافات که موجب قشری گری و تحجر جامعه مذهبی ما شده اند، پالایش نشود و ما به فطرت اصیل انسانی و متن اصلی قرآن بازنگردیم، زمینه تحول جامعه نیز فراهم نمی شود. از جمله آیات قرآن که در صدر اندیشه ایشان قرار داشت و بعداً در مرامنامه نهضت آزادی ایران نیز آمد، آیه مبارکه «ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم». بنابراین ایشان اصلاح جامعه را بر خلاف سید جمال، از درون جامعه و ایجاد تحول فرهنگی و اجتماعی می دیدند. امروز نیز ما بیش از شهریور ۱۳۲۰ در جامعه نیاز به بازگشت به قرآن داریم، زیرا در جامعه ما نیز پیرایه ها و خرافات کم نیست، ضمن آن که در منطقه ما گرایش های انحرافی به نام اسلام و خشونت های عریانی که در این کشورهای اسلامی به اسم اسلام در جریان است، شاهدشان هستیم. در نتیجه نیاز به بازگشت به قرآن و آشنایی با اسلام اصیل که انسانی و رحمانی و دور از خشونت و توأم با عقلانیت است، داریم. این امر نشان دهنده ضرورت بازگشت به اندیشه طالقانی و بازرگان است. شما ضرورت بازگشت به قرآن و وحی را دلیل اصلی رجوع به اندیشه طالقانی و بازرگان بر می شمارید. امروز در جامعه ما سی و پنج سال است که یک نظام دینی و اسلامی مستقر شده است و نتایجی را نیز در بر داشته است. از سویی طالقانی و شخصیت هایی چون او به عنوان پایه گذاران این نظام همواره مورد توجه حاکمیت هستند، اگرچه این توجه و تاکید با توجه و تاکید اطرافیان نزدیک طالقانی و هم فکران او ممکن است متفاوت باشد. فکر می کنید برای رفع مشکلاتی که به آن ها اشاره کردید، تا چه اندازه رجوع به قرآن می تواند کارساز باشد؟ ضمن آن که امیرالمومنین (ع) در توصیه به مالک می گوید وقتی نزد خوارج می روی، دیگر به قرآن استناد نکن، زیرا ایشان نیز به آیات دیگری از قرآن استناد می جویند. بنابراین بهتر است از دلایل عقلانی بهره بگیری. آیا فکر نمی کنید امروز نیز که گروه های مختلف داعیه بازگشت به قرآن را دارند، بهتر است راه دیگری را چنان که حضرت امیر می فرمایند، طی کنند؟

این نگاه در سطح برخی از روشنفکران ما نیز مطرح است که می گویند آزموده را آزمودن خطاست! من هم می پذیرم که ما با توجه به تجربه سی و پنج ساله نظام دینی، باید روش های خودمان را ارزیابی و اصلاح کنیم. اما مگر مخاطبان شما همه دیدگاه خوارجی دارند؟! در جامعه

ای که فرهنگ دینی حضور گسترده دارد، فاصله گرفتن از دین و یا نفی آن باعث طرد شما می شود. خود مهندس بازرگان و آیت الله طالقانی در يك فرآیند تعامل با حوزه توانستند اندیشه خودشان را به تدریج در جامعه مطرح کنند. ایشان هیچ گاه با حوزه تقابل نداشتند بلکه همیشه با يك تعامل تعالی بخش موجب تقویت فرآیند آگاهی بخشی و تحولات مثبتی در جامعه شده اند. نمونه بارز این امر رخدادهای سال ۱۳۴۱ است. وقتی بحث انجمن های ایالتی و ولایتی مطرح شد و مراجع ابتدا با شرکت زنان در انتخابات، اصلاحات ارضی و... مخالفت کردند، همین بزرگواران به این نتیجه رسیدند که این برنامه پوست خربزه ای است که رژیم زیر پای روحانیت گذاشته است. در آن شرایط جبهه ملی دوم زیر فشار بود، باشگاه نهضت آزادی هم تعطیل و فعالیت های سیاسی محدود شده بود. آخرین نهاد اجتماعی که ظرفیت و امکان فعالیت داشت، روحانیت بود. رژیم نیز می خواست به بهانه ارتجاع، روحانیت را از صحنه خارج کند. اتفاقاً در چاپ اول کتاب نهضت امام خمینی آقای سید حمید روحانی، به این رویداد اشاره شده که در اثر تعاملی که سران نهضت با مراجع داشتند، نگاه مراجع اصلاح و به سمت ضد استبداد و شاه هدایت شد. در مقاطع دیگر نیز شاهد این نوع تعامل تعالی بخش بوده ایم. به نظر من در شرایط کنونی نیز راهکار راهبردی بازگشت به قرآن است، زیرا ملت ما زمینه های فرهنگ دینی دارد و تا این زمینه های ذهنی پالایش نشود، نمی توانیم شاهد يك حرکت و توسعه پایدار باشیم. اما همزمان با این تعامل نیازمند هستیم که سرفصل هایی را که زمینه های انحراف را فراهم کرده اند را بررسی کنیم و روشن کنیم که مثلاً نسبت دین با قدرت چیست و چگونه است؟ برای مثال باید روشن شود که آیا رسالت دولت دخالت در امور دینی مردم باید باشد یا دین باید در عرصه عمومی جامعه حضور داشته باشد؟ ملتی که دیندار باشند در يك فرآیند آزاد و دموکراتیک نمایندگان شایسته را انتخاب می کنند و در نتیجه مجلس و دولتی که انتخاب شود، به طور طبیعی ارزش های دینی و مطالبات واقعی مردم را دنبال می کنند و مشکلاتی هم که بر شمردید، از میان می رود.

بازگشت به قرآن سخن خوبی است که هیچ کس با آن مخالفت نمی کند. امروز بنیادگرایان و سلفی ها نیز از بازگشت به قرآن و اصل دین و گوهر آن سخن می گویند. حتی در روشنفکری ما اواخر دهه ۱۳۴۰ صحبت از بازگشت به خویش شد. این تنوع نشان دهنده آن است که بازگشت به قرآن یا اصل یا خویشتن معنای محصلی ندارد. تفاوت بازگشت به قرآن طالقانی

با دیگر دعوی های بازگشت به قرآنی که سایر جریان های دینی مثل جریان فداییان اسلام می گفتند، در چه بود؟

آن چه که امروز به عنوان بنیادگرایی و مثال بارزش داعش مطرح است، این است که این گروه ها در هیچ عرصه ای حاضر به گفت و گو نیستند. این ها جریان های سلفی هستند که ظاهراً واکنشی به تمدن غرب هستند و مدعی هستند که می خواهند به نوع زندگی صدراسلام در چهارده قرن قبل، بازگردند. در حالی که این برداشت از آیات قرآن و سخنان بزرگان دین بر نمی آید. در نهج البلاغه تاکید شده که فرزندان تان را مطابق مقتضیات زمان تربیت کنید. ضمن آن که آیات راهبردی قرآن نیز بر واقع بینی و عقلانیت تاکید دارد. این انحرافات ناشی از بسته بودن فضای کشورها و انسداد و فقدان فضای گفت و گو و تعامل بوده است. پیامد این فضاهای بسته و اختناق، شکل گیری این گونه واکنش ها و ذهنیت های ارتجاعی و بنیادگرا است. ضمن آن که غیر از عوامل درونی ناشی از بسته بودن فضا در به وجود آمدن این جریان ها، عوامل بیرونی و استیلای بیگانگان را نیز نباید نادیده گرفت. اما جریان فدائیان اسلام هرگز دعوت به بازگشت به قرآن نداشتند بلکه داعیه اجرای "مو به مو"ی شریعت در دولت ملی دکتر مصدق را داشتند که حتی آیت الله کاشانی هم با آن مخالف بود!!

در سال ۱۳۲۰ هم که شما نقطه شروع فعالیت مرحوم طالقانی و بازرگان می دانید، فضا به تاکید خودتان بسته بوده است. چرا معتقدید این بازگشت به قرآن با چیزی که بنیادگرایان می گویند، متفاوت است؟

البته فضای سیاسی ایران بعد از شهریور ۲۰ تا حدودی باز شد و به تدریج احزاب سیاسی از جمله حزب توده شروع به فعالیت کردند. اما زندگی طالقانی و نوع حضورش در حوزه و سپس در جامعه با بقیه متفاوت بوده است. روحانیونی که از حوزه بیرون می آمدند، هدف نهایی شان این بود که در مسجدی مستقر شوند و منبر بروند و وجوهات بگیرند. به خاطر دارم که دانش آموز سوم دبستان بودم که در پانزده شعبان سال ۲۷، در محله مان در خیابان مولوی تهران، کوچه شهید مجید توسلی (سعادت)، برنامه جشنی داشتیم و طالقانی را برای سخنرانی دعوت کردیم که با آغوش باز پذیرفتند. ایشان درباره فلسفه انتظار سخنرانی کرد که هنوز نیز محور های آن در خاطر هست. هدف طالقانی ارتباط با نسل جوان و تحصیل کرده و انتقال پیام به فطرت پاک آنان بود. این با روش و منش بنیادگرایان، که معمولاً با شستشوی مغزی توأم است، بسیار

متفاوت است. شواهد و قرائن نشان می دهد که کشورهای غربی که نوع داعش را به اذعان خودشان ابتدا مطرح کرده اند، همین است که، در راستای منافع خودشان در منطقه، جلوی این اندیشه های پیشرو و انسجام و وحدت کشورهای اسلامی منطقه را بگیرند،

یعنی شما واقعا این خطر را حس می کنید؟

بله، ریشه ایده جنگ تمدن ها همین است. غربی ها وقتی روی بنیه اصلی فرهنگ اسلامی و قرآن کریم مطالعه می کنند، متوجه خطر آن می شوند و به همین خاطر در صدد ایجاد انحراف هستند. راه حل را نیز این می دانند که از حدود دویست سال قبل در ایران بهائیت را ایجاد کردند، در پاکستان قادیانی و در عربستان نیز تقویت وهابیت. مجموع این گونه نگاه های انحرافی است که کشورهای اسلامی منطقه را متلاطم کرده است.

بازگشت به قرآن چه اثری در رفتار ما می تواند داشته باشد؟

اگر اثر سیر تحول قرآن مهندس بازرگان را، که در دوران زندان برازجان تدوین شده است، مطالعه کنید، می بینید که چطور ایشان با روش علمی و آماری، غیر بشری بودن این کتاب آسمانی را نشان می دهند. اخیرا پروفیسور بهنام صادقی از دانشگاه استانفورد آمریکا با استفاده از روش "سبک سنجی" به ارزیابی نظریه سیر تحول قرآن پرداخته و درستی و صحت مطالعات این کتاب را بر پایه علوم آماری جدید نشان داده اند. اصل این کتاب اخیرا در آمریکا به انگلیسی منتشر شده و ترجمه آن توسط بنیاد فرهنگی مهندس بازرگان آماده انتشار است. مهندس بازرگان در سیر تحول قرآن نشان می دهد که قرآن گوهری ناشناخته در دستان ماست که متاسفانه ما بیشتر در قبرستان ها و مجالس ختم و عزا از آن استفاده می کنیم. در حالی که این کتاب هدایتی است و باید خواننده و مورد عمل قرار گیرد (ذلك الكتاب لاریب فیه هدی للمتقین). طالقانی و بازرگان می خواستند آیات و آموزه های این کتاب را علاوه بر خواننده شدن در رفتار شهروندان و مسئولان ظهور و بروز داشته باشد. امروز متاسفانه شاهد هستیم که با توسعه دروغ، فساد و آسیب های اجتماعی، اخلاق و رفتار فردی و اجتماعی ما با آموزه های قرآنی بسیار فاصله دارد و مشمول آن نهیب علی (ع) در نهج البلاغه هستیم که: "نکند که دیگران در عمل به قرآن از شما پیشی گیرند".

شما تاکید کردید که مرحوم طالقانی به حاکمیت دین در جامعه به معنای عرفی آن قائل بود. آیا قبل از انقلاب و در دوران مبارزه نیز این دریافت را از ایشان داشتید یا آن را حاصل

تجربه کوتاه بعد از انقلاب یا در خلال روزهای انقلاب بود؟ آیا می‌توانید مستندات ا ارائه کنید که نشان‌گر نحوه نسبت دین و سیاست در اندیشه و عمل طالقانی باشد؟

برای پاسخ به این پرسش و نشان دادن ارزش‌های دینی که مورد نظر بوده است باید آثار طالقانی را قبل و بعد از انقلاب بررسی کنیم. نوع نگاه طالقانی به ویژه در تفسیر پرتوی از قرآن و سایر آثار ایشان روشن‌تر است. موضوع شناخت انسان در قرآن در آثار طالقانی و بازرگان کاملاً برجسته است. به استناد آیات قرآنی، انسان، مختار و بنابراین آزاد تعریف می‌شود. اگر اختیار از انسان سلب شود یعنی آزادی از او گرفته شود دیگر ارزشی برای انسان باقی نمی‌ماند. به تعبیر دیگر راه کمال و رشد انسان برخورداری از موهبت اختیار و آزادی خدا دادی است. در همین رابطه، این بزرگان ضمن تحلیل شرایط تاریخی ایران مشکل اصلی جامعه ما را فرهنگ استبدادی و حاکمان مستبد که این موهبت الهی را از انسان‌ها سلب می‌کرده‌اند دانسته‌اند. در مدافعات مهندس بازرگان در دادگاه نظامی سال ۴۳ زیر عنوان "چرا با استبداد مخالفیم" به تفصیل در باره ریشه‌ها و تأثیرات فرهنگ استبدادی در خشکاندن استعداد‌های انسان‌ها و اتلاف امکانات جامعه و ایجاد وقفه در برنامه‌های پیشرفت و توسعه، توضیح داده‌اند. بنابراین اساس اندیشه دینی طالقانی و بازرگان آزادی انسان و رفع استبداد است. ایشان می‌خواستند نه تنها مستبد که فرهنگ استبدادی ریشه کن شود. در این زمینه نهادهای مدنی و اجتماعی تشکیل دادند تا زمینه این کار فراهم شود. مرحوم طالقانی برای روشن شدن دیدگاه اسلامی نسبت به فضیلت عدالت، که بعد از شهریور بیست توسط حزب توده در سطح روشنفکران مطرح شده بود کتاب "اسلام و مالکیت" را در دهه سی نگاشت. طالقانی تمام ادبیات قبل از مارکسیستی را در این کتاب نقل می‌کند و بعد نظرات مارکس و انگلس در کاپیتال و سایر کتاب‌ها را بیان می‌کند و در نهایت توضیح می‌دهد که چرا اسلام با این راهکار برای دستیابی به عدالت موافق نیست. او می‌نویسد که مالکیت جزو نیازهای فطری و نفسانی انسان است و نمی‌توان آن را از انسان سلب کرد. بعد آیات قرآن مربوط به قسط (آیه ۲۵ سوره حدید) را مطرح می‌کند: لقد ارسلنا رسلنا بالبینات و انزلنا معهم الکتاب و المیزان، ليقوم الناس بالقسط. یعنی همه پیامبران آمدند و آگاهی دادند تا مردم قیام به قسط کنند. در این آیه تأکید شده که مردم باید زمینه اقامه قسط و عدالت را پیدا کنند، نه این که حاکمان، احزاب پیشتاز و یا ... بایستی عدالت را بر پا کنند. بر اساس این آموزه قرآنی ابتداء مردم باید آگاه شوند و در یک فرایند دموکراتیک قسط در جامعه برپا شود. راهکار،

دیکتاتوری پرولتاریا نیست، بلکه انسان ها باید با اختیار خودشان به اهمیت قسط پی ببرند و زمینه های عدالت اجتماعی در جامعه فراهم شود. این بحث قیام به قسط در آثار طالقانی جایگاه ویژه ای دارد. بر عکس کسانی که می گویند طالقانی سوسیال دموکرات بود، ایشان نظریات سوسیالیستی و تمرکز قدرت در دولت را رد می کنند. ایشان در سخنرانی های بعد از انقلاب به کرات درباره شوراها و تفویض اختیارات به مردم بحث می کنند. آزادی، عدالت، کرامت انسانی و حق تعیین سرنوشت انسان، پایه های اندیشه طالقانی و بازرگان است. هدف ایشان در نهایت حضور فرهنگ دینی در عرصه عمومی است. این تفاوت نگاه طالقانی و بازرگان و سحابی با جریان های چپ است که در آثارشان کاملاً مشهود است. در این گفتمان ضمن آن که حاکمیت ارزش های دینی در جامعه مطرح می شود، اما میان دین و قدرت فاصله هست. البته باید تاکید کنم که امروز این شفافیت با تجربه سی و چند ساله بیشتر از گذشته است. مرحوم بازرگان در بحث آخرت و خدا همین مطلب را شفاف می کنند.

ما در واقع در این کتاب با يك مهندس بازرگان جدید آشنا می شویم که به نقد آرای قبلی خود می پردازد. آیا قبول دارید؟

خیر، نقد نیست. من جلسات سمینار بررسی یادداشت "آخرت و خدا" مهندس بازرگان را در انجمن اسلامی مهندسين اداره می کردم و خود نیز نقدی بر نوشته ایشان ارائه کردم. ایشان در حاشیه نوشته من توضیحاتی اضافه کردند که عیناً در چاپ جدید در مجموعه آثار منعکس شده است. ایشان تاکید می کنند که نظر من با گذشته متفاوت نیست، بلکه این تنها تداوم و تکمیل نظرات گذشته من با توجه به تجربه بعد از انقلاب است. البته دکتر سروش در مراسم ترحیم مهندس بازرگان در حسینیه ارشاد، گفت که مهندس بازرگان با این کتاب خط قرمزی بر آرای پیشین خودشان کشید! اما به نظر من این تفسیر دکتر سروش ناصواب است.

وقتی از شما درباره مرحوم طالقانی پرسیده می شود، شاید ناخودآگاه به مهندس بازرگان هم اشاره می کنید و با اندیشه و آثار ایشان پاسخ می دهید. گویی این دو، يك روح در دو کالبد هستند. آیا تفاوتی میان این دو نبود؟

چرا، البته بینش آنان یکی بود، اما منش شان متفاوت بود.

این تفاوت در منش را چگونه تشریح می کنید؟

منش طالقانی به عنوان يك روحانی با مهندس بازرگان متفاوت بود. روحانیت شیعه همواره

ملجاء و پناه مردم بوده است.

البته مهندس بازرگان می گفت که حسن طالقانی این است که آخوند(در معنای مصطلح آن) نیست!

در هر حال آیت الله طالقانی خصلت های منفی اصطلاحاً آخوندی را نداشت، اما روحانی بود و پایگاه و پناه همه اندیشه ها بود. وقتی فداییان اسلام مورد فشار قرار گرفتند، ایشان با تمام مخالفتی که با روش آنان داشت، در خانه اش پناه داد.

البته این اقدام ایشان محل مناقشه است. چون در این زمینه انتقاداتی به ایشان مطرح است. در این خصوص توضیح خواهم داد. اما وقتی خاطرات آقای محمد علی عمویی از افسران حزب توده را می خوانید، می بینید که ایشان در دوره ای که با مرحوم طالقانی هم بند بود، چقدر از خصوصیات و خلقیات ایشان متاثر می شود. طالقانی با گروه های مختلف ارتباط داشت و معتقد بود که آنان انسان هایی با فطرت پاک هستند که به دنبال عدالت و آرمان خواهی هستند. او نگاهی توحیدی به گروه های مختلف داشت و می گفت اگر مارکسیست شده اند، به دلیل فطرت پاک شان همواره امکان بازگشت برایشان وجود دارد.

بحث ما راجع به فطرت پاک انسان ها یا اعتقادات حزب توده نیست. اما مشخصاً راجع به گروهی مثل فداییان اسلام که مرحوم طالقانی دست کم در نظر با آن ها مخالف بود و مشی متفاوتی داشت، چه توجیهی برای حمایت از ایشان داشت؟ آیا ما امروز می توانیم با توجیه فطرت پاک از گروه های تندرو و رادیکال حمایت کنیم؟ مرحوم طالقانی به رغم همه آزاد اندیشی و سخن گفتن از اسلام رحمانی چطور می توانست از گروه های تندرو حمایت کند و آن ها را حتی فرزندان خودش بخواند؟ این مساله را برای نسل امروز واکاوی کنید.

من البته دفاع مطلق از کسی نمی کنم و نمی گویم که ایشان معصوم هستند، بلکه قصدم توضیح تاریخی است، زیرا با این بزرگان بودم. نباید فداییان اسلام و سایر گروه های سیاسی آن زمان را با جریانات تندروی امروز مقایسه کرد. فداییان اسلام جوانان پاک و لی ساده و تاثیر پذیر بودند. خود من به خاطر دارم که وقتی نواب صفوی و واحدی در مدرسه جلوخان مسجد شاه (امام خمینی) سخنرانی می کردند، در آن سخنرانی ها شرکت می کردم. در این سخنرانی ها، شور و هیجانی عجیب در مخاطبان ایجاد می شد. آنها جوان هایی فاقد پختگی و بینش سیاسی بودند، که تحت تاثیر احساس مذهبی دست به ترور و خشونت زدند. ضمن آن که گفتمان جهان

آن روز نیز خشونت را نفی نمی کرد. آن زمان دوران انقلاب ها بود و ترورها به شکل امروز مورد انتقاد نبود. وقتی موتلفه حسنعلی منصور را ترور کردند، آن روز کسی آنان را نقد نکرد. حدیثی از پیامبر(ص) هست که می گوید در اسلام ترور وجود ندارد. بنابراین باید میان خلوص این جوانان و نگاه نادرست شان تمایز گذاشت. این جوانان پاك در شرایط بعد از کودتای بیست و هشت مرداد امنیت نداشتند. طالقانی، در شرایط بعد از کودتا، در خانه خود به آنان پناه داد، این به معنای تایید خط مشی و عملکرد آنان نیست. در آثار طالقانی هیچ جا عملکرد آنان تایید نشده است. این روش را در مورد مجاهدین خلق اولیه نیز می توان دید. طالقانی به عنوان یکی از اعضای شورای مرکزی نهضت نسبت به این جوانان علاقه داشت. همه ما نسبت به ایشان علاقه داشتیم. خود من هم در سال ۱۳۵۰ که به ایران بازگشتم، در رابطه کمک به آن ها به زندان رفتم. منش مهندس بازرگان این بود که وقتی در مقابل مجاهدین قرار گرفت و برخی از مبانی اندیشه آن ها را در کتاب هایی چون شناخت و اقتصاد به زبان ساده مخالف بینش خود دید، با آن ها مرزبندی پیدا کرد. شیوه زندگی اش نیز به گونه ای بود که نمی توانست با آن ها حشر و نشر داشته باشد. اما طالقانی که زندگی ویژه ای داشت، می توانست با این جوانان ارتباط داشته باشد. طالقانی می خواست با آن ها ارتباطش را حفظ کند و آن ها را از انحراف بازدارد. تا آخرین روزهای زندگی اش بعد از انقلاب نیز می خواست از انحراف مجاهدین جلوگیری کند. این منش طالقانی با منش بازرگان متفاوت است. اما گفتمان شان از آن حیث که دنبال فکر آزادی، دموکراسی، حقوق بشر و عدالت بودند، یکی بود.

در اختلافاتی که میان جریان های مذهبی در دهه ۱۳۳۰ به وجود آمد و مثلاً مرزبندی هایی میان مرحوم آیت الله بروجردی و شهید نواب صفوی پدید آمد، مرحوم طالقانی به کدام جریان نزدیک تر بود؟

من البته اظهار نظر خاصی در این مورد از مرحوم آیت الله طالقانی ندیده ام. اما معتقدم ایشان برای مرحوم آیت الله بروجردی به عنوان کسی که محور اصلی مدیریت حوزه بود، احترام خاصی قائل بودند.

در خیلی از جاها نیز مرحوم طالقانی نماینده آیت الله بروجردی بود، مثل نامه ای که آیت الله بروجردی برای شیخ شلتوت نوشت و مرحوم طالقانی آن را ارائه کرد
بله، این طور است. البته طالقانی فداییان را نیز به عنوان جوان هایی مبارز می دید. اما روش

های آن‌ها را نیز تایید نکرد.

اما هیچ‌جا مرحوم طالقانی مخالفت صریحی نیز با عملکرد فداییان از ماجرای کسروی گرفته تا سوء قصد به جان دکتر فاطمی نکردند؟

اصولا ترور و خشونت با بینش طالقانی سنخیتی ندارد اما اظهار نظر خاصی را در خاطر ندارم.

شما از تفاوت منش ضمن یکی بودن بیش و گفتمان سخن می‌گویید. مرحوم طالقانی در همان سال ۱۳۵۸ فوت کردند. آیا فکر نمی‌کنید اگر ایشان زود از دنیا نمی‌رفت، با توجه به منش و روشی که داشت و آن جنبه شیخوخیت و ارتباطات گسترده و مثبتی که با جریان‌ها و گروه‌ها و نیروهای مختلف داشت، می‌توانست مسیر وقایع را به گونه‌ای دیگر رقم بزند؟ قطعاً این‌طور است. به نظر من اگر بزرگانی چون طالقانی، مطهری و بهشتی زنده بودند، تحولات دهه ۱۳۶۰ به شکل دیگری رقم می‌خورد.

گفته می‌شود که بعد از رحلت مرحوم طالقانی، یکی از نمایندگان از ایشان با عنوان «شهید» یاد کرد که موجب شد اعتبارنامه اش باطل شود. شما چنین چیزی به خاطر دارید؟ خیر. اصلاً این موضوع در خاطر من نیست.

شما می‌گویید که کتاب آخر مرحوم بازرگان تکمیل اندیشه‌های پیشین ایشان بوده است. آیا فکر نمی‌کنید که اگر مرحوم طالقانی حضور داشت و همان تجربه مرحوم بازرگان را از سر می‌گذراند، ایشان هم کتابی در تکمیل اندیشه‌های خودشان می‌نوشت؟

البته پیش‌بینی کار دشواری است، اما احتمالش بالاست. با توجه به نزدیکی طالقانی و بازرگان این احتمال هست که ایشان هم خودشان را با تحولات روز هماهنگ می‌کردند و برداشت‌های روز خودشان را از قرآن بیان می‌کردند. به نظر من در همان حدود شش هفت ماهی که بعد از انقلاب در قید حیات بودند، نوع سخنرانی‌هایشان با قبل از انقلاب متفاوت است، زیرا احساس مسئولیت می‌کردند و به خاطر برداشت‌هایی که داشتند نگاه جدیدی ارائه کردند. از جمله در آخرین سخنرانی‌شان در هفته شهریور در بهشت زهرا بر موضوع شوراها و بر سپردن کارها به دست مردم اصرار و تأکید دارند. موضوع شورا بعداً در اصول قانون اساسی نیز آمد و ایشان همواره از منادیان شوراها بودند.

در سال ۱۳۵۷ پس از سال‌ها مبارزه انقلابی عظیم رخ داده است و نظامی جدید در حال

استقرار است. چه دلیلی داشت که مرحوم طالقانی با معرفی نزدیک ترین همراهش یعنی مهندس بازرگان به سمت نخست وزیری مخالفت می کند. یعنی ایشان تنها مخالف نخست وزیری مرحوم مهندس بازرگان است؟ آیا در آن مقطع بارقه هایی از اختلافات پیدا شده بود که مرحوم طالقانی چنین پیشنهادی ارائه می دهد یا مخالفت ایشان از جهات دیگری است؟ زیرا هنوز خبری نبوده است. جهت این مخالفت چه بوده است؟

تنها توجیه آن است که طالقانی چون با روحانیت از نزدیک آشناست و خصوصیات آن ها را به خوبی می داند، به مهندس بازرگان توصیه می کند که من فکر می کنم شما نمی توانید با ایشان کار کنید. این يك توصیه است.

البته در آن زمان هنوز قرار نبود که روحانیت خیلی در کارها دخیل باشد. یعنی برداشت ها دست کم چنین بود.

بله، اما مرحوم طالقانی عضو و رئیس شورای انقلاب بود و می دانست که چه خبر است و مناسبات را از نزدیک تشخیص می داد. تشخیص شان این بود که مهندس بازرگان نمی تواند با ایشان کار کند. در عمل هم دیدیم که نظر ایشان درست بود.

اما چرا مهندس بازرگان به رغم توصیه ایشان و شناختی که خودشان از روحانیت داشت، این مسئولیت را پذیرفت؟ به هر حال در زندان به مهندس بازرگان می گفتند آیت الله بازرگان و به مرحوم طالقانی می گفتند مهندس طالقانی!

به نظر من مهندس بازرگان يك احساس وظیفه تاریخی برای پذیرش این مسئولیت داشت. زیرا فکر می کرد اگر این مسئولیت را نپذیرد، هیچ کس نمی تواند در این شرایط این مسئولیت را بپذیرد و در آن شرایط بحرانی کشتی جامعه و نظام را در این اقیانوس پر تلاطم به ساحل برساند. البته گویا توصیه شهید مطهری هم نقش داشته است.

بله، معرفی شهید مطهری بسیار موثر بوده است. بقیه اعضای شورای انقلاب مثل شهید بهشتی نیز نقش موثری داشتند. همه مهندس بازرگان را از قبل می شناختند. به نظر من اگر مهندس بازرگان این مسئولیت را نمی پذیرفت، هیچ شخصیتی را نمی شناختیم که چنان جایگاهی داشته باشد که هم با روحانیت و هم با قشرهای مختلف گروه های سیاسی ارتباط داشته باشد و به احترام او تمکین و او را تحمل کنند. اگر شخص دیگری این مسئولیت را می پذیرفت، احتمالاً کشور سرنوشتی مثل افغانستان می یافت. ببینید حزب توده تمام سازمانش را به داخل

آورده بود، مجاهدین خلق همه امکاناتشان را تجهیز کرده بودند، گروه های چپ نیز چنین بودند. فقط اشاره کنم که در سیزده آبان ابتدا قرار بود که دانشجویان تنها چند روز در سفارت باشند، اما جریان چپ به رغم مخالفت دولت موقت، شورای انقلاب و عدم اطلاع امام خمینی آن چنان هجمه و موجی ایجاد کردند که ماجرا به آن شکل پیش رفت. تا جایی که امام کمتر از چهل و هشت ساعت این واقعه را مهم تر از انقلاب اول و آن را انقلاب دوم خواند. نبوغ امام این بود که این موج را مهار کرد. این نیرویی که در سیزده آبان به این شکل سازمان یافته بود، در پنجاه و هفت هم حضور داشت و می توانست شرایطی مثل افغانستان ایجاد کند. به همین خاطر مهندس بازرگان احساس می کرد که در آینده نمی تواند پاسخگوی تاریخ باشد که در آن شرایط حساس، در حالی که کسی وجود ندارد که دوره انتقال نظام را مدیریت کند، از قبول مسئولیت شانه خالی کند.

این توجیه شبیه استدلال بختیار برای پذیرفتن سمت نخست وزیری در روزهای پایانی انقلاب نیز هست. او می گوید من هم این مسئولیت را پذیرفتم چون حس می کردم بعد در مقابل تاریخ باید پاسخگو باشم. اما بحث بعدی این است که با توجه به این که شما با هیات دولت همکاری می کردید و در سمت شهردار تهران از نزدیک شاهد وقایع بودید، فکر می کنید انتقادی به برخی اقدامات و تصمیمات مهندس بازرگان وارد نیست؟ آیا فکر نمی کنید اگر برخی کارها انجام می شد و برخی کارها انجام نمی شد، برای پیشبرد پروژه اصلی ایشان و استمرار دولت بهتر نبود؟

من در دولت نبودم زیرا شهردار تهران عضو هیات دولت نیست. دولت موقت نه ماه بود، من بیست و دو ماه بر سر کار بودم. در واقع من تنها فردی بودم که اجباراً ماندم؛ هم در دولت موقت و هم در دولت شورای انقلاب و هم در دولت شهید رجایی حضور داشتم. در نهایت هم با مشکلاتی که پیش آمد، استعفایم را به خود امام دادم که روز بعد پذیرفته شد. دولت موقت همان طور که در حکم شان در ۱۵ بهمن ۱۳۵۷ آمده است، دولت انتقال است. گفتند این کار را انجام دهید و قانون اساسی را تصویب کنید و وقتی قانون اساسی تصویب شد، مردم دولت را انتخاب می کنند و شما کنار می روید. یعنی از ابتدا موقت بودن دولت مشخص بود. اما مسائل و مشکلاتی که دولت موقت و مهندس بازرگان داشتند در کتابی با همین عنوان به همت مهندس عبدالعلی بازرگان منتشر شده است. در این کتاب سخنرانی ها و مصاحبه های مطبوعاتی

و نوشته ها و یادداشت های همان چند ماه دولت موقت منتشر شده است. دولت موقت در شرایط بسیار سختی قبول مسئولیت کرد. زیرا از يك سو بخشی از روحانیت که دنبال قدرت بود، حزب جمهوری اسلامی را تاسیس کرده بود و برای گرفتن قدرت زمینه سازی می کرد. از سوی دیگر حزب توده، مجاهدین خلق و بقیه گروه های سیاسی و حتی اشخاصی مثل قطب زاده و بنی صدر نیز به دنبال قدرت بودند. یعنی همه گروه های اجتماعی با دولت موقت تقابل داشتند. حتی دوستان نزدیک نهضت هم با دولت موقت هماهنگ نبودند. مرحوم قطب زاده به عنوان رئیس صدا و سیما حتی برنامه های جدی دولت و شهرداری را پوشش نمی داد. مثلا ما آخرین جمعه سال روز پاکسازی تهران را داشتیم که هیچ تصویری از آن در تلویزیون منعکس نشد. ما اولین نوروز سال "دیدار نوری" را با حضور هیأت دولت و اقشار مختلف مردم در استادیوم صد هزار نفری آزادی برگزار کردیم که با استقبال عظیم جمعیت مواجه شد، اما هیچ تصویری از آن در صدا و سیما ارائه نشد. همه دنبال قدرت بودند و به دولت موقت حمله می کردند. توان دولت موقت هم محدود بود. نیروهایی که جذب شده بود، به کارشان برای دوره انتقال آشنا بودند. خود من تخصص و تحصیلاتم مهندسی حمل و نقل ترافیک بود و از هشت سال پیش از انقلاب به عنوان مهندس مشاور با شهرداری تهران همکاری داشتم. و با مسائل شهر تهران آشنا بودم و تجربه مدیریت داشتم. بنابراین وقتی وارد شهرداری تهران شدم توانستم آن را اداره کنم. کارهایی که در دو سال اول انقلاب انجام و یا شروع شد، عموما زیرساختی بوده که در دوره های بعد ادامه پیدا کرده است. مهندس طاهری در وزارت راه، مهندس تاج در وزارت نیرو، مهندس معین فر در سازمان برنامه و بودجه، مهندس کتیرائی در وزارت مسکن و شهرسازی و ... همه تجربه داشتند و مدیر بودند. اما آن قدر فشار کار زیاد بود، که بنیه و توانی باقی نمی ماند که بتوانند کار بیشتری انجام دهند. شما حجم کارهای انجام شده را در نظر بگیرید. چرا کارهای انجام نشده را می بینید؟ اگر مهندس بازرگان فرصت داشتند و وقت داشتند که با جوانان ارتباط بیشتری داشته باشند، شاید مشکل اشغال سفارت پیش نمی آید که کسانی اشغال سفارت را هدایت کنند. اما دولت موقت منفعل نیز نبود. مثلا فکر تاسیس جهاد سازندگی را دکتر بنی اسدی مطرح کرد و در شورای انقلاب ادامه یافت. البته اگر ظرفیت ها بیشتر بود، کارهای بهتری می شد صورت بگیرد. به نظر من مهندس بازرگان و وزرا از جمله خود من که روزی هجده ساعت کار می کردیم، آن چه در توان داشتیم در آن شرایط بحرانی انجام دادیم.

پرسش من عمدتاً از منظر سیاسی است. ببینید مثلاً خود مرحوم طالقانی که از بهترین دوستان مهندس بازرگان بود، با انتساب مهندس امیرانتظام به عنوان سخنگوی دولت مخالف بود. دکتر یزدی و مهندس سحابی نیز مخالف بود. اما مرحوم بازرگان روی این انتخاب پافشاری می‌کند و حوادثی پیش می‌آید که همه می‌دانیم. از این نظر شما فکر می‌کنید انتقادی به مهندس بازرگان وارد نیست و آیا اگر ایشان به مشاوره‌های اطرافیان توجه می‌کرد، نتیجه بهتری نمی‌گرفت؟

من به خاطر ندارم که مرحوم طالقانی با انتساب مهندس امیرانتظام مخالف بوده باشند. این را مهندس سحابی در خاطراتشان می‌نویسد که من و دکتر یزدی و آقای طالقانی مخالف بود.

دلایل این مخالفت‌ها روشن است. فضا انقلابی بود و از جمله وزرایی که با کراوات و لباس شیک در هیات دولت ظاهر می‌شد، مهندس امیرانتظام بود. فضای انقلابی این رفتار را بر نمی‌تابید. اما مهندس بازرگان چنین روحیه و تشخیصی نداشت. در دیپلماسی انقلاب و مذاکره با سفارت آمریکا که از اواخر سال ۱۳۵۶ و اردیبهشت ۱۳۵۷ آغاز شد، من مترجم مذاکرات بودم. مهندس بازرگان، دکتر سحابی مستقیم و آقای احمد صدر حاج سید جوادی غیر مستقیم در این مذاکرات حضور داشتند که توسط شورای مرکزی نهضت آزادی برای دیپلماسی انقلاب انتخاب شده بودند. من از اردیبهشت تا شهریورماه در این مسئولیت حضور داشتم. حجم کار من زیاد شد. آقای امیرانتظام هم از خارج برگشته بودند. مهندس به خاطر ارتباطی که با امیرانتظام در دوره نهضت مقاومت ملی و خاطره خوبی که از ایشان داشتند، دعوت به کار کردند و امیرانتظام جایگزین من در دیپلماسی انقلاب شد. بعد از انقلاب، جایگاهی که مهندس بازرگان برای مهندس امیرانتظام می‌توانست در نظر بگیرد، با توجه به روابط اجتماعی خوبی که داشت، او را به عنوان سخنگوی دولت موقت در نظر گرفت. مهندس بازرگان روی ظاهر خیلی حساس نبود، اما جامعه حساسیت داشت. مهندس بازرگان می‌دانست که امیرانتظام به وظیفه روابط عمومی به خوبی آشناست و به خوبی در این زمینه عمل می‌کند. اما امروز بعد از ۳۵ سال و شناخت شخصیت مهندس امیرانتظام در دوران زندان می‌توان این سوال را مطرح کرد که آیا مهندس بازرگان که بجای حساسیت روی ظاهر غیر انقلابی امیرانتظام به شخصیت استوار او در این انتخاب توجه داشته، تشخیص درستی نبوده است؟

پذیرش دولت موقت توسط مهندس بازرگان و یاران ایشان با توجه به سابقه فعالیت های سیاسی ایشان و شناختی که از گروه های مختلف مثل روحانیون داشتند، آیا درست بود؟ آیا فکر نمی کنید دولت موقت با پذیرش مسئولیت و ایفای نقش دولت انتقالی، راه را بر حوادث بعدی هموار کرد؟

ما باید واقعیت های آن زمان را محترم بشماریم. انقلاب نتیجه تعامل و همکاری نزدیک دو گروه اصلی روشنفکران دینی و روحانیت بود. البته همه مردم و گروه های مختلف و متنوعی در انقلاب نقش داشتند. اما واقعیت این است که در تعامل نزدیک روشنفکران دینی و روحانیت انقلاب شکل گرفت. روشنفکران دینی دامنه حضور و تاثیرشان در قشر روشنفکر و تحصیلکرده بود. اما روحانیت توان بسیج توده ها را داشت و قدرت اصلی نیز به عهده توده های مردم است. یعنی اگر روحانیت و رهبری آیت الله خمینی نبود، هرگز انقلاب به این صورت پیروز نمی شد. به نظرم سوال را باید این طور مطرح کرد که آیا همکاری روشنفکران دینی از جمله بازرگان و طالقانی با روحانیت در راستای منافع ملی بوده است یا خیر؟

شما فکر می کنید جواب پرسش بله است.

بله، به نظر من برای تحول در جامعه ایران روحانیت باید به عرصه عمومی می آمد. این حضور از سال ۱۳۴۱ شروع شد. باید این فرایند طی می شد و روحانیت قبول مسئولیت می کرد و در فرآیند عمل خودش را نشان می داد تا نقاط قوت و ضعف ها آشکار شود و جامعه در این فرایند پالایش شود و آن چه در راستای منافع ملی است، شکل بگیرد. البته برای طی این فرآیند هزینه هایی باید پرداخت می شده است. این کمترین میزان هزینه هاست که ما باید می پرداختیم. در قرون وسطا حدود پنج قرن طول کشید تا این فرآیند شکل گرفت. از انقلاب مشروطه تا کنون حدود صد سال بیشتر نگذشته است. ما به دلیل فرهنگ استبدادی مان عجول هستیم و می خواهیم يك شبه ره صد ساله طی کنیم. طی شدن این فرآیند و زمان مند بودن فرایند برای ما کمتر قابل قبول است به همین دلیل به این جمع بندی های اشتباه می رسیم. باید به مسائل نگاه تاریخی و فرایندی داشته باشیم. به لحاظ تاریخی، به نظر من، کار طالقانی و بازرگانی و سحابی در راستای منافع ملی بوده است، هزینه هایی هم پرداخت شده است، اما به ناچار این فرایند باید طی می شده است تا تمام نهادهای اجتماعی در جایگاه طبیعی خودش قرار بگیرند و ذهنیت مردم نسبت به همه گروه های اجتماعی واقع بینانه شود. اگر ما بحث آزادی و حاکمیت

ملت را پیگیری می کنیم، باید شرایط را به گونه ای رقم بزنیم که مردم در يك شرایط واقع بینانه تاریخی بتوانند حاکمیت ملی را تجربه کنند.

با این حساب شما فکر می کنید که پروژه طالقانی و بازرگان و به طور کلی روشنفکری دینی امروز هم زنده تر از آن زمان است. زیرا تجربه های این سال ها را نیز داشته است. آیا این ارزیابی را می پذیرید، زیرا از سوی دیگر برخی نقدهایی به پروژه روشنفکری دینی دارند و معتقدند که نهایت آن به اقتدارگرایی ختم می شود

این گفتمان ابتدای انقلاب و در دهه ۱۳۶۰ در حلقه محدودی طرفدار داشت. اما اگر سیر تحولات آن را در دهه های شصت، هفتاد، هشتاد و دهه نود دنبال کنیم، شاهدیم که روز به روز زنده تر و پر توان تر شده است. بسیاری از کسانی که در آن سال ها در تقابل با این گفتمان بودند، امروز خودشان منادی این گفتمان هستند. بحث شخص و افراد نیست، بلکه بحث گفتمان است. به نظر من این گفتمان امروز زنده و پویاست، حساسیت ها نسبت به این گفتمان نیز نشان گر زنده بودن آن است. این گفتمان به اعتقاد من می تواند در راستای منافع ملی این فرایند را تقویت کند. البته از نقد باید استقبال شود. طبیعی است که کسانی که بعد از انقلاب هزینه پرداخت کرده اند، از هر جناح و گروهی، ممکن است با فعالیت قانونی و مسالمت آمیز این گفتمان موافق نباشند. عده ای از گروه ها مثل سلطنت طلب ها هم که به دنبال براندازی بوده و هستند، با گفتمان طالقانی و بازرگان مخالف هستند و به همین خاطر با خاتمی و روحانی نیز مخالفند و با هر کسی که این گفتمان را بپذیرد، مخالفند. زیرا بقای آنان در گروهی شکست خوردن این گفتمان است. اگر این گفتمان شکست نخورد، گفتمان براندازی حذف می شود.

فکر می کنید این گفتمان با دولت آقای روحانی چه نسبتی دارد؟

من فکر می کنم که آقای دکتر روحانی هم در راستای همین گفتمان عمل می کند، به همین خاطر هم فشارها از همه سو به دولت وارد می شود.

در پایان اگر ممکن است در مورد نسبت فکری مرحوم طالقانی با سایر اعضای شورای انقلاب مثل مرحوم آیت الله منتظری و آیت الله بهشتی نیز اشاره کنید. چون به هر حال می دانیم که ایشان با برخی از اصول قانون اساسی در مجلس خبرگان با برخی از این بزرگان مخالف بودند

ما هیچ کس را صرفاً به خاطر مواضع گذشته اش نباید متهم کنیم. ما باید مواضع و عملکرد

افراد را در آخرین لحظات در نظر بگیریم. البته آیت الله منتظری تحت تاثیر برخی افراد مثل مرحوم آیت یا زمینه های فکری خودشان در آن سال ها منادی و مدافع برخی اصول بودند اما خودشان به تدریج نظرات شان را اصلاح کردند. ما باید آخرین دیدگاه ها را ارزیابی کنیم. ما نباید اهل کینه و انتقام جوئی باشیم و باید به منافع ملی و آینده بنگریم.. من البته در جلسات شورای انقلاب نبودم، اما می دانم که مرحوم طالقانی خیلی با دیگر افراد شورای انقلاب هماهنگ نبودند و به همین دلیل در مجلس تصویب قانون اساسی به نشانه اعتراض روی زمین می نشستند و تا آخرین روزها نیز نگرانی و مخالفت خود را بیان می کردند.

طالقانی سوسیالیست نبود^۱

سرگه بارسقیان: در کمیته ضدخرابکاری که بازداشت شد: در پرونده‌اش نوشتند «آیت‌الله کمونیست». گفتند چرا تفاسیر قرآنی‌اش رگه‌های چپ دارد. در اردیبهشت ۱۳۴۰ همراه با مهندس بازرگان و یدالله سحابی، نهضت آزادی ایران را تأسیس کرد اما تا امروز هستند کسانی که می‌گویند بازرگان در مشی اقتصادی لیبرال بود و طالقانی گرایشی سوسیالیستی داشت: نظراتی که محمد توسلی، عضو شورای مرکزی و رئیس دفتر نهضت آزادی ایران آن را رد می‌کند و گفتمان بازرگان و طالقانی را واحد می‌داند. از دیدگاه توسلی، تأکید طالقانی بر آزادی و مخالفت با تمرکزگرایی دولتی، وجوه متمایز دیدگاه‌های اقتصادی او با تفکر سوسیالیستی است.

نظری وجود دارد که می‌گوید نهضت آزادی ایران به آیت‌الله طالقانی به چشم یک همکار سیاسی نگاه می‌کرد نه یک عالم دینی که آن جمع خود را ملزم بداند حجت شرعی اقدامات و موضع‌گیری‌های سیاسی‌اش را از او بگیرد. حتی از سوی برخی افراد اینطور مطرح شده که بسیاری از مذهبی‌ها به دلیل تأیید طالقانی از نهضت آزادی در بدو تأسیس آن جذب این گروه شدند اما نگرش مسلط به لحاظ ایدئولوژیک و عملی، نگرش مهندس بازرگان بود که با دیدگاه آیت‌الله طالقانی در موارد بسیاری تفاوت داشت. این تصویر درباره رابطه آیت‌الله طالقانی با نهضت آزادی چقدر به واقعیت نزدیک است؟

آیت‌الله طالقانی از شهریور ۱۳۲۰ که فعالیت اجتماعی خود را شروع می‌کند عملاً در کنار مهندس بازرگان قرار می‌گیرد و در اردیبهشت سال ۱۳۴۰ هم نهضت آزادی ایران را تأسیس می‌کنند که در آن مرحوم طالقانی هیچ حق ویژه‌ای نداشت، حقوق ایشان در شورای مرکزی نهضت آزادی طبق اساسنامه نهضت مشابه یک عضو دانشجو در شورای مرکزی بود. در یک فرآیند مشورتی و دموکراتیک در همه مسائل تصمیم‌گیری می‌کردند و آنچه که طبق رای اکثریت بود همه به عنوان تصمیم مجموعه تلقی می‌کردند. چه بسا مرحوم مهندس بازرگان پیشنهادی مطرح می‌کرد که بر آن خیلی هم تأکید داشت یا حتی طالقانی مساله‌ای را پیشنهاد می‌کرد، اما پیشنهاد آن‌ها تصویب نمی‌شد و وقتی جمع شورای مرکزی تصمیمی اخذ می‌کردند همه خودشان را مقید می‌دانستند که به عنوان تصمیم جمعی آن را اجرا کنند. مرحوم طالقانی این دیدگاه را

^۱ گفتگوی محمد توسلی با «هفته نامه تجارت فردا» - سرگه بارسقیان - ۱۳۹۳/۶/۲۲

نداشت که به عنوان یک مجتهد در شورای مرکزی نهضت آزادی حضور داشته باشد و صحت رأی اعضای شورا را به لحاظ شرعی کنترل کند! اصولاً موضوع فعالیت احزاب در ارتباط با مسائل عمومی و عرفی جامعه است که می تواند بصورت شورائی تصمیم گیری شود. از نظر تاریخی عملکرد مرحوم طالقانی در طول چهار دهه همکاری با مهندس بازرگان، دکتر سبحانی و بقیه اعضای نهضت آزادی کاملاً مشهود است و ابهامی در این زمینه وجود ندارد. حال اگر دیدگاه ایشان در موارد بسیاری با نگاه مهندس بازرگان تفاوت اساسی داشت چگونه چهار دهه در کنار هم فعالیت منسجم و تاثیرگذاری در تحولات سیاسی - اجتماعی داشتند؟ این یکی از توهمات کسانی است که در واقع از بیرون به مجموعه سوابق نهضت آزادی ایران نگاه می کنند. من به عنوان کسی که از سال ۱۳۴۰ عضو نهضت آزادی ایران بوده ام و همکاری داشتم این اظهار نظر را خلاف واقع می دانم. بی‌ش و گفتمان آن‌ها به لحاظ محورهای مهم سیاسی - اجتماعی در مرامنامه نهضت آزادی ایران کاملاً منعکس است، آنچه که تفاوت دارد در روش‌هاست. روش مهندس بازرگان با روش مرحوم طالقانی طبیعتاً متفاوت بوده است. مثلاً مهندس بازرگان در "سیر تحول قرآن" و «بازگشت به قرآن» نوعی نگاه علمی به قرآن دارد که با تفسیر طالقانی در «پرتوی از قرآن» متفاوت است. یا برخوردی که بازرگان در ارتباط با بقیه گروه‌های اجتماعی داشت با روش طالقانی متفاوت بود. مثلاً طالقانی با گروه‌های چپ و فداییان اسلام ارتباط نزدیکتری داشت اگرچه با گفتمان آنان موافق نبود. حتی در آخرین روزهای حیاتش هم کوشش می کرد که موضع اعضای مجاهدین خلق اولیه را اصلاح کند. من در هفته‌های آخر عمر آیت‌الله طالقانی برای مشورت خدمتشان رفته بودم. ایشان به شدت عصبانی بود و من تا به حال مرحوم طالقانی را این گونه ندیده بودم. گفتم آقا چرا اینقدر عصبانی هستید، گفتند من الان با مسعود رجوی بودم. این بچه‌ها نمی فهمند عمایه‌ای که سر من هست یک بولدوزر است، آدم عاقل جلوی بولدوزر قرار نمی گیرد. طالقانی نگاه خاصی درباره فطرت پاک همه انسان‌ها داشت و معتقد بود ما باید با همه ارتباط انسانی داشته باشیم با این اطمینان که همه به فطرت پاک خودشان برمی گردند.

گویا یکی از مشکلات سیستم امنیتی شاه با آیت‌الله طالقانی درباره نوع تفاسیر ایشان از آیات قرآنی بود که برخی آن را دارای رگه‌هایی سوسیالیستی می دانند. بعضی نیز نحوه تعامل مثبت آیت‌الله طالقانی با غیرمفکران خود همچون توده‌ای‌ها را برخاسته از منش سیاسی او می دانند. برخی هم طالقانی را «آیت‌الله کمونیست» یا «آیت‌الله سرخ» می نامیدند. شما منش

سیاسی ایشان را چه گونه می‌دانید آیا تفکر اقتصادیشان واقعا همینگونه بود؟

این یکی از سوالات کلیدی در مورد آیت‌الله طالقانی است که حتی برخی دوستان خیلی خوب ما که سال ۵۸ از نهضت آزادی جدا شدند معتقد بودند طالقانی نگاه چپ اقتصادی داشت و مهندس بازرگان نگاه راست اقتصادی؛ بنابراین علت جدایی مهندس سبحانی و دوستانشان نیز در واقع تفاوت دیدگاه اقتصادی بازرگان و طالقانی بود که چون آن‌ها نگاه اقتصادی سوسیالیستی داشتند از نهضت جدا شدند. به نظر من این برداشت ناصوابی است که دیگران و حتی دوستان خیلی خوب ما داشتند. آیت‌الله طالقانی در دهه ۱۳۳۰ کتاب «اسلام و مالکیت» را نوشت که چاپ دهم آن در سال ۱۳۴۴ منتشر شد. این کتاب در سال‌هایی نوشته شد که حزب توده و تفکر مارکسیسم علاوه بر دانشگاه‌ها، در عرصه عمومی هم سلطه فکری داشت. همزمان نهضت خداپرستان سوسیالیست در این شرایط شکل گرفت که اصول فکری سوسیالیسم را پذیرفته بودند اما می‌گفتند که سوسیالیسم با تفکر الحادی مارکسیسم امکان‌پذیر نیست. آن‌ها معتقد بودند این عدالتی که در ادبیات مارکسیستی به خورد روشنفکران داده می‌شد، فقط در چارچوب یک نگاه خداپرستانه و معنوی و آخرت‌نگر امکان‌پذیر است که انسان بتواند نتیجه دسترنج مازاد خودش را به دیگران منتقل کند. این ادبیات اسلامی است که زکات، صدقات، انفاق و خیرات و میراث را سفارش می‌کند. این ادبیات است که به انسان این انگیزه را می‌دهد که حداکثر تولید را داشته باشد و به اندازه نیازش مصرف کند و مازاد درآمدش را در اختیار دیگران بگذارد. طالقانی در چنین فضایی «اسلام و مالکیت» را نوشت که سیر تحول اندیشه‌های اقتصادی را جمع‌آوری کرده اما در جمع‌بندی تفکر سوسیالیستی را نه تنها تایید نکرده بلکه آن را غیرعملی دانسته است. ایشان به استناد آیات قرآن و نقل‌جملاتی از نهج‌البلاغه اصل مالکیت را به عنوان یک ضرورت فطری و نفسانی انسان، می‌پذیرد. در بسیاری از آثار طالقانی به آیه ۲۵ سوره حدید «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ» استناد شده است که فرموده ما پیامبران را با نشانه‌هایی همراه با کتاب و راهنما فرستادیم تا انسان‌ها قیام به قسط کنند. طالقانی نمی‌گوید که حاکمان قسط را برپا کنند، یا نمی‌گوید احزاب پیشتاز قیام به قسط کنند. این پیامبران و مصلحان هستند که رسالتشان آگاهی بخشیدن به مردم و آشنا کردن انسان با فطرت خویش است تا عدالت را به عنوان یک فضیلت و ارزش بپذیرد و اقامه کند. طالقانی بحث مفصلی در این زمینه دارد. اصولاً رشد و کمال انسان از این فرآیند می‌گذرد که انسان آزاد و مختار باشد،

کار و تلاش کند، به اندازه نیاز خودش استفاده کند و بقیه درآمد مازاد خود را در اختیار جامعه قرار دهد. سوال اصلی این است که در یک نگاه سوسیالیستی که بایست تمرکز قدرت در دولت باشد و انسان ها در اختیار قدرت متمرکز باشند، اصلاً با این نگاه طالقانی همخوانی دارد که بگوییم طالقانی سوسیالیست است و افکار سوسیالیستی دارد؟ طالقانی می‌گوید "اصل آزادی است، مکتب‌هایی که در دنیا پیش آمده، انقلاب‌ها، بیش از مساله اقتصاد و مساله توزیع ثروت، مساله آزادی است. (قیام به قسط، ص ۸۵) طالقانی در اسلام و ملکیت تصریح می‌کند: "این دو نظر، آزادی مطلق مالکیت (سرمایه‌داری) و مقابل آن سلب مطلق مالکیت شخصی (اشتراکی، سوسیالیسم) محصول قرن تحولات ناگهانی صنعتی و همان محیط است" (صفحه ۱۴۹).

یعنی این نوع فرهنگ مربوط به دورانی است که ارتباطی با مبانی اسلامی و شرایط امروز ما ندارد. در نوشته دیگری تاکید می‌کنند: "این ملت آزادی می‌خواهد، مکتب چپ تکیه اش بر اقتصاد است." سپس طالقانی ادامه می‌دهد: "هدف اصلی آزادی است، هدف همه شما آزادی مردم باشد." (قیام به قسط صفحه ۹۰) بطور خلاصه طالقانی آزادی، حاکمیت مردم بر سرنوشت خود و کرامت انسان را عین آرمان فضیلت عدالت می‌داند، زیرا در چنین شرایطی است که توزیع عادلانه قدرت که مقدمه توزیع عادلانه ثروت و عدالت اقتصادی و اجتماعی است، امکان‌پذیر می‌شود.

به نظرم کسانی که می‌خواهند بین بازرگان و طالقانی جدایی ایجاد کنند، راه خطایی می‌روند. به لحاظ گفتمانی طالقانی و بازرگان، گفتمان واحدی دارند. آنها در بررسی تاریخی از انقلاب مشروطه، به این جمع‌بندی رسیدند که مشکل راهبردی ما استبداد دو هزار و پانصد ساله بوده است و تا این مشکل حل نشود، بقیه مشکلات جامعه ما حل نمی‌شود. اولویت با آزادی است. طبیعی است این آزادی، به معنای بی بند و باری نیست. آزادی به معنای اختیار، کرامت و حرمت انسان است. راهبردها و راهکارهای مدیریتی که بازرگان و طالقانی برای تامین عدالت در جامعه مطرح می‌کنند، سوسیالیستی نیست. به واقع نه طالقانی سوسیالیست بود و نه بازرگان. لیبرال. گفتمان اجتماعی طالقانی و بازرگان یکی است، ولی روش هایشان متفاوت بود. مهندس بازرگان با دیگر گروه‌ها یک مرزبندی داشت، با مشغله‌ای که داشت وقت نمی‌کرد با اعضای دیگر گروه‌ها زیاد وارد گفت‌وگو شود. ولی طالقانی فرصت داشت و با دیگر گروه‌ها تعامل می‌کرد. طالقانی روابط اجتماعی خیلی قوی و گسترده‌ای داشت، کوشش می‌کرد که تاثیر بگذارد، اما این به این

معنی نیست که تاثیر بپذیرد. بالاخره طالقانی با تاسی به روش تاریخی روحانیت شیعه همیشه ملجا و پناهگاه مردم بوده و از این طریق می‌توانستند تاثیر اجتماعی داشته باشند.

مرحوم عزت‌الله سحابی اندیشه اقتصادی طالقانی را برگرفته از قرآن می‌دانست و گفته بود که «طالقانی شیفته اقتصاد برنامه‌ریزی متمرکز سوسیالیستی نبود، در عین حال عاشق دلخسته اقتصاد بازار هم نبود. در اقتصاد بازار به نوعی تعدیل به شرط آنکه حقوق عموم مردم را تامین کند قائل بود» اما سید محمد مهدی جعفری از چهره‌های نزدیک به ایشان معتقد است طالقانی از نظر اقتصادی سوسیالیست است و از کتاب «اسلام و مالکیت» آیت‌الله طالقانی هم اینگونه برداشت می‌کند که باید با نظارت و نه دخالت دولت اموال عمومی بین مردم تقسیم شود. آیت‌الله طالقانی اگر چنین دیدگاهی داشت چگونه عضو شورای موسس نهضت آزادی ایران بود و دیدگاه‌های اقتصادی این حزب چقدر با نظرات ایشان اشتراک دارد؟

راهکار طالقانی و بازرگان برای تحقق عدالت تمرکز قدرت در دولت نیست که راهکار سوسیالیستی است. البته مهندس سحابی هم چنانکه نقل کردید نظرشان بر این نبود که طالقانی سوسیالیست است. آثار کتاب‌های طالقانی و عملکردشان، لاقلاً مرامنامه نهضت آزادی که امضا و قبول کردند گویای مشی سوسیالیستی ایشان نیست. آیت‌الله طالقانی موافق تجارت آزاد و نامحدود نیست، چرا که معتقد است: «زندگی گذشته بشری و کشورهای سرمایه داری نشان می‌دهد مالکیت نامحدود پدیدآورنده طبقات متضاد و موجب محرومیت اکثریت و تجاوزات و سرمایه داری بی حد می‌شود.» اما صراحتاً می‌پرسد که: «با همه تبعات و آثار شومی که مالکیت و تجارت آزاد در بردارد آیا انحصار و مسائل تولید و توزیع به دست دولت راه حل نهایی مشکلات و موجب پیشرفت اقتصاد عمومی و توزیع صحیح و آسایش و رضایت عمومی می‌باشد؟ همین که توزیع مانند تولید منحصر به دوات گردید باید دستگاه دولت هر چه بیشتر توسعه یابد و برای نگهداری و اداره آن بودجه‌های سنگین و مامورین و مراقبینی لازم است که باید زندگی و رفاه همه اینها تامین شود و با این شکل که همه دستگاه‌های تولید و توزیع در انحصار دولت درآید، اکثریت بلکه همه مردمی که قدرت عمل دارند عضو دستگاه دولت می‌شوند و در این صورت دیگر طبقه و ملتی نمی‌ماند که دولت برای آنها باشد. چنین دولتی تشکیل می‌شود از طبقات اداری، نظامی، کارگران و مدیران تولید و کارمندان توزیع که مجموع اینها بصورت یک طبقه به نام دولت در می‌آید که باید زندگی و رفاه همه آنها تامین گردد و چون حقوق و مزد دستگاه‌ها

و ادارات توزیع تامین شده است، هیچ محرکی برای یافتن مشتری و بازارهای داخلی و خارجی وجود ندارد.» چنین نگاهی بطور مشخص با دولت‌سالاری کمونیستی یا سوسیالیستی در تضاد است. ایشان صراحتاً گفته فقه اسلامی با الغا مالکیت خصوصی منابع عمومی و طبیعی و تحریم ربا و منع از گنجینه (به نص قرآن) و شرایط و حدودی که برای بایع و مشتری و ثمن و مثن مقرر داشته، تجارت را در مرز محدود حقوقی، آزاد گذاشته و انحصار تولید و توزیع را به طبقه خاص یا دولت «جز در موارد خاصی که مصلحت عامه اقتضا نماید ممنوع کرده» است.

شما خط ممیزه تفکر آیت‌الله طالقانی با سوسیالیسم را در تمرکزشان بر مساله آزادی می‌دانید و دیگری نبود نگاه تمرکزگرای دولتی (سانترالیستی) که در تاکید ایشان بر تشکیل شوراها مشهود است. اما از قیام به قسط مردم، می‌شود اینطور برداشت کرد که منظورشان نوعی انقلاب پرولتاریایی بود؟

ایشان پرولتاریا را قبول ندارد. این را از کتاب‌های طالقانی به وضوح می‌توان دریافت. حتی در آخرین سخنرانی در بهشت زهرا بر شوراها تاکید داشتند که امور را دست مردم بسپارید که با نگاه دولت‌گرایانه سوسیالیستی اختلاف اساسی دارد. تاکید ایشان بر اداره اقتصاد توسط مردم است که باید با نظارت دولت باشد. ایشان هیچ‌جا نگفته که از مردم باید به زور کار کشید، همان رفتاری که با پرولتاریا شد. هر کسی باید به اندازه توانش کار و به اندازه نیازش مصرف کند. اینها باید داوطلبانه باشد. مهندس بازرگان هم در زندگی شخصی چنین بوده، بیشترین تلاش اقتصادی را انجام داد و فقط به قدر نیازش حفظ کرد و بقیه را در اختیار جامعه قرار داد. ثروتی از بازرگان باقی نماند. پس خود مهندس بازرگان اینگونه عمل کرده است. پس او نیز چنین باوری داشته است. بازرگان در سال ۵۸ در حسینیه ارشاد درباره خیرات و مبرات در اسلام سخنرانی کرد. چون در آن دوره ادبیات مارکسیستی در روزنامه‌ها و رسانه‌ها کاملاً سلطه پیدا کرده بود، بازرگان کوشش کرد که این مفهوم را بیان کند که ما به آزادی معتقدیم، چرا که آزادی مفهومی قرآنی است. بعد راهکار دستیابی به عدالت را مطرح کرد که در واقع باید از خود انسان بجوشد و جایگاه آیاتی که در قرآن مربوط به خیرات و مبرات از جمله «زکات»، «انفاق»، «خمس» و سایر صدقات است، تبیین کرد. از نظر ایشان اگر قرار بود که اقتصاد اسلامی شبیه اقتصاد چپ با تفکر مارکسیستی باشد ضرورتی برای این آیات در قرآن نبود. در حالی که این آیات همان گونه که در واژه زکات مفهوم است فرایندی برای پاک و رشد و تعالی وجود انسان و از سوی دیگر زمینه را

برای گردش درآمد های اضافی در جامعه و تحقق عدالت اقتصادی فراهم می کند. بنابراین آنچه که بعد از انقلاب اسلامی به عنوان اقتصاد مارکسیستی مطرح می شد، با آیات روشن قرآنی، در تضاد کامل است. کسانی که ابهام دارند یک بار باید متن کامل این سخنرانی را در مجموعه آثار مهندس بازرگان مطالعه کنند که با منطق طالقانی کاملاً هماهنگ است. طالقانی و بازرگان، هر دو به آزادی و عدالت باور دارند. منتها باورشان این است که تا آزادی نباشد، نمی توان به عدالت رسید.

البته آیت الله طالقانی در «اسلام و مالکیت» از سرمایه داران مسلمانی گفته که منشا خیرات بزرگی بودند. از این تفکر، حرمت ثروت و سرمایه مستفاد می شود.

بله چنانکه ایشان در «اسلام و مالکیت» (ص ۱۲۷) نوشته تجاوز و تعدی و سلب حقوق در میان مسلمانان کمتر از دیگر مردم دنیا به چشم می آید. در قرون طولانی که از اول اسلام تا ظهور استعمار و غربزدگی گذشته در سرزمین های اسلامی نه مالکداری مالکین مانند ملکداران کشورهای دیگر بوده و نه سرمایه داری سرمایه داران؛ ملکداران مسلمان هیچ وقت مانند ملکداران (فتوادل ها) مغرب زمین و دیگر کشورها مالک مطلق زمین و زارع نبودند و آنها را دستجمعی اخراج یا کشتار نمی کردند و خود قانونگذار و متولی و قاضی و مجری نبودند و همیشه کم و بیش ایمان و احکام حقوقی اسلام بر آنها حاکم بوده و همچنین بر حسب اصول و احکام اسلامی سرمایه داران مسلمان افسارگسیخته نبودند و علنی و بی پرده نمی توانستند رباخواری و احتکار نمایند و کارگر و دهقان را مسلوب الاختیار گردانند. بلکه بعکس بیشتر مالکین و سرمایه داران مسلمان منشا خیرات و خدمات بزرگی بودند. تاسیسات خیریه و بهداری و موقوفات و ساختن راه ها و پل ها و سراها و کمک های بی دریغ و دستگیری بینوایان در زمان حیات و بعد از مرگ از کارهای عادی و معمولی ثروتمندان مسلمان بوده. به نوشته طالقانی، در کشورهای اسلامی پیش از جنگ های صلیبی و ظهور صنعت و استعمار غرب و نفوذ همه جانبه آن فاصله و تضاد طبقاتی آنچنانکه در اروپا پیش آمد و پیش بینی شده پیش نیامده؛ طبقه حاکم در کشورهای اسلامی عموماً نه از مالکین بزرگ و نه از سرمایه داران به مفهوم خاص بودند. طالقانی در بخش دیگری از کتاب «اسلام و مالکیت» (ص ۱۶۶) صراحتاً اشاره کرده که: ” بر حسب موازین حقوقی اسلام کشاورزان مجبور و محکوم به کار نبوده اند و می توانستند با اختیار و حقوق بین بین (معین) کار کنند و می توانستند کار نکنند و هجرت نمایند. قضاوت و حکومت در اختیار

مالکین نبوده، تجاوزات و حقیری بعضی از مالکین همیشه بر حسب وضع خاص بعضی از نقاط و دوری از محیط قانونی اسلامی و با پشتیبانی بعضی از حکومتها یا مامورین بوده و مسلم این اوضاع استثنایی و بر خلاف احکام اسلام را نمی توان مستند به نظام و احکام اسلامی دانست.

چالش های فعالیت احزاب اصلاح طلب^۱

ارزیابی شما از فعالیت های حزبی اصلاح طلبان به خصوص بعد از انتخابات ۹۲ چیست؟ به هر حال با تغییر نسبی فضای سیاسی انتظار می رفت که احزاب اصلاح طلب طی این مدت فعال تر شوند اما همچنان به نظر می رسد از فعالیت منسجم این احزاب خبری نیست. فعالیت تشکیلاتی احزاب قدیمی چون نهضت آزادی ایران از دیمه سال ۸۸ متوقف شده است. فعالیت تشکیلاتی برخی احزاب اصلاح طلب نیز بعد از سال ۸۸ عملاً با مخالفت مقامات قوه قضائیه روبرو بوده و کمرنگ بوده است. به رغم نقش موثر اجتماعی اصلاح طلبان در انتخابات سال ۹۲ برای جلوگیری از ورود نامزد محافظه کاران به قدرت و اصلاح روند مدیریت اجرایی کشور با انتخاب آقای دکتر روحانی، اما دولت یازدهم تاکنون بعلت موانعی که وجود دارد نتوانسته است به تعهدات خود در خصوص رفع موانع قانونی فعالیت این احزاب اقدام نماید. به همین علت مجموعه ای احزاب اصلاح طلب نتوانسته اند فعالیت تشکیلاتی منسجم و موثری داشته باشند. به رغم این شرایط، گفتمان و مطالبات اصلاح طلبی، همان گونه که در انتخابات سال ۹۲ به وضوح دیده شد، در عرصه عمومی حضور دارد و این ظرفیت و آمادگی در مراحل بعد نیز به ثمر خواهد نشست.

دیدگاه شما درباره ساختار مدیریتی و تشکیلاتی اصلاح طلبان چیست؟ این ساختار را همچنان کارآمد می دانید و یا فکر می کنید با تغییر فضا برای اثربخشی بیشتر باید تغییراتی در آن صورت بگیرد؟ در واقع نقاط ضعف و قوت این ساختار را در چه مواردی می بینید.

به نظر می رسد توسعه فعالیت احزاب اصلاح طلب کشور همواره با دو مشکل اصلی بیرونی و درونی روبرو بوده است. مشکل بیرونی؛ موضوع عدم تمکین و پایبندی برخی مقامات مسئول به مفاد اصل ۲۶ قانون اساسی و ماده ۶ قانون احزاب مصوب سال ۱۳۶۰ است که در آن ها تصریح شده است، فعالیت احزاب علی الاطلاق آزاد است و صدور پروانه احزاب توسط کمیسیون ماده ده قانون احزاب (وزارت کشور) سند رسمیت یافتن احزاب برای گرفتن خدمات قانونی و رسمی است. دیدگاهی که با فعالیت آزاد احزاب مطابق اصول قانون اساسی باور ندارد، طرح جدید قانون احزاب را اخیراً در مجلس تهیه کرده بودند که با واکنش وسیع صاحب نظران حقوقی

^۱گفتگوی محمد توسلی با هفته نامه «صدآ» - ۱۳۹۳/۶/۲۶

و سیاسی روبرو شد و فعلا برای تطبیق با مفاد قانون اساسی در دست بررسی و تجدید نظر است. در همین راستا در ماده ۱۹ قانون احزاب مصوب سال ۱۳۶۰ تصریح شده است که " شورای عالی قضائی موظف است ظرف یک ماه از تاریخ تصویب این قانون لایحه تشکیل هیئت منصفه محاکم دادگستری موضوع اصل ۱۶۸ قانون اساسی را تهیه و با رعایت اصل ۷۴ قانون اساسی تقدیم مجلس نماید" اما در فاصله سه دهه گذشته تاکنون قوه قضائیه و سایر ارگان‌های ذیربط به تدوین و تصویب این قانون و همچنین قانون مربوط به تعریف «جرم سیاسی» اهتمام نورزیده‌اند و عملا فعالان سیاسی و اجتماعی به خاطر «اظهار نظر» و انجام فریضه دینی و قانونی «امر به معروف و نهی از منکر» با اتهام «اقدام علیه امنیت» و یا «تبلیغ علیه نظام» و یا «تشویش اذهان عمومی» و... محکوم و هزینه‌های سنگینی پرداخت کرده‌اند. در حالی که اگر قانون «جرم سیاسی» تدوین شده بود و این نوع اتهامات طبق اصل ۱۶۸ قانون اساسی در محاکم دادگستری بصورت علنی و با حضور هیئت منصفه رسیدگی می‌شد؛ فعالان سیاسی از امنیت لازم برخوردار بودند. قانونمند بودن و احساس امنیت برای انجام فعالیت سیاسی در تقویت و توسعه و انسجام تشکیلاتی احزاب می‌تواند بسیار موثر باشد. اما موضوع مشکل درونی فعالیت احزاب، فقدان روحیه کار جمعی لازم بین ما ایرانیان است که سابقه تاریخی دارد و در طول چند دهه گذشته با تمرین کار اجتماعی به ویژه در سطح نهادهای مدنی به تدریج شاهد بهبود نسبی این خصوصیت بین فعالان سیاسی بوده‌ایم. اما هنوز در این زمینه برای پیشگیری از تکرورهای خودرأیی‌ها، که آفت بزرگی در کارهای جمعی به ویژه در فعالیت‌های سیاسی است، بایستی ممارست و مراقبت بیشتری صورت گیرد.

درباره انشعاب‌هایی که در جریان اصلاحات در حال رخ دادن است (از جمله تاسیس تشکل ندا) چه نظری دارید؟ علت این انشعاب‌ها به تعارض نسل اول و دوم اصلاح طلبان برمی‌گردد و یا عوامل دیگری در این امر دخیل است؟

به نظر می‌رسد پدیده «تشکل ندا» زاییده شرایط رخدادهای بعد از سال ۸۸ به ویژه بعد از خرداد سال ۹۲ و اجرا نشدن تعهدات دولت یازدهم در خصوص رفع مسائل و مشکلات مربوط به فعالیت قانونی احزاب سیاسی مورد توجه مردم است. اما اگر «ندا» پایبند و مقید به گفتمان و اخلاق اصلاح طلبی است که چارچوب و مبانی آن کاملا روشن و مشخص؛ از جمله پیگیری اجرای اصول مغفول قانون اساسی و دفاع از حقوق اساسی ملت، با روش مسالمت آمیز است؛

می‌تواند در شرایط کنونی با روش خود به فعالیت به پردازد. اما اگر واقعا گفتمان دیگری را مد نظر دارد، شایسته است با همان عنوان، خود را تعریف کند و با ایجاد حرکت موازی به دستاوردها و اعتبار گفتمان اصلاح طلبی ضربه وارد نسازد. در هر حال فعالان شناخته شده گفتمان اصلاح طلبی حق دارند و در شرایطی موظفند به موقع برای جلوگیری از انحراف و پاسداری از ارزش‌ها و دستاوردهای گفتمان اصلاح طلبی واکنش اخلاقی و تعالی بخشی داشته باشند.

به این انشعاب‌ها در شرایط فعلی باید خوشبین بود و یا آن را هشدار می‌دهی و رخوت

جریان اصلاحات باید تلقی کرد؟

با توجه به توسعه گفتمان اصلاح طلبی، به رغم محدودیت فعالیت احزاب اصلاح طلب نبایستی نگران تشکیل این گونه احزاب جدید بود. تشکیل این احزاب جدید می‌تواند بستری برای آگاهی بخشی بیشتر فعالان سیاسی باشد.

اعضای نهضت آزادی قرار نیست فعالیت‌های سیاسی خود را در قالب یک حزب رسمی ادامه دهند؟ یعنی در این مدت به این گزینه که با درخواست مجوز می‌توانید یک حزب جدید تاسیس کنید و همه نیروهای حامی خود را در آن حزب دور هم جمع کنید فکر کرده‌اید؟ اگر این اقدام را انجام دادید چه نتیجه‌ای گرفتید و اگر نه چرا؟

مسئولان نهضت آزادی ایران در گذشته در این خصوص به دفعات توضیح داده‌اند که چون دلایل کمیسیون ماده ده قانون احزاب در وزارت کشور در خصوص عدم صدور پروانه رسمی برای فعالیت نهضت آزادی، و جاهت قانونی نداشته، درخواست تاسیس حزب جدید مشکلی را حل نخواهد کرد. زیرا هنوز اراده‌ای برای اجرای اصل ۲۶ قانون اساسی و پذیرش نقش احزاب سیاسی برای مدیریت کشور، مانند کشورهای دموکراتیک جهان، وجود ندارد. بر این اساس تردیدی وجود نداشته است که درخواست برای حزب جدید به سرنوشت درخواست قبلی مواجه خواهد شد. به نظر می‌رسد با توجه به ناهنجاری‌های عملکرد دولت گذشته، که مدیریت دولت کنونی و کشور را نیز با بحران مواجه ساخته است، وقت آن فرا رسیده باشد که همه جریان‌های سیاسی کنونی کشور که پایبند به اصول و آرمان‌های اصیل انقلاب بوده و به قانون اساسی التزام دارند، از جمله احزاب محافظه کار چون موتلفه اسلامی برای تقویت و پاسخگو کردن دولت‌های بعدی نظام، انتخابات حزبی را در دستور کار کشور قرار دهند؛ تا نه تنها شخص رئیس جمهور بلکه حزب متبوعش هم همواره پاسخ‌گوی عملکرد اعضای خودشان باشند و این فرایند

برای تقویت مدیریت کشور و تضمین برنامه های توسعه بسیار تعیین کننده خواهد بود. در این صورت جایگاه احزاب سیاسی و فرایند انتخابات متحول خواهد شد.

به اعتقاد شما اگر انسدادی در مسیر فعالیت يك حزب قانونی به هر دلیل قانونی و یا غیرقانونی به وجود بیاید چه آلترناتیوهایی برای اثربخش ماندن آن حزب در فضای سیاسی و اجتماعی وجود دارد؟

با توجه به مفاد اصل ۲۶ قانون اساسی که فعالیت احزاب علی الاطلاق آزاد است، مگر مطابق اصل ۱۶۸ قانون اساسی در یک دادگاه صالح به صورت علنی و با حضور هیئت منصفه رسیدگی و ادامه فعالیت آن منع شده باشد، و این فرایند قانونی تا کنون طی نشده است، قانوناً مانعی برای ادامه فعالیت اینگونه احزاب وجود ندارد. اما در شرایط کنونی انتظار می رود وزارت کشور دولت یازدهم برای بر طرف کردن موانع فعالیت قانونی و رسمی احزاب اصلاح طلب پیگیری لازم را به عمل آورند.

تلنگرهای آگاهی بخش نهضت آزادی ایران^۱

با توجه به بحث‌هایی که اخیراً تحت عنوان نسل دوم اصلاحات مطرح شده است؛ در این شماره مهرنامه موضوع «نسل‌بندی اصلاحات در دوره جمهوری اسلامی» را محل بحث قرار داده‌ایم. بخشی از این بحث هم به تجربه نهضت آزادی بعنوان نخستین نیروی اصلاح طلب پس از انقلاب برمی‌گردد. برای آغاز بحث بفرمایید بعنوان یک فعال سیاسی باسابقه، رویکرد مبتنی بر «نسل‌بندی» را برای تقسیم‌بندی نیروهای سیاسی قبول دارید؟ اصولاً چگونه می‌توان بین نسل‌های مختلف یک حزب یا جریان سیاسی قائل به تمایز شد؟

نسل‌بندی در احزاب و گروه‌های سیاسی سابقه دارد و از دو زاویه می‌توان به آن نگاه کرد: اول، به لحاظ تاریخی؛ وقتی یک سازمان سیاسی که در دوره‌ای تشکیل می‌شود، در دوره‌های بعد که به تدریج نسل‌های بعدی آن جریان را ادامه می‌دهند، آن را در قالب زمان به نسل‌های اول، دوم، سوم و... متمایز می‌کنند. دوم، به لحاظ عملکردی: در این رویکرد توجه به نوع عملکردهاست که آیا نسل‌های بعدی یک سازمان سیاسی در چارچوب گفتمان اولیه ادامه داده‌اند و یا تغییری در آن گفتمان و برنامه‌های راهبردی آنها و حتی تاکتیک‌ها صورت داده‌اند؟ با استفاده از این دو رویکرد، می‌توان سیر تحول یک جریان سیاسی را نسل‌بندی کرد و ویژگی‌های آن را بر اساس زمانی و عملکردی توصیف کرد.

اگر از نهضت آزادی به عنوان نخستین جریان اصلاح طلب درون جمهوری اسلامی نام ببریم؛ این پرسش قابل طرح است که آیا در آن مقطع که «اصلاح‌طلبی» در فضای انقلابی یک مفهوم مهجور بود، خود اعضاء و فعالان نهضت آزادی چه نگاهی به این مقوله داشتند؟ به ویژه آنکه در آن زمان، عباراتی از قبیل «رفرمیست»، «لیبرال»، «سازشکار» و... در مقام اتهام به کار گرفته می‌شد...

گرچه بحث گفتمان اصلاح‌طلبی در قالب نهضت آزادی ایران بعد از انقلاب مطرح و پیگیری شده است؛ اما ریشه این گفتمان را باید در سوابق فرهنگی - اجتماعی این جریان واکاوی نمود. بطور خلاصه، وقتی بررسی فعالیت‌های فرهنگی - اجتماعی بازرگان، سحابی و طالقانی را از شهریور ۱۳۲۰ آغاز می‌کنیم؛ می‌بینیم برخلاف سیدجمال‌الدین اسدآبادی، گفتمان آنها مبتنی بر

^۱ گفتگوی محمدتوسلی با «مهرنامه» - ۱۳۹۳/۶/۳۱ - این مطلب در تاریخ ۱۳۹۳/۸/۳ در «هفته‌نامه صدا» منتشر شده است.

تحول در عرصه عمومی و اصلاح زیرساخت‌های فرهنگی و اجتماعی جامعه است. آنها به این آیه قرآن استناد می‌کنند که: إِنَّ اللَّهَ لَا يَغَيِّرُ مَا بَقِيَتْ حَتَّىٰ يَغْيُرُوا مَا بَأْنَفْسِهِمْ. یعنی، تا تحولات در نفوس و شخصیت حقیقی آحاد جامعه شکل نگیرد؛ انتظار اینکه در ساختار سیاسی- اجتماعی تغییری بوجود آید، امکانپذیر نیست. در واقع، پیشگامان نهضت آزادی اصلاحات را به صورت تدریجی و گام‌به‌گام و با رویکرد فرهنگی- اجتماعی تعریف می‌کردند و به همین جهت، در دهه ۲۰ صرفاً کار فرهنگی- اجتماعی را در پیش گرفتند. در دهه ۳۰ علیرغم حضور در فعالیت‌های نهضت مقاومت ملی همچنان کار فرهنگی- اجتماعی را با تشکیل نهاد های مدنی ادامه دادند. در دهه‌های ۴۰ و ۵۰ هم، همواره در کنار فعالیت‌های سیاسی، فعالیت‌های فرهنگی- اجتماعی را پیگیری می‌کردند. بعد از انقلاب، این رویکرد به اصلاح‌طلبی بسیار برجسته‌تر می‌شود. گفتمانی که در سال‌های ۵۸ و ۵۹ در فضای سیاسی کشور حاکم بود، مشخصاً گفتمان رادیکال و عملاً براندازی بود. منتهی، واژه براندازی را به کار نمی‌بردند. نیروهایی که آن زمان در جایگاه اپوزیسیون نظام قرار داشتند، از واژه «تداوم انقلاب» بجای براندازی استفاده می‌کردند: حزب توده، مجاهدین خلق و دیگر جریان‌های چپ در ادبیات سیاسی خود این واژه را به کار می‌بردند؛ اما فکر اصلی را حزب توده مطرح کرده بود. آنها بر پایه زیربنای فکری مارکسیستی و چپ معتقد بودند که انقلاب اسلامی ۵۷ رویکردی ارتجاعی دارد؛ بنابراین، ما باید انقلاب را تداوم ببخشیم تا یک گفتمان انقلابی و مترقی جایگزین آن شود! بنابراین، گفتمان تداوم انقلاب نوعی رویکرد براندازی با هدف تصاحب قدرت بود. در مقابل چنین گفتمانی و فضایی که کلاً چپ بود، گفتمان مهندس بازرگان و نهضت آزادی ایران قرار داشت. در این گفتمان، انقلاب اسلامی یک انقلاب کلاسیک و در راستای مطالبات تاریخی ملت ایران و در تداوم انقلاب مشروطه تعریف می‌شد. البته، تأکید می‌شد که بعد از پیروزی انقلاب انحرافات در اجرای این مطالبات تاریخی بوجود آمده است؛ اما خط مشی این بود که باید بایستیم، از انقلاب و آرمان‌های اولیه آن دفاع کنیم و با التزام و تأکید بر اصول قانون اساسی به عنوان میثاق بین مردم و حاکمان، بر اجرای اصول مغفول آن به ویژه اصول فصل‌های سوم و پنجم در جهت تأمین آزادی‌ها و حقوق اساسی ملت، به صورت مسالمت‌آمیز، پای بفشاریم. اولین سابقه‌ای که در این زمینه پس از دولت موقت در اسناد نهضت آزادی ایران وجود دارد، برمی‌گردد به کنگره سوم نهضت که در تیرماه سال ۱۳۵۹ تشکیل شد. این در حالی بود که جریان‌های اپوزیسیون با گرایش چپ در آن

مقطع از گفتمان تداوم انقلاب هم عبور کرده بودند و طیف‌هایی مثل مجاهدین خلق با ایجاد میلشیا، آماده عملیات مبارزه مسلحانه و براندازی می‌شدند. از همین جاست که نهضت آزادی راهی متفاوت با دیگر گروه‌های سیاسی چپ پس از انقلاب را در پیش می‌گیرد. در خرداد ۱۳۶۰ این تضاد کاملاً شفاف می‌شود و در کل دهه ۶۰، همچنان نهضت آزادی ایران بر این گفتمان (اصلاح‌طلبی) تأکید و تصریح داشت.

با توجه به فضای دهه ۶۰، نهضت آزادی چطور رویکرد اصلاح‌طلبانه خود را تداوم بخشید؟

بعد از خرداد ۶۰، فضای سیاسی بسته‌ای بوجود آمد. تقریباً همه گروه‌های سیاسی از صحنه حذف شدند و یا مجبور شدند خودشان فعالیت‌ها را تعطیل کنند. در این میان، نهضت آزادی به دلیل حضور اشخاصی مثل مهندس بازرگان و دکتر یدالله سبحانی و حضور چند تن از آنان در مجلس اول، توانست سنگر خود را حفظ کند. البته این امر با پرداخت هزینه‌هایی بسیار سنگین همراه بود. این حوادث در اسناد دهه ۶۰ نهضت آزادی ایران موجود است. سمینارها و جلساتی که در دوره انتخابات مجالس دوم و سوم درباره تأمین آزادی و سلامت انتخابات داشتیم و حتی مجالس مذهبی مانند شب‌های احیای ماه رمضان؛ اعضای و هواداران نهضت آزادی با برخورد گروه‌های فشار و محدودیت‌های مختلف مواجه می‌شدند. بارها اسناد و مدارک تشکیلاتی را از دفتر نهضت بردند و یا برخوردهای ارباب‌آمیزی با اعضای صورت می‌گرفت. علیرغم این فضای سنگین، نهضت به فعالیت علنی و مسالمت‌آمیز خود در دهه ۶۰ ادامه داد؛ چرا که به استمرار حرکت اصلاح‌طلبی اعتقاد داشت. از نظر فضای سیاسی هم، همانطور که اشاره داشتید گروه‌های همسو با حکومت واژه‌هایی مثل «رفرمیست» و «گام‌به‌گام» (در مقابل انقلابی)، «لیبرال» (به‌عنوان آمریکایی) و... را به‌عنوان اتهام علیه نهضت آزادی مطرح می‌کردند. در نمازجمعه‌ها و حتی مدارس هم شعارهایی از قبیل «مرگ بر لیبرال» را علیه مهندس بازرگان و همفکران ایشان سر می‌دادند. با این‌حال و علیرغم آنکه فضا، فضای اصلاح‌طلبی نبود؛ ولی پیشگامان نهضت آزادی ایران این گفتمان را به‌عنوان راهبرد واقع‌بینانه، مؤثر و مفید انتخاب و بر آن ایستادگی کردند. در محافل خارج از کشور (به‌ویژه سلطنت‌طلبان) هم حملات زیادی متوجه نهضت آزادی و شخص آقای دکتر ابراهیم یزدی می‌شد و کلیپ‌های ساختگی تهیه کرده بودند که در محافل مختلف پخش می‌شد. آنها اعتقاد داشتند مقصر اصلی پیروزی انقلاب و تداوم جمهوری اسلامی، دولت موقت و دکتر یزدی بوده که در پاریس با امام بود. این حملات و

اتهامات بی پایه تا چند سال قبل هم که دکتر یزدی پاسخ های توضیحی منتشر کرد، ادامه داشت. بنابراین، نهضت آزادی با آنکه هم از سوی رسانه های ضدانقلاب خارج از کشور و هم در داخل مورد حمله قرار داشت؛ مقاومت کرد و بر گفتمان اصلاح طلبی ایستاد.

به حزب توده اشاره داشتید. می دانیم که حزب توده در مقطع سال ۶۰ تلاش کرد راه خود را از مجاهدین خلق و دیگر گروه های برانداز جدا کند و خود را پایبند به قانون اساسی نشان دهد و حتی تحت عنوان «جبهه متحد انقلاب» (به عنوان مجموعه نیروهای مخالف آمریکا) خود را در کنار حزب جمهوری و سایر گروه های درون نظام تعریف کرد. ضمن آنکه در مواردی چون کودتای نوژه به همکاری با بخش های امنیتی حکومت پرداخت. آیا بر این اساس می توان مشی حزب توده را هم اصلاح طلبانه دانست؟

با توجه به شواهد و مستندات تاریخی، باید گفت که حزب توده به عنوان یک عامل نفوذی در آن سال ها مطرح بود که این مواضع را منافقانه مطرح می کرد و در واقع، در راستای استراتژی خود - که همان «تداوم انقلاب» بود - عمل می کرد. کیانوری هم در مصاحبه های خود تصریح کرد که استراتژی ما این بود که نیروهای کارآمد نظام را که می توانستند انقلاب را مدیریت کنند، از عرصه قدرت خارج کنیم؛ با این تصور که راه حذف روحانیت حاکم هموار می شود! در این جهت هم، بحث هایی از قبیل لیبرال، آمریکایی، گام به گام و... را علیه نیروهای میانه رو و به ویژه دولت موقت و نهضت آزادی مطرح کردند و این نیروها را «غیرانقلابی» و حتی «ضدانقلاب» معرفی می کردند. بر همین اساس هم، حزب توده خود را در کنار حزب جمهوری و سازمان مجاهدین انقلاب به عنوان «جبهه متحد انقلاب» معرفی می کرد؛ ولی نهضت آزادی را در کنار سلطنت طلبان، مجاهدین خلق و گروه هایی از این دست به عنوان «جبهه متحد ضدانقلاب» قرار می داد. بنابراین، حزب توده را نه تنها نمی توان گروهی اصلاح طلب دانست؛ بلکه جریانی نفوذی بود که خط براندازی نظام جمهوری اسلامی را به شکلی پیچیده و با حذف و تضعیف نیروهای توانمند و مؤثر انقلاب تعقیب می کرد. نهایتاً براساس اسنادی که مرحوم عسکراولادی دریافت کرد؛ با آنها برخورد شد که جزئیات آن قبلاً منتشر شده است.

کلا غیر از نهضت آزادی جریان دیگری را می توان نام برد که در ابتدای انقلاب و دهه ۶۰ مشی اصلاح طلبانه داشته باشد؟

همانطور که اشاره کردم؛ بعد از خرداد ۶۰ همه احزابی که با حاکمیت نبودند، تحت فشار

موجود کرکره خود را پایین کشیدند. تنها گروه سیاسی که در دهه ۶۰ فعالیت خود را ادامه داد و ایستاد و دغدغه‌های اصلاحی خود را مطرح کرد، نهضت آزادی ایران بود. لاقلاً، من گروه دیگری را به خاطر ندارم.

* قدری هم از منظر درون نهضت آزادی به موضوع «نسل‌بندی» نگاه کنیم. اگر مؤسسان و بنیانگذاران نهضت آزادی را نسل اول این حزب سیاسی بدانیم، چهره‌هایی مثل شما به‌عنوان نسل دوم تعریف می‌شوید. اصولاً پیوستن شما به نهضت آزادی مبتنی بر چه نگاه و ذهنیتی بود؟ آیا تعریفی که از نهضت داشتید، یک جریان اصلاح طلب بود؟ و آیا با حضور در نهضت، این ذهنیت نزد شما تقویت شد؟ افرادی مثل بنده که عضو انجمن اسلامی دانشجویان بودند، زمینه‌های شخصیتی‌مان در قالب گفتمان روشنفکری دینی ساخته می‌شد. من ورودی سال ۱۳۳۵ دانشگاه تهران بودم. همانطور که می‌دانید، در سال‌های ۱۳۳۹ و ۱۳۴۰ فضای سیاسی تاحدی باز شد. ما به‌عنوان افرادی که با گفتمان روشنفکری دینی آشنا شده بودیم، در سال ۱۳۳۹ - که جبهه ملی دوم تشکیل شد - با هويت عضو انجمن اسلامی دانشجویان به آن پیوستیم. اصولاً یکی از دلایل تأسیس نهضت آزادی ایران آن بود که دانشجویان مسلمان و فعالان سیاسی مسلمان، هويت تشکیلاتی نداشتند. پیشگامان نهضت آزادی ایران از جمله برای پاسخ به نیاز آن نسل این حزب را تشکیل دادند. بنابراین، وقتی افرادی مثل بنده وارد نهضت شدیم این احساس را داشتیم که حالا به‌عنوان یک دانشجوی مسلمان، هويت تشکیلاتی هم داریم و از حالت منفعل در برابر دیگر گروه‌های عضو جبهه ملی خارج شدیم. در واقع، تشکیل نهضت آزادی به‌عنوان یک حزب با تأکید بر ارزش‌های اسلامی برای دانشجویان مسلمان جاذبه داشت و به همین جهت، اکثر اعضای انجمن اسلامی دانشجویان به عضویت آن درآمدند. افراد معدودی هم بودند، از جمله آقای ابوالحسن بنی‌صدر، که عضویت نهضت آزادی را نپذیرفتند.

بزرگان نهضت آزادی (نسل اول) برای آنکه هم نسل دوم را پرورش دهند و هم برای ایجاد انسجام و انضباط تشکیلاتی، چه سازوکاری درون تشکیلات داشتند؟

به نظر من، مهندس بازرگان در این زمینه بسیار هوشمندانه عمل می‌کرد؛ همینطور آقای طالقانی و دکتر سحابی. راهکار اصلی آنها، احترام قائل بودن برای نسل جوان نهضت بود. در تشکیلات نهضت، بین طالقانی، بازرگان و دکتر سحابی با بقیه تفاوتی نبود. همه یک رأی داشتند. به همین جهت، نسل دوم احساس شخصیت می‌کرد و تمایزی بین خود و بزرگان تشکیلات

نمی‌دید. بنابراین، نهضت بستری تعالی بخش برای نسل ما بود. من هیچ وقت فراموش نمی‌کنم بعد از حادثه اول بهمن ماه ۴۰ و حمله کماندوها به دانشگاه تهران که طبعاً نهضت آزادی هم باید بیانیه می‌داد، مهندس بازرگان قبل از آنکه قلم بر کاغذ ببرد؛ همه دانشجویان عضو نهضت را دعوت کرد و تمام مشاهدات و نظرات ما را گرفت و جمع‌بندی آن تبدیل به بیانیه شد. همین رفتارهای تشکیلاتی بزرگان نهضت بود که باعث شد نیروهای جوان‌تر احساس هویت کنند؛ بطوری که حتی مستقل از آنها - چه در داخل و چه خارج از کشور- همین گفتمان و برنامه را ادامه دادند و نهادسازی کردند.

به جز بحث رفتاری و اخلاقی که نسل اول نهضت داشتند، آیا از بعد تشکیلاتی هم سازوکاری وجود داشت که مثلاً امکان عضویت نیروهای جوان‌تر در شورای مرکزی و دفتر سیاسی فراهم باشد؟

بله. همان‌زمان از جوانان هم افرادی عضو شورای مرکزی بودند. اصلاً اینطور نبود که جوانان از نظر تشکیلاتی پیشرفت نکنند. کسی در نهضت آزادی «رأی ویژه» نداشت و کاملاً دموکراتیک عمل می‌شد.

یک سؤالی که در مورد نهضت آزادی وجود دارد، موضوع برآمدن مجاهدین خلق از پهلوی چپ این تشکیلات است. همانطور که می‌دانیم، مؤسسان سازمان مجاهدین خلق از اعضاء و هواداران نهضت آزادی ایران بودند که تحت تأثیر اندیشه‌های مهندس بازرگان و آقای طالقانی قرار داشتند. به نظر شما، چطور علیرغم مشی اصلاح طلبانه نهضت، جریانی از نسل دوم آن سربرآورد که مبارزه مسلحانه را در پیش گرفت؟

سیر حوادث ابتدای دهه ۴۰ پس از گذر از دوره کوتاه سال‌های ۱۳۳۹ تا ۱۳۴۱ که فضای نسبتاً باز سیاسی در کشور وجود داشت، نشان داد استبداد سلطنتی به نقطه‌ای رسیده که هیچ قدرت مستقل از خود را بر نمی‌تابد؛ حتی چهره‌ای ظاهراً اصلاح طلب مثل دکتر امینی که می‌خواست برنامه‌های آمریکا را اجرا کند. شاه می‌خواست همه افراد زیر دست باشند. او نخست‌وزیری مثل اسدالله علم را می‌خواست که کاملاً تابع - و به قول خودش «غلام خانه‌زاد»- باشد. مجموعه حوادث به رخداد ۱۵ خرداد ۴۲ و کشتار مردم انجامید. با این کشتار عملاً خشونت بر عرصه سیاسی حاکم شد. تا آنجا که مهندس بازرگان هم در دادگاه نظامی سال ۴۳ مطرح کرد که ما آخرین گروهی هستیم که با زبان قانون با شما صحبت می‌کنیم. اگرچه بازرگان و

یاران او از ابتدا گفتمان اصلاح طلبانه داشتند، اما شرایط سیاسی بعد از ۱۵ خرداد این گفتمان را متوقف کرد. توقف گفتمان اصلاح طلبی در ایران دهه ۴۰ دو عامل داشت: اول، حاکمیت خشونت بر عرصه سیاست داخلی و دوم: تسلط گفتمان مبارزه مسلحانه در عرصه جهانی و به ویژه کشورهای جهان سوم. بنابراین، با توقف گفتمان اصلاح طلبی و زندانی شدن رهبران این گفتمان، تنها راه حلی که به نظر می رسید باقی مانده باشد، مبارزه مسلحانه بود. چنین بود که همه کادرهای نهضت آزادی ایران و دیگر گروه های سیاسی، اعم از مذهبی و غیر مذهبی، به دنبال مبارزه مسلحانه رفتند.

و شما هم رفتید دنبال مبارزه مسلحانه...

طبیعی بود. ما و دوستانمان در خارج از کشور - از جمله دکتر شریعتی، دکتر چمران، دکتر یزدی و قطب زاده - ضمن تحلیل شرایط ایران، با توجه به گفتمان جهانی برای تحول در شرایط سرکوب، برای تدارک مبارزه مسلحانه احساس مسؤولیت و برنامه ریزی کردیم. البته تصور نمی شد که در داخل کسی دنبال مبارزه مسلحانه باشد و فکر می کردیم این یک واجب عینی است که باید از خارج کشور آغاز شود. در این جهت، با مذاکراتی که با مصری ها در دوره حکومت جمال عبدالناصر انجام شد، برای کسب آموزش های لازم به مصر رفتیم. اما این فعالیت ها به دلایلی متوقف شد.

چه دلایلی؟

اول اینکه مبارزه مسلحانه باید از داخل کشور آغاز شود و نمی توان از خارج چنین برنامه ای را پایه گذاری کرد. دوم انتظاراتی که در مصر از دوستان ما داشتند که در رسانه های عربی مشارکت کنند و از مباحثی مثل خلیج عربی دفاع کنند؛ که در راستای منافع ملی نبود. با توقف فعالیت ها در خارج، بعضی از اعضاء که به داخل کشور آمدند و متوجه شدند کسان دیگری در پی مبارزه مسلحانه برآمده اند؛ آن آموزش ها را در اختیار داخل گذاشتند. خود مهندس بازرگان در مکاتباتی که داشتند، و در پیوست جلد دوم خاطرات آقای دکتر یزدی منتشر شده است، این حرکت مسلحانه را تأیید کردند. خود بازرگان هم مخالف مبارزه مسلحانه نبود؛ چون راهکار دیگری نمی شناخت. اگرچه شخصیت خود مهندس بازرگان کماکان مبتنی بر گفتمان اصلاح طلبی بود و به لحاظ فکری، همچنان این دیدگاه را داشت؛ اما دیگر زمینه ای برای تداوم گفتمان اصلاح طلبی نمی دید تا آن را دنبال کند. ضمن آنکه شرایط جهانی هم به نفع مبارزه مسلحانه بود.

برگردیم به دوران جمهوری اسلامی و جریان‌هایی که در دو دهه اخیر به‌عنوان اصلاح‌طلب مطرح شدند. با توجه به اینکه شما اشاره داشتید نهضت آزادی تقریباً تنها جریانی بود که در دهه ۶۰ به‌عنوان اصلاح‌طلب در صحنه ماند و فعالیت کرد؛ رویکرد آن دسته از روحانیت و جریان‌های حاضر در حکومت که بعدها در قالب اصلاح‌طلبی معرفی شدند (بطور مشخص مجمع روحانیون مبارز، مجاهدین انقلاب و آقای هاشمی رفسنجانی)، در آن دهه نسبت به مفاهیمی مثل اصلاح‌طلبی و تشکیلات نهضت آزادی چگونه بود؟ به نظر شما، چطور این رویکردها در دهه‌های بعد تغییر کرد؟

اگر بخواهیم رویدادهای دهه‌های ۶۰ و ۷۰ را از منظری کلان نگاه کنیم؛ به نظر می‌رسد ایستادگی نهضت آزادی ایران در دهه ۶۰ توانست زمینه‌های تثبیت این گفتمان را فراهم کند. در همان دهه ۶۰، افرادی که در سال‌های ابتدایی علیه مهندس بازرگان اظهار نظر کرده بودند؛ به تدریج در دیدارهای خصوصی با ایشان، حلالیت می‌طلبیدند. شاید اولین نهادی که به‌طور رسمی تمایل به اصلاح‌طلبی پیدا می‌کند، روشنفکرانی هستند که در روزنامه کیهان بودند و نشریه «کیان» را پایه گذاردند. آنها در کیان مقاله‌ای نوشتند و از مهندس بازرگان عذرخواهی کردند. این سرآغاز یک بازگشت رسمی از گفتمان انقلابی به اصلاحی بود. به‌نوعی مجله کیان و فعالان روشنفکری دینی خود به تئوریزه کردن گفتمان اصلاح‌طلبی پرداختند. حتی دوستان نزدیک ما - از جمله مهندس عزت‌الله سحابی با صداقت و صمیمیتی که داشت - در سال‌های بعد عنوان می‌کرد در مواردی که بین من و مهندس بازرگان اختلاف نظر وجود داشت، حق با بازرگان بود. این اظهار نظرها ادامه یافت تا اینکه جنگ آغاز شد. تا آزادسازی خرمشهر اختلافی در مورد جنگ نبود و همه (از جمله اعضای نهضت آزادی ایران) حمایت می‌کردند. دکتر چمران ستاد جنگ‌های نا منظم را در اهواز تشکیل داد و خود ما و دوستان‌مان تمایل به جبهه داشتیم. اما بعد از آزادسازی خرمشهر یک تفاوت نگاه تحلیلی پیدا شد. الان با انتشار اسناد مشخص شده که حتی امام و بسیاری از اعضای شورایی عالی فرماندهی جنگ هم موافق تداوم جنگ بعد از آزادی خرمشهر نبودند. اما با این حال، کسی آن زمان موضع‌گیری نکرد. نهضت آزادی در آن شرایط سعی کرد تحلیل خود را مطرح کند. منتهی، تا سال ۱۳۶۴ تمامی مکاتبات خصوصی و با شخص امام و شورایی عالی دفاع بود. از سال ۱۳۶۴ وقتی ملاحظه شد مکاتبات خصوصی تأثیرگذار نیست، نهضت ناچار شد نظرات خود را با انتشار نشریات تحلیلی و در سطح نخبگان

و فعالان سیاسی منعکس کند. حدود ۵۰ نشریه در سال‌های ۶۴ تا ۶۷ در خصوص جنگ منتشر شد که در اسناد نهضت موجود است. هرچند عده‌ای که با این مواضع نهضت موافق نبودند و حتی با تبلیغات سوء آن را به عنوان «ستون پنجم»! مطرح می‌کردند، ولی این نشریات تحلیلی در اقشاری از جامعه تأثیرگذار بود. آنها می‌دیدند که برخلاف تبلیغات حاکم، جریان نهضت آزادی به دنبال اصلاح امور و نقد دلسوزانه و صادقانه عملکردها و تصمیمات نظام است و تقابلی با دولت و رهبری نظام ندارد. در سال ۱۳۶۷ و با انتشار نشریه «هشدار» در باره پیامد های تداوم جنگ، دفتر نهضت آزادی بسته شد و برای نخستین بار، سه نفر از اعضاء بازداشت شدند. در این شرایط بود که قطعنامه ۵۹۸ پذیرفته شد. آقای محمدجواد مظفر آن زمان مدیرکل وزارت ارشاد بود. ایشان رفتند و با سران سه قوه (آقایان خامنه‌ای، موسوی اردبیلی و هاشمی رفسنجانی) مصاحبه کردند که همان موقع بصورت کتاب منتشر شد. در آن مصاحبه‌ها این سؤال مطرح شده بود که اگر امروز بعد از فتح خرمشهر بود، چه می‌کردید؟ دو نفر (آقایان موسوی اردبیلی و هاشمی رفسنجانی) به صراحت اعلام کردند ما جنگ را ادامه نمی‌دادیم و آیت‌الله خامنه‌ای هم تلویحا همین مطلب را فرمودند. ما آن زمان زندان بودیم. روزنامه «اطلاعات» و «کیهان» برای ما می‌آمد. یک روز دیدیم با تیتراژ درشت صحبت‌های آقایان موسوی اردبیلی و هاشمی رفسنجانی را منعکس کرده‌اند. به افسر نگهبان زندان گفتیم: «ما هم همین حرف‌ها را زده بودیم، پس چرا اینجا هستید؟! پس آقایان را هم بیاورید همین‌جا!». البته، چون بحث خانواده شهدا و مسایل حساس دیگری وجود داشت، امام در اینجا وارد شدند، نهبی زدند و گفتند این حرف‌ها را نزنید و متوقف شد. آقای مظفر هم سه ماه بازداشت شد. اتفاق دیگر، نامزدی مهندس بازرگان برای ریاست جمهوری و ردصلاحیت ایشان در سال ۱۳۶۴ بود. طبعا ردصلاحیت مهندس بازرگان به‌عنوان کسی که امام دولت او را «دولت امام زمان (عج)» خوانده بود و در سال ۱۳۵۷ برای برپایی آن تظاهرات میلیونی شده بود؛ واکنش شدید اجتماعی به دنبال داشت. اینها تلنگرهای آگاهی بخشی بود که به ذهنیت آحاد جامعه زده می‌شد. متعاقب این اتفاق، کسانی که ایشان را برای نامزدی ریاست جمهوری مطرح کرده بودند - از جمله جمعی از اعضای جبهه ملی - پیشنهاد ایجاد تشکل جدیدی را مطرح کردند با عنوان «جمعیت دفاع از آزادی و حاکمیت ملت ایران» که برنامه آن همان گفتمان اصلاحات بود. از سال ۱۳۶۴ تا ۱۳۶۹ این جمعیت فعال بود. تا آنکه در سال ۶۹ آن نامه ۹۰ امضایی سرگشاده به آقای هاشمی رفسنجانی نوشته شد. این

۹۰ امضاء تقریباً بدنه فعالان سیاسی برجسته کشور را دربرمی‌گرفت. در پی انتشار نامه ۲۴ نفر از امضاءکنندگان بازداشت شدند که بخشی از مسایل زندان در کتاب «در مهمانی حاجی آقا»ی دکتر فرهاد بهبهانی آمده است. اما مگر محتوای آن نامه چه بود؟ صرفاً تأکید بر اصول فصل سوم قانون اساسی. و یک بند هم این بود که دریافت وام‌های خارجی تورم‌زاست. این بیانیه بازتاب گسترده‌ای پیدا کرد و به همین جهت هم، آن برخوردها صورت گرفت. انتشار این نامه جرعه دیگری بود که در جامعه زده شد. بعد از این بازداشت‌ها، ماجرای برنامه «هویت» بوجود آمد. بعد از آزادی مهندس سحابی از زندان، امتیاز مجله «ایران فردا» به ایشان داده شد که به‌نوبه خود، زمینه شکل‌گیری جریان ملی-مذهبی و تولید مطالب و مفاهیم آگاهی‌بخش را فراهم آورد. بنابراین، اگر مجموعه رویدادهایی که از سال ۶۰ تا سال ۷۶ و ایستادگی نهضت آزادی و سایر جریان‌های همسو با آن را مورد توجه قرار دهیم؛ خواهیم دید این جریان مرتب تلنگرهای آگاهی بخشی به جامعه زده و درواقع، جامعه را برای پذیرش و طرح گسترده گفتمان اصلاح‌طلبی آماده کرده است. در سطح سیاسی هم، به تدریج نیروهایی که آگاه‌تر بودند؛ از درون جناح حاکم به جریان اصلاح‌طلبی اضافه می‌شدند. این رویکرد قبل از همه در جنبش دانشجویی و انجمن‌های اسلامی عضو دفتر تحکیم وحدت رخ داد. انجمن‌های اسلامی که در دهه ۶۰ زیرمجموعه و ابزار دست حاکمان وقت بودند، به تدریج رویکرد مستقل در پیش گرفتند و با ورود نسل‌های جدید به دانشگاه، این تغییر آشکار شد. حادثه مهم دیگری که رخ داد، تغییر نیروهای بدنه و کادر های وزارت اطلاعات پس از سال ۱۳۶۸ بود. افرادی مثل دکتر سعید حجاریان که تا آن زمان در وزارت بودند، بیرون آمدند و به فعالیت در مراکز استراتژیک و کارهای پژوهشی و تحقیقاتی روی آوردند. این افراد که اطلاعات زیادی از مسایل داخل کشور داشتند، با این مطالعات با شرایط جهانی هم آشنا شدند و دیدگاه جدیدی نسبت به مسایل و روند اداره کشور پیدا کردند. مجموعه این رویدادها، زمینه تحولی بزرگ در سال ۱۳۷۶ و پیروزی دور از انتظار آقای خاتمی در دوم خرداد را فراهم کرد. بدین ترتیب، ملاحظه می‌شود که علیرغم محدودیت‌های سیاسی و فشارهای امنیتی گفتمان اصلاح‌طلبی توانست از ابتدای انقلاب در جامعه باقی بماند و ریشه بدواند و تبدیل به یک جنبش اجتماعی شود که در دوم خرداد با ۲۰ میلیون رأی، نظر خود را ابراز و اعلام می‌کند که ما به دنبال یک رویکرد جدید اصلاح طلبانه هستیم. آقای خاتمی هم با برنامه‌ای که ارائه داد، همین گفتمان را مطرح کرد و مردم هم به ایشان رأی دادند.

در همین دهه ۷۰، تشکیلاتی شکل گرفتند یکی نزدیک و منتسب به آقای هاشمی (حزب کارگزاران) قبل از ۷۶ و دیگری نزدیک و منتسب به آقای خاتمی (حزب مشارکت) بعد از دوم خرداد. به نظر شما، این دو حزب سیاسی - به عنوان نماینده دو جریان اصلی اصلاح طلبی در دو دهه اخیر - تا چه حد تحت تأثیر نهضت آزادی قرار داشته‌اند؟ با توجه به اینکه ارتباط ارگانیکی بین این احزاب با نهضت آزادی نبود، آیا می‌توان بین گفتمان آنها با نهضت آزادی نسبت قائل شد؟

من هم معتقدم ارتباط تشکیلاتی بین این احزاب با نهضت وجود نداشت؛ حتی گاهی حساسیت هم وجود داشته است. اما وقتی این گفتمان در عرصه عمومی مطرح می‌شد و به تدریج گسترش پیدا می‌کرد؛ طبیعتاً آقای خاتمی هم با ظرفیت و شناختی که خودشان از زیرساخت‌های فرهنگی و اجتماعی جامعه داشتند، در جهت پاسخگویی به نیاز جامعه آن برنامه‌های اصلاحی را ارائه دادند و خود ایشان و اصلاح‌طلبان دوم خرداد هم، این گفتمان را ادامه دادند. حتی در آستانه دوره دوم ریاست‌جمهوری آقای خاتمی (۱۳۸۰)، محافظه‌کاران ظاهراً برای ممانعت از انتخاب مجدد ایشان جمع وسیعی از فعالان این گفتمان را بازداشت کردند. آقای محبیان آن زمان در مقاله‌ای در روزنامه رسالت نوشته بود: نهضت آزادی ایران باید صفر شود!! یعنی، با توجه به توسعه نهادهای مدنی و گفتمان اصلاح طلبی در چهار سال نخست دولت آقای خاتمی، جریان محافظه کار تصور می‌کرد با بازداشت منادیان نخستین این گفتمان مانع از انتخاب مجدد ایشان خواهند شد و نهایتاً، این گفتمان روبه تحلیل خواهد رفت. اما علیرغم بازداشت گسترده نیروهای ملی-مذهبی و اعضا و حتی علاقه مندان نهضت آزادی ایران که ناشی از نگاه سطحی محافظه‌کاران به تحولات اجتماعی بود، واقعیت‌های اجتماعی کار خود را کرد. یعنی، مرحوم دکتر سحابی بیانیه‌ای دادند و از مردم برای شرکت در انتخابات دعوت کردند و در نهایت، آقای خاتمی بیش از دوره اول (۲۲ میلیون رأی آوردند). این تجربه نشان داد برخوردهای سطحی و شکلی نمی‌تواند یک فکر و اندیشه را از بدنه جامعه حذف کند.

شما برخوردهای کنونی با آقای خاتمی را هم به همین صورت تحلیل می‌کنید؟

بله. هرچه بیشتر برخورد می‌کنند، محبوبیت آقای خاتمی در جامعه بیشتر می‌شود. این اشتباهی است که محافظه‌کاران باز هم آن را تکرار می‌کنند. آنها اگر با اصلاح طلبی مسأله دارند، بیایند و در عرصه فکری با این گفتمان برخورد کنند. اما هرچه برخوردهای خشن و امنیتی با

این فکر داشته باشند، نه تنها این گفتمان تضعیف نخواهد شد؛ بلکه زمینه‌های ریشه‌دار شدن و گسترش این گفتمان را فراهم می‌آورند.

در شرایط فعلی، ما با نسل جوانتری از اصلاح‌طلبان مواجه هستیم که عموماً بعد از دوم خرداد فعالیت‌های سیاسی، فرهنگی و اجتماعی جدی خود را آغاز کرده‌اند و الآن با حدود دو دهه تجربه کار سیاسی و از سر گذراندن حوادث مختلف به‌ویژه پس از سال ۸۸، خود را آماده فعالیت‌های جدی‌تر نشان می‌دهند که بحث تشکیل حزب ندای ایرانیان در ماه‌های اخیر نشانه‌ای از این تمایل است. به نظر شما این نیروها الآن به آن سطح از سیاست‌ورزی رسیده‌اند که بخواهند در تشکیلات مستقلی فعالیت کنند؟ البته، این جریان تأکید دارد که همچنان تحت پرچم اصلاحات و تحت هدایت آقای خاتمی عمل خواهند کرد...

ببینید! نکته اولی که باید توجه داشت، این است که ما نمی‌توانیم مانع از حرکت افراد برای تشکیل نهاد مدنی و حزب جدید شویم. قانون این حق را برای همه شهروندان قائل شده است که بتوانند نهاد جدیدی را تشکیل دهند. مسأله دوم این است که آیا این افراد به لحاظ اخلاق اجتماعی، مجاز هستند یک جریان موازی ایجاد کنند؟ آیا این جریان موازی، همان گفتمان را دارد یا قرار است برای مثله کردن آن گفتمان وارد عرصه شود؟ بنابراین، نوع برخورد با این تشکیلات به گفتمان آنها بستگی دارد. اگر قصد تقویت گفتمان اصلاح‌طلبی را دارند، می‌توانند با اسمی متناسب با خودشان فعالیت کنند. این نام نباید به گونه‌ای باشد که تصور شود آنها می‌خواهند سازمانی موازی ایجاد کنند. چرا که به لحاظ اجتماعی، سازمان‌های موازی زمانی ایجاد می‌شوند که بخواهند به سازمان اصلی ضربه بزنند. سازمان‌های موازی، معمولاً نقش تخریبی دارند؛ مگر اینکه گفتمان، اهداف و برنامه‌های خود را طوری تعریف کنند که مکمل سازمان‌های قبلی باشد و نه در تقابل با آنها. به نظر من، اگر این گروه‌های جدید قصد داشته باشند نهاد جدیدی ایجاد کنند و از کار موازی پرهیز کنند، می‌توانند در جهت تقویت جنبش اصلاحات در ایران، مفید هم باشند. اما اگر ایجاد این گروه‌ها در جهت منافع شخصی باشد و یا قصد تخریب جنبش اصلاحات را داشته باشند؛ موفق نخواهند شد. چرا که گفتمان اصلاحات در جامعه ما جا افتاده و ریشه تاریخی دارد. افرادی هم در بدنه جنبش اصلاحات هستند که بتوانند به‌موقع کار توضیحی انجام دهند و رفتارها و اقدامات خلاف جریان‌های موازی را تبیین کنند. در نتیجه، این جریان‌ها به سرعت زمینه اجتماعی خود را از دست خواهند داد. بنابراین، من فکر می‌کنم برخورد با این

جریان‌ها حتما باید برخوردی اخلاقی و تعالی‌بخش باشد و کوشش کنیم اگر جوان‌ها - به هر علت - تصمیم نادرستی گرفته‌اند، با برخورد اخلاقی در جهت تلطیف مناسبات عمل کنیم و موجب تشنت و پراکندگی در بدنه جنبش اصلاحات نشویم.

آیا بین صحبتی که مدتی قبل آقای خاتمی داشتند تحت این عنوان که «دوران حضور نسل اول اصلاحات در قدرت به پایان رسیده»، با ظهور جریان‌هایی تحت عنوان «نسل دوم اصلاحات» می‌توان پیوندی قائل شد؟

من آن صحبت آقای خاتمی را سخنی بسیار راهبردی و هوشمندانه ارزیابی کردم. آقای خاتمی در آنجا عنوان کرد که قصد من قدرت نیست؛ بلکه کار فرهنگی - اجتماعی و تداوم گفتمان اصلاح‌طلبی در عرصه عمومی است. اگر همه اینطور فکر کنند و قدرت را هدف اصلی قرار ندهند، حساسیت‌های سیاسی هم کاهش پیدا می‌کند و زمینه‌های تعمیق و گسترش جنبش اصلاح‌طلبی را در ایران فراهم می‌آورد. علت اینکه نهضت آزادی ایران در دهه ۶۰ موفق شد این گفتمان را ریشه‌دار کند و ادامه دهد، این بود که مهندس بازرگان گفت: جنگ ما با شما، جنگ قدرت نیست؛ جنگ حجت است. ما دنبال حاکمیت ارزش‌ها در جامعه هستیم؛ چیزی برای خودمان نمی‌خواهیم. به نظر من، یکی از رموز تداوم آن گفتمان همین نگاه درستی است که پیشگامان این گفتمان داشتند و صحبت اخیر آقای خاتمی هم، در تداوم همان نظر است که هدف اصلی ما ورود به قدرت نیست. دأب ما، دأبی بسیار راهبردی‌تر و عمیق‌تر است. ما می‌خواهیم در جهت تقویت و ریشه‌دارتر شدن جنبش اصلاحات حرکت کنیم و بستر اصلی این امر هم، حوزه‌های فرهنگی - اجتماعی است. جامعه‌ای که بستر فرهنگی - اجتماعی آن تقویت شده باشد، هیچگاه تحت تأثیر عوامل مخرب قرار نخواهد گرفت. با نهادینه شدن گفتمان اصلاح‌طلبی و جایگاه ویژه سید محمد خاتمی در شرایط کنونی، این امید واری وجود دارد که نسل‌های بعدی اصلاح‌طلبان همین روند را تکمیل و تداوم بخشند.

بررسی وضعیت انجمن‌های اسلامی دانشجویی در پیش از انقلاب^۱

محمد توسلی، از اعضای فعال انجمن اسلامی دانشجویان تهران در اواخر دهه ۳۰ و از جمله افرادی است که فضای سیاسی اجتماعی سال‌های پس از کودتای ۲۸ مرداد را به خوبی درک کرده است. توسلی از همکاری شهید مطهری با انجمن اسلامی دانشجویان یاد می‌کند و معتقد است انجمن اسلامی بستر مناسبی برای دانشجویان مسلمان است تا زمینه‌های عقیدتی خود را تقویت کنند.

هدف از تشکیل و ایجاد نهادی مانند انجمن اسلامی دانشجویان در دانشگاه‌ها در سال‌های تشکیل انجمن اسلامی چه بود و موسسان آن دارای چه پیشینه‌ای در فعالیت‌های اجتماعی بودند؟

انجمن اسلامی دانشجویان ابتدا در سال ۱۳۲۱ در دانشکده پزشکی دانشگاه تهران تأسیس شد. اما روند توسعه و تداوم فعالیت آن به همکاری مهندس بازرگان با آیت‌الله طالقانی در مجله دانش‌آموز در سال ۱۳۱۹ و آشنایی این دو با یکدیگر و همچنین آشنایی قبلی دکتر سحابی با مهندس بازرگان مرتبط است. دلیل و انگیزه دانشجویان برای تشکیل انجمن حضور فضای عمدتاً چپ و لاییک در دانشگاه بود و دانشجویان مسلمان در اقلیت محض بودند. عدم تطابق دین با علم الغاء می‌شد. مهندس بازرگان در آن سالها سعی می‌کرد به این سوالات و ابهامات نسل جوان در حوزه مسائل اعتقادی پاسخ دهد. آیت‌الله طالقانی نیز با برگزاری جلسات تفسیر قرآن در مسجد هدایت سعی در ارایه تفسیری از قرآن متناسب با نیاز نسل تحصیل کرده آن روز می‌کرد. عمده این فعالیت‌ها باعث افزایش اعتماد به نفس نسل دانشجویان مسلمان در دانشگاه‌ها شد.

نوع رفتار دانشگاه و مدیریت آن با این شکل در ابتدای شکل‌گیری و آغاز به کار آن چگونه بود؟

به سه دلیل انجمن در آغاز فعالیت خود با مشکلی روبرو نبود؛ یکی فضای نسبی باز سیاسی در ابتدای دهه ۲۰ و روی کارآمدن پهلوی دوم. دلیل دوم چون انجمن در ابتدای کار خود دارای ساختار و تشکیلاتی گسترده در محیط دانشگاه نبود و نهادی ناشناخته در بین دانشجویان بود مخالفتی با فعالیت آن نبود. دلیل سوم و شاید مهم‌ترین آن نوع فعالیت انجمن بود، فعالیت

^۱گفتگوی محمد توسلی با خبرنگاران نشریه «بیست» ارگان انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه‌های تهران - ویژه بازگشایی دانشگاهها - سال هشتم - شماره ۵۵ - حسن آلاذپوش دانشگاه شهید رجایی - مهدی میراحمدی دانشگاه خواجه نصیر - مهر ۱۳۹۳

انجمن در آن سالها متمرکز بر فعالیتهای فرهنگی - اجتماعی بود و وارد فعالیتهای سیاسی در آن برهه از زمان نشد.

دلیل تمرکز بر فعالیتهای فرهنگی - اجتماعی چه بود و از چه زمانی انجمنها در حوزه

سیاست نیز وارد شدند؟

چون اساس فعالیت انجمن بر پایه‌های فرهنگی اجتماعی برنامه‌ریزی شده بود و در موضع‌گیری‌های سیاسی معمولاً اختلاف نظر وجود دارد، بنیانگذاران انجمن برای دوری از شکاف و چنددستگی در داخل انجمن از موضع‌گیری و فعالیتهای سیاسی دوری می‌کردند. اگرچه دید بلند مدت، ساختن شخصیت فکری و اجتماعی و اعتقادی دانشجویان مسلمان بود تا اعضای آن در بستر مناسب اجتماعی برای فعالیتهای سیاسی هم آماده بشوند، همانطور که مهندس بازرگان در دفاعیات خودشان در سال ۴۳ در دادگاه نظامی از شکل‌گیری انجمن به عنوان مبدأ یک حرکت اجتماعی یاد می‌کنند. همزمان با روی کار آمدن دولت مصدق و همچنین انتخاب مهندس بازرگان در برخی پست‌های دولتی و همچنین نزدیکی فکری بنیانگذاران انجمن با راه مصدق به تدریج اعضای انجمن اسلامی را با حوزه فعالیت سیاسی آشنا کرد. با کودتای ۲۸ مرداد و آشنایی قبلی دکتر مصدق با مهندس بازرگان و کنار رفتن مصدق و کناره‌گیری مهندس بازرگان از مسئولیتهای اعضای انجمن‌های اسلامی به تدریج وارد فعالیتهای سیاسی نهضت مقاومت ملی می‌شوند.

عضوگیری در انجمن با توجه به هویت و کارکرد اسلامی انجمن به چه صورت بوده است و عموم افرادی که عضو انجمن می‌شدند دارای چه تیپ‌های شخصیتی و متعلق به کدام طبقه اجتماعی بودند؟

تمام افرادی که در آن سالها عضو انجمن اسلامی می‌شدند به صورت داوطلبانه عضو می‌شدند و به دلیل فضای نسبتاً باز دانشگاه‌ها افرادی که اعتقاد به اسلام نداشتند از سر اجبار یا زور وارد انجمن نمی‌شدند و می‌توانستند در نهادهای فکری خودشان فعالیت داشته باشند. به همین دلیل انجمن‌های اسلامی فضای مناسبی برای دانشجویان مسلمان بود تا زمینه‌های عقیدتی خود را قوی کنند و در بستر انجمن اسلامی شخصیت خود را انسجام ببخشند. به دلیل همین ویژگی انجمن، شاهد هستیم اعضای انجمن پس از فارغ‌التحصیلی دارای شخصیت‌های محکم و استواری بودند که حتی در سال‌های بعد و زمانی که دستگیر می‌شدند همچنان بر عقیده خود استوار می‌ماندند. در مورد نحوه عضوگیری چون انجمن تا قبل از کودتای ۲۸ مرداد به صورت مستقیم وارد فضای

سیاسی نمی‌شد. اگرچه دارای قرابت‌های فکری با دکتر مصدق بودند و همچنین مهندس بازرگان به عنوان شخصیتی تأثیرگذار در انجمن‌ها نیز با دولت وقت همکاری می‌کرد اما هیچ‌گاه نقش سیاسی به خود نگرفت. به همین دلیل کسانی عضو انجمن می‌شدند که دغدغه کار فرهنگی-اجتماعی مذهبی داشتند. اما بعد از کودتا و دستگیری مهندس بازرگان به تدریج عده‌ای از اعضای انجمن وارد فضای سیاسی شدند، به طوری که بعد از آزادی مهندس بازرگان سخنرانی برای ایشان در جشن عید فطر انجمن اسلامی دانشجویان در سال ۳۶ ترتیب داده می‌شود و اعضای انجمن اسلامی در فعالیت‌های سیاسی و جنبش دانشجویی دانشگاه حضور چشمگیری دارند. البته این نکته را باید در این دوره در نظر داشت که همچنان آن ویژگی اسلامی بودن انجمن و به تبع آن اعضای آن همچنان فعال بود و دانشجویان مسلمانی که دغدغه فعالیت سیاسی داشتند در جنبش دانشجویی و فعالیت سیاسی دانشگاه وارد می‌شدند.

ارتباط انجمن‌های اسلامی به عنوان یک نهاد مذهبی در دانشگاه با مرجعیت و در کل حوزه علمیه آن زمان به چه صورت بود؟

رابطه انجمن اسلامی با حوزه را شاید بتوان به دو دوره تقسیم کرد؛ دوره اول از زمان تأسیس انجمن تا سال‌های ۳۴، ۳۵ و دوره دوم از سال‌های ۳۵ به بعد. در دوره اول چون حوزه به بازسای درونی خود بعد از دوره‌ی اختناق زمان پهلوی اول پرداخته بود، کمتر به وقایع سیاسی آن زمان واکنش نشان می‌داد و همچنین چون نگرشی سنتی در آن زمان بر حوزه حکمفرما بود ارتباط و همکاری مهمی در آن دوران با دانشگاه شاهد نیستیم. اما در دوره دوم که از سال‌های ۳۵ به بعد است به تدریج ارتباط حوزه با انجمن بیشتر می‌شود. در این دوران شاهد همکاری شهید مطهری با انجمن اسلامی هستیم. عمده فعالیت شهید مطهری در کنار مهندس بازرگان و مرحوم طالقانی در این دوران تلاش برای پاسخگویی به سوالات نسل جوان مسلمان در دانشگاه بود. همچنین در این دوران شاهد حضور آیت‌الله طالقانی و شهید مطهری در اردوهای انجمن اسلامی نیز هستیم. به طور کلی در این دوران به دلیل تغییر نگرش حوزه نسبت به دانشگاه شاهد ارتباط نزدیکتر حوزه با انجمن‌های اسلامی هستیم.

تفاوت انجمن‌های اسلامی با سایر گروه‌های اسلامی مانند فداییان اسلام در آن زمان چه بود؟

انجمن اسلامی دانشجویان همواره تمام فعالیت‌های خود را متمرکز بر فعالیت‌های فرهنگی

اجتماعی می‌کردند و در مسائل سیاسی و مقابله با حکومت وارد نمی‌شدند در حالی که در آن زمان گروهایی مانند فداییان اسلام با گفتمان اسلام سنتی خود و داعیه اجرای شریعت وارد مسائل سیاسی شده بودند و دست بر ترور مخالفان فکری خود زده بودند. اما انجمن بر رسالت خود که علاوه بر خودسازی به آگاهی بخشی و اقدامات مسالمت‌آمیز تأکید داشت. اما بعد از ۱۵ خرداد، در دهه چهل و پنجاه که فعالان سیاسی مبارزه مسلحانه را انتخاب کرده بودند، اگرچه برخی از اعضای انجمن‌ها به آنها می‌پیوستند، اما انجمن به رسالت همیشگی خود و گسترش فعالیت خود می‌پرداخت.

زمانی که دکتر مصدق را حصر کردند، نهضت ملی، جنبش دانشجویی و نهادهایی که فعالیت داشتند چه اقدامی برای رفع حصر کردند؟ شما با توجه به تجربه‌ای که کسب کردید فکر می‌کنید که اون زمان برای رفع حصر چه کاری باید انجام می‌گرفت؟

دکتر مصدق در یک دادگاه نظامی فرمایشی محاکمه شد، در واقع دکتر مصدق در آن زمان در جایگاهی بود که بتواند از گفتمان و عملکرد خود دفاع کند و دادگاه نظامی را به یک دادگاه ضد شاه و کودتا تبدیل بکند و از نهضت ملی ایران، آرمانها و گفتمان و برنامه‌های آن دفاع کند. این سوابق در اسناد منتشر شده نهضت مقاومت ملی موجود است. وقتی شما این اسناد را می‌خوانید متوجه می‌شوید که این دفاعیات چقدر زنده بوده و فضایی وجود داشته که دکتر مصدق توانسته از خودش دفاع کند. ولی خوب چون دادگاه فرمایشی بوده، قرار بوده دکتر مصدق از جامعه جدا بشود، بعد از طی کردن دوران زندان تا پایان عمر در احمدآباد در حصر بودند.

ولی در مدتی که دکتر مصدق در حصر بود، نقش رهبری معنوی جنبش اجتماعی را داشت، با دکتر غلامحسین فرزندان و سایر اعضای خانواده و ... برخی پزشکان معالج خودشان به طور مستمر ارتباط داشتند؛ و از این طریق پیام می‌بردند و پیام می‌آوردند و در مقاطعی دکتر مصدق در این ارتباطها نقش کلیدی ایفا می‌کردند. از جمله در سال ۱۳۴۰ به هنگام تأسیس نهضت آزادی ایران فضا برای تشکیل نهضت مناسب نبود، برخی از رهبران جبهه‌ی ملی دوم خیلی موافق تشکیل نهضت نبودند، مهندس بازرگان نامه‌ای به دکتر مصدق نوشتند، دکتر مصدق جواب دادند، همین نامه و جواب دکتر مصدق که آن زمان به صورت نشریه‌ای تهیه و تکثیر و به طور وسیع در شهر تهران پخش شد باعث شد خیلی از این مخالفانها فروکش کند، آن لحن تأیید، هم شخص مهندس بازرگان و هم مجموعه‌ی کلمات و جملاتی که دکتر مصدق به کار بردند خیلی دقیق

بوده: «... کسانیکه هیچگاه منافع فردی و شخصی خود را بر مسائل اجتماعی اولویت ندادند...» بعضی از احزاب جبهه‌ی ملی مثل نیروی سوم حزبشان را منحل کردند و پیشنهاد دادند که بقیه‌ی احزاب هم منحل کنند که دکتر مصدق واکنش نشان داد که جبهه ملی باید متشکل از احزاب باشد.

فضای سیاسی و اجتماعی ما بعد از ۱۵ خرداد تا سال ۱۳۴۵ که ایشان فوت می‌کنند عملاً بسته بود و فضایی نبود که بتوان حرکت اجتماعی برای رفع حصر به وجود بیاید.

اما جامعه آگاه بود و همیشه ایشان را به عنوان رهبر معنوی پذیرفته بود یعنی راه مصدق را پذیرفته بود، همانطور که مهندس بازرگان در جلسه‌ی افتتاحیه نهضت آزادی گفتند «ما مسلمانیم، ایرانی هستیم و مصدقی هستیم» مصدقی هم یعنی اینکه ما راه مصدق را دنبال می‌کنیم نه اینکه شخص پرست باشیم، راه مصدق یعنی همان بحث آزادی، دموکراسی، حقوق بشر، استقلال و جلوگیری از استیلای بیگانگان.

بنابراین این مباحثی که امروز در جامعه ما مطرح هست، آن زمان اصلاً قابل طرح نبوده چرا که فضای جامعه بسته و با اختناق روبرو بوده است.

البته از سال ۳۹ تا ۴۱ یک نقطه‌ی عطفی است برای جنبش دانشجویی ما، نه تنها در سراسر دانشگاه‌های ایران بلکه حمایت جنبش جهانی دانشجویی از جنبش دانشجویی ایران. نمایندگان-کوسک (COSEK) دبیرخانه سازمان بین‌المللی دانشجویان ضمن بازدید از ایران و جمع‌آوری اطلاعات، دو نشریه‌ی کلیدی راجع به معرفی جنبش دانشجویی ایران تهیه و منتشر کردند. بنابراین جنبش دانشجویی ما در سال ۴۰ در سطح جهانی مطرح شده، ۱۶ آذر که تا آن موقع فقط در تهران برگزار می‌شد در سطح جهانی به عنوان "روز دانشجو" نامگذاری شد و با جنبش دانشجویی جهان پیوند خورد، بعد از سال ۴۱ زیرساخت‌های فرهنگی و اجتماعی انجمن‌های اسلامی دانشجویی در اروپا و آمریکا تدریجاً شکل گرفت. بنابراین یک سازمان گسترده‌ای در اروپا و آمریکا و خاورمیانه به وجود می‌آید. در همین زمان دکتر چمران در لبنان هستند، در ایران هم فعالیت‌های دانشجویی توسعه پیدا کرده و همه‌ی اینها باعث شده تا به رغم فضای بسته‌ی سیاسی، فرهنگ روشنفکری دینی گسترش پیدا می‌کند. بنابراین به رغم این که بعد از ۱۵ خرداد جامعه خفقان می‌شود اما جنبش دانشجویی و جنبش اجتماعی ما در عرصه‌ی عمومی حضور دارد و در حال رشد است. با این اوصاف در سالهای ۴۳ دکتر شریعتی از خارج برمی‌گردد، در مشهد کلاس‌هایشان در دانشگاه

مورد استقبال قرار می‌گیرد، حسینیه‌ی ارشاد در تهران تأسیس می‌شود و به تدریج ابتدا مرحوم مطهری، مهندس بازرگان و جمعی دیگر در آنجا سخنرانی می‌کنند، به تدریج با شناسایی دکتر شریعتی از ایشان دعوت می‌کنند، و کلاس‌ها و سخنرانی‌های دکتر شریعتی که از سال ۴۷ آغاز شد سکوی پرشی می‌شود برای یک ادبیات جدید و ارتباط با جنبش دانشجویی، در این زمان در کلاس‌های حسینیه ارشاد با ۴۰۰۰ تا ۵۰۰۰ دانشجو ثبت نام می‌کردند. به طوری که تمام سالن‌های بالا و پائین پر می‌شد، دکتر شریعتی ۳ تا ۴ ساعت سخنرانی می‌کرد، همه می‌خکوب می‌شدند، اصلاً فضای تازه‌ای به وجود آمد، این سخنرانی‌ها بلافاصله تکثیر و چاپ می‌شد، انتشار این سخنرانی‌ها از سال ۴۷ به بعد هم در دانشگاه‌های داخل هم در دانشگاه‌های خارج فضای فکری دانشجویی را دگرگون کرد.

۱۵ خرداد نهضت روحانیون، گسترش حرکت‌های اجتماعی، تبعید آیت‌الله خمینی به خارج از کشور، ارتباط آیت‌الله خمینی با مبارزات خارج از کشور، شرایطی به وجود می‌آورد که جنبش دانشجویی ما در انجمن‌ها که دیگر گسترش هم پیدا کرده، نه فقط در دانشگاه تهران در دانشگاه امیرکبیر، دانشگاه شریف، دانشگاه‌های اصفهان، تبریز، مشهد، اهواز، آبادان، شیراز و ... مجموعه‌ی این جنبش دانشجویی بتواند به عنوان یک قدرت اجتماعی در تحولات بعدی جامعه نقش ایفا کند. به رغم ضربه‌ی سنگینی که در پی تغییر مواضع ایدولوژیکی به مبارزات مسلحانه در سال ۵۴ وارد می‌شود، و در نتیجه آن شوک سختی هم به دانشگاه و هم به بازار وارد می‌کند؛ ولی چون بدنه‌ی جامعه و جنبش اجتماعی تقویت شده بود، جنبش اجتماعی مستقل از مبارزات مسلحانه مسیر خود را ادامه می‌دهد، در دهه‌ی ۴۰ و ۵۰ اگر شما تاریخچه‌ی انجمن‌ها را دنبال کنید، می‌بینید جنبش دانشجویی پایه‌اصلی و یکی از بسترهای عضوگیری جنبش اجتماعی ایران؛ مجاهدین خلق اولیه و چریکهای فدایی خلق همین دانشگاه‌ها هستند.

اختلافاتی که بین گروه‌های مختلف دانشجویان به وجود می‌آید، برای مبارزات مشکل ایجاد نمی‌کرد؟
کدام اختلاف؟

همینکه به طور کلی یک عده موافق مبارزات مسلحانه باشند و یکسری روش دیگری را
پسندند؟

آن زمان هیچکس مخالف مبارزه مسلحانه نبود، بعد از ۱۵ خرداد گفتمان جهانی برای تحول،

انقلاب بود، یکسری چپ‌روی‌هایی داشتند، مثلاً سال ۵۰ که ما از اوین به قزل‌قلعه منتقل شدیم یک مدتی با جمعی از مجاهدین خلق اولیه آنجا بودیم، جوان‌های مجاهدین می‌گفتند هر کسی اسلحه نداشته باشد، خائن است. پس دکتر شریعتی هم خائن است! این چپ‌روی‌ها خیلی گذرا بود، چرا که مدتی بعد شاهد بودند افرادی که در خارج و داخل در حال جذب شدن هستند عموماً از شاگردان کلاس‌های حسینیه ارشادند.

اختلافات بین شهید مطهری و دکتر شریعتی چطور؟

آنها اختلافات فکری داشتند و به مسئله‌ی انقلاب مربوط نمی‌شد.

به هر حال همین اختلافات فکری بین دانشجویان تفرقه ایجاد نمی‌کرد؟

من به یاد ندارم مسئله‌ی خاصی ایجاد شده باشد، قبل از انقلاب یکی از روحانیون مرتجع علیه حسینیه ارشاد و دکتر شریعتی مطالبی نوشت که مهندس بازرگان و مرحوم مطهری می‌خواستند از دکتر شریعتی دفاع بکنند. منتها انتظار اینکه مهندس بازرگان و شهید مطهری در بست از تمامی افکار و مواضع دکتر شریعتی دفاع کنند واقع بینانه نبود، لحن نامه‌های آنها دفاع از شریعتی بوده ولی خوب طبیعتاً مواردی بوده است که ممکن است نظرات مهندس بازرگان و شهید مطهری با دکتر شریعتی موافق نبوده باشند، ولی به هیچ وجه ما نمی‌توانیم نقش دکتر شریعتی را در آموزش نسل جوان و مطرح کردن ادبیاتی که نسل جوان را از ادبیات مارکسیسم جدا کرده نادیده بگیریم و انکار کنیم.

در گذشته فضای دانشگاه‌ها به دلیل استقلالشان مانند جامعه بسته نبود

۱

سرویس سیاسی: حدود ساعت هفت عصر دوشنبه بود که همراه سردبیر نشریه به دنبال آدرسی در حوالی حسینیه ارشاد بودیم تا به دیدار نخستین شهردار بعد از انقلاب پایتخت برویم. وقتی به خانه مهندس رسیدیم، با استقبال گرم او مواجه شدیم و محبت نصایح پدران اش. از حال این روزهای دانشجویان گفتیم و توصیه‌های او را شنیدیم. از روزهای دانشجوییش در دانشکده فنی دانشگاه تهران گفت و تأثیری که از اساتیدی مثل مهندس مهدی بازرگان و آیت الله طالقانی گرفته بود. از انجمن‌های اسلامی گفت و نهضت آزادی، از فعالیت احزاب گفت و ضرورت بازگشت به قرآن. نتیجه این گپ و گفت دوستانه چیزی شد که اکنون در برابر دیدگان شماست.

اگر اجازه بدهید، سوالات را از خودتان شروع کنیم. فعالیت‌های اجتماعی و سیاسی را به صورت جدی از چه دوره‌ای و چه سنی آغاز کردید؟

اتفاقاً فعالیت‌های اجتماعی خودم را از دوران دبستان شروع کردم. یعنی فرصت خاصی داشتم که با زبان عربی، قرآن و معارف دینی آشنا بشوم و طبیعی است که وقتی در سال ۳۵ وارد دانشکده فنی دانشگاه تهران شدم، به عضویت انجمن اسلامی دانشجویان درآمدم و از همان دوران فعالیت‌های اجتماعی من به صورت وسیع‌تر آغاز شد.

سال‌های ۳۵ تا ۴۰ که دانشجوی دانشکده فنی بودم، فرصتی بود تا هم با افکار و اندیشه‌های مهندس بازرگان - که استاد ما هم بود- و هم با شرکت در جلسات تفسیر قرآن آیت الله طالقانی در مسجد هدایت، با نگاه نو و علمی ایشان در باب قرآن و تفسیر آن، آشنا بشوم. همین نگاه آیت الله طالقانی باعث می‌شد که بتوانند ارتباط خوبی با نسل جوان و دانشجو برقرار کنند. در آن سال‌ها جلسات سخنرانی نیز در انجمن اسلامی دانشجویان برقرار بود که باعث آشنایی بیشتر ما با انواع مسائل فرهنگی و اجتماعی می‌شد. از سال ۳۵ که شهید مطهری از حوزه به تهران آمدند، ایشان هم برای سخنرانی به جلسات انجمن دعوت می‌شدند. آیت الله مطهری و آیت الله طالقانی در خلال همین ارتباط و تعامل دوطرفه بود که به آن جایگاه مردمی دست

^۱ گفتگوی تفصیلی محمد توسلی با نشریه دانشجویی «ماهنامه فرهنگی، اجتماعی، سیاسی آبگون» دانشگاه علامه طباطبایی - مهر ماه ۹۳

پیدا کردند. هم دانشجویان از آن‌ها تاثیر می‌گرفتند و هم آن‌ها از دانشجویان. آن سال‌ها برای همه اعضای انجمن اسلامی دانشجویان بسیار سازنده بودند و آن‌ها ضمن آشنایی با کار جمعی و برقراری ارتباط با جامعه، به مبانی فکری و اعتقادی خودشان نیز شکل دادند. شکل‌گیری درست شخصیت فرهنگی و اجتماعی دانشجو به او اجازه می‌داد تا در مقاطع بعدی بتواند فعالیت سیاسی موثری داشته باشد. بعد از شهریور ۱۳۲۰، انجمن‌های اسلامی بستری بودند برای تربیت نسل‌هایی که بعد از آشنایی با آن فرهنگ، این ظرفیت را پیدا کردند که تا آخر عمر بایستند و با وجود همه مشکلات به فعالیت‌ها و تلاش خودشان ادامه بدهند مانند مرحوم مهندس عزت‌الله سحابی که تا آخر عمر در راستای فکر و اندیشه خودشان فعالیت کردند یا دکتر ابراهیم یزدی که در برابر تمام مشکلات مقاومت کردند و می‌کنند.

بدنه انجمن‌های اسلامی دانشجویان محیطی بود برای تربیت نیرو و کادر. خود ما حتی در خارج از کشور نیز این بستر را بدون اینکه کسی این دستور را به ما داده باشد ایجاد کردیم. فکرایجاد گروه فارسی زبان اتحادیه انجمن‌های اسلامی دانشجویان در اروپا (UMSO) در سال ۴۱ مطرح و به تدریج در سال ۴۵ تاسیس شد که بنده نیز از جمله افراد آغازگر آن بودم. دکتر مهدی بهادری نژاد، مرحوم دکتر چمران، دکتر یزدی و ...، انجمن اسلامی دانشجویان در آمریکا و کانادا را در سال ۴۱ پایه‌گذاری کردند و تمام این انجمن‌ها نقش قابل توجهی در تربیت نیروی انسانی تا پیروزی انقلاب داشتند؛ به طوری که بسیاری از وزرا و مدیران پس از انقلاب خروجی همین انجمن‌های اسلامی خارج از کشور بودند.

بنابراین شخصیت دانشجویان در انجمن‌های اسلامی جوری ساخته می‌شد که بعدها بتوانند در عرصه عمومی منشأ خدمات فرهنگی، اجتماعی و سیاسی باشند.

در سال ۳۵ که وارد دانشگاه شدید، فضایی که پس از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ به وجود آمده بود را چگونه دیدید؟

فضای اجتماعی بعد از کودتای ۲۸ مرداد کاملاً بسته شده بود. رخداد ۱۶ آذر سال ۳۲ هم برای جنبش دانشجویی حادثه سنگینی بود. ابتدا فرماندار نظامی و بعدها که ساواک تشکیل شد، ساواک به طور مرتب با برنامه‌های ۱۶ آذر هر سال برخورد می‌کردند. نیروهای چپ و حزب توده در آن سال‌ها حضور پررنگ تری در فضای روشنفکری داشتند و نیروهای ملی نیز پس از تشکیل جبهه ملی در دانشگاه فعال بودند. اعضای انجمن‌های اسلامی نیز در زمینه‌های اجتماعی

و سیاسی فعال بودند ولی این فعالیت‌ها طبیعتاً در آن سال‌ها محدودتر بود. نکته مهمی که باید در مورد آن سال‌ها در نظر داشت این است که مدیریت دانشگاه به طور نسبی مستقل بود و افرادی مثل دکتر سیاسی و دکتر فرهاد رئیس دانشگاه بودند که در مقاطع حساس در مقابل تصمیماتی که رژیم شاه می‌گرفت، ایستادگی می‌کردند. اعضای هیئت علمی دانشگاه‌ها هم به لحاظ علمی در سطح بالایی قرار داشتند و هم به لحاظ اجتماعی افراد مستقلی بودند مثل مهندس خلیلی، مهندس حسینی، مهندس بازرگان، دکتر سحابی و... چنین اساتیدی که فکر ملی داشتند و به آزادی معتقد بودند کاملاً در سطح دانشگاه حضور داشتند و فضای دانشگاه طوری بود که هنگام بازگشت دانشجویانی که به خاطر فعالیت‌های اجتماعی بازداشت و زندانی می‌شدند - البته آن زمان زندان‌ها کوتاه مدت؛ یک یا دو ماهه بود - هیچگونه واکنش منفی در دانشکده‌ها وجود نداشت بلکه حتی مورد استقبال هم قرار می‌گرفتند و به تحصیلشان ادامه می‌دادند. نمونه و شاهد زنده این مسئله دکتر عباس شیبانی است که شش یا هفت بار بازداشت شد ولی بالاخره از دانشکده علوم پزشکی دانشگاه تهران فارغ التحصیل شد. به طور کلی با اینکه فضای جامعه بسته بود ولی فضای دانشگاه‌ها به دلیل استقلال نسبی شان وضع نسبتاً خوبی داشتند.

مثلاً در سال ۳۳ و بعد از کودتای ۲۸ مرداد که قرارداد کنسرسیوم مطرح بود، تعدادی از اساتید دانشگاه نامه اعتراض نوشتند و به دنبال انتشار این نامه، ۱۲ نفر از استادانی که آن را امضا کرده بودند، از دانشگاه تهران اخراج شدند که ۱۱ نفر از آن‌ها شرکتی را برای کار و اداره زندگیشان تاسیس کردند به نام "یاد" یعنی یازده استاد دانشگاه. دکتر سیاسی که رئیس وقت دانشگاه تهران بود، از این افراد حمایت کرد و این چند نفر بالاخره به دانشگاه بازگشتند. یا در حادثه اول بهمن سال ۴۰ که طی آن کماندوها به دانشگاه حمله کردند و دلیل اصلی این حمله، ضربه زدن به دولت دکتر امینی بود؛ خود من نیز در دانشگاه حضور داشتم و در آخرین لحظات از بین بخشی از نرده‌های پشت دانشکده داروسازی که باز بودند، از دانشگاه خارج شدم و از درگیری در این حمله مغول وار رهایی پیدا کردم. هنگامی که این حمله به وقوع پیوست، دکتر فرهاد رئیس دانشگاه تهران که در ساختمان چاپخانه دانشگاه که مشرف بر تمام حوادث بود، اطلاعیه‌ای تاریخی را منتشر و اعلام کرد که ما شاهد حمله بدون مجوز به دانشگاه و ضرب و شتم دانشجویان و اساتید دانشگاه و تخریب تاسیسات و آزمایشگاه‌ها بودیم و تا موقعی که به

این حادثه رسیدگی نشود، ما به کارمان ادامه نخواهیم داد و خودشان نیز استعفا کردند. یعنی مدیریت دانشگاه‌ها در چنین وضعی بودند و شخصیتی مستقل داشتند و به رغم وجود فضای سرکوب در جامعه، دانشگاه‌ها به طور نسبی از آرامش و ثبات و آزادی خوبی برخوردار بودند که به دانشجویان اجازه فعالیت می‌داد. البته در سال‌های ۳۹، ۴۰ و ۴۱ فضا شروع به تغییر می‌کند و فعالیت‌های دانشجویی به اوج خود می‌رسند. به نظر من وجود چنین فضایی در دانشگاه‌ها، البته قانونمند، می‌تواند امروز هم زمینه‌های رشد و پویایی و تربیت دانشجویان را در دوران دانشجویی فراهم کند.

در آن دوران جریانی به جز ملی‌گرایان و توده‌ای‌ها در دانشگاه وجود نداشت؟ جریانی که یا مخالف این دو باشد یا طرفدار سلطنت باشد؟

حداقل من به یاد نمی‌آورم. ممکن بود عده‌ای سلطنت طلب هم باشند ولی یک جریان فکری متشکل که از رژیم شاه حمایت کند مطلقاً در دانشگاه وجود نداشت. جریان‌های اصلی، جریان‌ها چپ به خصوص حزب توده و بعدها سایر انشعابات مارکسیست‌ها و جریان ملی‌گرایان بودند. جریان ملی‌گرایان از دهه ۳۰ و با تشکیل حزب ایران به وجود آمد و در دوران دکتر مصدق تقویت شد. پس از کودتای ۲۸ مرداد و با تشکیل نهضت مقاومت ملی، شاخه‌های دانشجویی نهضت در دانشگاه‌ها فعال شدند و در سال ۳۹ که جبهه ملی دوم تشکیل شد، حضور ملی‌گرایان در دانشگاه پررنگ‌تر شد و آن‌ها نقش بسیار موثری در جنبش دانشجویی ایفا کردند. انجمن‌های اسلامی به طور مستقیم وارد مسائل سیاسی نمی‌شدند ولی عموم اعضای آن‌ها، وارد فعالیت‌های سیاسی می‌شدند. خود من هم پس از تشکیل جبهه ملی دوم، عضو آن بودم و در برنامه‌ها همکاری داشتم.

نهضت آزادی ایران در بدو تاسیسش در اردیبهشت سال ۴۰ با چه مشکلاتی مواجه بود؟

پاسخ به این سوال، فرصت زیادی می‌طلبد ولی اگر بخواهم خلاصه بگویم، موسسان نهضت آزادی ایران کسانی بودند که کار فرهنگی، اجتماعی خودشان را از شهریور ۲۰ آغاز کرده بودند. مهندس بازرگان، آیت‌الله طالقانی، دکتر سحابی از جمله کسانی بودند که از شهریور ۲۰ تا اردیبهشت ۴۰ عمدتاً کار فرهنگی و اجتماعی کرده بودند و به نهادهای مدنی شکل داده بودند، در نهضت ملی ایران با دکتر مصدق همکاری کرده بودند و بعد از کودتای ۲۸ مرداد و بین سال‌های ۳۲ تا ۳۹ اجباراً و براساس ضرورت‌ها وارد عرصه سیاسی در نهضت مقاومت ملی شده

بودند. فرماندهی نظامی و بعداً ساواک با نهضت مقاومت ملی برخورد سنگینی کردند و فعالیت نهضت از سال های ۳۵ و ۳۶ عملاً بسیار محدود شده بود. البته اقلیتی از کادرهای نهضت مقاومت ملی با تهیه و انتشار بیانیه و تحلیل به فعالیت ادامه دادند که عمدتاً اعضای سابق انجمن های اسلامی دانشجویان بودند. همین افراد بودند که با تحلیل شرایط سیاسی آن روز با دعوت از رهبران جبهه ملی زمینه تشکیل جبهه ملی دوم را در سال ۳۹ فراهم کردند. این کادرهای نهضت مقاومت ملی نگاه تحلیلی متفاوتی با رهبران جبهه ملی دوم، به ویژه در برخورد با دکتر امینی، داشتند. به دلایل دیگری که در سوابق تاریخی گفته شده است از جمله برای هویت تشکیلاتی بخشیدن به فعالان سیاسی مسلمان، نهضت آزادی ایران در اردیبهشت سال ۴۰ تاسیس شد. در بدو تاسیس، نهضت آزادی مشکل چندانی نداشت. باشگاهی در خیابان فلسطین - کاخ سابق - داشت و جلسات و برنامه هایی اجرا می کرد. بعدها شاه که به امینی اعتماد نداشت و می خواست خودش برنامه های آمریکا را اجرا کند، مجبور به بستن کامل فضای سیاسی شد. باشگاه جبهه ملی در خیابان فخرآباد و باشگاه نهضت آزادی نیز بسته شد. در بهمن سال ۴۱ که رفراندوم ۶ ماده ای شاه برگزار شد در پی انتشار بیانیه تحلیلی نهضت آزادی در مخالفت با آن برنامه، با عنوان "ایران در آستانه یک انقلاب بزرگ (!) و برگرداندن تاریخ خود"، همه رهبران و فعالان نهضت بازداشت و در دادگاه نظامی محاکمه و به ۳ تا ۱۰ سال حبس محکوم شدند. بعد از ورود روحانیت به عرصه سیاسی و سرکوب قیام ۱۵ خرداد، فضای سیاسی آنقدر بسته شد که عملاً فعالیت های قانونی از جمله فعالیت نهضت آزادی در داخل کشور متوقف شد.

ادامه فعالیت های سیاسی به چه صورت بوده است؟

در دهه چهل با الهام از گفتمان جهانی برای تحول در شرایط سرکوب مبارزات مسلحانه جایگزین مبارزات سیاسی شد. مجموعه این اقدامات مسلحانه تا سال ۵۴، که توسط ساواک سرکوب می شد، ادامه پیدا کرد. اما به رغم سرکوب مبارزات مسلحانه، جنبش اجتماعی ایران بعد از سال ۵۴ ادامه یافت. زمینه های مبارزات ملت ایران از انقلاب مشروطه، نهضت ملی ایران، قیام ۱۵ خرداد و همچنین نقش روشنفکران دینی از جمله دکتر شریعتی و روحانیت مبارز در زنده نگه داشتن جنبش اجتماعی موثر بودند. مجموعه این عوامل، زمینه های پیروزی انقلاب در بهمن ۵۷ را فراهم کردند. البته هریک از این موارد نیاز به صرف ساعت ها وقت برای باز کردن بحث و توضیح لازم دارد.

درمورد شروع عضویتان ابتدا در انجمن اسلامی دانشجویان و سپس در نهضت آزادی

بگویید.

همانطور که قبلاً اشاره شد، در دوران ابتدایی با قرآن آشنا شده بودم؛ بنابراین به طور طبیعی در دوران دانشگاه جذب فعالیت انجمن اسلامی دانشجویان شدم. البته فضای دانشکده فنی هم بی تاثیر نبود. بعد از سال ۳۹ که فضای سیاسی کمی بازتر و جبهه ملی دوم تشکیل شد، در فعالیت های سیاسی نیز حضور داشتم. طبیعی است که با تاسیس نهضت آزادی و انتشار مرامنامه و برنامه ها، همراه غالب فعالان سیاسی مسلمان و اعضای انجمن اسلامی دانشجویان به عضویت نهضت درآمدم و تا مهر سال ۴۱ که برای ادامه تحصیل در مقطع دکتری به خارج از کشور رفتم با نهضت به ویژه شاخه دانشجویی آن فعالیت داشتم. البته در خارج از کشور هم در این راستا به وظیفه اجتماعی و دینی خود در اروپا و سپس آمریکا، و بعد در منطقه خاورمیانه تا سال ۴۶ که به ایران برگشتم، و تا امروز هم کما کان دنبال کرده ام.

با توجه به توصیفی که از انجمن های اسلامی دانشجویان و جنبش دانشجویی ارائه کردید، به نظر شما چه اتفاقی افتاد که به اینجا رسیدیم؟ چرا وضع انجمن ها اینگونه است؟

بررسی روند سیر تحولات جنبش دانشجویی و انجمن های اسلامی دانشجویان به طور خاص، وقت زیادی می طلبد. جامعه دانشجویان نمونه معرف جامعه ایران است چون هر دانشجویی از نقطه جغرافیایی، طبقه و فرهنگی خاص می آید. بنابراین دانشگاه ها از لحاظ آماری منعکس کننده مطالبات عمومی جامعه هستند. مثلاً در فاصله سال های ۴۸ تا ۵۲ برای کلاس های دکتر شریعتی در حسینیه ارشاد بیش از ۴ یا ۵ هزار نفر دانشجو ثبت نام می کردند؛ به خاطر دارم که حتی بعد از سه، چهار ساعت گوش دادن به سخنرانی دکتر، حاضرین در جلسه خسته نمی شدند و کلاس ها را با عشق و علاقه دنبال می کردند و برنامه هایی مثل این، بستری بودند برای تربیت نسلی که در پیروزی انقلاب نقشی تعیین کننده داشت.

جنبش دانشجویی ما بعد از انقلاب، چند دوره خاص را طی کرده است. در دهه ۶۰، انجمن های اسلامی دانشجویان که از آرمان های انقلاب حمایت کرده بودند، در مقابل جریانات دانشجویی که با انقلاب موافق نبودند چون شاخه دانشجویی مجاهدین خلق، فداییان خلق و ... جبهه گیری داشتند و برای دفاع از انقلاب احساس مسئولیت کردند و به حمایت از نظام پرداختند و به مسئولین نظام نزدیک شدند. در این دوره، انجمن ها و فعالان دانشجویی که قبلاً مستقل

بودند، عملاً به جریان حاکمیت وابسته شدند.

از شهریور ۵۹ تا تیر و مرداد ۶۷ که جنگ تحمیلی هم جریان داشت، دانشگاه‌ها در تقویت جبهه‌های جنگ نقش ویژه‌ای ایفا کردند و انجمن‌ها در این دوره هم ویژگی‌های خاصی داشتند. انجمن‌ها پس از جنگ حال و هوای جدیدی پیدا کردند. نسل جدیدی که به دانشگاه آمد، نماینده مطالبات جدید جامعه بود. جامعه‌ای که حس می‌کرد به مطالباتی که انقلاب برایشان مطرح کرده، دست نیافته است. در این دوره، انجمن‌ها به تدریج ساز استقلال از نظام و مسئولان را کوک کردند و برنامه‌های مستقل تری را - اگرچه با همان ساختار سابق تحکیم وحدتی - پی گرفتند. این جریان از اواخر سال ۶۸ آغاز شد و تا سال ۷۶ ادامه یافت. این دوره در واقع دوره بازیابی جنبش دانشجویی در قالب انجمن‌های اسلامی بود که مطالبات و انجمن‌های مستقل تر، از آثار آن بود.

جنبش دانشجویی در دوم خرداد سال ۷۶ هم نقش مهمی ایفا کرد تا سیدمحمد خاتمی که منادی همان مطالبات جریان اصلاح طلبی پس از انقلاب بود، برخلاف پیش بینی‌ها بتواند بر مسند ریاست جمهوری تکیه بزند.

در طول هشت سال دولت اصلاحات، جنبش دانشجویی تجربه جدیدی را دنبال کرد که به نظر بنده به خروج از حالت تعادل، چپ روی‌های بی‌مورد و خروج از جایگاه جنبش دانشجویی انجامید. البته باید اضافه کنم که در این دوران فقط انجمن‌های اسلامی که با تحکیم وحدت هماهنگ بودند، امکان فعالیت داشتند و سایر گرایش‌های فکری حضور رسمی در جنبش دانشجویی نداشتند. در نتیجه گروه‌هایی که از لحاظ فکری با سابقه انجمن‌های اسلامی سازگاری نداشتند و چون فضایی برای فعالیت نداشتند، وارد انجمن‌های اسلامی دانشجویان شدند. به نظر من همین اجازه ورود به افرادی که هویت دینی نداشتند، باعث شد که انجمن‌های اسلامی دانشجویان نتوانند خط مشی و راهبرد تاریخی خود را حفظ کنند و بستری برای تربیت فرهنگی و اجتماعی دانشجویان قبل از ورود به عرصه سیاسی باشند. در چنین شرایطی مطالباتی مطرح شد که از وسع و جایگاه انجمن‌های اسلامی دانشجویی - نهادهایی قانونی که در دانشگاه فعالیت می‌کنند - خارج بود. مطرح شدن مسائلی مانند عبور از قانون اساسی و عبور از خاتمی، از جمله آفت‌هایی بود که جنبش دانشجویی ما در آن دوران تجربه کرد و ضربه سنگینی بر ساختار جنبش دانشجویی وارد شد. انجمن‌های اسلامی و انجمن‌های صنفی با هر عنوانی که در چهارچوب

قانون در دانشگاه تاسیس می شوند، در اولین گام باید ملتزم به قانون باشند. اگر این التزام وجود داشته باشد، جنبش دانشجویی حق دارد که در چهارچوب همان قوانین، اظهار نظر کند و از مقامات مسئول انتقاد کند. خود قانون این حق را برای انجمن ها و نهادهای صنفی قائل شده است. ولی وقتی یک انجمن شعارهای رادیکال و خارج از قانون را مطرح کند، طبیعی است که مسئولین دانشگاه نمی توانند آن را تحمل کنند و عرصه را بر کلیه فعالیت های دانشجویی تنگ می کنند. در نتیجه دود چنین تندروری هایی به چشم همه دانشجویانی که تمایل به فعالیت های دانشجویی، صنفی، فرهنگی، هنری و اجتماعی دارند می رود و فرصت شکل گیری و رشد شخصیت اجتماعی سالم را از آنان می گیرد.

البته باید از مسئولین وزارت علوم و دانشگاه ها در دوران اصلاحات به نیکی یاد شود. در این دوران، اوج شکوفایی فعالیت های دانشجویی را شاهد بودیم که زمینه های رشد و بالندگی علمی و فعالیت های دانشجویی در دانشگاه ها را فراهم کرد. شکل گیری بیش از سه هزار تشکل و نهاد مدنی، تعداد بالای نشریات دانشجویی و بسترسازی های زیادی که برای فعالیت های دانشجویی انجام شد، از دستاوردهای دولت اصلاحات محسوب می شود.

از سال ۸۴ تا ۹۲، فشار بر دانشگاه ها تشدید شد و فضا برای فعالیت ها تنگ تر. البته شرایط از سال ۸۸ به دلیل تحولاتی که در عرصه عمومی رخ داد، سخت تر هم شد.

بعد از سال ۹۲، رئیس جمهور و وزرای دولت یازدهم تلاش کرده اند تا فضای دانشگاه ها را بهبود ببخشند. کارهای خوبی نیز در همین زمینه انجام شده است ولی هنوز فاصله زیادی با آنچه که باید باشد داریم. البته موانعی نیز در راه دولت یازدهم وجود دارد که نمونه آن استیضاح و برکناری شخصیتی شایسته چون دکتر فرجی دانا از مدیرست وزارت علوم و آموزش عالی است. انتظار می رود که دکتر نجفی بتواند زمینه ها و بسترهای لازم را برای پویایی بیشتر انجمن های اسلامی دانشجویان به طور خاص و به طور عام، مجموعه فعالیت های دانشجویی، انجمن های صنفی و مجموعه فعالیت هایی که دانشجویان مایلند در چهارچوب قانون به آن ها بپردازند، فراهم کند.

- از مهندس بازرگان و آیت الله طالقانی گفتید. یکی از اولین و مهمترین مواردی که این بزرگان روی آن تاکید می کنند، مسئله بازگشت به قرآن است. شعاری که متأسفانه امروز توسط بنیادگرایان و گروه هایی تروریستی مثل داعش نیز مطرح می شود. تفاوت بازگشت به قرآن

مهندس بازگان و مرحوم طالقانی با شعارهایی که بنیادگرایان می دهند، در چیست؟ سوال بسیار خوبی است. اتفاقاً امروز هم باید تفکر بازگشت به قرآن مطرح شود و ضرورت بازگشت به قرآن، امروز بیشتر از شهریور ۲۰ مطرح است. وقتی در شهریورماه سال ۲۰ مرحوم آیت الله طالقانی مفهوم بازگشت به قرآن را در اولین سرمقاله مجله دانش آموز مطرح کرد، استدلالش را بر پایه حدیثی از پیامبر (ص) بنا کرد. در بخشی از این حدیث آمده است «وقتی فضا اینقدر تیره و تاریک می شود که نمی توان حق و باطل را از هم تشخیص دهید، بایستی به قرآن بازگشت کنید». مهندس بازگان و آیت الله طالقانی به این دلیل بحث بازگشت به قرآن را مطرح کردند که فضای اعتقادی آن روزهای جامعه ما از پیرایه ها، خرافات و افکار شرک آلود آکنده شده بود و آن دو بزرگوار، راهکار را در بازگشت به سرچشمه زلال وحی می دیدند. وقتی همه به نام دین صحبت می کنند، باید برگردیم به سرچشمه و ببینیم قرآن چه می گوید و با استناد به آیات محکم قرآن، تمام موهومات و خرافات و پیرایه های تاریخی را کنار بزنیم تا به اندیشه توحیدی دست یابیم که زمینه آزادی و فلاح و رستگاری انسان را فراهم می کند. یکی از آیاتی که به آن استناد می شد و بعدها هم سرلوحه مرامنامه نهضت آزادی قرار گرفت، آیه شریفه «ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم» بود. تا تحولات فرهنگی، اجتماعی صورت نگیرد و نفوس انسان ها در جامعه تغییر نیابد، جامعه متحول نمی شود. پس راهکار تحول، فرهنگی اجتماعی است. به همین دلیل هم این بزرگان ابتدا وارد کار سیاسی نشدند. در دهه بیست فقط به کار فرهنگی، اجتماعی متمرکز شدند؛ که البته آن فعالیت ها تا آخر عمرشان هم ادامه داشت و همیشه هم باید ادامه داشته باشد. بعدها که زمینه ها تا حدودی فراهم شد و ضرورت هم وجود داشت، وارد سیاست شدند. نتیجه تحلیل تاریخی این بزرگان که ریشه مشکلات جامعه ما را در استبداد تاریخی، یعنی حکومت از بالا و رعیت بودن مردم می دیدند، بازگشت به قرآن بود. چون همین پیرایه ها و خرافات باعث به وجود آمدن و ادامه استبداد تاریخی شده بود. شاه ظلّ الله بود و مردم رعیت. راه مبارزه با ریشه های فرهنگ استبدادی، بازگشت به قرآن است. بازگشت به توحیدی که ضد شرک، ضد استبداد و به دنبال آزادی انسان است. آزادی از غل و زنجیرهایی که به نام دین یا ایدئولوژی به دست و پای انسان بسته می شوند و آزادی، اختیار و حق انتخاب را از او سلب می کنند. خداوند به روشنی در قرآن بیان کرده که انسان را آزاد و مختار آفریده و در همین راه آزادی است که انسان می تواند به خداوند تقرب پیدا کند و راه رشد و کمال را طی کند.

«اَنَا هَدِيْنَاهُ السَّبِيْلَ اَمَّا شَاكِرًا وَّ اَمَّا كَفُوْرًا» و «لَا اِكْرَاهُ فِی الدِّیْنِ» از آیات محکم قرآنی هستند. براساس آیات محکم قرآنی، انسان ها باید شهروند باشند، نه رعیت. آن ها باید حاکم بر سرنوشت خودشان باشند.

اگر بخواهیم نگاهی تاریخی به این مسئله داشته باشیم، هدف انقلاب مشروطه، محدود کردن قدرت مطلقه سلطنت و حاکم کردن قانون از طریق نمایندگان مردم بود. این مسئله در دوره نهضت ملی ایران و مرحوم دکتر مصدق نیز ادامه داشت. دکتر مصدق با هوشمندی خاصی تلاش کرد که در دوران کوتاه نهضت - علاوه بر ملی کردن صنعت نفت - بحث اصلاح قانون انتخابات و برگزاری انتخابات آزاد را مطرح کند و به حقوق شهروندی ایرانیان هويت ببخشد. به نظر من همه کسانی که در کودتای ۲۸ مرداد نقش داشتند و در ایجاد این گسست مهم در فرآیند گذار به دموکراسی مشارکت داشتند باید از ملت ایران عذرخواهی کنند. همین گفتمان در جریان انقلاب اسلامی نیز ادامه یافت. اصول فصل سوم، پنجم و هفتم قانون اساسی تبلور همین مطالبات تاریخی ملت ایران هستند. البته متأسفانه برخی از این اصول مغفول مانده اند. مثلاً در اصل ۵۶ قانون اساسی آمده است که «حاکمیت مطلق بر جهان و انسان از آن خداست و هم او، انسان را بر سرنوشت اجتماعی خویش حاکم ساخته است. هیچکس نمی تواند این حق الهی را از انسان سلب کند یا در خدمت منافع فرد یا گروهی خاص قرار دهد و ملت، این حق خداداد را از طرفی که در اصول بعد می آید اعمال می کند.» به نظر بنده، سایر اصول قانون اساسی باید در چهارچوب این اصل محکم تفسیر شوند.

بازگشت به قرآن نیازمند گفت و گو است. حالا که داعش هم ادعای بازگشت به قرآن را دارد، آیا حاضر است در یک محفل علمی به بحث در مورد آیات قرآنی بپردازد؟ کجای قرآن جنگ تهاجمی و کشور گشائی، اعمال خشونت عریان و بریدن سر غیر موافقان آمده است؟! معاویه نیز این چنین از قرآن سوء استفاده می کرد. در پاسخ حضرت علی (ع) فرمود که من قرآن ناطق هستم یعنی عقل انسان باید به قرآن بازگردد تا ببیند قرآن واقعا چه پیام های انسانی و اجتماعی دارد. نه تنها داعش، بلکه تمام گروه هایی که تفکر داعشی دارند هم باید به قرآن بازگشت کنند تا با آموزه های انسانی و رحمانی قرآن آشنا شوند و آنها را در مناسبات اجتماعی خود بکار بندند.

مهندس بازرگان در یکی از کتاب هایشان می نویسد که نتیجه ۲۵۰۰ سال استبداد این می شود که ما یک زندگی غیراجتماعی و غیردموکراتیک داریم و نمی توانیم دور هم جمع

شویم. حتی اگر بتوانیم این کار را بکنیم، بازهم یکدیگر را تحمل نمی‌کنیم و کارهای همدیگر را جلو نمی‌بریم. در مقابل، شما در یکی از مصاحبه‌هایتان در مورد مهندس بازرگان و دکتر سبحانی گفته‌اید که این دو بزرگوار حتی اگر در جلسات خود با موضوعی مخالفت داشتند، نظر مخالفشان را اعلام می‌کردند ولی بعد از به اجماع رسیدن روی موضوع، خودشان - با وجود مخالفت اولیه - مجری تصمیم می‌شدند. چرا چنین منش کار جمعی این روزها وجود ندارد؟ خیلی نباید ناامید بود. شرایط اجتماعی را با هر شاخصی که بسنجیم، از زمان انقلاب مشروطه و صد سال پیش تا حالا پیشرفت بسیاری داشته‌ایم. مثلاً برخورد احزاب با یکدیگر در زمان دکتر مصدق مملو از خشونت بود. تمام کسانی که در عرصه فعالیت‌های اجتماعی حضور داشتند، به تدریج تربیت شدند. چرا راه دور برویم، گفتمان اصلاحات که پس از انقلاب تا دهه ۶۰ عده معدودی آن را مطرح می‌کردند و نهضت آزادی منادی اصلی آن بود، در دهه‌های ۷۰ و ۸۰ گسترش پیدا کرده و جمع گسترده‌ای امروز همین گفتمان را مطرح می‌کنند. همین گفتمان در انتخابات دوم خرداد ۷۶ بیست میلیون، در انتخابات ۸۰ بیست و دو میلیون و در انتخابات ۹۲ هجده میلیون رای آورد. به رغم تمام مسائلی که جامعه ما بعد از سال ۸۸ تجربه کرد، مردم این هوشمندی را نشان دادند که در انتخابات شرکت کنند. بسیاری از کسانی که در گذشته رای نمی‌دادند، آمدند و رایشان را به صندوق‌ها ریختند. این‌ها نشان‌دهنده رشد است. سطح آگاهی در عرصه عمومی جامعه ما به رغم تمام محدودیت‌ها گسترش یافته است. این یک سرمایه اجتماعی است. هیچکس نمی‌تواند خلاف این آگاهی گسترده عرصه عمومی کاری بکند. تحولات اساسی در تاریخ اروپا بیش از چهار قرن طول کشیده است. نباید در مورد جامعه‌ای که تجربه‌اش در زمینه تلاش برای اصلاح جامعه حدود صد سال است بدبین بود. به نظر من ظرفیت‌های خوبی در جامعه ما وجود دارد. فرآیند گذار به دموکراسی در حال طی شدن است و آثار آن در متن جامعه قابل ارزیابی است. صبوری، خویشتنداری، عقلانیت و هوشمندی لازمه رسیدن به مطالبات جامعه هستند. صبر، تقوا و توکل سه کلیدواژه قرآنی هستند. صبر یعنی ایستادگی و تسلیم نشدن به خاطر اصول و ارزش‌هایمان، تقوا یعنی ترمزمان را از دست ندهیم و خلاف ارزش‌ها کاری نکنیم و توکل یعنی ایمان داشته باشیم که خداوند حاضر است و اراده‌اش بر قانون‌مندی جهان هستی حاکم. در مورد هر کدام از این کلیدواژه‌ها می‌توان ساعت‌ها صحبت کرد و آیات قرآن را مرور کرد. با استفاده از همین روش‌ها می‌توان انسان‌هایی تربیت

کرد که در مقابل فشارها تسلیم نشوند، بایستند و همیشه سربلند باشند. انسان هایی مثل مهندس سحابی که سال ها روی باورهای خودش ایستاد و در مقابل هر سختی و زندان و مصیبتی تسلیم نشد، تربیت شده همین مکتب هستند. امیدارم که نسل شما با قرآن آشنا شود، به آن بازگردد و این خصوصیات را پیدا کند. ان شاء الله.

گفتید که نباید ناامید بود و ما در راه رسیدن به دموکراسی هستیم. یکی از پیش نیازهای دموکراسی، وجود احزاب است. آیه شریفه «تعاونوا علی البرّ والتقوی» نیز - به گفته مفسران - ناظر بر همین موضوع است. روندی که مجلس شورای اسلامی در اصلاح قانون احزاب پیش گرفته را چگونه ارزیابی می کنید؟ آیا این روند می تواند وجود جامعه چندحزبی را تضمین کند؟

از زمان انقلاب مشروطه، دو تفکر عمده میان عالمان دینی مطرح شده است. یک طرف آخوند خراسانی و علامه نائینی هستند که هر دو از مراجع بزرگ آن دوران بودند و برداشت مردمسالار از قرآن داشتند و بر آزادی انسان، حاکمیت ملت و حاکمیت قانون تاکید داشتند. این موارد در آثار مکتوبشان کاملاً مشخص است. آیت الله طالقانی و مهندس بازرگان هم، چنین برداشتی از قرآن داشتند. کتاب پرتوی از قرآن طالقانی و مجموعه آثار مهندس بازرگان گواه این مدعا است. در طرف دیگر هم برداشتی بود که شیخ فضل الله نوری مطرح کرد و می گفت که وقتی ما قانون شریعت را داریم، دیگر نیازی به انتخابات و مجلس و امثالهم نداریم. افکار شیخ فضل الله را هم می توان در آثار آن مرحوم مطالعه کرد. کسانی که در آن زمان - به نظر بنده - این کج فکری را کردند که اگر شیخ فضل الله را اعدام کنند، تفکر او هم از بین می رود؛ اشتباه فاحشی را مرتکب شدند. زیرا امروز هم این تفکر در جامعه ما حضور دارد. برای نمونه برخی از نمایندگان در مجلس باور ندارند که در جامعه اسلامی باید حزب وجود داشته باشد. باور ندارند که در یک جامعه دموکراتیک که مردم باید در آن حاکم بر سرنوشت خودشان باشند، نهادهای مدنی، سازمان های مردم نهاد (سمن ها)، انجمن های صنفی، احزاب و رسانه ها نقش کلیدی و تعیین کننده دارند. طبیعی است که در غیاب احزاب و نهاد های مدنی آحاد مردم نمی توانند مستقیم با حاکمان ارتباط موثر برقرار کنند و گسست دولت - مردم پدید می آید. اگر قرار است مردم بر سرنوشت خودشان حاکم باشند و مسئولان را انتخاب کنند، لایه ای بین مردم و حاکمان لازم است. افراد باید وارد نهادهای مدنی بشوند، هم کار جمعی را یاد بگیرند و هم مطالبات

مردم را جمع بندی و منعکس کنند. احزاب باید تشکیل شوند تا افراد جامعه را جذب کنند، تربیت کنند، کادر بسازند و برنامه داشته باشند تا بتوانند در یک فرآیند دموکراتیک مسئولیت بپذیرند و بعد هم پاسخگو باشند. مطبوعات باید منعکس کننده افکار عمومی باشند تا مسئولین بدانند که مردم چگونه فکر می کنند. تجربه بشری به این ساز و کارها به عنوان لازمه یک جامعه دموکراتیک دست یافته است. جامعه ای که بخواهد توسعه پایدار داشته باشد، باید این سرمایه های اجتماعی را هم داشته باشد. بنابراین تسریع فرآیند گذار به دموکراسی، فقط از طریق تقویت این نهادهای مدنی امکان پذیر است. نویسندگان قانون اساسی هم به این ارزش های قرن بیستم و بیست و یک توجه کرده اند. در اصل ۲۶ قانون اساسی آمده است که «احزاب، جمعیت ها، انجمن های سیاسی و صنفی و انجمن های اسلامی یا اقلیتهای دینی شناخته شده آزادند، مشروط به این که اصول استقلال، آزادی، وحدت ملی، موازین اسلامی و اساس جمهوری اسلامی را نقض نکنند. هیچ کس را نمی توان از شرکت در آنها منع کرد یا به شرکت در یکی از آنها مجبور ساخت.» اصل ششم قانون احزاب هم ناظر بر همین بحث است. در این اصل آمده که احزاب علی الاطلاق آزادند و کمیسیون ماده ۱۰ احزاب باید برای آن ها پروانه صادر کند و در صورت ارتکاب تخلفی از سوی یک حزب براساس مواد ۱۶ و ۱۷، متخلف را به یک دادگاه صالح معرفی کند. دادگاه احزاب هم براساس اصل ۱۶۸ قانون اساسی باید عمومی، با حضور هیئت منصفه و علنی باشد. البته متأسفانه این قوانین به درستی رعایت نمی شوند. هنوز هیئت منصفه نداریم، هنوز جرم سیاسی در کشور ما تعریف نشده است و در این ۳۵ سال، فعالان سیاسی که التزام به قانون اساسی داشته و پایبند به اصول و آرمان های انقلاب بوده اند؛ در دادگاه های انقلاب و به عنوان جرم امنیتی مورد محاکمه قرار گرفته اند.

چون امروز جامعه ما متکثر است و آگاهی در آن توسعه پیدا کرده، هنگام مطرح شدن این اصلاحیه برای قانون احزاب، رسانه ها بلافاصله واکنش نشان دادند و در نهایت به دلیل تناقض های آشکاری که طرح پیشنهادی با اصول قانون اساسی در مجلس وجود داشت و همینطور مخالفت دولت یازدهم، بررسی این اصلاحیه به کمیسیون مشترک مجلس و دولت و وزارت کشور واگذار شد. امیدواریم اصول شناخته شده توسعه رعایت شوند و قانون مورد توجه قرار گیرد تا زمینه فعالیت آزد و قانونی احزاب فراهم شود و کشور به تعالی و توسعه پایدار دست یابد. انتخابات هم نشان داده که مردم نیز خواستار اصلاح رویه موجود هستند.

کارشناسان عدم توانایی فعالیت از سوی احزاب را به دو دلیل عمده جا نیفتادن فرهنگ
تحزب میان مردم و مانع تراشی دولت در راه فعالیت احزاب ربط می دهند. نظر شما در این
باره چیست؟

به نظر می رسد محدود کردن فعالیت احزاب از سوی برخی نتیجه همان اندیشه ای است
که به آن اشاره شد. کسانی که در دولت هستند و تفکری مشابه آخوند خراسانی و برداشتی مردم
سالارانه از دین و قرآن دارند، معتقدند که نهادهای مدنی و احزاب باید طبق قانون تشکیل بشوند.
آیات ۱۰۱ تا ۱۰۴ سوره آل عمران که شما هم به آن اشاره کردید، ویژگی های یک جامعه ایمانی
را مطرح می کند؛ در این آیات پس از تاکید بر رعایت تقوا و اخلاق و وحدت اجتماعی و پرهیز
از تفرقه، آمده است که « باید از بین شما امتی باشند که جامعه را به نیکی و خیر دعوت کنند و
به فریضه امر به معروف و نهی از منکر و رسالت آگاهی بخشی عمل کنند... ». در این آیه «امت»
یعنی گروه همفکر و هم جهت که در ادبیات جدید همان نهاد های مدنی و احزاب قابل برداشت
می باشد. براساس این آیات، رسالت راهبردی نهادهای مدنی و احزاب باید آگاهی بخشی، امر
به معروف و نهی از منکر باشد که راه فلاح و رستگاری انسان و جامعه هم از این طریق قابل
تحقق است.

به نظر شما اگر در آینده امکان فعالیت آزادانه احزاب براساس قانون به وجود آید و اداره
سیاسی جامعه در دست احزاب باشد، چه تبعاتی را در جامعه شاهد خواهیم بود؟
براساس همان تحلیلی که عرض کردم، جامعه به سمت رشد و بالندگی خواهد رفت. زمینه
های ایجاد اعتماد عمومی فراهم می شود و با همکاری مردم و در نتیجه رسانه ها و نهادهای
مدنی، امکان توسعه پایدار کشور فراهم می شود.

توصیه شما به دانشجویانی که در دهه ۹۰ وارد دانشگاه ها شده اند چیست؟

تلاش کنید که واقعیت های جامعه را به خوبی بشناسید، حداکثر استفاده را از امکانات
موجود بکنید، هم خودتان را بسازید و هم آگاهیتان را در سطح دانشگاه توسعه دهید. کوشش
کنید با ایجاد نهادهای قانونمند در دانشگاه ها، هم زمینه های رشد شخصی خودتان در دوران
دانشجویی را فراهم کنید و هم به نقد عملکرد مسئولان در چهارچوب قانون پردازید. در این
صورت هم خودتان را ساخته اید، هم فضای دانشگاه را بالنده کرده اید و هم می توانید در آینده
به عنوان افرادی توانا وارد عرصه عمومی شوید و به خدمت به جامعه پردازید. ان شاء الله شرایط

اصلاح و ساختارهای جامعه ما تقویت شود تا بتواند همه شما جوانان را در بخش های مختلف جذب کند و اشتغال ایجاد کند تا فکر مهاجرت در میان جوانان مطرح نباشد.

سابقه آشنایی با آیت الله مهدوی کنی^۱

آشنایی بنده با مرحوم آیت الله مهدوی کنی به سال های قبل از انقلاب باز می گردد. سال های ۵۴ تا ۵۷ که در جریان مبارزه با رژیم پهلوی ایشان در مسجد جاوید تهران پایگاه قابل توجهی داشتند و شهید مفتاح نیز در مسجد قبا فعال بودند. این دو مسجد محلی بود برای حضور فعالین سیاسی که بنده هم از همان دوره با ایشان آشنایی داشتم.

در سال های پس از انقلاب که بنده شهردار تهران بودم ایشان هم رئیس کمیته مرکزی انقلاب اسلامی بودند و ما در مدیریت شهر تهران که عملاً نیروی انتظامی و اطلاعاتی نبود برای جلوگیری از تخلفات در موارد ضروری از کمک های کمیته مرکزی برخوردار می شدیم. در این زمینه هم با مرحوم مهدوی کنی ارتباط کاری داشتیم. این ارتباط عموماً در قالب جلسات و دیدارهایی بود که در دفتر ایشان انجام می شد. آنچه که من از دوران ریاست ایشان بر کمیته مرکزی انقلاب فراموش نمی کنم حادثه خاصی بود که در محله خاک سفید تهرانپارس در شرق تهران اتفاق افتاده بود. بر اساس گزارش ها و بازدیدهایی که ما داشتیم متوجه شدیم عده ای که قصدشان اختلال در مدیریت شهر تهران و کارشکنی بود افرادی را از شهرستان ها در خاک سفید برای ساخت و ساز مستقر کرده بودند. مجموعه اطلاعات ما نشان می داد این کار سازمان یافته است. پس از طرح موضوع با مرحوم مهدوی کنی به همراه ایشان از محل بازدید کردیم و ایشان وضعیت را دیدند. پس از ملاحظه شرایط آن منطقه به کمیته شرق تهران دستور دادند که با شهرداری منطقه ۸ ما همکاری کنند و در عین حال هم نیروهایی را هم در اختیار شهرداری تهران گذاشتند تا به وظیفه قانونی خود عمل کنیم.

در مراحل بعدی که ایشان وزیر کشور بودند بنده همچنان شهردار تهران بودم. شهرداری تهران از اسفند ۵۷ شوراهای محلات را با مشارکت افراد داوطلب راه اندازی و ساماندهی کرد. این شورا متشکل از افراد محلی و داوطلب برای کمک به مدیریت شهری تشکیل می شد که نقش آنها در به سامان کردن امورات شهری بسیار قابل توجه بود. بعد از آغاز جنگ تحمیلی در ۳۰ شهریور سال ۵۹ همه نهاد ها احساس مسئولیت داشتند که در پشتیبانی جنگ کمک کنند. شوراهای محلی تهران هم هماهنگ با سازمان بسیج سازماندهی شده بود و افراد را به جبهه اعزام

^۱ یادداشت محمد توسلی در روزنامه «اعتماد» - ۱۳۹۳/۷/۲۹

می کرد و کمک های مردمی را در محلات جمع آوری و به جبهه ها ارسال می کرد. مرحوم آیت الله مهدوی کنی تحت تاثیر گزارش هایی که اطرافیان داده بودند شهرداری تهران را از ادامه پشتیبانی لجستیک جنگ منع کردند و گفتند همه این کار ها باید زیر نظر سازمان بسیج باشد. این نوع مشکلات و دلایل دیگری از جمله در ارتباط با پروژه مترو موجب شد که نهایتا نامه ای را به شهید رجایی بنویسم چون ایشان قول داده بودند هماهنگی مدیریت شهرداری را با وزرای خودشان تامین کنند. در خواست استعفای من در چند مرحله پذیرفته نشد تا اینکه در دیماه ۵۹ خدمت رهبر فقید انقلاب رفتم و گزارشی در خصوص مشکلات مدیریت شهر تهران دادم که همان موقع در رسانه ها منعکس شد. البته ایشان تاکید فرمودند که با مذاکره مسائل خودتان را حل کنید. اما روز بعد از آن دیدار آیت الله مهدوی کنی لطف کردند و ضمن تشکر از خدمات با استعفای من موافقت کردند.

نکته ای هم که به لحاظ شخصیت ایشان می خواهم بگویم این است که ایشان به لحاظ شخصیتی فرد بسیار صادق و شفاف بودند و در بیان اعتقادشان صادقانه رفتار می کردند. صداقت در بیان اعتقادات، اگر چه با فضای سیاسی روزهم هماهنگ نبود، ویژگی بارز ایشان بود و بنده در هر حال برای عقیده ایشان احترام قائل بودم. ضمن تسلیت به خانواده محترم ایشان رحمت و غفران الهی برای ایشان مسألت دارم.

دانشجویان مطالبه خواسته‌های تاریخی ملت را نمایندگی می‌کنند^۱

مهندس محمد توسلی متولد ۱۳۱۷ در تهران است. محمد توسلی در سال ۱۳۳۵ وارد دانشکده فنی دانشگاه تهران شد و از اعضای فعال انجمن اسلامی دانشجویان بود. وی از سال ۱۳۴۰ و با تشکیل نهضت آزادی ایران از اعضای آن شد و در سال ۴۱ برای ادامه تحصیل در رشته حمل‌ونقل و ترافیک ابتدا به آلمان و سپس به آمریکا رفت. وی بعد از انقلاب اسلامی به عنوان اولین شهردار تهران مدیریت این دوره بحرانی را تصدی کرد. رخدادهای ۱۶ آذر بهانه‌ای بود تا پای حرف‌ها و خاطرات وی از سالهای فعالیت دانشجویی وی بنشینیم و نظرات وی را در خصوص جایگاه و اهمیت فعالیت اجتماعی دانشجویان را در دوران تحصیل جویا شویم.

مریم قربانی فر

با توجه به این که شما در سال ۱۳۳۵ وارد دانشکده فنی تهران شدید و در همان زمان بسیاری ماجرای ۱۶ آذر را واکنشی به کودتای ۲۸ مرداد می‌دانند می‌خواهم بدانم فضای جامعه و دانشگاه در آن سال‌ها چگونه بود؟

برای این که حادثه ۱۶ آذر را بتوانیم تحلیل کنیم ابتدا شرایط سیاسی آن دوران بعد از کودتای ۲۸ مرداد را باید بررسی کنیم تا بدانیم ۱۶ آذر در چه شرایط سیاسی اتفاق افتاده است. بعد از کودتای ۲۸ مرداد که پروژه مشترک عوامل اطلاعاتی انگلیس و آمریکا و عوامل دربار بود یک شوک به مبارزان و فعالان سیاسی وارد کرد. اسناد نهضت مقاومت ملی نشان می‌دهد که یک هفته بعد از کودتا جمعی از شخصیت‌ها در منزل آیت‌الله سید رضا زنجانی جمع شدند و در زمان کوتاهی یعنی تا شهریور ماه اولین بیانیه‌ها صادر شد و در مهر و آبان اعتصابات بازار شکل گرفت و محاکمه دکتر مصدق نیز همزمان در جریان بود. همچنین در همان زمان سفارت بریتانیا در ایران هم در ۱۴ آذر بازگشایی می‌شود و دنیس رایت وارد ایران می‌شود و قرار بر این بوده است که ریچارد نیکسون معاون رئیس‌جمهور وقت آمریکا، آیزنهاور، نیز وارد تهران شود. در این شرایط طبیعی است که فضای جامعه و به طبع دانشگاه نیز ملتهب باشد و دانشگاه در کنار بازار رکن‌های اساسی اعتراض در آن زمان هستند. حوادث را که در روزهای منتهی به ۱۶ آذر دنبال می‌کنیم تمامی رسانه‌ها این التهاب دانشگاه را منتقل می‌کنند و اسناد منتشر شده نیز همین را نشان

^۱ گفتگوی محمد توسلی با روزنامه «اعتماد» - مریم قربانی فر - ۱۳۹۳/۹/۱

می دهد. بر پایه اسناد منتشر شده توسط وزارت اطلاعات در تاریخ ۹ آذر دکتر حسین خطیبی که با شاه و دربار ارتباط نزدیکی داشت به دکتر مظفر بقایی می نویسد: "پیش ارباب بودم گفت دانشگاه چه خبر؟ گفتم ملتهد است گفت به بقایی بگو اعلامیه ای بدهد وضعیت را ملتهد تر بکند". نکته ای که باید در این ارتباط مورد توجه قرار گیرد این است که چرا شاه از دکتر بقایی می خواهد که سرمقاله هایش را تندتر بکند و تشنج را در دانشگاه افزایش بدهد؟ در این مورد در ادامه بیشتر توضیح خواهم داد. روز ۱۶ آذر دانشگاه کاملاً ملتهد بود و نیروهای ویژه نظامی وارد دانشگاه شد و به دنبال بهانه جویی برای حمله به دانشجویان بودند. هدف آنها، بطوریکه شنیده شده بود، کشتن و شقه کردن یک دانشجو بر سر در دانشگاه در آستانه ورود نیکسون بود تا در روز استقبال از او و دریافت "دکترای افتخاری حقوق" صدای اعتراضی در دانشگاه نباشد. در دانشکده های مختلف عده ای را مضروب و بازداشت کردند بطوریکه برای حفظ جان دانشجویان کلاس ها را تعطیل کردند. در دانشکده فنی نیز که دانشجویان در حال خروج از دانشکده بودند نیروی نظامی از درب اصلی وارد شدند در حالی دانشجویان در حال فرار بودند یکی از دانشجویان که نتوانست هجوم نظامیان را تحمل کند فریاد زد: "دست نظامیان از دانشگاه کوتاه...". نظامیان بلافاصله دانشجویان را به رگبار بستند و سه تن از دانشجویان مصطفی بزرگ نیا، شریعت رضوی و ناصر قندچی به شهادت رسیدند. این حادثه در زمان ریاست مهندس خلیلی در دانشکده فنی اتفاق می افتد که ایشان هم در محل حاضر می شوند و با خشم با نظامیان برخورد می کنند اما توجهی به درخواست ایشان نمی شود. در سال ۱۳۳۵ که وارد دانشکده فنی شدم به خاطر دارم که آثار تیراندازی ها روی نمای ورودی دانشکده فنی حفظ شده بود.

با این توضیح شما باید بپذیریم که شاه قصد سرکوب داشته و بخش مهمی از اتفاقات ۱۶

آذر نه خارج از کنترل که با برنامه ریزی حکومت انجام شده است.

بله، قطعاً همین طور است. شاه می خواست این سرکوب را انجام بدهد و در روز ۱۷ آذر در زیر فشار شدید پلیس و نیروهای ارتش و کماندوها، نیکسون به دانشگاه تهران می آید و دکترای افتخاری خود را نیز دریافت می کند. همچنان لازم می دانم ذکر کنم که تمام حوادث تاریخی در جنبش دانشجویی از شهریور ۱۳۲۱ نشان می دهد که همواره حاکمان برای این که جنبش دانشجویی را سرکوب کنند خودشان فضا را رادیکال کرده و پروژه سرکوب را پیش می برند و ۱۶ آذر یکی از این موارد است. بررسی حوادث برهه تاریخی ۱۶ آذر ۱۳۳۲ نشان می دهد که

تمامی رفتارها برای رادیکالیزه کردن و سرکوب مردم نه فقط در دانشگاه بلکه در جامعه نیز اتفاق افتاده است.

به هر حال جامعه و دانشگاه خودش در التهاب یک واکنش سریع به کودتا نیز بود و اصلاً فضا، فضای تیره و تاری محسوب می شد. کما این که رژیم شاه هم در تمام سال های بعد تا سال ۱۳۵۷ از آذر ۱۶ آذر در امان نبود و متحمل هزینه سنگینی شد.

طبیعی است، به هر حال التهاب دانشگاه پیامد کودتا بود و کل جامعه اصلاً در یک فضای متشنج قرار داشت. نهضت ملی ایران هم در همان زمان از نظر فرهنگی و اجتماعی در جامعه فعال بود و زمینه های اجتماعی فراهم شده بود. جامعه بعد از کودتا واکنش شدیدی نسبت به کودتا از خود نشان می دهد و طبیعتاً بعد از ۲۸ مرداد فضای دانشگاه ملتهب بود اما مجموعه گزارش ها نشان می دهد دانشجویان با هوشیاری خود را کنترل می کردند که واکنشی نشان ندهند که به نفع طرف مقابل باشد و این نظامیان بودند که با برنامه ریزی بلاخره طعمه گرفتند. بعد از ۱۶ آذر سال ۱۳۳۲ تا سال ۱۳۳۹ فضای دانشگاه کاملاً امنیتی است و فضای پلیسی در فضای دانشگاه وجود داشت اما دانشجویان دانشکده فنی هر سال در همان محل شهادت دانشجویان و تیراندازی جمع می شدند و دسته گلی به یادگار روی پله ها قرار می دادند و دانشجویان با همه فشارها در همان محل جمع می شدند و سکوت می کردند و به کلاس می رفتند و نیروهای امنیتی همان اشخاصی که اعلام سکوت می کردند را نیز بازداشت می کرد و دانشجویان با علم به این که بازداشت می شوند باز هم در این محل حاضر می شدند. خاطریم هست در سال ۳۵ هم این مراسم تکرار شد و پس از ایراد سخنانی با بازداشت آنان همراه بود اما دانشجویان بعد از اتمام مراسم به امام زاده عبدالله و بر سر خاک شهدا می رفتند.

از سال ۱۳۳۹، همزمان با روی کار آمدن کندی که آمریکا بحث حقوق بشر را در ایران هم دنبال می کرد هماهنگ با فضای باز نسبی سیاسی در جامعه، دانشگاه نیز متاثر شد.

در همین سال است که جبهه ملی دوم تشکیل می شود. سال ۳۹ در واقع نقطه بازگشتی است بعد از چند سال پیاپی خفقان. آمریکایی ها ضمن ارزیابی شرایط ایران پس از کودتا به این نتیجه رسیده بودند که برنامه هایی که در نظر داشتند انجام نشده است و رژیم کودتا نمی تواند با این روش ادامه پیدا کند و باید تغییر و تحولی در روش خود به وجود بیاورند. به هر حال در سال ۱۳۳۹ برای اولین بار مراسم ۱۶ آذر در صحن دانشگاه تهران به شکل راهپیمایی برگزار

شد و در مقابل دانشگاه حقوق تجمع کردند و تا جایی که من در خاطر دارم خانم پروانه فروهر (اسکندری) یکی از سخنرانان بودند و از سال ۱۳۳۹ به بعد است که جنبش دانشجویی دوره جدید فعالیت خود را آغاز می کند و به نوعی می توان سالهای ۳۹ و ۴۰ را نقطه عطف جنبش دانشجویی در ایران دانست.

یعنی باید نتیجه اتفاقات ۱۶ آذر ۱۳۳۲ را با یک تأخیر ۷ ساله ، از سال ۱۳۳۹ به بعد ارزیابی کرد؟

بله، این هم از ظرفیت های جنبش دانشجویی است که در دوران اختناق بعد از سال ۳۲ زنده بماند و با کم ترین امکان تنفس و باز شدن فضا نشان می دهد که نمرده است و ادامه پیدا می کند. در سال های ۳۹ و ۴۰ جنبش دانشجویی ایران با جنبش های دانشجویی جهانی پیوند می خورد و نمایندگان سازمان دانشجویی دانشگاه تهران با نمایندگان آن سازمان که دفتر آنان در هلند بود پیوند می خورد. نمایندگان سازمان بین المللی دانشجویان به ایران می آیند و پژوهشی راجع به شرایط سیاسی، اقتصادی و جنبش دانشجویان ایرانی انجام می دهند و این پژوهش به دهمین کنگره آن سازمان ارایه می شود و طی قطعنامه ای شرایط اختناق و سرکوب در ایران محکوم می شود. سازمان بین المللی دانشجویان از آن سال روز ۱۶ آذر را به عنوان روز جهانی دانشجویان اعلام می کند.

نحوه ارتباط کنفدراسیون جهانی دانشجویان ایرانی در خارج از کشور با گروههای داخل چگونه بود؟ با توجه به این که در همان زمان هم گروههای چپ و هم حزب توده و هم جبهه ملی در میان دانشجویان نفوذ داشتند و از سویی اگر به سه شهید ۱۶ آذر و آرایش فکری آنان توجه کنیم یکی نزدیک به حزب توده و دو نفر دیگر با گرایش ملی بودند، با این تنوع آرایش فکری چگونه به یک گروه مشترک برای برقراری ارتباط رسیدید؟

بحث خارج از کشور یک مقوله مستقل و جداگانه ایست، در همان سال ها در دانشگاه ها انجمن های دانشجویی شکل می گیرد و این انجمن ها در هر کشوری فدراسیون دانشجویان ایرانی را تشکیل می دادند. از سال ۱۳۳۹ به تدریج زمینه های هماهنگی تشکیلاتی فدراسیون های اروپایی با تشکیل کنگره های لندن و سپس در سال ۱۳۴۰ در کنگره پاریس فراهم می شود. نهایتاً در سال ۱۳۴۱ کنگره جهانی دانشجویان ایرانی با حضور نمایندگان فدراسیون آمریکا کامل می شود. طبیعی است که در این انجمن های دانشجویی از قشرها و گروههای فکری مختلف در

هر دوره ای حضور داشته باشند. بنده که تازه به خارج رفته بودم به عنوان نماینده دانشگاه تهران در کنگره لوزان شرکت داشتم.

پس یعنی هر دانشگاهی انجمنی مشخص متشکل از نمایندگان گروههای دانشجویی داشته چون تفاوت آرا بسیار زیاد بوده است در جمع دانشجویان آن زمان؟

بله طبیعی است که دانشجویان وابستگی های سیاسی داشتند. این وابستگی در دوران گذشته متفاوت بوده است. مثلاً در ابتدا حزب توده به خاطر نفوذ بیشتر در خارج از کشور تأثیر بیشتری بر فدراسیون های اروپایی داشته است. در حقیقت کنفدراسیون دانشجویان ایرانی خارج از کشور به نوعی در این سال ها بین نیروهای ملی و نیروهای چپ در گردش بود. تا سال ۱۳۴۳ که دکتر شریعتی در خارج از کشور حضور داشت و روزنامه ایران آزاد را منتشر می کرد نیروهای ملی در کنفدراسیون جایگاه خوبی داشتند. اما بعد از بازگشت دکتر شریعتی به ایران و تعدادی دیگر از دوستان از اروپا و آمریکا چون شهید دکتر چمران و دکتر یزدی که برای دیدن دوره های آموزشی به مصر و منطقه خاور میانه رفتیم این حضور کم رنگ شد و کنفدراسیون بیشتر در اختیار نیروهایی با تفکر چپ قرار گرفت.

این گروههای چپ بیشتر توده ای بودند یا مارکسیست ها و سایر گروهها؟

مجموعه ایی از همه گروههای چپ از توده ای تا سوسیالیست و مارکسیست ، می شود به طور کلی نام تفکر چپ به آنان داد.

انجمن های اسلامی از کجا آغاز می شوند؟

در واقع کلید انجمن های اسلامی در اروپا از سال ۱۳۴۱ زده می شود. موقعی که من به آلمان رفتم مطلع شدم که در شهر گیسن جلسه قرآنی در منزل آقای اسدالله خالدی برگزار می شود. با حضور در این جلسه و جذب دانشجویان علاقه مند اولین بار بحث فعالیت انجمن های اسلامی دانشجویان در اروپا برای دانشجویان ایرانی مطرح شد. بعدها که در سال ۱۳۴۴ به مصر رفتم و دوباره به اروپا بازگشتم این انجمن ها شکل گرفته بود و با حضور در نشست های اول و دوم اساسنامه گروه فارسی زبان اتحادیه انجمن های اسلامی دانشجویان در اروپا نوشته شد. در آمریکا از همان سال های ۴۰ و ۴۱ به همت دکتر یزدی ، دکتر چمران ، دکتر بهادری نژاد و همکاری دانشجویان مسلمان سایر کشور های اسلامی شکل گرفته بود و در حال فعالیت بود. در سال های ۴۷ و ۴۸ که فعالیت حسینییه ارشاد بیشتر می شود و سخنرانی های دکتر شریعتی

اوج می گیرد و سخنرانی های ایشان به صورت نوار به خارج از کشور منتقل می شود انجمن های اسلامی بیش از گذشته تغذیه می شوند. بعد از سال ۵۰ که ادبیات دکتر شریعتی گسترش پیدا می کند به تدریج نقش حرکت های اسلامی دانشجویان در خارج از کشور تا پیروزی انقلاب غلبه پیدا می کند.

اما در ایران انجمن های اسلامی در سال ۱۳۲۱ در دانشکده پزشکی دانشگاه تهران شکل می گیرد و در دهه های ۲۰ و ۳۰ مهندس بازرگان، دکتر سحابی و آیت... طالقانی همه تلاششان این است که از لحاظ فرهنگی جوانان و دانشجویان مسلمان دانشگاه تهران را با مفاهیم قرآنی و دینی و با زبان علمی و روز آشنا کنند. از فاصله سال ۱۳۳۲ تا ۱۳۳۹، بعد از کودتای ۲۸ مرداد دانشگاهها در خفقان هستند و در این برهه نهضت مقاومت ملی فعال است. در همین زمان همان تشکیل دهندگان و اعضای انجمن های اسلامی در نهضت مقاومت ملی عضو هستند. فارغ التحصیلان دانشگاهها که عضو انجمن اسلامی دانشجویان بودند وارد نهضت مقاومت ملی می شوند و به نوعی در این دوران تجربه و تربیت سیاسی پیدا می کنند. بعدها همین کادرها در سال ۴۰ بدنه نهضت آزادی ایران را تشکیل می دهند. دانشجویان مسلمان در دهه های ۲۰ و ۳۰ از طریق فعالیت های فرهنگی و اجتماعی شخصیت خود را بارور می کنند و در دوره های بعد وارد عرصه های جدی تر سیاست می شوند. فضای سیاسی دانشگاه در دهه های ۲۰ و ۳۰ عمدتاً در اختیار گروههای چپ بود و دانشجویان مسلمان در فشار بودند. به تدریج در دهه ۴۰ به ویژه پس از آغاز فعالیت حسینیه ارشاد و ارایه سخنرانی های دکتر شریعتی که گاه تا ۵۰۰۰ نفر دانشجو در حسینیه ارشاد شرکت می کردند در داخل و خارج کشور دانشجویان مسلمان نقش پررنگ تری پیدا کردند.

از یک زمانی اما ما می بینیم که انجمن اسلامی ها و جبهه ملی کاملاً از هم جدا می شوند. طبق پروسه ایی که شما گفتید گروهی از دانشجویان انجمن اسلامی وارد جبهه ملی می شوند و کمی بعدتر هم همین دانشجویان در نهضت مقاومت ملی همکاری می کنند. اما از یک جایی بین جنبش دانشجویی و انجمن اسلامی و جبهه ملی فاصله می افتد.

خود مهندس بازرگان همیشه سعی می کردند برای هر فعالیت فایل جداگانه ای داشته باشند. انجمن های اسلامی دانشجویان یک نهاد فرهنگی اجتماعی بود و هرگز یک نهاد سیاسی نبود. اما اعضای انجمن اسلامی در جبهه ملی و در سال چهل در نهضت آزادی می توانستند عضو

شوند و فعالیت سیاسی داشته باشند. جنبش دانشجویی شامل همه دانشجویان می شود که در راستای اهداف مشترک اعم از صنفی یا سیاسی عام در راستای منافع ملی همکاری می کنند.

انجمن های اسلامی دانشجویان در سال ۵۸ اگر نگوییم همه آنها حداقل بخش مهمی از آنان با رفتارشان منجر به سقوط دولت بازرگان می شوند و کاملاً وارد عرصه سیاسی می شوند، چطور می شود گفت آنها سیاسی نبودند؟

منظور بنده قبل از انقلاب است که از دهه ۲۰ تا ابتدای انقلاب نهادی فرهنگی و اجتماعی بوده است و بحث قبل از انقلاب و بعد از آن بسیار متفاوت است. در سال های قبل از انقلاب اصولاً اعضای انجمن به نام انجمن کار سیاسی نمی کردند چرا که باور این بود که یک جوان دانشجو تا به لحاظ فکری و اجتماعی شخصیتش ساخته نشود نباید وارد کار سیاسی شود. در آستانه انقلاب جنبش دانشجویی هماهنگ با مطالبات عمومی مردم در انقلاب مشارکت داشت. اما بعد از انقلاب شیوه فعالیت انجمن های اسلامی متحول شد. آقای مهندس از داخل همین طیف انجمن اسلامی قبل از انقلاب گروهی دانشجویی نزدیک به سازمان مجاهدین به وجود می آید و نه تنها رفتار سیاسی داشته اند که حتی صاحب عمل و رفتار سیاسی هم می شوند.

بله همین طور هم است. اعضای انجمن های اسلامی گرایشان سیاسی داشتند اما فعالیت سیاسی آنان ارتباطی با عضویت در انجمن های اسلامی نداشت. ببیند مثلاً دکتر پیمان هم عضو انجمن اسلامی بودند اما در عین حال عضو حزب مردم ایران نیز بودند. خود من در حالی که عضو نهضت آزادی ایران بودم اما در انجمن اسلامی مهندسین نیز با اعضای گروه های دیگر همکاری داشتیم.

با این تعریف شما کار مشخص انجمن اسلامی ها تا پیش از انقلاب چه بوده است؟

رسالت اصلی انجمن های اسلامی دانشجویان، مهندسین، پزشکان، معلمان و بانوان کار فرهنگی و اجتماعی بود. فعالیت سیاسی را هر کس در نهادهای سیاسی یعنی احزاب مورد علاقه خود دنبال می کردند.

شما معتقد هستید تا قبل از سال ۵۷ حداقل هر شخصی با تعاریف مشخص مسلمان بودن و گرایشات مختلف سیاسی در کنار فعالیت سیاسی می توانست عضو انجمن های اسلامی باشد؟

عضویت در انجمن های اسلامی به معنی وحدت گرایش سیاسی نبود، بله عضو انجمن می

توانست در کنار عضویت در انجمن در احزاب یا گروههای سیاسی مورد علاقه خود نیز فعالیت داشته باشد. بعد از انقلاب با توجه به فضای باز سیاسی ناگهان نحله های فکری مختلفی در دانشگاه ها به وجود آمد که از حزب توده تا ملی گرایان در داخل دانشگاه وجود داشتند و یک فضای ملت‌پسینی به وجود آمده بود و در این میان دانشجویانی که بیشتر به نوعی متأثر از ادبیات دکتر شریعتی بودند و در پیروزی انقلاب نیز نقش داشتند وظیفه خود می دانستند که از انقلاب دفاع کنند و از سویی مجاهدین خلق هم انجمن دانشجویان مسلمان را در مقابل انجمن های اسلامی تشکیل داده بودند و چریک های فدایی خلق هم به هر حال در دانشگاه حضور داشتند و هر گروهی دفتری برای خود ایجاد کرده بود. در چنین شرایطی انجمن های اسلامی از مبانی انقلاب دفاع می کردند و در کنار مدیران انقلاب قرار می گرفتند.

ببینید فکر نمی کنم در همان مقطع هم کسی در مخالفت با انقلاب بوده باشد که حالا انجمن های اسلامی بخواهند برای خود چنین کارکردی را تعریف کنند، کما این که گروههای چپ و بسیاری دیگر به دولت بازرگان حمله می کردند که در حال خروج از راه انقلاب است و حداقل این که انجمن های اسلامی در همان زمان در کنار دولت بازرگان قرار نگرفتند.

بله ولی انجمن های اسلامی در ارتباط تنگاتنگ با نظام بودند. حقیقت این است که مجاهدین خلق به دنبال قدرت بودند و انقلاب را برای کارکردهای خود می خواستند و در دانشگاه هم گفتمان‌شان همین بود. حزب توده هم به دنبال این بودند که جریان‌ات اصیل اسلامی را با برجسب‌هایی "لیبرال"، "آمریکایی" و... به حاشیه براند و این توهم را داشتند که با این رفتار می توانند وارد قدرت شوند و به راهی که خود می خواهند بروند. درست است که در دانشگاهها گروهها حرف از انقلاب می زدند ولی هر کسی با تعبیر و تفسیر خود در پی این انقلاب و در واقع تداوم انقلاب در راستای اهداف خودشان بود. نتیجه این که انجمن های اسلامی به دنبال برداشتی از انقلاب بودند که رهبر فقید انقلاب شاخص آن بودند و در نتیجه کارکرد سیاسی پیدا کردند و گفتمان آنان با گفتمان انجمن های اسلامی قبل از انقلاب متفاوت شد و این جریان ادامه پیدا کرد تا سال ۷۶ و شروع اصلاحات در ایران.

یعنی در تعبیر شما انجمن اسلامی تا سال ۷۶ و شروع اصلاحات با همان رویه پیش می رفت؟

البته هویت انجمن تغییرات تدریجی داشته است، تا سال ۶۸ پایان جنگ تحمیلی انجمن ها

با دولت‌ها بودند اما از سال‌های بعد از ۷۰ با تحولات سیاسی به تدریج انجمن‌های اسلامی مستقل از دولت شکل گرفته است. شرایط انتخابات در سال ۷۶ به نوعی بود که تردیدی در پیروزی جریان راست سنتی وجود نداشت. در این فضا بود که جریان چپ خط امام با معرفی آقای خاتمی که به هر حال مستعفی وزارت ارشاد دوران آقای هاشمی بودند و چهره‌ایی متفاوت و فرهنگی محسوب می‌شدند دست به یک رفتار متفاوت در عرصه انتخابات می‌زنند و گفتمان اصلاحات را، که از دهه ۶۰ تلنگرهایی در جامعه خورده بود، در برنامه‌های خودشان ارائه می‌کنند. تحلیل همراهان آقای خاتمی این بود که ایشان بین ۴ تا ۵ میلیون رأی می‌آورند و می‌خواستند با این حضور زمینه اجتماعی را برای فعالیت‌های آینده خود فراهم سازند. اما با شروع تبلیغات انتخاباتی و مطرح شدن گفتمان منتسب به اصلاحات ناگهان شرایط جامعه تغییر کرد و حضور موثر جنبش دانشجویی در کنار اصلاحات آن هم بعد از بیش از یک دهه سکوت جنبش دانشجویی بیش از پیش در فراگیر شدن این گفتمان در بطن جامعه موثر بود.

دانشجو به صفت دانشجو بودن آزاد فکر می‌کند و بر اساس مبانی علمی فکر می‌کند و ارتباطش با جهان بسیار بیشتر است و از اقشار مختلف جامعه تاثیر می‌پذیرد و معرف مطالبات عمومی جامعه است، و به طور طبیعی زمانی که گفتمانی مطرح می‌شود که با مطالبه تاریخی ملت ایران هماهنگ است او نیز از این گفتمان دفاع می‌کند و از آن حمایت می‌کند و طبیعی بود که دانشجویان از گفتمان اصلاحات دفاع کنند و جنبشی به وجود آمد به نام جنبش دوم خرداد. بعد از دوم خرداد فضای جدید و شور جدیدی در جامعه پدید آمد به خصوص تفاوت آرای آقای خاتمی با کاندیدای رقیب که یک شوکی در فضای جامعه و در محیط‌های دانشگاهی به وجود آورد. پیامد آن شور و نشاطی در جامعه بود و بازتاب آن در دانشگاه‌ها و جنبش دانشجویی نیز بسیار برجسته بود. از سوی افراطیون طیف راست سنتی نیز شروع به برنامه‌ریزی و سازماندهی شد و پیامد آن تحلیل معروف آقای خاتمی است که هر ۹ روز یکبار با یک بحران در کشور روبرو شدند.

جنبش دانشجویی بعد از دوم خرداد چه مسیری را پیمود؟

جنبش دانشجویی بعد از دوم خرداد دچار اشتباه راهبردی شد زیرا این تصور را داشتند حالا که آقای خاتمی رئیس‌جمهور شده است و به هر حال دانشجویان تمام‌قد در کنار اصلاحات ایستاده‌اند باید به سرعت به مطالبات مردم و جنبش دانشجویی پاسخ داده شود؛ در حالی

که حداقل در همان زمان هم مشخص بود با آن مقاومتی که در آن زمان وجود داشت تغییرات اجتماعی یک شبه شکل نمی‌گیرد و باید گام به گام انجام شود و این عدم تحمل آنان موجب یک اشتباه تاریخی از سوی جنبش دانشجویی و انجمن‌های اسلامی اتفاق افتاد و مطالبات را خارج از وسع و ظرفیت دولت آقای خاتمی مطالبه کردند. بعلاوه تصور کردند جنبش دانشجویی باید وارد عرصه قدرت و انتخابات شود، در انتخابات شوراها شرکت کردند، در انتخابات مجلس شرکت کردند و وارد مجلس شدند و فکر می‌کردند که جنبش دانشجویی به عنوان یک حزب باید عمل کند و چون مطالبات عملی نمی‌شد و با واقعیت سیاسی و اجتماعی جامعه تطبیق نداشت عملاً در یک مقطعی به جدایی جنبش دانشجویی از روند صحیح اصلاحات انجامید.

ناگفته هم نماند که در این میان گروه‌های نزدیک به گرایش‌های چپ هم نقش بسیاری داشتند این که ناگهان چپ غیر اسلامی در انجمن اسلامی نفوذ کرد و شعارهایی می‌دادند که اصلاً با واقعیت سیاسی جامعه هیچ تناسبی نداشت و در شعارهایشان از خود آقای خاتمی هم عبور کردند. در حقیقت انجمن‌های اسلامی که یک تشکل قانونی و در چهارچوب مقررات دانشگاه‌ها رسمیت پیدا می‌کرد ناگهان از رئیس جمهور قانونی و حتی از قانون اساسی هم عبور کردند. فکر نمی‌کنید قسمتی از خواسته‌های به حق جنبش دانشجویی نادیده گرفته شد که آنها راه رادیکالیزم و افراط رو پیش گرفتند؟ این که بخشی از دانشجویان اصلاً تریبونی برای مطرح کردن خواسته‌های خود نداشتند باعث شد وارد انجمن‌های اسلامی شوند تا خواسته‌های خود را مطرح کنند؟

بسیاری از خواسته‌های دانشجویان به حق بود اما تحقق آنها احتیاج به زمان داشت، باید زیر ساخت‌های جامعه و عرصه سیاست آماده می‌شد تا آن خواسته‌ها محقق شوند. راه رسیدن به آزادی و دموکراسی طولانی است و نیاز به زمان دارد. گذار به دموکراسی یک فرآیند است نه یک پروژه. به گفته مهندس بازرگان، آزادی و دموکراسی یادگرفتنی است و نیاز به تحول درونی ما انسان‌ها دارد، تحولاتی که باید در خلیات و رفتار انسان‌ها به وجود بیاید. در جامعه دموکراتیک باید یاد بگیریم که به عقاید یکدیگر احترام بگذاریم. آیا دانشجویان یا حداقل بخشی از آنان که به دنبال شتاب در تحقق خواسته‌ها و مطالبات خود بودند این زمینه را داشتند که به عقاید دیگران احترام بگذارند، تا دیگران هم به عقاید آنان احترام بگذارند. بخشی از همین دانشجویان آیا به گفتمان اسلام سنتی در ایران که جریانی ریشه دار و تاریخی است احترام گذاشتند که طرف مقابل

این احترام را بپذیرند. عدم واقع بینی و عدم عقلانیت باعث شد که بخشی از جنبش دانشجویی تصور کنند آقای خاتمی کوتاهی می کنند و خواسته های خود را زودرس مطالبه کنند.

چه اتفاقی برای همین جنبش دانشجویی در فاصله ۱۶ سال و به خصوص انتخابات سال

۹۲ می افتد؟

من فکر می کنم سال ۹۲ اتفاق مهمی افتاده است، همان طور که گفتم دموکراسی یاد گرفتنی است و جامعه مدنی ما از جمله جنبش دانشجویی متوجه شد که باید برای گذار به دموکراسی این فرایند طی شود. ببینید دو گفتمان در جامعه ایران بعد از انقلاب جریان داشته یکی گفتمان تغییرات و تحولات تدریجی و گام به گام یعنی اصلاحات است و یکی گفتمان تغییرات رادیکال. بعد از رخداد های سال ۸۸ و تحولاتی که در خارج از کشور شکل گرفت، در داخل کشور این جمع بندی به وجود آمد که باید گفتمان اصلاحات مرزبندی مشخصی با گفتمان براندازی داشته باشد و این تحلیل فعالان سیاسی ما را به این نتیجه رساند که باید به ائتلاف دست پیدا کنند تا تجربه اتفاقات سال ۸۴ تکرار نشود. بعلاوه مرزبندی که بعد از سال ۱۳۸۸ لازم بود انجام بشود. این نکته مهمی است که در انتخابات سال ۹۲ این مرزبندی انجام شد، و اکثریتی از مردم در چارچوب گفتمان اصلاحات عمل کردند، بالاخره ۷۵ درصد مردم در انتخابات شرکت کردند و به رغم این که فشارهای سیاسی در داخل زیاد بود اما مردم این گفتمان را انتخاب کردند و به نظر بنده نه تنها مردم که مسولان هم در این مسیر گام بزرگی را برداشتند که جای تقدیر دارد.

شما به عنوان شخصی که در حساس ترین برهه تاریخی ایران فعال دانشجویی بودید کارکرد

جنبش های دانشجویی را چگونه می دانید و ارزیابی می کنید؟

به نظر بنده، با توجه به تجربه ۸۰ ساله گذشته، نهاد های دانشجویی می توانند به چند بخش تقسیم شود، یک بخش نهادهای فرهنگی است از جمله انجمن های اسلامی باید یک نهاد فرهنگی و اجتماعی باشد که دانشجویی که وارد دانشگاه می شود در این انجمن ها از نظر فرهنگی و اجتماعی به بالندگی لازم دست پیدا کند و شخصیت فکری و اجتماعی خود را بسازد. در کنار آن سایر نهادهای فرهنگی و مدنی متناسب با ذوق و علاقه دانشجویان تشکیل شوند که دانشجویان متناسب با علاقه خود در این نهادها و انجمن ها فعالیت داشته باشند. در کنار این نهادهای مدنی سازمان های دانشجویی که اهداف صنفی دارند و به طور دموکراتیک توسط همه دانشجویان انتخاب می شوند در چارچوب مقررات دانشگاهی می تواند شکل بگیرد. این نهاد

های صنفی می توانند مطالبات عمومی و صنفی دانشجویان را درخواست کنند و در یک مقاطعی هم هماهنگ با جنبش های اجتماعی می توانند مطالبات سیاسی و اجتماعی عمومی را در حد اظهار نظر نیز داشته باشند، اما صرفاً در قالب یک نهاد دانشجویی نه نهاد سیاسی. دانشجو می تواند برای فعالیت سیاسی عضو سازمان سیاسی مورد علاقه خود بشود و سازمان های سیاسی و احزاب می توانند صاحب شاخه دانشجویی باشند. اما این موارد باید تفکیک شده و جدا از هم باشد و کارکرد این دو (جنبش دانشجویی و فعالیت حزبی) با یکدیگر ادغام نشود. جنبش دانشجویی باید مستقل، دموکراتیک و انتخابی باشد. این چنین ساختاری می تواند چشم انداز خوبی برای توسعه انسانی و توسعه پایدار کشور فراهم سازد.

به عنوان سوال آخر می خواهم نظر شما را در ارتباط با اتفاقات اخیر بین دولت و مجلس بر سر وزیر علوم بدانم ؟ این اختلافات به نظر شما از کجا می آید ؟ آیا در این میان دانشجویان می توانند نقشی در خور داشته باشند؟

به نظر بنده نگاه دولت یازدهم و اکثریت نمایندگان مجلس در باره دانشگاه ها و عملکرد مورد نظر آن ها متفاوت است و به دلیل همین اختلاف دیدگاه است که تا کنون نتوانسته اند در خصوص وزیر علوم توافق کنند. یک نگاه به دنبال فضای دانشگاهی است که در آن مدیریت دانشگاه مستقل و فضای اجتماعی دانشگاه آزاد و دانش بنیان و بستری برای تربیت دانشجویانی باشد که به لحاظ شخصیتی و علمی بتوانند در عرصه های مورد نیاز، مدیریت برنامه های توسعه کشور را در آینده بعهده بگیرند. بیند من ابتدا، در دهه چهل، گمان می کردم چون در دانشگاه تهران مهندس بازرگان حضور دارند و در دانشکده فنی تاثیر گذار هستند، یک چنین فضای فرهنگی و اجتماعی سازنده از قبیل انجمن اسلامی دانشجویان به وجود آمده است؛ هنگامی که در سال ۱۳۴۱ برای ادامه تحصیل به خارج از کشور رفتم دیدم فضای اجتماعی دانشگاه های آلمان و آمریکا هم به همین منوال است. در کشور های توسعه یافته، دانشگاه ها علاوه بر ارائه برنامه های علمی همزمان فضاهایی به وجود می آورند که هر دانشجو متناسب با علائق خود بتواند فعالیت فرهنگی و اجتماعی داشته باشد و از این طریق شخصیت اجتماعی او نیز شکل بگیرد. برای این منظور فضای دانشگاه، البته در چارچوب قانون، باید آزاد باشد تا دانشجویان بتوانند در مسائل اجتماعی آزادانه اظهار نظر کنند و در نهاد های مدنی دانشجویی مورد علاقه خودشان شرکت کنند. در غیر این صورت دانشجویان منفعل می شوند و فارغ التحصیلان چنین فضای دانشگاهی

نمی‌توانند شخصیت‌های کارآمدی برای آینده کشور باشند. به نظر بنده این انفعالی که امروز عموماً در دانشجویان دانشگاه‌های ما بوجود آمده، که ناشی از دیدگاه دولت گذشته است، هزینه بسیار سنگینی برای توسعه آینده کشور در پی دارد. این نکته‌ی مهمی است که مدیران دانشگاه‌های ما شایسته است به آن توجه بیشتری داشته باشند. جای تاسف است، اشخاصی همانند دکتر فرجی‌دانا که از نظر علمی در مرتبه بالایی هستند و همانطور که می‌دانید ایشان از همان نسل دهه شصت هستند که در جبهه بودند و در انجمن‌های اسلامی فعال بودند و بعد بورس گرفتند و برای دکترا به خارج از کشور رفتند، نتوانند به خدمات خود ادامه دهند.

اگر امروز ما نمی‌توانیم از مدیرانی که در ۳۵ سال گذشته با هزینه‌های بسیار سنگین تجربه کسب کرده‌اند و تربیت شده‌اند، به اصطلاح از بچه‌های انقلاب، استفاده کنیم بایستی ریشه این موضوع را مورد مطالعه قرار دهیم. این نکته بسیار مهمی است، به نظر می‌رسد جریان محافظه‌کاری که نمی‌خواهد اصلاحات در کشور ما ریشه پیدا کند و گسترش یابد یک تجربه تاریخی دارد، می‌داند که قبل از انقلاب دانشگاه و بازار دو کانون اصلی تاثیر گذار در تحولات اجتماعی بوده‌اند. اما بعد از انقلاب عملاً بازار دیگر نقشی مهمی ندارد. اما دانشگاه‌های ما کماکان نقش داشته‌اند و بنابراین نمی‌خواهند دانشگاه در جایگاه طبیعی خود قرار داشته باشد. واقعیت‌ها نشان می‌دهند که اکثریتی چشمگیر در دانشگاه‌های ما از جنبش اصلاحات حمایت کرده و می‌کنند و نمی‌خواهند فضای دانشگاه به این صورت باشد. به گمان من این ظلمی است که نه تنها به دانشگاه و مرتبه علمی آن وارد می‌شود بلکه ظلمی است که به توسعه کشور و آینده مدیران ما می‌شود که شخصیت‌های کارآمد تربیت نشوند و برنامه‌های توسعه کشور نتواند بدست کارشناسان ایرانی تداوم پیدا کند.

اصول نادیده گرفته شده قانون اساسی^۱

اقای مهندس سلام، باعنایت به سالگرد تصویب نخستین قانون اساسی جمهوری اسلامی
سوالاتی مطرح می‌گردد. امیداست پاسخ‌های جنابعالی تا روز سه شنبه ۴ - آذر به پایتخت کهن
ارسال گردد.

اصول مغفول مانده در قانون اساسی تاچه اندازه در ۳۵ سال گذشته مانع از برخورداری ایده

آل‌های انقلاب اسلامی موثر بوده است؟

مطالبات و آرمان‌های ملت ایران در انقلاب اسلامی سال ۵۷ در واقع همان مطالبات تاریخی
ملت ایران در انقلاب مشروطه و نهضت ملی ایران در دهه سی است که ابتدا در سخنان رهبر فقید
انقلاب در پاریس تبلور پیدا کرد و بر پایه آن‌ها مردم با اکثریت قاطع در فروردین ۱۲
سال ۵۸ به جمهوری اسلامی رأی دادند. همین مطالبات در اصول مختلف قانون اساسی به ویژه
در اصول فصل‌های سوم، پنجم و هفتم قانون اساسی منعکس شده‌ست. چکیده این مطالبات؛
آزادی خواهی و نفی استبداد سلطنتی ۲۵۰۰ ساله، استقلال خواهی و رفع استیلای بیگانگان،
مردمسالاری (حکومت از پائین) و نفی اقتدارگرایی (حکومت از بالا) و همه بر اساس ارزشهای
اسلامی است. مردم با آگاهی این مطالبات را بطور فشرده در شعارهای خود در دوران انقلاب
بصورت: "آزادی استقلال جمهوری اسلامی" اعلام کردند که در مقدمه قانون اساسی نیز درج
شده است. با گذشت ۳۵ سال از انقلاب تا کنون بسیاری از اصول قانون اساسی که این مطالبات
را در بر می‌گیرد مغفول مانده است. برای نمونه در اینجا به چند نمونه اشاره می‌شود:

۱. در اصل هشتم قانون اساسی فریضه امر به معروف و نهی از منکر را به استناد آیات محکم
قرآنی و سخنان الگوهای قرآنی چون امام علی (ع) و زبیر همگانی و متقابل از جمله از
حقوق مردم نسبت به دولت شناخته است. البته مقدمه این فریضه واجب قرآنی و قانونی
و جوب آزادی بیان و گردش آزاد اطلاعات است که در اصول فصل سوم از جمله اصل
۲۴ با صراحت؛ "نشریات و مطبوعات در بیان مطالب آزادند..." مورد تأکید قرار گرفته
است. اهمیت این فریضه تا آنجا است که امام متقیان علی(ع)، در حکمت ۳۷۴ نهج
البلاغه، نسبت آنرا به همه کارهای نیکو (از جمله نماز و روزه و حج و زکات و صدقات

^۱ پاسخ محمد توسلی به سوالات نشریه «پایتخت کهن» - ۱۳۹۳/۹/۴

- و امثال آنها) و حتی جهاد در راه خدا مانند نسبت آب دهان (قطره ای) در برابر دریای موج بیکران تشبیه می کنند^۱ المنکر الا کنفثه فی بحرلجی ” و در نامه ۴۷ نهج البلاغه، تصریح می کنند: هرگز فریضه امر به معروف و نهی از منکر را (در جامعه) رها نکنید، زیرا در این صورت بد کرداران (ناپاکان) بر شما حکومت خواهند کرد.^۲
۲. اصول قانون اساسی از جمله اصل ششم و اصل پنجاه و ششم تصریح می کند که ” حاکمیت مطلق بر جهان و انسان از آن خدا است و هم او، انسان را بر سرنوشت اجتماعی خویش حاکم ساخته است.... ” بنا براین ”... امور کشور باید به اتکاء آراء عمومی اداره شود...” بر پایه این اصول مطالبه برگزاری انتخابات آزاد و سالم و حاکمیت انسان ها بر سرنوشت خودشان از حقوق تصریح شده در قانون اساسی است؛ اما برخی از جریانات سیاسی کشور در عمل به اجرای این اصول پایبند نیستند.
۳. در اصل ۲۶ قانون اساسی فعالیت احزاب و نهاد های مدنی از جمله انجمن های صنفی، همانگونه که در مشروح مذاکرات مجلس خبرگان قانون اساسی آمده است (مصوبه با اکثریت قاطع ۵۰ رأی موافق از ۶۶ رأی)، علی اطلاق آزاد بیان شده و این مهم در ماده ۶ قانون احزاب مصوب سال ۱۳۶۰ مجلس نیز تصریح شده است. بررسی عملکرد مسئولان با احزاب قدیمی و قانونی در ۳۵ سال گذشته و همچنین نگاه اکثریت نمایندگان مجلس نهم در طرح تجدید نظر قانون احزاب که عملاً ناقض اصل ۲۶ قانون اساسی بود و بعلت مخالفت گسترده کارشناسان حقوقی در رسانه ها و برخی از نمایندگان مجلس برای بررسی بیشتر از دستور کار مجلس خارج شد؛ به وضوح مغفول ماندن این اصل قانون اساسی را در ۳۵ سال گذشته نشان می دهد.
۴. اصل ۱۶۸ قانون اساسی تصریح کرده است که: ” رسیدگی به جرایم سیاسی و مطبوعاتی علنی است و با حضور هیأت منصفه در محاکم دادگستری صورت می گیرد. ” اما در ۳۵ سال گذشته نه جرم سیاسی تعریف شده و نه محاکم دادگستری با حضور هیأت منصفه بصورت علنی برای رسیدگی به اتهامات فعالان سیاسی بر گزار شده است.
- بررسی پرونده فعالان سیاسی نشان می دهد که بسیاری از آنها صرفاً به خاطر اظهار نظر

^۱ ” ما اعمال البر کلها و الجهاد فی سبیل الله عند الامر بالمعروف و النهی عن ”^۲ ” ولا تتركوا الامر بالمعروف والنهی عن المنکر فیولی علیکم اشرارکم ”

یا نوشتن یادداشت و عضویت در احزاب قانونی با اتهام تبلیغ علیه نظام، تشویش افکار عمومی و اقدام علیه امنیت ملی در دادگاه های انقلاب محکوم شده اند. و این در حالی است که این افراد عموماً صرفاً اظهار نظر مشفقانه در جهت انجام وظیفه دینی و اجتماعی و در راستای منافع ملی داشته اند.

۵. در اصل یکصدم قانون اساسی تصریح شده است که: ” برای پیشبرد سریع برنامه های اجتماعی، اقتصادی، عمرانی، بهداشتی، فرهنگی، آموزشی، و سایر امور رفاهی از طریق همکاری مردم با توجه به مقتضیات محلی اداره هر روستا، بخش، شهر، شهرستان یا استان بانظارت شورائی بنام شورای ده، بخش، شهر، شهرستان یا استان صورت می گیرد که اعضای آن را مردم همان محل انتخاب می کنند...”. به رغم صراحت اصول فصل هفتم قانون اساسی، که به ” شوراها” اختصاص پیدا کرده است، تا سال ۷۷ عملاً اقدام اجرائی در این زمینه صورت نمی گیرد. پس از دوم خرداد سال ۷۶ در دوره ریاست جمهوری آقای سید محمد خاتمی در پاسخ به این نیاز راهبردی مدیریت کشور، به رغم این که قانون شورا های مصوب مجلس پنجم نواقص زیادی داشت و تناسبی با قانون اساسی نداشت، اما برای اولین بار همان قانون ناقص در سراسر کشور اجرا شد که امروز شاهد عملکرد چهارمین دوره آن هستیم. به رغم کاستی ها و دستاوردهای مثبت عملکرد این شوراها اما عملکرد آنها صرفاً ” شورای شهرداری ” است نه ” شورای شهر ”. تا شکل گیری ” مدیریت واحد شهری ” که تمامی خدمات مذکور در اصل یکصدم زیر مجموعه نظارتی شورای شهرمنتخب مردم قرار گیرد راه طولانی در پیش داریم. خوشبختانه اخیراً در دولت یازدهم لایحه ی قانونی برای اجرائی کردن این اصل قانون اساسی و سپردن کار مردم به دست مردم در سطح روستا، شهر و استان در دست تهیه است که امید است فرایند بررسی و تصویب آن به موقع طی شود و ما هرچه سریع تر شاهد شکل گیری ” مدیریت واحد شهری ” و سپردن کار مردم به دست مردم و کوچک شدن دولت، چون کشورهای توسعه یافته، در حد تصدی برنامه ریزی، نظارت و مدیریت کلان ملی باشیم.

قانون اساسی اول را درمقایسه با قانون اساسی دوم (بعد از بازنگری) قویتر و راهگشا تر می

بینید؟ یا ضعیف تر؟

در این مورد بهتر است کارشناسان حقوقی اظهار نظر کنند. اما در هر حال اجرای اصول

مربوط به حقوق اساسی ملت همچنان عموماً مغفول مانده است.

به نظر شما ضرورت بازنگری در قانون اساسی فعلی فوریت دارد؟

به نظر بنده قبل از بازنگری در قانون اساسی فعلی بایستی نسبت به اجرای همه جانبه و بدون تنازل آن اقدام شود و همه مسئولان نسبت به اجرای حقوق اساسی ملت ملتزم شوند سپس در شرایط مناسب نسبت به کاستی های قانون و احیاء ایجاد انسجام بین همه اصول قانون اساسی و رفع مغایرت ها اقدام شود.

رئیس جمهور بعنوان نماد حاکمیت ملی آیا طبق قانون موجود از اختیارات قانونی مناسب

برخوردار می باشد؟

رئیس جمهور در قانون اساسی، به لحاظ سلسله مراتب نفر دوم بعد از مقام رهبری، رئیس قوه مجریه و همچنین مسئول نظارت بر حسن اجرای همه اصول قانون اساسی است. اما در مقام عمل روسای جمهور گذشته، بعلت عدم هماهنگی برخی از اصول قانون اساسی، عملاً قادر به انجام این مسئولیت خود نشده اند. در بازنگری قانون اساسی این ابهامات می تواند بر طرف شود.

آیا افزایش اختیارات رئیس جمهور برای تحقق مطالبات مردم از منتخب خودشان را

ضروری می دانید؟

رئیس جمهور در قانون اساسی، که مستقیماً توسط مردم انتخاب می شود، وظائف سنگینی بر عهده دار که به دلیل هماهنگ نبودن تمامی اصول، همان گونه که اشاره شد، در این حوزه روسای جمهور تا کنون ناکام بوده اند.

بزرگداشت ۱۶ آذر روز دانشجو^۱

با توجه به آنکه فضای فعلی جامعه ایران و به تبع آن دانشگاه، دچار رخوت فردگرایانه و عدم تعهد اجتماعی شده است، طالب آن هستیم که میزان تعهد اجتماعی در بستر جامعه و دانشگاهی که شما در آن فعالیت می‌کردید را بدانیم، جامعه‌ای که برچسب آن انقلابی و آرمانی بودن، بود. جامعه‌ای که حال تغییر کرده است و مولفه‌های خاص خود را دارد. چه مولفه و شاخصی در آن جامعه تعهد اجتماعی را پررنگ و وجودی می‌کرد که حال دیگر نمی‌تواند تعهد اجتماعی را در جامعه باز تعریف کند؟

این مسأله چندین بعد دارد. یکی روحیه کلی ما ایرانیهاست که به سمت فردگرایی، دائماً سوق داشته است. این خصوصیت هم قبل از انقلاب و هم در زمان حال نیز موجود است. ریشه آن در فرهنگ ۲۵۰۰ ساله استبدادی ماست که فردگرایی ما را در تاروپود رفتار ما ایرانی‌ها نشانده است. در دهه ۲۰، انسانهای آگاه و متعهدی به دنبال راهکاری برای اصلاح این مشکل می‌گشتند و برنامه‌های گسترده فرهنگی و اجتماعی داشته‌اند. بزرگانی چون آیت‌الله طالقانی، مهندس بازرگان و دکتر سبحانی، در آن سالها همواره به این خصوصیات فرهنگی- اجتماعی نامطلوب توجه داشتند، از جمله نهادهای مدنی را تشکیل دادند تا دانشجویان در آن فرصت داشته باشند با کار جمعی به تدریج این خصوصیات خود را اصلاح و روحیه کار جمعی و تعهد اجتماعی را در خود تقویت کنند. بعد از کودتای ۲۸ مرداد در دهه سی، فضایی به وجود می‌آید که ما حاصل آن سرکوب گسترده فعالان اجتماعی توسط ساواک است. نهضت مقاومت ملی در آن دوران فعالیتهای جمعی خود را تجربه می‌کند. مهندس بازرگان در سال ۱۳۳۶ در برنامه جشن انجمن اسلامی دانشجویان در دانشکده کشاورزی دانشگاه تهران سخنرانی با عنوان "احتیاج روز" ایراد می‌کنند که دقیقاً دغدغه امروز جامعه ماست. در همین روند انجمن اسلامی مهندسی، انجمن اسلامی پزشکان، انجمن اسلامی معلمان، انجمن اسلامی بانوان و همچنین شرکت‌هایی چون شرکت انتشار و تولیدی چون صافیاد و از این قبیل نهادها تشکیل می‌شود و در چارچوب همین نهادهای مدنی افراد جمع می‌شوند و به تدریج با کار جمعی آشنا می‌شوند. این تلاشها که هم قبل از انقلاب و هم بعد از انقلاب بوده است و در حال حاضر نیز باید ادامه پیدا کند. البته این مشکل

^۱ گفتگوی محمد توسلی با نشریه دانشجویی «سحر» ارگان انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه تهران و علوم پزشکی تهران - ۱۳۹۳/۹/۱۶

دارای ابعاد دیگری نیز هست که باید بررسی شود. در سالهای قبل که استبداد سلطنتی حاکم بود، قشر آگاه جامعه به دنبال تحول بود. دکتر مصدق در دوران نهضت ملی این روند را پیگیری کرد. پس از کودتا نهضت مقاومت ملی پرچم مبارزه را بر دوش کشید و در شرایط اجتماعی سال های ۳۹ و ۴۰ جبهه ملی دوم تشکیل و جنبش دانشجویی به صورت گسترده فعال می شود. در اردیبهشت سال ۴۰ نهضت آزادی ایران تشکیل و فعالان سیاسی و دانشجویی مسلمان هویت تشکیلاتی پیدا می کنند. پس از رخداد خرداد ۱۳۴۲ است که تمام گروههای سیاسی به این جمع بندی می رسند که با توجه به گفتمان غالب جهانی برای تحول از روش مبارزه مسلحانه استفاده کنند. یک چنین نگاهی نیز در جنبش دانشجویی ما تأثیر گذاشت و یکی از علل تداوم جنبش اجتماعی در جامعه ما نقش دکتر شریعتی بود که با ادبیات جدیدی در فرهنگ اجتماعی ما مطرح می شود. ایشان پاسخگوی شرایط انقلابی است. جنبش دانشجویی تحت تأثیر این فضای اجتماعی آرمانگرا است. در این روند بازار و دانشگاه دو کانون اصلی مبارزه بودند. ما در نهضت ملی ایران شاهد آن هستیم که بازاریان به دولت ملی دکتر مصدق پول می دهند تا بودجه کشور تأمین شود. ما در دوران های بعدی کمتر چنین روحیه همکاری جمعی را شاهد بوده ایم. این تصویر کلی قبل از انقلاب بود. در سالهای بعد از انقلاب مطالبات انقلاب که اکثریت قاطع مردم در آن حضور داشتند؛ در قانون اساسی متبلور شد. دوران بعد از انقلاب را می توان به چند مرحله تقسیم کرد. از سال ۵۷ تا ۶۰، که همگی مردم با انقلاب هستند، دوره ای را می گذرانیم که تضاد فکری و خصلتی در جامعه وجود دارد. چون نگاههای متکثری وجود دارد که تا به حال فرصت نیافته اند به تمرین گفتگو با هم بپردازند. چیزی که در این میان برجسته بود کارشکنی سازمانهایی بود که با نفس انقلاب اسلامی مخالف بودند به عنوان مثال حزب توده، تمام نیروهایش را به ایران آورد. این سازمانها شعار می دادند تا مطالبات مردم را بالا ببرند و دولت را ناکارآمد جلوه دهند. ما در آن وقت می بینیم که کیانوری مصاحبه می کند و می گوید ما ابتدا می خواستیم دولت موقت و روشنفکران دینی را سرکوب کنیم و در آخر کار روحانیت را از صحنه قدرت خارج و جایگزین شویم. در صورتی که روحانیت ریشه در مردم داشت و آنها تصور اشتباهی از جامعه ایران داشتند. در آن زمان جنبش دانشجویی که نقش مهم در پیروزی انقلاب داشت همراه حکومت شد و سازمان تحکیم وحدت شکل گرفت و در پیوند با نظام و دولت عمل می کرد. جنگ تحمیلی شروع می شود و در این دوره نیز دانشگاهها نقش مهمی ایفا

می‌کنند و باز احساس تعهد به صورت مضاعف دیده می‌شود. جنبش دانشجویی مجدداً همچون قبل از انقلاب از سال ۶۸ تا ۷۶ به تدریج استقلال پیدا می‌کند و این نسل جدید هم بازگوکننده‌ی مطالبات جامعه است و همین جریان است که در دوم خرداد و پیروزی آقای خاتمی نقش مؤثری ایفاء می‌کند.

این اولین واکنش سازمان‌یافته و مستندی است که در جامعه ما اتفاق می‌افتد که مردم با بیست میلیون رأی به آقای خاتمی یک نه بزرگ به نامزد رسمی حاکمیت می‌گویند، این رخداد یک مقطع ویژه تاریخی است. اگر بخواهیم یک نگاهی گذرا به گذشته داشته باشیم می‌بینیم مطالباتی که آقای خاتمی در دوم خرداد مطرح می‌کند، این همان مطالبات تاریخی از انقلاب مشروطه و انقلاب اسلامی است که بعد از دولت موقت از سال ۵۹ نهضت آزادی ایران در دهه های ۶۰ و ۷۰ همواره تاکید می‌کند. درمراومه و خط مشی جدید نهضت تصریح می‌شود همان گونه که ما در مبارزات گذشته مطالبات تاریخی ملت ایران را پیگیری کرده ایم؛ امروز هم به اصول و آرمان های اولیه واصل انقلاب پای بند هستیم و رسالت ما دفاع از این آرمان ها و جلوگیری از انحرافات اما باراهبرد مبارزه قانونی، علنی و مسالمت آمیز و با التزام به قانون اساسی است. این مسائل از تیرماه ساله ۵۹ که کنگره سوم نهضت برگزار می‌شود، مطرح می‌شود؛ بعد از خرداد ۶۰ تقریباً تمام احزاب سیاسی فعالیتشان متوقف می‌شود، نهضت آزادی بخاطر وجود مهندس بازرگان، دکتر سحابی و آن بدنه ای که بهرحال در مدیریت انقلاب نقش داشتند ایستادگی می‌کنند، با هزینه های سنگین مقاومت می‌کنند که حالا تفصیل آن در اسناد نهضت موجود است، حتماً ملاحظه کرده اید یا می‌کنید.

این گفتمان را نهضت در چه سالی مطرح کرد؟

گفتمان مبارزه قانونی، علنی و مسالمت آمیز و خط مشی و برنامه های تحول تدریجی و گام به گام را مهندس بازرگان در دوران دولت موقت مطرح کرده بود و نهضت آزادی نیز این برنامه و خط مشی را بعد از سال ۵۹ ادامه داده است.

در طی سالهای جنگ موضع نهضت آزادی نسبت به جنگ و تحولات اجتماعی چگونه

بود؟

تا پیروزی خرمشهر که جنگ بطور مشخص دفاعی است همواره موافق بوده و در جایگاه های مختلف اعضای نهضت در جنگ مشارکت و حمایت داشته اند. اما پس از آن مقطع بر پایه

تحلیل‌ها و شناخت واقعیت‌های جهانی و منطقه با ادامه جنگ موافق نبوده و تا سال ۶۴ طی نامه‌های خصوصی به شورای عالی دفاع و رهبر فقید انقلاب به وظیفه دینی و اجتماعی خود عمل کرده است. نهضت بعد از سال ۶۴ که تداوم جنگ را در راستای منافع ملی ارزیابی نمی‌کرد و توصیه‌های خصوصی قبلی موثر نیفتاده بود اجباراً تا سال ۶۷ حدود ۶۰ نشریه درباره جنگ تهیه و منتشر کرده است که در اسناد نهضت قابل مراجعه می‌باشد. آخرین نشریه در اردیبهشت سال ۶۷ با عنوان «هشدار» منتشر می‌شود و پیامدهای خطر تداوم جنگ را به مسئولان کشور متذکر می‌شود؛ متعاقب آن دفتر نهضت تعطیل می‌شود و سه نفر از دوستان ما از جمله خود بنده بازداشت می‌شویم و نهایتاً در همان زمان که ما در بازداشت بودیم در تیر و مرداد سال ۶۷ قطعنامه پذیرفته می‌شود. امروز شما در رسانه‌ها از قول آقای هاشمی رفسنجانی و آقای محسن رضایی می‌شنوید که امام و برخی از مسئولین هم موافق ادامه جنگ پس از فتح خرمشهر نبودند.

بعد از خاتمه جنگ فضای سیاسی چگونه بود؟

در سال ۶۴ پس از انتخابات ریاست جمهوری که صلاحیت مهندس بازرگان برای نامزدی ریاست جمهوری تایید نشد؛ جمعیت دفاع از آزادی و حاکمیت ملت ایران با حضور جمعی از اعضای نهضت آزادی و سایر نیروهای ملی تشکیل می‌شود و در خصوص حقوق اساسی ملت که در قانون اساسی تصریح شده است بیانیه‌هایی با تاکید بر اصول فصل سوم قانون اساسی منتشر می‌کند. در سال ۶۹ این جمعیت بیانیه‌ای با امضای ۹۰ نفر از شخصیت‌های سرشناس دینی و سیاسی جامعه که عموماً شناخته شده بودند منتشر کرد که ضمن آن بر ضرورت اجرای اصول فصل سوم قانون اساسی یعنی تامین حقوق اساسی ملت و همچنین پیامدهای استقراض‌های خارجی در اقتصاد کشور تاکید شده بود. متعاقب انتشار این بیانیه ۲۴ نفر از امضاکنندگان این نشریه بازداشت و ۹ نفر از آنها به حبس‌های تا سه سال محکوم شدند که تفصیل آن در کتاب «در مهمانی حاج آقا» قبلاً منتشر شده است. در آن بیانیه ۹۰ امضائی سال ۶۹ همان گفتمانی که آقای خاتمی در دوم خرداد سال ۷۶ مطرح کردند و با رأی قاطع مردم موجه شد مورد تاکید قرار گرفته بود.

رخدادهای دهه‌های ۶۰ و ۷۰ را که به اجمال اشاره شده است برای نشان دادن شرایط سیاسی-اجتماعی است که در آنها جنبش دانشجویی شکل گرفته و برای حمایت از آقای خاتمی در دوم خرداد آماده می‌شود. این مقطع نقطه عطفی در تحولات پس از انقلاب قابل ارزیابی

است. پس از رخداد دوم خرداد جریان محافظه کار که با شکست عظیمی روبرو می شود خود را برای برخورد با جنبش اصلاحات آماده می کند. پس از دوم خرداد ۷۶ جنبش دانشجویی و نهاد های دانشجویی گسترش پیدا می کنند. در دوران اصلاحات حدود ۳۰۰۰ نهاد مدنی در دانشگاه ها شکل می گیرد. نشریات دانشجویی توسعه پیدا می کند؛ در این شرایط جنبش دانشجویی با آزادی عمل بیشتری می تواند در دانشگاه ها فعالیت کند.

پس از ریاست جمهوری آقای خاتمی می بینیم که فضای جنبش دانشجویی به سمت یک رادیکالیزمی در حرکت است علل رادیکالیزه شدن رادر کجا می بینید؟

بینید جنبش دانشجویی ما تحت تاثیر ادبیات چپ شعارهای خارج از خط مشی مبارزه قانونی، که جنبش دانشجویی باید به آن التزام داشته باشد، مطرح می کند و بتدریج بحث عبور از خاتمی و عبور از قانون اساسی و... را مطرح می کند. در این دوره می توان گفت که عملکرد جنبش دانشجویی عموماً چپ روی است و از خط مشی طبیعی خود خارج می شود بطوریکه عملاً از گفتمان اصلاحات عبور کند. این دوره هشت ساله برای جنبش دانشجویی دوره ی سختی است. ضمن اینکه جنبش دانشجویی گسترش پیدا می کند، فکر می کند باید دانشجو وارد عرصه قدرت شود و از همین رهگذر است که کاندیدای مجلس می شود یا در شورای شهر نامزد معرفی می کند، این یک فضای جدیدی است که جنبش دانشجویی تجربه می کند.

بگذارید کمی جلوتر بیایم، دولت اصلاحات به اتمام می رسد و دولت اصول گرایان سکاندار امور اجرایی کشور می شوند.

بله، اگر بخواهیم خیلی سریع عبور بکنیم بعد از این تجربه هشت ساله دوره اصلاحات آقای خاتمی دوران هشت سال آقای احمدی نژاد مطرح می شود. در این هشت سال، آنچه که در هشت سال جنبش اصلاحات فراهم شده بود، زمینه های محدودیتش فراهم می شود. در دانشگاه یک فضای جدیدی بوجود می آید. جنبش دانشجویی و جنبش اجتماعی ما محدود می شود و بصورت سیستماتیک این فعالیت ها نه تنها در دانشگاه بلکه در عرصه عمومی هم محدود می شود. توقیف زنجیره ای مطبوعات، محدودیت برای احزاب و گروه های سیاسی، اتفاقاتی است که در این دوره رخ می دهد. بازداشت هایی که در این دوره انجام می شود در نوع خود چشمگیر است. در انتخابات سال ۸۴ ما شاهد تجربه ویژه ای هستیم که من نمی خواهم در این فرصت کوتاه به آن به پردازم. در سال ۸۸ یک فضای جدیدی در انتخابات بوجود می آید. جنبش اجتماعی گسترش

پیدا می‌کند و چهار سال دوم دوره دولت دهم را تجربه می‌کنیم. جامعه ما می‌خواهد از این محدودیت‌ها عبور کند ولی محافظه‌کاران جامعه که تحولات را بر نمی‌تابند، انتخابات سال ۸۸ را مهندسی می‌کنند. شرایطی که در آن سالها پیش آمد را شما کم و بیش به یاد دارید، احتمالاً حضور هم داشته‌اید و می‌دانید چه اتفاقاتی افتاده است. در نتیجه توسعه جنبش اجتماعی و آمادگی مردم راه پیمایی آرام سه میلیونی در شهر تهران شکل می‌گیرد و بتدریج این راه پیمایی‌ها تحمل نمی‌شود.

بگذارید در اینجا نکته‌ای را اضافه کنم. درست است که محافظه‌کاران آمادگی پذیرش تحول را نداشتند و با آن برخورد کردند؛ ولی باید بپذیریم که بعد از سال ۸۸ جنبش اجتماعی ما هم اشتباهاتی داشته است که می‌توان به آن اشاره کرد. بنظر من اشتباهی که در این دوره صورت می‌گیرد این است که گروه‌های مخالف نظام، که خط مشی براندازی دارند و با خط مشی جنبش اصلاحات هماهنگ نیستند، از جمله سلطنت طلب‌ها و مجاهدین خلق؛ بطور طبیعی در بین اجتماعات و بطور محدود شعارهای خودشان را مطرح می‌کنند که در چارچوب خط مشی جنبش اصلاحات و گفتمان آقای خاتمی و آقای کروبی و همچنین مواضع منتشر شده آقای مهندس موسوی نبود. شما مجموعه بیانیه‌های آقای موسوی را نگاه کنید، شعار جمهوری ایرانی و یا مرگ بر اصل ولایت فقیه در آن‌ها دیده نمی‌شود. این شعارها از کجا آمد؟! احتمالاً شما هم شاهد بوده‌اید که افراد خاصی می‌آمدند از عواطف مردم استفاده می‌کردند و این شعارها را، هر چند محدود، مطرح می‌کردند، اما آن را ضبط می‌کردند و در رسانه‌های خارجی برجسته می‌شد. مخالفان جنبش اصلاحات از این شعارها در راستای برنامه‌های راهبردی خودشان استفاده می‌کردند.

البته نباید فقط آن گروه‌ها را شماتت کرد، تجربه تاریخی نشان داده که حتی در گذشته نیز محافظه‌کاران برای اینکه گروه‌های مخالف خود را سرکوب بکنند خودشان وارد این اجتماعات می‌شدند و این‌گونه شعارها را مطرح می‌کردند. در جنبش دانشجویی سال ۱۳۲۱ و همچنین در حوادث شانزده آذر سال ۳۲ به همین ترتیب عمل شده است. قبلاً طی مصاحبه‌هایی مستندات تاریخی این‌گونه وقایع را توضیح داده‌ام. در حوادث هجدهم تیر ماه هم، بطوریکه شاهدان عینی گزارش کرده‌اند، به همین ترتیب اعتراضات دانشجویی رادیکالیزه و سرکوب شده است. بنابراین بایستی بپذیریم که در بعد از سال ۸۸ نیز عوامل مختلفی هست که نگذاشت جنبش

اصلاحات در چارچوب خط مشی قانونی خود بصورت مسالمت آمیز عمل بکند. بنابراین اگر بخواهیم واقع بینانه نگاه کنیم باید در فرصت مناسبی این موارد را تحلیل و روی آن ها کار کنیم. این مقدمه را از این نظر صرفا اشاره می کنم که ببینید یک مجموعه فشارها موجب شده است که اگر قبل از انقلاب دانشگاه ها کانون اصلی مبارزه بودند، اگر در هشت سال اصلاحات دانشگاه ها کانون فعالیت بودند بتدریج باید این وضعیت تغییر پیدا کند و در نتیجه دانشجویان هزینه های سنگینی را پرداخت می کنند و پس از سال ۸۸ شما این وضعیت را به وضوح مشاهده می کنید که نه دانشجویان و نه خانواده ها آمادگی ندارند که دیگر هزینه های سنگینی برای فعالیت دانشجویی پرداخت بکنند. به این علت است که هم جامعه و هم جنبش دانشجویی به نوعی با یک انفعال روبه رو می شود که این وضعیت پیامد چپ روی هایی است که اتفاق افتاده و هم پیامد سرکوب هایی است که جنبش دانشجویی در این سال ها متحمل شده است.

این توضیح یک تحلیلی است که بر اساس آن می توان شرایط قبل و بعد از انقلاب را باهم مقایسه کرد؛ چرا با شرایط متفاوتی روبرو هستیم؟ توضیح دیگر این است که در شرایط قبل از انقلاب هم جنبش دانشجویی و هم جنبش اجتماعی ما عموما به دنبال یک تحول سریع، انقلابی و رادیکال تحت تاثیر گفتمان جهانی آن دوران بود. اما در سال های پس از انقلاب به رغم حضور جریانات چپ که همان خط مشی را می خواستند دنبال کنند که هزینه های سنگینی برای خودشان و منافع ملی در پی داشت؛ اما جریانات دیگری از جمله نهضت آزادی ایران حضور داشتند که به خط مشی مبارزه قانونی، علنی و مسالمت آمیز تاکید داشتند و تحولات تدریجی و گام به گام متناسب با شرایط را توصیه می کردند. این جریان معتقد بود و هست که مطالبات ملت ایران یعنی آزادی، حاکمیت ملت، عدالت ورزی، قانونگرایی و ... یک شبه قابل تحقق نیست؛ فرهنگ استبدادی این انتظار را در ما ایجاد می کند که با اقدامات و حرکات رادیکال و سریع یک شبه به نتیجه مطلوب برسیم. اما موقعی که این فرایند طولانی می شود، شکیبائی را از دست می دهیم و منفعل می شویم. در حالی که پیشگامان جنبش اصلاحات همیشه تاکید کرده اند که دموکراسی یک فرایند است و گذار در این فرایند نیازمند زمانی طولانی است. اصولا آزادی و دموکراسی یادگرفتنی است و نسل ها ممکن است طول بکشد تا یک جامعه بتواند فرهنگ دموکراسی پیدا بکند.

گفته شده مرحوم بازرگان بر این نکته تاکید فراوان داشتند؟

بله، مرحوم مهندس بازرگان نیز این جمله را همیشه تکرار می‌کرد که دموکراسی یاد گرفتنی است نه دادنی و در یک فرایند قابل تحقق است و اینطور نیست که شما آن را تزریق کنید و به یکباره خصوصیات جامعه را متحول کنید و به سرعت خصوصیات فردی، مناسبات در محیط خانواده، کار و جامعه دموکراتیک شود. این امر مستلزم یک فرایند طولانی است که باید طی شود و این زمان‌بر است و نیاز به صبر و تلاش مستمر دارد. بنابراین آحاد جامعه و همه کسانی که گفتمان اصلاحی را پذیرفته‌اند و از جمله جنبش دانشجویی نباید انتظار داشته باشند که در دوران محدود دانشجویی یک دفعه جامعه متحول بشود. بنابراین باید دنبال راهبرد تدریجی، دراز مدت و طولانی باشند. سحر: چه توصیه ای به اعضای انجمن های اسلامی دارید؟

ما همیشه توصیه کرده ایم که انجمن‌های اسلامی دانشجویی باید در درجه اول بستری برای تقویت شخصیت فرهنگی و اجتماعی دانشجویان در دوران تحصیل دانشگاهی باشند. علاوه بر کسب دانش در رشته تحصیلی بایستی خلیات و روحیات و شخصیت اجتماعی آنان ساخته شود؛ بطوری که پس از فارغ التحصیلی بتوانند عنصر مفیدی برای خدمت به جامعه باشند. این نکته ای است که بنده همیشه در دیدارهای خود با دانشجویان عزیز تاکید داشته ام؛ حالا اگر شما می‌بینید که دانشجویهای ما امروز عموماً روحیه فرد گرایی دارند و کمتر به تعهدات اجتماعی توجه دارند، این امر ریشه‌های مختلفی دارد. یکی حوادثی است که در سال‌های بعد از انقلاب رخ داده است؛ در دوران جنگ فشارهای اجتماعی و محدودیت‌ها و هزینه‌های سنگینی در پی داشته است. در دهه گذشته نیز جنبش دانشجویی بیش از ظرفیت رادیکال عمل کرده و در پی سرکوب هزینه‌های سنگینی پرداخت کرده است. از جمله این عوامل باعث شده است که دانشجویان کمتر انگیزه ای برای مشارکت در فعالیت‌های اجتماعی داشته باشند. راهکار خروج از این وضعیت انفعال در فضای دانشگاه‌ها؛ ایجاد حساسیت بیشتر برای مشارکت دانشجویان در فعالیت‌های اجتماعی و اجرائی کردن سیاست باز کردن فضای دانشگاه‌ها است تا دانشجویان بتوانند با امنیت در کرسی‌های آزاد اندیشی شرکت کنند، اظهار نظر و انتقاد بکنند. اما این امر زمانی میسر می‌شود که فضای باز و آزاد در دانشگاه‌ها وجود داشته باشد و نهاد های صنفی و نهاد های مدنی تشکیل شود و دانشجویان بتوانند شخصیت اجتماعی خودشان را بسازند.

با تجربه ای که شما در دوره ادامه تحصیل در آلمان و آمریکا دارید فعالیت دانشجویی در

آن کشورها چگونه است؟

این سوال بسیار مهمی است. در سطح جهانی مدیران همه دانشگاه‌ها در دوران تحصیل دانشگاهی فضا‌هایی ایجاد می‌کنند که دانشجویان در دوران تحصیل بر حسب ذوق و استعداد های ذاتی خود بتوانند مشغول یک فعالیت و کنش اجتماعی باشند و این کنش اجتماعی را مهمتر از رشته تحصیلی دانشجو تلقی می‌کنند، زیرا معتقدند جوانی که در سنین هجده نوزده سالگی وارد دانشگاه می‌شود تا بیست و دو سال، تا بیست و چهار سالگی که فارغ التحصیل می‌شود بتواند اجتماعی شود. این دوره شکل‌گیری شخصیت های اجتماعی دانشجو است و باید دانشجو در عرصه عمومی و فعالیت های عمومی شخصیت اجتماعی خود را بسازد تا آموزشهای علمی که در این دوران کسب می‌کند را بتواند در یک شخصیت ساخته شده در عرصه عمومی وارد کند و بتواند در جامعه موثر واقع شود. ببینید اگر نسل دانشجویان سالهای قبل از انقلاب توانست بعد از به ثمر نشستن انقلاب تاثیر گذار باشد برای این بود که شخصیت آنان در فضای آزاد دانشگاه‌های قبل از انقلاب شکل گرفته بود. در سال‌های قبل از انقلاب به رغم این که فضای اجتماعی بسته بود اما مدیریت دانشگاه‌ها تا حدودی مستقل بود، اساتید ما در دانشگاه‌ها آزاد بودند، دانشجویان در فعالیت های اجتماعی خود آزادی های نسبی داشتند؛ البته شرایط افت و خیز داشت. اما بطور کلی اگر نگاه کنیم فضای دانشجویی دانشگاه‌های ما به گونه ای بوده که افرادی مثل مرحوم مهندس سبحانی از سال‌های پایانی دهه سی که وارد دانشگاه و فعالیت های اجتماعی به ویژه در انجمن اسلامی می‌شوند، شخصیتشان ساخته می‌شود و تا آخر عمر ایستادگی می‌کنند. شما کسانی که پس از انقلاب در جمع مدیران انقلاب بودند نگاه کنید و سوابق آنها را ورق بزنید، عموماً کسانی هستند که در آن فضا شخصیتشان ساخته شده است و این فضا و شکل‌گیری شخصیت‌ها تنها به داخل کشور محدود نمی‌شد بلکه در خارج از کشور نیز فضایی بود که در انجمن های اسلامی اروپا و آمریکا شخصیت های آنها ساخته شود. بسیاری از مدیران برجسته انقلاب، فارغ التحصیلان عضو انجمن های اسلامی دانشجویان خارج از کشور بودند؛ مثال‌های کاملاً مشخصی وجود دارد. شما سوابق دکتر کمال خرازی را نگاه کنید از اعضای فعال انجمن‌ها و حتی عضو نهضت آزادی ایران خارج از کشور نیز بودند (باخته). شما آقای مهندس نژاد حسینیان را نگاه کنید، دکتر یزدی، دکتر چمران و امثالهم ... همه این اشخاص را که اگر سوابقشان را بررسی کنید می‌بینید که شخصیت آنان در چنین فضایی شکل گرفته است. من ابتدا گمان می‌کردم چون در دانشگاه تهران مهندس بازرگان حضور دارند و در دانشکده

فنی تاثیر گذار هستند. یک چنین فضای فرهنگی و اجتماعی سازنده وجود دارد؛ هنگامی که در سال ۱۳۴۱ برای ادامه تحصیل به خارج از کشور رفتم، دیدم آلمان هم به همین شکل است. در آمریکا هم وضع به همین منوال بود. در حقیقت می‌خواهم بگویم این انفعالی که در دانشگاه‌های ما بوجود آمده، هزینه بسیار سنگینی از نظر علمی بر ما وارد می‌کند و شکل‌گیری نسلی که در این وضعیت در دانشگاه در حال تربیت شدن هستند برای آینده کشور بسیار خطیر است. این نکته‌ی مهمی است که مدیران دانشگاه‌های ما شایسته است به آن توجه بیشتری داشته باشند. من بسیار متأسفم شخصیتی همانند دکتر فرجی دانا که از نظر علمی در چنان مرتبه‌ای هستند و همانطور که می‌دانید از همان نسل دهه شصت هستند که در جبهه بودند و در انجمن‌های اسلامی فعال بودند و بعد بورس گرفتند و برای دکترا به خارج از کشور رفتند، ایشان هم شخصیتشان در آن فضا ساخته شده بود و در این فضا به عنوان وزیر علوم نتوانستند دوام بیاورند.

اگر امروز نمی‌توانیم از مدیرانی که در ۳۵ سال گذشته با هزینه‌های بسیار سنگین تجربه کسب کرده‌اند و تربیت شده‌اند، به اصطلاح از بچه‌های انقلاب، استفاده کنیم بایستی موضوع را مورد مطالعه قرار دهیم. این نکته بسیار مهمی است، به نظر می‌رسد جریان محافظه‌کاری که نمی‌خواهد اصلاحات در کشور ما ریشه پیدا کند و گسترش یابد یک تجربه تاریخی دارد، می‌داند که قبل از انقلاب دانشگاه و بازار دو کانون اصلی تاثیر گذار در تحولات اجتماعی بوده است. اما بعد از انقلاب عملاً بازار دیگر نقشی ندارد. اما دانشگاه‌های ما کماکان نقش داشته‌اند و بنابراین نمی‌خواهند دانشگاه در جایگاه طبیعی خود قرار داشته باشد. واقعیت‌ها نشان می‌دهند که اکثریتی در دانشگاه‌های ما از جنبش اصلاحات حمایت می‌کنند و نمی‌خواهند فضای دانشگاه به این صورت باشد و می‌بینیم این فضای ویژه را در دانشگاه سازماندهی کردند که در واقع دانشگاه‌ها در جایگاه طبیعی خود نباشند. به گمان من این ظلمی است که نه تنها به دانشگاه و مرتبه علمی آن وارد میشود بلکه ظلمی است که به توسعه کشور و آینده مدیران ما می‌شود که شخصیت‌های کارآمد تربیت نشود و برنامه‌های توسعه کشور نتواند بدست کارشناسان ایرانی تداوم پیدا کند.

اما با تمام این اوصاف نباید امید خود را از دست بدهیم. ما نسبت به گذشته رشد و پیشرفت چشمگیری داشته‌ایم. امروز جنبش اصلاحات پیشرفت داشته و شما می‌توانید این پیشرفت را در هراس محافظه‌کاران از این موضوع ارزیابی کنید. به هر حال همانطور که اشاره کردم ما نباید

انتظاراتی فرا طبیعی داشته باشیم. در اروپا حدود پنج قرن از جنبش های آزادی خواهانه و روند استقرار دموکراسی می گذرد اما از جنبش دموکراسی خواهی در ایران که اگر مبداء آن را انقلاب مشروطه در نظر بگیریم بیش از یک قرن نمی گذرد. در هر حال به آینده باید امید داشت و باید بصورت مستمر و پیوسته با صبوری تلاش کرد.

برداشت رحمانی و انسانی از آموزه‌های اسلامی^۱

با نام آیت‌اله العظمی منتظری از دهه چهل و ورود مراجع و روحانیت مبارز به عرصه مبارزات سیاسی آشنا شدم. اما در دوران بازداشت سال ۱۳۵۰ در مدتی که در زندان قزل قلعه نگهداری می‌شدیم با مرحوم آیت‌اله ربانی شیرازی در اطاق عمومی هم‌بند بودیم. ضمن گفت و گو با آن مرحوم مطلع شدم که مرحوم آیت‌اله منتظری نفر دوم پس از مرحوم آیت‌اله خمینی قرار دارند و نفر سوم هم خود ایشان بودند. در سالهای قبل از انقلاب آیت‌اله منتظری مدتی در کردستان تبعید بودند و نهایتاً به خاطر حمایت از نهضت روحانیت و راه و روش آیت‌اله خمینی و ایستادگی بر مواضع ایشان به ده سال حبس محکوم شدند و سرانجام در آبان‌ماه سال ۱۳۵۷ در پی اوج‌گیری مبارزات ملت ایران علیه استبداد سلطنتی همراه آیت‌اله طالقانی از زندان آزاد شدند و مورد استقبال گسترده مردم قرار گرفتند.

در سالهای بعد از انقلاب بررسی مواضع و عملکرد مرحوم آیت‌اله منتظری بسیار آموزنده است. انتصاب ایشان به سمت امام جمعه تهران پس از درگذشت آیت‌اله طالقانی و انتخاب آن مرحوم به سمت رئیس مجلس خبرگان قانون اساسی و حمایت ایشان از اضافه شدن اصل ولایت فقیه به پیش‌نویس قانون اساسی دولت موقت و نهایتاً انتخاب ایشان به سمت قائم مقام رهبری توسط مجلس خبرگان و مواضع شجاعانه و ایستادگی آن مرحوم در قبال انحرافات و برخی از اقدامات ناصواب از جمله احکام صادر شده در دهه شصت منجر به عزل ایشان از قائم‌مقام رهبری در سال پایانی حیات رهبر فقید انقلاب گردید.

بررسی دو دهه زندگی آیت‌اله منتظری بین سال‌های ۱۳۶۸ و آذرماه سال ۱۳۸۸ که ایشان دار فانی را وداع گفتند، مجموعه اظهارنظرها، مواضع، رخداد‌های دوران حصر و آثار فکری و پژوهشی آن مرحوم بخش مهم و راهبردی زندگی ایشان را تشکیل می‌دهد که جا دارد بیشتر در این خصوص مطالعه و پژوهش شود.

به نظر می‌رسد همان نقشی که ملامحمدکاظم خراسانی (آخوند خراسانی) و علامه محمدحسین نائینی (میرزای نائینی) در انقلاب مشروطه ایفا کردند و برداشت‌های رحمانی و انسانی از آموزه‌های اسلامی را در پاسخ به دیدگاه‌های شیخ‌فضل‌اله‌نوری و حمایت از مشروطه‌خواهان ارائه کردند،

^۱ یادداشت محمد توسلی در نشریه «پایتخت کهن» - ۱۳۹۳/۹/۲۹

مرحوم آیت‌اله منتظری نیز با شجاعت و صراحت حتی با تعدیل برخی از دیدگاه‌های قبلی خود به مهمترین مسائل و مشکلات سالهای بعد از انقلاب با استناد به آیات قرآن و منابع اسلامی پاسخ داده‌اند و راه را برای پژوهش‌های بیشتر عالمان و پژوهشگران حوزه‌های علمیه هموار ساخته‌اند. بنده این توفیق را داشته‌ام که در این دو دهه چه در زمان حیات مرحوم مهندس بازرگان و چه پس از درگذشت ایشان در سال ۱۳۷۳ بعد از مراسم سالگرد آن زنده‌یاد که در شهر قم در مقبره بیات توسط یاران نهضت آزادی ایران برگزار می‌شد، به دیدار آیت‌اله منتظری می‌رفتم. در این دیدارها آیت‌اله منتظری همواره از افکار و شخصیت و عملکرد مهندس بازرگان تقدیر و به نیکی یاد می‌کردند و گاهی آثار چاپ شده خودشان را به ما هدیه می‌کردند.

سخنان ایشان در آن جلسات به ویژه آراء و نظرات ایشان در آثار مکتوب از جمله کتاب‌های "رساله حقوق" "حکومت دینی و حقوق انسان" و "اسلام دین فطرت" که حاصل پژوهش‌های ایشان و پاسخ به مبرم‌ترین مسائلی است که جمهوری اسلامی بعد از انقلاب با آنها روبرو بوده است، در راستای تلاش روشنفکران دینی چون مهندس بازرگان در چند دهه اخیر قابل ارزیابی است.

در این آثار آیت‌اله منتظری با شجاعت و صراحت در مقابل دیدگاهی که مردم را رعیت و مکلف توصیف می‌کنند به تبیین حقوق شهروندی، ارزش و کرامت ذاتی انسان، آزادی و اختیار انسان و حق انسان برای تعیین سرنوشت و... با استناد به تعالیم و آموزه‌های اسلامی پرداخته‌اند و نظرات فقهی خودشان را ارائه داده‌اند.

درباره حقوق ذاتی انسان، آن مرحوم این چنین نظرات فقهی خود را بیان می‌کند :

"حقوق اساسی و بنیادین انسان، محصول ضرورت‌ها و مقتضیات خاص اجتماعی و شرایط زمانی و مکانی نیست؛ چرا که این گونه حقوق همچون حق تعیین سرنوشت، حق حیات، حق معیشت و زندگی سالم، حق آزادی اندیشه و بیان و حق امنیت فردی و اجتماعی - قبل از هر چیز حق‌های فطری هستند و لذا فی‌نفسه ثابت، غیر قابل سلب و ذاتی می‌باشد و انسان‌ها به خاطر انسان بودنشان و به دلیل کرامت انسانی باید از آنها برخوردار باشند. این گونه حق‌ها ریشه در قانون‌گذاری با اراده حکومت ندارد؛ بلکه ریشه در فطرت داشته و از بدیهیات عقلی عملی به شمار می‌آیند." (رساله حقوق، صفحه ۱۵).

بر این اساس مرحوم آیت‌اله منتظری باتوجه به تأکیدی که بر حقوق ذاتی انسان مستقل از

آیین و عقیده انسان داشتند، از حقوق شهروندی بهائیان در ایران دفاع کردند و برخی تبعیض‌ها و محدودیت‌ها را خلاف ارزش‌های اسلامی می‌دانستند.

حضرت آیت‌الله‌العظمی منتظری به رغم حمایت از پیشنهاد اضافه شدن ولایت فقیه به پیش‌نویس قانون اساسی در سال ۱۳۵۸ اما در سال‌های بعد دیدگاه خود را در این خصوص تبیین و تأکید می‌کنند که ولایت فقیه یک امر آسمانی نیست، بلکه یک امر زمینی است؛ بیعت است. افراد با یک رهبر بیعت می‌کنند، محدوده اختیاراتی را واگذار می‌کنند و خود مردم هستند که می‌توانند این محدوده را کم یا زیاد کنند. در سال ۱۳۶۷ که به دنبال انتشار نشریه «هشدار» در خصوص ضرورت پایان یافتن جنگ تحمیلی بازداشت و ۶ ماه در زندان توحید (کمپته مشترک سابق و موزه عبرت کنونی) زندانی بودم از جمله کتابی را مطالعه کردم با عنوان «زندانی در اسلام» (السجن فی الاسلام). این کتاب تز دکترای دانشگاه بغداد بود که قبل از انقلاب در ایران ترجمه و منتشر شده بود. در این کتاب سوابق زندان انفرادی در قرون وسطی و شرایط زندان در دوران پیامبر (ص) و حکومت ۵ ساله حضرت علی (ع) بصورت مستند شرح داده شده بود و جمع‌بندی آن این بود که به رغم تاریخ قرون وسطی مسیحیت که انسان‌ها به خاطر عقیده و اظهارنظر در شرایط سخت سلول‌های انفرادی نگهداری می‌شدند در تجربه دوران پیامبر (ص) و حکومت حضرت علی (ع) هرگز کسی به خاطر اظهارنظر و عقیده غیرموافق زندانی نشده است و بطور کلی اصولاً زندانی سیاسی (با ادبیات امروز) در حکومت اسلامی وجود خارجی نداشته است. شواهد تاریخی روشنی در آن کتاب در خصوص خوارج ارائه شده بود که حضرت علی (ع) هرگز به خاطر عقیده انحرافی آنان و اظهارنظرهایی که حتی در دارالخلافة کوفه انجام می‌دادند کسی متعرض آنها نمی‌شد. یعنی آزادی عقیده و آزادی بیان و امنیت اجتماعی برای همه شهروندان تأمین بود. فقط موقعی که دست به اسلحه می‌بردند آن هم بعد از موعظه با آنها برخورد می‌شد. اتفاقاً بعد از هشت و نیم ماه دوران بازداشت آن سال که آزاد شدیم، روزنامه کیهان آن روز خاطرات و تقریرات حضرت آیت‌الله‌العظمی منتظری را منتشر می‌کرد و همین منطبق را که در معارف اسلامی به طور کلی «زندانی سیاسی» جایگاهی ندارد، براساس مستندات اسلامی و سوابق تاریخی مشابه آن کتاب را ایشان نیز نقل کرده بودند که آگاهی و شجاعت و صراحت ایشان را نشان می‌داد.

در پایان این خاطرات درباره مرحوم آیت‌الله منتظری مایلم به آیه‌ای از قرآن اشاره کنم که

راز و رمز محبوبیت انسان‌ها را در جامعه نشان می‌دهد. باتوجه به ایمان، شجاعت و حق‌گرایی و دفاع از مظلومان که در ادبیات قرآنی عمل صالح و نیکو محسوب می‌شود، محبت ایشان در قلب بسیاری از مردم جامعه ما، به استناد این قانون مندی که ”خداوند رحمان مؤمنان نیکوکار را محبوب (همه) می‌گرداند”، جای گرفته است.

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا (مریم - ۹۶)

به امید توفیق بیش از پیش فرزندان خاندان محترم آیت‌اله منتظری، شاگردان و علاقمندان آن مرحوم در تداوم تلاش‌های فرهنگی و اجتماعی ایشان.

ارزیابی عملکرد طیف گروه های سیاسی^۱

جناح راست در سال های اخیر نتوانسته است یک رهبری مشخص داشته باشد و هر یک از شاخه های مختلف این جریان به گونه ای عمل می کند که زیر نظر سایر مجموعه اصولگرایی نیست، تحلیل شما از این چند صدایی و نرسیدن به رهبری مشخص چیست؟

بحثی که شما درباره جریانات اجتماعی بیان می کنید نیاز به تعریف راست و چپ دارد. آنچه امروز در جامعه ما مطرح است جریان راست خود را به عنوان اصولگرا مطرح می کند. در جامعه شناسی این جریان اجتماعی را محافظه کار می خوانند و ویژگی آن این است که می خواهد شرایط موجود و سنت های جاری و منافع حفظ شود. در مقابل جریان اصلاح طلب تعریف می شود که از شرایط موجود راضی نیست و علاقه مند است به تدریج تحولی در شرایط موجود و در راستای مطالبات و منافع ملی ایجاد شود. در حال حاضر جریان محافظه کار طیفی از جریانات اجتماعی را تشکیل می دهد مانند موتلفه اسلامی که ریشه تاریخی دارند که اگر در جایگاه طبیعی خودشان قرار داشته باشند جریان مفیدی هستند و می توانند در تحولات اجتماعی تاثیر گذار باشند. جریان محافظه کار ریشه در آداب و رسوم جامعه ما دارد و نمی توان یک شبه آن ها را متحول کرد. البته در مقابل جریان راست جریان چپ نیز در ادبیات سیاسی ما مطرح می شود. قدیمی ترین تشکل چپ در ایران حزب توده است که منادی افکار مارکسیستی بوده است. جریان چپ نیز طیف زیادی را شامل می شود که نیاز به بحث بیشتری دارد. بنابراین وقتی در خصوص چپ اشاره می کنیم باید مشخص کنیم چه جریان اجتماعی را مد نظر داریم. در مورد جریان راست یا محافظه کار هم همینطور است، راست سنتی تا راست مدرن که برخی در این دسته بندی کارگزاران را راست مدرن ارزیابی می کنند. به نظر می رسد این دو نگاه اجتماعی باید کاملاً تعریف شود. اما مستقل از این گونه تعریف ها که در جامعه ما مطرح است مایلیم به دیدگاه علی (ع) در نهج البلاغه اشاره ای داشته باشیم. آن حضرت می فرماید: ” الیمین و الشمال مضله والطریق الوسطی هی العجاده ” یعنی راست روی و چپ روی (بخوانید افراط و تفریط) موجب گمراهی و ناکامی است اما راه میانه و اعتدال را ه موفقیت است. بر این اساس نه تنها اصلاح طلبان بلکه محافظه کاران دوراندیش نیز بایستی از طریق گفت و گو و تعامل و با تکیه بر عقلانیت و اصول مدیریت؛

^۱ مصاحبه محمد توسلی با نشریه «ایران فردا» - ۱۳۹۳/۹/۲۹

خط مشی اعتدال و تغییرات تدریجی و گام به گام و متناسب با شرایط و ظرفیت ها را مورد توجه قرار دهند.

شما اصولگرایان را چگونه دسته بندی می کنید؟

همان گونه که گفته شد اصولگرایان طیف وسیعی را تشکیل می دهند؛ از میانه رو تا افراطی. برخی از این جریان به ویژه پس از تجربه هشت ساله دولت گذشته با واقع بینی و عقلانیت بیشتری نسبت به مسائل جاری کشور اظهار نظر می کنند بطوری که در مقابل گروه های تند افراطی با اصلاح طلبان بیشتر هماهنگی دارند. بخشی از این جریان که قبلاً از حمایت کنندگان جدی دولت آقای احمدی نژاد بودند امروز با آن ها حتی زاویه پیدا کرده اند.

به نظر بنده اوج پایگاه اجتماعی اصولگرایان در دهه ۶۰، بعد از خرداد ۶۰ بود. در دهه های بعدی اصولگرا ها به لحاظ اجتماعی در مقاطع مختلف با ناکامی روبرو بوده اند و پایگاه اجتماعی خودشان را به تدریج از دست داده اند. در دوم خرداد ۷۶ این جریان فکر می کرد جامعه با آن ها است. اما در آن انتخابات مشخص شد نامزد این جریان پایگاهی ندارد و نامزد اصلاح طلبان با رای قاطع مردم انتخاب شد. از دوم خرداد سال ۷۶ جریان اصلاح طلب قدرت را به دست گرفت. واقعیت این است که زمینه و ریشه اصلاح طلبی از دولت موقت آغاز شده است. بعد از خرداد ۷۶ جریانی که پایگاهش را از دست داده بود؛ به قول آقای سید محمد خاتمی، هر روز یک بار، بحران هایی ایجاد می کرد. این جریانی که پایگاه اجتماعی خودش را از دست داده بود در انتخابات ۸۴ و ۸۸ تمام تلاشش را برای حفظ قدرت به کار برد. اما در سال ۹۲ با حمایت جریان اصلاحات بار دیگر نامزد نزدیک به گفتمان اصلاح طلبی رای آورد و مردم برای اصلاح وضعیت کشور امیدوار شده اند. مطالبه اصلی مردم اجرای بدون تنازل قانون اساسی، تامین حقوق اساسی ملت که در قانون اساسی تصریح شده و امنیت و رفاه اجتماعی است.

بعد از این مقدمه و تعریفی که از راست و چپ ارائه کردید، تحلیل شما از اینکه چرا جناح راست نمی تواند به یک رهبری مشخص برسد؟ دلیل اول اینکه در جامعه ما اصولاً فرهنگ و روحیه کار جمعی بسیار ضعیف است. ریشه این مشکل فرهنگ استبدادی است که تار و پود رفتار ما را ساخته است. پیامد آن رفتار تکروی، خود خواهی، خود بینی و جمع گریزی است. این محور شامل دیگر جریان ها هم می شود. دلیل دوم مربوط به عدم موفقیت این جریان در پاسخگویی به نیاز مردم به ویژه در عملکرد ۸ ساله دولت آقای احمدی نژاد است؛ مشکلات

معیشتی مردم به علت افزایش قیمت ها و بیکاری و محدودیت آزادی های قانونی مردم که در قانون اساسی تصریح شده است. بعد از دوران احمدی نژاد که ضربه سنگینی خورده اند هیچ گروهی حاضر به قبول مسئولیت نیست.

چرا در جریان اصولگرایی این چند صدایی همچنان ادامه دارد و این وضع مطلوب کدام بخش از این جریان می تواند باشد؟

به نظر می رسد در حال حاضر شخصیتی که بتواند با گفتمان اصولگرایی (محافظه کاری) این طیف را نمایندگی کند وجود ندارد. تنها کسی که تا حدودی مورد احترام همه بود آیت الله مهدوی کنی بود که او هم از دنیا رفت. گزینه بعدی آقای ناطق نوری است که او هم در شرایط کنونی با این طیف هماهنگ نیست. بعید به نظر می رسد آیت الله موحدی کرمانی هم در این جایگاه و پایگاه اجتماعی باشد که بتواند زیر مجموعه اصولگرایی را دور هم جمع کند و سازمان دهی کند. با وجود این چند صدایی آیا نو محافظه کارانی مانند پایداری ممکن است صحنه گردان انتخابات آینده شود و رهبری جریان اصولگرایی را بر عهده بگیرد؟

به نظر بنده جریان پایداری با توجه به مواضع خاص و عملکردی که به ویژه در ۸ سال دولت گذشته داشته است در شرایط کنونی پایگاه اجتماعی لازم را ندارد تا بتواند این طیف را رهبری کند.

پس به نظر شما جریان راست سنتی زیر بار نظرات اصولگرایان نو محافظه کار رفته است؟
در شرایط کنونی بعید به نظر می رسد جریان راست سنتی چون مولفه اسلامی زیر بار اصولگرایان نو محافظه کار امثال پایداری بروند.

پیش بینی شما از انتخابات آینده چیست آیا سایر جریان های اصولگرایی زیر لوا و رهبری این بخش از اصولگرایان قرار می گیرد و آن ها بازیگردان صحنه انتخابات برای اصولگرایان می شوند؟

پیش بینی درباره مسایل اجتماعی مشکل است. اما به نظر می رسد به علت نگاه اجتماعی متفاوتی که دارند اینکه بتوانند به یک رهبری واحد برسند خیلی بعید است. اما به لحاظ اجتماعی اگر آن ها بتوانند به رهبری واحد برسند و یک هویت اجتماعی مشترک در چارچوب قانون پیدا کنند در راستای منافع ملی است و باید مورد استقبال قرار گیرد. این که گروه های اجتماعی بتوانند با هم گفتگو کنند و در چارچوب وجوه اشتراک خودشان همکاری جمعی از جمله در زمینه انتخابات

داشته باشند درجه ای از توسعه یافتگی اجتماعی است و همه باید از آن استقبال کنند.

حجت السلام تقوی برای وحدت اصولگرایان تلاش هایی انجام داده است و حتی تلاش کرد مصباح را در حلقه وحدت خود جای دهد. به نظر شما او می تواند موفق شود و اصولگرایان اجازه این کار را می دهند؟

به نظر بنده روحانیت شیعه در طول تاریخ گذشته کشور ما نشان داده است که به علت ارتباط و تماس مستمر با توده های مردم معمولاً خود را با مطالبات مردم هماهنگ می کند. وقتی عموم جامعه عملکرد ۸ سال آقای احمدی نژاد را با تمام گوشت و پوست و استخوان خود لمس کرده است تحت تاثیر آن قرار نمی گیرند.

شما احتمال هماهنگی و ائتلاف میان اصولگرایان سنتی را با طیف لاریجانی که قصد تاسیس حزب دارد را بیشتر می دانید؟

روحانیت سنتی و طیف اصولگرایی که عاقل تر عمل می کند و نگاه واقع بینانه دارد به طرف هم کشیده خواهند شد و می دانند طیف پایداری پاسخگوی نیازهای مردم نیست. ما بایستی از این گونه همکاری های جمعی، که در راستای منافع ملی است، استقبال کنیم.

از دیدگاه اصلاح طلبان این مطلوب است که سردرگمی و عدم هماهنگی در رهبری جریان اصولگرا دیده شود و یا اینکه ترجیح می دهد این پراکندگی آرا نباشد و رهبر مشخصی جناح رقیب داشته باشد؟

ما نباید از پراکندگی نیروهای اصولگرا استقبال کنیم. ما اگر انتظار داریم به سمت یک جامعه دموکراتیک برویم، پیش نیاز جامعه دموکراتیک این است که ما عقاید مخالف خودمان را تحمل کنیم و به برداشت و تحلیل یکدیگر احترام بگذاریم تا این گام را بر نداریم نمی توان انتظار داشت فرایند گذار به دموکراسی طی شود و به جامعه مردم سالار برسیم. این که آقای ناطق نوری اعلام می کند ما بدون احزاب نمی توانیم جامعه را اداره کنیم بسیار امید بخش است. وقتی نخبگان و اشخاص تاثیر گذار به این جمع بندی می رسند زمینه ای برای تقویت احزاب و نهاد های مدنی فراهم می شود که پیش نیاز جامعه مردم سالار است.

به مناسبت انتشار کتاب «دروغ» مهندس بازرگان پس از ۶ سال^۱

در بیستمین سالگرد درگذشت شادروان مهندس مهدی بازرگان کتاب «دروغ و نقش آن در دین و دنیای ما» با همت و تلاش و پیگیری انتشارات کویر با مجوز وزارت ارشاد منتشر شد و جا دارد از مسئولان محترم وزارت ارشاد و مدیریت محترم انتشارات کویر سپاسگزاری شود. به این مناسبت مایلم درخصوص فرایند صدور مجوز برای انتشار کتاب و مسائل و مشکلات و اصلاح آن نکاتی را مطرح کنم.

۱. در تیرماه ۱۳۸۷ دو اثر مهندس بازرگان که توسط بنیاد فرهنگی مهندس مهدی بازرگان تدوین شده است شامل: «دروغ و نقش آن در دین و دنیای ما» و «توهین و تعظیم در اسلام و در ایران» توسط انتشارات کویر برای صدور مجوز تسلیم وزارت ارشاد شده است. بر پایه گزارش ناشر محترم به رغم پیگیریهای مستمر بعمل آمده این دو اثر در سالهای گذشته موفق به اخذ مجوز نمی‌شود. در آذرماه سال ۹۲ دو اثر در یک جلد کتاب تنظیم و برای اخذ مجوز پیگیری می‌شود. پس از ۱۱ ماه با حذف اثر دوم فقط مجوز انتشار اثر اول یعنی «دروغ و نقش آن...» صادر می‌شود و اینک در اختیار علاقمندان قرار گرفته است.

۲. دو کتاب مذکور تدوین و تفصیل سخنرانی زنده یاد مهندس بازرگان است که اولی در سال ۱۳۶۲ در مجلس دعای کمیل و دومی در سال ۱۳۶۳ در یکی از شبهای احیای ماه مبارک رمضان با حضور جمعی از یاران و علاقمندان آن مرحوم ارائه شده است و خود ایشان آن‌ها را در مجموعه «بازیابی ارزش‌ها» تنظیم کرده‌اند.

۳. کتاب دروغ و نقش آن در دین و دنیای ما در ۱۲۸ صفحه تنظیم و منتشر شده است. در مقدمه این کتاب می‌خوانیم «منظور ما از دروغ نمایش نادرست از واقعیات و مکنونات است و شامل چهره‌های گوناگون می‌شود. مانند دروغ گویی و دورویی، تظاهر و تملق، فریب و کلاه‌گذاری، ریا و تزویر، خلف عهد و خیانت، نفاق و ناروایی و امثال آن. به طوری که می‌دانیم این خصلت یا نیت یک مسأله اخلاقی ساده فردی که اختصاص به ما ایرانیان داشته باشد، نیست و توسعه در همه فرهنگ‌ها و تأثیر در کلیه شئول زندگی فردی

^۱ یادداشت محمد توسلی در روزنامه «مردم امروز» - ۱۳۹۳/۱۰/۹

و اجتماعی ملت‌ها دارد؛ ولی شاید بتوانیم بگوییم که کشور عزیزمان ایران، بیش از سایر جاها و مردم دیگر دنیا درگیر با آن می‌باشد.

نویسنده کتاب ابتدا زمینه‌های دروغ را در زندگی افراد و اجتماعات و ریشه آن را در طبیعت و فطرت انسان و واکنش آیین‌ها و حکومت‌ها بصورت ملموس و عینی مطرح می‌کند که دروغ از کجا و از چه چیز سرچشمه می‌گیرد و به لحاظ اجتماعی و دینی به بررسی آن می‌پردازد. شاید آنچه در این اثر مهمتر به نظر می‌رسد بخش پایانی کتاب است که به موضوع "چرا چنین شدیم و چه باید بکنیم" پرداخته است و راهکارهایی ارائه داده‌اند که می‌تواند برای تحول فرهنگی جامعه ما مفید و آموزنده باشد.

۴. چرا این اثر مهندس بازرگان حدود ۶ سال در وزارت ارشاد در انتظار صدور مجوز چاپ بوده است؟ در سال ۱۳۶۲ که کتاب "انقلاب ایران در دو حرکت" مهندس بازرگان برای اخذ مجوز انتشار به وزارت ارشاد رفته بود، مرحوم مهندس، بنده را با معرفی نامه جهت پیگیری به وزارت ارشاد معرفی کردند. در جلسه‌ای که در این خصوص با جناب آقای سیدمحمد خاتمی وزیر ارشاد وقت داشتم و درخصوص چرایی تأخیر صدور مجوز برای انتشار آن مطرح بود ایشان گفتند که "باتوجه به سوابق و خدمات مهندس بازرگان و شناختی که از ایشان وجود دارد ایشان باید بتوانند هرچه می‌خواهند بنویسند و در جمهوری اسلامی منتشر شود" (نقل به مضمون).

اتفاقاً مشابه این اظهارنظر را در مجلس شورای اسلامی اول هم به دوستانی که در مجلس بودند از جمله آقایان دکتر ابراهیم یزدی و مهندس هاشم صباغیان گفته بودند. این دوستان نیز در مناسبت‌های مختلف این مطلب را نقل کرده‌اند.

برای پیگیری امر آقای خاتمی بنده را به آقای جواد فریدزاده که ظاهراً آن موقع مشاور فرهنگی ایشان بودند معرفی کردند. ضمن طرح موضوع، ایشان که آن موقع در حد اجتهاد تحصیلات حوزوی را گذرانده بودند گفتند: در معارف اسلامی "کتب ضاله" که نباید در جامعه اسلامی منتشر شود تعریف شده است و آن مطالبی است که اگر چاپ شود کسی نتواند به آنها پاسخ دهد و موجب گمراهی مردم شود از مقوله "ضاله" است. (نقل به مضمون). البته آقای فریدزاده در سال‌های بعد به آلمان رفتند و در دانشگاه کلن در همان دانشکده مرحوم پرفسور عبدالجواد فلاطوری موفق به اخذ دکترای فلسفه شده‌اند

و برایشان آرزوی موفقیت بیشتر دارم.

۵. قانون اساسی که میثاق بین مردم و حاکمان است و به استناد آیات محکم قرآنی "اوفوا بالعهد"

لازم الاجرا است در اصل بیست و چهارم آن تصریح شده است که "نشریات و مطبوعات در بیان مطالب آزادند مگر آنکه مخل به مبانی اسلام یا حقوق عمومی باشد تفصیل آن را قانون معین می کند" آیا آثار فرهنگی و اجتماعی مرحوم مهندس بازرگان که در طول چند دهه نسل جوان و تحصیل کرده جامعه و حتی طلاب حوزه‌های علمیه ما را با معارف اسلامی آشنا ساخته و از انحراف فکری جلوگیری کرده است و مقامات جمهوری اسلامی ایران نیز به دفعات این واقعیت را تصدیق نموده‌اند از مصادیق "ضاله" و یا "مخل به مبانی اسلام یا حقوق عمومی" است که برای صدور مجوز انتشار آنها بایستی ۶ سال در انتظار باشد؟

۶. انقلاب الکترونیک و عرضه تسهیلات جدید برای گردش سریع آزاد اطلاعات در سطح جهانی این واقعیت را به وضوح نشان می‌دهد که دوران اعمال این گونه محدودیت‌های ناصواب سپری شده است.

راهکار واقع‌بینانه ایجاد فرصت برای ارائه دیدگاه‌های مختلف بصورت قانونمند است، تا همانگونه که آموزه‌های قرآنی مورد تأکید قرار داده است، مردم بتوانند دیدگاه‌های متفاوت را "استماع" و بهترین آنها را انتخاب کنند؛ زیرا راه هدایت و رشد انسان‌ها از این فرایند می‌گذرد. (أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمْ أُؤْتُوا الْأَلْبَابِ ﴿۱۸﴾ زمر- ۱۸)

به امید آنکه وزارت ارشاد اسلامی تسهیلات لازم را برای چاپ کامل آثار مهندس بازرگان و همه اندیشمندان و خدمتگزاران جامعه فراهم آورد و نقش خود را در ارتقاء فرهنگی- اجتماعی جامعه، بیش از پیش، ایفاد نماید.

کلید علمی وحی الهی در "سیر تحول قرآن" ۱

یکی از آثار ارزشمند و ماندگار زنده یاد مهندس بازرگان کتاب "سیر تحول قرآن" است که نهایتاً در سال ۱۳۸۶ بصورت دو مجموعه آثار ۱۲ و ۱۳ توسط بنیاد فرهنگی مهندس مهدی بازرگان تدوین و در اختیار علاقمندان و پژوهشگران قرآنی قرار گرفته است. در بیستمین سالگرد درگذشت مهندس بازرگان مایلم در این نوشتار به سابقه تاریخی این اثر، مبانی و روش انجام مطالعات و ارائه این ابتکار علمی و پژوهشی و همچنین ارزش‌های فرهنگی - اجتماعی به ویژه معرفتی این اثر مرحوم مهندس بازرگان اشاراتی داشته باشم:

۱. تدوین این اثر در سال ۱۳۴۴ در زندان برازجان آغاز و به تدریج در دو جلد منتشر شد. جلد اول کتاب شامل سه بخش سیر تحول لفظی، سیر تحول موضوعی و همچنین سیر تحول محتوایی قرآن است که بصورت متمم جلد اول نهایتاً در سال ۱۳۶۲ یعنی پس از ۱۸ سال به چاپ رسید. جلد دوم شامل مجموعه جداول و نمودارهایی است که مبنای موضوعات جلد اول است و در سال ۱۳۵۹ منتشر شد. کلیه جداول و نمودارهای پیچیده این اثر ابتدا در زندان برازجان با دقت بسیار بالا بطور دستی توسط مرحوم مهندس بازرگان تهیه شد و در سال‌های بعد با همت و پشتکار آقای مهندس عبدالعلی بازرگان ترسیم و برای چاپ آماده گردید. ویرایش جدید این اثر با استفاده از رایانه و نرم‌افزارهای جدید در سال ۱۳۷۶ آغاز و پس از ده سال تلاش همکاران بنیاد فرهنگی مهندس مهدی بازرگان و کوشش و پیگیری شرکت سهامی انتشار در سال ۱۳۸۶ در دو مجموعه آثار ۱۲ و ۱۳ به چاپ رسید. البته در مجموعه آثار جلد ۱۲، سیر تحول لفظی قرآن (از جلد اول) و مجموعه جداول و منحنی‌های مشخصه سوره‌ها و جداول و مدارک مربوطه (جلد دوم) تنظیم شده است و در مجموعه آثار جلد ۱۳ علاوه بر سیر تحول موضوعی قرآن (از جلد اول) و سیر تحول محتوایی قرآن (متمم جلد اول)، جمله شناسی قرآن که در سال ۱۳۵۶ منتشر شده نیز به این مجموعه اضافه شده است.

۲. موضوع بررسی ترتیب نزول آیات قرآن که مهندس بازرگان در سیر تحول قرآن به آن پرداخته است سابقه تاریخی دارد. در گذشته به روایات و رخداد‌های تاریخی برای تقسیم

^۱ یادداشت محمد توسلی در نشریه «پایتخت کهن» - شماره ۱۲ - دی ماه ۱۳۹۳

به آیات مکی و مدنی استناد می‌شد که خیلی قابل اعتماد، منسجم و هماهنگ نیست. اما مستشرقین به ویژه تئودور نولدکه (۱۹۳۰) و بلاشر (۱۹۷۳) در مطالعات ترتیب نزول آیات قرآن پیشگام بودند. اما مهندس بازرگان با استفاده از روش ریاضی آماری و تحلیل محتوایی گام بلند و ماندگاری در این راستا برداشته است.

جرقه اولیه در ذهن مرحوم مهندس بازرگان توجه به این نکته بوده است که طول متوسط آیات قرآن در طول سالهای نزول آیات (حدود ۲۳ سال) افزایش پیدا کرده است و از سوی دیگر مهندس بازرگان باور داشت آیات قرآن که نازل شده از سوی خداوند است نمی‌تواند با نظمی که در خلقت و آفرینش وجود دارد هماهنگ نباشد. این انگیزه قوی بود که مهندس بازرگان را یاری رساند تا با استفاده از دانش ریاضی و آماری خود نهایتاً به جداول شماره ۱۱ تا ۱۵ سیر تحول قرآن برسند که در آن‌ها ترتیب نزول همه آیات قرآن مشخص شده است و می‌تواند راهنمایی ارزشمند برای همه علاقمندان و پژوهشگران قرآن باشد.

۳. در این مطالعات مهندس بازرگان نشان داده‌اند که طول متوسط آیات (تقسیم تعداد کلمات هر سوره بر تعداد آیات آن) از عدد $18/2$ به عدد $0.4/42$ افزایش پیدا کرده است. علاوه بر طول متوسط در سیر مطالعات، سه شاخص دیگر شامل طول غالب (تعداد کلمات آیات دارای فراوانی بیشتر هر سوره)، ارتفاع و دامنه را نیز تعریف می‌کنند که برای تفصیل بیشتر، علاقمندان می‌توانند به دو جلد مجموعه آثار ۱۲ و ۱۳ و یا به نشریه "سیر تحول قرآن، کلید علمی وحی الهی" گزارش مراسم رونمایی مجموعه آثار ۱۲ و ۱۳ که در انجمن اسلامی مهندسين در سال ۱۳۸۶ توسط بنیاد فرهنگی مهندس مهدی بازرگان تنظیم و توسط شرکت سهامی انتشار منتشر شده است، مراجعه نمایند.

زنده یاد مهندس بازرگان در این اثر علمی - پژوهشی خود علاوه بر ارائه ترتیب نزول آیات قرآن و سیر تحول موضوعی و محتوایی قرآن نشان داده‌اند نظمی که در ساختار قرآن وجود دارد با آثار بشری متفاوت است و این امر غیر بشری و وحیانی بودن قرآن را به نمایش می‌گذارد و موجبات تقویت ایمان مسلمانان را به اصالت این کتاب هدایتی انسان فراهم می‌کند. یکی از خروجی‌های این مطالعات این است که تعداد کلمات نازل شده بر پیامبر در هر سال، علیرغم تحولات و تغییرات مداوم دوران رسالت در مکه و مدینه، تقریباً

ثابت و برابر حدود ۳۶۳۰ کلمه بوده است.

۴. آیات قرآن نیز خود انگیزه و راهنمای مهندس بازرگان برای انجام و پیگیری این اثر

طافت فرسا بوده است که خود ایشان در مقدمه این اثر به این آیات اشاره کرده اند :

﴿وَقُرْآنًا فَرَقْنَاهُ لِتَقْرَأَهُ عَلَى النَّاسِ عَلَى مُكْثٍ وَنَزَّلْنَاهُ تَنزِيلًا﴾ (اسراء- ۱۰۶)

”و قرآنی که آنرا بخش بخش ساختیم تا با درنگ و تأمل بر مردم بخوانی و بصورت فرو ریختن و پایین آمدن مخصوص نازل کردیم“

در این آیه، قرآن خود، قطعه قطعه بودن و نزول تدریجی خاص را که با مکث و توقف و تأمل بر مردم خوانده شده است، اعلام می کند. زیرا هم تفرق با تغییر و تحول سازش دارد و هم جمله واحده نبودن که در آیات دیگر آمده است.

در این راستا، مهندس بازرگان ۱۱۴ سوره قرآن را به ۱۹۴ گروه تقسیم می کند که در این تقسیم بندی، بعضی سوره ها به صورت یکپارچه در یک گروه قرار می گیرند و برخی نیز هر کدام به دو یا چند گروه دیگر تقسیم می شوند.

در آیه الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا ... ﴿مانده - ۳﴾ که از آخرین آیات نازل شده قرآن است، صراحتاً بیش از تحول قرآن به تکامل آن تأکید می کند.

مهندس بازرگان با بررسی آیاتی از قرآن چون أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا ﴿نساء- ۸۲﴾ که ذهن هر مخاطبی را تحریک می کند که چرا در قرآن تدبیر نمی کنید؟ اگر از جانب غیر خدا بود قطعاً در آن اختلاف بسیاری می یافتید، انگیزه و باور عمیقی نسبت به نشان دادن نظم علمی و آماری آیات قرآن داشته اند.

مهندس بازرگان در این اثر همچنین اشاره ای دارند که سیر تحول قرآن به اعتباری سیر تحول و رشد پیغمبر می تواند تلقی شود و این امر نشان دهنده سیر تربیتی و مراحل سریع توسعه عجیب استعداد خود آن حضرت بوده است که گیرنده و نقل دهنده یا پذیرنده و پس دهنده وحی بوده است. آیا آشنایی با قرآن و بهره گیری از آموزه های قرآنی در بیش از سیصد اثر نیز چنین تأثیری در رشد و کمال مهندس بازرگان نداشته است؟ به نظر می رسد یکی از پایه های اصلی شخصیت مهندس بازرگان، در کنار آشنایی با تاریخ ایران و تجربه بشری، تأثیر پذیری از آموزه های قرآنی بوده است.

۵. قرآن در آیات متعدد به سنت اعراب درباره اعجاز قرآن و اینکه این اثر کار بشر نیست به "تحدی" پرداخته است :

وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّثْلِهِ وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِمَّنْ دُونِ اللَّهِ
إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿بقره - ۲۳﴾

"اگر درباره آنچه بر بنده خویش نازل کردیم در تردید هستید و راست می‌گویید یک سوره نظیر آن بیاورید."

مهندس بازرگان با ذهنی مهندسی و علایق ریاضی و در شرایط خاص دوران زندان، در کتاب سیر تحول قرآن نشان داده است که قرآن نمی‌تواند کار بشر باشد. در اثر سیر تحول قرآن مهندس بازرگان نظمی فوق انسانی، نوعی منطق تدریجی، تحول تدریجی در قرآن و در نهایت غیر زمینی بودن کتاب و رسالت را نشان می‌دهد.

۶. مهندس بازرگان در سال ۱۳۴۷ در جمع اعضای "کانون نشر حقایق اسلامی" مشهد با حضور مرحوم استاد محمد تقی شریعتی، خلاصه مطالعات "سیر تحول قرآن" را ارائه داد. دکتر علی شریعتی که در این جلسه نیز حضور داشت واکنش خود را درباره این اثر مهندس بازرگان طی نامه‌ای به آقای مهندس عبدالعلی بازرگان ابراز داشت که در آن آمده است :

"من کشف ایشان را درباره قرآن درست بی‌مبالغه، شبیه کار گالیله درباره منظومه و نیوتن درباره جاذبه و پاستور درباره بیماری می‌دانم. آنها کلید علمی وحی طبیعی را به دست آورده‌اند و ایشان کلید علمی وحی الهی را. من آن روز که ایشان طرح این کار را بیان می‌کردند دچار یک گیجی و حیرت بی‌سابقه‌ای شده بودم و آنچه بر حیرتم می‌افزود این بود که چطور؟ چرا آقای مهندس این حرف را با این سادگی و لحن این چنین عادی بیان می‌کند؟ من به همان مقداری که آن روز توضیح فرمودند آنچه دستگیرم شد چنان خارق‌العاده بود که ناگهان احسان کردم که به قرآن یک ایمان علمی پیدا کردم. ایمان علمی همچنان که به منظومه شمسی با ترکیب آب یا حرکت بادها ایمان دارم. یعنی دیدم که "وحی" است! دیدم!"

اما مرحوم مهندس بازرگان با کمال فروتنی در مورد این اثر ابتکاری و بدیع خود در مقدمه جلد اول (صفحه ۲۶) چنین نوشته‌اند :

”از هم‌اکنون باید بگوییم که نه نویسنده ادعای دقت و صحت قاطع در استنتاج‌های ارائه شده دارد و نه خوانندگان می‌توانند چنین انتظاری را داشته باشند.“

و در پایان بخش سوم جلد اول کتاب نیز نوشته‌اند:

”اذعان می‌کنم که ”سیر تحول قرآن“ نوزادی است نرسیده به سن بلوغ و نیازمند به تغذیه و توجه صاحب قرآن و کار محققین در قرآن“

۷. پس از انتشار ”سیر تحول قرآن“ ضمن استقبال وسیع از آن به ویژه توسط صاحب‌نظران، بین سالهای ۱۳۵۵ تا ۱۳۷۷ حدود ۳۰ هزار نسخه در چند نوبت چاپ و منتشر شد. در دوران حیات آن مرحوم شخصیت‌هایی نیز نقدهائی بر آن نوشتند. زنده یاد مهندس بازرگان بدون آنکه صحت و دقت روش و تکنیک‌های بکار گرفته شده را کامل و بدون عیب بدانند و از آنها دفاع مطلق نمایند، در هر مورد پاسخ و توضیح لازم داده و اظهار امیدواری کرده‌اند که با تعقیب و زحمات سایرین و کامل کردن مطالعات انجام شده صحت و دقت بیشتری در نتایج حاصل گردد.

۸. در شهریور ماه سال ۱۳۶۴ بنا به دعوت بیست و سومین کنگره خاورشناسان آلمان شادروان مهندس بازرگان برای ارائه سخنرانی درخصوص اثر ”سیر تحول قرآن“ سفری به شهر ورتسبورگ آلمان داشتند. این سفر را مرحوم پروفیسور عبدالجواد فلاطوری مدیر آکادمی اسلامی کلن آلمان هماهنگ کرده بودند و بنده نیز افتخار همراهی ایشان را در این سفر داشتم.

در جلسه افتتاحیه کنگره که با حضور ۳۵۰ نفر از مدعوین علمی تشکیل شد، از مرحوم مهندس بازرگان بعنوان نخست‌وزیر پیشین جمهوری اسلامی ایران تقدیر بعمل آمد و بعدازظهر در جلسه ارائه سخنرانی آن مرحوم ابتدا پروفیسور فلاطوری به زبان آلمانی درخصوص معرفی مهندس بازرگان توضیحاتی دادند و سپس مهندس بازرگان سخنرانی خود را تحت عنوان ”زمان‌بندی نزول آیات قرآن بر مبنای محاسبات کمی“ به زبان فرانسه ارائه نمودند و متن ترجمه آلمانی سخنرانی در اختیار حضار قرار گرفت و به سئوالات شرکت کنندگان پاسخ داده شد. مشروح گزارش این سفر تاریخی و حاشیه‌های آن در سال ۱۳۹۱ در مجله آسمان و سایت تاریخ ایران منتشر شده است.

۹. در سالهای اخیر پروفیسور بهنام صادقی، استاد دانشگاه استانفورد آمریکا با استفاده از روش

”سبک‌سنجی“ (stylometry) به ارزیابی نظریه سیر تحول قرآن پرداخته‌اند. این کتاب در آمریکا چاپ و منتشر شده است. بنیاد فرهنگی مهندس مهدی بازرگان آن را ترجمه و پس از ویرایش توسط مؤلف محترم با عنوان ”ارزیابی سیر تحول قرآن (به ترتیب تاریخی نزول قرآن) از روش سبک‌شناسی (stylometry) در دست چاپ می‌باشد.

پروفسور بهنام صادقی در جمع‌بندی مطالعات خود می‌نویسد:

”من در این تحقیق ابتدا نشان می‌دهم که چگونه می‌توان برای ارزیابی نظریات مربوط به ترتیب تاریخی نزول سوره‌های قرآن از روش سبک‌سنجی (stylometry) استفاده کرد و سپس آن را در ارزیابی ترتیب تاریخی که مرحوم مهندس مهدی بازرگان ارائه کرده است به کار خواهیم برد“.

”کار بازرگان علیرغم محدودیت هایش تا امروز به عنوان جالب‌ترین تلاش در طرح یک ترتیب تاریخی به قوت خود باقی است. اگرچه معیارهای او در مرتب کردن سوره‌ها صرفاً مبتنی بر سبک است، اما تأیید به ترتیب حاصل از آن با استناد به گزارش‌های تاریخی و ملاحظات معنایی صورت گرفت. تحقیق من تأیید نسبی برای ترتیب پیشنهادی او فراهم می‌کند در نتیجه، این نوشتار نسبت به دلایل و شواهد دیگر، تأییدی جامع‌تر برای ترتیب پیشنهادی بازرگان فراهم می‌کند.“

۱۰. ترجمه این اثر ماندگار شادروان مهندس بازرگان به زبان انگلیسی مدتی است در دستور کار بنیاد فرهنگی مهندس مهدی بازرگان قرار دارد تا علاقمندان و پژوهشگران قرآنی غیر فارسی زبان نیز بتوانند از این مطالعات بهره‌برداری کنند و نسبت به تکمیل آن همت بگمارند.

مبانی روش سیاسی مهندس بازرگان^۱

در روش شادروان مهندس مهدی بازرگان، در مدیریت و به خصوص در دوره‌ای که در دولت موقت مسؤلیت اجرایی داشتند ویژگی‌های خاصی وجود دارد که جا دارد مورد توجه و بررسی بیشتری قرار بگیرد. به طور کلی روش مهندس بازرگان رعایت اصول مدیریت، رعایت نظم و انجام همه برنامه‌ها به صورت تدریجی و گام به گام بوده است. به طوری که در آن شرایط بحرانی سال اول انقلاب، مهندس بازرگان کوشش می‌کرد فضای ملتهب انقلابی را که به طور طبیعی بر اثر انقلاب پدید آمده بود آرام کند تا انجام مأموریت استقرار نظام جدید و پاسخ به مطالبات مردم امکان پذیر گردد. در آن شرایط این جمله معروف را در سخنانشان داشتند که حالا انقلاب، جنبه تخریبی آن، تمام شده و باید به دنبال سازندگی باشیم و همواره بر این مسأله تأکید داشت که روش ما باید گام به گام باشد و برنامه‌های ما باید به صورت تدریجی انجام شود.

این انتظار که ما بتوانیم فرهنگ استبدادی ۲۵۰۰ ساله را یک شبه به آزادی و دموکراسی تبدیل کنیم، اینکه خرابی‌های بی‌پایان را یک شبه بتوانیم گلستان کنیم را باید از ذهن دور کرد. اینکه بعضی‌ها شعار می‌دادند که مشکل مسکن را سه یا شش ماهه حل می‌کنیم کاملاً برخاسته از احساس بود و از واقعیت مدیریتی به دور بود. به همین مناسبت در آن شرایط این واژه گام به گام توسط برخی از گروه‌های مخالف به عنوان توهین و ناسزا علیه دولت موقت مطرح می‌شد و عده‌ای نیز ایشان را با برچسب سازشکار! و حتی گاهی با عنوان آمریکایی! توصیف می‌کردند. مهندس بازرگان در مدیریت خود همیشه از افراط و تفریط پرهیز می‌کرد و به دنبال این بود که با روش متعادل و رعایت اصول مدیریت برنامه‌ریزی کند و در یک چارچوب نظم مدیریتی کارها را پیش ببرد. این نوع نگاه مهندس بازرگان فقط مربوط به ۹ ماه دولت موقت نبود، بلکه از همان ابتدایی که در دهه بیست وارد عرصه علمی، فرهنگی، اجتماعی و سیاسی شد همواره همین روش را داشت و این مبانی و روش مهندس بازرگان متأثر از آموزه‌های قرآنی بود. می‌دانیم که ایشان با آموزه‌های قرآنی آشنا و متأثر از آن بود.

در حدود سیصد اثر کلیدی ایشان کمتر اثری است که مبتنی بر آیات قرآن و استدلال‌های قرآنی نباشد، البته به غیر از آثاری که کاملاً قرآنی است مثل سیر تحول قرآن و بازگشت به قرآن.

^۱ یادداشت محمد توسلی در روزنامه «اعتماد» پرونده «بازخوانی مشی سیاسی بازرگان» - ۱۳۹۳/۱۰/۳۰

بقیه آثار حتی آثار علمی ایشان هم گهگاه مبتنی بر آیات قرآن است. چرا که مهندس بازرگان این آموزه را از قرآن گرفته بود که خدایی هم که قادر متعادل است حتی خلقت را به صورت تدریجی می‌آفریند.

آیات متعددی نیز وجود دارد که درباره تحولات انسان صحبت می‌کند. مثل آیه معروف «إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ» که از همان شهریور بیست سرلوحه اندیشه و افکار کار افرادی مثل آیت الله طالقانی، مهندس بازرگان و ... قرار گرفت. جامعه تغییر پیدا نمی‌کند مگر اینکه شخصیت و نفوس مردم به تدریج عوض شود. چون تحول در وجود انسان‌ها یک شبه اتفاق نمی‌افتد و این نشان می‌دهد کسانی هم که بخواهند مؤثر عمل کنند باید از این روش استفاده کنند.

در اینجا به این نکته اشاره می‌کنم که اگر قرار بود تحول رادیکال یک شبه در انسان‌ها به وجود بیاید خداوند متعال نیز تنها یک پیامبر می‌فرستاد و او هم تلاش می‌کرد با زور این تحول را یک باره در انسان ایجاد کند. اینکه به قول معروف ۱۲۴ هزار پیغمبر ارسال شده نشان می‌دهد که طبیعت خلقت انسان این است که این تحول باید تدریجی، گام به گام و معتدل انجام شود. این مبنایی است که من فکر می‌کنم مهندس بازرگان در آن متأثر از آموزه‌های قرآنی است.

اما همزمان ایشان متأثر از یک تجربه بشری هم هست. به لحاظ مدیریتی و علمی در طول تاریخ نشان داده شده است که تحولاتی موفق بوده و به نتیجه رسیده‌اند که به صورت تدریجی و همراه با اعتدال انجام گرفته است. در قرن نوزدهم گفتمان انقلابی در سطح روشنفکران جهانی برای تحول در شرایط اختناق و سرکوب مطرح بود، بر همین اساس هم انقلاب‌های زیادی در سرتاسر جهان شکل گرفت مثل انقلاب اکتبر شوروی، انقلاب کوبا، ویتنام، چین، الجزیره و ... همه این انقلاب‌ها را که بررسی می‌کنیم می‌بینیم که امروز لاقول در قرن بیستم همگی به این جمع‌بندی و سطح علمی رسیده‌اند که هیچ یک از انقلاب‌ها به اهداف و آرمان‌های اولیه خود که همان فضیلت عدالت و آرمان‌های انسانی است نرسیده‌اند. به همین دلیل در قرن بیستم گفتمان جدیدی در سطح جهانی مطرح شده است به نام گفتمان اصلاحات، یعنی تغییرات تدریجی، گام به گام و توأم با اعتدال و پرهیز از افراط و تفریط. این هم به نظر من یکی از مبانی است که مهندس بازرگان متأثر از آن بود. نگاه مهندس بازرگان به مسایل فرهنگی جامعه ایران نیز در جایگاه خود قابل بررسی است.

در بسیاری از آثار خود و در مسایل فرهنگی مهندس بازرگان تأکید می‌کند که یکی از خروجی‌های فرهنگ استبدادی که همه ما ایرانی‌ها متأثر از آن هستیم فرهنگ زور و زود است. یعنی فکر می‌کنیم با زور می‌توانیم زود به نتیجه برسیم در حالیکه اینطور نیست. این همان فرهنگ استبدادی است که این منطق و روش را بر ما تحمیل کرده است. به همین علت در برخی مقاطع دچار افراط و تفریط می‌شویم اما عملاً کار مثبتی در راستای آرمان‌ها و برنامه‌های خود انجام نمی‌دهیم.

محور دیگری که می‌توان پیرامون عملکرد مهندس بازرگان برجسته کرد نظمی آرام است که در آثار ایشان وجود دارد. اگر آثار ایشان را از شهریور ۱۳۲۰ که کار فرهنگی-اجتماعی را آغاز کرده، سخنرانی کرده و مجموعه چاپ شده است در نظر بگیرید و مجموعه را حداقل در طی این شش دهه ارزیابی کنید این ویژگی را می‌بینید. پژوهشی هم در دهه ۶۰ در یکی از کلاس‌هایی که در نهضت آزادی در خیابان مطهری داشتیم توسط دانشجویان انجام شده بود که در آن آثار چهار متفکر اسلامی را بررسی کرده بودند؛ مهندس بازرگان، آیت الله طالقانی، استاد مطهری و دکتر شریعتی.

نمودارهای بسیار جالبی به دست آمده بود که روحیات آنان را نشان می‌داد. آثار مهندس بازرگان در طول زمان منحنی بسیار آرام و خطی را نشان می‌داد به طوری که بطور متوسط هر سال یک و نیم اثر داشته‌اند.

البته آثار کلیدی ایشان مثل راه طی شده، ذره بی انتها، عشق و پرستش و سیر تحول قرآن. اما منحنی آثار دکتر شریعتی را که بررسی کرده بودند بین سال‌های ۴۸ تا ۵۲ منحنی اوج چشمگیری را نشان می‌داد و هر سال حدود ۲۰ اثر داشته‌اند.

آثار آیت الله طالقانی و استاد مطهری هم کمی افت و اخیز نشان می‌داد، اما آثار مهندس بازرگان کاملاً خطی و آرام و تدریجی پیش می‌رفت.

در اینجا خوب است به چند نکته دیگر اشاره شود. مهندس بازرگان در عرصه سیاسی هم همواره از همین روش اعتدال استفاده می‌کردند. زمانی که نهضت آزادی در سال ۴۰ تشکیل شد، پس از انتشار نشریه تحلیلی "ایران در آستانه یک انقلاب بزرگ (!) و برگرداندن تاریخ خود" در بهمن ماه سال ۴۱ و اعتراض به رفتارند شاهانه!! رهبران و فعالان نهضت بازداشت شدند. مهندس بازرگان در این دادگاه نظامی شاه این پیام را دادند که ما آخرین گروهی هستیم که

با زبان قانون با شما سخن می‌گوییم اگر فعالیت قانونی و علنی ما را برنتابید، سرنوشت شما با گروه‌هایی خواهد بود که با زبان اسلحه با شما برخورد خواهند کرد. اما به خصوص پس از انقلاب، انقلابی که مهندس بازرگان و همراهان-شان در آن نقش کلیدی داشتند همواره به استراتژی مبارزه قانونی، علنی، تدریجی و مسالمت‌آمیز تأکید داشتند.

به همین علت استراتژی ایشان صبر و تلاش برای اصلاحات بود که بایستی با صبوری و تلاش و به تدریج در جهت رسیدن به نتیجه مطلوب برنامه ریزی و اقدام کرد.

نقش نهضت آزادی و سایر گروه‌های سیاسی در انقلاب ۵۷^۱

با گذشت زمان راحت‌تر و بهتر می‌شود گذشته را بررسی کرد و راه روشن‌تری را برای آینده گشود. انقلاب اسلامی ایران با شعار استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی در سال ۵۷ با تلاش و حضور اقشار و گروه‌های مختلفی محقق شد. در آستانه سالگرد پیروزی انقلاب اسلامی ایران با مهندس محمد توسلی؛ رئیس دفتر سیاسی نهضت آزادی گفتگو کرده‌ایم تا بدانیم کدام گروه‌ها بیش و پیش از همه در این پیروزی سهم داشته‌اند و آیا اهداف اولیه و اصلی انقلاب محقق شده‌اند یا نه و در صورت عدم تحقق راه حل چه خواهد بود.

گروه‌های زیادی در به ثمر رسیدن پیروزی انقلاب سال ۵۷ نقش داشتند اما مانند هر موفقیت دیگری نقش برخی گروه‌ها در این زمینه شاید پررنگ‌تر بوده است. به نظر شما گروه‌های پیش‌تاز در شکل‌گیری انقلاب اسلامی چه گروه‌هایی بودند؟

همانطور که همه می‌دانیم در انقلاب سال ۵۷ همه ملت ایران و همه احزاب و گروه‌های سیاسی حضور داشتند و اگر مشارکت همه نبود این انقلاب با این وسعت و گسترش نمی‌توانست به پیروزی برسد. اما در درون انقلاب اسلامی ایران نیروهایی بودند که نقش بیشتری در به ثمر رسیدن پیروزی انقلاب ایران بر عهده داشتند. این دو نیروی اصلی در کنار هم توانستند زمینه‌های پیروزی انقلاب را فراهم کنند. یک گروه روشنفکران دینی هستند که گفتمان و نگاه آنها ریشه تاریخی دارد؛ از انقلاب مشروطه آغاز می‌شود و در نهضت ملی ایران ادامه پیدا می‌کند و در دهه ۴۰ و ۵۰ تداوم این نگاه زمینه توسعه و گسترش جنبش اجتماعی را فراهم کرده است. در کنار روشنفکران دینی روحانیت قرار داشتند که آن‌ها نیز از انقلاب مشروطه حضور و نقش پررنگی داشته‌اند و حتی در نهضت ملی ایران نیز آیت‌الله کاشانی در کنار دکتر مصدق حضور داشته است. اما آن جریانی از روحانیت که در پیروزی انقلاب نقش چشم‌گیر داشت جریانی است که از سال ۴۱ به عرصه فعالیت سیاسی وارد می‌شود. بعد از لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی و به رغم اینکه هدف آن لایحه خارج کردن روحانیت از عرصه فعالیت اجتماعی بود؛ اما با تعاملی که روشنفکران دینی و به طور مشخص سران نهضت آزادی ایران با مراجع داشتند نگاه آنها از مخالفت با آن لایحه به مشکل اصلی جامعه ما در آن زمان یعنی استبداد و نماد آن که دربار و

^۱گفتگوی محمد توسلی با خبرنگار نشریه «پایتخت کهن» - ۱۳۹۳/۱۱/۷

شاه بود برگشت پیدا کرد. به همین مناسبت برخوردها متوجه نماد استبداد و نماد اقتدارگرایی در ایران یعنی شاه شد. متعاقب آن حوادث ۱۵ خرداد پیش آمد و در بین مراجع نیز آیت‌الله خمینی نقش کلیدی داشتند. بنابراین بعد از ۱۵ خرداد نیز روحانیت با سازمان جدیدی که پیدا کرد و به خصوص با پشتیبانی بازار که در هیئت‌های مولفه بودند وارد عرصه مبارزات اجتماعی شدند و به تدریج بعد از ۱۵ خرداد در جهت تقویت جنبش اسلامی و اجتماعی ایران آنها نیز نقش داشتند.

چه عوامل و گروه‌های دیگری به جز روشنفکران دینی و روحانیت در پیروزی انقلاب اسلامی نقش داشتند؟

بدون تردید گروه‌های دیگری نیز در زمینه سازی انقلاب نقش داشتند. دکتر شریعتی بین سال‌های ۴۸ تا ۵۲ در آگاهی بخشیدن به نسل جوان و دانشجویان کشور نقش مهمی داشت؛ بطوری که او را معلم انقلاب لقب داده اند. بعد از سرکوب‌های ۱۵ خرداد با توجه به گفتمان جهانی حرکت مسلحانه شکل گرفت؛ هم جریان اسلامی و هم جریان مارکسیستی و چپ، هر دوی این جریان‌ها هم در زمینه‌سازی انقلاب به نوبه خود نقش داشتند. اگرچه در سال ۵۴ عملاً مبارزات مسلحانه سرکوب شده بود اما با رشد و آگاهی که در جامعه به وجود آمده بود زمینه‌های پیروزی انقلاب فراهم شد. بین مجموعه گروه‌های سیاسی، تعامل و همکاری روشنفکران دینی و روحانیت مبارز از بقیه احزاب و گروه‌های سیاسی بیشتر بود. بهمین علت مردم بیشتر با اعتماد به این دو جریان عمده و نقشی که روحانیت و آیت‌الله خمینی رهبری فقید انقلاب در بسیج توده‌های مردم برعهده داشتند؛ در انقلاب مشارکت کردند و زمینه‌های پیروزی انقلاب فراهم شد. بررسی تحولات بعد از سال ۵۴ در داخل و خارج از کشور نشان می‌دهند که مجموعه رخدادهای این دوره به ویژه تشکیل «جمعیت ایرانی دفاع از آزادی و حقوق بشر» که نقش موثری در زمینه‌سازی انقلاب و آماده کردن فعالان سیاسی داشت؛ چه اشخاص و گروه‌های اجتماعی نقش پررنگ تری در انقلاب داشته‌اند. اعضای تشکیل دهنده این جمعیت همه از روشنفکران و رئیس شورای آن مرحوم مهندس بازرگان بود. اعضای برگزارکننده نمازهای عید فطر سال ۵۶ و سال ۵۷ از نیروهای ملی و اسلامی بودند ستاد راهپیمایی‌های تاسوعا و عاشورا از همین افراد تشکیل شده بود و در ستاد استقبال از امام خمینی (ره) افراد اجرائی آن‌ها از نیروهای ملی و اسلامی و چند تن از روحانیون بودند. کمی جلوتر اعتصاب‌ها که از اواسط تابستان سال ۵۷ آغاز شد و هیئت راه اندازی نفت زیر نظر مهندس بازرگان و هیئت رسیدگی به اعتصاب‌ها زیر

نظر مرحوم دکتر سحابی همین افراد بودند. نماز عید فطری که در زمین تپه قیطریه برگزار شد و اولین راهپیمایی که بعد از نماز عید فطر در ۱۶ شهریور سال ۵۷ آغاز شد همه در پیروزی انقلاب نقش داشت. نکته دیگری که باید به آن اشاره کرد دیپلماسی انقلاب است که از اوایل سال ۵۷ آغاز شد. دیپلماسی انقلاب موجب شد که ارتش در روز جهانی حقوق بشر که مصادف با روز تاسوعا بود عقب نشینی کند و این کار را با تدبیر پیش برود که مردم در آن روز به ارتشی‌ها گل می‌دادند. برگزاری راهپیمایی تاسوعا که نتیجه دیپلماسی انقلاب و جنبش اجتماعی ایران بود و تدبیری که مدیریت انقلاب اندیشیده بود موجب شد که در عاشورا آنچنان اجتماع گسترده و میلیونی صورت گیرد و ملت ایران پیام خود را به جهانیان منعکس کند و بگوید که رژیم استبداد سلطنتی را نمی‌خواهد و به دنبال آرمان‌های تاریخی خود که آزادی، استقلال و جمهوری و حاکمیت ارزش‌های اسلامی است، برود. عمده اقدامات انجام شده توسط روشنفکران دینی و روحانیت بوده است که حتی شکل‌گیری راهپیمایی‌ها با مدیریت اصلی و تعامل این دو گروه بوده است. وقتی آیت‌الله خمینی قرار بود عراق را ترک کنند و نتوانستند به کویت یا سوریه بروند با تدبیر روشنفکران دینی و به طور مشخص آقای دکتر ابراهیم یزدی و دوستان دیگری که در فرانسه بودند موجب شد ایشان در نوفل لوشاتوی فرانسه جای بگیرند و در تریبون‌های جهانی بتوانند پیام تاریخی ملت ایران را در معرض افکار عمومی جهان قرار دهند و زمینه‌های کاهش حمایت کشورهای غربی به ویژه آمریکا را از رژیم شاه فراهم کنند و یک انقلاب فراگیر و کلاسیک را در آستانه بهمن ماه تدارک ببینند. بنابراین باید گفت همه ملت ایران در انقلاب حضور داشتند؛ گروه‌های سیاسی زیادی هماهنگ با انقلاب بودند و اگر هماهنگ هم نبودند شتاب انقلاب به حدی بود که همه گروه‌ها با انقلاب هماهنگ شدند اما بین مجموعه این گروه‌ها روشنفکران دینی و روحانیت مبارز نقش بیشتر و کلیدی در پیروزی انقلاب اسلامی داشتند.

با توجه به ارزیابی و بررسی اوضاع و احوال آن روزهای انقلاب به نظر شما آیا انقلاب

اسلامی ایران در سال ۵۷ به موقع رخ داد و انقلاب به هنگامی بود یا زودرس؟

این سوالی است که امروز بهتر از گذشته می‌توان مورد بررسی و نقد قرار داد. با مرور مجموعه رخداد‌های بعد از سال ۵۴ مشاهده می‌کنیم که با توجه به اختناقی که بعد از کودتای ۲۸ مرداد در کشور به وجود آمد به رغم اینکه بین سال‌های ۳۹ و ۴۰ فضای نسبی آزاد پیش آمده بود اما باز هم بعد از ۱۵ خرداد جامعه ما بسته شد و عملاً مبارزه قانونی و مسالمت‌آمیز متوقف

شد؛ موضوعی که مهندس بازرگان نیز در دادگاه نظامی به آن اشاره کردند. باتوجه به گفتمان جهانی آن روز برای تحول در شرایط اختناق و سرکوب مبارزه مسلحانه انتخاب شد. این فرایند موجب سرکوب همه فعالان و مبارزان سیاسی و انقلابی شده بود و در آن شرایط فرصتی فراهم نشده بود که نخبگان و فعالان سیاسی خود را برای چنین تحولی در سال ۵۷ آماده کنند، فرصتی نبود که گفتمان و برنامه‌های انقلاب تعریف شود و نیز زمانی نبود که گروه‌های سیاسی با تعامل به وحدت نظری برسند و این وحدت نظری بتواند به صورت برنامه بعد از پیروزی انقلاب مطرح باشد. بعلاوه یکی از عواملی که موجب شد انقلاب به سرعت شکل بگیرد فضای سیاسی در سطح جهانی و موضوع حقوق بشر کارتر بود که کشورهای دیگر از جمله ایران که عملاً تحت سلطه آمریکا بودند مجبور شدند خود را با سیاست آمریکا هماهنگ کنند. تشکیل جمعیت ایرانی دفاع از آزادی و حقوق بشر نقش موثری در کاهش فشار روی فعالان سیاسی داشت و موجب شتاب گرفتن روند انقلاب شد. این شتابی که در روند انقلاب به وجود آمد موجب شکل‌گیری تحولات فشرده و به صورت متوالی و سپس پیروزی انقلاب در ۲۲ بهمن ماه سال ۵۷ شد. باتوجه به نظام اقتدارگرایی ایران که شاه در رأس آن و ارتش و ساواک و بقیه نهادها نیز متاثر از این محور اقتدارگرا و نظام استبدادی بودند با از صحنه خارج شدن شاه شیرازه حاکمیت استبدادی به یکباره فروپاشید. شخصیت ویژه خود شاه، علاوه بر گسترش سریع جنبش اجتماعی و مبارزات ملت ایران، واقعیت دیگری بود که در زودرس شکل گرفتن انقلاب سال ۵۷ تاثیر گذار بود. برخی گزارش‌ها نشان می‌دهد که تربیت شاه در دوران کودکی و نیز فساد اخلاقی او به ویژه زنجبارگی باعث شده بود که اعتماد به نفس نداشته باشد و در آن سال‌ها در تصمیم‌گیری کاملاً متزلزل و مردد باشد. در پی مجموعه فشارهای داخلی و خارجی نهایتاً شاه در آذر ماه سال ۵۷ مجبور شد طی سخنرانی معروف خود بگوید "صدای انقلاب و مطالبات مردم را شنیده‌ام". اما پاسخ این بود که خیلی دیر شده است!! و چاره‌ای جز ترک ایران پیش رو نداشت. زودرس بودن انقلاب را باید به عنوان یک نقطه ضعف در انقلاب سال ۵۷ ارزیابی کرد. به نظر می‌رسد که اگر این دوران طولانی‌تر می‌شد و فرصتی برای تعامل بین همه نیروهای اجتماعی فراهم می‌شد و انقلاب با برنامه توافق شده پیش می‌رفت پیامدهای انقلاب می‌توانست برای جامعه و ملت ما مفیدتر باشد.

در صحبت‌هایتان به فساد اخلاقی شاه و بسته بودن فضا اشاره کردید، آیا این موارد را

می‌توان جزو اهداف انقلاب دانست؟ به طور کلی انقلاب ایران به دنبال رسیدن به چه اهدافی بود و آیا این اهداف به نظر شما در طول ۳۶ سال گذشته محقق شده است؟

متأسفانه باید بگویم که آن اهداف اصلی که در شعارها و مطالبات تاریخی مردم در جریان انقلاب اسلامی مطرح بود و آیت‌الله خمینی رهبر فقید انقلاب در پاریس مطرح کرده بودند و چشم اندازی که در مصاحبه‌ها و سخنان ایشان در پاریس مطرح شده بود و ملت ما به اعتبار آن اهداف و برنامه‌ها در ۱۲ فروردین سال ۵۸ به جمهوری اسلامی رای دادند؛ بطور کامل تحقق پیدا نکرده است. انقلاب اسلامی ایران یک انقلاب اخلاقی بود و قرار بود ارزش‌های دینی در جامعه ما حاکم باشد و محور ارزش‌های دینی هم اخلاق، صداقت، پابندی به تعهدات و پیمان‌ها از جمله قانون اساسی و... است. اما تمام شاخص‌ها و گزارش‌ها نشان می‌دهد که در این ۳۶ سال آنچه که در جامعه ما اکسیر و نایاب است اخلاق است؛ به طوری که فساد اقتصادی و آسیب‌های اجتماعی بر اساس گزارش‌های گسترده در رسانه‌های ما که توسط مسئولان جمهوری اسلامی نیز به دفعات مورد تایید قرار گرفته توسعه پیدا کرده است و براین اساس ما نتوانستیم به اهداف اصلی ملت ایران در انقلاب اسلامی جامه عمل بپوشانیم. ملت ایران در پی ۲۵۰۰ سال استبداد و نظام اقتدارگرایی برای رهایی از شرایط گذشته در انقلاب اسلامی شرکت کرده بود. مردم ایران به دنبال استقلال، آزادی و جمهوریت و حاکمیت ملت و ارزش‌های اسلامی بودند. بی‌اخلاقی‌ها و فساد موجود با ارزش‌های اسلامی هماهنگ نیست. جمهوریت یعنی حاکمیت ملت هم‌آنگونه که در قانون اساسی در اصول فصل‌های سوم و پنجم و هفتم آمده است عموماً مغفول مانده است. البته در زمینه حفظ استقلال و تمامیت ارضی کشور، به رغم هشت سال جنگ تحمیلی و نیز تمام فشارها و تحریم‌های خارجی، بایستی به عنوان دستاورد مثبت عملکرد سال‌های بعد از انقلاب ارزیابی شود. یکی دیگر از مطالبات مردم در انقلاب برقراری عدالت در جامعه و توزیع عادلانه امکانات بین شهروندان و رفع فقر و محرومیت بوده است که متأسفانه در این زمینه نیز شاهد شکاف طبقاتی بیشتر و محرومیت شهروندان از امکانات و تسهیلات و رفاه لازم برای زندگی سالم برای بسیاری از اقشار جامعه هستیم. بنابراین با این شاخص‌ها و ارزش‌های اسلامی؛ اخلاق، صداقت و امانتی که باید در جامعه باشد و زندگی سالمی که مردم باید داشته باشند و مناسبات اجتماعی که باید بین ملت و دولت و حاکمیت باشد تا نظام مردمسالار طبق قانون اساسی حاکم باشد تا دستیابی به این اهداف اصلی انقلاب راه طولانی در پیش داریم که

می تواند با صبوری و تدبیر و امید طی شود.

به کارگیری چه روشی می تواند جامعه ایران را در رسیدن به اهداف محقق نشده خود پیش ببرد؟ آیا گفتمان اصلاحات می تواند راهکار مناسب و بدون هزینه ای برای این مسئله باشد؟

به نظر بنده تنها راهکار مفید و کارآمد برای ایجاد تحول در جامعه ما گفتمان اصلاحات است. در سال ۵۷ انقلاب اسلامی تحت تاثیر گفتمان جهانی شکل گرفت. در قرن نوزدهم انقلاب های متعددی در سطح جهانی مانند انقلاب اکتبر شوروی، انقلاب کوبا، الجزیره، چین و... رخ داده است. اما ارزیابی های صورت گرفته نشان می دهد هیچ یک از این انقلاب ها نتوانسته اند به اهداف و آرمان های اولیه خودشان جامه عمل بپوشانند. عدالت و ارزش هایی که این انقلاب ها در سرلوحه اهداف و برنامه های خود داشتند تحقق پیدا نکرده است. در قرن بیستم در سطح جهانی گفتمان اصلاحات جایگزین انقلاب شده تا با برنامه ریزی و تدریجی و در چارچوب قانون مطالبات پیگیری شود. تجربه نشان داده است که با استفاده از گفتمان اصلاحات با هزینه های بسیار کمتری می توان به مطالبات مردم دست پیدا کرد. روشنفکران دینی از جمله مرحوم مهندس بازرگان از همان گذشته از راهبرد اصلاحات برای پیشبرد برنامه های خود استفاده کرده اند. در آستانه انقلاب نیز به رغم جو انقلابی و ملتپسندانه که برای اجرای برنامه های محوله التهاب جامعه را کاهش دهند و به صورت گام به گام و تدریجی و بر اساس اصول مدیریتی برنامه ریزی و اقدام کنند. مهندس بازرگان و نهضت آزادی ایران در این سه دهه گذشته نیز بر گفتمان اصلاحات و بر مبارزه قانونی، علنی و مسالمت آمیز و تعامل با همه گروه های اجتماعی تاکید داشته اند. علی رغم مجموعه فشارها به تدریج این گفتمان در دوم خرداد با رای قاطع ملت ایران مواجه می شود و آقای خاتمی با بیش از ۲۰ میلیون رای از سوی مردم انتخاب شدند. در هشت سال اصلاحات گام های بلندی برای تحقق مطالبات تاریخی ملت ایران برداشته می شود و برای اجرای اصول مغفول قانون اساسی اقداماتی صورت می گیرد که البته با موانعی روبرو بوده است. در سال ۸۴ دولت آقای احمدی نژاد بر روی کار می آید. در دوران هشت ساله دولت های نهم و دهم مردم ایران تجربه تلخی را پشت سر گذاشتند و پیامدهای آن را همه به طور ملموس شاهد هستیم؛ به طوری که رسانه های ما به صورت مستند شاخص هایی که در آن هشت سال به وجود آمده را مورد توجه قرار داده اند. اما ملت ما با رشد و آگاهی بالا به رغم همه ناکاهی ها در هشت سال ۸۴ تا ۹۲ و نیز با وجود همه فشارهایی که پس از سال ۸۸ وجود داشت در سال ۹۲

به طور وسیع در انتخابات شرکت کردند و به گفتمان اعتدال رای می دهند که در راستای همان گفتمان اصلاحات است. به نظر می رسد این روند نشان می دهد گفتمان اصلاحات می تواند گفتمان مطلوب جامعه ما باشد. هرچند این گفتمان نیاز به صبر و تلاش و تدبیر دارد تا انشاءالله دولت جدیدی که با روش اعتدال برای اهداف محقق نشده انقلاب اسلامی ایران تلاش می کند بتواند با تعامل با گروه های مختلف اجتماعی و نیز با حمایت گروه های اصلاح طلب بتواند این راه را به تدریج پیش ببرد. به این نکته باید توجه کرد که تا به عقاید یکدیگر احترام نگذاریم زمینه برای گذار به دموکراسی فراهم نمی شود. گام نخست برای طی این فرایند به طرف دموکراسی و آزادی و عدالت احترام متقابل به همه گروه های اجتماعی است. همچنین روح کار جمعی باید تقویت شود و به تدریج موانع برطرف شود و همه گروه ها با پذیرش اختلاف دیدگاه ها در راستای منافع ملی و در چارچوب قانون اساسی بتوانیم شاهد دسترسی به اصول و آرمان های اولیه انقلاب و ارزش های اخلاقی آن باشیم تا مشکلات امروز در جامعه ما با تلاش فراگیر همه برطرف شود.

نمایه

بنی اسدی، محمدحسین، ۸۳	آغاجری، هاشم، ۵۹
بنی صدر، ابوالحسن، ۸، ۹۴، ۱۱۸	احمدزاده، طاهر، ۲
بهشتی، محمد، ۱۱۸، ۱۳۴، ۳۲۲	احمدی نژاد، محمود، ۱۶۸، ۴۰۶، ۴۲۱
چمران، مصطفی، ۱۰۴، ۲۷۲، ۲۷۸	امیرانتظام، عباس، ۲۴، ۱۵۵، ۱۹۳، ۳۲۲
حبیبی، حسن، ۸، ۸۳، ۱۶۸	انواری، محمدباقر، ۱۳۴
حنیف نژاد، محمد، ۲۷۲	بادامچیان، اسدالله، ۱۳۴
خاتمی، محمد، ۴۳، ۵۹، ۹۱، ۱۶۸، ۲۹۵	بازرگان، عبدالعلی، ۲۲۹، ۴۲۸
۳۰۰، ۳۵۲، ۳۸۹، ۴۰۶، ۴۲۵	بازرگان، مهدی، ۲۴، ۴۷، ۴۹، ۱۰۹، ۱۱۸
۴۳۸	۱۶۸، ۱۹۳، ۲۲۶، ۲۲۹، ۲۴۲
خامنه‌ای، علی، ۱۶۸	۲۷۲، ۳۰۳، ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۴۰
خمینی، احمد، ۱۹۳	۳۵۲، ۳۶۵، ۳۷۲، ۳۸۹، ۴۲۵
خمینی، روح‌الله، ۲، ۸، ۴۹، ۱۰۹، ۱۳۴	۴۲۸، ۴۳۴، ۴۳۸
۱۶۸، ۱۹۰، ۱۹۳، ۲۲۶، ۲۴۲	بدیع‌زادگان، اصغر، ۲۷۲
۴۳۸، ۳۰۳	بقایی، مظفر، ۳۱، ۳۱۳، ۳۸۹

فروهر، پروانه، ۹۴، ۱۱۸، ۱۵۵	رجایی، محمدعلی، ۴۹، ۱۳۴
قطب‌زاده، صادق، ۲، ۸، ۸۳، ۱۰۴، ۱۹۳	رجوی، مسعود، ۸، ۱۰۹
۲۷۲	روحانی، حسن، ۱۶۸، ۲۳۹، ۲۴۲، ۲۸۸
کاشانی، ابوالقاسم، ۳۱، ۱۳۴، ۴۳۸	۳۴۸، ۲۹۵
کروبی، مهدی، ۴۳، ۱۳۴	زنجان، رضا، ۲۴، ۵۹، ۱۱۸، ۱۶۸
محسن، سعید، ۲۷۲	سحابی، عزت‌الله، ۲، ۸، ۲۴، ۱۱۸، ۱۵۵
مصباح یزدی، محمدتقی، ۴۲۱	۳۷۲، ۳۴۰، ۳۲۲، ۲۹۲
مصدق، محمد، ۳۱، ۷۳، ۳۱۳، ۴۰۶	سحابی، هاله، ۸
مطهری، مرتضی، ۸، ۵۹، ۹۴، ۱۰۹، ۱۱۸	سحابی، یدالله، ۲۵۶، ۲۶۱
۳۰۳، ۳۶۵، ۴۳۴	سنجابی، کریم، ۱۰۹
معین‌فر، علی‌اکبر، ۸	شریعتی، علی، ۵۹، ۹۴، ۱۱۸، ۱۵۵، ۲۴۲
مکی، حسین، ۳۱	۳۶۵، ۳۷۲، ۳۸۹، ۴۳۴
منتظری، حسینعلی، ۱۰۹، ۳۲۲، ۴۱۷	شریعتی، محمدتقی، ۴۲۸
منصوریان، خسرو، ۷۳	شیبانی، عباس، ۹۴، ۱۱۸
مهدوی کنی، محمدرضا، ۳۸۷، ۴۲۱	صباغیان، هاشم، ۸۳، ۹۴، ۱۱۸
موسوی، میرحسین، ۴۳، ۱۳۴، ۲۲۹	صدر حاج‌سیدجوادی، احمد، ۱۶۸، ۱۹۳
میثمی، لطف‌الله، ۲	صدر، موسی، ۱۰۴
ناطق نوری، علی‌اکبر، ۴۲۱	ضرابی، جلیل، ۱۰۴
نخشب، محمد، ۵۹	طالقانی، محمود، ۱۰۹، ۳۲۲، ۳۴۰، ۳۶۵
نواب صفوی، مجتبی، ۱۳۴	۴۳۴
هاشمی رفسنجانی، اکبر، ۲، ۸، ۱۶۸، ۲۹۵	طباطبایی، صادق، ۸۳
۳۰۳، ۳۵۲	عراقی، مهدی، ۱۲۹، ۱۳۴
یزدی، ابراهیم، ۸۳، ۱۰۴، ۱۱۸، ۱۵۵، ۲۶۱	عسکراولادی، حبیب‌الله، ۱۲۹، ۱۳۴
۳۵۲	عطایی، رحیم، ۲۴، ۱۵۵
	فاطمی، حسین، ۷۳، ۱۳۴
	فروهر، داریوش، ۱۱۸

Vol. 4

**Collection of articles by Mohammad
Tavassoli**

Political, cultural and social issues

Sec. 3
From 2011 to 2015